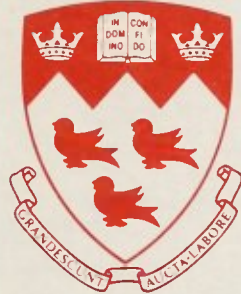


C4
H428t



McGill
University
Libraries

Islamic Studies Library

6125

4130033

ISLAMIC STUDIES LIBRARY

Muhammad Husayn Hazārāvi
Sharh al-sharh Nakhbat al-fikr

C4
H428f
6125

725
10.3.80

شرح مخبره فارسی مع شرح عربی حال متن

الحمد لله الذي هدانا لهذا
أهل بيت رسول الله

مولانا حسین صاحب تبرکات در تفسیر بانی زید بن کثیر صاحب محراب و صاحب دہلوی التعلیقات
تصنیف محمد بن حسین صاحب تبرکات

شرح الشرح مخبره
فارسی

تفسیر بانی زید بن کثیر
فارسی

مصطلح أهل الأثر

با تمام خادم اہل اللہ فقیر اللہ عنہ و رزقہ ایمانا کمالا و رزقا و سعیا

مطبع محکمہ لاہور
مطبعہ لاہور

تقریباً در سال ۱۲۰۸ قمری در کابل افغانستان

اشتمالات حق کالی راست اس کتاب کا محفوظ ہے بلا اجازت تحریری اس کے کوئی بیچا ہے (قرآن)

بسم الله الرحمن الرحيم

من غیر قدسین کاعضال	اسنادها صحیح بلا اعتدال	وفی الدہو کلہا مسلسل	جدال من الاوہ متصلہ
وصحہ متبعی طریقہ	علی النبی المصطفی وعتد	مع صلوة لا یزال سر ملأ	نعم الصلوة دائمہ ایدأ

اصحاب بعد میگرددند سکین طالب استنبین محمد حسین بن عبدالستار بن فاضل بن عبدالکریم بن قاسم
 صلح الشاہنم و نور جنابہم کہ در اصطلاح الحدیث آنہ آثار بہ قدر فہم و مبلغ علم خویش تو الیف و تصانیف بسیار
 کردہ اند و رسائل و صحف نظماً و نثر مختصراً و طویلاً بیش از شمار نوشته اند معروف و مستحضر و سهل الحصول در کتب مختصرہ
 اصول حدیث بزیر شہرت و قبول ممتاز و بہمت صحت تقدیر از زمین شرح نخبہ الفکرست خواست کہ
 بر کتاب برکت انصاب حاشیہ کنند و ایمانے رئیس الامتقام مرجع الخواص و العوام الفائق من قرآنہ باجاء الکرہات
 و العلم و الفرائد و الجود و سخاوت و حکم و اشجاعت المتصف بیکارم الاخلاق و محاسن شہیم اعنی حضرت قاضی
 محمد میر عالم صاحب الی شہر کنند فور بکلمۃ طیبۃ قد ثبت عقولہم یکاد زینہما یضئ و کونہم قسسنہ نادر
 نور علی نور سوید و ہو کہ آن میشد پس بحسب فکر جادہ و بمقدار طبیعت خادہ لہجول کمل میسر است
 خلق کہ سعی بلین از شرح و عویشی قدیمہ حدیثہ بہر چند کہ بدست افتاد و از ہم آورده احباب ادریش خدمت
 ایستاد و آنچه در کتب قوم دید و آن بیشتر است و بہر چه بخاطر فائز رسیدہ و آن کمتر است و مع ذلك طریقہ مختصراً
 از دست ندادہ تا شرح موافق مشروح باشد و الامجال الطالت در ان اگر رعایت طریقہ شرح کرده شود از بہر
 تقیر و نظیر بہرست رود بسیار است اما نظر در بیجا صرف بر حل شکل کشف معضل و تحقیق مقاصد کتاب بر توضیح
 و صواب است و نامش تصحیح النظر فی توضیح نخبہ الفکر نہادہ شد و کان ذلك سستہ ست و
 ثلثاۃ و الف لہجریۃ علی صاحبہا الصلوٰۃ و التحیۃ امید واری از حضرت باری است کہ این شرح را خاطر
 برای ہر کہم خود گردانیدہ مثل مشروح مقبول بارگاہ خود سازد و فردا کاتب حروف را حکماتی کاخینہ علی عامل
 منکہ از اجز کتابت و صرفت در ان کہ دخل عبادت است محروم گرداند انہ علی ما یشاء و قدیر و بالا جاہتہ
 جدیر و بیعادہ لطیف خبیر و این فقیر کہ زلزلہ ربانی خوان کرم محمد بن مست سند سماعت و اجازت

صالح و غیر صحاح کتب حدیث از جناب مولانا بالفضل اولانا مولوی سیب محمد نذیر حسین صاحب محلات دہلوی
 زاد القدر کا ہتم سید اردس نام بختم خود کہ مجال تو دیدہ است + اتم بیاتے خود کہ بکویت رسیدہ است +
 ہر دم تہا بوسہ زم دست خویش + کورامت گرفتہ بسویم کشیدہ است + و عبارت سزا ایشان حرف
 بحرف در نیجا فلکدرہ سے شود بسبب اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر
 خلقہ محمد و آلہ واصحابہ اجمعین اہا اجل فیقول العبد المضعف طالب المستغنیین محمد نذیر
 عافاۃ اللہ تعالیٰ فی الدارين ان المولوی محمد حسین الہرآوی قد قرأ و سمع منی الصحاح الستہ
 بتمامها و موطا الام مالک و مسند الدارمی و شرح النخبہ و تفسیر الجلالین و نینا من تفسیر
 البیضاوی فاجزیتہ لا قراء الصحاح الستہ و غیرها من کتب الحدیث و التفسیر لانه اہلہا
 بالشرط المعتمدہ عند اہل الحدیث و انی حصلت القراءۃ و السماعۃ و الاجازۃ عن الشیخ
 الابرار البارع فی الافاق محمد اسحاق المحدث الدہلوی رحمہ و هو حصل القراءۃ و السماعۃ و
 الاجازۃ عن الشیخ الاجل مسند الوقت الذی فاق بین الاقران بالتمیز الشاہ عبد العزیز
 المحدث الدہلوی رحمہ و هو حصل القراءۃ و السماعۃ و الاجازۃ من والدہ الشیخ اکمل بقیۃ
 السلف و حجة الخلف الشاہ ولی اللہ المحدث الدہلوی رحمہ و باقی السند مکتوب عندہ
 انتہی و در ثبت سطور ترجمہ حافظہ مصنف یعنی حافظ نام شیخ الاسلام الثبت الحجۃ ہادی الناس خاتمہ
 الحفاظ عالم ربانی شہاب الدین ابو افضل احمد بن علی بن محمد بن علی بن محمد بن احمد بن حجر الکنانی العسقلانی المصنف
 الشافعی رضی اللہ عنہم ماہ شعبان سنہ ثلث و سبعین و مہر و کرمہ صرافاق قتادہ فائش در
 قاہرہ مصر سنہ اثین و خمیس و ثمانیۃ بعمر مقتادہ و نہ سال بحوار رحمت الہی انتقال فرمود در قراہ مصنف
 متصل مزار بنی الجوزی در تربت امام شہام شافعی رحمہ بیا سو و در وجہ لقب مصنف ابن حجر گفتہ اندکہ مراد حجۃ
 و فضہ است پس گویا و سے بنا بر کثرت مال و ضیاع ابن حجرست گفتہ اندکہ بنا بر جودت ذہن و صلابت ہر
 کہ اعتراض ہر اعتراض بار دیکر دستہ قبل از ابن حجر گفتہ اندکہ احدی در وی تصرف نمیتوانست کرد لہذا ابن حجر
 خواندند گویند این ہم وجود ناسد بدست و تحقیق است کہ حج نام یکے اذا جرد او دست کما یدل علیہ نسبة و انتساب
 بسوی اجداد در تفسیر اسم قدیم عربانست این لقب ہم از ان قبیل است و اللہ اعلم تصانیفش زیادہ بر کسب و
 پیجاہ است و ہمہ مقبول و معتبر و مجد روایات خود را در تالیف فراسم آورده و مجمع موسس نام نہادہ و از عمہ نقیب
 ایشان کتاب فتح الباری شرح صحیح بخاری است درہ مجلد ضخیم و مقدمہ او سے بہک الساری در یک مجلد
 مشتمل بر عمادہ مقاصد شرح جز استنباط گویند کہ چون این شرح تمام شد مصنف در ولیمہ آن پانصد دینار سرخ

۲
 او
 تفسیر
 بحرف
 صحاح
 خود
 مصنف
 و تصنیف
 و اش
 است
 ن

لله درین
کلام
بجودیت
و مسکر
بعد الفتح
جوادیت

صرف نمود و در حیاتش بحدی شهرت و قبولیت گرفت که نسخه از آن بقیامت سه صد هزار رسید و ملوک اطراف آنرا
 بشتر او است کتاب طلبید محمد بن علی بن محمد شوکانی را که قاضی القضاة صنعاری من بود و بر تبره اجتهاد رسیده گفتند
 شما هم شرحی بر بخاری بنویسید فرمود لا یجوز بعد الفتح یعنی بعد فتح الباری حاجت شرح دیگر نیست لطف این جواب
 برابر باب عقول غیر محقق است ۵ الفاظه بالحسن ضلحت عمیرا + مسکا تفوح مداده ام عنینا + و فضائل و
 کمالاتی بی پیش از وصف حضرت از کشف الظنون فی معرفه اسامی الکتب الفنون و بستان المحققین و تحائف النبیل
 باید جست الآن او ان شروع در شرح کتاب است امید از اهل انصاف آنست هر جا که درین کتاب نقصان یافته
 آید معذور در مشتمع اسازند و زبان طراست از خصصت هر فکیری نداد و با صلاح پرور از نده ۵ اخا العلم لا یجعل
 بعیب مصنف + ولم یتیقن زلته منه تعرف + فکله لفسد الراوی کلاما بعقله + و کد حرف الاقوال قدیم
 و صحفوا + و کد ناهض اصحی بعینه مغیرا + و جوادیتی لایرده للمصنف + من الله التوفیق ومنه الوصول
 الی التحقيق وهو یصمان عن الخطاء و الخطل و یثبت اقدما فی مواضع التزلزل انه المرجوفی الاولی و الاخر
 و علیه التوکل و الاعتساده فی الدنیا و العقبی پس بزبان حال و بسان مقال گویم بسم الله الرحمن الرحیم
 شروع بنام خدا بخشنده مهربان و آند علم برائے ذات و جب الوجود است که مستجمع برائے جمیع صفات کمال
 و منزه از نقائص و زوال است و رحمن در رحیم مشتق از رحمت و گفته اند که رحمن آنکه اگر سوال کرده شود بدید و رحیم
 آنکه اگر سوال کرده نشود بر بخرد و در دنیا شباهت کسب شکل و آن آنست که اگر رحمن در رحیم است چنانچه در قبلا را آفریده
 و افعال بنمونه و اخلاق ردیه و غموم و غموم و انکار بجاراه داده این کدام مقتضای رحمت است و جواب این شبهه
 آنست که در حقیقت کوتاه نظری است که این چیزها خلاف رحمت بدینم اگر پدر مشفق سپهر آتادیب نمکند البته بر
 مقتضای رحمت رفته باشد حال آنکه صورت تادیب صورت غداست از فضل باید پرسید که هر گاه صبح بر خیزد
 و او را بگفت کشیده از اهل و مانوسات خود بر آورده بگفت بر ند و علم که سیه النظر تا زیاده گرفته در دست نشسته است
 او را فرصت نمید که لمح بازی کند پس این صورت غداست و در حقیقت عین رحمت است هر چند طفل ناقص العقل
 هرگز نمیشد فهمد که این همه در حق او رحمت است پس هر چند در عالم از قبیل محنت و بلاست و در حقیقت رحمت و نعمت
 است عسی ان تکبر هوا شیئا و یجعل الله فیہ خیدا کثیرا + الحمد لله تمام افراد حیران بر حاد بر هر محمودیکه باشد
 از ازل ابد بوجه دوام و اتصال ثابت مخرای است الذی لیزل علما تدبیرا حیا قوما سمیعا بصیرا
 آن خدا یکمیشنه عالم و توانا و زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فانی ایشان پانیده در ذات و صفات
 و خبر گیرنده و قائم تدریس و حفظ مخلوقات و شنونده اقوال و بینا و دانا با جوال موجودات است ۵ ترا چنانکه
 تویی هر نظر کجا بیند + بقدر دانش خود هر کس کند او را ک + و گفته اند که زیادت لایزال بعد از لم یزل انان نکرد

که چون قدش ثابت است پس عدش محالست و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واكبره تكبيرا
وگواهی میدهم که هیچ معبودی نیست در وجود مطلق را مگر او که استحقاق عبادت مراد از ثابت است و یگانگی در ذات
وصفات است و هیچ شریک برای او نیست یعنی در ذات و در صفات و در بزرگی و عظمت خاتم او را خواندن
و شرک در اصل بر دو نوع است جلی و خفی جلی نیز دو قسم است شرک بذات و صفات او تعالی و شرک در عبادت و
استعانت در امور بغیر او جل و علا و شرک مخفی عبارت است از هر چه مقصودست بغیر او سبحانه جل شانته و این همه
گفرت چنانکه شرک جلی و تو به از هر دو قسم شرک مندرست گفته اند که استثنای هر دو قسم یعنی متصل و منقطع
در اینجا مستغذرت متصل محتمه آنکه از آنکه حق باشد تا الله در آن داخل بود پس استثنای شی از نفس خود لازم آید
و درین صورت تعدد لازم آید و توحید ثابت نمیشود و منقطع بعلم آنکه از آنکه باطله مراد باشد پس از نفی
باطل نفی حق لازم نیاید و توحید مطلوب از دست او در جوش گفته اند که الا در اینجا در صفت متصل است
نه در استثنای یعنی لا اله غیر الله و نیز گفته اند که استثنای او را کلام موجب منفی و بالعکس نزد جمهور نحاة و شافعیه
ثابت است نزد علما احنفیه استثنای از نفی بر سه اشیا ثابت است بلکه در حکم سکوت عنیه می باشد و حکم بدان ثابت
نمیشود و این امر در کرده اند به کلمه توحید و محل این بحث اصول فقه است و اشهد ان محمد عبده و رسوله و گواهی
میدهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم خاص بنده او و فرستاده شده و نسبت میان رسول نبی عموم و
خصوص مطلق است زیرا که هر رسول نبی است نه هر نبی رسول زیرا که رسول صاحب کتاب باشد بخلاف
نبی که آن امر است خواه صاحب کتاب باشد خواه نباشد و صلی الله علیه و آله سیدنا محمد المذی ارسله الی
الناس كافة بشیرا و نذیرا و رحمت فرستاده بر سر او را که هم ساری و نام نامی او محمد مصطفی احمد مجتبی
است که فرستاده او را بسوی همه مردمان فرزده رهنده بر رحمت و بیم کننده از عقوبت و درین کلام تمهید است
بسوی قول و سه سوره تعالی و ما ادرسلناک الا کافه للناس بشیرا و نذیرا و صلوة یعنی دعا از
بنده و یعنی رحمت از خدا و یعنی در او بر رسول در صحیح بخاری در تفسیر قوله تعالی ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی گفته قال ابو العالیة صلوة الله تبارک علیه عند الملائکة و صلوة الملائکة الدعاء و قال ابن عباس
یصلون یرکون لنته و معنی سید در عالم زیر آیه و سید و حضور نوشته السید هو فیعل من ساد و یصود و
هو رئیس الذی یطیع و یتبع الی قوله و قال الضحاک السید الحسن النخاق و قال سعید بن جبیر السید الذی
یطیع ربه عزوجل و قال سعید بن المسیب السید الفقیه العالم و قیل الحکیم الذی لا ینقضه شیء و قال مجاهد
الکریم علی الله تعالی و قیل السید التقی و قیل الذی یسجد و قیل الذی یفوق قومه فی جمیع خصال الخیر
و قیل هو القائل بما تم الله و قیل هو السخی استه و تم مشتق از محمد مجبول مشد و لعین یعنی کثیر الخصال

التي يحكي عليها ما يحكي غيره من البشر من اين المذنب است از محمود و حافظ ابن قيم و اوله زاد المعاد در بيان و
اطالت کرده و در حديث ضعيف آمده که هر کلاسيکه در دس ذکر کند خدا تعالی را در روز قیامت بر مغیره آن کلا
مقطع و محقق البرکت است اخراج الديلمي في مسند الفردوس الحافظ عبد القادر الرازي في الاربعة عشر
ابن هرة و عكلا الروضيه و سلم تسليما كثيرا و رحمت فرستند خدا بر اولاد و ياران او و سلام فرست
سلام فرستادن بسياک بسيار لفظ ال اسم جمع است و مراد بال بنی هاشم اند که صدق بر ايشان حمل است خصوصاً
فاطمه و در صريح صلوة هر جا که لفظ آل آمده مراد بدان همين ايشانند نه عامه صلحاء است چنانکه بعض گمان بر
و در حديث آل محمد کل تقی من امتي چنانکه تمام در فوائد مجموع و ديلمي در مسند الفردوس از انس آورده ضعيف است
شيخ عبد الحق دلهوی در شرح مشکوة نوشته که امام فخر الدين رازي گفته که آل اهلبيت از مزاج و اولاد آنحضرت
اند و علی نیز از ايشان است بجهت اتصال و معاشرت و وی فاطمه را دو گانه مخصوص بفاطمه و علی و حسن و حسين
افتد چنانکه قصه مباحث قرآن و حديث کس ادال است بدان و خطاب نمايريد اليه ليديب عنکم الاربعة عشر
مخصوص بايشان دارند و حق است که از مزاج مطهرت داخل اين خطاب اند زیرا که سوق آيت قرآنی است از سوره
يدخل و در تطبيق درين اقوال است که بيت بيت نسب چنانکه اولاد و جد و قریب است فلان گویند باین
بنو هاشم اهلبيت آنحضرت اند و بيت بيت سکني و باین معنی از مزاج داخل اند و بيت بيت ولادت و اولاد
اهل بيت بيت ولادت اند نه و سلم در کتاب الفضائل در مناقب علی رضه حديثي برويت سلم بن اکوع
نیز بدین مضمون اخراج نموده است و آوردن آل در اینجا بر سه مثال امر حديثي تعليم است چنانکه مصنف
در بلوغ المرام کتاب بصلوة ذکر نموده و همچنین جمع نمودن میان صلوة و سلام نیز بنا بر استثال قول و
تعالی است یا ايها الذين امنوا صلوا علي سلمة تسليما و در مراد بصحيح که سلم جمع صاحب است و اصحاب
جمع الجمع اقوال است مختار مصنف در نخبه الفوائد است که صحابی کسی است که ملاقات کرد آنحضرت هر او مومن بود
و مراد بر سلام و در شمار ايشان بودن ايشان است اسطر در ابلاغ شرا الم لسوي عباد اهل الجهد کلمه است
که چون شمس کلاسي را بر سهلوبي راند و خواهد که سهلوبي ديگر بسايد و گويد انا بعد و علماء خلاف و ازند در کسيکه اولاد
باين کلمه تکلم کرده مصنف در فتح الباري گفته طبرانی در حديث مرفوع از ابی موسی شعري آورده که اول کسيکه
تکلم باين کلمه کرده داد و غيرت و گفت استادش ضعيف است و قبضه گفته اند که اول متکلم بدان يعرب
بن قحطان است و قيل كعب بن لؤي و قيل سحبان بن وائل و قيل قس بن ساعدة و قول اول اشبه و ائمت
ست و لفظ استغفرت معنی شرط و لفظ بعد از نظر و ن زبانی است بمعنی پس چون در اینجا مضاف اليه مخدوف
سني است سني معنی الضم بايد خواند و مضاف اليه ان اکثر لفظ صرحت باشد فان التصايف في اصطلا

نویسند و در این کتاب بصلوة را بر
سالم و سلم تسليما
اخلف العلماء
آل النبي صلوا
على آل محمد
افضل الناس
و في بيت
انتم خير الامم
ان اهل بيته
و اولادهم
اهل بيت صلوا
و سلموا عليهم
مع كبريت
سالم التمهيد
في تفسير سورة
الجمعة

اهل الحديث قد كثرت للائمة في العتد
 در عهد والحدیث پس تصانیف در بیان اصطلح
 الحدیث آنکه آثار و زمانه قدیم و حدیث بسیار کرده اند تصانیف جمع تصانیف است بمعنی صنف کردن و نوع
 نوع گردانیدن و جدا ساختن بعضی نوع را از بعضی و گاهی تصانیف که مصدر است بمعنی اسم مفعول نیز می آید
 درین صورت کتابی باشد که در آن مطالب شیخی را جمع نموده باشند و تالیف دو چیز یا چند چیز را با هم پیوستگی
 در ربط دادن و بعضی جمع نمودن با ترتیب و این نیز گاهی بمعنی اسم مفعول می آید پس درین صورت کتابی باشد
 که در آن از چند کتب مطالب را جمع نموده باشند و اصطلاح در لغت با هم صلح کردن و معنی اصطلاحی آن با هم
 اتفاق نمودن قومی بر لغت معین و داشتن معنی لفظ سوا از معنی موضوع آن لفظ چنانکه لا اله الا الله محمد رسول
 الله در عرف اهل شرع کلمه است و نیز سخات کلام و مثل کلمه که در اصطلاح سخات اطلاق بر اسم و فعل و حرف است
 در اصطلاح اهل منطق اگر مستقل در دلالت بر یک چیز از زمانه ثلاثه است پس کلمه باشد و نیز سخات فعل و الکر
 اسم است اگر مستقل در دلالت بدون انضمام نسبت نزد اهل منطق اوقات است و نیز سخات حرف و مراد از
 الحدیث آنکه محدثین اند و اهل حدیث امریه است که می از آن طالب که عبارت است از غیب مبتدی در
 علم حدیث دوم محدث که متحمل روایت و معنی ذرات است و شیخ و امام در معنی او است سوم حافظ که یک
 کس حدیث را با متن و سند یا در نوشته باشد چهارم حجه که حافظ باشد سه کس حدیث را با متن و سند و جرح
 و تعدیل روایت و تاریخ و فوات آنها پنج کس که علم او محیط جمله احادیث مرویه باشد بر صفت مذکوره گویم این
 مگر در زمانه سابق بوده درین زمانه محدث هم کفایت است تا با قاطع رسد بلکه درین وقت که ما در اینم طالب علم
 هم عزیز الوجود است آری هر که این شش کتاب را بر وجه اتقان ضبط کرده باشد و با جرح و تعدیل اخبار
 آشنا بود و این علم را بر طریق اهل این علم استعمال کند او را حکم وقت باید تصور کرد و لیس بدان با قول فاروقه کس
 فی الاسلام بدانکه در اینجا شناختن دو چیز ضروریست یکی علم حدیث و دیگر علم اصول حدیث مثل فقه و
 علم اصول فقه و فرق میان هر دو ضروریست شیخ ابی یحیی زکریا انصاری تلمیذ مصنف در لجه الباقی
 شرح القیة عرفانی نوشته که علم حدیث علمی است که بدان افعال و اقوال و تقریرات و بیعت و شکل رسول خدا صلعم
 شناخته می شود و نیز در بعضی قول صحابی و فعل و تقریر و همچنین قول و فعل و تقریر تابعی و سن و دن نیز داخل
 این حدیث و این تعریف آن علم حدیث است که مختص بروایت است و معنی آن ذات رسول خدا صلعم
 است شیخ علامه محی الدین کافجی ازین حرف که موضوع علم حدیث ذات رسول خدا صلعم است تعجب میکرد
 و می گفت که این موضوع طریقت است نه موضوع حدیث و او می آید که موضوع حدیث است زیرا که بحث در آن
 از عوارض می رود اگر چه بعضی از آن ذاتی نبود و قائلش نورست بسعدت دارین لیکن این ظاهر نیست

اصطلاح حدیث امام است

تقریب علم حدیث امام است

بلکه غایتش عمل بحدیث یا ترک عمل بدیست و واضح آن صحاب رسول الله اند که مستصدی شدند بقبض قول و فعل آن
 و صفت نبوی را و مسأله آن قضا یا است که مذکور میشود و در ضمن آن کقولک قال رسول الله صلوا الله علیه و سلم
 الاعمال بالنیات و نسبت وی است که نتیجه علوم شرعی است و فضلش است که معلوم میشود و از وی کیفیت
 اقتدا با آنحضرت و دست میدهد مزاوی او را معنی صحابیت کما قال قال رسول الله اهل الحدیث هم اهل
 النبوی ان لم یحبوا انفسه انقاسه صحبوا و کلمش موجب معنی است برنقد و کفای برتغذیر و است
 از قول و فعل و تقریر و صفت و هم آنحضرت است و خاصیت مجرب وی طول عمر مشغول باین علم است و اما علم
 حدیث که مختص بر ایت است یعنی علم اصول حدیث پس آن علمیت که شناخته میشود بدان حال ادوی از
 جهت قبول در آن و توضیح این سخن چنان است که هر یک ازین معرفت و تمیز یعنی بر معرفت احوال و
 است از صدق و ضبط یا عدالت و ضعف و عدم آن و این حاصل نمیشود مگر از علم حج و تعدیل و معرفت
 اتصال عدم آن حاصل نمیشود مگر از علم تاریخ و فیات و روای و ولادت ایشان و هر یک ازین داخل در علم حدیث
 حدیث است و موضوعش نیز ادوی و مروی است غایتش قبول و دست از آن و مسائل او آنچه مذکور شد و آنکه
 از مقاصد و تشریح این سخن چنانست که مثلاً میگویند زیادت ثقات مقبول است مادامیکه روایت او
 سانی از آن کس که او تلقی از دست نباشد و همچو قول ایشان مخالفت را وی ضعیف موثر نمیشد در روایت
 که قوی از آن باشد و خوان ابو الفیض فارسی در جوابه الاصول فی علم حدیث الرسول در بیان حاجت بسوی
 این علم نوشته که علم حدیث نقلی محض است زیرا که تعاطی او جز بقول و خبر صورت زبند و غیر محتمل صدق و کذب
 می باشد پس لابد شد از نظر در روایت مخبرین و حاجت ماس است بسوی قانونی که بدان صحیح اخبار از مقیم
 و مرسل از منقطع و متصل را از منقطع و موقوف از مرفوع باز شناسند و این قانون علم اصول حدیث
 و اسناد است قرن اول من صنف فی ذلک القاضی ابو محمد الرامهرزی کتابه المحمدت القائل
 لکنه که دستوعب پس اول کسیکه در اصطلاح حدیث تصنیف کرده قاضی ابو محمد حسن بن عبد الرحمن بن خلد
 رامهرزی المتوفی سنه ستین و ثلث و ثلثمائیه است که کتاب موسوم به محدث القاضی بین الراوی
 و الواعی نوشته لیکن استیعاب جمیع مصطلحات این فن در آن نکرده یعنی همه را از اول تا آخر فرانه گرفت و
 رامهرزی لغت را و سیم و نام مضموم و راهله ساکن و بضمه سیم ثانی در آخر اولی معجمه نام ناحیه است از ولایت
 خوزستان چنانکه سلمان فارسی گفته انامن الهمر فرد این مرکب است از رام و هر فر مثل بعلبک
 در شرح مقدمه این الصلاح نوشته که ابن الصلاح کتاب خود را که مشهور بقدمه ابن الصلاح از کتاب محدث نام
 اخذ کرده و قاری آن تفصیل است و من براسه بعضی و اول مضاف و من مضاف است این قول مصنف الح

در کتب
 کتاب اخلاص
 سنه
 نیش بسوی
 بدین
 و الله اعلم
 سنه
 قاضی
 او از
 جزو
 است
 را
 مانند
 ۱۰

۱۰

خبر مقدم است و قولش القاضي ابو محمد الخبند اموزد و قائل صنف نمیرست که راجع بسوی من است ممنوع است
مخدوف است و کتابه بمفعول فعل مخدوف است یعنی صنف و این صنف مذکور است بر مخدوف و دلالت
می نماید شیخ و جیه الدین علوی در شرح شرح نوشته کتابه بمفعول صنف المخدوف الا الذکور لان
فاعله ضمیر من و هو عام و لم یصنف هذا الكتاب الا واحد منهم لا جمیعهم زیرا که جواب اسوال السائل سئل
انه ای شئی صنف القاضي فقال صنف کتابه المخدوف الفاصل انتهى و محرف فاصل بدل از کتابه است
پس مراد از اول حقیقه نیست بلکه بر نسبت آنجماعت است که در زمان قاضی مذکور موجود بودند و ایشان نیز درین
باب تألیف کرده چنانکه من بعضی صیبه بران دلالت می نماید اما این کتاب محرف فاصل جامع بر نسبت دیگر
از مولفات این فرس می بود بعد و دیگران بران زیاد تر است که در خطا گفته اند و الحکم ابو عبد الله الفیسا بود
و حاکم ابو عبد الله محمد بن عبد الله بن شیبایوری هم کتابی درین باب تألیف نموده و موسوم بمخبر
علوم الحدیث ساخته و این کتاب پر پنج جزو است مشتمل بر پنجاه نوع و این الصلاح درین باب تتبع او کرده و پیرای
رفت و از انواع حدیثی که در پنج نوع بیان نموده و کتاب مستدرک بر صحیحین و تاریخ نیشاپور از جمله تألیفات
شهبیه اوست و شیبایوری در تاریخ نیشاپور درین کتابها و سن نام شهرست در ولایت خراسان نوذوی گفته و او همان
مدائن خراسان از بقعه نیشاپور و مرودین و هزاره نیشاپور است و این چهار شهر داخل در عراق عجم اند و ولادت وی رضی الله
تعالی عنه در ربیع الاول سنه صد و بیست و یکسال شده و در سنه چهار صد و پنج در نیشاپور اتفاق و فاش
افتاده و حاکم حج گزارده قاضی شده بود و این جهت او را حاکم گویند و در کتابان المؤمنین نوشته که خطیب بغدادی
در حال او نوشته است کان الحاکم تفتند دکان بمیل التشیح یعنی قائل بود به تفضیل حضرت علی بر حضرت عثمان
که مذکور جمعی از اسلاف هم بود گویند که در زمان حاکم چهار کس در مملکت اسلام سر آمد محدثین بودند و از قطنی در
بغداد و حاکم در نیشاپور و این مندر در صفهان و عبد العزیز در مصر در میان این چهار کس محققین اهل حدیث چندین
حکم کرده اند که از قطنی در معرفت علل حدیث ممتاز بود و حاکم را درین تصنیف و تألیف در ترتیب و دخل تمام بود و
بن مندره از کثرت احادیث تفویق و هشتاد و یکصد حدیث را در معرفت اسباب تخریج آورده است لکنه لسه
بوصد اب و لم یرتب لیکن وی تهذیبش ساخته بر تهذیبش نیز داخته تهذیب پاک کردن و ترتیب راست
کردن در جهائی بر چیز نهادن چند چیز را در مقام و مرتبه خود و در آثار ابو یوسف عیم الا اسفهمانی و ابو نعیم احمد
بن عبد الله اسفهمانی تالیف تابع او شده نعیم بر وزن قریش باید خواند و ولادت ابو نعیم اسفهمانی در شهر حجب در سنه
سه صد و سی و شش سال شده و استغاثش در ماه محرم در سنه چهار صد و سی سال گزیده و در کتابان محدثین
مناقب و مناقب و نوشته گفته که خطیب بغدادی از شخص نامانده اوست و از نوادگرتب او کتاب حلیه الاصلی

که نظیرش در اسلام تصنیف نشده است و اسفهان بر وزن زعفران نام شهر است در ولایت
ایران و خراسان و اسفهان نیز داخل در عراق محسوب می‌شوند و در بعضی نسخه‌ها این کتاب اصبهان بیامی
موصوفه دیده شد نووی گفته بجز زید کسر الهمزة و فتحها و بالبار و الفار استی فعل علی کتاب
مستخرجها پس بر کتاب حاکم کتابی نوشته است شرح ضوابط کرده استخبر بینه اسم مفعول یعنی برین
آورده شده مشتق از استخراج در فتح الباقی شرح الفیه عراقی گفته که صدوش است مثلا حافظه اتحاد
بخاری با ساینده خویش غریز ساینده و طرق بخاری بیان نماید مانده که شرح یا در شیخ و با فوق مستدرک
شوند بعد گفته و شرط ان لا یصل الی شیخ بعد مع وجود سند یوصله الی الاقرب الالغرض من مکتوب
او زیاده حکم او نحو ذلک و الا فلا یصح مستخرجاً نته باجماع مستخرج در اصطلاح محدثین عبارت
از کتابیست که برای اثبات احادیث کتاب دیگر نویسد و ترتیب و متون و طرق اسناد همان کتاب را ملحوظ
دارند و سند خود را بوجهی که مصنف آن کتاب در میان نماید تا شیخ آن مصنف یا شیخ آن در تمام جزایان
و جهات از طریق دیگر نیز مثل آن ثابت شود و ثوق و اعتماد بر روایت آن مصنف قوت گیرند انانی بستان
مستخرج در اینجا یعنی مستدرک است و او چنانست که مثلا حافظه بر اصل کتاب که از مصنف چیزی از ان
نوت شده است بیان نماید و شرطش آنست که آنچه زیاده بران نموده بر شرط مصنف آن کتاب باشد
چنانکه مستدرک حاکم بر صحیحین و صحیح ابو عوانه که مستخرج است بر صحیح مسلم و صحیح اسمعیل که مستخرج است بر صحیح
بخاری اما در الفیه و شرح دی نوشته که حاکم در مستدرک بسیار تاهل کرده و احادیث ضعیفه و موضوعه را
در ان درج نموده و حدیث حسن یا صحیح گفته و لهذا علماء محدثین بر تعمیم حاکم اعتبار نمی‌کنند و تفصیل این
اجمال از بستان الحدیث باید جست و باقی اشیاء را لمتعقب لیکن چیزی از او بر برای تعقب باقی
مانده متعقب بضم میم و کسرتان شد و از پس هر دیگر درنده یعنی ابو نعیم اسفغانی نیز تابع حاکم شده اما چیزی
از وی بر آید کان باقی مانده حفظت شیئا و غایت عنک اشیاء و بعضی نوشته اند که
که متعقب یعنی مختصر است یعنی چیزی از وی بر آ اعتراض در و کنندگان بلغمی مانده و الله اعلم
شرح جاء بعد هم الخلیب ابو بکر البغدادی پس خطیب ابو بکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی
المتوفی سنه ثلث و ستمین و اربعه مائه آرد و بعد از نام شهر است در عراق عرب دوران چند لغات است
و شهر از ان بفتح بار موصوفه و سکون غین مجهم و هر دو ال جمله است گویند که در اصل با بغداد بود و از آنکه پیش
ازین بلغمی بود که هر سفته نوشیروان عادل دوران باغ بنا و مظلومان می رسید بحال الف را ساقط
کرده بغداد می گویند فمصنف فی قوانین الروایة کتابا سماه الکفایة فی ادبها کتابا سماه

مستخرج

مستدرک

مستخرج

بمخفف اسناد و مقصر جمع نموده کذا فی المخبّرین و ابو حفص المیاخی جزا اسماء ما لا یسیح المحدث جمله
 و ابو حفص عمر بن عبد الحمید القرشی المیاخی جزی درین باب نگاشت و نامش از اسب المشهور بنام و این مشهور
 که در مکه مفضله سباه شعبان سنه تسع و سبعین و خمس مائه نموده و میسج تقدیم نون کسبو بر وزن مصف ال
 نام شهرست بزرگ از نواحی آذربایجان و مراغه و اهل آذربایجان آنرا میانه گویند و معنی ترکیبی است بر تقدیر
 لضب المحدث و رفع جمله ای که پیش نیست محدث را اهل انان و بر تقدیر رفع المحدث و لضب جمله ای که پیش نیست
 و نیز او را در مدار و محدث حمل او را و الداعلم و امثال ذلك من التصانیف التي اشتبهت و دیگر از تصانیف
 و تواریف مثل این که مذکور شده بر روی کار آمد و شهرت در بلاد گرفت و قول مصنف امثال ذلک از جمله
 است و خبرش محذوف یعنی امثال ذلک کثیره و گفته اند که این عطف است بخذف فعل محطوف از قبیل عطفه
 بتنا و ما بار و ای مقیته ما بار و اسی درینجا تقدیرش چنین است جمع امثالها و امثال ذلک لیکن جمله اول
 ظاهر است و بسطت لیتو فر علمها و لخصت لیتیسو فمها و دران بسط و کشادگی بنا بر زیادت
 علم و اختصار بنا بر سهولت فهم رفت زیرا که از کتاب طویل ارتشاش و ارتشاش فهم می شود و درک مراد مشکل
 میشود و تودی در شرح مقدمه مسلم گفته که اختصار سخن آفیل اللفظ باستیغای معنی آوردن و قیل و کلام
 الکثیر الی قلیل فیه معنی الکثیر سیم اختصار الاجتماع و منه المخرجة و خسر الانسان انتی و اما اختصار پس آن
 آوردن بعض مقاصد است و ترک کردن بعض از آنها و اختصار برتر است و اختصار بدگر آنکه اختصار کند
 عالم باشد کما سیاتی فی مبحث روایت الحدیث بالمعنی الی ان جاء الحافظ الفقیه تقی الدین ابو جعفر
 عثمان بن الصلاح عبد الرحمن الشهیر ذودی نزیل دمشق تا آنکه حافظ فقیه تقی الدین ابو عمر عثمان
 بن الصلاح عبد الرحمن شهیر ذودی نزیل دمشق آمد یعنی این کثرت و بسط و اختصار تا زمانه ابن صلاح رسید
 و حافظ فقیه صفت اوست تقی الدین لقب ابو عمر و کنیت و عثمان نام اوست و صلاح الدین لقب پدر اوست
 که در رضی الله عنه بدان شهر گشته و عبد الرحمن بدل از صلاح است و شهر زوز نام شهرست در ولایت
 میان موصل و همدان که در بین ضحاک آنرا بنا کرده و نیز فیصل بمعنی فاعل است یعنی فرود آورنده از موصل
 در دمشق و دمشق بکسل اول و فتح تالی و کبیرترین نیز نام شهرست مشهور در شام که و مشاق بن فرود آورنده بنا کرده
 محمد بن عبد الرحمن سجادی تأیید مصنف و فتح المعیش شرح الفیته الحدیث در ترجمه ابن الصلاح گفته و اصلاح تخفیف
 من لقب والده فانه هو العلامة الفقیه حافظ الوقت مفتی الفرق شیخ الاسلام تقی الدین ابو عمر عثمان بن الامام
 البار صلاح الدین ابی القاسم عبد الرحمن بن عثمان الشهیر ذودی الموصل ثم دمشق الشافعی کلان اما
 بار عاقله بجزایر العلوم الدینیة بصیر بالمدرب و بوجوه خیر باصوله عارفا بالمدرب حسب جملة المادة من اللغة

اصناف
 ساد و مقصر
 جمع نموده
 کذا فی المخبّرین
 و ابو حفص
 المیاخی
 جزا اسماء
 ما لا یسیح
 المحدث
 جمله
 و ابو حفص
 عمر بن عبد
 الحمید القرشی
 المیاخی
 جزی درین
 باب نگاشت
 و نامش از
 اسب المشهور
 بنام و این
 مشهور
 که در مکه
 مفضله
 سباه
 شعبان
 سنه تسع
 و سبعین
 و خمس
 مائه
 نموده
 و میسج
 تقدیم
 نون
 کسبو
 بر وزن
 مصف ال
 نام شهرست
 بزرگ
 از نواحی
 آذربایجان
 و مراغه
 و اهل
 آذربایجان
 آنرا میانه
 گویند
 و معنی
 ترکیبی
 است
 بر تقدیر
 لضب
 المحدث
 و رفع
 جمله
 ای که
 پیش
 نیست
 محدث
 را اهل
 انان
 و بر
 تقدیر
 رفع
 المحدث
 و لضب
 جمله
 ای که
 پیش
 نیست
 و نیز
 او را
 در مدار
 و محدث
 حمل
 او را
 و الداعلم
 و امثال
 ذلك
 من
 التصانیف
 التي
 اشتبهت
 و دیگر
 از
 تصانیف
 و تواریف
 مثل
 این
 که
 مذکور
 شده
 بر
 روی
 کار
 آمد
 و شهرت
 در
 بلاد
 گرفت
 و قول
 مصنف
 امثال
 ذلک
 از
 جمله
 است
 و خبرش
 محذوف
 یعنی
 امثال
 ذلک
 کثیره
 و گفته
 اند
 که
 این
 عطف
 است
 بخذف
 فعل
 محطوف
 از
 قبیل
 عطفه
 بتنا
 و ما
 بار
 و ای
 مقیته
 ما
 بار
 و اسی
 درینجا
 تقدیرش
 چنین
 است
 جمع
 امثالها
 و امثال
 ذلک
 لیکن
 جمله
 اول
 ظاهر
 است
 و بسطت
 لیتو
 فر
 علمها
 و لخصت
 لیتیسو
 فمها
 و دران
 بسط
 و کشادگی
 بنا
 بر
 زیادت
 علم
 و اختصار
 بنا
 بر
 سهولت
 فهم
 رفت
 زیرا
 که
 از
 کتاب
 طویل
 ارتشاش
 و ارتشاش
 فهم
 می
 شود
 و درک
 مراد
 مشکل
 میشود
 و تودی
 در
 شرح
 مقدمه
 مسلم
 گفته
 که
 اختصار
 سخن
 آفیل
 اللفظ
 باستیغای
 معنی
 آوردن
 و قیل
 و کلام
 الکثیر
 الی
 قلیل
 فیه
 معنی
 الکثیر
 سیم
 اختصار
 الاجتماع
 و منه
 المخرجة
 و خسر
 الانسان
 انتی
 و اما
 اختصار
 پس
 آن
 آوردن
 بعض
 مقاصد
 است
 و ترک
 کردن
 بعض
 از
 آنها
 و اختصار
 برتر
 است
 و اختصار
 بدگر
 آنکه
 اختصار
 کند
 عالم
 باشد
 کما
 سیاتی
 فی
 مبحث
 روایت
 الحدیث
 بالمعنی
 الی
 ان
 جاء
 الحافظ
 الفقیه
 تقی
 الدین
 ابو
 جعفر
 عثمان
 بن
 الصلاح
 عبد
 الرحمن
 الشهیر
 ذودی
 نزیل
 دمشق
 تا
 آنکه
 حافظ
 فقیه
 تقی
 الدین
 ابو
 عمر
 عثمان
 بن
 الصلاح
 عبد
 الرحمن
 شهیر
 ذودی
 نزیل
 دمشق
 آمد
 یعنی
 این
 کثرت
 و بسط
 و اختصار
 تا
 زمانه
 ابن
 صلاح
 رسید
 و حافظ
 فقیه
 صفت
 اوست
 تقی
 الدین
 لقب
 ابو
 عمر
 و کنیت
 و عثمان
 نام
 اوست
 و صلاح
 الدین
 لقب
 پدر
 اوست
 که
 در
 رضی
 الله
 عنه
 بدان
 شهر
 گشته
 و عبد
 الرحمن
 بدل
 از
 صلاح
 است
 و شهر
 زوز
 نام
 شهرست
 در
 ولایت
 میان
 موصل
 و همدان
 که
 در
 بین
 ضحاک
 آنرا
 بنا
 کرده
 و نیز
 فیصل
 بمعنی
 فاعل
 است
 یعنی
 فرود
 آورنده
 از
 موصل
 در
 دمشق
 و دمشق
 بکسل
 اول
 و فتح
 تالی
 و کبیرترین
 نیز
 نام
 شهرست
 مشهور
 در
 شام
 که
 و مشاق
 بن
 فرود
 آورنده
 بنا
 کرده
 محمد
 بن
 عبد
 الرحمن
 سجادی
 تأیید
 مصنف
 و فتح
 المعیش
 شرح
 الفیته
 الحدیث
 در
 ترجمه
 ابن
 الصلاح
 گفته
 و اصلاح
 تخفیف
 من
 لقب
 والده
 فانه
 هو
 العلامة
 الفقیه
 حافظ
 الوقت
 مفتی
 الفرق
 شیخ
 الاسلام
 تقی
 الدین
 ابو
 عمر
 عثمان
 بن
 الامام
 البار
 صلاح
 الدین
 ابی
 القاسم
 عبد
 الرحمن
 بن
 عثمان
 الشهیر
 ذودی
 الموصل
 ثم
 دمشق
 الشافعی
 کلان
 اما
 بار
 عاقله
 بجزایر
 العلوم
 الدینیة
 بصیر
 بالمدرب
 و بوجوه
 خیر
 باصوله
 عارفا
 بالمدرب
 حسب
 جملة
 المادة
 من
 اللغة

والعزیز جافظ الحدیث متقنا فی حسن الضبط کبیر القدر وافر الحزینة عدیم النظیر فی زمانہ مع الیدین والسبابة والذکر
والصیانة والورع والتقوی اشغ به خلق وعتوا واولی علی تصانیفہ خصوصاً کتابہ المشار الیه مات فی سنہ ۱۰۰۰
ربیع الآخر سنہ ثلث واربعمین وستمائة عن ست وثمانین سنہ رحمہ اللہ انتہی مجموع لهما ولی الذکر
الحديث بالمدرسة سنة ۱۰۰۰ لاشرفیہ کتابہ المشہور پس جمع کرد کتاب علوم الحدیث کہ مشہور بمقصد ابن
الصلاح است وقتیکہ متولے تدریس حدیث بدرستہ اشرفیہ کردہ شد کفایت اندکہ نووی درین مدرسہ سفیر در
گفتہ وبانی ابن مدرسہ بادشاہ ہے بود کہ شرف نام داشت واین مدرسہ بدان مشہور و مشہور گشتہ و کتابہ
مفصول جمع است و شیخ ابن الصلاح را جز این کتاب کتابا دیگر نیز مستند مثل مشکل الوسیط در یک
مجلد و کتاب الفتاوی در یک مجلد و کتاب اداب المفتی و استفتی و کت علی المہذب و فتاویہ الریاض و
طبقات الشافعیہ و شرح یک قطعہ از صحیح مسلم کہ اکثر نووی در شرح خود بر مسلم از ان بطور اختصار نقل کردہ
کذا فی مرآة البیان للیاقعی فہذا کتاب فنونہ و املاہ شیئا بعد شئی پس تہذیب فنون حدیث
بیردخت فیمی بیدشتی آنرا املا ساخت یعنی ہر ترتیبی دروشے کہ دست بہماداملا ساخت و در املا
رعایت ترتیب اجمالی چنانکہ ادب دیگر اہل تالیف و تصانیف است ملاحظہ فرمود و آملہ و املا
بر وزن افعال گفتن قولے تا دیگرے آنرا بنویسد کہ لے القاموس فلہذا الیہ یجصل ترتیب
مناسب چنانکہ میبایست نیاد و کفایت اندکہ وضع مناسب چنان سے بود کہ آنچه متعلق بہ متن حدیث
بود از انتہای بیان می نمود و آنچه متعلق بہ سند است آنرا جدا تحریر می ساخت و بچنین آنچه در این
پر دو مشرک آنرا نیز جدا بیان نمود و آنچه مختص بحقیقت تحمل و ادب است و آنچه مختص بصفات روای است
ہر یک را ازین ماجدا جدا تحریر کردن اولے تر بود لیکن کمال سغرفہ ابن فرن را از کتب مسبوہ و مطولہ
جمع لطیف و تخیل جمع نمودہ بنابران وضع کرد یعنی بنیاد شیخ بران الیدین ابراہیم بن عمر بقاعی تلمیذ جافظ
حجر عقیلانے در حاشیہ شرح الفیہ مسی بنکت الوفیہ گفتہ ان ابن الصلاح املا کتابہ املا فکتبہ فی حال
الاملا جمع جم فلم یقع مرتب علی مانی نفسہ و صارا اذ اظہر لہ ان غیر ما وقع لہ حسن ترتیب اراعی ما کتب من النسخ
و یحفظ نلوب صحابہ و اراعی ان تھییدہ و القارہ الی طاہیہ لہم من تاخیر ذاک الی ان یحتمل الصیانة بحسن
ترتیبہ فلان غیر ما در بابا ببعینہا مخالفت النسخ فخر کہا علی اول حالہا انتہی سانس علی قاری و غیرہ گفتہ اند
وقد تبعہ علی ہذا الترتیب جماعتہ منہم محافظ عماد الیدین بن کثیر و العرانی و الشیخ سراج الیدین السیسی و غیرہ جماعتہ
کبیر الیدین بن جماعتہ التبریزی و الطیبی و الزکری و احتی بنصایف المخطیب المنقرہ من جمع
شذات مقلدہا لیکن ابن صلاح ایقندرا تمام کرد کہ تصانیف سغرفہ خطیب یکجا نمودہ شذات در گذر

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

برود و او که در ولج و محبت تخفیف خذف شده بود در حالت جمع خود کرد و این بر وزن فعلان بالکسر است
 اخوان را بالفتح خوانند خطاست و مراد از بعضی اخوان در دین است یا در فن اصطلاح اهل حدیث و تحصیل که
 برادران حقیقی خود را مراد داشته باشد علی قاری و غیره نوشته که مراد از بعضی اخوان عبداللین ابن همام است
 و بعضی گفته اند که شیخ شمس الدین بن محمد زکشی است و اندر علم فخرتختی اوراق لطیفه سستیها پنجم
 الفکر فی مصطلح اهل الاثر پس تخفیفش بفرمایش بعضی اخوان در یک کلمه نموده و موسوم به نخبه الفکر فی
 مصطلح اهل الاثر ساختم یعنی مضامینیکه در مقدمه ما بن الصلاح و غیره مذکور بودند خلاصه آنان برگرفته و رانده که
 از اوراق مندرج ساختم لطیفه جزینیکه و پاکیزه و نازک را گویند و نخبه شیعی برگزیده و پاکیزه که سر اول در نخبه است
 جمع نکرت بالکسر یعنی از پیشه و آثار دلچست بقیه شیعی و نشانیهاست آنرا گویند يقال اثر الدار لما بقی منه در
 اصطلاح اطلاقی نزد جمهور بر سنتمای رسول صلی الله علیه و سلم و صحابه و تابعین می آید و سیاتی علی
 تزییب استگوتد بر تزییبیکه از خود ایجاد کردیم ترتیب راست کردن در جمیع چیز و نهادن چند چیز را به مقام و
 مرتبه خود تا و ابتکار کاریکه پیشتر نشده باشد و با کوره بضم کاف میوه نوری سیده را نیز نامند که اول از همه از انواع
 بخت شده باشد و بنا برین تقدیر معنی چنین باشد بر تزییبیکه اول او را من گرفته و بسبیل انت صحیح
 گرفته دانیم او را راه و طریق واضح درج بفتح و انتهاج و در منهاج بالکسر بر سه معنی راه راست و کشاد
 مع صافیمت الی در من شوار و ذوالفرائد و ذوالفوائد بانکه ضم نموده بسوی آن الرشوار و ذوال
 ذوالفوائد رشوار بفتح در راه جمع شار ذه است یعنی رسنده و مجازا معنی پریشانست عمل است و ذوال
 جمع فزیده است یعنی در بزرگ که مفرد و تنها در صاف میباشد و در اینجا از انان نکتتهای از نگین از اصطلاح
 محشین است که در لغت وصول بسو ایشان و لغت آنها از اذین طلبا مانند فراد رشوار دانند رشوار و صفت
 است و فراد رشوار و غیره همچنین نه و مانند فراد و مراد از فراد زانند آنست که حافظ ابن حجر القس خویش ایجاد
 نموده که در یک صحف و رسل فن اصول حدیث نه بودند و تقییر زانند بحسب اظهار عجز و هم نفس خود نموده من تو صفت
 مدرفع المدفوعه فروتنی است دلیل رسیدگان کمال که چون سوار بمنزل رسید پیاده روده
 سید محمد بن ابراهیم معروف بابین در بزرگ معاصر حافظ ابن حجر عسقلانی بود بنحبه انتقاد فرموده در ساله منخقه
 در بیان فن نوشته و گفته ان الحافظ کتب فی سفره الی کتبه سنه سبعة عشر و ثمان مائة منخقه ایدیعانی علوم الحدیث
 فوقتت علی کتبه بقی عمایه فیه بالقیه العین و لای شعر بشکلا فی سواد العین و ذلك کثرة اشتغال فی اوان
 اشتغال بالقتدر فی عرفانه فهو امام زمانه انتهی و یا تجمل تا نخبه الفکر الی صفت عکوف مردان بران شرقا و غربا هینا
 و شما لا یفوق احد و لعمری انی سیک چراغ است درین خانه که از بر تو آن بهر کجای نگری انجمنی ساخته اند

نه یعنی اولی در پیش پدیدار از نخبه سبب این جمله از کتب ۱۱

که مراد این اندراج کتاب خود در آنجا نیست اهل حدیث در دسترس باشد یعنی چنانکه مردمان از انقضای
 و تالیف علمای دیگر نفع بر گرفته اند همچنان این مختصر نیز اتساع خواهند یافت زیرا که این نیز یکی از جمله
 صدقات جاریه است چنانکه در حدیث صحیح وارد است گویم مشک نیست که هر که تالیف و تصنیف در علم
 خصوصاً از علم الیه قرآن و حدیث شریف نماید بی ظافر سعادت عاجله و آجله و مآل خیر سابق و لاحق بر او
 وجه و اکمل طریق است هر روز چشم نمپرسند ز انرا آزادی بهمین حدیث در آنجا ترا بکار آید به انهم
 لنا ایضا حسن المساکک و جنبنا ما یوجب المہالک فانه المؤمن لما ہلک و مبدہ از مہدی الی الخ
 از علی با ایشار تقدیر بعبارة لطیفه غیر فبانفت فی شرحهانی الا ایضاً و التوجید پس گوش تمام در شرح
 آن با ایضاً الفاظش و توجیه معنی آوی بنابر اجابت مرغوب ایشان ثانیاً نمودم متباینه و لنت سخت که
 در کار سے در اصطلاح صفات محمودہ یا مذمومہ شخصی بطریق بیان کردن کہ مستبعد نماید یا مجال
 بقول عادت ممکن باشد بمانند تبلیغ گویند و اگر بعقل ممکن و عبادت نامکن باشد بمانند اغراق خوانند و اگر بعقل
 عادت هر دو مجال باشد بمانند در اینجا مراد معنی التوسیت نہ اصطلاحی دیگر مراد از شرح در اینجا است
 نہ معنی مصدری آن و ایضاً با کسر روشن و آشکارا کردن و توجیه کردن و ایندن رو بسوی چیزی و مجال
 یعنی نیک بیان کردن و نبی صحت علی خبا یا ذو یا اھا و آگاہ و خبر دار کردن بر خبا یا زو یا رومی یعنی بزبان
 مخفیہ کہ در گوشها الفاظ مخفیہ بود نہ مطلع ساختن گویم این عبارت مصنف متضمن استعاره است کہ بر بصیرت غیر
 مخفی نیست و خبا یا بالفتح جمع مخفیہ است چنانکہ خطایا جمع خطیئہ معنی پنهان کردن و پوشیدگی ذر و یا با
 جمع زوایہ است معنی گوشهای و کرانہ مائے شئی لان صاحب البیت اذ ذی بما فی ذرہ را صاحب
 خانه و امد عالم تر با سباب منزل خود میباشد گویم این بنا بر اغلب است چرا کہ بسا باشد کہ صاحب سبانی را علم بر
 بعض سبانی و مضامین نمی باشد و دیگر سے کامل العیار مانع الا نظار جتید و سرہ بر آید و آنچه رقیف و ماسرہ معشوش
 باشد طرد نماید و فوق کل ذی عالم علیم چه خوش گفت و نا کہ دانش نیست و ولیکن بر پگندہ با هر کسی است
 فظہری ان ایرادہ علی صوره البسط الیق پس در خاطر مچنان افتاد کہ ایراد شرح بر صورت بسط لاتی
 ترست یعنی بعد از آنکہ متن بحسب خواستگاری بعضی از اخوان با تمام رسید باز ثانی راغب بجانب شرح
 ساختن وی بسویم شد پس صورت تالیفش در خاطر مچنان نمود اگر گشت کہ شرح با متن بجز آن کہ کتابیکه بسط
 و فرخ باشد باید نگاشت و مشیر باین معنی است قول حافظ کہ گنت و در حجا خمن توضیحا و دفوت
 و درج آن در ضمن توضیح وی موافق ترست درج پیچیدن چیزی و داخل کردن آن در شئی دیگر بقیال و مع
 الشیء فی الشیء و سر جا اذ ادخل فی الشیء و استتر فیہ کذا فی الصرح و ضمیر تانیث در هر دو موضع راجع

استعاره در اصطلاح خوانند
 در آنجا این است
 فانه در این است
 که فظ را گنت
 فظی است
 باشد نقل
 اینست
 عادت
 تانیث

بسیخی خجسته و ضمن الکسر سکون می باشد اندرون و توضیح یافته و کسر ضاد و ماه مهله روشن و پیدا ساختن
 و اوافق بالفتح و ارفق معنی موافق تر حال معنی است که داخل کردن متن در ضمن توضیح شرحش برود چه یک
 جمله آن بمنزله کتاب مستقل باشد بدون آنکه بعضی متروک و بعضی از بعضی منفصل باشد چنانکه در دیگر کتابها
 است البته در ارفق تریه گویم درین کتاب مصنف قاعده غریبه عجیب نهاده چه در اکثر مواضع این کتاب لفظ شرح
 معرب است با عراب متن شرح الاثری الی نوز فاجبت فانه فی المنزج جواب السوال الاول و نه الشرح جواب
 السوال الثانی و غیر ذلک و علی این فن در بخار کلام حافظا اعتراض کرده اند بجهت آنکه عطف و چهار بار آمده است
 و ضمیر بار آمده مرجع است بسوشرح و ضمیر تانیث در چهار جایی بجانب بنه پس در کلامش انتشار ضار لانه می آید و آن
 در کلام عرب مکره است و در جوابش گفته اند که نزد و در قرینه صافیه هیچ کس نیست چنانکه در قول دی سجان و قفا
 ان اذقیه فی الثابت فاقدی فی السیم و نیز در کلام و سجان تعالی است و انزل الله سکینه علیہ و ایدیه بجنبه و لم تر روحا
 که درین هر دو موضع قرینه صافیه است فسلکت هذه الطریقه القلیله السالک پس در ضمن برابر یک
 سلاک نش قلیل اند یعنی چنین وضع عجیب و دشواری در دیار یا در میان محشین ترویج نیافته زیرا که عادت دیگر
 اهل تالیف و تصانیف بر وجه و درج متن در شرح و بالعکس نیست و متصل که مراد از طریق قلیل السالک مطلقا داشته
 باشند زیرا که اشتغال اکثر علمای سابقین و لاحقین بگریه علوم بوده و استعمال این اصل اصیل و بنیان جمیل از دست
 و مانده الاماشار السدابین الصلاح در ابتدای مقدمه خود گفته و ازین وجه غالب تفریعاتهای فقها مخالف از قول
 و قوانین اصول حدیث افتادند و تعیینی در شرح هدایه در خطبه کتاب خود اشارت به این معنی نیز فرموده و فاقول طالبها
 من الله التوفیق فیما هنالك پس گویم در حالیکه طلب توفیق از خداوند تعالی در بیان کردن آنچه در متن
 است می نمایم و در جای دیگر جمله هنالك با کلمه موضوع برای بعدیست و نشان را ای که متن است و آن قریب است
 بجهت رعایت صحیح لفظ ساک است و یا بجهت بعد زمانه که تصنیف شرح التالیف متن و متصل که مراد از اشارت
 هر دو در البطریق منج و در دست باشد و بنا بر رفعت نشان هر دو بر دیگر کتب مکتوبه این فن لفظ هنالك و نیز
 و توفیق در لغت چیز بر چیز بر برابر کردن و در اصطلاح موافق گردانیدن خدا اسباب را موافق خواستش
 بنده تا آن خواستش را سرخام یا بدو استعمال لفظ توفیق در بهم رسیدن اسباب امور غیر باشد نه امور ذات شر
الخبیر و الحدیث الخبیر عند علماء هذا الفن مرادف للحدیث خبر نزد علماء این فن
 مرادف حدیث است یعنی نزد علماء این فن که اصول حدیث است خبر و حدیث یکسان معنی است چنانکه گفته شد
 جاری فی الخبر الی فی الحدیث و این مذہب اکثر محدثین است و لهذا در بیان مقدم داشته و بنا برین تقدیر مطلقا هر دو
 بر رفوع و سقوط و تقطوع می آید نسبت بسیار در موافق باشد و از کلام اکثر اهل حدیث نیز مرادف هر دو معلوم

صوفیاتی معرب است

در بخار کلام حافظا اعتراض کرده اند بجهت آنکه عطف و چهار بار آمده است

صوفیاتی معرب است
 در بخار کلام حافظا اعتراض کرده اند بجهت آنکه عطف و چهار بار آمده است

میشود پس لفظ است خاص است علی مایاتی و لفظ خبر و حدیث عام و مختار بفتح تین در لغت مشتق
 از خبر است یعنی زمین نرم و مست زیرا که خبر شیره فایده است چنانکه ارض خیار شیره غبار است نزوح حاکم
 جز آن و لغت مخصوص از قول و متسی از کلام سالی است که بدان اعلام کنند و استعمالش در غیر مجاز نیز آید
 چنانکه شاعر گفته است **تختیاریک العیان ما القلیک** **تخر** و در اصطلاح در حدیث و تفسیر ذکر کرده اند یکی آنکه در
 صدق کذب در آید دوم آنکه محتمل بقیدین و کذب باشد سوم آنکه کلامی است که بنفس خود فایده اضافت امری
 از امور بسوی امری از امور نفی یا اثبات کند و این هر سه حدود محدودش نیستند و اولی آنست که هوای صحیح آن بدخل
 الصدق و الکذب لذاته و مرجع صدق بسوی مطابقت واقع است و مرجع کذب عدم مطابقت و مختار از باب اختیار
 همین است و نظام و اتباع وی گشتانند که مرجع صدق خبر مطابق واقع بودن آنست اگر چه اعتقاد مخبر فی الواقع خطا
 باشد و کذب عدم مطابقت آنست اگر چه اعتقاد اگر چه مطابق واقع باشد و حافظین حجر مرجع صدق و کذب مطابقت
 واقع و اعتقاد مخبر هر دو گفته و لکل من القائلین لاسک بسوطه فی موضعه و خبر در عرف علماء این فن مقابل انشا
 بکه شامل بعضی است از اوام و نواهی و غیر از انشادات واقعه در احادیث رسول خدا صلی الله علیه و سلم و طبیعی
 در خلاصه گفته که خبر در اینجا نیز مقابل انشاست چنانکه در سایر علوم مشهور است و خبر گاهی مقطوع الصدق میباشد
 مثل خبر خدا و رسول صلی الله علیه و سلم و گاهی مقطوع الکذب باشد مثل خبر مخالف ایشان و گاهی مظنون الصدق
 میباشد مثل خبر عدل و گاهی مظنون الکذب میباشد مثل خبر فاسق و گاهی مشکوک فیه مثل خبر مشهور
و اما حدیث پس آن در لغت ضد قدیم است مشتق از حدوث و ضد قدم و حافظ در فتح الباری گفته
 المراد بالحدیث فی عرف الشرح ما ینما فی الی النبی صلی الله علیه و سلم گو یا کاین معنی مراد داشته نسبت قرآن
 که او قدیم است و در تلبیل و کثیر کلام مستعمل میشود و جمیع آن جلوه است بر غیر قیاس و ذفر الغنّه واحد احادیث
 احد و ثبوت است باز جمیع حدیث گردانند مذکره البوجه هر فی الصحاح و در شرح شافیه نوشته هر اسمیکه بر وزن
 فعیل باشد بحضرت بر وزن انما یل مع آید چون احادیث جمع حدیث در اصطلاح ارباب این فن عبارت از قول و
 فعل و تقریر و معنی صلی الله علیه و سلم است و تفصیل این اجمال در بحث حدیث مرفوع و موقوف در آید که کلام این
 تعریف حدیث که علماء این فن کرده اند بظاهر خود صادق بر حدیث الاپیته که آنرا حدیث قدسی نیز می گویند
 نیست که رسول خدا صلی الله علیه و سلم آنرا از وی نقل کرده بوسیله جبرئیل یا بلال و اسطه روایت کرده و علماء اسلف
 اطلاق لفظ حدیث بر اقوال و افعال و تقاریر صحابه و تابعین و آثار و فتاوی ایشان نیز می گردند اما لغت و تحقیق
 حقیقه در نزد آنان نوشته اولی همین است که لفظ حدیث را خاص دارند لقبول نبوی بر مقولات دیگران
 این اطلاقش میکنند تا که صحت و درت زبند و دهنی گویم این توجیه حسن است و اولی چنانست که گفته شود

در خلاصه گفته که خبر در اینجا نیز مقابل انشاست چنانکه در سایر علوم مشهور است و خبر گاهی مقطوع الصدق میباشد

تا غیر حدیث بحديث بلقب نشود زیرا که قول غیر در صلی الله علیه و سلم صحابی باشد تا بعدی متقابل قول معصوم نمیشود
 و مستقل با احتجاج نمی رسد و عدم فرق میان سخن او و سخن غیر او سبب لغزش جمعی از اهل علم گردیده و در گرداب تقلید
 آرا می رجال مانده است از این جهت خواهی آیین عشق امر کن + از مصطفی شیعین و از دیگران بریدن +
 و قبل الحدیث ما جاء عن النبي صلی الله علیه و سلم والخبر ما جاء عن عیبه و گفته اند که حدیث است
 که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده و خبر آنکه غیر وی صلی الله علیه و سلم آمده یعنی خبر را در اخبار ملوک و سلاطین
 و ایام ماضیه استعمال کنند و بنا برین تقدیر نسبت میان هر دو بتأیید کلست سخاری در شرح العینه در بحث
 موقوف گفته که این قول هر جرح است و ارجح تر اذ هر دو است و من ثمه قبل من نیش تغل بالتوا و این
 و ما شاکلها الاخباری و لمن یشغل بالسننه النبویه ^{المحدث} و ازین وجه هر که غالب اشتغال
 خود بتواریخ دارد و یا آنچه مانا باوست از اخباری گویند و اگر غالب اشتغال خود بت نبوت نبوی دارد و تحت
 نامند ضمیم و فتح حاو تشدید و ال کسور و مراد از مشاکل تواریخ مطلق قصص و دیگر اموات اند که روایت کنی
 آنها را اهل کتاب از کتب سوادیه خویش و تواریخ جمع تاریخ است یعنی وقت چیزی پدید گردن و در مصطلح
 آن علم است که شناخته میشود بان تعیین بدنه از ابتدای امر عظیم و قدیم مشهور تا ظهور امر ثانی که عقب است
 تا که دریافته شود و بزبان آئینه دیگر بدت ظهور این امر ثانی بلحاظ نسبت بعدت امر قدیم مشهور اول و علم تاریخ
 یکی از فنون اهل حدیث است و محدث را از دانستن آن چاره نیست علمی سیاتی باید دانست که میان
 حدیث و سنن و حافظه و محبت و احکام درجات اند بعضها فوق بعض اما محبت پس آن ارفع از سنن بکسرتن
 است و آن کسی است که روایت حدیث با سنن خود می کند خواه نزدش علم بدان حدیث باشد یا مجرد حدیث
 بود حافظه اخص است و او است که حفظ سنن و معرفت غریب و فقه آن و حفظ اسانید و معرفت رجال
 و تمیز صحیح و سقیم و جزئیات و از بعضی چنین فرق بیان کرده که محدث همون محل الحدیث را میته و اعمتی به درایته و اعمتی
 همون احاطه علمه بایته الف حدیث و اجمته همون احاطه علمه بایته الف حدیث و احکام همون احاطه علمه بجمیع الاحادیث
 المرؤنه و ثناء و اسناد و وجه حاو و تعدیلا و الادی هو الناقل للمحدث و الاسناد صحادی و فتح انیث شرح العینه ^{المحدث}
 در بحث مراتب صحیح گفته قال بعضی آئمه الحدیث الذی یطلق علیه اسم المحدث فی عرف المحدثین ان یکون کتب و تراجم
 ووعی در حل لے المدائن و القرے و حصل اصول و اعلق فروع و کتب المسانید و العلل و التواریخ الذی تقرب من الف
 تصنیف فاذا کان كذلك فلا ینکر لردک و اما اذا کان علی راسه طلیسان و فرجلیه و علل و صحب ایلم من
 امرا و الزین اوسن تحلی بلؤل و در جان او بشیاب ذات النوان فحصل ندریس الحدیث بالانک و البهتان و جعل لفظه
 ملعبه بصیوان لایفهم بایقر علیه بن جبر و ولادیلوان فهذا الاطلاق علیه اسم محدث بل الانسان و ان من الهم

ف فرق میان حدیث و سنن حافظه

اسناد و لفظ اسناد در تعریف متن آورده و اگر چنین گفته متن هو الفاظ الحدیث تا دور لازم نمی
 آید و در جوابش چنین گفته اند که مراد از لفظ طریق که واقع در تعریف اسناد دست یعنی لغویت است که آن
 ایصال بسوسه مطلوب باشد مطلقا و اطلاق طریق بر اسماء روایات متن بنا بر اصطلاح سنت پس
 بنا بر تغایر بیان هر دو در لازم نمی آید و با جمله اسناد عبارت است از رجال حدیث که روایان سنت
 اند مثل قول ایشان حدیثنا فلان عن فلان و نفس رجال حدیث سنت و لفظ خبر متن خواه مرفوع باشد
 یا موقوف و جز آن و اختلاف کرده اند در آنکه متن حدیث مقول رسول صلی الله علیه و سلم است یا قول صحابه
 از وی صلی الله علیه و سلم و اولی علی انواع متن است و ثانی آنکه خبری که سنت قول است یا نقل یا
 تغیر چنانکه تفسیر ابن جریر بر سید المبتواتر و تلك الكثرة احد شرط المتواتر و این نفس است
 که در ضمن اسانید کثیره مذکور است یکی از شرط و اربعه خبر متواتر است و تواتر در لغت آمدن یکبار بعد از
 یافتن میان هر دو با خود از تواتر تعاقب قاله الشوکالی و متناوبی در تعریفات گفته و نحوه قال السخاوی
 التواتر لغته التتابع و هو کون الشئ بعد الشئ منهما فترة و منه قوله قاله ثم ارسلنا رسلا من بعد
 رسولنا بعد رسول منهما فترة انتهى و در قافوس نوشته التواتر یعنی الشئ اربع فترات و خبر متواتر است و تواتر آن
 گویند که وقوع آن و فتوح اربع کثیر نبود بلکه بطور تعاقب و توالی میباشد که در شرح العقائد و در اصطلاح
 خبر اتوأمی است که در کثرت روایات ناآنجار سیده باشند که علم بقول ایشان حاصل شود و مصنف متعرض
 بسوسه تفریق نشده و شاید در چشم آنست که در متن شرط مذکور تفریقش حاصل است و لهذا در
 مسایلی گفته و قدر ضحی بهذا التفریق تعریف المتواتر یا بدو است که خبر تواتر در فتوح ای عملین منقسم به قسم
 است یکی از آن متواتر که روایت کنند از اتومی که احصای عدو ایشان نتوان کرد و توافق ایشان
 بر کذب نیز در آنست که متوهم نباشد و دوم آنکه در ان الضال ذو شبهه باشد صورتی که معنی و این را اشهر خوانند
 و این در اول زاحوا باشد باز انتشارش در قرن ثانی و ثالث گفته و عدوش بعد و تواتر سیده مثل
 حدیث انما الاعمال بالنیات سوم آنکه در وی تضال ذو شبهه باشد صورتی که معنی و عدو و اتش در هیچ فرد
 از قرآن بعد و متواتر سیده باشد و این خبر واحد گویند و اما تواتر در باب این فن پس چنانکه بن اصلاح
 و غیره ذکر کرده اند و گونه است متواتر و احاد و احاد منقسم بسوسه مستفیضه غیر آنست و سببی تفریق
 و خبر متواتر است شرط است بعضی متعلق بخبر و بعضی بسلسله اذ اوددت بلا حصر عدد
 معین چون دارد شود این کثرت بدون احاطه در عدد معین یعنی شرط در متواتر حصر عدد معین
 نیست نه آنکه شرط متواتر عدم حصر است زیرا که در متواتر حصول علم ضروری است بنفس خبر یا است که عدد

این متن
 باشد
 در حدیث
 از رسول
 صلی الله علیه و سلم
 است
 یا قول
 صحابه
 از وی

محصور باشد یا غیر محصور پس خبر که قطعی باشد تقریر این خارجیه اگر چه در او اشک بسیار باشد متواتر نبود و همچنین خبر که
 کثرت روایتش باشد لیکن خبر ضعیف در آیند و چون این شرط اتوی از دیگر شروط خبر متواتر است لهذا
 ادراکش در متن کرده و باقی شروط را در شرح بود و دیگر نیز هست که خود مصنف در بسیاری بقول خود و انما است
 شروط التواتر الخ بیان نموده و با اینکه کثرت در آن بشرط ورودش سواى الحاظ هر دو عدد معین یک از شرط
 متواتر است نه آنکه کثرت و محال و التمتنع عادت تو اطور و توافق ایشان بر کذب هر دو یک شرط است و توضیح
 این سخن آنست که چنانکه نزد خواجه سیک از اسباب منع صرف تائید است بشرطیکه علم واقف شود یعنی در آن
 علمیت یافته شود و چنین نیست که مثلاً تائید و علمیت هر دو جدا جدا از اسباب منع صرف است و همچنین
 که هر دو سبب احد است و نه اینکه تائید بدون شرط علمیت سبب مستقل است همچنان این کثرت در آن شرط
 و تائید است بشرط دیگر که آن این است بل تکون العادة قد احوالت طواطمحی علی الکذب بلکه اکثر
 روایتش بجای رسیده باشد که عادت طواطمحی و توافق آنها بر کذب محال میدانند مثل خبرین از وجود کوه عذره
 پر در رنجنا اعتراض کرده اند باینکه مناسبت عبارت چنین بود که می گفت یحیی العقل لو اطمحی علی الکذب لکن
 جزم و حکم قطعی کند عقل با تناع لو اطمحی آنها بر کذب و آنچه بر توافق کرده مذق است و ثابت و نفس الامر و
 نقیض نیست چه احاله عادت پذیر نیست که احاله عقل آنرا مستلزم نیست پس بنا برین تقدیر مستلزم بر
 حصول علم یقینی نباشد فیحتاج حین ذالی الشرط الخامس و فاضل اگر من عبد الرحمن سندی کی در معان النظر
 شرح شرح منجه الفکر گفته که هر دو نفس صحیح است و میان هر دو هیچ فرق نیست زیرا که جزم عقل بواسطه عادت
 باشد نه بجز و تجویز عقله اگر چه عدد روایات بنیاید و قدوی رسد و شاید که تعبیر عبادت بنا بر این است باینکه
 موجب جزم عقل باشد و با جمله هر که اضافت احاله بسوی عادت کرده مرادش آنست که عقل این اجازت بر حین
 العادت ندارد و مولوی عبد الحکیم در حاشی شرح عقاید بنفیه نزد قول شرط المتواتر التائید علی استنوم
 لا یجوز تو اطمحی علی الکذب الخ گفته کینه اشاره الی ان منشار عدم التجویز بقوله لا یكون الا کثر تم فلا نقض بجز قوم
 الا یجوز العقل کذب بقدرته خارجیه یعنی انه لا یكون متواتر الا ان منشار عدم التجویز عقلی لا یكون کثر تم بل قرینه خارجیه
 انتمی و علی تباری در عایشه شرح منجه گفته استحتسب ان احاله لحداده قد تکون من حیث اکثره غیر الحی نظمه او منین
 و قد تکون لانها ما کما اذ اودی عن العشرة لهبشرة مثلاً عشرة من التابعین فانه لا شک ان الحاقه
 تخیل اتفاق الاولین علی الکذب و التخیل اتفاق احقرین من التابعین علیه ولو کالوا عدد و لا دکنه اذا نقل عشرة من
 من یقتضی المدرسین سکه یحیی العلم هم بالاصحیل و نقل عشرة من الطائفة اوسین من غیر تم فاما مدار الاصحیل
 باب التواتر علی الاحاله و الاغادة دون استیبار الحد و الحد الیه ثم قد یضائف الی الحد و وصف متقوس

از ان آحاد و دیگر آنکه طلب نمود و تقاسم ده سورت از قرآن و عجب کفر فار از ان و قبیل فی الاشتهار
عشتم و گفته اند که عد و روایات متواتره که بدان علم ضروری حاصل گردد و از ده کس اند و متشکک گفته اند و تقیبا
یعنی اسرار بیل چنانکه در بعضی نقلها در بعضی نقلها منتهی عشتم نقیبا و قبیل فی الاشیاء و بعضی گفته اند که عد
روایات متواتره که بدان علم یقینی حاصل گردد و چهل کس اند و متشکک گفته اند باین آیت یا ایها النبی حسبک الله
و من اتبعک من المؤمنین که در حدیث نزول این آیت سونمان همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهل کس بودند
و قبیل فی السبعین و گفته اند که تواتر حاصل گردد و بروایت هفتاد کس بدلیل اصحاب موسی علیه السلام چنانکه
باین متعالم حکایت از ایشان کرده و اختصار موسی قومه سبعین رجلا لیقائنا و قبیل غیر ذلک و قوله
چیزه و دیگر گفته اند چنانکه زفر بن میزبل در سب کس یقین کرده و متشکک گفته بقول و س گفته اند ان
لیکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ما بین و بعضی گفته اند که اقل عدد که بدان افاده علم حاصل شود سه صد و چیز
زیاده بر آنست بدلیل عدد حساب بدر و متشکک کل قائل بدلیل جاء فی ذلک الحدیث
فاذا العلم و متشکک هر قائل باین احوال بدلیل کرده که در آن ذکر آن عدد در آمده پس آن عدد و افاده علم
یعنی این عدد خاص را مخصص مفید علم گردید و قاصد بر اے عطف است و متشکک در لغت و بعضی چنانکه
در زدن و چیزه و دلکیش بلا ذم از لفظ غیره که احتمال اختلاف خاص و لازم نیست که این افاده
علم در همه جا مطرد و مستقیم بر یک و تیره شود بنا بر آنکه احتمال دارد که این افاده علم باین عدد مختص محل خاص
باشد و در غیر این موضع الفد و فائده علم در آنجا اقل ازین عدد و موضع دیگر مفید علم نباشد و باجماع
حق در اینجا همانست که جمهور محققین بدان رفته اند زیرا که اعتبار در متواتر حصول علم قطع است نه عدد
پس اگر جمیع حدیث را در روایت کنند و علم قطع بدان حاصل نشود متواتر نخواهد شد و اگر جمع قلیل آنرا
روایت کنند و علم ضروری بدان حاصل شود لابد متواتر باشد و تحقیق این امر در جامع الاصول ابن الاثیر
باین حسبت فاذا در حدیث الخبر کذا و هر گاه خبر چندین وارد شود یعنی مساوی لحاظ هر عدد و معین که حدیث
نواطی و توافق ایشان را کذب محال ماند و همچنین وقوع کذب از ایشان اتفاقا نیر نشده باشد و انحصار
الیه از بیست تنی الامور فی اکثره المدن کورده منابت ان المانتها و منضم کرده شود
همراه این ورود استوای این امر در انچه در کثرت مذکوره از ابتدا زمانه ظهور خبر تا انتها زمانه ماقبل آن
و این شرط سیوم از شرط اولیجه متواتر است که هر دو شرطش که ابتدا و انتها است و وسطش که باین زمانه
ظهور و نقل است و در عدم نواطی بر کذب بنا بر کثرت مستوی باشد یعنی در جمیع از منته این کثرت یافته شود و در
مختصر جابانه گفته مثل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و مقادیر زکوة در تالیف و غیره نوشته امثال

فان قلت
سور
یعنی عدد
در حدیث
متواتر

خبر الیهود و نقل علی علیه السلام و تبا بیدین موسی فلا تتم توأتره لعدم حصول شهادته فی کل عهد فان
التدین و غیره علی عیسی فرموده که از اسبغه دسته و الغالب انه لا یجعل العلم باخبار نه الحدوق المحزون
لم یبلغوا حد التواتر فی الطبقة الاولى فلایكون خبر الیهود نه متواترا انتهى و سابقا نیز اشارت بلینست فرست
و المراد بالاستواء ان لا تنقص الاكثره للمذکور و فی بعض المواضع لا یرید اذ الزیاد
هناه مطلوبه من باب الاولى و مراد استراحت که کثرت مذکوره در بعض مواضع نقصان
نی یزید و نه آنکه آن کثرت زیاده نشود زیرا که زیادت روایت در متواتر بطریق اولی مطلوب است یعنی
هر چند که روایت خبر مطلقا خواه متواتر باشد یا غیر آن بسیار باشد فائده زیادت یقین بدان حاصل
گردد و در باب توأتر من باب الاولى میفید علم باشد بنا بر آنکه مطلوب در اینجا کثرت است شکیلا ما را علم در آنست
اذا مؤثر مجرد ادن هرگز کس حاصل گشت پس مجرد ادن دو هنر اگر بس بطریق اولی ما را یقین حاصل
خواهد شد و ان یکون مستندا انما اشهر المشاهد و المسموع و دیگر آنکه مستندا تنهاست
الغیر و غیر محصور اما مشاهد یا مسموع باشد پس هر خبر که چنین نباشد جائز است وقوع کذب در آن چنانکه سخا و
در شرح الفیه حکایتی نقل کرده و گفته ان سائل من سأل عن ابی عوانته یعنی فلیعبط فلما ولی حقه ابوانته فی عطاه
و سایر افعال السائل و الصدق لانتفک یا اباعوانته فلما اصبحوا و ارا و الرفع من المروافه و تف ذک السائل
بسی علی طریق الناس و جعل نیادی من راکبها الناس اشکر و یرید بن عطاه لیشی یعنی مولى بسے عزت
فانه تقرب الی الله تعالى الیوم بابی عوانته فاعققت فنجح الناس میردن فوجا فوجا الی یرید و یشکر و نه لذک
ینکره فلما کثره الصبیح منهم قال من یقدر علی روید لاراذمب یا اباعوانته انت حتر لوجبه انه منی لا ما
بقضیه العقل المصرف نه آنکه شورش باقتضای صرف عقل باشد مثل آنکه واحد نصف اثنين است و کل اعظم
از جز و دیگر امور نظیر پس اگر اخبار از حدوث عالم یا از صدق انبیا یا از وجود صانع از ظن کنند حاصل علم نباشد
در تلخیص گفته نم التواتر لابد ان یکون مستندا الی الحس او غیره حتی لو اتفق اهل القیم علی مسأله بحقیقایم حاصل لنا
الیقین حتی یقوم البرهان انتهى و قول مصنف او المسموع تخصیص بعد تعمیم است زیرا که تغلق اکثر اخبار سبع است
و دو وجه تخصیص مذکور این هر دو از حواس دیگر با آنکه در ما بعد لفظ حس اذکر کرده بنا بر آنست که غالب فتمهای
اشنا خبر از قبیل این هر دو می باشد و یا آنکه در خبر متواتر بحث از قول یا از فعل یا از تقریر و سیاهی اند علیهم و سلم
یا صحابه و من بعد وی رود و در مطلق متواتر و اول از قبیل مسموع است و تغل و تقریر از قبیل مسموع من مشاهد
درین شرط چهارم خبر متواتر است و عطفش بران ششوی است فاذا اتفق هذه الشرط الاربعة پس چون
خبر متواتر هر چهار شرط را جمع نمود در این عبارت تفسیر توأتر فاذا در و الخبر که لک است که سابقا مذکور شده

م
تکلیف در بیان
نوع خبر متواتر
کلیه است
داود شاه
بدره نوری

عجالتاً
بجواب

پس استدراک لازم نمی آید و قول مصنف در بسیاری فیهما المتواتر خبری است شرط احدی است و خبر
ثانی محذوف است که این مذکور بر محذوف دلالت نمیدهد و حدیث کثیر که یکی از آن شرط اولی
عدد کثیر است احاطت العادة لتواطؤهم و توافقهم علی الکذب و شرط دوم اینکه عادت توافق
و توافق ایشان بر کذب محال داند خواه کذب عمد باشد یا اتفاقاً و این شرط متفق علیه است
شیخ و جمیع الدین در شرح شرح در باره فرق میان توافق و توافق چنین نوشته المتواطؤ هو توافق
قوم علی اختراع شیء معین بعد المشاورة و التقریر بان لا یقول احد خلاف ما یقول الآخر و التوافق حصول
بذلک من غیر مشاورة بینهم و لا اتفاق علی اختراع انبئی رو و اذک عزم مشایخ من الابداء
الانحصار و شرط سیم آنکه روایت کند آن عدد کثیر از جمعی که مثل ایشان باشند از ابتدای ظهور خبر تا انتها
زمانه فاضل و مراد از مماثلت در افاده علم است نه در عدد و چنانکه از حافظ ابن حجر منقول است که گفته المراد
مشتمل فی کون العادة تحیل توافقهم علی الکذب و ان لم یبلغ عدد هم فاسبغته العدل نظامه و باطناً مثل
العشرة العدل فی الباطن حفظان الصفات تقوم مقام الذات فالمراد مماثلته فی افاده العلم لا العدد
و تلویح نوشته که تعقید و رد از ابتداء تا انتها باین وصف کثرت عدد اختراست از خبر مشهور که
حاشیة کمال متواتر است کما سیاتمه و کان مستنداً اتفاقاً صحیح الحدیث و شرط چهارم آنکه مستند
انتهای ایشان بسوی امر محسوس باشد یعنی سماع باشد اگر مجزبه از قبیل سمع است و یا تصر باشد اگر مجزبه
قبیل سمع است و علی هذا القیاس حاصل آنکه یا یقول الیه اسنادش مثل روایت و سمعت من فلان
پس هر خبر که حاشیة چنین نباشد جایز است وقوع کذب در آن و مثالش سابقاً تفسیر شرط چهارم نوشته شد
و وجه ایراد شرط چهارم بود و حافظه اشارت باستقلال این شرط از باقی شرط است بنا بر آنکه تحقق این شرط
بدون تحقق کثرت است بخلاف هر دو شرط باقی چه آن هر دو صفت برای کثرت اند و بغیر از آن باینه نمیشوند
و انضمام الی ذلك ان یصح خیر لهم فاداة العلم لسا معاً و منظم کرده شود همراه این شرط و
مذکور باین امر که با خبر ایشان فاداة علم برای سماع آن خبر باشد یعنی علم قطعی از خبر ایشان سماع حاصل
کرد و این شرط پنجم خبر متواتر است فاضل سندی کتب در اسعان النظر شرح شرح منجبه الفکر گفته نه الاشارة
قد تفرده به المشهور لا تقصراً علی الاربعة و تفرده به قال فی بعض المحاشی ان شیخ استاذه قال لا یخفی ان
مقتضی کون المتواتر موجبا للعلم تقدمه بالذات علی حصول العلم لانه اثر من اشارة المرتبة علیه و شیء یقدم
بالذات علی اثره فمد شیخ الکلام الحافظی المنجبه حصول العلم من شروط المتواتر لمقتضی تقدم حصول
بالذات ولا یخفی اشکال ان یرید ان من اشروط العلم بانه متواتر فوافق قول صاحب جمع الجوامع ان

در همه چیز مستعمل

و قول مصنف افاده احکم فال برای یصحیح است و خبر هم مفعول دست فهدا هو للتواتر پس چنین خبر
 که جامع شروط اربعه مذکوره باشد بانضمام افاده علم مسامع را پس آن متواتر است و این جزا شرط
 اول است یعنی فاذا ورد الخبر کذا کس لایح و جزا شرط ثانی محذوف است علی ما ذکره و فخر الاسلام
 شرط سادس یاد کرده که آن عدالت را و سبب و شرط سابع که اسلام دینی است زیرا که فسق و فساد
 منظمه برای کذب اند و این را در کرده اند چنانکه در تلبیح و غیره مرقوم است این الملک گفته اند اعراض العائنه
 یعنی شرطان اهل بلد و انبیا و التملک هم تحصیل العلم بجهت هم دان کالوا کفارا انتهى و بعضی شرط ثامن
 زیاده کرده اند و آن عدم احتیاط بوده و احد از ایشان است و نزد جمهور هیچ شرط نهمیت کمانی شرح
 جمع الجوامع للمحلی تقدم علم بشرط متواتر شرط نیست بلکه ضابطه در آن حصول علم بصدق است و
 ملتخلفت افاده العلم عند کان مشهورا فقط و خبر یکم افاده علم از و حاصل نشود مشهور
 باشد فقط یعنی اگر شرط مقدمه موجود باشد مگر مفید علم قطعی نیست آنچه مشهور خواهد شد نه متواتر
 پس قید فقط برای اخراج متواتر است و گفته اند که مراد از شهرت در اینجا شهرت لغوی است یعنی مشهور الایمان
 زیرا که مشهور اصطلاحی شامل متواتر اصلا نیست پس اخراج چیزی که اصلا داخل نباشد بمعنی است فکل متواتر
 مشهور و گویا عکس پس هر متواتر مشهور است بغیر عکس کلی یعنی خبر متواتر مشهور گفته شود
 مجازا و مشهور را متواتر نمی گویند و با جمله میان مشهور لغوی و متواتر عموم و خصوص مطلق است اگر چه غایب
 استعمال مشهور غیر متواتر است و اما مشهور که مقابل متواتر است پس میان هر دو تباثن کلی است
 و در مقدمه قسطلانی شرح بخاری در باره فرق میان مشهور اصطلاحی و متواتر نوشته اشهور مطلق
 بالتواتر عند اهل الحدیث غیرانه یعنی احکم انظری اذا کانت حارثه متباینه سالت من ضعف الروایة من
 التعلیل و آستواتر یعنی احکم الضروری و بذلک افرقا انتهى و قد یقال ان الشرط الاول الایمان
 اذا حصلت استلزم حصول العلم وهو کذا ذالغالب اگر گفته شود که حصول
 شرط اربعه مذکوره استلزم حصول علم است چنانکه در اکثر اخبار همین است پس قیید بانضمام افاده
 علم برائے سامع آنچه ضروری نباشد مصنف در جوابش گفته لکن قد یختلف عن البعض للمانع
 لیکن گاه باشد که حصول علم از بعض اخبار سبب مانع حاصل نشود یا آنکه شرط اربعه مذکوره در ویافته شوند
 و آنها بسوی اکثر این امر ضرورت آمد و گفته اند که مانع از حصول علم در اینجا ناقض اخبار است مشکی جمع
 کثیر بر است نبوت چیزیست خبر دهنده و جمع کثیر دیگر در مقابل آن بنفس آن بر داند چنانکه انتساق آنها
 بجزیره رسالت قایم نزد اهل شرح بطریق تواتر ثابت است و اهل فلسفه آنهاستجیل اندوی عقل

در همه چیز مستعمل

در همه چیز مستعمل

نبود در شیخ این سخن در حدیث مشهور بسیار اومع حصیر بما فوق الاثنین ای
 بنقله فضلاء اصالة مجتمع شرط المتواتر و یا عدد در و اتش باحصیر باشد لیکن زیاده از دو کس نیست
 در سه کس یا زیاده برست کس باشد تا بحدیکه شرط متواتر در آن مجتمع نشوند و این عطف است بر اما ان یک
 له طرق بلا حصر عدد اومع حصیر او و هجما ای باثنین فقط او بواحد فقط یا طرش محصور باشد
 فقط در دو کس یا محصور باشد در یک کس فقط اعم است از آنکه راوی آن یک بود یا دو یا زیاده از دو در
 میدر اسناد یا در وسط چنانکه بیان شد می آید شیخ و جمیه الدین در شرح شرح نوشته که قول حافظ
 ابن حجر ابواحد فقط منافی از قول سابق اوست که انجر اما ان یکون له طرق ای اساینده کثیره است
 زیرا که صحر طاق که جمع است در اسناد واحد چنان درست باشد و جوابش آنست که مراد از طرق که در اسناد
 ذکرش رفته جنس است بجز او در جنس افراد و تشبیه جمع برابر باشد اگر گفته شود که چون در جنس افراد
 و تشبیه و جمع برابر است پس طرق را با ساینده کثیره در مقابل چه التفسیر کرده و جوابش آنست که نظر در اینجا
 بسوی کثرت اقسام اوست بنابراین تفسیرش با ساینده کثیره نمودن چنانکه بعضی از علماء مصنفین در
 کتاب الطهارت کتاب الطهارت می نویسند بلحاظ کثرت اقسام طهارت و این نیز عطف است
 بر اما ان یکون له طرق بجز فعل معطوف از قبیل حلفه تبا و بار بار واکه در اصل حلفه تبا و سقیمه
 باردا است پس تقدیر عبارت و نیز باینچنین است الخبر اما ان یکون له طرق بلا حصر اومع حصیر اما ان
 یر و هما فقط او یر و بواحد فقط و یک علیه قوله و المراد بقوله ان یر و هما فقط او یر و هما فقط
 صحیح اومراد از قول ما که در و اتش دو کس باشد آنست که کم از دو کس نشوند یعنی از سبب اسناد بشر
 که زمانه ظهور خبر است تا آخر اسنادش که زمانه نقل اوست کم از دو کس در بعضی مواضع اسناد
 نشوند فان و در و با کثرت فی بعض المواضع من السنن الواحد لا یضی اذ لا اقل فی هذاللعلم
 یقتضی علی الاکثر و اگر در بعضی جاها از سبب زیاده بر دو کس اقتضا می تواند شد زیرا که اقل درین
 فن که اصول حدیث است حاکم بر اکثر است یعنی اعتبار درین فن بر اقل است و توضیح این چنین است
 که اگر حدیثی مشهور باشد با ساینده متعدد در بعضی مواضع از اسنادش اتفاق روایتش بر دو
 باشد آنحضرت غریب باشد نه مشهور و اگر در بعضی مواضع اتفاق بر یک کس افتاد آن غریب نبود بلکه غریب
 باشد و بر همین فنیاس اعتبار زیاده بر دو در مشهور است و این است معنی قول ایشان که درین فن
 یعنی اصول حدیث اقل حاکم بر اکثر است و با جمله بسیار روایات که در همه جا چنین نیست آید است بار
 نشاید و این کثرت که در بعضی مواضع دست به داده از غریب بودن آن حدیث با سیر دل نمی کند

و بدرجه شهرت نمیرساند و همچنین این کثرت روایات در بعضی مواضع بدون تواسعه حدیث مشهور
را متواتر نمی سازد و کما لا یخفی فالاول المتواتر وهو المیفید للعلم الیقینی برهان
متواتر است و وی فایده علم یقینی میبخشد یعنی علم ضروری که یکی از قسم یقین است از حاصل
پیشود پس نسبت علم بسوی یقین از قبیل نسب عام بسوی خاص است چنانکه علم فقه و علم صرف
زیرا که لفظ علم یقینی و نظیر هر دو شامل است اگر گفته شود که یقینیات اقسام است اولیات
و مشاهدات و تجربیات و حدیثیات و متواترات و نظریات و ظاهر این لفظ مشعر بقصد علم در متواتر
است بر وجهیکه متجاوز بسوی غیر وی نمیشود پس جوابش آنست که اگر چه یقین در غیر خبر متواتر یقینی
یافته میشود ولیکن درجات یقینیات ضروری باشند یا نظریه متفاوت در قوت و جلال اندک است
پس این صرح محمول باشد بر مبالغه در اثبات علم یقینی در متواتر زیرا که این یقین در کمال از افراد یقین
است که غیر وی مراد مساوی نمی شود چنانکه قول وی صلوات الله علیه سلم الایمان بیان که ظاهر این لفظ
مشعر بقصد بیان بر اهل این است و این صرح است که اهل بیان نامش ادعا نهاده اند و بنا برین تقریر
علم در یقین صرح اضافی است و بعضی گفته اند که این صرح نه الیه است در سند یعنی المتواتر لایقید الایقان
در اینجا اشکالی دیگر نیز هست که مذکور خواهد شد فالخرج النظمی علی ما یاتی تقریر که همس تقریر
یقینی بودن علم را که حاصل بنظر است متواتر برین صحت و علی قاری گفته مراد از نظر است
است که مفید علم نظریه باشد و نظریه چه اقسام نظری بسیار است پس معنی عبارت چنین است
که یقین علم یقینی بودن خبر را که مفید علم نظری است از مفاد متواتر برین کرد گویم صواب و جمله اول
است بشرط و طه التي تقدمت یعنی اول باشد و شرط خود که در ما تقدم ذکر یافته متواتر است
و این عبارت گویا که جواب سوال مقدر است و تقریرش چنانکه علی قاری و غیره نوشته اند آنست
قول حافظ بلادل هو المتواتر که سابقا گذشت صحیح نیست چه اول عبارت است اول ادا و اذ
بلا حصر عدد در حین داین خود مخفی نیست که بنفس کثرت عدد روایات بدون شرط دیگر متواتر نمی تواند
و مفید بر علم یقینی گردد چنانکه خود صنف در شرح تصحیح باین معنی نموده و دیگر آنکه ایراد بشرط لغوی
چرا که متواتر نمیشد مگر نزد وجود شرط و طاربعه مذکوره و حاصل جواب آنست که با بعضی مع است
است با اول یعنی اول باشد و شرط خویش متواتر است و شیخ وجهه الدین گفته که ظرف متعلق به یقینه
یعنی اول باشد و مفید علم است نه فقط اول چه اول نفس کثرت است و نفس کثرت در شهرت نیز باید
سے شود گویم این از وجهیه از توجیه علی قاری است و یقین هو الاعتقاد الجازم المطابق للیقین

خود مشارک است چنانکه گفته شود خبر متواتر و خبر مشهور و خبر آحاد و برین تقدیر صلاحت آن در آن
 که در علم اسناد بحث ازان کرده بدین بلحاظ این حیثیت ذکرش در متن کرده شد و حال دیگر و
 مشتمل بودن آن بر شرط مذکوره است و بنا برین تقدیر صلاحت آن ندارد که در علم اسناد
 ازان بحث رود پس بلحاظ این وجه ذکرش در متن ننموده شد اگر چه متن و شرح با اعتبار شرح و توضیح
 بمنزله یک کتاب است لیکن بظاہر فرق است میان هر دو بعد از مصنف علت اتفاد متواتر از احث
 علم اسناد بیان نمود و گفت اذ علم الاسناد بیحیث فی حدیث صحیح و صحیح الحدیث و ضعف
 لیجمل به او بیزک من حیث صفات الرجال و صیغ الاذاعه زیرا که در علم اسناد بحث از
 صحت حدیث و ضعف آن کرده شود تا که عمل بایزک عمل بدان از حیث صفات روات و صیغ
 ادا نموده آید یعنی علم اسناد بموجب فیه است از حالات روات از صدق و ضبط یا عدالت و غیر
 عدالت و نجوان تا معلوم گردد که کدام حدیث مهمل به است و کدام نیست و کدام راوی ثقه است و
 کدام نیست و آیا راوی ترو روایت بکدام لفظ از صیغ او تغییر نموده آیا بلفظ سمعت و حدیثی و یا
 بلفظ اخبرنی و انبانی و غیر آن زیرا که صیغ او را در جات اند بعضیها فوق بعضیها کما سیاتی و المنتوی
 لایحیث عنده بل یجب العمل به من غیر بحیث و در متواتر هیچ گونه از کیفیت رواتش
 بحث نمی رود بلکه متواتر واجب است عمل بدان بغیر بحیث ^{بلکه} از آن دیگر اخبار که بدون نظر و فکر در آن
 موجب عمل نیست و باجماع علامت متواتر و معتبر در آن حصول علم ضروری است و است بار باوصاف
 رجال اسناد و حد آن نیست و این از خصوصیات آنست سخاوی در شرح الفیه گفته و لیس من
 مباحث هذا الفن فانه لا یحیث عن رجاله لکنه لا دخل لصفات الخبرین فیہ لذلک لم ینکره من
 الحدیث الا اخیل کالم و اخیل فی اوائل الکفایة و ابن عبد البر و ابن حزم و قال ابن الصلاح ان
 اصل الحدیث لا ینکره و نه باسبب الخاص المشعر بمعناه الخاص و انکان اخیل قد ذکره فی کلامه
 ما یشرع بانه اتبع غیر اصل الحدیث و نقل ذلک کونه لا تشبهه صناعتهم و لایجاد یوجد فی رواتهم
 انتهی و چون مصنف از تعریف متواتر فارغ شد شروع در مشتمل و می نمود و گفت **فائدة**
 در لغت آنچه داده و گرفته شود از دانش مال کدانی اصراح ذکر ابن الصلاح ان مشتمل
 المتواتر علی التفسیر المتقدم و وجوده شیخ ابو عمر عثمان بن الصلاح گفته که مشتمل متواتر
 بنا بر تفسیر مقدم دلیل الوجود است و عبارت ابن الصلاح در مقدمه وی این است من سئل عن
 ابراز مشتمل لذلک فیما یرد من الحدیث اغیاه طلبه و حدیث الاعمال بالنیات لیس من ذلک

روایات از اسناد صحیح

سبیل وان نقله عدد التواتر و زیاده لان ذلك طر علیہ فی وسط اسنادہ ولم یوجد اوله
 و باقی عبارتش اینست که مصنف ذکر کرده الا ان یدعی ذلك فی حدیث من کذب علی
 متعمداً فلیتوبو مقعداً من الناس مگر آنکه دعوی تواتر کرده شود در حدیث من کذب متعمداً
 فلیتوبو مقعداً من الناس حاصل آنکه ابن الصلاح گفته هر که رسیده شود از ابرار و اصحاب شمال متواتر
 کند او را طلب وی و حدیث انما الاعمال بالنیات از قسم متواتر نیست اگر چه عدد متواتر آنرا نقل کرد
 اند زیرا که این نقل مربوطی در وسط اسناد طاری شده مگر حدیث من کذب علی متعمداً فلیتوبو
 مقعداً من الناس بر استواتر می تواند زیرا که در اجماع غیر از صحابه نقل کرده اند و بخاری و مسلم
 آنرا بر روایت جماعتی از صحابه اخراج نموده اند و حافظ ابو بکر برادر رسند خود ذکر کرده که این حدیث
 را از رسول خدا صلی الله علیه و سلم چهل کس از صحابه روایت نموده و نزد بعضی حفاظ معتصمت
 بود و کس از آن جمله عشره مبشره اند و همیشه عدد روایت بر توالی را زیاد مانده است
 و کذا حدیث الوضوء من مس الذکر قبل ان رواه تواتر علی ستین و کذا کشف الوضوء و متسا
 متسا النار و عدله انهی و در اینجا اعتراض کرده اند بنابر آنکه حکم استنای خلاف حکم استثنای
 و ادعای تواتر در حدیث من کذب انهم مناصه عنوت و قلت نیست پس لفظ ادعای کما ینبغی
 نیست چه اعداد را صطلح اهل بیان عبارتست از قشری بر وجهیکه متجاوز بسو غیر
 نمیشود و لفظ عنوت که بمعنی قلت است از منجینی ابا یمناید و دیگر آنکه ابن الصلاح دعوی عزت
 تواتر کرده و ابن حبان و اتباع وی دعوی عدم آن پس فرق میان هر دو دعوی چه طور است
 و جواب ازین هر دو اشکال چنانست که الفاظ مختلف اند و مال هر دو یکی است یعنی ادعای
 متواتر در بعضی اوقات در هیچ حدیث ممکن نیست لیکن ادعای تواتر درین حدیث ممکن است
 پس استثنای منقطع است و تقیید بحدیث مشیر است بانکه شمال متواتر در خبر که غیر حدیث است بسیار
 مثل نقل قرآن و صلوة خمس و اعداد رکعات و تقادیر زکوة و امثال آن و ما ادعاه من العزوة ممنوعه
 و کذا ما ادعاه غیره من العدم و آنچه ابن الصلاح دعوی عزت و جود این قسم حدیث کرده است
 همچنین منظومیه و ممنوع است دعوی عدم و جود آنچه غیر این الصلاح کرده مثل ابن حبان و ابو بکر حازم
 چه ایشان میگویند که هیچ حدیث متواتر نیست لان ذلك نشاء عن قلنا الاطلاع علی کثره الطرق
 و احوال الرجال و صفاتهم المقصیده لا بعد العادة ان یواطوا علی الکذب او یحصل
 اتفاقاً زیرا که شمار آن از روی قلت اطلاع بر کثرت طرق و اسایند احوال و صفات ایشان است که

۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰

البعاد وعلات توافق برکذب یا حصول آن کذب از ایشان اتفاق بوده است و قول مصنف در صفات
 عطف تفسیرست و قول او المصنفه صفت است بر اکثر طریق و احوال رجال است و اولی آنست که در کتب
 لا اله الا الله العزاد الخ مگر آنکه گفته شود که مراد از ابعاد هادت البعاد عقل است از روی عادت چنانکه پیشتر تحقیق
 رفته حاصل آنکه بسیار احادیث مروی بطریق فاسادین متعددند و در ذات آنها شهر و معروفند و در بعضی
 معتقدند احوال عادت توافق ایشان برکذب ریاضه در کذب از ایشان اتفاق است پس قول القبلت یا بعدم
 وجود آن ناشی از غفلت است از اکثر طریق و احوال رجال اگر گفته نشود که مصنف در سابق گفته که خبر
 متواتر از سایر احادیث علم است از حیثیت احوال رجال و صفات احوال نیست و در اینجا احوال رجال و
 صفات ایشان را ذکر کرده و جو کتب است که ذکر احوال رجال و صفات ایشان در اینجا مجرب در آنست
 عدم توافق و توافق ایشان برکذب است و نیست شرط مستقل در متواتر کذا فی التلویح و در بعضی حواشی
 شرح خمینی نوشته که حصول متواتر از جهت صفات چیزست و دیگرست و بحث تفهیمش از احوال رجال
 متواتر من حیث است متواتر است و دیگرست که هیچ ملازمت میان هر دو نیست و آنکه در متواتر بحث از
 نمی رود قسم ثانی است نه اول کیف و لولم یحصل التواتر من جهة الصفات اصلا لاجتماع حکم بعد
 تعیین العدد باطله لانه اذا قطع النظر عن صفات المنه من حصول العلم من عشرة مثلا و عدم حصوله من عشرة
 اخرى ترجیح بلامرج فظهر ان القول باء لا دخل لصفات المنه من باب التواتر و کذا القول بالصفات
 بین قولهم التواتر لا یبحث عن جاله و بین حصول التواتر من جهة لصفات ناشی عن قلت المتبر و من احسن
 سابقه را به کون التواتر موجودا و وجود کذا فی الاصحاح ایت و احسن دلیل در تقریر وجود تواتر
 وجود کثرت احادیث است پس قول مصنف من احسن بالقرینة من تقدم است و قول من ان الکتب متباد
 مؤخره قول او وجود مفعول مطلق برای موجود است و اضافتش بسبب کثرت از قبیل اضافت موصوف
 بسبب صفت است ای وجود اکثر ان الکتب المشهوره و المتداولة باید اهل العلم تفرقا و غیرا
 المقطوعه عندهم صحته نسبتها الی مصنفین هاریر که اصحاب کتب مشهوره مثل بخاری و مسلم
 و غیرها که متداول دستعل در دست اهل علم از مشرق تا مغرب که تحت نسبت آن کتب بسبب
 مصنفینش نزد ایشان مقطوع و یقینی است مثلا بسبب کلمه در نهایت شهرت است و متواتر از ویست
 من حیث است علم قطع بدان حاصل است که این از یقین ابی الحسین مسلم بن الحجاج شریف
 و همچنین صحیح بخاری بسبب کثرت اهل علم علی هذا القیاس و شد و لفتوح و او صفات
 کتب است یعنی از یکدیگر نسبت بنویست گرفته و دست بدست گردانیده شده و خبر آن این است

نموده در غیر ذلک انتهی گویم شرح محمد بن یحیی که معاشرت اولی الامر محمد بن ابی بکر است در درامات الیسیب
 در باب حریث رفع الیدین بابت شده آنچه گفته دینی زباید علی بن ابی طالب علیه السلام علی بن ابی طالب علیه السلام
 عن سالم عن ابن عمر نماز التمام تکبیر صلواتی علی السید تعالی انتهی و کذا فی القسطلانی شرح
 البخاری و صاحب قاموس در سفر سعادت گفته که درین باب چهار صد احادیث وارد شده اما درین
 کتاب بعضی اینها را زمان این بخش شامل بر طرف آورده اند و از علمین ارفع بنی تمیم می طلبند با کما حدیث
 صحیح در بعضی یک حدیث صحیح البخاری تا هنوز هم نیارده اند که توکاری زمین را نکند سائمی به که با کما حدیث
 نیز درستی در کتاب انعام شرح بلوغ المرام نوشته درینجا بعضی قایلین گنفتند که این فرط است از حد
 سفر سعادت زیرا که بخاری در کتاب رفع الیدین درین اخبار و آثار هم نیارده این سکین ندانست که در
 درین باب حواله کتاب بخاری نیکند زنه بخاری در آن کتاب ادعا کرده است تعاب اخبار و آثار و در
 باب کرده بلکه ظاهر است که در ادوی چهار صد طرق باشد نه متون چنانکه سیاق عبارت در بران لالت
 حیث قالی از کثرت رواة این معنی بتواتر ماندست انتهی گویم صحیح همین است در دونه شرط القادر و در
 تعدد رواة شرط است نه تعدد متون و با کما تحقیق درینجا چنانکه اکثر محققین بران رفته اند دانست که این تواتر
 لفظی است پس هر که جزم بوجود تواتر در آنچه مراد است کرده مرادش متواتر معنوی است چنانکه ظاهر از
 مذکور به همین است هر که جزم بعدم یا بندرت کرده مرادش متواتر لفظی است پس دعوی ابن الصلاح با
 عنایت حق است زیرا که مراد او متواتر لفظی از قول رسول خدا صلی الله علیه و سلم متواتر است که هیچ حدیث
 نزد یکنان نباشد و شک نیست که این قسم حدیث در غایت قلند است پس دعوی عدم وجود و نحو
 کثرت اشد وی هر دو صحیح نیست شرح مختصر جاست گفته و ما ذکره فی شرح التوحید من الاستدلال علی
 وجود التواتر وجود کثرت ضعیف جدا تعقب من کتاب علیة فاقم و استفهم انتهی بدانکه متواتر دو قسم است
 لفظی و معنوی لفظی آنست که ضمن جابنیا بوقوعش تا جبر علیه برسد و معنوی آنکه تواتر شرک باشد یا اخبار
 چنانکه یکی خبر در احکام که در میان را در دیگری که بیاید و سبب که بگوید این چنین و چنان و اولی در دنیا و اولی
 بر معنی کلی که ان عطا است و اختلاف کرده در تعیین و چنانکه از درایه است کاشته ثابت شده که علی کرم الله
 روز بدر اینقدر گشت در روز خیر این قدر روزا حدیث قدر ما معلوم نیست که در زحمت از روایت گرفته شده
 پس این روایات دلیل قطعی است بر آنکه وی شجاع است و این روایات معنوی گویند و آنچه حدیث ذکر
 کرده اند که اقل حدیث از قسم اول اند و اکثر حدیث از همین قسم است المشهور و
 المستفیض - و الثانی دعوا اول اقسام الاحاد مال طرق مخصوصة بالکفر من

بعضی صحیح
 درین باب
 کما حدیث صحیح

بعضی صحیح
 درین باب
 کما حدیث صحیح
 بعضی صحیح
 درین باب
 کما حدیث صحیح
 بعضی صحیح
 درین باب
 کما حدیث صحیح

اثین و قسم دوم از اقسام اربعه مشهور است و این قسم اول از اقسام خبر احادیست که در اطراف محصور
 باشد و زیاده از دو کس یعنی سه کس یا زیاده بر آن از او روایت کنند پس خبر واحد که مقابل متواتر
 است منقسم میشود بسوی سه اقسام مشهور و غیره و وجه تقدیم این قسم بنا بر شرف
 است و قول مصنف الثانی مبتداست و قول اول المشهور خبر او است و قول او و هو اول اقسام
 الاحاد جمله معتبره است و ماله طرق بدل از اول اقسام الاحاد است و هو المشهور عند المحققین
 و این مشهور است نزد محدثین بخلاف فقهای اصولیین که مسایاتی تفصیله و اعاده لفظیه گویند که
 مبتدا است بجهت طول نقل میان مبتدا و خبر قاله علی القاری و غیره گویم در قابل معلوم شده که
 مصنف این کتاب را بطریق مزج و در گذشته و لفظ متن را معرب با عراب شرح کرده و بالعکس
 و بنا برین تقدیر الثانی مبتداست و ماله طرق خبر او است و قول او و هو اول اقسام الاحاد جمله معتبره
 واقع میان مبتدا و خبر است شیخ و جیه الیزن در شرح گفته الظاهر که الواو من قوله و هو اول
 اقسام الاحاد لکونه خبر الثانی و ماله طرق بدل من اول اقسام و بدل علیه قوله فیما بعد و الثالث العیز
 و هو ان لا یرد به الجسمة سمی بذلك لوضوحه و این قسم حدیث ستم شده مشهور بنا بر شریح
 و واضح شدن از نزد اول حدیث زیرا که راوی آن زیاده هر دو کس اند و هو المستفیض علی رای
 جماعه من ائمة الفقهاء و مشهور است فیض هم گویند برای جماعتی از ائمه فقهای اصولیین
 اطلاق مشهور نزد محدثین بر مستفیض و بر آنکه شایسته نزد اهل حدیث باشد نیز می آید و جماعتی از فقهای اصولیین
 نیز بدان فرستند علی قاری گفته نقطه رای فی المتن منون فی الشرح مضاف و هو غیر مستحسن
 فی المزج لکن لما کان الكتابان بمنزلة کتاب واحد ساقط مع هذا کان الاولی ان یقول لجماعه ائمة
 و اضافة آئمه بسوی فقهای اضافة است یعنی لام است چه مقصود از لفظ فقها علماء فروع اند و علماء اصول
 مستفاد از اضافة آئمه است بسوی فقها که انی الشرح سمی بذلك لانتشاره من فرقان الماء
 یفیض فیضا و مشهور سمی شد بمتفیض بنا بر آنکه شدن آن ماخوذ است از فاض الماء الخ
 و فیض بالفتح و صفا و جمعه و لغت بمعنی بسیار جاری شدن آب رود چنانکه از اطراف بریزد از
 بسیار و بنا برین تقدیر میان مشهور و مستفیض اتحاد و مفهوم است و منهم من غایب است
 المستفیض و المشهور بان المستفیض یکون فی ابتدا و انتها ساء و المشهور
 اعلم من ذلك و بعض الحدیث میان هر دو تفاوت کرده اند میان طور که مستفیض است که در ابتدا
 و انتها برابر باشد و مشهور اعلم است از ان معنی مستفیض است که انحصار کثرت طرقتش در ابتدا

و آنها در وسط مساوی باشد و مشهور اعم است از آنکه طرقتش مساوی باشد از ابتدا و وسط تا پس
 همیشه اما الاعمال بالنسبات نه از قسم مشهور است و نه از قبیل مستفیض زیرا که هر چه مستفرد بر او است
 کردن او از رسول خدا است و همچنین فقیر دست راست را از عزم چنانکه ذکرش بیاید و منصف من غل
 علی کیفیت الحزبی و بعضی اظهار تغایر میان هر دو بر کیفیت دیگر کرده اند که مستفیض آنست که ممت
 تلقی آن بقبول کرده باشند بدون اعتبار عدد و لهذا البرکة صیرفی و فقال گفته اند که این نوع بتواتر
 یکست لیکن مفید علم نظر است نه ضروری کذا فی فتح الباتی شرح الالفیه و بالجمله در تخریف مستفیض
 و مشهور اقول است ابو اسحاق بشری گفته اقل آنچه بدان استفاضه ثابت میتوانند شد و کس اند
 و تابع الدین سبکی گفته مختار زود ما آنست که مستفیض بزیست که مردم از ایشامه شمرند و علماء خفیه خبر
 مستفیض را در چهار جا حجت میگیند تفصیل این اجمل از کتب معتبره خفیه در باب شهرت
 باید حسب واقعه محمد بن علی شوکانی در ارشاد النقول گفته مشهور است که در اصل از اتحاد باشد
 باز شهرت گرفته اگر چه شهرتش در قرن ثانی یا ثالث بوده باشد بحدی که ناقل او ثقات باشد
 و تو اظهور آنها بر کذب مشهور نشود و بعد دو قرن اعتبار شهرتش نیست بکذا قالت الخفیه و برین تقریر
 میان مشهور و مستفیض عموم و خصوص من وجه باشد زیرا که بر خبر مردی سه کس و زیاده صادر است
 و افراد مشهور از مستفیض با این طور است که دو کس از او در قرن اول روایت کرده باشند
 بعد و در قرن ثانی و ثالث متواتر گشته و خصاف مشهور را قسم متواتر گردانیده پس نزد او حدیث
 و قسم متواتر و اتحاد و جماعتی از خفیه موافق است پس مهتاز باشد از متواتر تا آنکه موجب
 علم طمانینت و اطمینان است و متواتر موجب علم یقین و جمهور از استیم متواتر و اتحاد قرار
 داده اند نه قسمی از ان است و هشتم شیء عبارت است از چیزی که از ان شیء خاص باشد و
 قسم شیء اگر مقابل شیء مذکور باشد و زیرا مر عام مندرج بود و تفصیل این اجمل بیاید و لیس
 بحث مباحث هذا الفن و برین نوع از مباحث این فن نیست زیرا که همچو متواتر گردید در تلقی
 است و عدم اعتبار عدد و متواتر خود از مباحث این فن نیست علی ما مر نحوه و سیاتی مشله
 فی بحث الناسخ و المنسوخ نه المشهور یطلق علی ما حذرنا و علی ما اشتهر علی الا لسنه
 فی مثل ماله اسناد واحد فصاعدا لبل ملا یوجد له اسناد اصلا پس اطلاق مشهور بر
 در مشهور بر سه می آید پس شامل خبری باشد که اسناد واحد یا زیاده دارد بلکه خود اصلا کلام
 اسنادی ندارد و حضرت شهرت را در السنه آورده است و حال آنکه وی موضوع است این به صلاح

جصاص

له یعنی ترجم
 بجا صدق
 بیاید موجب
 یقین بنود

بدره کوه

بدره کوه

و غیره گفت که مشهور است که یکی از مشهور و شاکه باشد از و اهل حدیث خاصه نزد غیر ایشان
 باشد که در او بیان بسیار از نقل کرده اند مثل حدیث انس رضان رسول الله صفت شهر
 بدره کوه عید عمو علی رعل و ذکر آن و این حدیث مختصر است در صحیحین و آن را در او بیان از انس جز اولی
 مجاز و از آبی مجاز او یا تند خیر می و از تسمی خبر الضاری و این را نمیدانند که اهل این صنعت پس این
 حدیث مشهور بین محدثین است بنا بر کثرت روایت و این اخذ نموده اند علماء حقیقه بنا بر عدم قنوت
 بخبر در و ترچه آن حضرت ص قنوت در نماز صبح و غیره فقط یکجا خوانده پس پس چنانکه بخاری از امام
 بن سلیمان روایت کرده که گفت سألت النبی بن مالک عن القنوت فقال کان القنوت قبل الکر
 و بعدة قال قبله قال فان فلانا اخبرنی عنک انک قلت بعد الکر و قال کذب انما قلت رسولاً
 ص بعد الکر و مشهور اصطلاحی شافعی در شرح بخاری گفته قد صح ان علیه الصلوة و السلام
 قنوت قبل الکر و ایضاً لکن رواة القنوت بعدة اکثر فهدی اولی انته و یا آنکه مشهور شده است نزد اهل
 حدیث و نزد غیر ایشان مثل حدیث انما الاعمال بالنیات چه این حدیث مشهور میان محدثین است
 در نهایت شهره تا آنکه بعضی گمان بمتواتر بودن مس کرده اند و این حدیث اصل صحیل در اصول است
 و این تخم در کتب جاه و النظائر درین حدیث بسط فرود عیش کرده و یا آنکه مشهور شده است نزد اهل
 خاصه پس هر موضوع و ضعیف و غیرها از آنچه مشهور بر سر زبده است در آن داخل خواهد شد
 و این قسم احادیث بسیار است حافظان کثیر گفته الشهرة المرسی فقد شتهر عندنا الحدیث او متواتر
 بالیس عند غیرهم بالکلیة ثم قد یکون المشهور متواتراً و مستفیضاً و هو ما اذا تقلت علی ثلاث و عن القنوت
 المارودی ان المستفیض اقوی من المتواتر و هذا اصطلاح و قد یکون المشهور صحیحاً کما حدیث انما الاعمال
 بالنیات و حنا و قد شتهر بین الناس احادیث الاصل لها و هی موضوعه بالکلیة و قد اکثر جدا من نظر
 فی کتاب الموضوعات الالی العسبرج ابن الجزری عرف من ذلك لنته و سخاوی در پنجاه کتابی جیب
 نوشته و نامش المقاصد المستنبی کشیر من الاحادیث الدائرة علی الماسنه نهاده العزیز الثالث
 العزیز و هو ان لا یردیه اقل من اثنين عن اثنين و قسم سوم احاد عزیز است و آن خبر نیست که در
 حدیث از کس روایت آن دو کس نیز کم از دو کس نباشد و ظاهر این عبارت موهم است با کلام ثانی
 یعنی دو و بودن مروی است و غیر شرط است و حال آنکه چنین نیست زیرا که توالی روایت دو کس از
 کس مانند است و اصلاً موجود نیست پس اگر چنین میگفت اقل من اثنين عن اقل من اثنين این محظور
 فایز می آید و مقاب است که چنین تعریف کرده شود که عزیز است که روایت کنند از دو کس و کس

در بعضی طریق که صادق برستاد و مشهور نیاید و میان هر دو بتائین ثابت گردید که مشهور است که
 طرقتش محصور در مافوق اثین باشد پس اگر روایت ادکس از ادکس در بعضی طرق یافته شد
 مشهور نخواهد شد بلکه عزیز بود و با بجز در تعریف عزیز اختلاف است حافظ ابن سنده اصفهانی و ابن
 الصلاح و غیره گفته اند عزیز است که روایت کنند از ادکس یا یسه کس و بنابرین تقدیر میان مشهور و عزیز
 عموم مخصوص منزه است در فتح الباقی شرح الفیه عراقی نوشته و تا یکون الحدیث عزیز مشهور گفته اند
 سخن الاخریون السائقون یوم القيمة فهو عزیز عن ابی العاصم و ابی هریره و ابی هریره و مشهور عن ابی
 هریره رواه عنه سبعة أبو سهیل بن عبد الرحمن و ابو حاتم و طلاس و الامام و ابی هریره و ابی هریره و ابی هریره
 مولی ام ربیع گفته و بعضی مشهور را مختص در کس کرده اند و عزیز را در ادکس و طهارت و معتقد بهین است
 چنانکه در ماقبل گفته او با مافوق الاثین ای شلته فصاحدا او بها فقط واهی بدالک اما القلت
 و این قسم حدیث مسمی شد بعیز میان بر قلت و بعد آن زیرا که ستم بودن در ادوی برای هر اوست
 از ابتدا زهد و خیر تا انتهای زمانه ناقل کیاست و بنابرین تقدیر مشتق است از عزیز با کسر در
 مضارع او لکن ستمی قوی لجمیل من طریق اخروی و یا بنابر آنکه مشتق است از عزیز که بعضی
 قوی است زیرا که بسبب آمدن او از طریق دیگر توانا و عزیز گشته است و بنابرین تقدیر مشتق است
 عزیز بالفقه و مضارع چه عزیز بالفقه اول و فتح زار بهر ... مشد و صیغه ماضی است یعنی غالتی
 و عزیز با کسر و تشدید یعنی عزت و از چندی که خلاف فل باشد و بالفقه و تشدید یعنی قوت و شدت و تشدید
 و از اینجا است قول و سبب بمانند و تقاضا عزیز تا مثال است ای توینا الاثین مثال و جمیع عزیز عزت است مثل
 کریم و کرام قال المغاوس پس حاصل وجه تالی است بودن این نوع حدیث بعیز است که خبر که راوی آن
 از و راوی برائے هر راوی بنا شد تا قوی است از عزیز بجهت معتقد متصدی شد برتر دید قول کسیکه
 زعم عزیز بودن شرط برای صحیح کرده چنانکه گفت و لیس بشرط الصیحة خلافاً لعموم وهو
 ابو علی الجبائی من المعتزلة و این نوع حدیث شرط برای صحیح نیست بخلاف کسیکه در آن مکان بوده
 و آن ابو علی جبائی است از اهل ابر معتزله چه دی ادعا کرده که عزیز بودن شرط حدیث صحیح است نووی در
 شرح مقدمه صحیح مسلم گفته و شرط الجبائی المعتزلی و بعضی القدریة الحدیثی الروایة فقال الجبائی لابد من ان
 عن اثین به الشایة و قال الفاک من القدریة لابد من اربعة فی کل خبر لکنه و صحیح است که نیست این شرط
 برای صحیح زوار باب تصحیح فان الصحیح ما وجد له اسناد صحیح و الکان و احد علی له صحیح و جبائی لکنه و تصحیح
 موعده و بهرزه پیش از یار نیست منسوب است بسبب کسیکه که روزن ابی است و بی نام مشهور است از اول

خوستان و معتز را بضم سیم و سکون عین و منتهی فوقانی و فتح زار بجه فرقه است که میگوید که بدینا آنست
 دیدن حق نه ممکن نیست و نیز میگوید که نیکی از خداست و بدی از نفس و ترکب بگیر نه مومن است و نه کافر و اصل
 بن عطا که مقدم این جماعه است نشانگر حسن بصیری بود و بگرد و در مسجد بانها گردان و بگراین حکایت میسکد
 که ترکب میان کبائر نه مومن اند و نه کافر و انبیاء منزله بین المنزلهین میسکد و شیخ ابن مین بشنید و فرمود
 اعتزل منی یعنی جدا شده و دور شده از ما و ازین سخن این اسم معتزله بران فرقه ماند که ذاتی اللطافت
 طایفه یومی کلام الحاکم ابی عبد الله فی علوم الحدیث و بسوی این قول ششیر است کلام
 حاکم ابی عبد الله در کتاب علوم الحدیث یعنی بر بودن غیر شرط برای صحیح چنانکه ابو علی جبالی شرط
 کرده حاکم نیز اشترط این امر در حدیث صحیح نموده و سیاتی الکلام فی حدیث قال الصحیح هو الذي
 یرویما الصحابی الزاثل عنده اسم الصحیح الیه زیرا که حاکم در کتاب علوم الحدیث در تعریف صحیح چنین گفته
 که صحیح آنست که روایت کند از صحابی که زائل باشد از او هم جهالت یعنی صحابی مجهول نبود که معروف
 و مشهور باشد روایت از رسول خدا باشد یا آنکه روایت کند از صحابی آن صحابی یا آن حدیث
 دو را دی باشد و چون این کلام حاکم محتمل و معنی است بنابراین مصنف در ما قبل بتعبیر از کلام حاکم
 بر نلفظ یومی نموده و تفصیل این مجال چنانست که ضمیر له در له را دیان یا راجع بسوی صحابی باشد
 و یا بسوی حدیث صحیح پس اگر ضمیر راجع بسوی حدیث صحیح است باز خالی نباشد یا متعلق قول وی را دیان
 لفظی از الفاظ آنحضرت ص باشد یا از لفظ صحابی پس اگر ضمیر راجع بسوی حدیث شود و متعلق له بخدوت
 از لفظ آنحضرت بود پس معنی چنین باشد صحیح حدیثی است که روایت کند از صحابی یا آنکه برای آن حدیث دو
 را دی باشد از جنس صحابی و بنابراین تقدیر باینجه هم باشد پس درین حدین ازین عبارت حاکم چنان
 استفاد کرد که لابد است برای صحیح از وجود و روای در طبقه اولی و همچنین در طبقات باقیه نیز دو دو
 بودن را دی شرط است چنانکه از قول او فهم تیدا اول اهل الحدیث الیه استفاد شود و اگر ضمیر راجع بسوی
 صحابی باشد و قول او بان کیون الخ بیان برای زوال جهالت بود پس بنابراین تقدیر بقدر او سه در
 طبقه اولی و همچنین در طبقات باقیه تا آخر مفهوم نمیکرد و احتمال اخیر ظاهر است بدلیل اعتدال
 از تقدیر چنانکه ذکرش در قول او بان نهالوسلم الخ میاید ثم یثقل اول اهل الحدیث الی فقلت
 کالشیادة علی الشهادة پست اهل حدیث از انوبت بنوبت روایت نمایند تا وقت امامت
 شهادت بر شهادت یعنی از صحابی که مشهور بر روایت است دو کس روایت نمایند و عرض از و در روایت
 بودن برای هر را دی بنا بر اینست تا که ترکیب روایت داشته باشند آن حدیث بنا بر صد در شش از قول

صحت
 است
 گردانیدن

همچنان قاضی گفته علی قاری در حاصل جوابیکه قاضی ذکر کرده گفته که خطبه عمر از حضور تا بین خالی
 نبود این نسبت تابعی بلکه منبسط صحابی که سماعش از رسول خدا نیست علقه خارج از تقدیر است
 و نسبت صحاب بر تقدیر سماع ایشان از رسول خدا عمر نیز بیرون از تقدیر است و شاید که عمر ایشان
 در خطبه بطور خطاب گفته باشد اما سمعتموه یعنی آیا شما این حدیث را از رسول خدا شنیده اید
 پس درین عین عدم انکار ایشان تصریح بتقدیر است انتهای و در باب تحقیق نوشته اند که جواب قاضی
 مطابق سوال نیست زیرا که وی در سوال چنین گفته که علقه منفرد است در روایت این حدیث از عمر
 و جواب از تقدیر داده و تعرض در آن بسوی تقدیر علقه از عمر اصلا نکرده صلح کار کجا و من و
 خراب کجا - به بین تفاوت راه از کجا است تا کجا - و در دفع این اشکال چنین گفته اند که جواب از
 تقدیر علقه بتقدیر عمر داده بنا بر ترقی چه تقدیر غالباً در او اهل اسناد میباشند و این جواب قاضی منظور
 فیه است بدو وجه چنانکه گفت و تعقب بانه کالیزم من کونهم سکتوا عنده ان یکنوا
 سمعوا من غیره و این جواب قاضی را رد کرده اند بآنکه لازم نمی آید از سکوت ایشان از انکار که
 آنرا غیر عمر شنیده باشند و تعقب بصیغه مجهول بمعنی اعترض است و اهل تصانیف در محاوره
 خویش مراد بدان ابطال کلام دیگر را می دارند و حاصل تعقب اینست که ترحمی از خطاب عمر
 را بقول خود اما سمعتموه و نحو آن بدون سند نقل نمی بخشید زیرا که ما خود در غیر روایت دو کس است
 نه احتمال دو کس پس این مجرد احتمال سماع غیر عمر این حدیث را از رسول خدا مفید در از الة تقدیر
 نیست شیخ محمد کرم بن عبدالرحمن یکی در امان النظر شرح شیخ نخبة الفکر گفته نعم یکن الجواب عن
 هذا الاعتراض من قبل القاضی بان مراده ان شرط البخاری الاثینیه حقیقه او حکما و تلقی من سمع
 من عمر خطبه بالقبول و عدم الاعتراض علیه وان لم یثبت السماء حقیقه لکنه یجعل فی حکم فان الغرض
 من النضمام عدل الی عدل التخریج عن السهو والنسیان البته گویم این جواب از طرف قاضی بسیار
 مفید نیست زیرا که بر تقدیر تسلیم النضمام عدل بسو عدل برای از دیاد صحت موجب عدم ثبوت شیخ
 صحیح بدون آن نزد بخاری و مسلم نیست پس تقدیر معتقدین است و بان هذ الواسط فی عمرو
 اکه اگر این عدم تقدیر را در باره عمر مسلم داشته شود با آنکه کلام در تقدیر نیست بلکه کلام نادر تقدیر
 علقه از عمر است چرا که تقدیر صحابی نزد حکم و قاضی نیز مشروط و صحیح نیست چنانکه از سوال قاضی
 در باره نقل شد و علمت از عمر استفاد می شود - بلکه شرط تعدد در تابعی و من و
 وی است منع فی تقدیر علقه عنده لیکن با تقدیر علقه از عمر ممنوع باشد و آنکه علی قاری در اصل

جواب قاضی گفته که علقمه متفرد بر روایت این حدیث از عمر نیست زیرا که خطبه عمر از حضور تابعین خالی نبود
 پس جوابش فاضل است در اسکان النظر چنان نوشته که سماء تابعی از عمر وقتی علقمه را از تفرد
 بیرون سازد که آن تابعی خبر دهد بسما عمادین حدیث را از عمر و مجرد نقل علقمه سماء غیر خود را مخرج
 از تفرد نیست والا تا قول راوی حدیثنا و آخر تا مخرج حدیث از تفرد بیاید بنا بر دلالت صیغه بر
 اشتراک استه - نه تفرد محمد بن ابراهیم و به عن علقمه در تفرد یحیی بن سعید به عن محمد بن علی
 هذ الصیحه للمحدث عند الحدیثین پس تفرد محمد بن ابراهیم باین حدیث از علقمه یا از تفرد یحیی
 بن سعید از محمد چنانکه صحیح و معروف نزد محدثین همین است آن روی در شرح مسلم گفته لم یصح هذا
 الحدیث عن النبی ص الامن روایت عمر بن الخطاب و الامن عمر الامن روایت علقمه بن وقاص و الامن
 علقمه الامن روایت محمد بن ابراهیم بن الحارث الیمنی و الامن محمد الامن روایت یحیی بن سعید الانصاری
 و عن یحیی استشهاده و اه اکثر من باقی النسان اکثرهم ائمه و لهذا قال الائمة لیس متواترا و امکان
 مشهور را عند الخاصة و العامة لانه قد شرط التواتر فی اوله استه و قد وردت لهم متابعات
 لا یعتبر بها و برای این افراد مذکور متابعات نیز وارد است لیکن اعتبار بدان نزد بنا بر آنکه بصحیح
 نرسیده است و این جواب سوال مقدم است و تقریرش اینست که عمر متفرد بر روایت این حدیث
 از رسول خدا نیست و نه علقمه از عمر متفرد بر روایت این حدیث است و همچنین محمد بن ابراهیم
 از علقمه و همچنین یحیی بن سعید قطان از محمد متفرد بر روایت این حدیث نیست بلکه اینها متابعات
 اند چنانکه حافظ ابو القاسم عبدالرحمن ابن منده اصبهانی طرق این حدیث را جمع نموده و گفته که این
 حدیث را از رسول خدا خبر عمر سعد بن ابی وقاص و علی بن ابی طالب و ابوسعید خدری و عبد الله
 بن مسعود و انس و معاویه و ابن عباس و ابوهریره و عباد بن صامت و عقبه بن عبید سلیمی
 و بهمال بن شویبه و عقبه بن عامر و جابر بن عبد الله و ابو ذر و عقبه بن مسلم و عقبه بن منذر و عبد الله
 بن عمر روایت کرده اند لیکن سند بخبر از حدیث عمر صحیح نیست و علقمه و محمد بن ابراهیم و یحیی بن سعید
 نیز متابعات هستند چنانکه از عمر جز از علقمه پس وی عبد الله و جابر و ابو جیفه و عبد الله بن عابد
 ربیع و ذوالکلاء و عطاء بن یاسر و ناسره بن سبی و واصل بن عمر خدابی و قحط بن منکر روایت
 کرده اند همچنین از علقمه خبر یحیی سعید بن السیب و نافع مولی بن عمر روایت کرده اند و متابعات یحیی
 بر روایت این حدیث از یحیی محمد بن محمد ابو الحسن لثبی و داؤد بن فرات و محمد بن اسحق بن یسار و محمد بن
 بن ارقطه و عبد ربیع بن قیس انصاری رسیده اند که الله الله استطاعتی شرح البخاری پس

یحیی بن سعید
 یحیی بن سعید

بقره موعده
 جمع متابعات
 است ۱۱

اراد ان روایت اثین فقط عن اثین فقط الی ان شیخ کایرود اصلا فیما کان یسئل
 ویم کراد ان جتان این است که روایت دو کس فقط از دو کس فقط تا منتهای سند حدیث اصلا یافت
 نمی شود پس تلمیذش ممکن است چه این نوع حدیث نهایت نادر الوجود است و اما صورت العزیز
 التي حررهاها من وجوده بان کایرود سابقا قل من اثین من اقل من اثین و اما صورت غیر
 و جبیکه تا ذکر دیم از این موجود است باینطور که روایتش کم از دو کس نکرده باشند و روایت آن
 کس نیز کم از دو کس نبود زیرا که اگر در بعضی مواضع از سند اتفاق زیادت روایت بر دو کس افتد
 مضرد غیر بودن حدیث نتواند شد چه درین فن حکم بر حدیث بنا بر اقل عدد روایتش که در بعضی مواضع
 از سندش یافته شود کرده آید و اگر عدد روایت غیر در بعضی مواضع کم از دو کس افتد عزیز نخواهد شد
 چنانکه بالا تخری یافته و در اینجا اگر مصنف چنین کیفیت اما صورت العزیز التي حررهاها بان کایرود به اقل من
 اثین موجوده تا فصل میان مفسر و مفسر لازم نمی آید و مثال معار واه الشیخان من حدیث
 الی و مثالش است که بخاری و مسلم از حدیث انس از روایت کرده اند چه لفظ شیخین چون در حدیث
 در آید اطلاقش بر امام بخاری و مسلم می رود بنا بر تقدم ایشان و در صحت حدیث زیرا که التزام صحیح
 حدیث احدی از سلف تا خلف مثل ایشان نکرده و چون لفظ شیخ در علم خود معانی در آید او را از
 شیخ عبد القاهر جلالی بیاید و در فلسفه امام فخر الدین رازی و در تصوف امام غزالی و در کتب
 حکمیة بوعلی سینا و در کتب کلامیة ابو الحسن اشعری و در فقه امام ابو حنیفه و ازین وجه گفته اند کل فن
 رجال و البخاری من حدیث الی هر چه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یؤمن احدکم
 حتی اکون احب الیه من والده و ولده الحدیث و بخاری تنها از حدیث ابوهریره باین لفظ که
 ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یؤمن احدکم الا یؤمن انما یؤمن انما یؤمن انما یؤمن
 نخواهد شد شیخ یکی از شما تا آنکه مراد است و محبوب تر از پدر و پسر خود و از همه مردمان نمی دانند و
 گفته قال القاضی عیاض و من جملة الصفة سنة والذنب عن شریعة و اعلاء قدر النبي ص و منتهی لمة
 علی کل والد و ولد و محسن و مفضل و من لم یعتقد هذا و اعتقد ما سواه فلیس بمؤمن انتهی و شیخ و جمیع الدین
 و شرح شرح نوشته و المراد الحب الاختیاری المستند الی الایمان الحاصل من المعتقد و لا حب الطبیع
 لان حب الانسان لنفسه و والده و ولده مکرز فی الطبیع خارج عن الاستطاعة و المقتضی للصدق
 بی حتی یفدی فی طاعتی نفسه و غیر علی بهواه رضای وان کان فیها ما که انتهی و آخر حدیث و الناس
 و قول می الی حدیث یا من یؤمن بربک و یؤمن بحدیثی و یؤمن بحدیثی او تم الحدیث او نحو

به حدیث
 شیخین و در
 شیخ ابو بصیر
 شفا

وایم فروع است بنا بر آنکه بقدر است و خبرش مخدوش است ای الحدیث جاریه الحدیث مقروءه الی آخره
واین عبارت را جای می آرد که استیفاء لفظ حدیث نمیکند و مثل اوست قول ایشان الّا الیه البیت
وخوان دروازه عن الش قنادة وعبدا العزیز بن مصیب ورواه عن قتادة شجرة وعبدا
ورواه عن عبدا العزیز اسمعیل بن عکبة وعبدا الوارث ورواه عن کل جماعة وروایت
کرده اند این حدیث را از الش قناده وعبدا العزیز بن مصیب روایت کرده اند از قناده و شجره و سعید و روا
کرده اند از عبدا العزیز اسمعیل بن عکبة وعبدا الوارث وروایت آن از هر واحد از ایشان جماعتی کرده عکرا
قاری در شرح شرح نوشته که از اینجا معلوم شد که تعدد صحابی در عزیر شرط نیست چنانچه
نزد مسلم عزیر است با آنکه راوی آن از رسول خدا ص بخبر انس دیگر نیست پس انفراد صحابی از رسول
خدا موجب غرابت نیست زیرا که در صحاب موجود است حدیث و حدیث الامثال بالنیات غرابت
تفرد و علقه از علم است نه بنیت تفرد و عمر از رسول خدا ص اما لای الخفی الغیب - و الرابع
الغریب و ششم چهارم از احاد غریب است و نویسنده متن از غریب است یا غریبه و غریبه اذاحت
و ابعدته و غریب بالفتح و سکون را بمعنی بعد و فرود و تنها نشستن است و این را از حدیث غریب انان
نامند که وی همچو غریب و حید است که نیست زوی اهل او یا بنا بر اجزش از مرتبه شهرت تا بدرجه تیره
چهره و هو ما یفرد بر دایره اش شخص واحد فی موضع وقوع التفرد و بد من السید
و در اصطلاح اهل فن آن خبر است که متفرد شود بر روایتش شخص واحد در هر موضع از آنکه این نوع
بدان واقع شده باشد و مترادف از شخص واحد است از آنکه نقل باشد یا غیر آن و این تفرد خواه در اصل
سند باشد یعنی در موضعی که دوران اسناد درست و آن طرف نیست از سند دوران صحابی بود و
تابعی را حد از ان صحابی را وی باشد و دیگر دوران متابع او نبود و در روایت کردن از ان صحابی و یا
تفرد در انتها و وسط سند واقع شود علی ما سبق قسم الیه الغریب المطلق و الغریب النسبی بنا بر آنکه
تقتیم این نوع بسوی غریب مطلق و غریب نسبی کرده خواهد شد و غریب را فرد نیز گویند پس اگر راوی
دی متفرد کرد و اگر چه این تفرد در یک موضع افتد غریب است لیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا چنین
آید فرد مطلق بود و نقلی قاری در شرح شرح گفته که قول حافظ الغریب المطلق خبر متفرد مخدوش است
که بیست و نهم دی و الغریب النسبی عطف بر الغریب المطلق است و جمله بیان ما سبق قسم الیه است فاعلم
فصل ضمیمه که راجع بسوی غریب است و ضمیر در الیه راجع بسو ما است و اگر چنین میگفت من الغریب
البته اضم تر بود است - الاحاد و کلها ای الاقسام الاربعة للمذکورة

سوی اول و هو المتواتر احکام و جمله اقسام اربعه مذکوره سواي قسم اول که متواتر است احاد و از اینجا معلوم شد که معتبر درین اقسام مذکوره تعدد در اولیت نه عدالت و بسط آن و نیز در وکالت است بر آنکه معتبر درین اقسام متعدد بودن مروی عنه است تفاوت میان هر یکی ازینها باعتبار تعدد مروی از ایشان و بودنش یا یک یا دو کس یا سه کس یا یک جماعت و احاد و کلمات بر وزن افعال جمع احد است بمعنی یگانه صیغه صفت مشبیه در اصل و کما بود در ذلک حسن و او را بر خلاف قیاس همزه بدل ساخته احد خوانند و يقال لكل واحد منها خبر واحد و هر یکی را ازین اقسام مذکوره سوا اول که متواتر است خبر واحد گفته شود از قبیل تسمیه منقول باسم خبر پس چنانکه ناقل آن خبر شخص واحد بود خبرش نیز سببه بدان گردید و فی الحقیقت ترکیبش از مضاعف و مضاف الیه است و خبر الواحد فی اللغة ما یرید به شخص واحد فی الاصطلاح مال جمع شرط التواتر و خبر واحد لغته است که از اشخاص واحد روایت کند و در اصطلاح آنچه فراموش کند شرط تواتر اگر گفته شود که آنچه منتهی بسوی تو از نشود خبر احد است نه خبر واحد پس وجه مناسبت میان هر دو حتی چه طور باشد و جوابش است که از تباط میان هر دو یعنی باعتبار استمراق و عدم مستفاد از موصول است و از اینجا ظاهر شد که خبر واحد در عرف ایشان منحصر در خبر ناقل واحد نیست بلکه خبر یک یا نقل آن یک کس یا دو کس یا زیاده بر آن باشد نیز خبر واحد است و اما اینکه منتهی بحد تواتر نشود پس خبر در اصل بردونوع است متواتر و احاد و احاد بر چند اقسام است مشهور و مخفی و غریب و محکم را بران شرط بعض متعلق بر ادوی و بعض متعلق به اول خبر و بعض به نفس لفظ خبر که افعال المنزوی و غیره باز احاد منقسم میشود بسبب قسمی مقبول در دم مرد و در سوم متوقف نیست مصنف تصدیق بر بیان این اقسام شد و گفت او فیها ای فی الاحاد المقبول از جمله در احاد یک قسم مقبول است اگر روایتش عدول و صدوق باشند و هو ما یجب العمل به عند الجمهور و او است که واجب عمل بدان نزد جمهور از فقها و محدثین و اصحاب اصول و عقید بدان واقعه لیکن بموجب علم یقینی نیست بنا بر وجود شبهه در طریق آن و قاسانی و ابن و او در و افض و معتزله گفته اند و همچنین احمد بن حنبل علی باسکی گفته که خبر احد واجب العمل نیست و بموجب علمت و قاضی القضاة ابو الحسن باوردی بصیرت فقیه شافعی در کتاب حاوی حکایتش از هم و ابن عیینه که در گفته این خبر دو یگویند که خبر واحد در سنن و دیانات مقبول نیست و در دیگر ادوات شریع برینست و بعضی گفته اند که خبر احد واجب عمل و علم بر دوست بدلیل آنکه وجود لزوم مستلزم

در این اقسام
مذکور
تفاوت
میان
هر یکی
ازینها
باعتبار
تعدد
مروی
از
ایشان
و
بودن
ش
یا
یک
یا
دو
کس
یا
سه
کس
یا
یک
جماعت
و
احاد
و
کلمات
بر
وزن
افعال
جمع
احد
است
بمعنی
یگانه
صیغه
صفت
مشبیه
در
اصل
و
کما
بود
در
ذلک
حسن
و
او
را
بر
خلاف
قیاس
همزه
بدل
ساخته
احد
خوانند
و
یقال
لک
لک
واحد
منها
خبر
واحد
و
هر
یکی
را
از
این
اقسام
مذکور
سوا
اول
که
متواتر
است
خبر
واحد
گفته
شود
از
قبیل
تسمیه
منقول
باسم
خبر
پس
چنانکه
ناقل
آن
خبر
شخص
واحد
بود
خبرش
نیز
سببه
بدان
گردید
و
فی
الحقیقت
ترکیبش
از
مضاعف
و
مضاف
الیه
است
و
خبر
الواحد
فی
اللغه
ما
یرید
به
شخص
واحد
فی
الاصطلاح
مال
جمع
شرط
التواتر
و
خبر
واحد
لغته
است
که
از
اشخاص
واحد
روایت
کند
و
در
اصطلاح
آنچه
فراموش
کند
شرط
تواتر
اگر
گفته
شود
که
آنچه
منتهی
بسوی
تو
از
نشود
خبر
احد
است
نه
خبر
واحد
پس
وجه
مناسبت
میان
هر
دو
حتی
چه
طور
باشد
و
جوابش
است
که
از
تباط
میان
هر
دو
یعنی
باعتبار
استمراق
و
عدم
مستفاد
از
موصول
است
و
از
اینجا
ظاهر
شد
که
خبر
واحد
در
عرف
ایشان
منحصر
در
خبر
ناقل
واحد
نیست
بلکه
خبر
یک
یا
نقل
آن
یک
کس
یا
دو
کس
یا
زیاده
بر
آن
باشد
نیز
خبر
واحد
است
و
اما
اینکه
منتهی
بحد
تواتر
نشود
پس
خبر
در
اصل
بر
دونوع
است
متواتر
و
احاد
و
احاد
بر
چند
اقسام
است
مشهور
و
مخفی
و
غریب
و
محکم
را
بر
ان
شرط
بعض
متعلق
بر
ادوی
و
بعض
متعلق
به
اول
خبر
و
بعض
به
نفس
لفظ
خبر
که
افعال
المنزوی
و
غیره
باز
احاد
منقسم
میشود
بسبب
قسمی
مقبول
در
دم
مرد
و
در
سوم
متوقف
نیست
مصنف
تصدیق
بر
بیان
این
اقسام
شد
و
گفت
او
فیها
ای
فی
الاحاد
المقبول
از
جمله
در
احاد
یک
قسم
مقبول
است
اگر
روایتش
عدول
و
صدوق
باشند
و
هو
ما
یجب
العمل
به
عند
الجمهور
و
او
است
که
واجب
عمل
بدان
نزد
جمهور
از
فقها
و
محدثین
و
اصحاب
اصول
و
عقید
بدان
واقعه
لیکن
بموجب
علم
یقینی
نیست
بنا
بر
وجود
شبهه
در
طریق
آن
و
قاسانی
و
ابن
و
او
در
و
افض
و
معتزله
گفته
اند
و
همچنین
احمد
بن
حنبل
علی
باسکی
گفته
که
خبر
احاد
واجب
العمل
نیست
و
بموجب
علمت
و
قاضی
القضاة
ابو
الحسن
باوردی
بصیرت
فقیه
شافعی
در
کتاب
حاوی
حکایتش
از
هم
و
ابن
عیینه
که
در
گفته
این
خبر
واحد
در
سنن
و
دیانات
مقبول
نیست
و
در
دیگر
ادوات
شریعه
بر
اینست
و
بعضی
گفته
اند
که
خبر
احاد
واجب
عمل
و
علم
بر
دوست
بدلیل
آنکه
وجود
لزوم
مستلزم

وجود لازم است و مانع از قبول زراعت علیه و آصم عقل است و زرقا سانی و اهل ظاهر شیخ زراعت
سفید نظر است و ظن معنی چیزی از حق نیست چنانکه ویتعالی فرمود و لا تقف بالیس لک به علم و قوت
ان یبتعون الا الظن زیرا که استفاد ازین برود و آیت چنانست که وجود عقل مستلزم علم است
پس چون علم بخبر واحد منتفی شد عمل نیز بدان منتفی گشت و جوالبش آنست که در رد عمل بدان خود عمل نظر
ست اما چه دلیل قطعی در رد عمل با حاد بدست را در موجود نیست و یا جوالبش آنست که این عام مخصوص با خبر
در شریعت از عمل با اخبار احاد ثابت گشته است از آنجمله قول ویتعالی است قل لا تغرنکم کل فرقه من
طائفة لیفتقروا فی الدین لیسذروا قلوبهم اذا رجوا الیهیم لعلمم یحذرون بنی انکه ضمیر لیتفتقروا و لیسذرو
و رجوا بسوی طائفة است و ضمیر الیهیم و لعلمم را چه بسوی فرقه است و فرقه نام سبک است یا زیاده بر
و طائفة نام دو کس یا یک است پس معلوم شد که خبر دو کس یا یک کس موجب عمل است و اقبال آن
دیگر از آیات شاہد برین است و اما دلیلش از سنکت پس آن خود بسیار است و در صحیح بخاری جمیع آنها را
علی الانفراد در کتاب اخبار الاحاد ایراد نموده در شرح مختصر جہانی گفته فالقیل ہذہ اخبارا حاد فکیف
یثبت بہ کون خبر الواحد قلنا تفصیل ذلک وانک انت احاد الا ان جملة بلغت حد التواتر و تلقت
الامانة بالقبول فتکفی فی معرض الاستدلال انہی قاضی محمد بن علی شدکانی بمینی گفته ہر کہ خلاف کرده است
در عمل جو واحد وی چیزی صالحتک نیاورده و متبع عمل صحابہ از اختلاف را شنیدند و غیر ہم عمل با بعد
و قیام ایشان با اخبار احاد و احوال است و رعایت کثرت بحدی کہ مصنف بسبب مقتضای ادعی تواند شد و
انکہ عمر بن خطاب الی موسی شتری را در استیذان قبول کرده چنانکہ امام بخاری در کتاب الاستیذان و علم
در کتاب الادب روایت نموده و همچنین ابو بکر صدیق خبر غیر را در روایت کرده چنانکہ در مشکو بہت
پذیرا نظر نمود تا آنکہ ہر دو با خود شاہد آوردند پس جوالبش آنست کہ امتیان مشہور حدیث را از احاد بدون
بیرون نمی سازد بکہ دلیل قبول اوست و همچنین آنچه از بعض صحابہ ترویجی در عمل اخبار احاد و احوال
شده پس آن ترویج بنا بر اسباب خارج است از یسبب در صحت یا اتمت راوی یا وجود در معرض
را چه دانند آن نہ بنا بر آنکہ خبر واحد قابل عمل و در خود قبول نیست انہی قاضی فصل ششم در حدیث
النظر شرح شرح خجندہ الفکر گفته قولہم خبر الواحد موجب العمل معناه اذا کان والا علی الوجوب علم
لیکن لا مانع لاسطفا فلایرد الی الدلیل علی التذیب م دلالت علی الوجوب و لا المنسوخ لتحقق المسلخ
او المراد بکونه یجب العمل بہ من شأنہ ان یجب العمل بہ والدلیل علی التذیب والمنسوخ کہ ذلک اذا کان
مقبولین انتم و فیہا المرود و هو الذی لم یرجع صدق الخبر و از آنجمله

عمل بخبر واحد لازم است

در حدیث آنست

یک قسم مردود است و ادانت که صدق بخیر نباشد و مخیر بکسر موجه عبارت از راهی
 خیر است در شرح خود نوشته که عدم صدق مخیر بر اعم است از آنکه غالب بر ظن کذب و باشد و یا
 تر جمیعش نه بجانب صدق باشد و نه بجانب کذب پس وجه مردود بودن قسم اول ظاهر است و اما
 ثانی پس بر آنکه در حکم مردود است که بسیاری پس معصفت دلیل انقسام احاد بسوی مقبول و مردود
 بیان نمود و گفت لتوقف الاستدلال بهما علی الجحش عن احوال رواها
 زیرا که استدلال با حاد موقوف است بر بحث از احوال رواها از عدالت و ضبط و نحوها پس
 اگر اوصاف قبول در ایشان یافته شد خبر ایشان مقبول باشد و اگر صفت قبول در ایشان نه یافته
 شد مردود باشد و لهذا ضرورت انقسام در احاد بسوی مقبول و مردود آمد در اول و هو
 المتواتر فكل مقبول فادته القطع بصدق غيرها بخلاف غیره از اخبار الا حاد
 سوا که قسم اول که متواتر است پس می هم مقبول است زیرا که او مفید علم قطعی است بسبب آنکه جمیع
 صادق است بخلاف غیره از اخبار احاد که بخیر ظن افاده دیگری کند مگر احادیکه بخاری و سلم آنرا
 از اخبار کرده اند که از آنها فایده علم قطعی نظری حاصل گردد و نیز گفته در خواهد شد بعد معصفت دلیل
 و وجوب عمل احاد مقبول بیان نمود و گفت لکن انما وجب العمل بالمقبول منه لا تجها اما ان
 یوجب فیها اصل صفة القبول وهو ثبوت صدق الناقل لیکن عمل بر مقبول از احاد از ان
 جهت واجب است که یا در ان اصل صفت قبول یافته می شود که آن ثبوت صدق ناقل اوست یعنی
 راوی در نفس الامر عدول صدوق باشد نه بلحاظ خصوص خبر اگر گفته شود که چون اصل صفت قبول
 در ان یافته شد پس عمل بدان واجب باشد و این منافست با آنچه در مسایلی بیان نموده شد مقبول
 منقسم الی محمول بر و غیر محمول الجز و جمعا بشر است که مراد از ما یجب العمل به است که آن مخیر و نفس الامر
 موجب حکم شرعی باشد گویند بسبب رهنه دلیل دیگر که راجح از دست متوقف از عمل گشته چنانچه مشایخ باید
 او اصل صفة الرد وهو ثبوت کذب الناقل و یا در ان اصل صفت رد موجود است که
 آن ثبوت کذب ناقل است و در اینجا نیز مطلق کذب مراد است بدون لحاظ در خبر خاص چنانکه صدق
 مطلق سوائی لحاظ خصوص خبر در ناقل مراد است و اولاً و یا این صفت هادان یافته نمی
 شود یعنی ترجمه نه بجانب صدق ناقل آن باشد و نه بجانب کذب و این چنانست که ناقل آن مجمل
 الحال یا مستور العده است و این قسم سوم است فالاول یغلب علی الظن ثبوت صدق
 الحیو لثبوت صدق ناقله فی وجه به پس ماول غالب ظن عالم باحوال حدیث ثبوت

بخلاف

خبرست بنا بر ثبوت صدق ناقلش پس بدان اخذ کرده میشود و عمل مقتضای آن نموده آید و با
 خبر واحد بعد ثبوت صدق ناقل آن و سلسله منقش از علل قیاسی متوقف در قبول بر امر دیگر نیست و این
 حیالی که از انکار معتزله است در قبول محسوس وجود یکی از امور را بر وجه شرط کرده یا وجود خبر دیگر و یا مسو
 ظاهر برای آن و یا انتشار آن میان صحابه و یا عمل بعض صحابه بموجب آن یافته شود و صحیح عدم اثبات
 است لمام و همچنین شرط نیست ذکر است پس روایت از آن مقبول باشد چنانکه روایت از اوامر مطهر است
 رسول خدا بر آن شاهد عدل و گواه صدق است و همچنین شرط نیست بصر پس روایت نابینا مقبول
 باشد مثل روایت ابن ام مکتوم بلکه اگر بدون آن نیز مانع از قبول روایت نیست چنانکه در شان
 ترمذی گفته اند و همچنین شرط نیست در روایت عدم قرابت پس روایت ولید و الدرد و بالعکس مقبول
 باشد بخلاف شهادت و همچنین شرط نیست عداوت پس روایت عدو بر عدو مقبول است
 و همچنین شرط نیست بلوغت پس روایت صبی که عاقل و مميز باشد مقبول است و نقضه محمود بن ابریم و
 باره عقل مجز در صحاح و غیره مشهور است و همچنین کثیر روایت بدون نیز شرط نیست بلکه روایت
 نقل با روایت نیز مقبول است مثل ابو بکر صدیق و عبد العزیز زید صاحب روایا الاذان و نقل
 امام ابو حنیفه یعنی که نسبت دیگر آنکه بسیار قلیل روایت است گویم بلکه هر قدر که روایتش در حدیث
 غالب از طریق جابر جفی است ترمذی در باب نقل الاذان گفته سمعت الجار و یقول سمعت و کثیر
 یقول لولا جابر الجعفی لکان اهل الکوفه بغير حدیث ولولا حماد و کان اهل الکوفه بغير فقه لنته و همچنین
 شرط نیست معرفت النسب بودن راوی و یا فقیه و یا عارف بودن وی بعربیت گذاشته این احتجاج
 فی منقصره و جماعتی از علما حنیفیه نیز همچنین گفته اند در اشراط بودن خبر واحد موافق قیاس خلاف است
 بعض متاخرین از علما حنیفیه اشراط این امر کرده اند اگر راوی آن فقیه نیست مثل انس و سلمان
 و بلال و در مثال حدیث حضرت آدوه اند که بخاری و غیره ابوهریره آن را روایت کرده اند و گفته
 حدیث این است لا تقصر و الابل و الغنم فمن اتباعها بعد ذلك فهو خیر التطیرین بعد ان یجلبها ان
 رخصها المسکها و ان یخطار و ناه و صاحبها من ثم چه این حدیث مخالف از قیاس صحیح است زیرا که
 تقدیر ضمان عدوان در مشکیات مثل باشد و در قیاسات بعقبت و پیانه خرمانه مثل شیر است و نه
 قیمت آنست گویم تضمین مثل و همچنین قیاس بعقبت مبرورای است که بران عمل کرده اند و نه
 از حضرت م تضمین مثل بعقبت آمده چنانکه در حدیث حضرت آدوه و آنرا سوای ابوهریره عبد الله
 بن مسعود نیز روایت کرده که رواه البخاری و تضمین قیاسی مثل هم آمده چنانکه در صحیح بخاری

خبر واحد بعد ثبوت صدق ناقل آن

خبر واحد بعد ثبوت صدق ناقل آن

خبره از حدیث السن در اهدای بعضی از واجح طحامی در قصه وزن عالیه نه آن قصه را بدست خود آید
 فرموده طعام بطعام و انا بانا و همچنین حدیث السن در باره زکوة شتران و اخذ مصدق و وشاة بجا
 عشرین در هم غرضکه زوار باب تحقیق مختار عدم اشتراط فقاهت در راویست ابن الملک شرح
 مشارفتم اعلم ان اشترطه الراوی للتقویم الخبر علی القیاس ندیب عیسی بن ابان و اخاره القاضی
 ابوزید الدیوبی و حررجه علیه حدیث المصراه و تابعه اکثر المتأخرین من اصحابنا و انا عندنا ابو الحسن الکرخی و من
 تبعه من اصحابنا فلیس فقه الراوی شرطاً للتقویم بل خبر کل عدل مقدم علی القیاس اذ لم یکن مخالفاً للکتاب
 و السننه المشهوره لان تقویم الراوی بعد ما ثبت کونه عادلاً موصوفاً و الظاهر انه یروی کما سمع و لو غیره
 به المعنی و الیه مال اکثر العلما و واهذا قبل عمره حدیث حمل بن مالک الخ الجعفی و قضیه به و هو لم یکن فقیهاً و
 اذ کان مخالفاً للقیاس لان الجعفی ان کان حیثاً و جبت الیه و اذ کان میتاً لا یجب علیه شیء و اجابوا
 عن حدیث المصراه بانها لم یعن الخالفه الکتاب هو قوله تعالی فاعمدوا علیه مثل ما اعتدی علیکم وقد
 یکنح ابی هریره غیر فقیه لانه کان یفتی فی زمان الصحابه و ما کان یفتی فی ذلک الزمان الا الفقیه المتجهداً
 و نحوه قال ابن الهمام فی تحریر الاصول و تجاری در صحیح خود در کتاب الاستفسار گفته قال ابو عبد الله
 بن الاکسناد کلهم کانوا علی القضاة یحیی بن سعید و ابوبکر بن محمد و عمر بن عبد العزیز و ابوبکر بن عبد الرحمن
 و ابو هریره کانوا کلهم علی المذنبه انتهی و سیاقی نحوه فی بحث تعریف الصحابه لشارع الله تعالی و این جمله
 گفته شد در خبر واحد است و اما مشهور پس هیچ شرط دران نیست بالاتفاق بلکه مقبول است مطلقاً و زیاده
 بان بر کتاب اند جا زست چنانکه در مسئله مسیح الخفین ذکر کرده اند و الثانی یغلب علی الظن ثبوت کذب
 الخبر لثبوت کذب ناقضه فیطرح و در ثانی غالب بر ظن ثبوت کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب
 ناقضش پس انداخته میشود یعنی از مرتبه قبول مطروح نموده شود و نمسکت ان بنیر و ذو یغلب در هر دو
 بصیغه مضارع معلوم از باب تفخیر است یعنی مفید غلبه بر ظن عالم بتحریر احوال حدیث ترجیح بکذب خبر است
 بنا بر ثبوت کذب ناقضش و این متمم دود و مطروح العمل است و الثالث و متمم موم که صدق مخبر بر
 کذب آن مرجح نباشد بنا بر آنکه راوی مجهول الحال و مستور العدالت است پس دران نظر کرده شود
 ان وجدت قرینه تلحقه باحد القسمین الی شیء به و الا فیتوقف فیه پس اگر قرینه
 که طلق کند از ابایی ازین دو متمم مذکوره موجود است یا ملحق بران کرده شود و اگر قرینه عبارات است
 از میوه شدن چیزی بچیزی و مناسبت مضموی میان دو امر و مناسبت ظاهری میان
 چیزی و اذ توقف عن العمل صا که المردود و چون از عمل بدان توقف کرده آید پس متوقف

در حدیث السن در باره زکوة شتران و اخذ مصدق و وشاة بجا عشرین در هم غرضکه زوار باب تحقیق مختار عدم اشتراط فقاهت در راویست ابن الملک شرح مشارفتم اعلم ان اشترطه الراوی للتقویم الخبر علی القیاس ندیب عیسی بن ابان و اخاره القاضی ابوزید الدیوبی و حررجه علیه حدیث المصراه و تابعه اکثر المتأخرین من اصحابنا و انا عندنا ابو الحسن الکرخی و من تبعه من اصحابنا فلیس فقه الراوی شرطاً للتقویم بل خبر کل عدل مقدم علی القیاس اذ لم یکن مخالفاً للکتاب و السننه المشهوره لان تقویم الراوی بعد ما ثبت کونه عادلاً موصوفاً و الظاهر انه یروی کما سمع و لو غیره به المعنی و الیه مال اکثر العلما و واهذا قبل عمره حدیث حمل بن مالک الخ الجعفی و قضیه به و هو لم یکن فقیهاً و اذ کان مخالفاً للقیاس لان الجعفی ان کان حیثاً و جبت الیه و اذ کان میتاً لا یجب علیه شیء و اجابوا عن حدیث المصراه بانها لم یعن الخالفه الکتاب هو قوله تعالی فاعمدوا علیه مثل ما اعتدی علیکم وقد یکنح ابی هریره غیر فقیه لانه کان یفتی فی زمان الصحابه و ما کان یفتی فی ذلک الزمان الا الفقیه المتجهداً و نحوه قال ابن الهمام فی تحریر الاصول و تجاری در صحیح خود در کتاب الاستفسار گفته قال ابو عبد الله بن الاکسناد کلهم کانوا علی القضاة یحیی بن سعید و ابوبکر بن محمد و عمر بن عبد العزیز و ابوبکر بن عبد الرحمن و ابو هریره کانوا کلهم علی المذنبه انتهی و سیاقی نحوه فی بحث تعریف الصحابه لشارع الله تعالی و این جمله گفته شد در خبر واحد است و اما مشهور پس هیچ شرط دران نیست بالاتفاق بلکه مقبول است مطلقاً و زیاده بان بر کتاب اند جا زست چنانکه در مسئله مسیح الخفین ذکر کرده اند و الثانی یغلب علی الظن ثبوت کذب الخبر لثبوت کذب ناقضه فیطرح و در ثانی غالب بر ظن ثبوت کذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقضش پس انداخته میشود یعنی از مرتبه قبول مطروح نموده شود و نمسکت ان بنیر و ذو یغلب در هر دو بصیغه مضارع معلوم از باب تفخیر است یعنی مفید غلبه بر ظن عالم بتحریر احوال حدیث ترجیح بکذب خبر است بنا بر ثبوت کذب ناقضش و این متمم دود و مطروح العمل است و الثالث و متمم موم که صدق مخبر بر کذب آن مرجح نباشد بنا بر آنکه راوی مجهول الحال و مستور العدالت است پس دران نظر کرده شود ان وجدت قرینه تلحقه باحد القسمین الی شیء به و الا فیتوقف فیه پس اگر قرینه که طلق کند از ابایی ازین دو متمم مذکوره موجود است یا ملحق بران کرده شود و اگر قرینه عبارات است از میوه شدن چیزی بچیزی و مناسبت مضموی میان دو امر و مناسبت ظاهری میان چیزی و اذ توقف عن العمل صا که المردود و چون از عمل بدان توقف کرده آید پس متوقف

خبر میکنیم و بدان موت و ولد معلوم بایستد و این را از نفس خود بوجود آن ضروری می یابیم و شکی بسوی
آن متصرف نمیشود یا حصول علم غیر قرآن باشد مثل علم بمضمون خبر ضرورت مثل آنکه واحد لطف است این
ست یا بنظر مثل آنکه عالم حادث است و صلح قیوم خلافاً لمن ابی ذلك خلاف از کسیکه از کار این
قول مختار کرده و تفصیل این اجمال بخوانکه فارغ شو کالی گفته است که نزد جبهه خبر واحد بنفسه مفید
علم یقینی نیست خواه اصلاً افاده کند یا کند لیکن بقرائن خارج پس میان او و میان متواتر باجم واسطه
نیست و احمد بن حنبل در یکی از دو قول گفته که خبر واحد بنفسه سوای قرآن مفید علم است و در تفسیر
مطردست یعنی هر جا که خبر واحد یافته شد مفید علم میباشد و قومی گفته که حصول علم بدان غیر مطردست
زیرا که گاهی علم بی الفهم قرآن حاصل میشود و البته از ابوبکر فقال مرویست که آحاد موجب علم ظاهر
یعنی نظری ظنی صنف گفته و الخلاف فی التحقيق لفظه و تحقیق است که این اختلاف لفظی است
مستدلان من جعنا اطلاق العلم زیرا که کسیکه جائز داشته اطلاق لفظ علم را بر علیکه باخبار آحاد
حاصل می شود و قید بکنیم نظر باید هو الحاصل عز الاستدلال پس آنکه لفظ علم را بنظری
بودنش مفید گردانیده و علم نظری است که حاصل میشود از استدلال یعنی از ملاحظه مقدمات حاصل
گردد چنانکه گوی بد خبر خبر جماعته صادق و کلاماً بدانشان فهو صادق و قطعی فهذا ایضا صادق و قطعی
حاصل آنکه هر که جائز داشته اطلاق لفظ علم بر علم نظری که حاصل بنظر استدلال شود پس نزد آنکس بعضی
آحاد مفید علم است مثل حدیث مالک از نافع از ابن عمر و آنچه مشابه باین استناد است لیکن آنکس
لفظ علم را مفید بنظری گردانیده برای رفع توهم ضروری بودن آن زیرا که لفظ ضروری و نظری هر دو را
ست و ضروری فرد کامل از علم است پس با اطلاق لفظ علم بر علیکه حاصل از بعضی اخبار آحاد است چنین
گفته که خبر آحاد مفید علم نظریست و اتفاقاً فقط بر لفظ علم نکرده و من لای الاطلاق خص لفظ العلم
بالمستقار و معادل استعدنی و هر که ازین اطلاق آحاد انکار نموده وی لفظ علم را خاص ساخته
بر علیکه حاصل بمتواتر است و با سوا آن نزدش ظنی است بلحاظ معنی عام که علم نظری را نیز شامل است
متواتر مفید علم ضروری لکنه لایستفاد ان ما احتفت بالقرائن ارجح مما خلا عنها لیکن این
سنانی آن نیست که آنچه محتف و محاط بقرائن است ارجح و اقوی است از آنکه خالی از آنهاست زیرا که آحاد
بقرائن مترقی میشود از افاده ظن بسوا افاده علم باجمه هر که زعم کرده که خبر واحد مفید علم است مراد پیش
است که مفید علم نظریست که مستفادی شود بنظر کردن در قرآن نه آنکه نفس خبر واحد بدون نظر در قرآن
زودش مفید علم است و هر که زعم برده که متواتر افاده علم کند و آحاد افاده ظن

بعضی گفته

مرادش است که احادیث بدون قرآن مفید علم نیست بلکه مفید ظن است قاله علی القاری و ازینجا معلوم
 میشود که زناء فریقین معنوی است نه لفظی و الله اعلم و مخفی نماند که افاده خبر احادیث برای ظن یا علم مفید است
 که کدام قرینه مقویه با وی منضم باشد یا آنچه مشهور یا مستفیض بود و درین صورت خود هیچ خلانی نیست
 که آنچه از جنس معلوم الصدق باشد در هیچ وجه برای قول اکثر که علم نه بقرآن حاصل میشود و نه بغیر آن نیست
 و خبر غیر بحضور رسول خدا متعلق با موردینیه که آنحضرت آرا شنید و انکار نمود از جنس معلوم الصدق
 است نه خبریکه تعلق بغیر موردینیه دارد و الخبر المحدث بالقرائن النزاع منها ما اخرجها الثبتان
 فی صحیحین همما و خبر محقق و مقترن بقرآن چند اقسام است از جمله احادیثی است که بخاری و مسلم
 در صحیحین اخرجش نمودند زیرا که خبر واحد که اجماع بر عمل مقتضای او واقع شده مفید علم است و این وقوع
 اجماع بر آن خبرند که از جنس معلوم الصدق گردانیده پس هر خبر واحد که امت تعلق بقبول کرده باشد مفید علم
 است اگر چه بعضی عالمان و بعضی متاول له باشند و احادیث صحیحین از همین قسم است زیرا که هر چه درین
 هر دو کتاب است امت تعلق آن بقبول کرده و هر که بعضی از آن عمل نموده تاویل کرده و تاویل فرغ
 قبول است و از تفتیش صحیحین اجتناب است از دیگر کتب مؤلفه ایشان که ماسوا صحیحین اند و امت
 بقبول آنها نموده اند و این دلیل است بر آنکه هیچ کتاب بکتاب صحیح بخاری و مسلم در احتجاج و صحت
 عمل نمی رسد و احادیث این هر دو کتاب از حجج و اصح از احادیث دیگر مسانید و معاجم و سنن و
 جوامع است و احادیث آنها که مخالف یا معارض احادیث این هر دو کتاب اند مقبول و محترم نباشد
 و به قال جمهور اهل العلم سلفا و خلفا الامن لا یعتقد به کما ان الهام و من یخاخوه و لنعم ما قال الشیخ
 به نیز رفتند به بازار کائنات آرند کسی بسنگ صاحبی را نرسد همالیه یبلغه حد التواتر
 از الفقه احادیث بخاری و مسلم که بحد تواتر رسیده باشند زیرا که سخن در افاده برای ظن یا علم در احادیث
 است نه در تواتر فانه احتق باه قرائن پس این احادیث صحیحین و صحیحین اخرج کرده اند محفوظ
 محاط بقرآن است سید محمد بن ابراهیم ذریر در مختصر گفته خبر محفوظ بقرآن عزیز الوجود است بلکه
 قاضی عضد الدین شافعی در شرح مختصر ابن حاجب گفته ان ذلک لایوجد فی الشرع و انزاله لیشترط
 عدالة الخبر فیما یعلم بقرآن است و حافظ بن حجر برای خبر محقق بقرآن نوعها شمرده منها حلاله لهما
 فی هذا الشأن و تقدم مهمما فی تمیز الصحیح علی غیرهما از جمله بزرگانین هر دو در حال حدیث
 و پیش شدن ایشان در حد کردن صحیح از سقیم بر غیر خود از اصحاب صحیح و غیر آنهاست او خداوند
 بندگان خود را بر اضاف متفرقه پیدا کرده و برای علما است حبیب خود کلمات متشابه
 بنحیثیه

ان یأیضا یقبل است

لعمري انما
در کتاب است
مطابق حدیث
و کذا فی القسط
بله الخ
عند رسول الله
فما یلک العلم
و یسیر بانفسه
و التفصیل

عنه الخ
هم که در حدیث
بارتقا فی صحت
یعنی از حدیث
زیر است

در بیان اصل
در حدیث صحیح

لعمري انما با شمس کتب دیگر که فقهای مقلده مذاهب اهل آرای برای انتصار شراب خود بر
نمایه بگویند چه رسد و لا تحسبن هذه الیها العذر و عدا - سجیة کل نفس غانیة هتد - و عالم
یقع الخالف بین عدل لولیه ما وقع فی الکتبین حیث لا ترجیح لاستحالة از لقیق
المتقاضیان العلم یصدان قسما من عین ترجیح لاحدها علی الآخر و محقق بحکم
که تخالف میان دو دلول آنچه درین هر دو کتاب است واقع نشده بنا بر انتقالی ترجیح زیرا که محال
ست که دو دلول که در هم متناقض باشند فاوده علم بصدق هر دو سو ترجیح احدی با بر آنرا کتبت
محررین و در اسات الفلبی نشسته الا استنفا را عنی قوله و عالم یقع الخالف غیر مسلم فان التناهی
فی کلام الشارع متناقض عندنا و عدم الترجیح عند من فرض عدمه عنده کایمان کان لا یدل علی عدم
الترجیح فی نفس الامر و عدم ظهور وجه الترجیح فی الواقع و بما یظهر کلا الامرین عند من حکم باقتناعها بحکم حال
فضلا عند غیره و فوق کل ذی علم علم لیسنته گویم ازینجا است حدیث اذا جلس حکم بین شعبهما الا
ثم جهد فقد وجب الفصل که در متفق علیه بروایت ابی هریره انه و یحیی بن و متفق علیه است از حدیث
عثمان بن عفان ابی بن کعب در باره کسی که غسل بر او اند و انزال نشد و اجازت آنحضرت ویرا
بعد غسل پس درینجا میان مفهوم این هر دو حدیث تناقض نیست نزد جمهور حکم بعد غسل بشنود
ست و یا محمول بر مباشرت در مساوی فرج و نزد او و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعد و وجوب
غسل در صورت عدم انزال رفته اند و به قال عثمان بن عفان و علی بن ابی طالب بن مسعود و زبیر
السوام و ابی بن کعب و امام بخاری گفته غسل احوط است گویم این تاویل صحیح است و او عارض
با امکان تطبیق صحیح نیست و ما عدا ذلك فالاجماع حاصل علیست لیم صحت و آنچه با سو
احادیث متفق و مجازیه این است پس اجماع بر استیم محقق حاصل شده و مراد از صحت صحیح است
زیر که نفس صحت احادیث بخاری و مسلم خود با اتفاق جمهور ثابت است چنانکه از سوال و جواب
مستفاد میشود و فی القتل انما اتفقوا علی وجوب العمل به لا علی صحت الکر گفته شود که اتفاق
علماء بر وجوب عمل است بدان نیز قطعه بصحت آن واجب همچنان بحدیث حسن نیز واجب است
صحتاه و این را درونایم و مندر در اصطلاح اهل مناظره عبارات است از طلب دلیل بر مقتضای
سین و درینجا اگر چه طلب نیست اما مقصود و درینجا افساد دلیل است و اثبات خلاف آن کذافی
اشدیدت و مندر المنع انهم متفقون علی وجوب العمل بكل ما صح و لو لم یخرج الشیخان
فلم ینبغ للصیحیین فی هذا من یتد والاجماع حاصل علی ان لهما من یتد فیما یرجع الی الفتن

تیسست زیرا که عمل چنانکه بحدیث صحیح

و دلیل رد است که علما متفق اند و چون عمل بر هر آنچه صحیحش ثابت شده اگر چه بخاری و مسلم آنرا
 اخرج کرده و بنابرین سبب فضیلت صحیحین بر غیر خودش باقی نماند حال آنکه صحیحین را با جماع فضیلت
 بر غیر خود در آنچه را چه بسوی نفس صحت است حاصلست نووی در مقدمه شرح مسلم گفته و تلقی الاستمه
 انرا افاد و چون العمل با فیها من غیر توقف علی النظر فیہ بخلاف غیرها فلا عمل حتی اینظر و یوجد فی
 الصیحة ایستگویی چون فضیلت صحیحین بنا بر تلقی است بقبول است پس معارضه احادیثش با حدیث
 دیگر بکنان آنکه آن حدیث بر شرط ثنین است یار و التث شل رجال صحیحین اند بجز مغالطه پیش نیست
 بلکه خرق اتفاق جمیع علما آفاق است به آبداری علتی که نخواهد بود - اگر نه از عتیق از پیشین
 و علما اختلاف کرده اند در آنکه احادیث بخاری و مسلم که بعد تو از رسیده افاد و قطع نمایند یا نظری
 الصلاح گفته ما اخرجہ الشیخان مقطوع بصحة و علم القطع النظری به واقع خلافا لمن نفی ذلک محتجابا به
 لا یفید الا الظن و انما تلقی الامتة بالقبول لانه یجب العمل بغلبة الظن و قد کنتم امیل الی غیر
 و حسب ذلک قویا ثم بان لی ان المذهب الذی اخترناه اولاهو الصحیح لان ظن من هو معصوم من الخطأ
 لا یخطئ و الامتة فی اجماعها معصومة عن الخطأ لانه عن نووی در مقدمه شرح مسلم قول ابن صلاح رار و کرده
 گفته ما قال ابن الصلاح خلاف ما قاله المحققون و الاکثر من فانهم قالوا احادیث الصحیحین التي نسبت
 بمنوارة انما تعین الظن فانها آحاد و الا حاد و انما تعین الظن علی ما تقر و لا فرق بین البخاری و مسلم و غیرها
 فی ذلک و لا یلزم من اجماع العلماء علی العمل با فیها اجماعهم علی القطع بانه کلام النبی صلی الله علیه و آله
 صحیحین در در اسلالت اللیبب تردید قول نووی گفته اقوال قد خالف النووی فی هذا دلیل در و بنا
 دلیل بانا لا نسلم ان الاحاد التي وقم الاجماع علی قبولها لا تعین الا الظن الا ترى ان القیاس الذی هو
 ادون من غیر المقبول اذا وقع الاجماع علی قبوله یصیر لولا تعینها و الکلام فی تلك الاحاد و ما فیها
 گویم در حق نووی این شعر ساقست و کم من عائب قول صحیحین و انت من البتة سقیم
 و من صدق با فاد ما اخرجہ الشیخان العلم النظری الاستاذ ابو اسحاق الاسفراہینی
 از اینکه سبب تصحیح کرده باینکه آنچه بخاری و مسلم آنرا اخرج نموده مفید علم نظریست استاذ ابو اسحاق
 اسفراہینی است بکسر اول و سکون سین محله و فتح فاورار همله و یار تخماتی کسبو بعد از ان نون و بیاء
 نسبت نام شهر سیست در ولایت خراسان در نواحی نیشابور که استاذ ابو اسحاق ابراهیم بن محمد بن اسحاق
 بدان منسوب است و من ائمة الحدیث ابو عبد الله الحمیدی و از آنکه حدیث ابو عبد الله
 حمیدیست و حمیدی بضم حار همله بر وزن تصغیر مشوب بسو جدا علی است که حمید نام و اشت

و حافظ ابو عبد الله بن محمد بن ابی نصر اندلسی قرطبی المتوفی سنه ثمانین و اربعین و اربعین و اربعین و اربعین
 و در بغداد وارد شده و از اصحاب دارقطنی سماعی نموده و کتاب جمع بین الصحیحین از جمله تالیفات شهیدیه
 اوست و ابو الفضل بن طاهر و غیره با او و ابو الفضل محمد بن ظاهر مقدسی و غیره با مثل ابو نصر
 عبد الرحیم بن الخاق بن یوسف و بلقیس شیخ حافظ بن حجر و حافظ بن کثیر و شیخ الاسلام ابن تیمیة و
 جماعت کثیر از شافعیة و حنابلہ و اشاعره و حنفیة و غیر ایشان ذکره الشوکانی پس فرق میان متواتر
 و میان آنچه بخاری و مسلم از اخبار نموده است که علم بتواتر از قسم ضروریست که خواص و عوام هر دو
 حاصلست و حصول علم با حدیث صحیحین قطعی نظریست که بجز عالم صحیح در فن حدیث دیگر یا حاصل نیست
 و در نفس حصول علم احادیث این هر دو کتاب تساوی اندکذا ذکره ابن الصلیح و غیره من اهل الصلیح
 و الفلاح و یحتمل ان یقال المزیة المذكورة کون احادیثها اصح الصحیح و احتمال دارد که
 گفته شود که فضیلت مذکوره از این جهت است که احادیث این هر دو کتاب اصح صحیح اند و این تعویج بزرگ است
 صحیحین است گویم اگر این را مصنف مقدم بر قول خود من صرح الخیسی ساخت و لفظ احتمال را ترک
 نشود و چنین میگفت فیكون المزیة المذكورة کون حدیثها اصح البتة اولی ترتیب و وبالجملة حق
 حقیق از روی تحقیق همین است زیرا که اشتمال این هر دو کتاب بر اعلی مقتضیاب صحت است
 و لهذا احادیث دیگر کتب صحاحیت معارضة با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب است
 کتابی از کتب احادیث خالی از خلل نیست گو بعضی آنها بعضی احادیث صحیحین معجز این هر دو کتاب است
 آن باشد چه حکم بر اکثر است زیرا قل امام علامه محی بن ابی بکر عامری امینی در کتاب ریاض المستطایب فی
 جملة من ذی فی الصحیحین من الصحابة و ذکر فضل صحیحین و تخمین نوشته القس الاممہ النقادی فی جمیع
 الاعصار و کوفه الامصار علی صححة البخاری و مسلم و انها اصح الکتب بعد القرآن ثم قال و احادیث
 بسيرة استمدک علیها لا نخطا علیها عن درجه ما التزمناه و ذلک مثل ان یرفع الحدیث بعض الروا
 و یقفه اکثر من او یسند و یرسله او یختص بزیادة و لا یوافقوه او یخبروا عن خلعت فی توشیقه و
 سنه ما حل علی الوهم منها او من النقلة عنها تارة فی المتن و تارة فی الاسناد و قد اعتذر الحفاظ
 المتقنون عنها فی جمیع ذلک و ردوا علی المستدرک و بینوا وجه الصواب و از احوال الاریاب
 و عرفوا بعد الجواب عن کل حدیث منها علی حدته انه لم یکن فی شی من ذلک ما هو مردود بطریق
 قطعی و لا اجامعی یعارض به الاجماع القطعی او السکوتی الحاصل فی صححتها و تالیقاتها بالقبول و کثیر
 من ذلک داخل فی التالیفات و الشواهد لم یکن اصولا و قد تقررت انهم لم یخبروا ان الاملا علیه

صحیحین است گویم اگر این را مصنف مقدم بر قول خود من صرح الخیسی ساخت و لفظ احتمال را ترک
 نشود و چنین میگفت فیكون المزیة المذكورة کون حدیثها اصح البتة اولی ترتیب و وبالجملة حق
 حقیق از روی تحقیق همین است زیرا که اشتمال این هر دو کتاب بر اعلی مقتضیاب صحت است
 و لهذا احادیث دیگر کتب صحاحیت معارضة با احادیث صحیحین ندارد و جز این دو کتاب است
 کتابی از کتب احادیث خالی از خلل نیست گو بعضی آنها بعضی احادیث صحیحین معجز این هر دو کتاب است
 آن باشد چه حکم بر اکثر است زیرا قل امام علامه محی بن ابی بکر عامری امینی در کتاب ریاض المستطایب فی
 جملة من ذی فی الصحیحین من الصحابة و ذکر فضل صحیحین و تخمین نوشته القس الاممہ النقادی فی جمیع
 الاعصار و کوفه الامصار علی صححة البخاری و مسلم و انها اصح الکتب بعد القرآن ثم قال و احادیث
 بسيرة استمدک علیها لا نخطا علیها عن درجه ما التزمناه و ذلک مثل ان یرفع الحدیث بعض الروا
 و یقفه اکثر من او یسند و یرسله او یختص بزیادة و لا یوافقوه او یخبروا عن خلعت فی توشیقه و
 سنه ما حل علی الوهم منها او من النقلة عنها تارة فی المتن و تارة فی الاسناد و قد اعتذر الحفاظ
 المتقنون عنها فی جمیع ذلک و ردوا علی المستدرک و بینوا وجه الصواب و از احوال الاریاب
 و عرفوا بعد الجواب عن کل حدیث منها علی حدته انه لم یکن فی شی من ذلک ما هو مردود بطریق
 قطعی و لا اجامعی یعارض به الاجماع القطعی او السکوتی الحاصل فی صححتها و تالیقاتها بالقبول و کثیر
 من ذلک داخل فی التالیفات و الشواهد لم یکن اصولا و قد تقررت انهم لم یخبروا ان الاملا علیه

اوله علتی غیر موثرة عندهما و اذا تعارض قولها قول الغير رجحنا لما علم من تقدمها و تغليبها في شرطها
 و اما الاول علم على تقديرها فذلك لا يمكن الا ترازعنه و لا يصح دعوى العصمة منه فان صح عنها شيء من ذلك
 فهو مال النسبة له الى ما علم منها من الحفظ و التيقظ و الضبط و الا تقان الذي لا ينكره الاجابيل بالعلوم
 العقيد و ساخر في بدم القواعد الكلية لنته و تستطی از تفصیل ابن اجمال در مقدمه مستطانی شرح بخاری نیز
 مذکورست و منها المشهور اذ اكانت له طرق متباينة تسالمة من ضعف الرواة الادل
 و از انواع غیر معتقد بقراين خبر مشهورست چون او را طرق و اسانید متباين و متفارسالم از ضعف روایات
 علل باشد نزد ازیجا معلوم شد که مشهور ضعیف نیز میباشد و شهرت منافی ضعف نیست بلکه گاهی هر دو
 جمع میشوند و آنچه نواب سید محمد صدیق حسن خان رحوم در تحافات النبلاء در ذکر اربعین شجاعتی و در باره حدیث
 من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً گفته که حدیث ضعیف مشهور نباشد بی وجه است و روایات بضم اول جمع
 را درست و علل کسب را در فتح لام جمع علت بمعنی سبب بیاری و علت حقیقه در اجسام باشد و در اینجا
 مجاز یا استعاره است و مراد از علت خفی باشد یا جلی است که قاضی باشد زیرا که گاهی علت یافته میشود
 لیکن قاضی نمیشد علی ماسیاتی فی الحلال و ممن صرح با فادته العلم النظری الاستاذ
 ابو منصور البغدادی و الاستاذ ابو بکر بن فوهرک و غیرهما و از جمله کسیکه تصدیق باین
 معنی نموده که این قسم مشهور مفید علم قطعی نظریست استاذ ابو منصور بغدادی و استاذ ابو بکر بن فوهرک
 و غیرهماست و فوهرک بضم فاء و فتح راء مهمله باید خواند پس فرق میان این چنین مشهور و میان آحاد بخاری
 و مسلم است که آحاد این هر دو کتاب بنا بر تلقی امت بقبول مفید علم نظریست سوسلی لحاظ بعد و طرق
 و عدم آن و حدیث کتب دیگر که مخبر این دو کتاب نیست حتی افاده علم قطعی نظری کند که آنچه مشهور
 باشد و از ضعف روایه و علل سالم بود و طرقتش نیز متغایر باشند پس مقابله بخاری و مسلم با حدیث غیر صحیح
 علیه نمودن چنانکه ابن الهمام در فتح القیاد حاشیه هدایه غالباً همین ضعف یکبار برده عکس حدیث و قضا
 رای اولی الالباب است **س** در قسمی بکعبه ای اعرابی ذکین راه که تو میسر گوئی کستان است و
 منها المسلسل بالائمة الحفاظ المتقین حیث لا یکون غیراً و از انواع غیر معتقد بقراين
 حدیث مسلسلست که مروی باشد بآئمه حفاظ متقین باشد بلکه آن مسلسل غیر نباشد یعنی رجحان
 اسنادش همه آئمه حفاظ و ضابطه و استوار و محکم باشند و شرط انتصار غزابت درین قسم مسلسل از آن
 که مسلسل غالباً سالم از ضعف نباشد چنانکه ابن الصلاح گفته و من فضیلة السلسل استعمال علی منزه الضبط
 من الرواة و قلنا نسلم المسلسل من ضعف اعنی فی وصف السلسل لانی اصل المتن انته و غریب نیز

بالفتح
 مجمع بهم

بضم
 غیر معتقد
 بقراين

اگر سالم از ضعف نیباشد پس اگر مسلسل در ضمن عزیز یافته شود تقویت حاصل گردد و مسلسل بضم میم و مخ
 هر دو سین هملا بخودست از سلسلت المازنی حلقه ای هبست و چون یکی از شیخ بسوی تمیذ خود
 القاصد حدیث در نفس می نماید مسمی بدان شد و در حجت حدیث مسلسل تفصیل این اجمال با ذکر قضا
 بیاید پس مثال مسلسل که با هم حفاظ با انتقار غرابت باشد چنین است که گفت کالحديث الله
 یرویه احمد بن حنبل مثلاً و یشار که فیه غیره عن الشافعی مثل حدیثیکه از احمد بن حنبل مثلاً
 از شافعی روایت نماید در این حدیث که از امام احمد بن حنبل از شافعی روایت نموده دیگر کس که مثل او
 در حفظ و اتقان باشد در روایت کردن آن حدیث از شافعی شریک باشد پس اگر چنین دورادی ثقت
 مثلاً از یک شیخ روایت حدیث کنند غرابت نیز زایل شود و مسلسل در ضمن عزیز نیز حاصل گردد و یشار که
 فیه غیره عن حاله بن النسب همچنین با امام شافعی در روایت کردن حدیث از مالک ابن انس دیگر
 کس که مثل شافعی در حفظ و اتقان باشد شریک شود و این انس که پدر امام مالک است غیر آن است
 که صحابی مشهور بوده زیرا که امام مالک از اتباع تابعین است و با هم کس از صحابه ملاقات نشده نه زمانه
 ایشان یافته فانه یقید العلم عند سامع بلا استدلال من جهة جلاله روایت
 پس این چنین حدیث مسلسل مفید علم میباشد مراع را باشد لال از جهت جلاله و بزرگی روایتش
 زیرا که اسناد احمد بن حنبل از شافعی از مالک از امام احمد بن حنبل اسناد است چنانکه ذکرش بیاید
 شیخ ابی یحیی زکریا و در شرح الباقی شرح الفیه عراقی گفته القلق الالحديث علی ان اجل من اخذ الشافعی من
 الالحديث احمد بن حنبل ولم یقیم من ذلك منده الاحديث واحد كما قاله احمد حذیثنا الشافعی قال حدیثنا
 مالک عن نافع عن ابن عمر ان رسول الله قال لا یبیح بعضکم علی بیع بعض و نهی عن النجش و نهی عن حمل الحبة
 و نهی عن المزاج ^{والمزاج} بیع التمر بالتمر کیلا و بیع البکر بالزبیب کیلا و اخرجه البخاری مع قامن حدیث مالک
 و ان فیهم من الصفات للایفة الموجبة للقبول ما یقوم مقام الحد ^{والمزاج} الكثير من غیرهم
 و بدرستی که در ایشان آیتان از صفات لائقه مرجیه برای قبول است که هر واحد از ان صفات قائم
 مقام عد دیگر که سزاایش است بوده پس گویا که صفات قائم مقام ذاتی شوند پس قوه صفت است
 حدیث یی باشد و ضعفش مصدق برای آن شود و این عطف تفسیر است علی قاری و غیره گفته دارند
 چه مثل این امام را است گفته شود چنانکه اندر تم و در شان ابراهیم علیه السلام گفته ابن ابراهیم کان آیمه
 ای جامعاً لکماله بالوجود متفرقة الانی جماعته استیتمت که تم این سخن خوانان است که ایمان زیادت
 و نقصان می پذیرد و شک نیست که مراتب ایمان متفاوت است ایمان بعضی اشخاص همچو جمال

الکمال
 یومر و یفقیص

رواسی است که هیچ شیئی متحرک نمیگردد و هیچ شبهه تزلزل نمی پذیرد اگر چه رسد بجائیکه رسد و ایمان
 بعضی کسان کمتر ازین پایه میباشد و باز علاج فرج یا باغزای صفت که یا باغواز مبتدع متذنب است
 متضعف میگردد و همین دودهی در ارکانش آمد رفت می کند و اوله صحیح صریح قاضی اند تا بلکه ایمان
 زیادت و نقصان می پذیرد و کم و بیش میگردد با آنکه ایمان کلی مشکک است نه مواطی چنانکه سید
 شریف در شرح مواقف تقریر باین معنی نموده و لایتنشک است من لمدانی ما رسته بالعلم و اخبار
 الناس ان مالکامثلا الوشافه بجنبر لعلم انه صادق فيه فاذا الضافات اليه ايضا
 من هون ذلك الدر جتنا زداد قرة و بعد عن ما يحسنه عليه من السخى و سیکه اورا
 ادنی ثمار است و مزاولت بعلم حدیث و اخبار مردمان از محدثین و ارباب تواریخ و غیره است
 متر و نمی شود در آنکه تمام مالک مثلاً اگر آنکس را امید که روایت خبر میکند هر آینه میدانست که آنکس
 صادق و راست گوید این خبر است پس چون منضم متصل کرده شود بسودی آنکس که در دو وجه حدیث
 و عدالت نیز مثل او باشد قوه حدیث زیاده شود و آنچه خوف تطرق سهو و سبب بر دست دور گردد
 افاده علم قطعی نظری نماید و آنچه معلوم شد که حدیث هر کتاب اگر چه ظاهر اسنادش صحیح نماید در خود قبول
 نیست تا وقتیکه آنکه حدیث شهادت بتولش ندهند چه اعتماد در تصحیح اخبار بر آنکه آثار است بر غیر
 ایشان از فقهار امصار و اهل رای انحصار بوری یا بافت گرچه بافتند است - نه بر بندش بکارگاه
 حریزه و هذه الانواع التي ذكرناها لا يحصل العلم بصدق الخبر منها الا للعالم بالبحث
 المتبحر فيه العارفة باحوال الدواة المطبع على الملل و این اقسام ثلثه که بیان کردیم آنها را علم
 بصدق خبر از آنها حاصل نمیشود مگر کسی را حاصل است که عالم با حصول و فروم حدیث بود و بتحر در آن عالم
 باحوال روایت و مطلع و خبر دار بر علل خامضه که قانع در متن و استاد است میباشد و مراد از معرفت احوال
 روایت و السنن حفظ و ضبط و معرفت و جهالت و خبر است و مراد از معرفت علل فروم از متون
 و مرسل را از موصول و قوی را از ضعیف باز شناختن است و بتحر بضم میم و فتح تار فوقانی و فتح بار سجد
 و حار همگانه شد و کسور در بسیار عالم و متعمق و متوسم و کون غیره که لا يحصل له العلم بصدق ذلك
 لتصوره عن الاوصاف المذكورة لا ينفى حصول العلم للمتبحر المذكور او دیگر کسی که علم بصدق
 این خبر بسبب تصور خود از اوصاف مذکوره حاصل نباشد این یعنی حصول علم برای مبتدیان که
 زیرا که حصول علم باین انواع ثلثه مذکوره از قبیل علم نظر است که موقوف بر بحث از احوال روایت و علل
 است دیگر که نظرش قاصر و عاجز است پس علم بصدق چنین خبر ویرا حاصل نیست -

و صفت زخوش شید ز خفاش مهرس

که درین آینه صاحب نظران چراند - و محصل الالواع الثلاثة التي
 ذكرناها ان الاول يختص بالصحيحين وحاصل النزاع ثلثة كما انها را ذكره نمودیم آنست که قسم اول
 از آنها مختص بصحیحین است زیرا که جلالت قدر و وسوخ قدم بخین در علم و تقدم ایشان در معرفت صفات
 حدیث و جودت تمیز میان صحیح و سقیم در رسیدن ایشان در اعلامی مراتب اجتهاد و امانت و زمام
 خویش و دیگر از نزاع فضل و کرات ایشان و تلقی امت بقبول این هر دو کتاب را از اقوی قراین
 است در افاده علم قطعی نظری که در غیر این هر دو کتاب یافته میشود و آنکه نودی در مقدمه شرح مسلم گفته که
 احادیثی در اسلام مفیدین است بسیار کس از علما این را رد کرده و گفته اند الفلاح والصلاح فیما قاله ابن
 الصلاح و در رسالت اللیب الیضاح مح که در میان نودی در این صلاح کرده و گفته فبتین متنه بهما لانه
 من ان یوتر ذلک رفیع درجه مار و یا ه بالنزول عنها و هذا مالا اختلاف فیہ ولا ریبة لاحد من العلم
 فیما اعظم اقتضاح من نظن من اهل زماننا ان الانتقاد فی حدیثها یوجب الوقفة فی العمل فانه مفسح من عدم
 رجوع الی اصول هذا الفن اشرف و وقوفه علی الرسوم الخجیلة و الله یصنما و ایاهم عن کل مالا یرضی به
 و الثاني بما له طرق متعددة و تقسیم ثانی از آنها مختص با نخبه است که برای آن طرق و اسانید متبوع
 باشند و سالم از ضعف رداة و علل باشد زیرا که نفس کثرت اسانید که قاصر از تواتر باشد و هر یکی از طرق
 نیز از غوائل حجج سالم نباشد مفید علم بود چنانکه حدیث من کان له امام فقهه الامام فقهه که که علما خفیه
 لقد طرقتش نموده از درجه ضعف بدرجه حسن میرساند تا بدرجه صحیح چه رسد و الثالث بما رواه الالایمة
 و تقسیم ثالث از آنها مختص آن خبر است که آنکه حفاظ از روایت کرده باشند گویم هر چند هر قسمی
 متذرت لیکن واجب العمل از ان میان چنانکه ابن الصلاح گفته همان احادیث است که بر تو احد امر
 حدیث بصحت پیوسته و ایشان روایت آن حدیث کرده و شهادت بثبت آن داده اند نه هر حدیث
 که حدیث مجهول نام نمانده یافته شود یا از زبان صوفی یا فقیه یا و اخطا یا قصه خوان یا مؤرخ یا مفسر
 یا متکلم مسنون گردد نه هر طرف کلاه که نهاده نشد است - کلاه داری و آئین سروری و اند
 و درین سخن اگر چه کراهت لیکن خالی از فائده نیست و ممکن اجتماع الثلاثة فی حدیث واحد
 فلا یبعد حینئذ انقطع بصدق قد قال الله اعلم و اجتماع این هر سه قسم نامبرده در حدیث واحد
 است بقطع بصدق حدیث درین صین بعید نمیتواند شد و الله اعلم اگر گفته شود که درین صورت لازم میآید
 تواتر و علل مستقلة محلول احد و این باطل است و جواب این است که درجات یقینات ضروری باشد
 یا نظری متفاوت در تواتر و جلالت و ممنوع تواتر و علل نامبرام واحد است نه ناقصه که هر واحد از

صحت حدیث

صحت حدیث

بلکه تفرد آنهاست و وسط آن در قضیه مثل تابعی اکثر از احاد از ان صحابی را وی باشد پس
متفرد بر وایت حدیث از ان تابعی واحد گردد و غیر او در ان متتابع او نشود و الا قول الفرد المطلق
پس اول که غرابت در اصل سند باشد از افراد مطلق نامند و حکم این قسم بعینه مثل حکم شاذ است بر خیار
شاذ صحیح و حسن و مرود و منکر بدی باشد همچنان فرد مطلق نیز منقسم بسبب این اقسام میشود و حکم
الذمی عن بیع الوکلاء و هبته و شالش حدیث نبی از بیع و لا و هبته آنست و لا یفهم و او میراث بنده از
را نامند و تمام الفاظ حدیث چنین است الوالار الحرة کلهم النسب لیباء و لا یوہب و این را امام شافعی روایت
کرده و این حبان و حکم تصحیحش نموده و اصل این حدیث در صحیحین است این نیز این لفظ و لعمریه لام و سکون
حار هبته یعنی احتیاط و لاست مثل احتیاط در نسب زیرا که و لا جاری مجری نسبت است در میراث
تفرد به بحکم الله بن دینار عن ابن عمر که عبد الله بن دینار بدان متفرد است از این عمر و مثل حدیث
مالک از زهری از انس ان رسول الله دخل مکة و علی راسه مخفر کمالک بیان متفرد است از زهری
ابن الصلاح گفته پس این هر دو حدیث در صحیحین است و صحبت زرسیده که در اول بجز عبد الله بن دینار از ابن
عمر و در ثانی بجز مالک از زهری دیگر گس آنها را روایت کرده و قد ینفرد به را و عن ذلك المنفرد
حدیث شعب الایمان و گاهی متفرد میشود ازین متفرد را وی دیگر مثل حدیث شعب الایمان یعنی حدیث
الایمان بعنقه و سبعون شعبه افضلها قول لاله الا الله و انا ما اطعمه الا ذی عن الطیر ابن الحدیث و شعب الایمان
نام چند کتاب است یکی برای بهیمنی دوم برای محمد بن محمد انصاری مالکی سوم برای ابی عبد الله حسین بن
شافعی چهارم برای بلقینی تفرد به ابو الصالح عن ابی هريرة و تفرد به عبد الله بن دینار عن ابی هريرة
صحیح است متفرد است بدان ابو الصالح از ابو هريرة و متفرد است بدان عبد الله بن دینار از ابی صالح و امشله
این افراد مجزیه در صحیحین بسیار است و قسم دیگر از غریب غیر صحیح است و غالب غریب سبب همین است
و آنکه از ان تخیر کرده اند چنانکه علی قاری در اوائل شرح فقه ابن امامه یوسف هم آورده که گفت متن
طلب العلم بالكلام ثم نذقی ومن طلب المال بالکسب یا فلسن من طلب غریب الحدیث فقد کذب
ابن الصلاح گفته که از امام احمد بن حنبل آمده که گفت لا تکتبوا هذه الأحادیث الغریب فانها منکر و عامه رواه
ابن الصغار انتهى گویم همین است در او صاحب بیستم که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید نه احادیث غریب
ذکره الشیخ فی سقته المشکوة و نیز منقسم میشود غریب بود دیگر بسوی غریب المتن و غریب الارسناد
مثل حدیثیکه بروایت متن دی شخصی واحد متفرد شده است مثل حدیث الاعمال النیات زیرا که این حدیث
در روی اسناد و متن با آنها روایت ثلثه غریب است و پس از ان انتشارش گشته سخاوی در فقه

مشدد و در آخر سنی نسبتاً لکون التفرد فی حدیث حاصل بالنسبة الی شخص معین و از کجاکان
الحديث فی نفسه مشهوراً و این نوع فردی نسبتی موسوم از آن شد که تفرد در آن نسبت محض
معین حاصل شده اگر چه حدیث در نفس خود مشهور باشد باینطور که بوجه دیگر مردی شده است در او ای
متفرد گردیده مثلاً مالک از این روایت حدیث نماید پس شخصی منفرد از مالک این حدیث را
روایت کند و غیر او در آن متابع او نبود در روایت از مالک اگر چه از آن نوع روایت کنندگان این حدیث
بسیار کس باشند پس این حدیث فرد باشد نسبت انفرادی از مالک اگر چه نسبت روات از آن نوع
از این عمر مشهور است و گاهی این قسم حدیث مشهور گردد چون روات از آن متفرد بسیار کس باشند
این کتب اصلاح و غیره گفته اند که فرد نسبتی را از انواع است از آن جمله یکی تفرد نسبتی ثقة میباشد چنانکه گویند
لم یروه ثقة الا فلان و مثالش حدیث مسلم و اصحاب سنن است از روایت صخره بن سعید از زین
از عبد الله از ابی و هت دیشی از رسولی احد اند کانی یقر فی الاصحی و لفظ لقیاف و اقتربت السحابة
پس این حدیث را احدی از ثقافت بخر صخره بن سعید روایت نکرده نه آنکه بخر صخره این را هیچ کس روایت
نیست زیرا که در قطعی این حدیث را با سناد ابن اهبیعه از خالد بن زید از زهری از عروه بن زبیر از
عایشه زین روایت کرده لیکن ابن اهبیعه با اتفاق جمیع ضعیفات و از آن جمله یکی از افراد مضاعف بود که در آن است
مثل قول ایشان تفرد به اهل مکه او اهل المدينة او اهل الشام و مثالش حدیث ابی داود است که از ابی
و یطیالیسی از سهام از قتاده از ابی نصره از ابی سعید خدری مرویست که گفت امرنا رسول الله
ان یقر و یفاتیح الکتاب و نایتیسر حاکم گفته تفرد بیک الام فی اهل البصرة من اول الاسناد الی آخره
و لم یشکرهم فی هذا اللفظ سواهم قاضی شوکانی یعنی در فتح القدر گفته نایتیسر مجاز است یا مطلق مقید
یا مبهم مفسر زیرا که تیسر برای حفظ مسلمین همین فاتیحه بود و گفته اند که مراد به تیسر از ادعای الفاتیحه است
چون با این الاوله زیرا که حدیث فاتیحه زیاتی است که غیر معارض و اقتضاه و این جمع حسن است و همچنین صحیح
مسلم و ابوداؤد و ترمذی از روایت عبد المتین زید و صفت و صور رسول خدام بلفظ و سهم را سه
یا غیر افضل بدیدست غریب است حاکم گفته بده سنته غیر تبه تفرد به اهل مصر و لم یشکرهم فیها احد و
مثل او است حدیث انما الاعمال بالنیات ابو حاتم بن حبان گفته این حدیثی است که متفرد اند بدان اهل
مدینه نیست نزد اهل عراق و نه نزد اهل مکه و یمن و نه نزد اهل شام و مصر و از آن جمله یکی تفرد نسبت
راوی معین است همچو قول ایشان لم یروه عن فلان الا فلان و مثالش حدیث اصحاب سنن ابو یوسف
است که مرویست از طریق سفیان بن عیینه از وائل بن داؤد از پسر خود بکر بن وائل از زهری

عبد الله بن مسعود ان یقر بها کتبه الکتاب ینتی

از انس بلیقان البنی م اولم علی صیفة بسویق و تمر ترندی گفته حدیث غریب فضل بن طاہر در
 اطراف الغریب گفته غریب من حدیث بکر بن وائل تفرد به عنہ وائل بن داود ولم یرو عنہ
 غیر سفیان بن عیینة انتهى و از انجمله کی تفرد به نسبت دیگر اهل امصار است مثل قول ایشان
 تفرد به فلان عن فلان من اهل مکتة او اهل البصرة عن اهل الکوفة و این همه انواع تفرد مستحق
 ضعف نیست و حکم بصفت حدیث نکنند مگر آنکه مراد بدان تفرد یکی از ایشان باشد و اضافت
 تفرد بسوی دیگران تجوز نکنند چنانکه اضافت فعل یک کس بسوی قبیله نمایند پس درین حدیث
 راجع شد و بسوی قسم اول یعنی از قسم فرود مطلق این دقیق العید گفته اذ اقبل فی حدیث تفرد به
 فلان عن فلان تخمیل آن کیون تفرد اسطفا و آن کیون تفرد به عن هذا المعین خاصه و کیون مراد یا
 عن غیر ذلک المعین انتهى و مثالش حدیث کله التبع بالتمر الی است که نسائی و ابن ماجه این با
 روایت کرده نسائی گفته این حدیث منکر است حاکم گفته هر من افراد البصرین و اراد به واحد
 منهم البته - و یقل اطلاق الفردية علیہ و اطلاق فردیت بر فرد نشی قلیل است
 بلکه غالب است که آنرا غریب بگویند و در بعض نسخ بجای فردیت فرد و بنظر آمده و شاید که جب
 ایراد فردیة بلحاظ حیثیت باشد و با مجله این کلام مصنف متضمن دو مطلب است یکی جواز اطلاق فردیت
 بر آن و دوم قلت اطلاق آن پس استدلال بر مطلب اول باین قول خود میان نمود لاق
 الغریب و الفرد متراد فان لفت و اصطلاحاً حازیر که غریب و فرد متراد اند از راه لغت
 و اصطلاح یعنی یک معنی می آیند و غریب و فرد هر دو صیغه صفت مشبه اند و ترادف در لغت بر تری
 پس یکدیگر سوار نشستن و تظنیک بلفظ دیگر در معنی شریک باشد چنانکه قلب و جان و فوا که هر
 بعضی دست سخاوی تلمیذ حافظ بن حجر از دعوی ترادف میان غریب و فرد انکار کرده گفته
 و اند ما علم من حکم هذا الترادف فقد قال ابن فارس فی مجمل اللغة الغریبة الاغتراب عن الوطن
 و الفرد الوتر و الفرد التفر و استی و علی قاری در تفسیر کلام حافظ تکلف بسیار کرده و گفته ظاهر است
 که مراد شیخ از ترادف هر دو در آن معنی لغویست و مرید این معنی است آنچه در قاموس گفته فردی
 منفرد و شجره فارده و جبلیه فارده متفردة و استفرد فلانا از خبره عن اصحابه و الغریب الذی اب
 و التخی و بالضم الترح عن الوطن کالغریبة و الاغتراب انتهى الا ان اهل الاصطلاح غایب
 بینهما من حدیث کثرة استعمال و قلت مگر اینقدر درست که اهل اصطلاح میان هر دو تفریق
 کرده اند از حیثیت کثرت استعمال و قلت آن و این قول مصنف استدلال بر مطلب ثانی اوست

لما قام الظالم
 حرمین علی بن
 فان بن آدم از اهل
 غنیمت بطلان
 و مثالش این آدم حرمی
 اهل الکوفه و باطلان
 ای القدم ۱۲
 مع اول آنجا
 تخل ظاهر گردد آنرا
 طبعاً مندر پس طلال
 پس بر سخن یکس
 سب برین مطلب
 صراح

که این قلت اطلاق فردیت بر آن نیست فالفرد اکثر ما یطلقونه علی الفرد المطلق والغریب اکثر
 ما یطلقونه علی العتد النسبی پس اهل حدیث اکثر اطلاق فرد بر فرد منطلق کنند و اکثر اطلاق
 غریب بر فرد نسبی زیرا که افراد او اغریب است حاصل آنکه فرق میان هر دو در استعمال ایشان از حیث
 کثرت استعمال و قلت آنست و این منافی ترادف بحسب اصل اصطلاح ایشان نیست بلکه ترادف
 هر دو در لغت و اصطلاح ثابت است و هذا من حیث اطلاق الاسم علیهما و اما من
 حیث استعمال الفعل المشتق فلا یفروقون فیقولون فی المطلق والنسبی تفرد به
 فلان او اغریب فلان و این فرق مذکور از راه اطلاق اسم برین هر دو است و اما از راه استعمال
 فعل مشتق پس خود هیچ فرق میان هر دو نمیکنند بلکه در فرد سطلق و نسبی چنین میگویند تفرد به فلان
 او اغریب به فلان سخاوی گفته عدم فرق میان این هر دو از راه استعمال فعل مشتق است و در حقیقت
 میان هر دو فرق است یعنی در بعضی صور این اصطلاح گفته نیست هر آنچه معدود و از انواع افراد است
 از انواع غریب باشد زیرا که بعضی از افراد غریب نیست مثل با فرد مضافه بسوی بلدان مثل قول ایشان
 تفرد به اهل کتبه او اهل مدینه او اهل الشام البته و قریب من هذا الاختلاف فهم فی المنقطع والمرسل
 هل هما متغایران او لا و مثل این اختلاف مذکور است اختلاف ایشان در باره فرق میان
 منقطع و مرسل آیا هر دو متغایرانند یا نه فالاکثر المحدثین علی التغایر پس نه سبب اکثر محدثین بر تغایر است
 میان هر دو و این اصطلاح در آن چهار احوال بیان نموده یکی آنکه مرسل مخصوص بتابعی است
 چنانکه حاکم گفته و منقطع آنکه از اسنادش قبل از وصول بسو تابعی راوی باشد که سماعش از من
 فوق ثابت نباشد و آنکه ساقط شده است از میان اسناد غیر مذکور باشد نه بنیاد نه مبها و ازین قبل
 است اسنادیکه در آن بعضی روایتش بلفظ مبهم مذکور باشد مثل جلن باشیخ و نحوهما مثال اول حدیث
 عبد الرزاق است از سفیان ثوری از ابی اسحق الزبیری عن تیح از حذیفه قال قال رسول الله ان ولینما
 ابابکر تقوی امین الحدیث پس این اسناد چون محدث در آن تامل نماید صورتش صورت متصل باشد و در
 منقطع است در دو موضع زیرا که عبد الرزاق از سفیان ثوری شنیده است بلکه سماعش از نعمان بن
 ابی شیبته الجندی از ثوری است همچنین سفیان ثوری از ابی اسحاق شنیده بلکه سماعش از ثریکه
 از ابی اسحاق است و مثال ثانی حدیث ابی العلامن عبد الله بن شیخ از جلین از شداد بن اوس از
 رسول خدا ص است در باره دعا در نماز اللهم انی استسک الثبات فی الامر الحدیث قول دوم آنکه
 این حدیث بلفظ مرسل مخصوص بتابعین است و منقطع شامل برای او و برای غیر او است

در باره فرق میان مرسل و منقطع

و هر چند که بالاصح است و سوارکان بعیری الی البنی منزه الی غیره فیدخل فیہ الموقوف موت
 و نه ایضا قول سیدم آنکه منقطع مثل مرسل است و این هر دو شامل اند برای هر آنچه اسنادش متصل باشد
 و این اقرب بسوی اصواب است و طوالت از فقها و غیر ایشان بسوی این رفته اند همین باخطیب
 در کفایه ذکر کرده جز آنکه بیشتر آنچه موصوف بالقطع است روایت من دون تابعیست از صحابه
 مثل مالک از ابن عمر و نحو ذلک قول چهارم آنکه خطیب از بعضی اهل علم بالجهد حکایت کرده که منقطع
 است که از تابعی یا از من دون تابعی از قول او یا از فعل او مروی باشد و موقوف بر آن بود و نه از غیر
 بعید انتهی لکن عند اطلاق الاسم لیکن این اعتبار تغایر زود اطلاق اسم است پس در مرسل
 بصیغه اسم مفعول اطلاق کنند و در منقطع بصیغه اسم فاعل در ارسال و انقطاع از صفات اسناد
 است و حدیث بواسطه اسناد بدان متصف میشود و اما عند استعمال الفعل المشتق و اما زود
 استعمال فعل که مشتق از مصدر هر دو است یعنی ارسال و انقطاع پس خود هیچ فرق نمیکند فیستعملون
 الا ارسال فقط فیقولون ارساله فلان سواء كان ذلك مرسلًا أم منقطعًا پس استعمال
 فعل ارسال بنیانه فقط پس چنین میگویند ارساله فلان برابریست که اخیر است مرسل باشد یا منقطع
 و اگر باعتبار استعمال فعل مشتق فرق بودی ارساله فلان در مرسل و انقطاعه فلان در منقطع میگفتند
 و من ثم اطلق غیر واحد من لا یلاحظ مواقع استعماله علی کثیر من الحدیثین النظم
 لایغایرون بین المرسل و المنقطع و این وجه بسیار کس که سلاخط مواقع و مواضع استعمال
 اهل حدیث نکرده از بسیار کس از ایشان نقل نموده که محدثین میان مرسل و منقطع تغایر نمی کنند
 مطلقا و هر دو را بیک معنی میگویند که آن عدم اتصال اسناد است خواه معلق باشد یا بعضی
 یا مرسل یا منقطع سخاوی گفته قال الخطیب المنقطع مثل المرسل و کذا قال ابن عبد البر و البغدادی قول المکیه
 ابن المنقطع قول الرجل بدون اسناد قال رسول الله و زعم انه مصطلح الحدیثین درود ابن کسلاح
 فی فوائد رحلت لنته و لیس كذلك لما حردناه و حال آنکه چنین نیست بنا بر آنکه تحریر نموده ایم
 و آن ثبوت تغایر است و در اطلاق اسم زود اکثر الحدیث اگر چه باعتبار استعمال فعل مشتق تغایر
 میان هر دو نیست و بحاظ همین معنی ابو زرعه رازی و ابو حاتم و دارقطنی و بیسته اطلاق مرسل
 بر منقطع کرده اند و بود در مرسل هم برین اصطلاح رفته و همچنین بخاری در بعضی مواضع صحیح
 چنانکه در باره حدیث ابراهیم نخعی از ابی سعید خدری گفته که این مرسل است قال النویس و غیره
 و قل من نیبه علی النکتة فی ذلك و الله اعلم و برین نکته که در باره فرق میان مرسل و منقطع

صحت
و عوارض و حالت
در اسرار غایب
سخاوی

داستعالمش در غیر اجسام مجاز یا استعاره است قال السخاوی در فتح الباتی شرح الفیه عراقی گفته المراد من
 الصحیح الجمع علی صحته عند المؤمنین فلایردان الشاذ صحیح لان راویه عدل عن مثله الا انه خالف فیہ الجماعه
 و هو صحیح لکنه غیر مجمع علی صحته اینته پس این تعریف خبر احاد که مصنف بیان نموده تعریف صحیح لذات است
 و الثاني ان وجد ما یبجز ذلك القصور ککثرة الطروت فهو الصحیح ایضا و در قسم
 ثانی اگر جابر این مقصود یافته شود مثل کثرت طرق پس آن نیز صحیح است از جهت حصول مقصود
 که صحت است اگر چه از راه طرق متعدد است که بعضی از آن به بعضی تقویت حاصل است و جمیع
 در اصل بعضی چو بهای کوچک که بر عرصه شکسته می بنزد لکن لا لذاته لیکن این قسم صحیح لذات نیست
 چه این حصول صحت از روی تحقیق اعلی مراتب اوصاف نسبت اسناد خاص نیست بلکه بلحاظ
 تعدد طرق و اسانید است و حیث لا جبرون فهو الحسن لذاته و در جای که جمیع مقصود مفقود
 پس آن حسن لذاته است و ظاهر کلام قوم در آنست که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد
 اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است
 و در ضعیف و حسن نیزه نقصان در همه صفات راه دارد کما سیاتی وان وجدت قدینه قامت
 ترجح جانب قبول ما یتوقف فیہ فهو الحسن ایضا لکن لا لذاته و اگر قرینه مرجح جانب
 قبول متوقف فیہ یافته شود پس آن نیز حسن است لیکن لذاته حسن نیست بلکه بسبب قرینه
 خارجی از کثرت طرق و یا اخذ آنکه بدان و یا موافقت اقوال صحابه با و و نحو آن از اسباب ترجیحات
 و احتیاج بسو قرینه و قلیت است که جانب قبول و روش هر دو مستوی باشند و متوقف فیہ حدیث
 راوی مستور است و اذ آنست که عدالت و تحقیق نگردد و در جرح او چنانکه در فتح الباتی شرح الفیه نوشته
 و الحسن نیزه مانعی اسناد مستور تحقیق اطمینان غیر آنه لیس مغفلا و اکثر الخطا یرمیاریه و لا متهما بالکذب
 فیہ و لا ینسب الی فسق آخر و اقتضد بتالیع او شاهزادگان حسن لذاته ضعیف بالنسبه للصحیح و الحسن
 نیزه ضعیف اصالة و اما طر علیه الحسن باعضده فاحتمل الضعف لوجود العارضه انتمه گویم طریق ایضا
 این اقسام مذکوره موقوف بر معرفت طبقات روایات از روای اصل و مراتب مدارک ایشان است
 چنانکه بیان خواهد شد و قدم الکلام علی الصحیح لذاته لعلی ترتیبه و تقدیم بیان صحیح لذاته بر
 بنابر علو مرتب است و در اینجا بحثیست نفیس که دانستن آن ضروری است و آن اینست که نفس
 متن حدیث نزد محققین داخل در بحث از احوال نیست مگر نادرا بلکه حدیث کتاب صفتی از قوه و
 ضعف در معنی بین القوه و الضعف میکند بحسب اوصاف روایات از عدالت و ضبط

قامت

و حفظ و خلاف آن و میان این اوصاف و میان خلاف الیجی میان عدالت و ضبط و تقیض آن
 یعنی هر یکی ازین سه صفت با محاسب و صفات اسناد از اتصال و انقطاع و ارسال و اضطراب و نحو آن از
 نکارت و شد و دو وقت عدلت و برین تقدیر حدیث منقسم میشود بسوی صحیح و حسن و ضعیف پس صحیح
 باعتبار عدالت و ضبط و اتصال باشد و ضعیف باعتبار انتقار یکی ازینها بالبره هر چه باشد و حسن باعتبار
 همین چیزی از آنها پس صحیح مرتبه اعلی است و حسن مرتبه متوسط و ضعیف مرتبه ادنی و اگر نظر بسوی
 اوصاف روایت کنند و گویند زادی یا ثقه عدل ضابط است یا غیر ثقه و متمم و مجهول و کذب و نحو آن
 پس بحث از جرح و تعدیل رود و اگر نظر بسوی کیفیت از حد روایت و طرق اتخا نشان برای بحث
 کنند این بحث باشد از اوصاف طالب کیفیت استفاده او و افاد و شیخ او را و کیفیت اخذ او از
 قرأت و سماعت و اجازت و جز آن و اگر نظر بسوی اسما و انساب ایشان کنند پس بحث از تعیین
 و تشخیص ذوات ایشان باشد که انی مختصر الی جانی و المبدأ بالعدل من له صلکة تجله علی ملائکة
 التقوی و المرفقة و مراد بعدل کسی است که او را ملکه حاصل و باعث کننده بر ملازمت تقوی و مروت
 باشد و برین تفسیر عدل کتب اصول فقه و علوم حدیث و کتب فقه مطابق اند و اصل عدالت لغت
 استقامت است یقال طریق عدل ای استقیم و اطلاقش بر استقامت سیرت و دین می آید
 و آنکه تفسیر را در قوله تعالی ان الیدیا مر بالعدل و الاحسان اقوال اند فخر الدین زازی در تفسیر کبری
 سر و آن اقوال گفته اند عبارت عن الامر المتوسط بین طرفی الا فرط و التفریط انتهى و این قرینت
 بتفسیر عدالت با استقامت و صحابه که اهل لغت اند تفسیر استقامت بعدم رجوع بسوی عبادت
 او تان کرده اند ابو المنظر ابن سماعی گفته در عدل از چهار چیز تاگزیر است محافظت بر فعل طاعت
 و اجتناب از معصیت و عدم ارتکاب چیزی از صفات که قارح باشد در دین و باروری او و عدم فعل
 چیزی از مباهات که مسقط قدر و کاسب هم باشد و از مدایب معتقد چیزی نباشد که را و اصول
 شرع بود جوینی شافعی و الدام الحارثین گفته معتمد علیه در خبر همین ثقت است و چون ثقت حاصل شد
 چیزی شاقبول شود در اسباب المطر شرح نصب الی گفته این تعریف عدالت که محافظین حجر نوشته
 شک نیست که این تشدید در عدالت جز در حق معصومین و خالص مؤمنین تمام نمی شود بلکه در حدیث
 ترمذی و ابن ماجه و داری آمده ان کل نبی آدم خطا و غیر الخطا بین التوابون ام همچنین در حدیث
 مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا و الذی انفتی بیده لو لم تنبوا الذنوب الی الذمکم و لجا بقوم
 یذنبون فیستغفرون العیة فیغفر لهم و امثال آن از دیگر احادیث که بدین مضمون وارد اند پس حصول

این ملکه در هر راوی از روایات حدیث عزیز الوجود دست و ادارت حکم رد و قبول اجماعیست بر آن
 یقینیک مجال مبشیش مذیت یس راجح قول کسی است که در راوی جز صدق و ضبط شرط دیگر نمیکند
 و امام شافعی در حدیث عدالت قوی گفته که بسیاری از عقلا بعد وی از آن سخن نگاشته اند و آن قول اینست
 لو كان العدل من لم يات بدين لم يجد عدلا ولو كان كل ذنب لا يمنع من العدالة لم يجد مجرا و هو الكفر
 من ترك الكبائر وكان محاسنه اكثر من مساوئها فهو عدل انتهى گویم این قول حسن است و تفسیر اول لغت
 سدید است چنانکه صاحب قاموس در معنی عدل و عدالت چنین نوشته العدل ضد الجور و نیست حج
 عبارت از ملکه راسته موجبه ایتان بهر معصیت و نه جائز در لغت آتی بهر معصیت است بلکه جایز است
 که جورش غالب بر عدل و شورش غالب بر خیر باشد پس عدل درین معنی کسی است که مقاربت مسدود
 باشد و خیرش بیش از شر او است و زکشی در بجز گفته عدالت شرط است بالاتفاق ولیکن اختلاف
 در معنی او است نزد حنفیه عبارت از اسلام با عدم فسق است و نزد مالک است در نفس نائم از اقربا
 کبائر و صفات خسیه است گویم نزد حنفیه مراد از عدالت تمام است که اجتناب از کبائر و از اصرار بر صفا
 است و نیست محتره در عدالت قاصره که ثابت باشد بظاهر اسلام و حال می معلوم نیست قبول روایت
 این کس که این استوار الحال است و عدالت او مشکوک است پس توقف واجب است بنا بر قوله
 اذا جاركم فاستق بنا ففتنوا بخلاف شهادت که در آن مقبول است بشهر طیکه خصم طعن در آن میکند
 و ملکه بجز یک عبارت از کیفیت راسته و نفس است که ازان صد در افعال سهولت میشود و بسبب
 آن از اکتساب هر فرد و کبائر و صفات متع میگرد و در وقت بضمین رفته و او مشدد بعضی مردمی و در
 آنچه عمل ببرد است و در غیرت یکی از تکایب صفات و اله بر زوال مثل سمرق و القمه و تعلقیف جمع
 در القمه و شرف و سه نوشته که ازین نوع است اشتراط اجرت بر سماع حدیث دوم از کتب بعض
 مباحات که دلالت بر خصمت و وقیح در غرضش بنماید مثل نقف لحد و خضابش بسببایی و کشف
 عورت وقت خلا و تحدیث بمساک الناس بول در طرقات و اکل غیر سوتی در سوق و حرسه
 دنیه مثل باعنت و حیاکت و نحو آن زیرا که ترکیب افعال خسیه را اجتناب از کذب نمیباشد
 و در اکثر قاضی شوکانی گفته مراد بعدالت را دانست که متمسک باشد با داب شرع فعلا و ترکا و محمل
 پیغمبری ازان عدل نیست اگر این اختلال قاصح درین فاعل یا تارک او است مثل فعلی حسد ترک
 واجب و اما اعتبار طلوات مجاریه میان مردم که مختلف با اختلاف اشخاص لازمند و احوال
 پس این را خود اسپچ و عمل و احوال معینیست و جمله طایفه و شهادت بر احوال است و فاعل
 است

در معنی عدل
 در حدیث عدالت
 در معنی عدل
 در حدیث عدالت

در معنی عدل
 در حدیث عدالت

در معنی عدل
 در حدیث عدالت

در معنی عدل
 در حدیث عدالت

صنعت صدور هوان ینت ما سمع بحیث یتفکرن من المتحصار که متی شام و ضبط کتاب
 وهو حیوانه لذیه مند سمع فیه و صحیح الی ان یودیبه ^{منه} و ضبطه و گونه است یک
 ضبط صدور آن اثبات مسوع است بر وجهیکه ممکن و قادر باشد باستحضار او هر وقت که خواهد و
 ضم دوم ضبط کتاب است و آن نگهداشتن کتاب است نزد خودش از وقتیکه آنرا از شیخ شنیده
 و صحیح کرده است تا آنکه ادای وی کند از آن و در سبب جبهه جوارز و است بهر دو قسم است این اصلاح
 گفته قومی از محدثین تشدید کرده اند و گفته اند لا حجة الا فیما رواه حفص و این در سبب مالک ابو حنیفه است
 البته در نور الانوار گفته العریضه فی الحفظان یحفظ المسموع من وقت الشیخ الی وقت الاداء و لم یتم علی
 الکتاب و لهذا لم یصح ابو حنیفه در کتابی الحدیث فلم یستخر الروایة باعتماد الکتاب کلان و لکن سبب
 العلم بالمتعصبین القاصیرین الی یوم القیمة ولم یفهموا و در قوه گفته گویم احسن محل در باره مقدم است
 العلم ابو حنیفه کتابی در حدیث آنست که امام یاهم چندان آحادیست دست یاهم نداده و مورد این سخن است
 آنچه در تلویح و توضیح در بحث تعریف فقره نوشته للعلماء المجتهدین لم یتسیر بهم علم بعض الاحکام مده جدهم کما
 حنیفه درم پیر الدهر الحفظانی الاجتهاد و کما کاسل عن اربعین سکه فقال فی است و ثلثین ناه و ک
 انهمی پس این وقوعه خطا در اجتهاد مجتهدین یا بنا بر نفسی مانع احادیث از نشان است و یا بنا بر بیان آنها
 و این معنی منبسط صحابه جائز است و بنسبت دیگران اجوز باشد زیرا که از صحابه کرام بعضی احادیث نیز محقق شده
 چنانکه حدیث سهم جده از ابو بکر صدیق رضی عنی مانده و غیره بن شعبه فی صلیه رسول خدا م از اسطیغ که از او
 از صحابه الحسن و همچنین بر عمر رضی عنیه تلمیم باجماعی مانده که رواه البخاری و مسلم و همچنین از ابن عمر رضی
 سهم حنین رضی عنیه که رواه قضیه مالک فی اللوطا و حافظ و فقه الباری باب المسح علی الخفین اشارت
 بدان نموده و همچنین از عمر رضی عنیه حدیث اخذ جزیره از کفار مجوس رضی عنیه چنانکه امام مالک موطاب روایت جعفر
 مجزین علی اخراج نموده و همچنین از عمر رضی عنیه آیت قرآن در باره مقرر کردن مهر کثیر گفته مانده و مردان از ان منع
 می کرد تا آنکه زنی در مقابل ایشان گفت که و یتعالی و قرآن کریم در باره تقریر کثیر مینماید و ایتیم احادیث
 فقط از پس عمر رضی عنیه از قول خود در جرم کرده چنانچه در تفسیر مدارک است و همچنین حضرت عمر و عثمان از تمسح
 بعمه صحیح میگردد و حضرت علی رضی عنیه از صحابه با ایشان درین امر مخالفت بودند چنانکه نووی در شرح
 مسلم و همچنین ترمذی روایت کرده و همچنین حدیثی از فرار از موضعیکه و با در اینجا افتاده باشد و یا در
 در اینجا نیز بر عمر رضی عنیه از صحابه رضی عنیه چنانکه بخاری و مسلم حدیث طویل درین باب اخراج نموده و همچنین
 از عمر رضی عنیه حدیث استسقاء حنین و عرضش برده یا کثیر که دادن رضی عنیه نیز

ابو حنیفه
 در وقت
 باین علم
 ابو حنیفه کتابی
 در باره

این از کلام مستفاد
 میشود که امام ابو حنیفه
 خدا بفرموده و بکنایه
 است فی شرح الدر المنثور

صحت
 حدیثات صحابه

و قصه این مرد بخار

نگوشت و همچنین از عمره حدیث و ارث بودن زوجه از دیت زوج خود مخفی مانده بود و میگفت که وارث بیت
عصبات اند و زوجه را حق ارث زوج مقتول نمی رسد تا آنکه شحاک بن سفیان عمره را ازین حکم مطلع گشت
باز عمره مدح کرد و در با بود او دو ترندی قصه اش نگوشت و همچنین از عمره و عبدالدین عمره دیدن ثابت
حدیث حضرت طواف دوام برای حاضره مخفی مانده چه آنکه در نووس شرح مسلم است
و خلاف این حکم ایشان حدیث بخاری و مسلم است بلفظ لایفرن احدکم حتی یحکن آخر عهده بالبیات الا انه
تحفت عن ابی الحسن و همچنین از عثمان بن عفان حدیث در باره حکم عدت زن که زوجش وفات یابد و عدت در خانه
مستوفی گذارد مخفی مانده تا آنکه فرید بنسبت مالک قصه خود را پیش او بیان نمود پس موافق حدیثش قیصله نمود
کما رواه اصحاب السنن و همچنین از علی بن ابی طالب و از حضرت عباس فاطمه زهرا حدیث انا
معشر الانبیاء ان نورث ما کما ه صدقه مخفی مانده و طلب ارث از ابوبکر صدیق بعد وفات آنحضرت
نموده و در صحاح و غیره این قصه مشهور است و مانند کورست و همچنین حدیث منته تخریق مرتدین از علی کرم الله وجهه
مخفی مانده چه در حدیث صحیح آمده لالعقابوا لعذاب الله بکلارشا و تقبل الله من بدل دینه فاقتلوه و این
نیز در صحیح بخاری است و همچنین از عبدالمطلب بن مسعود معزوین یعنی قتل اعدو بر لب الفلق و قتل اعدو بر لباس
مخفی مانده و انکار ایشان ازین هر دو سوره نیز در صحیح بخاری کتاب التفسیر موجود است و همچنین عبدالدین مسعود
مستوفی کح زاجا زینب اشتمت بسبب سلم بلوغ السخ و میگفتند یا ایها الذین آمنوا لم تحرموا طبیبات ما احل الله
لکم و این نیز در بخاری و جاشی و شرمج وی مسطور است و همچنین از عبدالدین مسعود حدیث و منع هر دو دست
بوقت رکوع در نماز بر هر دو زانو مخفی مانده بود و تطبیق میکرد یعنی هر دو دست خود را در میان هر دو زانوی خود
می نهاد و این قصه اش در ابوداؤد و ترمذی و نسائیست و همچنین حدیث استیذان از عمره مخفی مانده چنانکه
بخاری در کتاب الاستیذان اخرج نموده و امثال این چنین احادیث بسیار و بیشتر است که از صحابه کرام مخفی
مانده و حکم بخلاف آنها از ایشان واقع شده و با وجودیکه در اکثر اوقات ملازم آنحضرت هم میبودند پس اولت حکم
خطا و بیان آنکه مخفیند و مخفی ماندن احادیث بر ایشان چه در تمام حال منسوخ داشته آید و بکدام دلیل نقلی یا
عقلی این حکم بر ایشان معول علیه نمیداشد اما سند و اما الیه را چون جنگ هتفا و دولت همه را در پیش
چون نمیدانند حقیقت ره افسانه زدند آیدیم بلکه ضابطه کسیت و بچه چیز ضبط شناخته میشود این کسیر
گفته ضابطه کسیت که حافظ متیقظ غیر معقل و غیر ساهی و مشکلی در حالت تحمل داد ابا باشد اگر روایت از حفظ یا
از کتاب کند اگر روایت حدیث بلغنه نماید ما شرم است که عالم باشد با آنچه عمل در تفسیر معانی الفاظ است و شناخت

و این حدیث در صحیح بخاری
و در مسند احمد
و در سنن ابی یوسف
و در سنن ابی داؤد
و در سنن ترمذی
و در سنن نسائی
و در سنن ابن ماجه
و در سنن ابی حنیفه
و در سنن ابی سعید
و در سنن ابی یوسف
و در سنن ابی داؤد
و در سنن ترمذی
و در سنن نسائی
و در سنن ابن ماجه
و در سنن ابی حنیفه
و در سنن ابی سعید

یعنی ان تعال مثل من الماحل
فان لا اختلل لارم ۱۲ من محمد

بیشتر ضبط باین طور که معانیش برابر آیات ثقات معروفین ضبط و اتقان اعتبار کنند پس اگر موافقت
 اکثر مخالفت اقل باشد معلوم شود که وی ضابطه است و بحدیث وی احتجاج رود و اگر غیر مخالفت است بارها
 ثقات پس اجمال ضبطش دریافت شود و احتجاج بحدیث وی ننمایند البته گوید بنده مسکین ثبته الصدوق
 علی الصدوق و یقین که اکثر اطا ضبط صد پیش از زمانه تدوین کتب حدیث بود و هنوز ضبط کتاب در کار است
 شاه ولی الله محدث دهلوی در انسان العین نبی ذکر مشایخ الحرمین نوشته اند که در زمانه صحابه و تابعین
 احادیث رایا میداشتند و ضبط آنوقت در جودت حفظ بود و در زمانه تبع تابعین و دوائل تمدن تا طبع
 نامه از این نوشتند و ضبط آنوقت در تبیین و احتیاط در لفظ و حرکات و سکنات و تصویر حروف و مقایسه
 بر اصول صحیح و حفظ کتاب از عوارض طایره و مثل آن بود و حفاظ حدیث در اسما رجال و غیر لفظ و ضبط الفاظ
 مشکله آن قضایف مشروح ساختن پس اجمال ضبط است که کسی آن قضایف و شروح را در نظر داشته
 بر حسب آن روایت کند و لکن در ایشان وجوه و اجازت مجوده و مثل آن شالغ شده بخلاف طبقات ثقات
 ائمه مفسر و قید به التام اشاده الی الوقیه العلیانی ذالک و در تعریف صحیح لفظ ضبط را تمام
 کرده گویند اشارت بسوی ترتیب علیا درین باب فرموده گویم اگر ما و تمام است پس تحقیق مراتب معلوم
 است زیرا که هر یک را این حیثیت نباشد یعنی ضبط صد یا ضبط کتاب پس وی سنی الحفظ یا ضعیف الحفظ است
 و در ضبط کتاب خود تمام و قصور تصوریست پس درین تعریف تمیل است و نیز از ظاهر کلام حافظ ابن حجر در تعریف
 ضبط است که این ضبط در هر راوی شرط است صحابی باشد یا غیر او و چون این معنی شرط باشد اشکال
 وارد شود زیرا که کتاب صحابی نزد کلام بر صحابی راوی مشتمل بر جرح و تعدیل می نیست و تعرض بجا قیاس و بیان
 الحفظ و جز آن زرفیه چنانکه در دیگر روایات غیر صحابه ذکرش می کنند بلکه نزد صحابی گفتا کرده اند تعریف
 صحابی بودن او و صحابیت مفید عمل بودن اوست زیرا که نزد ایشان عدالت صحابی و عدل بودن
 او مقرر شده است عمل بودن وی فائده ضابطه بودن او کرده و این منافی عدم ضبط و سوء حفظ او نیست
 و نتوان گفت که صحابه نسیان نمیکنند یا نسیان از ایشان نادرست ثابت شده که سید بشر صلعم پنج بار
 در اشرف طاعات که نماز است نسیان کرده بلکه ای قرآن فراموش شده و فرمودم اصدف لمانا
 افکر فی البیارة آیه گفت نسبتا بلکه از نسیان وحی مخالف گشته و لهذا از لقا به رسول علیه السلام ساعت
 قدرت می کرد تا آنکه آیه که می لاسانک لتعجل بن نازل شد چنانکه در صحیح بخاریست و همچنین نسیان
 جماعتی از صحابه ثابت گردیده مثل نسیان عمر فاروق قصه تیم را با عمار و با وجودی که عمار بیادش نیامد
 و همچنین از عبید بن مسعود و عوف بن عمرو فراموش گردیده تا آنکه گمان برده که این هر دو از قرآن نیست چنانکه

تمام ضبط

عبارت چنین باید
 و نیز ظاهر از کلام

مست
 و تمام نسیان
 از صحابه

بخاری در مناقب عبد الله بن مسعود و کتاب التفسیر اشارت بدان کرده همچنین عاقله صدیق بن عمر را در تفسیر
 میت منسوب بویسم ساخته و درهم از قواح صحت ضبط است و بعضی اخبار را بنا بر جواز نسیان حمل میکردند
 چنانکه عمر بن خریز قاطعاً نسبت قیاس اعدال کرد و فرمود لا ندري احفظت ام نسيت و در بعضی روایات احتیاط میکردند
 چنانکه قصه عمر در بخاری کتاب الاستیعاب ان مالک بران بنیاید همچنین قصه ابوبکر صدیق در سیم جیره و قصه
 علی رضی در اختلاف روایت معلوم است و آن همه امور بنا بر جواز نسیان بر راوی است نه بنا بر نسیان کذب
 کذب بر رسول خدا در آن حدیث مشهوره بالخیار عظیم بود ارتکابش نمی کردند و چون این معنی ثابت شد معلوم
 گردید که صحابه در طرد نسیان مثل غیر خود اند پس این اشکال قوی آمد و جوابش آنست که اصل در اینجا حفظ و عدم
 نسیان است چه نسیان بر راوی طاری می شود و لیکن در صحابه که روایات شان بدون گشته این نسیان
 مستحق نشد تا بدان قبح نتوان کرد و گفتا کردند در اصول حدیث مذکور اعدال حفظ و درهم و جز آن و گاهی در
 این اشکال از طرف آنکه هر چه تعدیل که تو توثیق صحابی در ضبط و تلین در غیر وی از روایات کرده اند چنین میگویند
 که اصل در ایشان حفظ است و خلاف آن نادر چنانکه اصل در ایشان عدالت است مجرم نادر و نادر با وجود
 باشد و متصل ماسلم اسناد از من سقوط فیه و متصل آنست که اسنادش از سقوط سالم باشد یعنی
 آن حدیث بان سند مقطوع نباشد بهر وجه که بیرونه در اول نه در وسط و نه در آخر فاضل اگر مرسدی یکی در شریحه
 شرح گفته اند اتصال السندی تعریفنا اجماع بنا علی ان ذلک سب اکثر الحدیثین من لا یمرسل القرون الثلاثة عمت
 اقطارنا الخفیفة حجة و کذا المرسل حجة عند مالک و الکوفین انتهى گویم این وجهی نیست زیرا که حجیت مرسل
 و یکست و حجت امر دیگر پس از حجیت مرسل ما ندم نمی آید دخول مرسل در حد صحیح بحیث یکون کل من رجح
 صحیح ذلک المرودی من شیعته و بر وجهیکه هر یکی از رجال اسنادش سماع آن حدیث از شیخ خود کرده باشد
 و یا راوی آن حدیث را از مرودی عنه بطور اجازه اخذ نموده باشد قال السنن اوی و متصل را موصول بهم
 و با بجا متصل حدیثی را گویند که از ابتدا از زمانه ظهور خبر تا آخر زمانه ناقل سندش متصل باشد بانیطور که هر یکی از
 روایتش اخذ آن از من فوق آن کرده است خواه مرفوع بسوی جناب سالت آید یا شد یا موقوف
 بر صحابه بود و اما اقوال تابعین چون اسانید آنها متصل باشند پس آنرا مقطوع نامند متصل عراقی و غیره
 الفیه گفته اند تا متبع اسم متصل فی المقطوع فی حالة الاطلاق و اما مع التقیید فجاز و واقع فی کلامهم که
 بذات متصل الی سعید بن السیب اوالی الزهیری اوالی مالک و نحو ذلک لکن این وجهی مطلق است و متصل را
 بر مرفوع و موقوف میشود و مثال متصل مرفوع این است مالک عن ابن شهاب عن سالم بن عبد الله
 ابعین عن رسول الله علیه و آله وسلم و مثال متصل موقوف مالک عن نافع عن ابن عمر قوله قال

متصل

و با بجا متصل

زیر که گاهی علت یافته میشود لیکن قانع نمی باشد پس اهل حدیث در حدیثی که این اوصاف مجتمع شده فریضه
 تعیینش را شرط میکنند تا آنکه ظن سلاطین از شدت و عظمت غالب شود و فقهای این را شرط نمیکند بلکه
 اجتماع این هر سه صفت نامش صحیح می نهند باز چون ظاهر شود که آن شاذ است روش میکنند پس تکرار
 میان اهل حدیث و فقهای خود خلافت نیست خلافتی که هست در شیهه او بصحیح فی الحال است بعد وجود صفت
 سته گانه و در یقین صحیح اندر آنکه وجود عظمت قانع حضرت است انتی سخاوی در شرح الغیبه گفته از کلام صفت
 معلوم شود که شاذ را صحیح گفته نشود و گفته غایت مافی الباب آنکه صحیح را چه بر شاذ باشد و مروریست منافی
 صحت نیست پس یکی اصح باشد دیگر صحیح پس عمل بر ارجح باشد نه بر مرجوح بنا بر معارضه شاذ بصحیح آنکه شاذ
 صحیح نیست زیرا که نزد بعض صحیح شاذ میباشد و نه امکانی التاسم و المنسوخ و من تامل الصحیحین و وجه فیها
 امثله من ذلك است و لکن تفسیر الاخری سیاقی انشاء الله تعالی و برای شاذ تفسیر دیگر است که در مابقی
 از آثار اندک تعالی مذکور خواهد شد یعنی در قول حافظ مورا الحفظ انکان لازما لاوی الیه و با جمله هر حدیث
 که در این قیود مجتمع شود حکم بصحت آن کتد با خلافت در میان اهل حدیث و در هر چه قیدی از این مفقود
 شود از صحت خارج گردد مثل مرسل و غیره و گاهی در بعض احادیث اختلاف کنند بنا بر اختلاف در وجود
 این اوصاف و یا بنا بر اختلاف ایشان در التمسک بعض این اوصاف این بصحیح و غیره گفته
 چون در حق حدیثی گویند که این حدیث صحیح است معنیش آنست که سندش منقل و دل ضابط متصل شده
 است آنکه در نفس الامر قطع است زیرا که بعضی احوال صحیح چنان است که عدلی بر او ایش منفرد گشت
 نیست از حسن آن اخبار که است بر تلقی آن لقبول اجماع کرده باشد و همچنین اگر در باره حدیثی بگویند که این
 صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او در وجه غیر بصحت رسیده نه آنکه آن حدیث در نفس خود کذب است
 انتی گویم که شاذ را علم به برین زنده اند پس جایگه نفی صحت کنند مراد از آن نفی ثبوت اسناد علی الوجوب
 المعبر باشد نه نفی صحت اصطلاحی چه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن است
 حسین را بیستی غیر گفته اند که این بیان صحیح نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت معین است
 و بر غیر ثابت معنی گوید نفس الامر که کذب بنده باشد و این صباغ و کتاب اهدیه حکایتش از قومی از
 اهل حدیث کرده قاضی ابوبکر باقلانی گفته بود قول من لا یحصل علم فی الباب تبیین در لغت صحیح
 آگاه و بهوشیار کردن قول و خبر و اخبار لا یحکمون قول او و خبر الماحاد نیز در حدیث است که شاذ
 صحیح و متداول غیر صحیح است و این عبارت ما ناست باینکه گویند الحیوان الناطق هو الانسان و غیره
 در اینجا صحیح لذاته است و خبر الماحاد و تعریف است و باقی فیوده کالفصل و باقی قیود و غیره

این حدیث صحیح است
 معنیش آنست که سندش منقل و دل ضابط متصل شده است
 آنکه در نفس الامر قطع است زیرا که بعضی احوال صحیح چنان است که عدلی بر او ایش منفرد گشت نیست از حسن آن اخبار که است بر تلقی آن لقبول اجماع کرده باشد و همچنین اگر در باره حدیثی بگویند که این صحیح نیست معنیش آنست که اسناد او در وجه غیر بصحت رسیده نه آنکه آن حدیث در نفس خود کذب است انتی گویم که شاذ را علم به برین زنده اند پس جایگه نفی صحت کنند مراد از آن نفی ثبوت اسناد علی الوجوب المعبر باشد نه نفی صحت اصطلاحی چه اطلاق صحیح بر حسن نیز آید پس نفی صحت شامل نفی حسن است حسین را بیستی غیر گفته اند که این بیان صحیح نافع نیست زیرا که عمل بر حدیث صحیح ثابت معین است و بر غیر ثابت معنی گوید نفس الامر که کذب بنده باشد و این صباغ و کتاب اهدیه حکایتش از قومی از اهل حدیث کرده قاضی ابوبکر باقلانی گفته بود قول من لا یحصل علم فی الباب تبیین در لغت صحیح آگاه و بهوشیار کردن قول و خبر و اخبار لا یحکمون قول او و خبر الماحاد نیز در حدیث است که شاذ صحیح و متداول غیر صحیح است و این عبارت ما ناست باینکه گویند الحیوان الناطق هو الانسان و غیره در اینجا صحیح لذاته است و خبر الماحاد و تعریف است و باقی فیوده کالفصل و باقی قیود و غیره

بمنزله فصل است پس آنچه با سوا می صحیح است از آن بیرون رفت و کما یجس و کما یفصل از آن گفته که صحیح
 از ماهیات حقیقیه نیست تا که برای وی چیزی فصل باشد و باید دانست که در علم منطق آنچه کلی است
 اول جنس چون حیوان و دویم نوع چون انسان سوم فصل چون ناطق چهارم خاصه چون ضاحک پنجم
 عرض عام چون ماشیه و تفصیل هر یک در محل خویش مذکور است و قوله بنقل عدل احتراز
 عما ینقله غیر العدل و قول او بنقل عدل احتراز است از حدیثیکه ناقضش غیر عدل باشد یعنی
 یا صحیح بود العین یا حال بود پس مراد بعد از آنست که عدالت او مشهور باشد نه مستور پس هر که اصلاً عدل
 نیست یا عدالتش مستور است یا در آن جرم است وی خارج باشد از این حد و این اصلاح گفته عدالت
 الراوی تارة تثبت تنصیص عدلین علی عدالتهم تارة تثبت بالاستفاضة فمن اشتهرت عدالتهم بین اهل
 النقل و نحوهم اهل العلم و شاع الثناء علیهم بالثقة و الامانة استغنی فیہ بذاک و هذا هو الصحیح و علیہ الاعماد فی فن
 اصول الفقه و انما یسئل عن عدالة من جفی امره علی الطالبین انتهی اگر گفته شود بنقل عدل گفت و بنقل
 ثقة چه انگفت با آنکه این لفظ جامع میان هر دو وصف از عدالت و ضبط است گویم اطلاق ثقه بر مقبول تر
 می آید اگر چه ضبط تمام نداشته باشد پس برای رفم در هم این معنی تصریح هر دو قید کرده و یا آنکه لفظ ثقه مشتمل بر
 نفس ضبط است و مقهور در صحیح لذاته تام الضبط است پس اگر در راوی ضبط نام نیست حدیثش حسن یا
 و اگر مفصل کثیر الخط است اگر چه صدق و عدالت داشته باشد حدیثش متروک بود بنا بر قید شرط ضبط تام
 کذا فی شرح الالفیه و قوله هو سیمی فصلاً یتوسط بین المبتدأ و الخبر و قول او هر دو این
 را ضمیر فصل نامند زیرا که در وسط مبتدا و خبر واقع میشود و قول مصنف یتوسط الی تعلیل برای تسمیه
 بر فصل است و حقیقتش که این اصلاح اهل بصره است و اهل کوفه این را عاقد گویند جهت آنکه حافظ را
 مابعد خود است تا که از خبریت ساقط نشود مثل ستون خانه که حافظ سطح از سقوط بیاید است.
 یوذن بان ما بعد لا خبر عما قبله و لیس بنعت له و این ضمیر فصل خبر سیدهد بانیکه مابعد وی
 از آنچه ماقبل او است خبر واقع شده نیست آنچه مابعد ضمیر فصل و قسده نعت برای ماقبل زیرا که از
 در میان نعت و نعوت با صبی ممنوع است و این تعلیل دیگر است برای تسمیه وی بفضیل این حاجب
 در کافیه گفته که برای این ضمیر علی از اعراب نبود و ذخیل و بعضی از عرب او را مبتدا میگویند و مابعد
 خبر از او است - و قوله لذاته ینخرج ما یسمی صحیحاً با مر خارج عنه کما تقدم و از قول او
 لذاته خارج میشد آنچه مسمی صحیح است لیکن نسبت امر خارج از آنست که تقدم در فقه الباقی شرح لغیبت
 گفته که صحیح ضمیر بعینه حسن لذاته است که روایتش مشهور بصحتی و امانت باشد لیکن بدرجه بر حال صحیح

فصل
 بیان عدالت را

و حفظ و اتقان ز سر سند و احادیث منفرد بدان منگوشده نشود و متن نیز شاذ و معطل نبود انچه و بی تقاضا
رتبه ای رتب الصیحه یا سبب تفاوت هذاه الاوصاف و متفاوت
اندر مراتب صحیح لزاده بسبب تفاوت این اوصاف که ضبط و الت و نحو آن است زیرا که بعضی روایت
را بد طولی و کعب علیا در حفظ و اتقان است و بعضی را اتقان تا حاضر از وجه اتقان او شان است پس ترتیب
علیا حالت نوعیه است که ماتحت آن مراتب اشتات اند که حالت مخصوصه که در آن این تفاوت بیجا
نشود مثلاً در انسان رتبه علیا رسالت است و ماتحت و مراتب دیگر نیز هستند که تفاوت آنها بنسبت
یکدیگر غیر محضی است المقصوده للتصحیح فی القوه که این اوصاف مقتضیه لتصحیح حدیث اند بحسب تفاوت قوه
اوصاف و لهذا احادیث صحیح را در مرتبه بنهاده اند چنانکه ابن العربی در عارضه الاحادیث شرح ترمذی زیر اول
حدیثش که از احسن صحیح گفته نوشته اول صحیح مطلق و آن حدیثی است که در آن خلائی بران کلامی نیست
و آن غلبی قلیل و عزیز است در صحیح نقل عدل واحد سوم صحیح شاذ و غیر شواهد و قسم دوم منقسم بدو نوع است
نقل عدل واحد از صحابی یا نقل عدل واحد از تابعی و داخل میشود بران ثالث و آن حدیثی است که متفرقه
شد بران یکی از آنکه پس این پنجم قسم است که همه را ابو عیسی ترمذی ذکر کرده بخاری و مسلم اقتصار بر چهار قسم
از آن سزوده نبر شاذ و ششم مرایل است و این هر دو نام عینی بخاری و مسلم از آن شیخی که سیزده ذکر کرده اند
و اهل حدیث از کارش می کنند و صحیح قبول او است بر وجهیکه در اصول فقہ بیان کرده ایم مقتضی حدیث بر کسر
و اهل علم بزرگ و عملش متفق اند و تدلیس بر اقسام است اطالت بزرگان نمیکند ششم حدیثی است که در آن صحیح
راوش کرده شده باشد و در هر کتاب از آنجمله شواهد بوده و در اصول نادر است سیما در غیر احکام دهم حدیثی
که در روادی صدوق غیر حافظ است و این ششم را ابو عیسی ترمذی تصحیح میکنند و مثل آن در صحیح بخاری شواهد آمده
انچه گویم این عربی در شمار صحیح تو سه بکار برده گو یا این اصل مطلق مالکیه است فانها لما كانت مفیده
لغلبه الظن الذي عليه مدار الصحة اقتضت ان يكون لها درجات بعضها فوق
بعض بحسب الامور المقوية بسبب این اوصاف مفید غلبه ظن بودند که بران مدار صحت پس این
مقتضی آنست که برای صحت درجات باشند که بعضی از آن فوق بعضی باشد بحسب امور مقویه و این استلال
بر تفاوت مراتب این اوصاف است بنا بر تفاوت مراتب معلول که عبارات از طرف غالب است و محال
این است که این اوصاف علت است بر افاده ظن غالب و اخبار و این بر مراتب متفاوت است
لابد آمد که این اوصاف را نیز مراتب باشند بقابله سیر علی از مرتبه ظن غالب و در نه لازم می آید انحصار ظن غالب
در مرتبه واحد و نیز لازم آید اجتماع ظن غالب و اغلب ظن بنسبت خبر واحد و وجه لزوم بر این نظر است

نسخه
تاریخ
مجلس
کتابخانه
مجلس
تاریخ
مجلس
کتابخانه
مجلس
تاریخ
مجلس
کتابخانه
مجلس

مخفی نیست در شامی شرح در مختار در باره فرق میان ظن غالب ظن نوشته که اگر کسی از طرفین اقبوس و
 مرجع باشد بر دیگر آتادل بجانب راجح را اخذ کرده و جانب راجح را مطلق نیز ننموده پس از اظن گویند و
 اگر اتفاقا دل بر احدی باشد و جانب دیگر را ترک کرد پس آنرا کبر ظن و غالب رای نامند البته و اذا كان
 كذلك فما يكون رواته في الدرر جرة العليا من العدالة والضبط وسائر الصفات التي
 لتوجب الترجيح كان اصح مما دونه و چون قرار امر برین جنبی شد پس هر حدیثی که روایت او در
 علیا از عدالت و ضبط و سائر صفات موجب ترجیح باشد آن حدیث درین صفت اصح باشد از آنچه
 کمتر است زیرا که هیچ گاهی مشهور نباشد و گاهی غریب و این خود متفاوت اند در نظر حفاظی محال و
 لهذا بعض علماء حدیث مطلق اصح الا سانی بر بعض ازان نموده اند گویم تفصیل پس اجمال نموده
 در مقدمه شرح من نوشته و گفته قال ابو علی الغسانی الجبائی الناقلون سبع طبقات ثلث مقبولة
 و ثلث متر و ثلث والسابعة مختلف فيها فالاولى ائمة الحديث و حفاظهم الحجة على من خالفهم و يقبل
 النظر اجماع الثانية و منهم في الحفظ و الضبط لحقهم في بعض رواياتهم و غلط و الغالب على حديثهم الصحة
 و صحیح ما روایه من روایة الاولى و هم لاحقون بهم الثالثة جنحت الى مذاهب من الایها و غیر غالبية
 و لا و اعینة و صحیح حدیثها و ثبت صدقها و قبل رتبها فهذه الطبقات احتمل اهل الحديث الروایة
 عنهم و هذه الطبقات يدور نقل الحديث و ثلث طبقات استقامت اهل المعرفة الاولى من و هم بالكذب
 و وضع الحديث الثانية من غلب علیهم و هم و الغلط الثالثة طائفة غلبت البدعة و دعوت اليها
 و حرفت الروایات و زادوا فيها ليجتوا بها و السابعة قوم مجهولون النفر و البروايات لم يتابعوا علیها
 فقبلهم قوم و وقفهم آخرون البته و چون درین طبقات تفاوت بحسب قوّة و ضعف است اختلاف
 کرده در آنکه اطلاق اصح الا سانی بر اسناد معین کرده شود و یا نه و لهذا اقوال ایشان درین باب مضطرب
 واقع شده چنانکه گفت فضیلة المرتبة العليا في ذلك ما اطلق عليه بعض الائمة ان
 اصح الا سانی کالزهری عن سالم بن عبد الله بن عمر بن ابيه پس از آنجمله مرتبة علیا
 در باب اسانی که بعضی آنکه حدیث اطلاق بر اصحیت او کرده اند این است که مثلاً زهری از سالم بن عبد الله
 بن عمر از پدر خود روایت کند امام احمد بن حنبل و اسحق بن ابراهیم الخضر المعرف بابن راهبیه این را از امام
 الا سانی گفته اند اگر گفته شود که میان قول مصنف من المرتبة العليا لم و میان قول المرتبة الاولى ہی
 التي اطلق عليها لم علی ما ساقی من اختلاف است زیرا که ازین بقدر اطلاق اصح الا سانی بر مرتبة
 و اصح مستغاد میشود و چون این است که مرتبة علیا را در اصل است یکی مطلقا علیا بودن را و دیگر بر

فرق میان ظن و غالب ظن

در ادوات ائمة طبقات است ۱۸

در اصح الا سانی

از عاصم بن عمر از جابر و ابن محمد بن اسحاق بن یساح صاحب بخاری است چنانکه در سنن حدیث قره
فاتحه خلف الامام نزد ابی داود و ائمه هدی و متمم بتدلیس و تشیح و قد است اما تو شقیش ابن الهمام در فیه القید
شرح هدایه باب استجابات تجمل صلوة المغرب بیان نموده و همچنین امام بخاری در سنن القارة و حافظ عینی
منذری در آخر کتاب الترمذی الترمذی نیز بتوشیح بر اوخته پس چون محمد بن اسحق بروایت حدیثی متفرد
گردد حدیثش داخل در حسن باشد و نزد نقد و طرق متقی میشود بسوی ترتیب صحیح چنانکه در انواع حدیث
حسن نیز مذکور خواهد شد و مصنف در ماسیاتی گفته و می تو بهیسی الحفظ بمعبره و کذا المختلط و المستور و سنا
الرسال و کذا المدلس صاص حدیثهم سنا لالذات انتبه و عمر بن شعیب عن ابیه عن عجله و مثل اسناد
عمر بن شعیب عن ابیه عن جده و نیز بن حکیم بن ابیه عن جده کما سیاتی فی بحث الحسن پس حدیث
مروی باین اسناد نیز حسن شمرده شود نزدی در باب زکوة مال التیم و همچنین در الباب اسجد گفته
عمر بن شعیب هو ابن محمد بن عبدالمدین عمر بن العاص و شعیب قد کلمه من جده عبدالمدین عمر و قد
لکلم کبی بن سعید فی حدیث عمر بن شعیب و قال هو عندنا و اذ من منعه فانما ضعفه من قبل ان یحدث
من صحیفه جده عبدالمدین عمر و اما اکثر اهل الحدیث فی تحقیق حدیث عمر بن شعیب و شیبونه منهم احمد بن
حنبل اسناد منقطه ^{بشیر} و حافظ نهی در میزان الاعتدال گفته قیل لابی داود و عمر بن ابیه
عن جده حجه قال لا و لا الضعف حجه و قال ابو یزید عه اما لکن و علیه کثرة روایة عن ابیه عن جده و
قال عبد الملك الیهمونی سمعت احمد بن حنبل یقول عمر بن شعیب له اشیار مناکیر و قال علی قال
یحیی القطان حدیث عمر بن شعیب عندنا و اه و قال ابن ابی شیبته ما روی عمر بن شعیب عن ابیه عن
جده فهو ضعیف لثبته و مصنف در فتح الباری نوشته و اختلف علی عمر بن شعیب و ضمیر در ابیه راجع بسوی
شعیبیت یا بسوی محمد و ضمیر در جده راجع بسوی جده عمر دست یا بسوی جده شعیب و جدهش محمد بن عبدالمدین
بن عمر بن العاص است و بعض گفته اند که جده عمر بن شعیب است ابی عبدالمدین عمر بن العاص است و پدر او
محمد است و مراد از جده اعلی است که محالی باشد تحقیق این سخن در حدیث روایت الالباقین الالباق و
عکسه نیز بیان گردد و قدس علی هذا المراتب ما یشبهها فی الصفات الموحدة و برین مراتب ثلثه
مذکوره از علیا و وسطی و سفلی قیاس باید کرد آنچه مشابه آنهاست در صفات مرتبه تیسریت طبقه اولی
مقدم داشته شود بر روایت طبقه ثانی و روایت طبقه ثانی مقدم داشته شود بر طبقه ثالث و دون
اوست در مرتبه چهارم حدیث حارث اموی جدهانی که روایت از علی بن ابی طالب نیز دارد چنانکه در اسناد
حدیث لاصحبه و لا لشیرین و لا انھی الا فی مصر جامع همین حارث اخو واقم است و نیز ابن اسحاق

منه
محمد بن حسن

منه
اسناد محمد بن حسن

منه
اسناد محمد بن حسن

عاصم بن منوره وجماع بن اوطاة وخصيف وانشال ايشان اس بعضی حسين او ميگفتند بعضی تضعيف آن
 تضعيف ايشان را چه است از حسين و ستم در مقدمه صحيح خود و نووی و در مقدمه شرح وی احکاميت از ابن
 معنی کرده و سیاتی فی بحث الحسن ایضا انتشار السد و المرتبة الا ولی هی التي اطلق علیها بعض
 الاثمة انها اصح الاسانید و مرتبه اولی همان است که آنکه حدیث اطلاق بر صحیبت او کرده اند و
 عرض از اعاده این عبارت با آنکه در ما قبل معلوم شده بنا بر آنست بلکه ارتباطش بقول لاحق وی
 که و المقدمه الاطلاق الرست حاصل شود و المعتمد عدم الاطلاق لترجمة معینة منها و معتد
 آنست که اطلاق صحیبت بر اسناد بعین از اسانید نباید کرد زیرا که این حصر امر و وسعت که شد بدلیل
 بود نووی گفته مختار همین است غرضکه از اطلاق آنکه مذکورین صحیبت اسناد معین مستفاد نمی شود
 لغم سیستفاد من مجموع ما اطلق الاثمة علیه ذلك از حقیقت علی ما لم یطلقوه بان این قدر
 است که مستفاد میشود از مجموع آنچه آنکه حدیث اطلاق بر صحیبت و کرده که این را چه است از اصح
 اطلاق صحیبت بران نکرده اند پس فائده ازین طلاق صحیبت ترجمه بعضی آنها بر بعضی است و تمیز آنکه
 که لیم صلاحیت اعتبار دارد و کدام ندارد و در فتح الباتی شرح الفیه نوشته قال النووی فی اذکاره دلایل از من
 بنده العبارة صحیح الحدیث فانهم یقولون هذا اصح ما جاز فی الباب و انکان ضعیفا و مراد هم از حقیقت او افقه
 ضعیفا لثبته و چون طلاق صحیبت بر اسناد بعین صحیح نشد پس اگر لابد افتد بسوی این اطلاق مناسب
 چنانست که تقییه هر اسناد به اصحاب یا به بلده که آن اصحاب از ان بلده باشند نمایند چنانکه حاکم در کتاب
 علوم الحدیث اختیار نموده و گفته لایکن ان یقطع الحکم فی اصح الاسانید لصحابی واحد فنقول و بالقد
 التوفیق اصح اسانید اهل البیت جعفر بن محمد بن ابی عن جده عن علی اذا کان الراوی عن جعفر ثقة و اصح
 اسانید الصدیق سید علی بن ابی خالد عن عقیس بن ابی حازم عن ابی بکر و اصح اسانید عمر الزهیری عن سالم بن
 ابی عن جده و اصح اسانید ابی هریره الزهیری عن سعید بن المسیب عن ابی هریره و اصح اسانید ابن عمر
 مالک عن نافع عن ابن عمر و اصح اسانید عائشة عن عمر عن القاسم عن عائشة و اصح اسانید ابن عمر
 سفیان الثوری عن منصور بن المعتمر عن ابراهیم النخعی عن علقمة عن ابن مسعود و اصح اسانید انس بن مالک
 عن الزهیری عن انس و اصح اسانید المکیب سفیان بن عیینة عن عمرو بن دینار عن جابر و اصح اسانید
 ایما تین حمیر عن همام عن ابی هریره و اثبت اسانید المصریین للیث عن زید بن ابی حبیب عن ابی الخیر
 عن عقبه بن عامر و اثبت اسانید الشامیین الاوزاعی عن حسان بن عطیة عن الصحابة و اثبت اسانید
 الخیر عن ابن اقر عن عبید السین بریده عن ابی ریحمة و یلتحق بهن التفاضل

ترجمه بعضی روایات است

مستفاد من مجموع ما اطلق الاثمة علیه ذلك
 نه العیاب ۱۳

اصح اسانید
 و صحیح اسانید
 و صحیح اسانید

لا غرور متعلق برقیاض است ۱۱
شک و اتفاق است بر این بیان نمود
لا غرور است از ان ۱۲ این صلیح ۱۲

تفاوت متعلق

در بیان تفاوت متعلق

در بیان تفاوت متعلق
در بیان تفاوت متعلق
در بیان تفاوت متعلق

ما اتفق الشیخان علی تخریجه بالنسبة الی ما انفرد به احدهما و علی ما بین تفاضل است که
تجین یعنی بخاری و مسلم بر تخریجش متفق اند نسبت حدیثی که یکی از ان دو امام بدان متفرد شده یعنی حدیثی
که متفق علیه باشد احمد اسانید است از روی مراتب نسبت دیگر اسانید که تنها بخاری یا مسلم بدان متفرد
پس از و تعارض حدیث متفق علیه مقدم بر افراد احدیها میباشد این صلاح گفته حدیثی را که جمع شوند بخاری
مسلم بر تخریج آن از حدیث متفق علیه خوانند یا از خبر الشیخان گویند اما وقتیکه متن را از یک صحابی روایت
کرده باشند بخاری از مصنف آورده که در اطلاق متفق علیه بر طریق محدثین برتنی که هر یکی از ایشان از
صحابی دیگر تخریج کرده باشند نظر است انتهی و مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و شصت و هفت است
و شش است و این تمام اعلیٰ تر است و جزئی گفته احادیث است و قاضی ابوبکر بن عربی در شرح بخاری چنین
نوشته و گفته احادیث الاحکام التي تشمل علیها صحیحین نحو الفی حدیث انتهی و ما انفرد به البخاری
بالنسبة الی ما انفرد به مسلم و چنین حدیثیکه بخاری بدان منفرد است نسبت آنچه مسلم بدان منفرد
گفته پس نزد تعارض فرد بخاری مقدم بر فرد مسلم باشد و مراد از فرد بخاری آنست که تنها بخاری آنرا
نموده و مسلم در تخریجش شریک نشده و برین قیاس باید کرد و افراد مسلم نویدی در مقدمه شرح مسلم گفته
قال الحكم فی کتاب المدخل الی معرفة المتدرک عدد من اخرج لهم البخاری فی الجامع الصحیح و لم یخرج لهم مسلم
اربع مائة و اربعة و ثلثون شیخا و عدد من اخرج بهم مسلم فی المسند الصحیح و لم یخرج بهم البخاری فی الجامع
الصحیح مائة و ثمانون شیخا لانتها مصنف و بعدی الساری مقدمه فتح الباری آورده که احادیث
بخاری با دیگر رسوای معارف و متابعات هفت هزار و شصت و هفت است و تواتر
او یک هزار و شصت و هفت است و یک پس همه آنچه درین کتاب است با دیگر هزار و شصت و هفت است
و این را خود حافظ ابن حجر شمار کرده و گفته که این تعدید بخارج از موقوفات صحابه و مقطوعات تابعین
و من بعد هم است و اما بلا تکرار پس دو هزار و پانصد و بیست و سه حدیث میشود و لیکن شیخ برهان الدین
ابراہیم بن عمر بقاعی تلمیذ حافظ ابن حجر گفته که چون من مراجعت آن نسخ کردم و بر حافظ ابن حجر خواندم
جمع مشرک من حصوله را با تکرار بر تخریر که هزار و شصت و هفت است و در حدیث یافتم و متن معلقه فوج را که در جامع
و دیگر فصل آن کرده یکصد و پنجاه و نه حدیث یافتم پس بهر حالش دو هزار و شصت و هفت است و یک حدیث
شائسته شاه عبدالعزیز در کتاب التاج الحثین نوشته که نزد محدثین هر گاه که صحابی مختلف شد حدیث
دیگر گشت گو الفاظ معنی و مقصود متحد باشد بخلاف عرف فقها که نزد ایشان اعتبار معنی است فقط
تا وقتیکه اصل معنی واحد است بلکه خصوصیات زاید بر اصل معنی نیز نزد ایشان داخل ندارد و در مخطو

و ماخذ حکم را میباید و الحی نظر ایشان که استنباط است همین را تقاضا میکند البته گویم بنابر علی بن ابی
 تمکن نیست تطبیق باستقاط مکرر و شمار آن پس هر دو قول صحیح است و الله اعلم و آحادی که بخاری آنها
 را در دو موضع سندها و متنها معا آورده همگی بسبب دو وجه است چنانکه مستطانی در او اهل شرح بخاری
 مفسلا تخریر نموده و آن شمار احادیث مسلم پس نودی گفته حد و احادیث چهار هزار را باستقاط مکرر است و حدیث
 با آنرا ذکر کرده و آن زیاد بر شمار کتاب بخاری است بنابر کثرت طرق او در ابواب فضل احمد بن سلمه آمده که دوازده
 هزار حدیث است گویم غرض از شمار احادیث این هر دو کتاب و غیره بنا بر حفظ و حیانت است از اذغال حدیث
 مخرب این هر دو کتاب نباشد و الله اعلم و اما غرض از تکرار حدیث بنا بر فائده در رساندن یا متن است مثلا تفهیم
 مهمل از روایات و تفسیر مهم الفاظ حدیث را از ذکر زیادتی که لابد باشد بسوی ذکر آن و نحو ذلک ما یفقت
 علیه بعد التبع مستطالی بخاری کتاب الحج باب التعمیر الی الموتف گفته ما وقع لبنی اری ما سوی ذلک
 غیره مقصد در ذم او و وقوع استهلاک اتفاق العلماء بعد ما علی تلفی کتبا سیما بالقبول دین تفاسیل
 ما اتفاق علیه اشیاخ بنا بر آنست که اتفاق علماء بعد این هر دو امام بر تعلق کتاب ایشان بقبول است
 و تنها این تعلق علماء مفید آنست که با تخریج اشیاخ مفعول بجماعت است و علم قطعی نظری بدان حاصل است
 کما قرره ابن بصری خلافا للثوری و من یما نحوه کما مر و اختلاف بعضهم فی ایضا ارجح و اما
 اختلاف بعض از ایشان در آنکه ارجح ازین هر دو کدام است یعنی بعضی از محدثین اختلاف کرده اند و اگر
 از وزن و غالب و نایب و بهتر ازین هر دو کدام است لیکن این اختلاف موجب عدم تفاسیل با اتفاق
 بر ادوات حکم صحیحست میان این هر دو کتاب است و بیرون ازین هر دو نیست و لهذا حافظ ابن حجر
 تفریح برین امرها و گفته فما اتفقا علیه ارجح من هذه الحیثیة صما له یتفقا علیه یتفق علیه
 این هر دو را بر این حیثیت ارجح باشد از آنچه متفق علیه این هر دو نیست حیثیت تنفیج اذیل و سکون تخنات
 و کسر ناسمکت و تشدید بار تخنالی متفق است یعنی وضع و السلوب و این مصدر جعلیت و بالجمله علماء مراتب
 حدیث صحیح نزد جمهور متفق علیه است پسترا آنچه منفرودت بدان بخاری چنانکه گفت و قد صرح الجمهور
 بتقدیم صحیح البخاری فی الصحیح و له یوجد عن احد التصریح بنقیضه و تحقیق جمهور تصریح
 کرده اند بتقدیم صحیح بخاری در صحت بخیر او و تصریح بنقیض آن از احمدی یافته نشده نقیض را تحت بعضی
 شکنده و با صلاح منطق رفیعی یعنی نفی شیئی چنانکه کل انسان حیوان و بعضی الانسان لیسین بمیوان
 این هر دو قضیه با هم نقیض اند و نفی و اثبات اول صافست و دیگر کاذب و میان نقیض و ضد
 است نقیض آنکه نه جمع شوند و نه محدود چنانکه هست و نیست و حیات و ممات و صد آنکه جمع میشوند

در این کتاب حدیث بخاری در شمار این نامی که اختلاف است

در این میان نقیض
 و ضد

و هر دو متحد گردند چنانکه سفید و سیاه ممکن نیست که جمع شوند مگر بقیود آنکه هر دو نباشند بلکه زرد باشد
 حاصل آنکه حدیثیکه بخاری بدان متفرد دست مقدم داشته شود برانفراد مسلم بن ابراهیم صحیح جمهور باین معنی
 در مستطلابی شرح بخاری نوشته و اما الی غیره یعنی البخاری فانه اسارت مسیر الشمس و دارت فی الدنیا
 فما حج فضله الا الذی یتخطه شیطان من افس و کتابه سیستقی بقره النعام و اجمع علی قبوله و صحت
 ما فیہ اهل الاسلام منته در جامع الاصول از فربری تلمیذ بخاری نقل کرده که صحیح بخاری را از بخاری
 بلا واسطه نود هزار کس سماع دارند اینست چه خوش گفت آنکه گفت هر که ششتر زند سکه بنا مش خوانده
 اگر گفته شود که اختلاف بعضی در آنکه ارجح ازین هر دو کدام است ایضاً بنقیض او است گویم ایشان تصحیح
 باین معنی نکرده اند بلکه این را از اطلاقات ایشان اخذ و از کلام ایشان فهم میکنند و خود از ایشان تغییر می
 باین معنی یافته نیستند و آنچه ابن الصلاح و غیره از امام شافعی نقل کرده اند که گفت نا اعلم فی الارض کتاباً
 فی علم الکفر صواباً من کتاب سوطا مالک پس قبل وجود بخاری و مسلم است چه در آن وقت کتب مصنف
 در سنن الزاین حجج و این سخن غیر سیرت و ابی قره موسی بن طارق زبیدی و مصنف عبدالرزاق ابن سلام
 و جامع سفیان ثوری و مصنف حماد بن سلمه و غیر ذلک موجود بودند و میان آنها کتاب سوطا اهل
 و عظم در نفع بود و بکمال شهرت رسیده هر کس از علماء عصر امام مالک سوطا را دیدت کرده اند مثل
 امام شافعی و امام محمد بن الحسن و یحیی بن یحیی مصمودی و یحیی بن یحیی تمیمی و یحیی بن بکر و ابومصعب و قسبنی
 و در مدینه و مکه و عراق و شام و یمن و مصر و مغرب مشهور شده و اگر نظر نقض دیده شود احادیث هر دو
 سوطا غالباً در صحیح بخاری موجود اند پس صحیح بخاری مشتمل است بر سوطا باعتبار احادیث صحیح مؤخره آری
 صحابه و تابعین و بلاغات در سوطا زیاده است زیرا که نزد مالک انقطاع و ارسال تاج و صحت سینه
 نیست و کلهذا الخراج مرسیل و منقطعات در کتاب خود کرده و بخاری انقطاع و ارسال علت داشته
 و مثل این چنین احادیث را در اصول الخراج ننموده مگر در تعلیقات و تراجم البواب و منقطع و مرسل اگر چه
 نزد قومی محبت است لیکن شک نیست که متصل اقوی از است چون روایتش عادل و ضابط
 باشند و همین وجه بخاری را اصح الکتب بعد کتاب الله گفته اند کذا فی شرح الالفیت
 درستان الحدیثین نوشته که خواندن این جامع صحیح در اوقات شدت و خوف و شمن و لجراج
 مرض و غلو و محط و دیگر بلا یا ترایق مجرب است انتهی و اما ما نقل عن ابی علی النشاوری اند قال
 ما نجت اذ لیه السماء صحه من کتاب مسلم فلم یصرح بكونه احقه من صحیح البخاری لانه
 اختلفی وجود کتاب احقه من کتاب مسلم اذ المنفی انما هو ما یقتضیه صیغه افعل من

سنه الفی الخ
 روایت مرسل
 منقطع و معمول
 عادل رضاعه
 یا شذیر منقطع
 اقول دارم
 از آن بگوید

زیاده صحیحی کتاب مشارک کتاب مسلم فی الصحیحۃ یتماز بتلك الزیاده علیه ولہ ینتف
 المساواة واما آنچه منقول است از ابوعلی نیشابوری تلمیذ من الی و استاذ حاکم که گفت زیرا در اسمان
 کتابی صحیح تر از کتاب مسلم نیست پس منافی مقصود نیست زیرا که وی در آن تصریح باینست کرده که مسلم اصح از صحیح است
 بلکه وی نفی وجود کتاب اصح از کتاب مسلم نموده چه منفی چیست که نیست که ضمیمه فعل اقتضای آن کرده آن کتاب
 صحیح است در کتاب که مشارک کتاب مسلم و اصل صحیح باشد که آن کتاب بدان زیادت بران متنازع درین
 و ابوعلی نفی مساوات نکرده زیرا که فعل تفضیل مستعمی اشترک در اصل تفضیل است و این تاویل برای
 قول ابی علی از حافظ بن حجر است ولیکن مخفی نیست که کلام ابوعلی درین صورت آنست که کتاب بخاری
 در مسلم برابرند و اگر چه زیاده اسمان کتابی صحیح تر ازین هر دو کتاب نیست حال آنکه این معنی نه محل نزاع است
 و نه مطلوب بلکه مطلوب آنست که کتاب بخاری اصح از کتاب مسلم است شیخ بران الدین ابراهیم بن عمر
 بقاعی تلمیذ حافظ بن حجر گفته ماسعد الدین تفنازانی این بحث را در شرح مقاصد تحقیق کرده و ما اصل
 این است که ضمیمه فعل گاهی مستعمل بر مقتضای اصل لغت میشود و زیادت منتهی میباشد فقط و گاهی
 بر مقتضای عرف شائع میگردد و مساوات منتهی میباشد پس قول صلعم ما طلعت ولا غربت لہی
 الشمس علی احدی النبین افضل من ابی بکر ذکره المحب الطبری فی مناقب العشرة عن الدارقطنی
 المختص الذہبی من حدیث ابی الدرداء اگر چه ظاهرش نفی فضیلت غیر است پس این نفی فضیلت
 غیر مستلزم نفی مساوات از روی لغت نیست بلکه تفضیل مستفاد از روی عرف است زیرا که
 مستحق آن برای فضیلت ابو بکر است و سردیجا آنست که غالب از حال هر دو تفاضل است
 نه تساوی پس چون فضیلت یکی منافی شود فضیلت دیگر ثابت گردد و مثل این اشکال مشهور که در
 دیگر کرده اند مستعمل میشود و حدیث این است عن ابی ہریرۃ انه صلعم قال من قال صبح و صبح و صبح
 سبحان اللہ و سجده بائستمره لم یات احد یوم القیمۃ بافضل مما جاہر به الا احد قال مثل ذلک او زاد علیه رواه
 مسلم فی کتاب مسلم زیرا که معنی حدیث آنست که هر که این را بگفت و افضل تر از هر واحد آورد و اگر کسیکه
 مثل او گفت یا زیاده گفت پس اگر چه ظاهر این استثناء از نفی است اما در تحقیق از اثبات است نه
 از نفی و این مثل حدیثی است که بر از روایت جابر جعفی از ابی منذر جعفی آورده که گفت قلت یا بنی
 علی فضل الکلام قال یا ابا منذر قل لاله الا اللہ و صده لاشربک لہ الملک و لہ العجیب و بیست
 سیدہ و غیره و علی کل شیء قدیر بایستمره فانک یومئذ افضل الناس عملا لاسن قال مثل ما قلت
 صحابی گفته و الحاصل ان قول القائل فلان اعلم من فلان لیس کقولہ ما فی البلد اعلم من

بقن كذالته في الاول اثبت له الا علمية وفي الثاني نفى ان يكون في البلد اعلم منه فيجوز ان يكون منها
من يساو به فيه لم يثبت واين قطان در شرح ولي ان مقتضى تعيين نوشته وكذلك ما نقل عن بعض الفقهاء
انه فضل صحيح مسلم على صحيح البخاري وچنين افاده شرح تقديم صحيح مسلم كذا آنچه از بعض علماء
مغرب منقول است كه ایشان صحيح مسلم را بر صحيح بخاري تفضيل در ترجمه داده اند سخاوی گفته اين خرم
ظاهرى بخارا از شيانست قاضى عياض در المصباح الزايبى مروان بطبى بضم طاء هبله وسكون بار موحده
بمدان نون حكايه كرده و گفته كان بعض شيعى تفضيل صحيح مسلم على صحيح البخاري و نيز اجماعه از سخاوی
در وجه ترجمه گفته اند كه مسلم التفاضل بعض عدالت ندارد بلكه شرايط شهادت از رعایت ميفرمايد و اين قدر
ضيق نزد بخاري نيست ليكن اين نيز منافي مقصود نيست فذالك فيما يرجع الى حسن السياق
وجودة الوضع والترتيب زيرا كه اين امر راجع بسوى حسن سياق ميان احاديث وجودت
يعنى فوجلى وضع ترتيب ابواب است و عدم اختلاط بغير حديث از آثار صحابه و تابعين و اقوال علماء
و مانند آن بخاراى بخاري چه وي در تراجم ابواب تفوات صحابه و تابعين و غير ذلك يراى نموده
ابن اسحاق گفته نه الا باس به لکن لا يلزم منه المدعى لنته و چنين مسلم در سواق احاديث ابتداء به
کردن احاديث مجمل و مشكل و متعرج و متعفن و مبهم نمايد پس از ان ايرادها و شي كند كه معين و متعرج
و متصح السماع و معين و مشهور باشد قاله السخاوی نوذوي در مقدمه شرح مسلم نوشته و قد تفرغ مسلم
بفائدة حسنة وهى كونه اسهل منا و لامن حيث انه جعل لكل حديث موضعا واحدا ليليق به جميع فيه
التي ارتضانا فاختار ذكرها و اورديه اساسيده المتعددة و الفاظ المختلفة فى مكان واحد فيسهل
على الطالب النظر فى وجوبه و اسمها و يحصل له الثمرة بجميع اوردوه مسلم من طرقه بخلاف البخاري
فانه يذكر ملك الوجوه المختلفة فى ابواب متفرقة متباعدة و كثير منها يذكره فى غير باب الذى يسبق اليه
الفهم انه اولى به و ذلك لدقيقة يفهمها البخاري منه فيصعب على الطالب جمع طرقه و حصول الثمرة
بجميع ما ذكره البخاري من طرق هذا الحديث و قد رايت جماعه من الحفاظ المتأخرين غلطوا فى النقل
من البخاري حيث ادعوا الفراء مسلم باحاديث لم يرد فى صحيح البخاري فنقول و اذينة البخاري اتحاد
هى موجودة فى صحيحى غير نظاها السابقة الى الفهم و قد ذكرنا فى موضع او مواضع انتهى و بيانى نحوه
فى بحث اختصار الحديث در ربستان المحدثين نوشته كه مسلم در معرفت صحيح از سقيم حديث او مقدم
بود بر جميع اهل عصر خود بلكه بخاري هم در بعض امور مرجح و مفضل است تفصيل اين اجمال آنكه بخاري
را در اهل شام غلط مى افند مثلا كس را كه است بكنيت مذكورى كند و گاهى بنام وى پندارد و كه در سقيم

زیرا که روایت او از اکثر اهل شام بطریق منادین بکتاب است نه بطریق تحقیق شفاهی بخلاف مسلم که
 او را هیچ با غلطی افزوده و نیز بخاری را در بعضی احادیث بتقصیریم تا غیر حدیث و اسقاط
 بعضی الفاظ تعقید متون رو داده اگر چه بهر جهت بر روایات دیگر که هم درین صحیح آورده آن تعقید
 منحل میشود بخلاف مسلم که در بعضی الفاظ را بتعمی سوق نموده و از رجال آورده که اصلاً در نسخه آن صحیح
 واقع نیست تا فظ عبد الرحمن بن علی الریعی می شناسی گفته است **ه** تنازع قوم فی البخاری و مسلم لندی
 و قالوا انی ذین لقت ثم نقلت لقد فاق البخاری صحیحته کما فاق فی حسن الصناعت مسلماً لنبیته
 و لیس فیهم احد منهم بان ذلك راجع الی الا صحیحته کسی از ایشان بصحیح باین معنی نکرده که این
 فضیلت مسلم بخاری بنا بر اصحیت اوست بلکه بنا بر حسن سیاق و وجودت وضع و ترتیب است و
 این امر دیگر است و نفس صحیح امر دیگر و لولا فضیلتی که در حدیث علیهم شاهد الوجود و اگر بالفرض
 از ایشان قیاس باین معنی رفته باشد البته روش بر ایشان شاهد وجود است و انکارش مبارک پیش
 نیست و آن اتفاق جمیع علماء رافق است بر آنکه بخاری اصح صحیح و جامع فوائد و معارف ظاهره
 و باطنه است در جامع الماصول از بخاری آورده که گفت کتاب صحیح خود را از شنش یک حدیث
 ترجیح کرده ام و بیچ حدیثی را درین کتاب ننهادم مگر آنکه در کتبت نماز گذارم و انتهی **ه**
 زمین بران گل عارض غزل سر ایچ و بس ۴ که عند لیب تو از هر طرف هزارانند - و با بجمه دینجا چها
 اقوال است ترجیح بخاری بر مسلم و بالعکس و تساوی قول راجع توقف است و مشهور نزد جمیع قول
 اول است که اقال محمد بن عبد الرحمن السخاوی المصری فی فتح المیفیث شرح الفید الحدیث سبیس مص
 دلائل قاطعه و بر این ساطعه بر اصحیت بخاری بنیبت مسلم بیان نمود و گفت فالصفا للتم
 نکر و علیها الصحة فی کتاب البخاری التمهیدانی کتاب مسلم و اشدد و شرطه فیها افر
 و اسد زیرا که صفات یکله مدار صحت کتاب بخاری بر دست اتم و اشدد انداز آنکه در کتاب مسلم است
 و شرط بخاری در ان اقوی و اسد است چه مدار حدیث صحیح بر انصال و اتفاق و سلامتش از شد زو
 و علل است و این خود از نظر من الشمس و ایچ من الامس است که کتاب بخاری القتن از روی رجال
 داشت از جهت انصال به بسیار وجوه است که شارحینش ذکر کرده اند از انجا یکی این است
 که گفت اما رجانه من حیث الا انصال فلا اشتراط ان یکون الراوی قد ثبت له لقاب
 من دون عنده ولو مؤداه و کتفی مسلم بمطلق المعاصره اما رجحان بخاری از ان انصال سبیس
 بنا بر آنست که بخاری ثبوت تقار راوی با مردمی عنده شرط کرده اگر چه یکبار باشد و مسلم

اتفاقاً بطلق معاشرت در ثبوت اتصال نموده نه آنکه اتصال در حدیث صحیح شرط نزد مسلم نیست چنانکه
 بعضی دیگر کرده اند و توضیح اینمقام آنست که اگر راوی یقیناً بر سماع حدیث از شیخ خود نماید مثلاً چنین
 گوید سمعت فلاناً یا حدیثاً فلان پس چنین اسناد و امحالات متصل باشد و اگر تصحیح سماع نکند و لفظ موسوم
 سماع آورده مثل عن فلان و یا ان فلاناً لغت پس اگر میان معنعن^{معنعن} غده اصلاً معاشرت نیست یا
 معاشرت هست لیکن لغات معنعن با معنعن غنه ثابت نشد پس آن حدیث لابد منقطع باشد
 و اگر هر دو در یک عصر بودند و لغات ایشان ثابت نیست لیکن تلافی ایشان در غیر امکان بود و اگر
 در یک هم نیست پس نزد مسلم این اسناد و محمول بر اتصال است زیرا که چون مروی غنه معاشرت است
 و از وی روایت میکند این دلیل است نزد وی بر آنکه راوی با مروی غنه منقطع شده چه حل لغت است
 اولی است و نزد بخاری و علی بن یزید شیخ بخاری و غیره با آنکه محمول بر سماع نیست تا آنکه اجتماع
 هر دو ثابت نگردد و اگر چه یکبار باشد تا در باقی غنه مروی از هر صل خفی بودن این حاصل شود و شرح
 صحیح بخاری نوشته و قد اظهر البخاری هذا المذهب فی تاریخه و جری علی فی صحیحته انہ ربما خرج الی شیخ
 الذی لا تعلق له بالباب لیظهر سماع راوی شیخه لکنه قد اخرج له قبل ذلك منعقاً و قد نکر اسناد
 آخر بعد ما ساق الحدیث بسند قبل ذلك کقول فی کتاب الایمان حدیثنا آدم بن ابی ایاس قال
 حدیثنا شعبه عن عبد القدر بن ابی السفر و اسمعیل عن الشبی عن عبد الله بن عمر عن النبی صلعم قال سلم
 من سلم سلمون من لسانه و یده الحدیث ثم قال و قال ابو سعید بن عقیل حدیثنا داود بن ابی هند عن عامر
 قال سمعت عبد الله بن عمر یحدث عن رسول الله ^ص الخاضع بنی الدین عینی در عمدة القاری شرح صحیح
 بخاری گفته اراد به التعلیق بیان سماع الشبی من عبد الله بن عمر و البته پس شرط بخاری از راه
 اتصال اش از شرط مسلم است نووی گفته و هذا المذهب یرجع کتاب البخاری و ان لا حکم علی مسلم
 بسمله فی صحیح هذا المذهب لکنه کثیراً کثیراً بتعدد معها و وجود هذا حکم الذی جوزہ انتهى و ان لم یکن
 مسلم بخاری را الزام داده و در خطبه کتاب خود اشکارا شرط ثبوت لغت کرده و گفته که این قول
 صحیح است و نیست تا نکش سبوق الیه و قول متفق علیه میان اهل علم قدیم و حدیثاً آنست که ثبوت
 موجود بود در یک عصر شود اگر چه اجتماع و مشافهه هر دو ثابت بنوده باشد و اما قطابین هر دو حکایت
 و بعد از ام سلم و بخاری نقل فرمود و گفت بانه یتلج ان لا یقبل الصنعته اصلاً زیرا که این شرط
 لغات بر این ثبوت سماع خوانان این است که حدیث معنعن بجز قبول کرده نشود زیرا که مقصود از شرط
 لغات ثبوت سماع راوی از مروی غنه است و کلمه عن باسماط عدم سماع دارد چنانکه در بحث صحیح او آورده

در آید و حاصل الزام است که اشترط القاب را می ثبوت سماع و زوال احتمال انقطاع و ارسال و سماع و هر
 حدیث ثابت نیست و مگر تغییر زیرا که نقاد راوی با مروی عنه مره واحده منکر سماع هر حدیث که ازان
 روایت نماید نیست از وی گفته و آنچه مسلم بکلام منقصره ان المعنی عند ال عمل محمول علی الاتصال
 و ثابت التلقائی مع احتمال الارسال له فكذا اذا امكن التلقائی انتهى و معنی بصیغه اسم مفعول خبری
 که در سندش فلان عن فلان گویند خواه کلمه عن یکبار یا چند بار آید بعد از حافظین حجر از طرف خود بگوید
 الزام مسلم بخاری را بر او احتیاج و گفت و ما الزام به نیست بل لازم لان الراوی اذا ثبت له اللقاء
 مؤنة لا یجوز فی روايته احتمال ان لا یکون قد سمع لانه یلزم من جویانه ان یکون ملکا
 و المسئلة مفروضه فی غیر المدلس و آنچه مسلم بخاری الزام داده پس لازم نمی آید بر آن زیرا که
 چون راوی را با مروی عنه یکبار یا ثبات شد پس در روایتش احتمال عدم سماع جاری نمیتوان شد
 از جهت آنکه اجزای احتمال عدم سماع راوی از مروی عنه بر تقدیر مدلس بودن راویست و مسکه
 مفروضه و در غیر مدلس است یعنی کلمه عن اگر چه احتمال عدم سماع دارد اما اجزای این احتمال در صورت
 مدلس بودن راویست و او است که روایت حدیث کند از کسیکه او را دیده انا از وی نشنیده لکن
 حدیث فلان میگوید بلکه عن فلان یا قال فلان میگوید و اگر راوی مدلس است پس احتمال ارسال
 و انقطاع ندارد و حدیث متصل باشد و با جمله کلمه عن راسته حال است محل بر اجازت مگر از محاصر محل
 بر سماع مگر از مدلس و مگر نزد ثبوت نقاد حکم ان مفتوحه مثل عن است نزد وجه هر محمول بر اتصال است
 خلافا لاین شایسته و احمد بن حنبل و البرکی کما سیاتی و اما رجحانه من حیث العدالة و الصیظ
 فلان الرجال الذین تکلم فیهم من رجال مسلم اکثر عددا من الرجال الذین تکلم فیهم من رجال
 البخاری و اما رجحان و تفضیل بخاری از راه عدالت و ضبط روایت پس از جهت است که رجحان
 مشکلم فیه بخاری اند مصنف در مقدمه فتح الباری و همچنین تلمیذش سخاوی در شرح البقیه گفته که همگی شیخ
 آنچه بخاری و صحیح خود روایت حدیث از ایشان منقرد شده و مسلم اخراج حدیث از ایشان ننموده چهار
 و پنج وی کس اند و مجرد و مطلعون از ایشان قریب هشتاد کس و آنچه مسلم باخراج حدیث از آنها
 منقرد شد شش صد و بیست کس اند و مجرد و مطلعون در ایشان یکصد و شصت کس یعنی دو چندان
 بخاریست انتهى مع ان البخاری لم یکن من اخراج حدیثهم با آنکه بخاری اکثر اخراج از حدیث
 ایشان نکرده و در فتح الباقی شرح البقیه عرقی نوشته قال شیخنا فی تفضیل البخاری علی مسلم ان البخاری
 یدکر الضعفاء مثل مطر الوراق و بقیه بن الولید و محمد بن اسحق بن یسار و عثمان بن راشد

و نحوهم فی التباعات و الاستنباطات بخلاف مسلم فانہ یذکر ہم کثیرا فی الاصول و الاحتجاج لنتیجہ -
 بل غالبہم من شیوخہ اللدین اخذ عنهم و عارض حدیثہم بلکہ غالب از شیوخ او بہستند کہ از انہا
 گرفته و ممارست حدیث شان کرده یعنی غالب از رجال شاکلہ فیہ و مطہون و مجروح کہ بخاری از خارج
 حدیث از ایشان کرده شیوخ او بہستند کہ بایشان ملاقات کرده و امتحان شان بنا بر ضبط و اتقان
 و نحو آن نموده و احادیث مرویہ ایشان جمید را از موہومہ جدا ساخته و بلا واسطہ اخذ حدیث از انہا
 کرده و اعتماد بر فقط معاشرت نفرمود پس حال ایشان و رجال حدیث ایشان بر بخاری مخفی نمائندہ
 کہ زانی شرح الالفیۃ ذکرل صنف بل غالبہم بہت است و من شیوخہ خبر است بخلاف مسلم
 فی اکامین بخلاف مسلم درین بہرہ و امر کہ کنار خارج حدیث از ایشان کرده در روایت حدیث نیز
 از انہا بواسطہ بیان نمونہ سخاوی در بارہ ترجمہ بخاری گفتہ و لاشک ان المرءوف بحدیث
 شیوخہ الذین یقیم من حدیث غیر ہم انتہی - نویدی در مقدمہ شرح مسلم عذر از طرف مسلم نوشتہ و گفتہ
 ان سلمار بما یدخل من حدیث غیر الاثبات مارواہ الثقات عن شیوخہم الا انہ یبذل فیہ حدیث
 روایتہ غیر ہم للدر ترفع و علو الاسناد و لا یضمرہ کوایتہ عن سباط بن نصر و قطن و احمد بن یحیی
 المصری و مالک ابو زرعہ الرازی علی روایتہ عن ہولار قال لانا ما دخلتہ من حدیثہم مارواہ الثقات
 عن شیوخہم الا انہما وقع الی عنہم بارتفاع و یكون عنہم روایتہ او ثقی منہ فاقصر علی ذلک اصل
 الحدیث معروف من روایتہ الثقات انتہی و اما رجحانہ من حدیث علم الشذوذ و الاعلا
 فلان ما انتقد علی البخاری من الاحادیث اقل عدد اما انتقد علی مسلم و اما فضیلت
 بخاری از راہ عدم شدوذ و اعلال پس باین وجہ است کہ احادیث منتقدہ علیہ بخاری اقل عدد است
 از احادیث منتقدہ علیہ مسلم بخیا پنچ پیش ازین تہریر نمونہ شد و احادیثیکہ بران درین بہرہ در کتاب
 استناد کردہ اند قریح در اصل کہ موضوع صحیح نمیکند بلکہ اختلافیکہ است در طرق ورود است و ان
 ہمہ بطریق دیگر غیر قاریح نیز وارد و اند سخاوی گفتہ منن مخالف حکمہ خبر منہا و لیس زناہ بل سائتہ
 بل غیر تقضا حکمہ لان ہذا اخبار تعلقہا الامتہ بالقبول انتہی - ہذا مع اتفاق العلماء علی ان
 البخاری کان اجلی من مسلم فی العلوم و اعرف منہ بصناعۃ الحدیث این قضیہ است بخاری
 در نفس الامر است با آنکہ در فضیلت از بہت تصنیف نیز بہت است کہ آن اتفاق علماست با آنکہ
 امام بخاری بزرگ تر از مسلم و اعرف بصناعۃ حدیث از وی بیوہرہ و چہ علوم مرتبہ مؤلفات
 بسبب علو طبقہ مصنفین بہت یرفع الصد الذین آمنوا منکم و الذین ابوا العلم درجات

در خطبه بستان المحدثین نوشته در حقیقت قدر تعریف از قدر عنفش میداست و گویا نسبت کتاب است
و نیز منظور اول در کرمون است و بعضی شیخ را به جهت کثرت شهرت و تلقی و کثرت شهرت نقل
و وثوق و اعتماد بر آنها حکم متون حاصل شده است و ان مسلماً تلمیذه و خویجه و لویزل
یستفیده هنده و بتبع آثاره حقه قال الدار قطنی لولا البخاری لما راح مسلمة و لا جهالة
و دیگر مسلم شاگرد بخاریست و از جهل بیرون آورده اوست و همیشه از وی استفاده میکرد و این
آثار و قد ساری در تخریر تفسیر مینمود تا آنکه دار قطنی میگفت اگر بخاری نمی بود هر آینه مسلم درین فن
ظهور نییافت و قدم نمی نهاد و زوی گفته و قد صح ان سلما کان یستفید من البخاری و یعترف
بانه لیس له نظیر فی علم الحدیث و نیز زوی گفته اتفق العلماء علی ان البخاری اجل من مسلم و اعلم بصناعة
الحدیث منه و قد اختلف علیه و اختلف ما ارتضاه فی هذا الکتاب و بقی فی تهذیب و انتقائه نسبت عشرة
سنة و جمیع من الوقت مولفة من الاما دیت الصحیحة انتهى اما التمرام تمیز صحیح از سقیم چنانکه باید و نشا
بیش از امام بخاری هیچ کسی نکرده این اصلاح گفته اول کسیکه در صحیح مجرد یعنی بخاری از حسن و تصنیف
جمع کرده امام بخاریست بعد از مسلم صاحب تلمیذ او بتبع آثار وی نموده و صحیح نگاشت و بران زیاده کرد
و نسیم یا قبل **ب** فله قبل بیکه با بیکت حسب ابته + لسعدی شفیت النفس قبل التتدم +
و مکن بکیت قبل **ب** فی صحیح لی البکایه بکایه نقلت بفضل للمتقدم + ومن ثم ای ومن هذه الجهة
و هی ارجحیت شرط البخاری علی غیره قدم صحیح البخاری علی غیره من الکتب المصنفة
فی الحدیث و ازین جهت که شرط بخاری ارجح بر غیر خودست صحیح بخاری مقدم بر همه کتاب است
که در باب حدیث تصنیف یافته مطلقانی در او اول شرح بخاری نوشته که بر همه کتب مکتوبه این فن صحیح بخاری
اجل و اعظم در صحت است و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابهاست مانند کتاب ادب المفرد و غیره و غیره
فی الصلوة و غیره خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عبان
و کتاب الضعفا و جامع کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشرار و کتاب الهمه و اسامی صحابه و کتاب
و حدان و کتاب علل و کتاب کسب و کتاب بسبوط و کتاب نوایدا انتهى اما فظن من مجرد در تصنیف غیره آثار
نوشته که اول آنکس که مطلقاً تصنیف حدیث کرده ابن جریر است در مائة تالک و ابن ابی ذئب در دیبانه
و او زاعی و دشام و سفیان ثوری در کوفه و سعید بن ابی عروبه و یسع بن صمیم و حماد بن سلمه در بصره و
متهم بن راشد و خالد بن جمیل و یزید بن جریر بن عبد الحمید در روی و ابن مبارک در خراسان و این همه
در یک عصر بوده اند لیکن محروم نیست که کدام یک از ایشان سبقت نموده اند و با بجمیع این استوار

امر بر تقدیم صحیح بخاری است با اتفاق اهل اسلام و جمیع کافران تا آنکه بجا تو از رسیده اینک گفتند
 اصح الکتب بعد کتاب الصحیح البخاری پس زعم بقدم باید بر صحیح بخاری چنانکه بعضی احداث الکتب
 بنابر تعصب نهیب حمیتت جاهلیت کرده اند خرق اتفاق جمهور اهل فاق است و بزعم قول غیر
 معصوم برابر قول معصوم دادن حالی از در عرضال حرق پیش نیست و کتاب سنت کفیل هیا این حکم
 و جمله سوادش الی یوم القیمة است محتاج بتکمیل و تنظیم با برای اهل رای نیست فهم سلیم و عقل مستقیم و در اثر
 درست و کارست الیوم اکملت لکم دینکم و امثال این دیگر آیات برین دلیل است و تنظیم
 علیکه نه ما خود ز مشکوٰۃ بنی است یا دانسته که سیر الی از نوشته لپی است یا جایگاه بود جمله
 حق حاکم وقت یا تابع شدن حکم خرد بولهبی است یا تصحیح مسلم بشا رکنه البخاری فی اتفاق اهل
 علم تلف کتابة بالیقین ایضا سوسی ما علل پس ازان صحیح مسلم است بنابر مشارکتش با بخاری در
 علم کتاب او را بقبول مگر آنچه ازان حلول است و آحاد و بیست معلوم اگر چه در بخاری نیز موجود اند اما
 بر نسبت مسلم قلیل نووی در مقدمه شرح مسلم نوشته و اما ما ذکر فیها من الضعفا کما طرقت و بقیة بن
 الولید و عبد الصمد بن عمر العسکری و محمد بن احمق بن یسار و عثمان بن راشد فلم یذکر علی سبیل الاحتجاج
 بل علی سبیل التناهیة و الاستشهاد و او ذکر العلو الانساب و اضعیف محدث غیر سبب التفتة عندهما و لا یقال
 الحج مقدم لان شرط قبوله بیان سبب انتہی لیکن حافظین بجز در مقدمه فتح الباری در تفصیل بخاری
 نوشته که بخاری اینها را در کتابهاست و مستشادات ذکر نموده بخلاف مسلم که وی اکثر در اصول و احتجاج
 ذکر نماید چنانکه پیشتر تحریر یافته و مسلم را نیز خبر این کتاب صحیح کتابهاست مثل کتاب السنن الکبریٰ و سنن
 ربیع و کتاب جامع البکیر بر ابواب و کتاب او با هم الحدیث و کتاب التیمیز و کتاب سنن ابی یوسف و الامار
 و ان و کتاب طبقات التابعین و کتاب المحضرمین و غیر ذلک ذکره النووی فی مقدمه شرح مسلم
 اشهر یقدم فی الاصححة من حدیث الاصححة ما وافقه شرطهما پتر مقدمه و شرط
 شود و در این بودن از روی اصححت آنکه موافق شرطین هر دو باشد یعنی سوائی بخاری و مسلم دیگر کسی
 از آن حدیث حدیثی برابر جایگزین نکرده و درین هر دو کتاب است اخراج نمایند چنانکه گفت و المواد
 به روایتها مع باقی شروط الصحیح و مراد بشرط ایشان رواة ایشان اند با باقی شروط صحیح از نفی
 شد و در علت و این دلیل بر حجتان شرط بخاری و مسلم است بر غیر خودش و آنکه حدیث را در شرط
 ایشان اختلاف است بجهت آنکه ایشان ذکر شرط خود کرده اند بلکه علماء با حشمت تتبع یافته اند که از
 صحیح ایشان استنباط و استخراج شرط کرده اند تا آنکه بنظر را شرطی حاصل شده و در آن خطا

بایدی

بسیار رود او ده و نه البکر حارثی و محمد بن طاهر بر استدراک حاکم بر صحیحین در آنچه از شرط صحیحین زعم
 کرده در نموده اند و گفته اند فیذا للاحکام قول من لم یعین النقص فی ضایا یا الصحیح و لا استقره الکتاب
 حق استقرانه لوجده حایة من الکتاب ناقصة و عوایه انتهى و این معنی معروف است چنانکه معتقدند و
 اوایل مقدمه فتح الباری سنی اهدی الساری بندگارش پر دانسته و آنچه علماء استباط شرط و طکر و
 نیز بیان نموده البکر حارثی گفته که درین باب عنروض و خفاست و طریقة الصیاح وی معرفت طبقا
 رواد است از روی اصل معرفت مدارک ایشان و این چنانست که اصحاب زهری مثل ابراهیم طلقه
 هستند و برای هر طبقه فریت و فرقیات بر طبقه تالی خودست پس هر که در طبقه اولی باشد وی نهایت
 و رحمت است بجهت آنکه جامع است میان حفظ و اتقان و کثیر الملازمست است برای زهری تا آنکه در
 سفر و حضر ملازم با وی بوده مثل عقیل بن خالد ایلی و یونس بن یزید و مالک ابن انس و سقیان بن عیینه
 و شبیب بن ابی حمزة و مقصد بخاری و شرط وی همین است و طبقه دوم آنکه ملازمست زهری زکوه اندر
 اندک مدت و نه ماست حدیثی را که در حدیث او اعمی و لیث بن سعد و ابن ابی ذئب و عبد الرحمن
 خالد بن سافر پس ایشان کمتر در حفظ و اتقان و ثبتت از طبقه اولی اند و بخاری حدیث اهل طبقه ثانیه
 بر وجه استیعاب نیا ورده بلکه آنچه معتقد بود از ان اخراج نموده و اکثر احادیث طبقه ثانیه را در تعلیقات و روح
 نموده بخلاف مسلم که وی احادیث طبقه ثانیه بر وجه استیعاب آورده و طبقه سوم مثل جعفر بن برقان
 و سقیان بن حسین و اسحق بن عیسی کلبی و طبقه چهارم مثل زعمه بن صالح و معاویه بن یحیی صدقی
 و شعیب بن صالح و طبقه پنجم مثل عبد القدر و س بن حمید و حکم بن عبد الله ایلی و محمد بن سعید مصلوب
 پس بخاری احادیث این طبقات ثلثه را اخراج نماید و مسلم احادیث طبقه ثانی را اخراج نموده
 پنجیکه بخاری در احادیث طبقه ثانیه اختیار کرده و آن طبقه را بعه و فاسد پس این هر دو نام از ان
 پیشتر اخراج احادیث نگرده اند انتهى و باجمله چون شرط صحیحین شناخته نشود و مگر بر تخمین پس
 احوط برای ادرع توقف و امساک است از جزم بوصف حدیث غیر صحیح و کتاب ایشان با نکه اینی است
 بر شرطها یا احدیهاست زیرا که شرط ایشان غیر معلوم است جز با پس جزم بوصف حدیثی بدان چه قسم معتقد
 شد و چه گونه تصحیح آن نمیتواند کرد و با وجود شک در آنچه موجب جزمست و چه گونه ازان تفریح تصحیح آن حدیث
 توان نمود حال آنکه تفریح یقین بر شک نتوان کرد آحسن حمل بر ای قول قائل در حدیث غیر صحیح
 صحیحین گرانه علی شرطهاست آنست که این ظن اوست که این هر دو را شرطی است و آن شرطی است
 اوست پس آنچه موصوف به بودن بر شرطهاست چه قسم تقدیم خواهد بود زیرا که اگر این تقدیم نسبت

نشان از مجتهدین است که وی گمان کرده که آن حدیث برتر از آنهاست پس آن نشان مخاطب نظر
 خود را مورد بصل کردن بدانت با و امیکه کدام رتبه از فن خود نیسیا بدو اگر به نسبت غیر او از مقلدین
 یا مجتهدین است پس هرگز ظن غیر ایشان لازم ایشان نیست و نه عمل بدان جائز و حافظ این حجر
 و غیره تقدیم ما هو علی شرطها را سوق بمساقی تفهید میکنند چنانکه سوق تقدیم متفق علیه یا منفرد بخاری
 یا مسلم میکنند لیکن بر تقدیم متفق علیه و غیره ذکر کرده اند که آن تلقی امت بقبول مانیهاست بخلاف
 آنچه بر شرطهاست زیرا که ایشان اتفاق نکرده اند بر شرطی از برای آن هر دو و نه خود شیخین تقدیم
 کرده اند بآنکه مراد نشان شرط است بلکه غالب شرطها صحت است و این درست است اگر معلوم شود
 لیکن در غیر جهالت است و در میان معنی شرط کلام زیاده برین است که در شرح الفیه عاتق و همچنین
 در رسالت اللیب مذکور است بنابراین طولت این مختصر فرود گذارته شد و واتهما قد حصل الالاه
 عمل القول بعد یلم بطریق اللزوم و بنابر قول به تعدیل روایات این هر دو کتاب اتفاق حاصل
 شده بطریق لزوم و ترا د از لزوم التزم است یعنی چون علما تلقی هر دو کتاب ایشان را بقبول کرده اند لازم
 آنکه مجال ایشان بر وصف عدل و ضبط و غیرها از اوصاف صحت باشند و آنکه تصریح کرده که کل
 من روی عنه البخاری فهو عدل شیخ ابوالحسن مقدسی در حق رجال بخاری گفته بداجاز القنطرة یعنی
 الحال الثقات بسوی آنچه در حق او گفته اند و جرح نموده اند نتوان کرد و هر که ملاحظه کتب رجال نموده این
 بران مخفی نمانده و صحیح مسلم درین امر مشارک بخاریست از وی گفته قال ابن کصملاح شرط مسلم فی صحیح
 ان یکن الحدیث متصل الاسناد و یقبل الثقتة عن الثقتة من اوله الی منتهاه سالما من الشذوذ و العالیة
 فکل حدیث جمعت فیہ نده الشرط فهو صحیح بلا خلاف بین اهل الحدیث و ما اختلفوا فی صحته من الالاه
 فقت لیکن سبب اختلافهم استفاضة شرط من نده الشرط و بسیم خلاف فی اشراط کما اذا کان بعض
 الرواة مستورا و کان الحدیث مرسل و قد یکون سبب اختلافهم انه اهل جمعت فیہ نده الشرط
 لم اتفق بعضهم و نده هو الاغلب فی ذلك کما اذا کان الحدیث فی روایة من اختلفت کونه من شرط
 اصحهم فاذا کان الحدیث رواة کلام ثقات غیر فیم ابوالزیر المکی مثلا و سهیل بن ابی صالح و العلاء بن
 عبید الرحمن او حامد بن سلمة قالوا فیہ نده حدیث صحیح علی شرط مسلم و لیس بصحیح علی شرط البخاری لکن
 هو لا عند مسلم من جمعت فیهم الشرط المعبرة و لم یثبت عند البخاری ذلك فیهم و کذا حال البخاری
 فیها خبر من حدیث عکره سموا لی ابن عباس و اسحق بن محمد الفردی و عمر بن مرزوق و غیرهم ممن صحیح
 بهم البخاری و لم یصح بهم مسلم لکنهم مقدمون علی غیرهم فی روایاتهم پس رواة این

هر دو کتاب مقدم باشند بر غیر خود در روایات خویش ازین اول دلیل و این محبت است بر آنکه معاوضه
 بخاری و مسلم بگمان آنکه روایات این حدیث مثل روایات ایشان است بخود و رای مختلفی و خیال فاسد است
 ابو القح قشیری گفته هر چه بر شرط شیخین فرض کنند رجال صحیحین نباشند فایده اش آنست
 که ظن مرضی بودن ایشان حاصل شود حال آنکه علم با رضای ایشان بآن روایات معلوم نیست و لهذا
 ماکان علی بشرطها را اولی ترتیب از ما فیها اگر دانیده اند و شرط وقتی تمام شود که حدیث مخرب به جمیع روایات
 سند شیخین یا احمدها باشد نه آنکه رجال حدیث تصدیف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند از بخاری
 مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و زکارت و عدلت و سؤید این معنی است آنچه سخاوی در شرح
 الضمیه گفته ثم المراد بقول الحاكم علی بشرطها عند النوی و ابن دقیق العید و الذهبی تبعا لاین الصلاح
 بدون بکیر این رجال و لکن الاسناد و المحکم علیه با عیایانهم فی کتابیها و تصرف الحاكم یقویه فانه اذا
 کان عنده الحدیث قد اخرجها معا و احدهما رواته قال صحیح علی بشرطها او احدهما و اذا کان لبعض روایات
 لم یخرجها قال صحیح الاسناد حسب و یتاید بانه حکم علی حدیث من طریق ابی عثمان بانه صحیح الاسناد
 ثم قال و ابو عثمان هذا لیس هو النهدی و لو کان النهدی حکمت بالحدیث علی بشرطها انت
 وهذا اصل لا ینح عنه الا بدلیل و این اصلی است که ازان بیرون نتوان رفت مگر بدلیل
 یعنی تقدیم مراتب صحیحین بر حدیث او این خود ثابت گردیده که روایات این هر دو کتاب
 مقدم بر غیر خود است و این صلیست که عدول ازان بدو دلیل نتوان نمود و این خود منقود است
 و انکارش بخبر نگار به پیش نیست حافظین کثیر گفته کید و قد خضعت لهما رقاب النقاد و اتفق علی
 تصحیح دعواهما الله علم الاسناد و انتهی و مخطوی در شرح در مختار در کتاب التذابیح نوشته فاعتلت
 ما و تو فک علی انک علی صراط مستقیم و ل واحد من هذه الفرق یعنی انه علیه قلت لیس ذلک بالتمام
 و التثبت باسماهم الهم القاهر و القول الذاعمل التقل عن جهانبده هذا الصنعة و علماء اهل الحدیث
 الذین هموا اصحاب الاحادیث فی امور رسول الله و اقواله و افعاله و حرکاته و سکاته و اقوال الصحابة
 و الصحابة من الانصار الذین اتبعوهم باحسان مثل امام البخاری و مسلم و غیرهما من الثقات المشهورین
 الذین اتفق اهل المشرق و المغرب علی صحته ما اور و انی کنتم من امور اللبني و اصحابه ثم بعد نقل بنظر اهل
 بهم و اقتفرا اثرهم و اهتدوا بهم فی الاصول و الفروع فحکم بان من الذین بهم هم و هذا هو الفارق
 بین الحق و الباطل و المکیب من من هو علی صراط مستقیم و بین من هو علی سبیل الذی هو علی سبیل و شما
 اینتی ازینجا معلوم شد که حق منحصر در مذاهب این نیست علی ما قبل بلکه القیاس و عدم انصاف

خود بر شرط استقیم بودن ازین فضیلت عظمی باید نسبت نه مجرد دعوی است بحدیث و تواتر آن
برین بر شرط قفس و طویان گویند که فان كان الحدیث علی شرطی ما معان دودن ما انخرجه مسلم پس
اگر خبر یک بر شرطین هم بود باشد معاً خبر کمتر از حدیث بخارج مسلم باشد زیرا که دلیل بر تقدیم صحیح مسلم بر حدیث
بقبول است بخلاف آنچه بر شرطهاست که از اتقنی است بقبول نیست او مثله و یا مثل او باشد
زیرا که هر چه بر شرطین هم بود باشد و از اعانت بنود مقدم باشد بر خارج مسلم تنها و یا مساوی او باشد
زیرا که قوه حدیث نظر بر حال است نه نظر بر بودن آن در کتاب و صفات قایم مقام ذات می شوند
ویم بلکه مقدم باشد بر خارج بخاری نیز زیرا که چون بر شرطها و در با هم با هم متفق حلیه شد و آن
مقدم است بر افراد هر دو و این ترو در حافظین حجر است و دیگران جزم کرده اند با که حدیث بخارج
بر شرطین هم بود کمتر از حدیث بخارج مسلم است شیخ بران الدین ابراهیم بن عمر بقاعنی تلمیذ حافظ ابن حجر عسقلانی
گفته وجه تاخر خبر یک بر شرطها و دست از خبر یک اجدها اخراجش کرده است که اخراج اجدها را امت تعلق
بقبول کرده بخلاف آنچه بر شرطهاست و تخریجش نیز داخه اندلنته و احسن محل کلام حاظ که بطرد
ترید آورده است که شلیت اعم است از آنکه در اعیان باشد یا در اوصاف و شلیت خود در اوصاف
مختص نیست لیکن در اجدها حقیقت است و در دیگر مجاز پس استعمال حقیقت در صورتی است که حدیث
بخارج بر شرطها از نفس جال شخین باشد و درین حدین آن حدیث مثل حدیث بخارج مسلم باشد و استعمال
مجاز در صورتیست که حدیث بخارج بر شرطها از اشغال رواها باشد نه از نفس روات بخارج صحیحین و آن هم
ترو ات واقع بنا بر آنست که شرط شخین معلوم نیست و نه خود از ایشان تصریح باین معنی یافته شده که
وان كان علی شرط احدیها فنقدم شرط البخاری و حلال علی شرط مسلم و حلاله بتعال اصل
کل منهما و اگر آنچه بر شرطها باشد پس آنچه تنها بر شرط بخاریست مقدم باشد بر شرط مسلم تنها
نظر بر اصل هر یکی از ایشان مثلاً کسی حدیثی را از روایت حکم موعلی ابن عباس و اسحق بن محمد فرست
و عمر بن مزروق و غیرهم روایت نماید و دیگر کس از روایت ابو زبیر می یا از سهیل بن ابی صالح
یا اعلابن عبید الرحمن یا حماد بن سلمه اخراج نموده باشد پس اسناد اول مقدم باشد بر ثانی بنا بر آنکه رجال
اسناد اول از رجال بخاریست کوی بدان احتیاج گرفته در حال مبادی ثانی بر شرط مسلم است فقط این تقدیم
شرط بخاری بر شرط مسلم بنا بر آنست که چون اصل بخاری مقدم بر اصل مسلم است پس نسخ حکم اصل گرفت
در تقدیم بخارج لنا من هذا استه اقسام متفاوت در جاهات فی الحدیث پس در بخاری این حساب
شش قسم است بهم داد که در جات آنها در صحت متفاوت اند پس قسم اول ما اتفقنا علیه است و دوم

حفظ و ضبط وجودت فهم که بخاری و سلم در تفسیر صحیح از نسیم سید استند دیگر را حاصل شده تا حکم با
 حدیث وی استند او متناکرده شود و این فیض روح القدس گر باز در دست نماید با کجا
 دیگر هم بکنند آنچه میسما میگرد آبن الهام را حاصل برین قول مخالف جمهور تعصب مذموب خود شده
 زیرا که وی بزعم خود برای اثبات احکام و مسائل مذموب حنفی دامن جد و جهر بر میان زده نه تصدیر
 با احادیث برای رفع طعن رای برین مشرب خواسته و چون دید که ثبوت قنای او ای حنفیه با احادیث
 صحیح و در جمیع ابواب مواضع فقه نمیشود و طعن مخالفان حدیث ازین مذموب بر نمی نغیزد و ناچار برای
 پرورش حرف خود ضابطه مقبوله جمهور و قاعده مستعمله اصول را شکسته تجویز معارضه احادیث مذموب
 ضعات با احادیث صحیحین نموده تا مذموب اهل جلد خود با ثبات رساند شیخ عبدالحق دهلوی در تفسیر
 شرح سفر السعادت گفته و بدان راضی شده مصداقست فقهای حنفیه و معارضه ایشان با صحیحین است
 بجهت بلکلام ابن همام اشارت کرده و گفته که این سخنش نافع مفیدست و در عرض ما از شرح این کتاب
 گویم در رسالت البلیب گفته آن عرض نمایند مذموب حنفی است ولیکن حق سبحانه تعالی قدر رشع این
 هر دو کتاب را که اصح کتب صحیح مجر و زیر او یک آسمان بعد قرآن کریم اند با جماع کسیکه درین علم شریف تعویل بر است
 با وج قبول رسانیده و مثل این اجماع بر فضل امام ابوحنیفه م بر آنکه ثلثه از ابن الهمام با وجود دعوی فضیلت
 امام خود از اکثر اهل مذموب یافته نمیشود و از ثبوت اصحیت این هر دو کتاب خلاف حدیث صحیح قاج بر او
 حنیفه م در آنچه مخالفان حدیث صحیحین کرده لازم نمی آید ابوحنیفه طحاوی با وجود مبالغه مفرط در لغت
 مذموب حنفی نزد تمام محبت بر ابوحنیفه م در معانی الآثار کلام جدید آورده و در بعض مواضع میگوید مفا
 ابوحنیفه باطل بجهت در ابطال کلام سطل منزلت رفیع صحیحین در باره تجرید صحیح بسط قول کرده و گفته
 و الله العلیه البالغه و از طرف ابوحنیفه م عذر کثرت قیاسات نموده و گفته لو عاش حتی و نوت احادیث
 الشریعیه التي صححت بعه و ظفر و صحت عنده لاخذ بها و ترک القیاس المخالف لها انتهى و شک
 نیست که مستنبی امام ابوحنیفه م دیگر آنکه هدی همین است که قائل شوند بتقدیم حدیث بر قیاس و
 و وجهها در صححت و امکان لمون و لا مؤننه اذا قضی الله و رسوله امر ان یکون لهم الخیرة من امرهم
 و لهذا جمیع ائمه رضی الله عنهم منع کرده اند از تقلید خود و تقلید غیر خود نزد وجود سنن صحیح چنانکه
 هر کسب فقه و اصول روایات اذ آنکه اربع بی تو اتر سیده و قبول روایات از باب تقلید نیست
 قاضی و تقریب نقل اجماع کرده است بر آنکه اخذ بقول نبی ص و راجع بسوی او مقلد نباشد بلکه مصا
 بسوی وی سل و علم یقین است انتهى اندک پیش از گفتیم غم دل ترسیم که که دل زده شوی و در سخن بسید

و نقد قسم سابع وهو ما ليس على شرطهما اجتماعا و افرادا و اينجا قسم پنجم است و او آنست
 که بر شرط هر دو نیست نه اجتماعا و نه افرادا یعنی بر شرط بخاری و مسلم نیست و نه بر شرط احمد و هما
 است بلکه شرطش غیر شرط بخاری و مسلم است و او آنست که آنکه حدیثش التزام صحیحش کرده و تصحیح کرده
 اند مثل ابی بکر محمد بن اسحق بن خزیمه و ابی حاتم محمد بن حبان البستی و ابن سکن و عقیلی این چهار دو و هفتاد
 تا لایف حافظ ضیاء الدین سعدی اگر چه بعضی استقاد بر ایشان از راه تخصص یا ایضا گفته و فوق
 کلامی علم علیم پس مجموع اقسام باین ترتیب هفت است و از اینجا معلوم شد که احادیث صحیح هر چند
 در صحیحین منحصر نیست و ایشان استیجاب آن نکرده چنانکه در الفیه و شروح وی مذکور است لیکن ابی
 دین و ابان و ترک و چه تخصیص و ترجیح است از راه اصحیت یا مقاصد دیگر و آنچه از شیخین ترک شده
 از اصحاب سنن ترک نشده و آنچه از اصحاب سنن ارجح تر و کانه و دیگران باریاوش در کتب خود
 پدید آورده اند غالبش اخبار ضعیف است و برترین این کتب بیسته نمی رسد و در بعضی آنها بعضی احادیث صحیح
 مخبره این کتب که ماخذ احکام بود اهل علم بحديث بعد بحث و تفتیش از میان رانده و صحف خود را روان
 کرده پس حاجتی بسوی استحصال آن کتب برای عال بحديث باقی نیست بلکه هر قدر علم حدیث که برای مجتهد
 معتمدش در اصول فقه شرط کرده اند اقل قلیل است بر نسبت محفوظات این کتب بسته و در احادیث
 این کتب شش گانه نزد استدلال و هنگام احتیاج مراعات مراتب مقرره مخدنین واجب است و در نزد
 البعده فیه این علوم شرط فیه احتیاج و استنباط وی معتبر نباشد و قول واحد بن الهمام فیه حنفی در برابر
 جمیع الحدیث چه وزن داشته باشد و کجا در خور التفات میتواند شد که نه از آنکه حدیث است و نه از
 اصحاب حج و تعدیل سه روز مملکت ملک خسر و انند با گدای گنج نشین تو حافظ مخروش
 و هذه النفاة انما هو بالنظر الى الحیثیة المذكورة و این تفاوت درجات صحت حدیث
 بمخاطبیت مذکوره از صدق روایت و عدالت و ضبط ایشان است اما الودج قسم علی ما فوقه
 یا ما اخری تقضی الترجیح علی ما فوقه فانه يقدم علی ما فوقه اما اگر ترجیح باید قسمی ازین در
 ما فوق خود و سبب دیگر امور که مقتضی ترجیح باشد بر ما فوقش پس این متم مقدم داشته شود بر آنکه ما فوق
 وی است و انواع درجات قرب و پنجاه وجه است در حصول المأمول لمخص ارشاد و القول باید دید
 اذ قد يعرض للمفروق منه يجعله فائقا لغيره كما هي عارضه فيكون ما فوقه فائقا لغيره
 ویرا و از رتبه سافل بدرجه علیا میرساند گویم مرجع در مثل این چنین ترجیحات نظر مجتهد مطلق است پس هر چه
 نزدش ارجح می باشد نزد تعارض آنرا مقدم بیناید کما لو كان الحدیث عند مسلم مثلاً و هکذا

در این کتب شش گانه از حدیث صحیح
 در کتب صحیحین و غیر صحیحین
 در کتب صحیحین و غیر صحیحین
 در کتب صحیحین و غیر صحیحین

مشهور قاهره در رجه التواتر مثلاً حدیثی باشد مشهور که قاهره در رجه تواتر میباشد المبرائی زیادت
وضاحت و کشف حالش قید قاهره بودن آن از تواتر فرمود لکن حفت قرینه صدابها یقیناً
لیکن آن خبر محقق محاط بقرائن است بروجه یک بدان فائده علم یقینی می بخشد چنانکه در انواع خبر محقق
بقرائن معلوم شده فائده یقدم علی الحدیث الذی یخبر به البخاری اذا کان فرداً مطلقاً
پس این چنین حدیث مسلم مقدم داشته شود بر حدیثیکه آنرا بخاری احسن کرده چون آن حدیث غیر
بخاری فرد مطلق باشد سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب الراوی در توضیح این سخن نوشته که
تتفقاً علی اخراج حدیث غریب و یخرج مسلم او غیره حدیثاً مشهوراً اذا کان لطرفاً متباینه سالمت
من ضعف الرواة و لعل او معاً و صفت ترجمه بکدهها اصح الالسانید قال الارکشی ومن ههنا یعلم ان ترجمه
کتاب البخاری علی مسلم المراد بر ترجمه الجملة علی الجملة لاکل فرد من احادیثه علی کل فرد من احادیثه الا
انته و کما لو کان الحدیث الذی لم یخبر به من ترجمه و صفت بکدهها اصح الالسانید
کمالاً صحیحاً فم عن ابن عمر و یحیی بن ابراهیم الحدیثی باشد که بخاری و مسلم آنرا درین هر دو کتاب تخریج
ازان مسم اسناد که متصف باصح الالسانید است کرده باشد مثل اسناد مالک از نافع از عبد
بن عمر و امثال این اسناد چنانکه در با قبل مذکور شده فائده یقدم علی ما انفرد به احدهما مثلاً
لا یسما اذا کان فی اسنادها من فیه مقال پس این چنین حدیث مقدم داشته شود بر آنکه احدهما
مثلاً بدان منفرد باشد خصوصاً چون در اسنادش راوی متکلم فیه باشد یعنی ضعیف و مجروح بود حاصل آنکه
بر آن حدیث که شیخین آنرا ازان مسم اسناد که متصف باصح الالسانید است اخرج کرده لیکن اسنادش از
اصح الالسانید است پس آن خبر بالفرد واحد با نرد و تعارض مقدم داشته آید نه بر متفق علیه این هر دو وجه
متفق علیه این هر دو قطعی است کما مر سابقاً گویم بنا برین بقتیه بر قول ابن الهمام که پیش ازین در باره
معارضه احادیث بخاری و مسلم بنا بر فرض شروط این هر دو در غیر احادیث مخبره ایشان نوشته شد
مسلم است اما وضع مقدم ممنوع بود کلام ما در وجود آن شروط مقرر است و اگر نظر تحقیق و انصاف میدود
شود خرم یقین چنانکه با احادیث مخبره بخاری و مسلم حاصل میشود و تبارکمتی است بقبول با احادیث
مخبره کتب دیگر اگرچه اسنادش از اصح الالسانید باشد یعنی شود بخوبان بنی چشم در آیند بگذرند
آن شیخ دیگر آنکه در سینه جا کنند الحسن فان خفت الضبط ای حل و اگر راوی
خفيف الضبط یعنی قلیل الضبط از جهال صحیح باشد یقال خفت القوم خفوا قلوباً چنانکه
گفته شد و خفت القوم خفوا چون قلیل شوند و وجه تفسیر خفت بقلت از است که مشهور معنی

خفت ضد ثقات است و در معنی قلت استعمالش قلیل است پس لابد آمد تفسیر این معنی
 حاصل آنکه خفت را دو حال است یکی آنکه استعمالش در کلمات باشد و دیگر در کیفیات در قاصد اللغات
 نوشته الخفت بالکسر الخفیف و الجماعه القلیله و لان الخفیه مستعمله فی کیفیة و الکمیة انتهی و در اینجا سؤالی
 بقیمة حافظ بر قول شیخ اعتراف کرده و حاصلش انبیت که تعریف حدیث حسن که متفق علیه میان
 اهل این فن باشد معلوم نیست چنانکه ذکرش در آید پس تعریف شیئی مجهول است و دیگر آنکه خفت
 ضبط امریست که در آن جهالت است و در جوابش چنین نوشته اند که قلیل الضبط بودن را وی بنا
 بر عرف و بداهت معلوم است که بسبب آن حدیث دون از رتبه صحیحه شده پس تمیز حاصل است
 و المراد مع بقیة الشروط المتقدمه فی حدیث الصیحجه و مراد بخت ضبط باباتی شرط و مقدمه
 است که در صحیح مذکور شده و آن اتصال سند و عدالت راوی و عدم شد و ذ و عدلت است علم
 قاری گفته تعریف احسن لذاته جزا الو احد نقل عدل خفیف الضبط متصل السند غیر معطل و لا شاذ
 انتهی فهو الحسن لذاته پس این چنین حدیث را حسن لذاته نامند و ظاهر کلام قوم در آنست
 که در حسن نقصان در همه صفات مذکوره راه دارد و اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان
 در ضبط است و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف و حسن اخیره نقصان در همه صفات راه دارد
 سید محمد بن ابراهیم در مختصر گفته حدیث راوی خفیف الضبط نزد اهل اصول معمول بهست از جهت آنکه
 ادله قبول جزا احاد شامل اوست خلافاً للنجاری زیرا که وجه شامل بودن او مظنون العدالت مظنون
 الصدق است و لهذا نام نجاری در تحمیل و تحجیم بدان عمل نمیکند انتهی لا الشئی خارج وهو الذی
 یکون حسنه بسبب الاعتصام به از جهت آنکه حسنش بسبب امر خارج است و او آنست که حسنش
 بسبب اعتصام باشد پس آنکه حسنش بسبب امر خارج باشد آنرا حسن غیره نامند در فتح الباقی شرح
 الغیبه نوشته که حسن غیره در نفس الامر ضعیف میباشد و اطلاق حسن بر آن از جهت عاصدهست
 مثل کثرت طریق انتهی نحو حدیث المستنود و مثالش حدیث راوی مستور است سخاوی گفته
 مستور کسی است که عدالتش متحقق نگردد و نه جرح او و همچنین اگر منقول شد در آن این هر دو
 چیز واحد جان مرع نگردید انتهی و بعضی اهل تحقیق چنین نوشته اند که اگر نام راوی ذکر نکنند و عز
 رجل و نحو آن گویند آنرا بهم خوانند اگر ذکر نامش کنند لیکن تمیز نگردد و اندک که کدام یک است پس آنرا
 مهمل گویند و اگر تمیز نیز کرده اند اما اراده از آن بجز یک کس کرده نشود و آنرا مجهول نامند و اگر
 یک کس را از آن اراده نمودند نام مرع نگردید پس آن مستور است از تقدیمات طر قد چون مرع

۲
 از جهت
 قطع

۳
 در بیان مجهول

والخامس مرسل فيه مجهول والسادس منقطع فيه مجهول والسابع مرسل فيه منقول كثير الخطار وان كان عدلا
والثامن منقطع فيه منقول فيه والناح مرسل فيه مستور ولم يجبر من وجه آخر والعاشرة منقطع فيه مستور لم
يجب من وجه آخر والحادى عشر مرسل شاذ والثاني عشر منقطع شاذ والثالث عشر مرسل معلل والرابع
عشر منقطع معلل وما تقدم فيه الشرطان المتقدمان مع فقد شرط آخر ثالث قسم ثالث من اهل التقسيم و
يرخل تحت عشرة اقسام فالخامس عشر مرسل شاذ وفيه عدل منقول كثير الخطار والسادس عشر منقطع شاذ
فيه منقول كذلك والسابع عشر مرسل معلل فيه ضعيف والثامن عشر منقطع معلل فيه ضعيف والناح
عشر مرسل معلل فيه مجهول والعشرون منقطع معلل فيه مجهول والحادى والعشرون مرسل معلل فيه منقول
والثاني والعشرون منقطع معلل فيه منقول كذلك والثالث والعشرون مرسل معلل فيه مستور ولم يجبر والرابع والعشرون
منقطع معلل فيه مستور كذلك وهكذا فافعل الى آخره شرط فخذ ما تقدم في شرط الاول وهو الاتصال مع
الشرطين الآخرين غير ما تقدم وهو السلامة من الشذوذ والعلته ثم خذ ما تقدم فيه شرط آخر مضمون الى فقد هذه
الشرط الثلثة والاقسام هذه الخامس والعشرون مرسل شاذ معلل والسادس والعشرون منقطع شاذ
معلل والسابع والعشرون مرسل شاذ معلل فيه منقول كثير الخطار والثامن والعشرون منقطع شاذ معلل فيه
منقول كذلك ثم عدا فابدأ بالشرط غير ما بدأت به اولاد وهو كون الرواة ثقة وتحت قسمان فالسابع والعشرون
ما فى اساده ضعيف والثلاثون ما فيه مجهول ثم زد على فقد عدالة الراوى فقد شرط آخر غير ما بدأت به تحت قسمان
فالحادى والثلاثون ما فيه ضعيف وعلته والثاني والثلاثون ما فيه مجهول وعلته ثم كسل هذا العمل الثاني الذى بدأ
فقد الشرط المنته فيه كما كملت الاول فمضمون الى فقد بين الشرطين فقد شرط ثالث ثم عدا فابدأ بما تقدم فيه شرط
آخر غير المبدى به والمنتهى به وهو سلامة الراوى من الغفلة ثم زد عليه وجود الشذوذ والعلته او ما ساء
ثم عدا فابدأ بما تقدم فيه الشرط الرابع وهو عدم مجيئه من وجه آخر حيث كان فى اسناده مستور ثم
زد عليه وجود العلة ثم عدا فابدأ بما تقدم فيه الشرط الخامس وهو السلامة من الشذوذ ثم زد عليه وجود العلة
معه ثم ختم بفقد الشرط السادس ويدخل تحت ذلك عشرة اقسام فالثالث والثلاثون شاذ معلل
فيه عدل منقول كثير الخطار والرابع والثلاثون ما فيه منقول كثير الخطار والخامس والثلاثون شاذ وفيه منقول
كذلك والسادس والثلاثون معلل فيه منقول والسابع والثلاثون شاذ معلل فيه منقول كذلك والثامن
والثلاثون ما فى اسناده مستور لم تعرف اهل بيته ولم يرد من وجه آخر والناح والثلاثون معلل فيه
مستور والاربعون الشاذ والحادى والاربعون الشاذ المعلل والثاني والاربعون المعلل فيه
اقسام للضعيف باعتبار الاجتماع والافراد بعينه فانظر بين الذين عراني گفته وقد تركت

عنه ان الهم
والمعروف
بما لا يمكن
منه لانه لا يمكن
ان يتجاوز
الحدود
التي هي
مقتضى
الاجتهاد
والاحتياط
في العلم
والدين

من الاقسام التي يظن انقسامها بحسب اجتماع الاوصاف عدة اقسام وهي اجتماع الشذوذ ووجوده
او جهول او استوفى منه لانه لا يمكن ان يتجاوز ذلك على الصحيح لان الشذوذ ما رواه الثمته فلا يمكن وصف ما فيه يا
او الجهول او استوفى منه لانه لا يمكن ان يتجاوز ذلك على الصحيح لان الشذوذ ما رواه الثمته فلا يمكن وصف ما فيه يا
واين ان ياد وتمرر النوع بسيارست باعتبار قيود وشرط ونسبت مقصود برتديدان جبان پس مرجع
وكثره اقسام احاديث نظرناظرست لا غير سخاوي كفته وقد خاض غير واحد من علم هذا الشأن في ذلك
فتعتبر ان الاشتغال بنيره من هيات الفن الذي لا يسع العمر الطويل لاستقصاها كره بالجملة اما كان التقسيم المطلوب
صعب الراجح في بادي الراي محتمة شينا بقوله فقد لا اوصاف مرجع الى ما في راوي طعن او في سده سقطا كسقط
اما ان يكون في اوله في آخره او في اثنائه ويدخل تحت ذلك المرسل والمعلق والمدلس والمنقطع والمعضل وكل واحد
من هذه فانضم اليه وصف من اوصاف الطعن هي تكذيب الراوي او تمته بذلك او فحش غلط او مخالفة او بدعة او
جهالة عينه او جهالة حاله فباستبار ذلك يخرج اقسام كثيرة من الاثر اذ من المتدخل المفضى الى التكرار انتهى والشيخ الجلي
ذكره يا نصاري در فتح الباقى شرح الفيه عراقي به سبط بيان موده فيلطلع ثم يدان كما در كتب مسوطين فن مثل مقدمه
ابن الصلاح والفيه وشرح دي نوشته كازور و حديث بطريق مستدر كمثل حديث الاذنان من الراس لازم في ايد
كحسن يا صحيح كرزير كه ضعف متفاوت است بعض ضعف چنانست كه بتابعات زائل ميگرد و مثل تلميز
باشند و زيا سيئي المحفظ يا احتكاك با وجود صدق و ديانت و اگر در هر طريق ازان طرق كذا بين و رضا معين و
ست هي ظلمات بعضها فوق بعض پس حديث بسبب اين چنين تعدد طرق غير ثابتة اگر چه بعد و متضاعف سده
حديث بسبب ان از رتبة ضعف خود بيرون نني رود چه كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب كاذب
كيسان ست حديثي را از صحابه روايت كند و بسوي هر واحد اسنادي سونق نمايد و حديث ضعيف در اثبات
عملی از اعمال حجت نيست آري اگر تلقی هست بقبول باشد محتج به گرد و سخاوي در شرح الفيه كفته اذا ما قويت
الائمة الضعيف بالقبول بعيل به على الصحيح حتى انه ينزل منزلة المتواتر في انه ينسخ المقطوع به و لهذا قال الشافعي
في حديث لا وصية لوارث انه لا يثبت اهل الحديث ولكن العامة تلقى بالقبول و عملوا به حتى جعلوه ما سخا
لأية الوصية له و ابن العربي ما كى كفته كه عمل بحديث ضعيف در فضائل اعمال مطلقا جائزست ليكن لو
كفته كراين على اللطمان نسيتم بكمه شرط است بتمه شرط يكيه انكه ضعف غير شديد باشد و دم انكه مستدرج
بود زير عمل معمول بسوم انكه قصد فعل بدان بدتوش نكند تا ك انست بسور رسول خدا صلى الله عليه وسلم لازم
نيايد بلكه نقطه اعتقاد و احتياط كند تا ما حديثي ضعيف بكمه است اجض مبرع و انكه واقع بود كه حسب در انجا تنزه
است ازان پس عمل بدان نيز جائزست چنانچه ذهب نسائي در اخراج حديث ضعيف دال بر ائمت اما

این تنزه واجب نیست بحدّه این الصلاح گفته اگر حدیثی یابند که سندش ضعیف باشد پس مطلقاً حکم بضعف
 وی بجا نماند سند ضعیف نباید کرد و بلکه چنین باید گفت ضعیف بهذا الاسناد و او من هذا الوجه زیرا که احتمال
 دارد که سندش صحیح و دیگر بغیر این سند باشد مگر آنکه کسی امام از ائمه حدیث تتبع طرق و اسانید ویرانموده
 حکم بضعف وی نماید انتهی لیکن سخاوی در شرح الیغده از حافظ ابن کثیر نقل کرده که وی گفته یکنفی فی المناظر
 تصنیف الطریق التی ابدان المناظر و یقطع اذا الاصل عدم ما سوانا حتی یثبت بطریق آخر من استهت
 و یحییین از روایت حدیث ضعیف بغیر اسناد و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
 از الفاظ جازمه نباید گفت بلکه چنین باید گفت روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
 او در روایت او جازمه و آنچه مشابیه باین الفاظ است و همین است حکم حدیث مشکوک بصحت و بضعف
 و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
 و هذا القسم من الحسن مشاذاک للصیحیح فی الاحتجاج به و انکان دونه و مشابیه لم فی انقضاء
 البعض ما فوق بعض و این قسم مشارک صحیح است در احتجاج بدان اگر چه درون او در رتبه و مشابیه
 با وی در انقسام بسوی مراتب باشد که بعضی از آنها فوق بعضی است سخاوی گفته و لذلك قال المنزه
 فی بعض الاحادیث و هذه و انکانت اسانید مفرداتها ضعیفة فمجموعها یقوی بعضه بعضاً و یصل الی حدیث
 حشایه صحیح به و الترنزی هو الذی اکثر من التبعیر بالحسن و لوه بذكره كما قال ابن الصلاح و لكن حیث ثبت احتمال
 صحیح الائمة فی اطلاقه فلا یسوغ اطلاق القول بالاحتجاج به بل الابدن النظر فی ذلک فما کان منه منطبقاً علی
 الحسن لذاته فهو حجة او الحسن لغيره فیه فصل بین ما کثر طرقه فیحیی به و ما لا فلا و هذه امور جملیة تدکر تفصیلاً
 بالمباشرة انتهی در فتح الباقی شرح الفیه نوشته الحسن بلخی فی الاحتجاج بصحیح حدیث لم یعارضه معارض
 یمنع من الاحتجاج به کان یکون هناك حدیث صحیح و لم یکن الجمع بینهما فلا یحتج بالحسن انتهی و باجماع عمل
 بر حسن جائز است نزد جمهور خلافاً للبخاری و ابن العربی المالکی و حق مذہب جمهور است چه اولاً و چه ثانیاً
 بر احاد و قبول وی شامل است حسن را تو وی گفته اکثر الاحکام تبعها بطریق حسن و نحوه قول النجاشی که
 السخاوی و بکثرة طرق صحیح و انما یحکم له بالصحة عند تعدد الطرق لان للصور
 الجمعة و قولة تجز الفقد الذی قصر بخصطه اداوی الحسن عن اداوی الصحیح و ذکر تری طرق بخیر
 اسانید حکم بصحت حدیث حسن کرده شود و وجه حکم بصحت حدیث حسن آنست که صورت مجبوراً تری است
 که بدان وجه مقدار قصر بخصطه اداوی حسن را اداوی صحیح میکند طبیعی در خلاصه گفته معاداً بتسری آنست که اینچنین
 حسن و قوت بلخی بصحیح میشود و آنکه عین صحیح میگردد مثلاً تندی حدیثی را با اسناد حسن روایت کند و ابو داود هم آنرا

با دیگر مثل دور حسن بسیار پس احدها دیگر منجز کرد و از رتبه حسن بدرجه صحیح مرتقی کند و تموی حسن صحیح
 و صحیح بحسن خود هیچ ضایعت و تقوی حسن بضعیف با اعتبار است که چون ضعیف منضم بحسن گردد حسن
 از آن حالت که فرود اوتوی تر است را بن الصلاح گفته مثالش حدیث محمد بن عمر در ابی سلمه از ابی بزیق
 از رسول خدا صلی الله علیه و سلم است که گفت لولا ان اشد علی امتی لارتم بالساک عند کل صلوة پس صحیح
 بن عمر و اگر چه مشهور بصدق و صیانت است لیکن بعضی آنرا بسبب سوء حفظ خروج ساخته اند
 و بعضی بوثوقش بر دهنست پس حدیثش ازین جهت حسن است و چون حدیث بود دیگر نیز مروی است
 بنابراین از درجه حسن مرتقی شد و بدرجه صحیح پیوست زین الدین عولتے در شرح الفیة خویش گفته و قد افاد ابن
 الصلاح هذا من الترمذی فانه قال بعد ان اخرج من هذا الوجه حدیث ابی سلمة عن ابی هريرة عنده صحیح
 و انما صح لانه قد روی من غیر وجه انتهی و من شرط الصحة علی الاستناد الذی یکون حسنا
 لثباته لو تفرد اذا تعدد و ازین وجه بر اسناد حدیث حسن لذاته در حالیکه فرود باشد نزد تعدد طرق طلاق
 صحت بر او کرده شود یعنی چون اسناد حسن لذاته نزد عدم تعدد طرق مقصده اطلاق صحت است پس نزد تعدد
 طرق اطلاق صحت بران بطریق او می نموده شود سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب نوری گفته
 حدیث حسن نزد تعدد طرق مرتقی بدرجه صحیح پیشتر و جماعتی آنرا در قسم صحیح ادراج کرده زیرا که در صورت
 قوت مرتفع میشود و بسو صحت پس اعلام مراتب حسن روایت سماک از حکیمه از ابن عباس است و مثل
 روایت بهز بن حکیم عن ابیه عن جده و محمد بن شعیب عن ابیه عن جده و محمد بن عمرو بن علقمة عن ابیه
 سلمة عن ابی هريرة و محمد بن اسحاق عن جده ابراهیم الیتمی عن اشیانه و نحو ذلک و این ادنی مراتب صحیح است
 در دن اوست در مرتبه احادیث حارث اعور بهمانی و عاصم بن ضمره و مجاج بن ارطاة و ضعیف و اشمال
 ایشان پس بعضی تمسین او می کنند و بعضی تضعیف و تضعیف ایشان راجع است از تمسین انتهی و در باب
 اشارت باین معنی نیز گفته اما کما کان عالی از فائده نیست و لهذا حیث یختر الموصف و این مخیر
 بصحت حدیث با تمسین در جائز است که وصف آن حدیث منفرد باشد یعنی فقط بنا حدیث صحیح گوید یا
 حدیث حسن و انما حدیث نیز یک باشد فان جمعاً ای الصحیح و الحسن فی وصف واحد کقول
 الترمذی و غیره حدیث حسن صحیح فللا تردد الحاصل من التمسین فی الناقل
 هل لجمعت فیه شروط الصحة او قصر عنها و اگر صحیح حسن بود و در وصف حدیث واحد جمع
 نموده شد مثل قول ترمذی و غیره حدیث حسن صحیح پس جمع بین الوصفین بنا بر تردید مهمت است که در
 ناقل حدیث حاصل شده که آیا در ناقل حدیث شروط صحت مجتمع گشته یا در آن قصور از آن راه یا

این در حسن است
 لیکن تقاضای
 صحت کرده است
 بلکه بترتیب
 صحیح زوال می یابد
 است بسبب
 نزدیکی از وجه
 باین ترمذی می یابد
 بنابر است
 سخاوی

کتاب
بن کلاب
صاحب زندقه
نیز قال است
چنانکه در کتاب
السواد حکام
آنها نقل شده است
در مورد

نزد بخاری از ابو حنیفه رح و شیخ ذی حماد بن سلیمان طاهر است بخلاف امام شافعی که در
حکم نجاست کرده و همچنین نزد بخاری در و در آخر تشهد در صلوة سنت است واجب نیست
چنانکه در صحیح خود گفته باب ما یختیر من الدعاء بعد التشهد و لیس لواجب لودی گفته و همین است
اختیار مالک و امام ابی حنیفه بخلاف امام احمد و امام شافعی که نزدشان واجب است بدلیل حدیث
لاصلوة لمن لم یصل علی النبی رواه ابن ماجه صفحه ۳۳ و لقول السنن العالی یا ایها الذین آمنوا صلوا
علیه و سلموا تسلیما همچنین احمد در حج نزد بخاری و ابو حنیفه عام است بخلاف مالک و شافعی و احمد
که نزد ایشان خاص بدین است نه مرض و غیره همچنین اخذ جنس در مال زکوة نزد بخاری رح و امام حنیفه
در است بخلاف امام شافعی که در اخذ زکوة از عین آن مال می گوید و نزدش عدول از عین بسوی
جنس روا نیست و همچنین رضاعت نزد بخاری رح و امام ابی حنیفه در قلیل باشد یا کثیر ثابت گردد و بخلاف
شافعی و احمد بن حنبل که ایشان درین باب اشترط در ثبوتش بر پنج وضعیت فرموده و همچنین نقل زکوة
از بلده ببلد نزد بخاری و امام ابی حنیفه رح در وقت تبصیلیکه در فقه مذکور است بخلاف امام شافعی و امام مالک
که نزد ایشان عدم جواز است و مثلین نوع بسیار است و در اکثر مواضع امام بخاری بر امام ابی حنیفه
بیز تر و بیکه و در صحیح خود تبیین از ان بقال بعض الناس ممنوره لیکن در بعض مواضع مراد نقل بعض آنها
امام شافعی را نیز داشته چنانکه در کتاب الاحکام باب ترجمه الحکام گفته و قال بعض الناس لا بد للحکم من
شخصین متخطای غنی مصری گفته کانی برید بعض الناس الشافعی و هو رد لقول من قال ان البخاری اذ قال
بعض الناس ارادوا ما حلفنا به منی و همچنین در فضیلت مسح تمام سر و طهارت کلاب در سواها با امام مالک
متفق گشته و استقصا این بحث طویل دارد و با بجمه خلوص زمان از جهت صحیح نیست و مویب و دست قول
در مسلم ان المدغز جل یعبث اهذه الامنة علی ما س کل مائة سنة من سید و لها وینار و اه ابو داد و
و غیره و قول در مسلم لا تزال طائفة من امتی ظاهری علی الحق حتی یاتی المراد و کیف که اجتهاد بر تاریخین
اسهل و الیسر است از اجتهاد بر متقدمین و خلاف منی کند در ان هر که ذمی فهم سومی و عقل فوسیت اما منکرین بنا بر
حکومت بر تولید داشتغال بنیر علم کتاب و سنت استصعاب آن کرده اند و خلق الله و الحروب و جالیه
در جال القصة و زید و دیگر که فضل خدا را بر بعض خلق او منحصر سازد و نهم شریعت مطهره را منصفه بر تقدم
العصر کند و بیست بر خدا و بر شریعت داد و الله تعالی الحق و مویبیدی السبیل و هذا
حدیث یحصل منه التفرقة بتلك الروایة و این جواب در وضعیت است که از ناقل حدیث تفر
باین روایت حاصل شود یعنی برای آن حدیث بجز یک اسناد شده دیگر نباشد و در حدیثی که نزد

ناقل و وسناوش باشد ذکر خواهد شد و عرفاً لهذا جواب است شکل الجمع بین الوصفین
فقال الحسن قاصد عن الصحیح كما عرف من حدیثهما فی الجمع بین الوصفین اثباتاً لل
القبض و نفیاً و باین تقریر دانسته شد جواب یک جمله بین الوصفین را در حدیث واحد مشکل شمرده
و بر وجه اعتراض گفته که حسن قاصد از در صحیح است چنانکه از حدیث واحد معلوم شده پس در صورت جمع بین الوصفین
گویند که اثبات این تصور و نفی وی نسبت حدیث واحد است و محصل الجواب ان نورد ائمة الحدیث
فی حال ناقله اقتضی للجمع ان لا یصف باحد الوصفین فیقال فیحسن باعتبار
عند قوم صحیح باعتبار وصفه عند قوم و حاصل جواب آنست که نورد ائمة حدیث در حال ناقل
آن اقتضای این امر برای مجتهد کرده که وی وصف حدیث بر طریق تعیین و جزم باحد الوصفین نکند بلکه در آن
چنین گویند که این حدیث حسن است باعتبار وجود وصف حسن نورد قومی و صحیح است باعتبار وجود وصف
صحت نورد قومی یعنی در میان آنکه حدیث در حال ناقل اختلاف واقع شده بعضی او را طاهر العدالت نام
القبض شمرده اند و بعضی خفیف الضبط و العدالت پس بر آن بعضی حدیث صحیح است و بر آن بعضی حسن گویند
بقول خود حسن صحیح اشارت پیر و در نسیب کرد و علی قاری گفته نیه انه لم یکن الترمذی بل البخاری مثل
فی الصحیح و تحسین انته گویند این وقت باشد که عند قوم در هر دو موضع متعلق باشد پس یا صحیح و اگر متعلق بود
حسن و وصف صحیح باشد تا این مخطور لازم نمی آید پس معنی چنین باشد حسن عندنا باعتبار وصفه الکائن عند
قوم و صحیح عندنا باعتبار وصفه الکائن عند قوم و الا فلا یکن محصل الجواب محصلاً غایت ما فیما نحن
منحرف الذود کان حقه ان یقول حسن او صحیح غایت مانی الباب آنکه آن مجتهد از وی
حرف نورد در حذف کرده زیرا که حق عبارت آن بود که حسن او صحیح میگفت فعلاً ما حذف حرف العطف
من الذي یعد و این چنانست که حرف عطف ما از معدود حذف می کنند و چنین می گویند و از غلام جاریه
بساط در ضمنی شرح کافی گفته ان الحذف مختص بالواو واد و اقتصر ان مالک علی الواو فقط و بنابرین تقدیر
بعد فعل مضارع مجهول باشد از حدیث بعد و در بعضی نسخائین کتاب لفظ بعد مضاف بسوی ضمیر واقع شده
و بنابرین تقدیر معنی چنین کرده شود که حذف حرف عطف درین صورت مثل حذف نمودن در قسم مانی
ست که بعد ازین می آید و آن آنست که در دو سه جمع میان هر دو وصف صحت و حسن باعتبار دو جانب او
کرده شود و بر هر دو وقت پیرا اشکال ند که مندرج است زیرا که درین حدیث اثبات هر دو وصف معابر است
حدیث واحد است و علی هذا فما قبل فی حسن صحیح دون ما قبل فی صحیح
لان الجهم اقوی من الذود و بنابرین تقدیر بر آن حدیث که در حق او حسن صحیح گفته شده است که ترست

تعداد

از حدیثی که در آن فقط صحیح گفته شده زیرا که جزم اقرس از تردد باشد اگر گفته شود که حدیث صحیح مجزوم بصحت مشهور
 نیست بلکه معتد به نظر من است پس قول حافظان بجزم اقوی من التردد چنان درست باشد و جانش نیست
 که مراد از جزم صحیح بودن وی بلا تردد است بخلاف حسن صحیح که در آن تردد واقع است پس آن مجزوم بصحت
 نباشد و هدا حدیث التفرّد و این جواب در جایست که اسناد حدیث متفرّد باشد یعنی اینکه گفته شد
 که حسن صحیح بودن از صحیح است پس این وقتی است که بر آن حدیث که در وی حسن صحیح گفته شد فقط
 یک اسناد باشد و الا ای اذ لم یحصل التفرّد فاطلاق الوصفین معاً علی الحدیث یکون
 باعتبار الاسنادین احدهما صحیح و الاخر حسن اگر تفرّد در حدیثیکه از حسن صحیح
 گفته شد حاصل گشت پس بنا برین تقدیر اطلاق هر دو وصف معاً بر حدیث واحد باعتبار دو اسناد
 باشد که یکی اقتضای صحت کرده و دیگر اقتضای حسن عرض که جمع نزدی میان صحت و حسن مثل نیست تحویل
 که حسن لغات صحیح اخیره باشد همچنین اجتماع غریب و حسن باعتبار تقدیر طاق است که در طریق غریب
 و در طریق حسن است و اینجا معلوم شد که حکم حدیث بصحت یا حسن بر آن اسناد است نه بر آن متن پس قول ایشان
 بنده اسناد صحیح او نه اسناد حسن یا چنین گویند حدیث حسن الا اسناد صحیح الا اسناد و در قول ایشان
 است حدیث صحیح او حسن چه ایشان تصریح کرده اند که میان اسناد و متن هیچ ملازمت نیست زیرا که گاهی
 اسناد حدیث یا اثر صحیح یا حسن می باشد بنا بر اجتماع شرط و صحت از اتصال و عدالت و ضبط متن او
 بنا بر شد و ذی عدلت سخاوی در تفریح الفیه گفته و لایحدش فی عدم التکلیف با تقدم من ان قولهم هذا حدیث
 صحیح مراد به اتصال شده مع سایر الاوصاف فی الظاهر لاقطاع عدم استلزامه الحکم لکل فرد من اسانید
 ذلك الحدیث و علی کل حال فالتقید بالاسناد لیس صریحاً صحته المتن و الاضعف بل مو علی الاحتمال ان
 حدیث من لم یطرد علی منیه و اطرفه فیما لظهور صحته منته و لذلك منقطع الزمیه عن الحکم الحدیث انتهى گویم اینجا
 است قول ابن الهیثم در فتح القدر حاشیه هدیه در باره حدیث من کان له امام فقرة الامام له فقرة که این حدیث
 صحیح الا اسناد بر شرط شیخین است مگر آنکه شاد است سر شکر آمد و بعد بگفت روی بود و پیشگایست از که کم
 شامل است غمازم و نیز از اینجا است حدیث ابن عباس فی کل ارض آدم کما ذکره و فتح کنه حکم و باره امیم کما براسیم و
 جیس و نهی کبیکم بقی گفته اسناد صحیح است مگر آنکه شاد است و مصنف و فتح الباری شرح بخاری کتاب
 بدر الخلق باب ما جاز فی سبع ارضین و همچنین قسطلانی در شرح بخاری تحقیقش بر او ختمه اند و علی هذا
 قیل فی حدیث حسن صحیح فوقف ما قبل فی صحیح فقط اذا کان فرداً الا ان کثرة الطرق تقوی
 و بنا برین تقدیر هر چه حسن صحیح گفته فوق میرسد باشد که در آن تنها صحیح گفته اگر آن صحیح فرد است چه تقدیر

در بیان اسناد صحیح و حسن
 در حدیث صحیح و حسن
 در حدیث صحیح و حسن

مقوی حدیث باشد زیرا که صحیح مجموع را قوی است چنانکه در افراد استوارتر و صحیح بغیره که بدان چه مرتبه اقصی
 میکند فانیقل قد صرح الترمذی باز شرط الحسن ان یروى عن عنید و جند فکیف یقول
 فی بعض الاحادیث حسن غریب لا یغفر له الا من هذ النور جدا که گفته شود که ترمذی تصحیح کرده
 باینکه شرط حدیث حسن آنست که مروی بغیره کوچک باشد پس قول او در بعضی احادیث حسن غریب لا یغفر له
 الا من هذا الوجه اولاً غفره الا من حدیث فلان چه قسم درست میتواند شد زیرا که این جمیع بین المتضادین و
 متناهیین است و الحجاب از الترمذی لم یعرف الحسن مطلقاً پس حواش آنست که مراد ترمذی
 تعریف مطلق حسن نیست چه حسن اقسام است حسن لغوی و اصطلاحی و نحوهما انما عرف بنوع خاص
 منه و وقع فی کتابه وهو ما یقول فی حدیث حسن من غیر مصفیه لغوی بلکه لغوی لغوی لغوی لغوی
 از حسن کرده که در کتابش واقع شده و او آنست که در آن فقط حدیث حسن میگوید بغیره ذکر نمودن صفت دیگر
 از صحت و غایت پس حدیث حسن که شافی غریب است آنرا اسناد حدیث و احادیث جمع نموده و آنرا
 که جمع نموده آن شافی غریب نیست حاصل آنکه مراد ترمذی از حسن آنست که قاصر از هر صحت است آنرا نیز
 البعد در کتاب الاثره گفته ان الحسن لا یشرط ما فیہ العصور عن الصحة الا حیث الفرد الحسن فیراد بالحسن
 معناه الاصطلاحی و اما اذا ارتفع الی درجته الصحة فالحسن حاصل لا محاله فی ضمن الصحة لان وجود الدرجه العلیا
 من الحفظ والاتقان لا ینافی وجود الدنیاء فیصح ان یقال حسن باعتبار الدنیاء هی الصدق שלא یصحح باعتبار العلیا
 و هی الحفظ والاتقان و ینزل علی هذا ان یکون کل صحیح حسنا و یؤید قولهم فی الاحادیث الصحیحه حسن و هذا موجود
 فی کلام المتقدمین انهی سخاوی گفته فخر من هذا ان الحسن عند الترمذی لا یخص به القسم بل قد یشترک فیها صحیح
 و کل صحیح عنده حسن من غیر عکس و یشهد لهذا ان لا یکا و یقول فی حدیث صحیح الا حسن صحیح و الا یقول ان
 صحیح حسن انهی و ذلك انه یقول فی بعض الاحادیث حسن و فی بعضها صحیح و فی بعضها
 غریب و فی بعضها حسن صحیح و فی بعضها حسن غریب و فی بعضها صحیح غریب و فی بعضها
 حسن صحیح غریب و تعریفها انما وقع علی الاول فقط و این چنانست که ترمذی در بعض احادیث
 حسن و جای صحیح و جای غریب و جای حسن صحیح و جای حسن غریب و جای صحیح غریب و جای حسن صحیح
 غریب گوید و تعریف او فقط بر تمام اول واقع شده یعنی آنکه در فقط حسن گفته بدون ذکر وصف آخر
 از صحت و غایت و عبارت ترمذی که الی ذلك حدیث قال فی او اخر کتابه و ما قلنا فی کتابنا
 حدیث حسن فانما اردنا به حسن اسناداً عندنا و عبارت ترمذی از شاد بسوی این معنی می
 چو می در آخر کتاب خود یعنی در کتاب العطل گفته آنچه در کتاب خود حدیث حسن گفتیم پس مراد ما بدان آنست

اسنادش نزد ما حسن باشد بجهت ترمذی معنی حسن الاسناد میان نمود و گفت و کل حدیث
میروی و لایکون داوید منتهما بالکذب و آن حدیث است که روایت کرده شود و راوی وی
متهتم بکذب نباشد طبیعی در خلاصه گفته که این قول ترمذی مختل بر دو معنی است یکی آنکه تو هم غفلت
و کذب و فسق در راوی نباشد پس بدان متهتم نشود دوم آنکه تو هم این معنی در وی باشد اما متهتم
بدان نگر دو معنی راوی مستور العداالت همین است و در تعریف حسن نیز همین معنی است
و این قید احترام از آمد از صحیح زیرا که شرط صحیح آنست که راوی وی مشهور العداالت باشد پس
صحیح داخل در حد حسن نیست و بیرونی معنی بود وجه خود ذلک و مراد وی باشد خواه در معنی غیر
یک وجه و این قول او چند احتمال دارد یکی آنکه حدیث مراد باشد بعینه با اسناد دیگر دوم آنکه معنی او
مراد وی باشد بسند آخر یا همین سند بطرف دیگر و تسمیه هم اخیر بفرح حسن بعید نیست و بنا برین تقدیر خود
فردا در حسن لازم نمی آید چه فرغی مراد وی بوجه دیگر است زیرا که نظر ما با افراد اسناد فر دست و نظر بر تغییر
حسن زیرا که باین اعتبار ظن غالب احتمال طریق دیگر است که بدان متقوی گرد و خلاف فرد مطلق دیگر
آنکه حدیث مشهور باشد از صحابی و تابعی آنرا از صحابی دیگر روایت کند و او را درین طریق روایت
افراد در جمیع مراتب باشد پس غرض از تقدیم بآنکه بغیر یک وجه باشد معضاد حدیث مراد وی است آنچه
جبر ضعیف او کند و از آنکه در سابق در ارسال و انقطاع و تدلیس معنیه و احتیاط نماید پس باین
بغیر یک وجه نباشد مگر بوجهی که رافع آن ضعیف بود و در نه عیب خواهد بود و در کلام ابن الصلاح
اشعار باین معنی است بآنکه حدیث عرض مفسر باین مایل است و این نیز جواب است آنکه ضعیف
و منقطع و مرسل بران وارد میشود و معنی قول او خود ذلک است که راوی طریق دیگر نیز متهتم بکذب
نباشد مانند راوی طریق اول و لایکون شاذ او نه آن حدیث شاذ باشد تفسیر می که در صحیح گفته شده
گویم درین قید خلل است بنا بر آنکه قید عدم شد و زاید است بلکه نبودن متهتم در سندش بوجهی از وجود
خواه از راه عدالت بود یا ضبط یا غیرها کافی است چه اتهام بشود و نیز بد است فهو عندنا حدیث
حسن پس آن نزد ما حدیث حسن است و تا اینجا کلام ترمذی در تعریف حسن تمام شد بجهت حافظ ابن
حجر گفته صحوف لیهذا انما اعرف الذی یقول فیہ حسن فقط پس این کلام ترمذی معلوم شد
که وی تعریف چیز می کند که در آن فقط حسن گوید بدون انضمام و صرف دیگر از صحت و غایت اما
ما یقول فیہ حسن صحیح او حسن غریب او حسن صحیح غریب فلم یعرج علی تعریف کماله بوجه
علی تعریف ما یقول فیہ صحیح فقط او غریب فقط فکانه ذلک استغناء بشهرت

قبول زیادت علی الاطلاق است که این زیادت ثقه اعم است از آنکه در لفظ باشد یا در معنی حکم شرعی بدان تعلق پیدا
 یابد حکم ثابت شده را منفر سازد یا نه موجب نقصان از احکام که بخیر دیگر ثابت شده اند باشد یا مجلس
 متعدد بود یا نه ساکتین از آن اکثر باشند یا نه و بابرست که از یک شخص باشد یا این طریق که یکبار ناقص و بار دیگر
 بزیرایت روایت حدیث نماید یا از غیر را وی باشد بقصان بخلاف کسیکه آنرا مطلقا ذکر کرده است از آنکه
 و بخلاف کسیکه بر کرده است آنرا از وی و قبول نموده از غیر وی یعنی غیر را ذکر ناقص کرده الحظین علی الکفایه لانه
 فی حکم الحدیث المستقل الذی یتفرده به لثقة و لا یرویه عن شیخ غیره زیرا که این زیادت در
 عدم منافات در حکم حدیث مستقل است که ثقه بدان مستفرد شده و غیر ثقه آن زیادت را از شرح وی روایت
 نکرده و این مذمب جمهور فقها و محدثین و اهل اصول است و خطیب بغدادی ادعای اتفاق علما بر آن
 کرده و حجت جمهور است که انفراد وی زیادت عدل جازم بر او نیست غیر مضرست زیرا که گاهی فردی غیر
 یا دیگر که جماعتی آنرا محفوظ ندانسته است و بعضی محدثین و احمد بن حنبل در روایتی بعد از نقلش فرمود
 زیرا که ترک حفاظ آنرا موجب ضعف است چنانچه بعید عاده است که جماعتی حدیث واحد را شنیده باشند
 و زیادت از ایشان مضمی ماند و یاد قبول آنرا زیادت از ادیان ایشان تصور نموده شود و بعضی دیگر تفصیل کرده اند
 باینوجه که اگر این زیادت معارض نیست نظر کند که مجلس متعدد است یا نه اگر متعدد است مقبول است اتفاقا
 بنا بر احتمال آنکه رسول خدا صلوات الله علیه ذکر زیادت در یک مجلس کرده اند و مجلس دیگر اگر متحد است پس غیر را وی زیادت
 از روایت اگر در کثرت بحیثی است که غفلت مثل او از همه زیادت متصور نیست و این زیادت مقبول نیست
 و اگر از سانی است که در جمول و غفلت شان از همه زیادت جازمست پس این زیادت مقبول است و فرقی
 البتة شرح البیضا فی القوال قوام زیاده برین نوشته و گفته و قیل و قیل ان تمیز الاعراب و قیل لا تقبل ان
 اکثر الساکتون عنها ولم یفعل مثله عن مثلها و قیل لا تقبل الا ان تغیر حکما و قیل تقبل من اللفظ کاتاکت کید و ان
 المعنی البتة سخاوی در شرح الفیه گفته و فرج شیخنا من تفرقة ابن حبان فی مقدمه الضعفاء لبین المحدث و الفقیه
 فی الروایة بالمعنی التفرقة ایضا منها بنیهای الانشا و المتن فقبل من المحدث فی الشد الامتن و من الفقیه حکمه
 زیاده اغتیار کل منها ما قبل من بل سیاق کلام ابن حبان می شد ایله غیر ذلک البتة و این همه گفته
 سه و تمی است که زیادت ثقه مصادر و معارض روایت ثقات نیست و اما ان تکون حنا فیه بحیث یلزم
 من قبولها رد الروایت کاشی و فضاوی فی المتی یقع التوسیم بینها و بین معارضها فیقبل الواجب
 وجود المرجوح و این زیادت منافی باشد بر وجهیکه از قبولش در روایت دیگر که در آن این زیادت نیست لازم است
 درین قسم شانه حاجت می افتد بر وجهی میان این دو روایت معارض او پس آنچه مقبول است

در این باب در کتاب التوسیم

قسطلانی در شرح بخاری گفته که حدیث اذا قرأ فانصتوا عامم مخضرم لبعض است این جواب
 واقع منظر اب فریقین است و اشتها عن جمع من العلماء القبول بقبول الزيادة مطلقاً
 من غیر تفصیل و شته از جمعی از علما قبول زیادت است مطلقاً بغیر تفصیل و اکثر فقها و صحاب
 حدیث مثل ابن حبان و حاکم و جاثمی از اهل اصول و همچنین امام غزالی در مستصفی و تودی در مصنفات
 خود برین رفته اند و ظاهر از تقرنات مسلم در صحیحش نیز همین است سخاوی در شرح المغنیث شرح المغنیث گفته و قید
 ابن خزیمه با ستودار الطرفین فی المحفظ والالتقان فلو کان لساکت عدد او واحد الاحتفاظ منه اولم یکن هو
 حافظاً ولو کان صدوقاً فذا ومن صرح بذلك ابن عبد البر فقال فی التمهید انما تقبل اذا کان راویها حافظ
 و اتقن من قصراً و مثله فی المحفظ فانکانت من غیر حافظ و لا تتقن فلما التفتت الیهما و نحوه قول الخطیب الذی
 تخاره القبول اذا کان راویها عدلاً حافظاً و تیناً ضابطاً و کذا قال الترمذی انما تقبل من یعتمد علی حفظ
 و نحوه عن ابی بکر الصیرفی و قال ابن طاهر انما تقبل عند اهل الصنعة من الشقة الجمع علیها انتهى و لا یتاتی
 ذالمش علی طریق المحدثین الذین نیش تطون فی الصحیح الا لیکون شاذاً شام یفسد
 الشذوذ و ذی بجا القنة الثقة من هو اوثق منه لیکن این منبر بطریق اکثر محدثین درست نمی نشیند
 زیرا که ایشان در صحیح عدم شذوذ را شرط می کنند و شذوذ را تفصیل می کنند بخلاف ثقه که کسی را که
 اوثق از وی است پس بر قبول زیادت مطلقاً بغیر تفصیل لازم می آید و حدیث صحیح با آنکه ایشان در حدیث
 صحیح اعتراف بقبول وی نموده اند و عرض حافظ ابن حجر انقلح بر جمهور است بنا بر قبول زیادت علی الاطلاق
 و درین باب تقسیم ابن صلاح را اختیار نموده زیرا که ابن صلاح گفته حدیثیکه بدان کدام ثقه منفرد شده است قسم
 یکی آنکه مخالف و منافی روایت سایر ثقات باشد بر وجهیکه جمع میان هر دو متعذر باشد و حکمش رد است
 مثل شاذ و دوم آنکه در وی اصلاً منافات و مخالفت با روایت غیر نیست پس این مقبول است و خطیب
 اذکار اتفاق علی این کرده که ما مستوم آنکه میان این هر دو مرتبه افتد مثل زیادت لفظی در حدیث که
 سایر روایت آن لفظاً و ذکر کرده و شاملش حدیث مالک از نافع از ابن عمر است ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم فرض زکوة انظر من من عثمان علی کل جر و عبد ذکره و اثنی من المسلمین پس قولش من المسلمین
 از زیادت است مالک از نافع است حافظ ابن کثیر گفته که ترمذی در آخر جامع خود کتاب العلل تصیح باین معنی نموده
 که مالک منفرد باین زیادت است و ابن تمالح بر آن سکوت کرده حال آنکه مالک بدان منفرد نیست بلکه
 در بعضی از طریق ضحاک بن عثمان از نافع آمده چنانکه مالک روایتش کرده و کذا رواه البخاری و ابو داود و
 و نسائی سن طریق عمرو بن ارفع عن ابی کمالک ابی بن الصلاح گفته و از اشلک این نوع است حدیث فضلت

علی الناس ثبتت جعلت صفوقا اصفوق الملائكة وجعلت لنا الارض مسجدا وجعل تربتنا انما ظهورا پس
 بزیاادت تربت ابو مالک سعد بن طارق اشجع متفرد شده بگذارواه مسلم ولفظ سائر روایات این است
 وجعلت لنا الارض مسجدا و ظهور بکذا اخر جالبخاری و غیره ابن الصلاح در باره حدیث ظهور مذکور و آنچه
 مشابه باوست گفته که مشابه قسم اول است باین حیثیت که روایت جماعت عامست متناول حجر و رمل
 و تراب و روایت مفرد زیادت مخصوص است و در ان مختار فی وصف و نوعی از مخالفت است
 که سبب آن حکم مختلف می شود و نیز مشابه قسم ثانی است بوجه عدم منافات میان هر دو و انتهی نووی
 گفته احتجاج بالروایت الاولی مالک و ابو حنیفه و غیره ما من يجوز التیمم بجمع اجزاء الارض و احتجاج بالثانیة الشافعی
 و احمد و غیره ما من یاجوز الا بالتراب خاصه و حملوا ذلک المطلق علی هذا المقید انتهی ابن صلاح گفته و مثل
 اوست انفراد عدل بر حدیث که جماعت آنرا موقوف آورده و همچنین انفراد او با حدیث که جماعت
 آنرا ارسال کرده و انفراد او بوصول حدیث که جماعت آنرا منقطع ساخته پس اینهمه مقبول است از عدل
 زیرا که زیادت است بر فردی جماعت و توضیح معلول ایشان و گفته اند که ارسال نوع قوی در حدیث و اصل
 است پس ترجیحش و تقدیم وی از قبیل تقدیم حج بر تعدیل است و در جوابش گفته اند که وجه تقدیم حج بر تعدیل
 بنا بر زیادت علم است و در اینجا زیادت علم بجا است و اصل است زیرا که ارسال نقص است در حفظ سخاوی گفته محل
 الخلاف اذا اتحد السند اما اذا اختلف فلا یقبح احدی ما فی الآخر اذا کان ثقیة جزءا و ایتیه ابن حرج عن موسی بن
 عقبه عن نافع عن ابن عمر رفته اذا اختلفوا فانما سوا التکبیر والاشارة بالکف السید فی صلوة الخوف و رواه
 ابن حرج ایضا عن ابن کثیر عن مجاهد بن قزوه فلم یعد اذا ذک علیه لاختلاف السیدین فیہ بل المرفوع فی صحیح بخاری
 و شیخنا بیان الفصل ما راج فیہ الارسال علی الوصل و فرید النفع لمعرفة ما راج فیہ الوقف علی الرزق انتهی و العجب
 من غفل عن ذلك منهم مع اعتوائه بانساقا انتقاء الشذوذ فی حدیث
 الصحیح و کذا ذک الحسن و عجب از کسی است که ازین معنی عقلت و زبیده است با وجود آنرا
 وی با شتر اطراف است و ذر در تعریف حدیث صحیح و همچنین در تعریف حسن چنانکه ترمذی در آخر جوامع
 خود کتاب العلل گفته و ما ذکره نانی در کتاب حدیث حسن نهو عندنا مسلم من الشذوذ یعنی بالتیمم
 المناضی فی الصحیح مع ان رواه سنه لایکون مهتما بالکذب حاصل آنکه قبول زیادت علی الاطلاق
 باین تفصیل در حکم شاذ است و شذوذ موجب ترک حدیث است بنا بر عدم صحت و یا بنا بر عمل الکره
 فقها و اصولیین گویند که زیادت اثبات است و مثبت مقدم بر نانی باشد لیکن نزد محدثین این را
 شاذ نامند و المنقول عن ائمة الحدیث المتقدمین کعبد الرحمن بن مهدی و یحیی مستطاب

روایت علی
 بخاری از ترمذی
 و الاطلاق

اضرف ذلك بعد يثبه انتهى كلامه و هرگاه راوی خلاف از حافظ حدیث در امر مذکور که پیش این زیادت
 مضر در حدیث وی خواهد شد انتهی کلام شافعی مصنف گفته و مقتضای آنست که اگر مخالف فوج
 حدیث سازند اضرف ذلك بعد یثبه و مقتضای کلام شافعی آنست که چون راوی خلاف احدی
 از حافظ در زیادت کرد پس این زیادت مضر در حدیث وی می باشد و با جمله درینجا سه صورت است بهم در او یکی
 اول آنکه راوی با احدی از حافظ در روایت حدیث شریک شد و مخالفت با وی در زیادت و نقصان نکرد
 پس این مقبول است بالاتفاق و دوم آنکه مخالفت از حافظ کرد و در نقصان و این نیز مقبول است سیم آنکه
 مخالفت در زیادت کرد پس درین صورت زیادت مضر و در دست بنا بر احتمال شد و زیادتیم طبعی در
 خلاصه گفته مخالفت راوی اگر سبب حفظ از دست در صورت نقصان اگر چه پذیر است بنا بر کمال احتیاط
 وی در روایت اما این نیز علی الاطلاق نیست بلکه در صورتی که راوی تسبیح التزلت غیر متهم باشد و متهم
 غیر متعلق بمردی باشد بر وجهیکه مقول نقل در میان و مختلف در دلالت متروک نیست و اما اگر راوی حدیث
 علی التمام کرده و در سبب که اگر بار دیگر روایتش نقصان می کند متهم میگردد و زیادت در اول بار یا بیانات
 در دوم بنا بر قلت ضبط و غفلت پس او را کم کردنش جایز نیست البته و این سلسله در بحث اختصاص
 حدیث نیز مذکور خواهد شد فدل علی از زیادة العدل عند لا یلزم قبولها مطلقا و اما
 یقبل من الحفاظ پس این کلام دلالت کرد بر آنکه زیادت عدل نزد شافعی مطلقا قبولش لازم نیست بلکه
 قبولش اگر کسی است که حافظ باشد و همین است اختیار خطیب اوی و در نزدی و ابوبکر صیر فی کما و در اینجا معلوم
 معلوم شد که بیان عدالت و ضبط بی هیچ لازم نیست بلکه مدار روایت بر صدق و ضبط روایت نه بر
 عدالت در فتح الباقی شرح الفیه در بحث من یقبل روایت من ترکفته از ائمه فان حافظ او ضابط او عدل
 بحر الوصف بکل مهنا غیر کاف فی التوثیق بل بینها و بین العدل عموم و خصوص من وجه اما اینجا یوجد ان
 یوجد بدو و نهما و توجه التلخیص است و اگر چه این سلسله پیش ازین تحریر یافته اما کمالاتش ثانی از فائده نیست فائده
 اعتبار آنست که زیادت حدیث هذا المخالف الفص من حدیث من مخالف من الحفاظ وجعل نقصان
 هذا الروای من الحدیث دلیلا علی صحته لانه یدل علی تخویبه زیرا که شافعی در قبول زیادت
 گفته این امر را اعتبار کرده که حدیث این راوی مخالف الفص از حدیث ایشان باشد و نقصان این
 راوی در حدیث دلیل بر صحت حدیث دی گردانیده زیرا که این نقصان راوی در حدیث دلیل
 بر نقصان خطوی نیز میتواند شد پس حکم بر صحت حدیث در صورت نقصان چه معنی دارد و جوایش
 نیست که این منظور وقتی لازم آید که راوی معروف به ضبط نباشد و اگر معروف بخلاف و ضبط است فدل

نسخه از کتاب در حدیث

ف بیان عدالت و ضبط بی هیچ لازم نیست

ع

مبتنی علی

نمودن

ع

بیشتر

تفصیل

بحث در

افاده

نمودن

و جعل ما بعد اذلك مضرا بجدیته فدخلت فيه الزيادة و شافعی ما عدای این نقصان مضر
 در حدیث راوی مخالف ساخته پس زیادت در آن داخل ماند یعنی چون شافعی حدیث راوی که خلاف احد
 از حفاظ کرده در حالت نقصان حدیثش مقبول داشته و نقصان ویرا از حدیث مضر شمرده پس در اضرا
 حدیثش زیادت وی باقی ماند و معنی اضرا عدم قبول حدیث و یا الخطا و ی از اعلی مراتب است
 اعلی فلو كانت عند مقبولة مطلقا لخرن مضره بجدیث صاحبها و الله اعلم پس اگر این
 زیادت نزدش مقبول مطلقا میبود البته مضر بحدیث صاحبش نمی شد حاصل آنکه زیادت راوی که خلاف
 احدی از حفاظ حدیث کرده مضر در حدیث صاحب وی یعنی آنکه این زیادت را ذکر کرده نیست زیرا که
 چون شافعی زیادت ویرا قبول نماید پس کدام ضرر در حدیث وی لاحق شده که حدیثش مقبول نباشد
 پس معلوم شد که زیادت ثقه نزد شافعی نیز علی الاطلاق مقبول نیست بدانکه اختلاف کرده اند در آنکه زیادت
 بر نفس نسخ حکم نیست یا نه و این مختلف است باختلاف حدود زیرا که زاید یا مستقل بنفسه است یا مستقل
 و مستقل یا از جنس اول نیست همچو زیادت وجوب زکوة بر صلوة که از نسخ در چیزی نیست چه زیادت عبادت
 بر عبادت با اتفاق اهل علم نسخ آن عبادت نمی باشد در مثل این صورت خود هیچ یک از اهل اسلام مخالف
 نیست بنا بر عدم تنافی یا از جنس اول است مثل زیادت صلوة بر صلوة خمس و این نیز بر قول جمهور
 نسخ نیست و اگر زاید مستقل بنفسه نیست همچو زیادت رکعت بر کلمات و زیادت تعزیر بر جلد و زیادت
 وصف رقبه با میان پس در آن اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقا و بیانات اشاع
 و اما الکتیة و الحابلته دوم آنکه نسخ است و هر قول الحنفیة برابر است که در باب باشد یا در حکم سیوم آنکه اگر فرقی
 بنحوی خودمانی این زیادت است پس زیادت ناسخ آن باشد مثل قول مسلم فی سائکة الغنم الزکوة چه
 این افاده نفی زکوة بر صلوة میکند و اگر نیکند پس نسخ هم نیست چهارم آنکه اگر زیادت تغیر مزید علیة بتغییر
 است باین طریق که اگر آنرا بعد از این زیادت بطریق اول او بجا آر و معتدیه نباشد همچو زیادت یک رکعت
 پس نسخ است و اگر تغیر نیست و فعل مزید علیة بدون زیادت صحیح است پس نسخ هم نیست پنجم آنکه ناسخ است اگر
 متصل مزید علیة است و اگر منفصل است تا ناسخ نیست ششم آنکه اگر زیادت تغیر مزید علیة در مستقبل
 میکند ناسخ است و الا لاحکام ابن فورک عن اصحاب ابی حنیفة هفتم آنکه اگر زیادت رفع حکم عقل یا رفع چیزی
 می کند که ثابت است باعتبار اصل همچو برات ذمه پس ناسخ نیست چه ما مستفادیم که عقل موجب احکام است
 و هر که مستفاد است وی اعتقاد نمی کند که رفعش نسخ است مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی باشد که درین صورت
 ناسخ خواهد بود و این برهان این را از شافعیة حکایت کرده و گفته حق همین است و اختاره الامدی آری

این هر چهار نوع نفی شده و ذکر کرده و در اینجا شاذ را در انواع مقبول درج نموده پس میان هر دو منافات
لازم می آید و جوایش گشت که هر خبر مقبول در انواع اربع که سابقا تجزیه یافته باعتبار مروی است و آن
قاج در احتجاج است هر اواز مقبول درین جرای است پس منافات میان هر دو لازم نیست و لهذا
هو المتخذ و تعریف الشاذ بحسب الاصطلاح و همین معتبر و معتبر علیست و تعریف شاذ بحسب
اصطلاح در شرح الفیه و غیره نوشته که شاذ نزد شافعی و جماعتی از اهل حجاز روایت ثقه مخالف است
جماعت ثقات را گویند و چه یک جمع میان هر دو ممکن نباشد و حافظ ابن حجر نیز همین را اختیار
نموده نه آنکه روایت چیزیست که غیر آن را روایت نکرده و حافظ ابوعلی غلبه گفته شاذ نزد حافظ حدیث
السنه است او را مگر یک اسناد و شیخی بدان متفرد شده است خواه ثقه باشد یا غیر ثقه پس هر چه
از غیر ثقه آمده است متروک باشد و هر چه از ثقه است در آن توقف رود و محتج به نباشد لیکن صلاحیت
شاذ بودن دارد و حاکم گفته شاذ حدیثی است که کدام ثقه بدان متفرد شده و او را اصل متابع باشد
پس اقتضای بر قید ثقه کرده و گفته که شاذ منافی اصل است زیرا که در معطل و قوف بر علت و البر و هم در
مثل ادخال حدیث در حدیثی و اصل مرسل و نحو آن بکما سیاتی می باشد و بر شاذ و قوف بر علت محینه
نیست و این شعر است باشد که هر دو در متدح نزد ناقدان اصلاح گفته نیست اشکال در آنچه
شافعی بر آن حکم بشد و ذکرده چه آن شاذ غیر مقبول است بلکه اشکال بر چیست که محکی از غیر است
مثل حاکم و ابوعلی غلبه پس مشکل شود با فرد عدل ضابط حافظ مثل حدیث انما الاعمال بالنیات زیرا که بحسب
بن سعید بدان از محمد بن ابراهیم تمیمی از علمای از عم از آنحضرت صلی الله علیه و سلم متفرد شده و حدیث
مخرج در صحیحین است انتهى لیکن در اینجا اعتراض کرده اند بآنکه عمر متفرد باین حدیث نیست بلکه ابو سعید
و غیر هم آنرا از رسول خدا صلعم روایت کرده اند چنانکه دارقطنی و غیره ذکر نموده و متطلانی در شرح بخار
نیز طرق آنرا جمع نموده مگر حدیث ابو سعید و غیره درین باب بصحت نرسیده و همچنین حدیث عبد الله
بن دینار از عبد الله بن عمران رسول الله صلی الله علیه و سلم نبی عن بیع الولا و بدنه و همچنین حدیث
السنه ان رسول الله صلی الله علیه و سلم دخل مکة و علی راسه المغفر حافظ ابن کثیر گفته و کل من هذه
الاحادیث السانحة فی الصحیحین من هذا الوجه المذكورة و قد قل مسلم فی باب الایمان و النذور من صحیح
روی الزهیری السبعین فردا کلها قوی لایشان فی روایتها حدیثی ثقله فی قاله الشافعی اولها هو
انه اذا روی الثقة شیئا قد خالفه فیہ الناس فهو الشاذ یعنی المراد و لیس من ذلك ان یروی الثقة ما لم
یرو غیره بل هو مقبول اذا كان عدلا ضابطا حافظان بن اللورد در روایت احادیث کثیره من هذا المثل و

بن حبيب وهو لثوم حنة بن حبيب الزيات المقرئ عن الحسن بن عمار عن النبي صلوات
 قال من اتى المصلح والى الزكوة وحمل البيت وقرى الضيف دخل الجنة مثل ان يست
 له ابن ابي حاتم از طريق حبيب بن حبيب که برادر حمزه بن حبيب زيات مقرئ است از ابی اسحاق
 غير از بن حريث از ابن عباس از رسول خدا صلعم روايت کرده که فرمود هر که بر پا دارد و نماز را
 دهد و زکوة را و چرخ نماز کند و طعام دهد به همتا نماز او در حنث داخل خواهد شد قال ابو حاتم
 هو منكر ابو محمد بن عبد الرحمن بن ابي حاتم گفته که این حديث منكر است يعنى سبب استماع
 اگر چه معنی وی صحیح است لان غیره من الثقات رواه عن ابی اسحاق موقوف فاد هو
 المصر و هنا زیرا که ثقات دیگر غیر از حبيب بن حبيب از ابی اسحاق سببی این را موقوف روايت کرده و موقوف
 همین موقوف بودن وی است حاصل آنکه این حديث از طريق حبيب بن حبيب مرفوع و این منكر است و از
 طريق ثقات موقوف بر ابن عباس است ابن الصلاح در مثال این نوع حديث كلوا السبع بالتمه آورده و تمام
 حديث این است فان ابن آدم اذا اكل غضب الشيطان و قال عاش ابن آدم حتى اكل الجدي بالخلق
 التقيم نشانی گفته این حديث منكر است زیرا که راوی او ابان کثیر حجه بن محمد بن قيس بصري است
 که از هشام بن عروه و عروه از عایشه روايت کرده و دیگر هیچکس درین روايت با وی شریک و تابع او نشده
 كما قال الدررطني و ابن عدی و غیره که اقال العقيلي الا تابع عليه ويعرف الابه و یمنین حاکم گفته هو افراد التبصر
 عن النديين اذ لم يروه غیره من ضعف لخطاه در نسخ الباقی شرح الفیه و در وجه نکات این حديث گفته لان
 مضاهه یکبار لا یطبق علی محاسن الشریعة لان الشيطان لا یغضب من مجرد حیوة ابن آدم بل من حیوان
 سلما مطیعانه تناله انتهى و عرف بهذا ان بین الشاذ و المنکر عموم و خصوص ما من وجه لان
 بینهما اجتماع فی اشتراط المخالفة و افتراق فی الزيادة و ایتة ثقة او صدوق و المنکر
 در ایتة ضعیف و بیان تقریر مذکور معلوم گردید که میان شاذ و منکر عموم و خصوص من وجه است زیرا که
 در صورت اشتراط مخالفت راوی از ثقات هر دو مجتمع شوند و ظهور داده افتراق میان هر دو در آنکه شاذ
 روايت ثقة یا صدوق بودن اوست و منکر باعتبار روايت راوی ضعیف یعنی ماده اجتماع میان هر دو
 یافته شدن مخالفت راوی است از کسیکه ارجح از اوست و ماده افتراق بنا بر صدوق بودن راوی شاذ است
 و منکر باعتبار سیی الخطایا جهالت یا مقفل یا فاحش الخطایا مبتدع بودن او پس حديث با این اعتبارات
 ضعیف باشد زیرا که تصنیف راوی هر واحد ازین اوصاف میشود و نیست نشانی آنکه صدوق باشد
 و بعضی تلامیذ حافظ این مذهب اعتراض کرده اند و گفته که میان هر دو تباین کلی است و قد غفل من سئل

روایت موقوف بر ابن عباس است

بینهم والله أعلم وعاقل شد که یک میان هر دو تنویه کرده سخاوی گفته که موسی میان هر دو این صلاح
 که وی تمیز میان هر دو کرده و گفته که منکر یعنی شاذ است شیخ ابی سعید ذکر یا الفصاری تلمیذ حافظ ابن حجر
 عسقلانی در فتح البانی شرح الفیه گفته و المعتمدانها متمیزان که اجری علیه شیخا فاشا ذ مخالف فیه ثقیفه
 من هو اولی منه او تفرد به قلیل الضبط کما و آلتها که مخالف فیه استورا و الضعیف الذی یخبر بما یلقه
 مثل او تفرد به الضعیف الذی لا یخبر بذلك فعلم انهما متمیزان وان کل منهما قسمان انتهی گویم از کلام نفوس
 و غیره چنان معلوم میشود که فرق میان شاذ و منکر بحسب باب استعمال است و نه اطلاق یک بر دیگری
 از علماء کمال حدیث یافته شده چنانکه بود او در باره حدیث کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
 اذا دخل اهل النار عخانک گفت که حدیث منکر است بآنکه راوی او امام بن یحیی است و وی ثقه است
 و بخاری و مسلم حدیث وی احتجاج گرفته اند و ترمذی این حدیث را حسن صحیح غریب گفته است محمد ابی
 ذر گفته که از بنی ثقات است که قبح الحدیث بشد و ذوات کثرت شکل است و اکثرش ضعیف باشد مگر آنچه در آن سبب
 کثرت و شد و درین گشته انتهی المتابع و ما تقدم ذکره من فرد النسبی ان وجد
 بعد ظن کون فردا قد افقد غیره فهو المتابع بکسر الموحدة و از اقسام فردی است
 پیشتر مذکور شده که یافته شد پس از گمان فرد بودن آن اینکه راوی دیگر نیز موافق آن روایت کرده پس
 این راوی دیگر است تابع آن بکسر موحده یعنی بصیغه اسم فاعل خوانند و این است معنی آنکه محمد ثمان می گویند
 تابع فلان و له متابعات غرض که راوی فرد است تابع موحده خوانند و روایت راوی دیگر که موافق آن
 روایت کرده آنرا است تابع بکسر موحده گویند و شیخ را تابع علیه باشد و این مجرد اصطلاح ایشانست و گفته اند که
 از کلام حافظ ابن حجر چنانستفاد میشود که مورد تمت بسوی متابع و شاهد که ذکرش در آید فردی است
 نه فرد مطلق و از کلام غیر وی مفهومی گردد که تقسیم بر آن فرد است مطلقا خواه فرد مطلق باشد یا فردی و او سه
 دلیل که مصنف مورد تمت را خاص کرده پس این اصطلاح است و لا تناقض فی الاصطلاح گویم این صحیح نیست
 زیرا که تغییر اصطلاح قدیم بدون ضرورت و عیب بسوی آن بالفقار ارباب اصطلاح قابل مناقشه است و المتابع
 علی هر آنست که حاصلت فلان راوی بنفسه فی التامه و متابعت را مرتبه است اگر خود او حدیث را
 حاصل شده است نه شیخ او را پس آنرا متابعت نام خوانند یعنی اگر آن راوی منفرد شارک در او دیگر
 و همه مجال شده پس آنرا متابعت نام گویند و از حاصلت نشیخه من فوقه فی القاصده و اگر شیخ
 او حاصل شده است نه خود را و اگر کسی که فوق او است پس این متابعت قاصده گویند و با جمله اگر اتفاق
 متابع و متابع از اول سند تا آخر حاصل است پس متابعت نام باشد و الا خلا و لیستفاد منها التفرقة

این حدیث
 این راوی را
 سه بخاری
 اول بخاری
 در حدیث

مسلمه تعقیبی است که بخاری از ذی یحییین از مالک روایت کرده و این متابعت تامه است زیرا که خود
 را وی حدیث را که شافعی است حاصل شده پس متابیع بکسر موحده در یحیی بعد از بن مسلمه تعقیبی است و
 شافعی متابیع است بفتح موحده و هر دو از مالک روایت نمایند و وجدنا فی متابعتنا بقصده فی
 صحیح ابن خنیمة من روایت عاصم بن محمد بن عاصم بن محمد بن یحیی بن زید عن حیدر بن عبد الله بن
 عمر بن رضی الله عنه بلفظ فکلموا انکثین و نیز متابعت قاصره بر ای شافعی در صحیح ابن خریزه از روایت
 عاصم بن محمد از پدر خود محمد بن زید از جده خود عبد الله بن عمر یافئته شد بلفظ فکلموا انکثین پس این
 متابعت قاصره است زیرا که شیخ شافعی را که آن عبد الله بن دینار است حاصل شده و توضیح این
 سخن چنانست که شیخ شافعی مالک است و شیخ مالک عبد الله بن دینار و شیخ عبد الله بن دینار این
 پس شیخ شافعی عبد الله بن دینار است و آن متابیع است بفتح موحده و محمد بن زید متابیع بکسر موحده
 برای عبد الله بن دینار است و هر دو از عبد الله بن عمر روایت نمایند بلفظ فکلموا انکثین و فی صحیح
 مسلمه من روایت عبید الله بن عمر عن نافع عن ابن عمر بلفظ فاقدوا انکثین و در صحیح مسلم
 از روایت عبید الله بن عمر از نافع از ابن عمر بلفظ فاقدوا انکثین بابت آمد و این نیز متابعت قاصره است
 زیرا که یکی شیخ شافعی که عبد الله بن دینار است حاصل شده و متابیع عبد الله بن دینار نافع است و هر دو
 از ابن عمر روایت نموده اند پس عبد الله بن دینار را اگر چه متابعت تامه است اما چونکه در اول اسناد
 را وی حدیث را حاصل شده است بنا بر آن قاصره که دید و فرق میان هر دو یعنی تامه و قاصره آنست که
 متابعت تامه اقوی از متابعت قاصره است و بخاری در صحیح خود اکثر از اخرج متابعت کرده یعنی در شرح
 وی گفت البخاری قدیاتی بالمتابعة ظاهر قوله تابعه مالک عن الیوب الی نافع مالک حماد و اقره و عن ابی
 که روایت حماد الضمیر فی تابعه یحیی و الی حماد و تازه یقول تابعه مالک و لایزید فیحتاج اذ ان الی طبقات
 الرواة و ما بهم انتی و فی ظلالی شرح بخاری گفته و انکثت فی استظهار البخاری بهذه المتابعات بعد
 ابراده بطریق تشکیک و فی فی روایت انتی و لا اقتصاد فی هذه للمتابعات سوا عکانت تامه من اذ
 علی اللفظ یل لوجات بالمعنی لکنی و انقصا در بین متابعت خواه تامه باشد یا قاصره بی لفظ نیست
 اگر بالمعنی هم بیاید کانی باشد یعنی متجان گفت که در اینجا الفاظ متفاوت آمده در اول هر دو و جای فکلموا انکثین
 بدل قولش فکلموا العدة انکثین وارد شده و در ثانی هر دو جای فاقدوا انکثین بدل و آمده زیرا که
 اعتبار سببی است نه بلفظ بلکه متابیع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی اطلاق شد کنند و اگر در معنی
 است نه در لفظ خواه گویند ابو حاتم گفته نیست حمل را وی را گفتن شد مگر بعد از آنکه دانسته باشد که آن

فی روایه

حدیث در لفظ متفق اند و اگر اتفاق هر دو در معنی است جائز است که نحوه گوید انتهی در برین مقام کلام
 دیگر نیز هست که در روایت حدیث بالمعنی ذکر خواهد شد لکنها مختصه بکوفها من دوایه ذواته
 الصحابی لیکن در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشند و اگر از دو صحابی باشند
 و در اشاهد گویند چنانکه می گویند شاهد و مشاهد به حدیث فلان علی ماسیاتی الشاهد وان وجد
 متن بر وی من حدیث صحابی الخولیشبهه فی اللفظ والمعنی اوفی المعنی فقط
هو الشاهد و اگر حدیثی یابند که مروی باشد از طریق دیگر از صحابی دیگر که مشابه و مماثل فرد
 نسبی باشد در لفظ و معنی هر دو یا در معنی فقط یعنی نه در لفظ پس آن حدیث را شاهد نامند و اگر متن دیگر
 مروی از طریق دیگر از صحابی دیگر یافته نشود در راوی دیگر همین حدیث را موافق آن روایت کرده
 پس آن حدیث از انواع افراد بود و مقسم بسوی شاهد و مشاهد ^{در ترویج متابعت} در تدریب المرادی شرح تقریب
 نووی گفته و قد جرت عادة الترمذی بالاشارة الی وضع التفرود و وجود الشاهد بقوله و فی الباب عن فلان
 و فلان لیس المراد به ذلک الحدیث المعین بل مثل هذا اللفظاً حادثاً آخر لیس ان یکتسب ذلک الباب
 و کثیر من الناس یفهمون من ذلک ان من سمی من الصحابة یروون ذلک الحدیث بعینه و لیس کذلک
 بل قد یکون کذلک و قد یکون حدیث آخر یصح ایراده فی ذلک الباب انتهی و مثاله فی الحدیث
 الذی قد مناه ما رواه النسائی من روایت محمد بن جحید عن ابن عباس عن النبی صلی الله
 علیه و سلم قد ذکر مثل حدیث عبد الله بن دینار عن ابن عمر سواء فهمه ایا اللفظ و
 مثالش در حدیث تقدم یعنی روایت شافعی و غیره از ابن عمر روایت نسائی از محمد بن حمیر از ابن عباس
 از آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که مثل حدیث عبد الله بن دینار از ابن عمر برابر همین لفظ آورده
 پس این شاهد باللفظ است زیرا که بعینه حدیث الشهر شع و عشر و ان یخ باشد و دیگر از صحابی دیگر مروی
 است پس فرق میان متابعت و شاهد واضح است بنا بر آنکه در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک
 صحابی باشند و اگر دو صحابی باشند و شاهد گویند کما مر و اما بالمعنی فهو ما رواه البخاری و در روایت
 محمد بن زید عن ابی هریره بلفظ فان عنہ علیکم فاکملوا عهد شعبان ثلثین و اما مثال
 شاهد بمعنی فقط پس روایت امام نجاری از محمد بن زیاد از ابی هریره باین لفظ است فان عنم علیکم
 فاکملوا عهد شعبان ثلثین زیرا که این روایت موافق بار و ابات دیگر است و معنی بنا بر آنکه غرض از
 روایت هلال حصول علم یقینی است و آن یا برویت هلال باشد نزد ناقص بودن ماه و یا نزد کمال بودن
 آن پس قول وی صلی الله علیه و سلم فاکملوا عهد شعبان ثلثین موافق فاکملوا العهد ثلثین است اگر چه

و ان تروا الترمذی من الباب فلان و فلان

این معنی که یا این حدیث را تابعی هم است یا نه این تتبع را اعتبار نامند طبعی در خلاصه گفته که اعتبار عبارت
 است از تخمیری و اجتهاد در حال اسناد تا اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود و طریق اعتبار در اینجا
 است که چنین گویند مثلا روایت کرد حماد بن سلمه از یوب از ابن سیرین از ابی هریره از رسول خدا صلی
 علیه و سلم پس چون نظر کنند که روایت حماد است در این متابعت کرده نشد نظر نمایند که آیا کدام ثقه دیگر
 جز یوب از ابن سیرین هم روایتش کرده است یا نه پس اگر نیابند به بنید که کدام ثقه غیر ابن سیرین هم
 آنرا از ابوبهره روایت نموده یا نه اگر نیابند نظر کنند که کدام صحابی غیر ابی هریره آنرا از رسول خدا صلی
 علیه و سلم روایت آورده یا نه اگر چیزی از اینها بیابند دانند که حدیث را اصلی مرجع الیه است و این متابعت
 غیر تامه نامند و چون نظر کنند که راوی این حدیث بعینه است از یوب غیر حماد است این متابعت
 تامه باشد و اول را شاهد هم نامند اگر این حدیث به هیچ وجه از وجه مذکوره اصلا مروی نیست بلکه
 حدیثی دیگر مروی است پس درین حدین تفرد مطلق در آن متحقق شده است و قول این است که
 معرفت الاعتقاد و المتابعات و الشواهد قد یوهبهم ان الاعتقاد قسم لهما و قول
 ابن الصلاح معرفت الاعتبار و المتابعات و شواهد موهبهم است باینکه است عبارت قسم است متابعت و شواهد
 را زیرا که در معرفت اوصاف بسوی اعتبار و متابعات و شواهد گردانیده و حق عبارت آن بود که چنین
 میگفت الاعتبار موهبهم متابعات و الشواهد یعنی تتبع لا مقسم و متابعت و شواهد را اقسام گردانیدی
 لیکن چنین نکرده بلکه اعتبار را قسم هر دو ساخته و قسم شیئی عبارت از چیزی است که از آن شیئی
 باشد و قسم شیئی چیزیکه مقابل شیئی باشد و آن مقابل مع شیئی مذکور زیرا مراد عام مندرج بود مثل اسم که
 از کلمه خاص و مقابل است مر حرف و فعل را و با حرف و فعل زیرا کلمه مندرج است پس اسم قسم کلمه و قسم
 حرف و فعل خواهد بود چنانکه ناطق که خاص از حیوان و قسم او دست و مع صابن یا صابن که قسم مرد است
 زیرا مر عام که حیوان است مندرج است بعد صنف تر دید قول ابن الصلاح نمود و گفت و لیسر کذا
 بل هو هیت التوصل الیهما در حقیقت اعتبار قسم برای متابعت و شواهد نیست بلکه این طریقی
 توصل است بسوی آن هر دو یعنی اعتبار در حقیقت علمی است بر معرفت متابعت و شواهد و کیفیت است که
 حاصل شده است از تتبع و مستقر را ساینده تا اطلاع بر متابعات و شواهد حاصل شود زیرا که نفس
 متن حدیث نزد محدثین داخل اعتبار نمی شود مگر نادرا پس اعتبار نظر در حال حدیث است که آیا کدام
 راوی بدان منفرود شده است یا نه آیا معروف است یا نه گویا در حقیقت عبارت از تحقیق حال
 حدیث است من هیت الرواقه تا معلوم شود که حدیث بکدام صنف از این اوصاف منصف بود

و متابعت از شواهد

فصل

در اعتبار

غیر اینها محکم گفته چنانکه پیشتر ذکر یافته مجرد خیال مختلفه در ای متصل است در تلویح دیگره از کتب اصول نقله
 نوشته رکن المعارضه تقابل المحتجین علی السواء لامر بنیلا حدیثا علی الاخری الذات فلایا کون بین المفسر
 والحکم والابین العبارة والاشارة ولایا کون بین المشهور والاحاد من الحدیث انتهى **مختلف**
الحديث دان كانت المعارضة بمثلها فلا یجملوا اما ان یمکن الجمع بین
 ولیها ما بغیر تعسف اولاد اگر معارضة مثل انت پس خالی نباشد یا جمع میان هر دو در اول آنها
 ممکن باشد بغیر تعسف یا نه یعنی جمع میان مفهوم هر دو حدیث که بظاهر با هم معارض و منافی اند بوجه
 صحیح قریب الفهم یا به تفسیر یا بتخصیص و نحو آن که زائل شود بدان تعارض ممکن باشد بغیر تعسف و یا هرگز
 ممکن نیست و یا بدون تعسف ممکن نیست فان امکن الجمع فهو النوع المسمی **مختلف**
الحديث پس اگر ممکن است جمع میان هر دو پس این قسم نامش مختلف الحدیث باشد بکسر لام یعنی
 در اول حدیثش مختلف است و مقابل او مانع باشد و بعض ضبط آن بفتح لام کرده اند برای آنکه مصدریست
 و مقابلش ترجیح است و ازین تقریر واضح شد که مختلف الحدیث است که دو حدیث متضاد و منافی در معنی باشند
 در ظاهر پس میان هر دو جمع کنند یا حدیثا یا جمع در حدیثی و شرح الغیبه گفته هر که اهل حدیث و فقه و اصول است
 و در علم معانی و بیان خواصی کرده بروی هیچ ازین معنی دشوار نیست و لهذا ابن خزیمه گفته لا اعرف شیئا
 صحیحین متضادین من کانت عنده شیئی من ذلك فلیاتنی به لا ولف بینهما و قال البلقینی لو فتحنا باب
 التاویلات لاندفعت اکثر العلال انتهى و مثل له ابرز الصالح مجدیت لاعداءه و کلا طیره مع حدیث
 فمن الحجز و مر فزاد من الاستیلاء و ابن الصلاح تمثیل این مسئله بحدیث لاعدوی و لا طیره و حدیث فمن
 المجدوم فزاد من الاستیلاء بیان کرده و متممه حدیث اول این است و لا تامة و لا صفر و لا غول و اعدوی هر زان
 و عدوی بمبینه تجاوزا مضربوی دیگر است و آن نزد اطبا چنانکه در مجمع البحار نوشته هفت چهره است اجرام درجه
 و جدوی و حصیه و بحر و مد و امراض و بائیه و شمس این را در کرده که هیچ مرضی طبیع خود مریت بدیگر است
 نمی کند و طیره بر وزن خیره بمعنی شوم دانستن شیمی و معنی حدیث ثانی ظاهر است و فوارک منصوص بنابر
 تشبیه است و کلاهما فی الصحیح و این هر دو حدیث در صحیح بخاری است بروایت ابوهریره و این عبارت است
 مصنف میفید انت که چون لفظ صحیح مطلق آید در ابدان بخاری باشد زیرا که فرد کامل در صحیح است
 و ظاهرهما التعارض و ظاهر این هر دو تعارض است زیرا که مفهوم حدیث اول دلالت بر نفی اعداء ازین
 و علل میناید مطلقا و مفهوم حدیث ثانی دلالت بر اثبات دی و تفسیر تعارض بظاهر از است که در حقیقت
 تعارض نیست و کلام شارع سالم از تعارض و تناقض است چنانکه قول ابن خزیمه که پیشتر ذکر یافته برین دلالت

نقل از اندر
 مساوی است
 تعسف بود
 رکن اخبار
 کردن تعسف
 جایگزین
 واری کردن
 گشتن

صلحه لمن عارضه بالبعير الاحرب يكون في الابل الصحيحه في الطها فخر ب حديث
 دو عليه بقول من اعدا الاول ونيز لبحث رسیده نوال آنحضرت صلعم بر معارض قائل که شتر ارب بیست
 خارش دارد و شتران صحیح میباشد پس مخالفت با شتران دیگر نماید و ایشان را مجرب سازد و آنحضرت صلعم
 بر معارض مذکور بقبول خود من اعدی الاول فرمود و نودی در تقریب گفته معنی الحديث ان البعير الاول
 الذی حرب من اجره با یتقال هو من باب ارفار عثمان الخضم ای سلمنا ان البعیر الاول عدی الابل بخالطه
 فمن اعدی الاول و بعیر من مع ان الظاهر هو ما اشارت الی ان هذا انما هو فعل الفاعل الحقیقه لا بعدی بقدر
 بطبعها ولو کان الحرب بالعدوی بالبطبع لم یجرب الاول لعدم المعدی ففی الحديث بیان الی الی القاطع لا
 بطلان قولهم فی العدو بطبعها انتهى یعنی ان الله سبحانه ابتداء ذلك فی الثاني كما ابتداء
 فی الاول یعنی اولی الامر جرب و تالی کرد و چنانکه ابتدایش در اول کرده بود و چنین نیست که جرب
 از اول ثبانی چسبیده باشد و اما الامر بالفرد من المخزوم من باب سد الذم المانع لئلا
 یتفق للشخص الذی یخالطه شیء من ذلك یتقید بالله تعالی ابتداء لعدوی المنفیة
 فیظن ان ذلك بسبب مخالطته فیعتقد صحة العدو فیقع فی المخرج فاصور بتجنسه حیما
 للمادة والله اعلمه و اما برقرار از مجزوم پس از باب سد ذم و مسائل سو اعتقاد است تا شخص
 مخالطه را چیزی از ان اتفاقا بقدر خدا تعالی ابتداء از سر نه بسبب عدوی منفیه پس گمان بر آنست
 که این حصول مرض بسبب مخالطت او با وی است و از اینجا معتقد صحت عدوی شود و در جرح افتد لهذا
 امر فرموده بتجنب از ان بر اطلاق کردن ماده موسوی اعتقاد و التدا علم و علمه التم علی قاری در شرح الشرح مجتبه نوشته
 که برین کلام حافظ ایراد میشود با جناب و صلی الله علیه و سلم از مجزوم وقتیکه آمده بود باراده بعیت بانکه منصب
 نبوت بعید است از آنکه برای جسم و قطع ماده ظن مکرر بر او چیزست کند که خلاف ماده ظن است زیرا که اثر جنب
 اظهار کشادن ماده ظن است بانکه عدوی را تا شیری باطبع است و بر هر تقدیر اصلا دلالت بر نفی عدوی
 سبب نیست چه هر گاه ظن کنند که حصول جنام بسبب مخالطت است و معتقد صحت عدوی بتاثیر سببی شود
 هیچ جرح در ان نباشد و اگر مراد آنست که بسبب مخالطت معتقد صحت عدوی باطبع شده است پس باید که
 درین عین بر هر دو احد اجتناب از شغلقات اسباب واجب باشد مثل معالجه بادویه بلکه مزاولت اطعمه و شتر
 بنا بر احتمال این ظن که ادویه مثل آنرا تا شیری باطبع بوده است و با تمقا و این طبیعت خارج از ملت جنیفة
 شود و قد صنف فی هذا النوع الامام الشافعی کتاب اختلاف الحدیث لکنه لم یفصدها متیة
 و امام شافعی درین باب کتاب اختلاف الحدیث نوشته لیکن مقصد استیعاب نکرده و همه را از آنکر نکرده بلکه

الحمد لله رب العالمین
 معنی نفی است
 اصطلاحی است
 باشد معنی
 است
 است

جملة مختصره بر آئینه عارف بر طایق جمع میان احادیث در غیر مذکور خود ذکر نموده سخاوی گفته که شافع علم
که نام کتاب دست فصله طویل فزیب یک مجلد درین باب نوشته است که کتاب مستقل و صنف
فیه بعد از این فقیه و الطحاوی و غیره درین باب ابو محمد بن قتیبه و ابو جعفر الطحاوی و غیر ایشان
نموده اند سخاوی گفته صنف فیه ابو محمد بن قتیبه و آلی فیه باشیا حسنه و نصر بانه فی اشیا قصر فیه و ابو
جعفر بن جریر الطبری و ابو جعفر الطحاوی فی کتابه مشکل الائمة و مومن اجل کتبه و کلمه قابل للاختصار غیر مستتر
عن الترتیب و التهنیت و تمن صنف فیه ایضا ابو بکر بن فزاک و ابو محمد القصری و کان الالسنب عدم
الفصل بینه و بین الناسخ و المنسوخ فکل ناسخ و منسوخ مختلف و لا عکس انتهی **الناسخ و المنسوخ**
باید دانست که علم ناسخ و منسوخ قرآن کریم و اخبار مجرب رؤف الیه جمیع اہم علوم است بہت آنکہ علم بان
ہر دو و متک بدان موقوف بر دریافت اوست و بہر کہ آئمہ انہی شناسد در معرض خطر عظیم است و
بباید دانست کہ حکم بجواز چیزی کند کہ منسوخ تجریم است یا تجریم چیزی کند کہ منسوخ بجواز است یا ناسخ را منسوخ
داند یا منسوخ یا ناسخ شمارد و لهذا آئمہ سلف گفته اند کہ جائز نیست هیچ کیے را کہ تفسیر کند کتاب خدا را یا
متنک نماید بہت مگر معرفت ناسخ آن از منسوخ وی سخاوی گفته کہ از علی بن ابے طالب مرویست
کہ در خطبہ ای گفت ناسخ و منسوخ پیشانی گفت نہ فرمود ہلاک شدی و ہلاک کردی و از عبد اللہ بن
عباس و عبد اللہ بن مسعود کہ منع کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و وعظ نمودن بہت عدم معرفت
آہنابناسخ و منسوخ پس گویا این اتفاق است بر وجوب معرفت این علم درین باب جمعی کثیر از اہل علم تصنیف
پہرہ و اختہ اند و ناسخ را از منسوخ جدا ساختہ علی بن ابی طالب القیس المقری و ابو جعفر النحاس و ابو بکر محمد
بن عبد اللہ بن عربی و ابو داؤد سجستانی و ابو عبیدہ قاسم بن سلام و ابو سعید عبد القاہر بن طاہر
الیتیمی شیخ جلال الدین السیوطی و امام ابو القاسم بہتہ اللہ بن سلام بن ہضرۃ المفسر المقری النحوی البغدادی
و ابو الحسین و ابن النادوی و علی ہمدانی و غیر ہم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کردہ اند و ابو محمد قاسم
بن اصیغ القرطبی النحوی و ابو بکر محمد بن عثمان المعروف بالجد شیبانی احد اصحاب ابن کیان و احمد بن
اسحاق الانباری و ابو جعفر احمد بن محمد النحاس النحوی و ابو بکر محمد بن موسی الحارثی الہمدانی و ابو القاسم
بیتہ اللہ بن سلام النحوی و ابو حفص عمرو بن شامین البغدادی الواغظ و ابراہیم بن علی المعروف بابن
عبد الحق و ابو الفرج بن الجوزی و غیر ہم در ناسخ حدیث و منسوخ وی تصنیف نمودہ اند اما این توالیف
در تصانیف دین آن خردمان حکم غنقا و کمیابید کردہ و از عدم غننا علما باین علم نہ اویہ عدم خریدن و
درین مدن عجیبہ دیدار ہندیہ بان حضرت شاہ ولی اللہ محدث دہلوی رسالہ مختصر موسوم بلفوز الکبیر

اصول التفسیر و همچنین نواب سید محمد صدیق حسن خان کتاب افادۃ الشیوخ بمقدار النسخ و المنسوخ
 تا لیف نموده و عدد احادیث منسوخه نیز در آن ذکر کرده و احسن کتب مؤلفه و نسخ و منسوخ حدیث کتاب
 الاعتباری را لحاظ نظر بیکه الحارثی است نووسی و غیره بعضی کرده اند بر آنکه مثل او درین باب تا لیف نموده
 و امام شافعی در علم نسخ و منسوخ مهارت قوی میداشت در فتح الباقی شرح الفیہ نوشته قال الامام محمد بن جنبل
 ما علمنا الجمل من المفسر الا ما نسخ حدیث رسول صلی الله علیه و سلم من منسوخه حتی جالسنا الشافعی فحدثنا
 سخاوت در فتح المینث شرح الفیہ حدیث گفته قال الحافظ بن کثیر و نحوه قول ابن الاثیر معرفة التواتر و الاما
 و ان نسخ و المنسوخ فان تعلقت بعلم الحدیث فان المحدث لا یعتقد فیها بل هی من وظیفه الفقیه لانه یتبطن
 الاحکام من الاحادیث فیحتاج الی معرفته ذاک و اما المحدث فوظیفته ان یقل و یروی باسمه من الاحادیث
 كما سمعه فان تصدی لما رواه فزیاده فی الفضل و کمال فی الاحتیاط انتهى وان لم یکن الحجه و اگر جمع
 میان هر دو حدیث ممکن نبود بلکه مستحذ باشد و این قسم دوم از مختلف الحدیث است فلا یجوز لامان
 بجماف النایجه او کاپس انحدیث از دو حال خارج نباشد یا تاریخ هر دو حدیث معلوم باشد یا بعینه
 تاریخ هر دو واقعه و تاخر احدیها از آخر معلوم بود یا بنود آن عرف و ثبت المتاخر به پس اگر
 معلوم شد تاریخ و ثابت شد تاخر سبب تاریخ مثلا از تاریخ معلوم شد که فلان امر در که واقع شده و فلان
 در مدینه و یا فلان امر در سینه نیم از هجرت بوقوع آمده و فلان در سنه ششم او یا صرح منه و یا ثابت
 شد تاخر بخیریکه اصح از تاریخ است یعنی جنس شارع معلوم شود و ابطال احد الی لیلین که با هم متعارض
 اند و جمع میان هر دو مستحذ است چنانکه وی تعالی فرماید ان ینکم عشرون صابرون یغلبوا ما بین و قول
 وی تعالی الان خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا فان ینکم ما یتیه صابرة یغلبوا ما بین الایه که خود شارع
 تصحیح نسخ امر اول نموده و مثل قول وی صلوات الله علیکم عن زیارة القبور فرورده فهو الناسخ
 و الاخر المنسوخ پس آن تاخر یا نسخ باشد و دیگر منسوخ سخاوی در شرح الفیہ گفته که نسخ لغت
 بمعنی البطلان و از الیه تعالی سخت اشمس النظم و الراجح انما القوم و منه نسخ القرون و گاهی مراد بران
 نقل و تحویل باشد و منه نسخت الکتاب الی نقلته و منه قوله تعالی ان انما نستسخه ما کنتم تعلمون منه تا نسخ
 الموارث و اختلاف است در آنکه نسخ درین هر دو حقیقت است یا در یکی از آن نه در دیگر صفتی است
 گفته اکثر بر آنکه دراز از حقیقت است و در نقل مجاز و فعال شناسی گفته در نقل حقیقت است و باغلا
 و بعد الواب و غزالی گفته هر دو حقیقت است و مشترک میان هر دو است زیرا که اصل در استعمال
 است و المنسوخ دفع تعلق حکم شرعی بدلیل شیخ متاخر عنه و نسخ در اصطلاح رفع تعلق

له بنوعین
شاید از او غفلت
نموده اند
در دفعه معاصر
قول نقل شده است
من آن نیز چنین
موردی دیده ام

حکم شرعی است بدلیل شرعی متاخر از وی حدیث باشد یا غیر آن متجاوز در شرح الفیه گفته
انما قال بر رفع تعلق حکم و القیل بر رفع حکم لان الحكم هو خطاب الله وهو قديم والقديم لا يصلح الرفع الا تره
ان المكلف اذا كان يستعمل ما لا بد منه يقال تعلق به الحكم واذا جازن يقال ارتفع عنه الحكم اي تعلقه پس
ارتقاء حکم شرعی بمرت یا جزون یا نوم نسخ نبود بلکه سقوط التکلیف باشد و از تقدیم متاخر بودن ناسخ از
منسوخ بیرون شد آنچه مقرر است چنانکه شرط و صفت است شنا چه این مسمی به نسخ نیست بلکه
تخصیص است یا تقیید و همچنین شرط کرده اند که منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است انقضای
الوقت نسخ نیست چنانکه در حدیث آمده انکم لا توالده و غدا انظر قومی که ناظر و این صوم بعد
از ان نسخ نیست بلکه ما سور به موقت است و همچنین شرط کرده اند که ناسخ شکل منسوخ باشد ترطه
بلکه اقوی از ان باشد چه در صورت ضعف نزول قومی نتوان شد و این حکم عقل است و اجماع بر
ولایت کرده چه صحابیه پس قرآن را بجز واحد منسوخ نکرده اند و در نوال انوار بحک حکم عام گفته بیشتر
فی النسخ ان یکون مساویا للمنسخ او خیر منه انتهى و صد ایش قول سبحانه تعالی است انسخ کل
بیه او نسیه هانک بجز مینها و مثلها نودی در شرح صحیح مسلم در کتاب الفسل گفته تسخ است باسنة
على الوجه اوجه السنة المتواترة بالمتواترة و الثالثی نسخ جزا لو اهد بمثلها و الثالثی نسخ الاحادیث المتواترة
و الرابع نسخ المتواترة بمثلها و الثالثی نسخ الاحادیث المتواترة و الرابع نسخ المتواترة بالاحادیث
فالثالثة الدل منها جائزة بلا خلاف اما الرابع فلا يجوز عند الحاکمیر لکن اهل الظاهر يجوز انتهى همچنین شرط کرده اند
غیر مقتضی ناسخ باشد و همچنین شرط کرده اند که منسوخ جائز النسخ باشد پس داخل نشود نسخ بر اصل توحید
زیرا که دی سبحانه تعالی لم یزل ولا يزال با اسما و صفات خود است و همچنین بر چیزی که تأیید یا توقیت آن
معلوم شده و ازینجا معلوم شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که وقوع خلاف خبر صادق غیر متصور است لیکن درینجا
تفصیل است پس اگر خبر از چیزی است که تغییرش جائز نیست کقون العالم حادث پس نسخش هم جایز نیست
و اگر چیزی است که تغییرش جائز است پس آن چیز باضی است یا مستقبل مستقبل و عدست یا وجد یا خبر
از حکمی همچو اخبار از وجوب حج و زکات و جهود و از نسخ این خبر است بحیث اقسامش خلافا لابی علی و ابی هاشم
قاضی شوکانی مبنی گفته حق نسخ او است در ماضی مطلقا و در مستقبل و بعضی آن که وعدست نه در وعید و تکلیف
در تکلیف از انجبت که آن عفو است و نیست متنوع از وی تعالی بلکه حسن است و فاعل او مدوح است از غیر خود
و نفس خود را بدان تلخ میتوان که در در ماضی از انجبت که کذب صریح است مگر آنکه تنهنم تخصیص یا تقیید یا تبسیر
مضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باک نیست و التاسیخ ما یدل علی الرفع المذکور و تسمیة ناسخا

مجاز ذرا نسخ حدیث است که دلالت میکند بر رفع حکم شرعی سابق و تسمیه حدیث بناسخ مجازست از قبیل اضافت
 فعل بر موصی سبب لان الناسخ فی الحقیقة هو الله تعالی زیرا که ناسخ در حقیقت خدا تعالی است و حدیث
 دلیل نسخ است و با جمله چون یکی را از دو حدیث بغیر مجازا و صفت بر وجه و متروک العمل بودن حدیث ثانی قرار داده
 بود چنانکه یکی را از آن حکم سابق مقرر سازند و دیگری را حکم لاحق و حکم لاحق را برای اتمام مدت تمییل حکم سابق بغير دلیل
 مقرر نمودن نسخ گویند و دلیل متروک العمل را نسخ و دلیل دیگر گفته اند از ناسخ نامند و
 حکمت از نسخ بیان شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم است که شریعت از ناسخ جمله شریعت آمده و نیست ناسخ
 برای شریعت از گذشته اندحضرت صلح عبادت است پس هر گاه صلحت ایشان در تبدیل حکم حکم و شریعت
 بیشتر است بود آن تبدیل مراعات همان صلحت باشد و گفته اند رفع منوت خدستی از ایشانست در دنیا
 تا بیشتر باشد برفع آن در جنت و گفته اند تیسیر است قبیل غیر ذلک و نسخ مجازست عقلا واقع است
 سهوا و شرعا بدون فرق میان کتاب و سنت و حکایت کرده است جماعتی از اهل علم اتفاق شریح
 بر آن نبیالانصافی سلم الاصفهانی چه وی گفته مجاز غیر واقع است و يعرف الناسخ باصداصحاها
 ما ورد فی النص کحدیث بریده فی صحیح مسلم کنت لهنیتکم عن زیارة القبور فرودها
 فاذا تذاکرا الاخذة و نسخ بسیرت منتهی می شود واضح و واضح آنها آنکه در نص وارد شده است
 مثل حدیث بریده و صحیح مسلم کنت لهنیتکم عن زیارة القبور الخ که درینجا نسخ نص نبی صلعم حاصل شده
 و مثل انیت حدیث نهیتکم عن محوم الاضاحی فوق کث فاسکوا ما بدرکم و مثل حدیث مسلم کنت نهیتکم عن
 البینة الذانی السفا و اشر لو ابی الاستیة کلها و الاشر لو اسکر او این مسئله ناسخ از منسوخ بقول وی صلعم
 است و اما آنکه از فعل آنحضرت صلعم معلوم شود همچو رجم باعز و عدم جلدش که این مفید نسخ قول است لشیب
 بالشیب جلد باینه و التجرم رواه سلم و منها ما یجزم الصحابی بانه متاخر کقول جابر درص کان اخر
 الامهین من رسول الله صلی الله علیه و سلم ترک الوضوء مما مسسته النار اخرج صاحب
 السنن و از آنجمله یکی است که صحابی جرم کند بآنکه این متاخر است مثل قول جابر که آخر الامرین از رسول
 خدا صلعم الله علیه و سلم ترک و وضوء از مما مسسته النار است و صاحب سنن اربعة آنرا اخرج نموده اند
 یعنی صحابی تقدیم یکی از دو حکم و تاخیر دیگری نقل کنند زیرا که اجتهاد در آن دخل نیست این معانی
 گفته این واضح است چون هر دو کثیر غیر متواتر باشند و اگر در متواتر گوید که این قبل آحاد است پس در
 خلاف است قاضی در تقریب جرم بعدم قبول وی کرده و بعضی است که آنرا از اکثر اهل علم نقل نموده و اگر
 متعین نسخ متواتر با حاد است و آن جایز نیست و قاضی عبد الجبار گفته مقبول است و این معانی شرط

کرده که در ادی هر دو یکی باشد البکر عازمی گفته این وقتی است که لفظ صحابی ناطق بر نسخ باشد بخوار باقیام
 للبخارة ثم تهبينا عنه وان الاثير در جامع الاصول گفته الان نسخ الحكم بقول الصحابي نسخ حكم كذا ما لم يقبل سمعت رسول
 الله صلى الله عليه وسلم لانه ربما قال عن اجتهاده وكذا ذكر ابن الحارث بن مخرمه ذكره العروة وانما كونه معرفاً للنسخ
 بنا على ان الصحابي لا يقول ذلك الا بعد معرفة التاريخ لانه ليس للاجتهاد فيه مبلغ انتهى كويم آنچه براسه
 شهرت گرفته که اخذ باخر الامر من فعل رسول خدا صلى الله عليه وسلم کرده شود و آن ناسخ میباشد چنانکه مسلم
 در کتاب الصوم گفته قال بن شهاب وكانوا يجعون الاحداث فالاحداث من امره و يروونه النسخ الحكم
 و بخاری نیز در صحيح خود در باره حديث انما جعل الامام ليومم به گفته و انما يؤخذ بالآخر فالآخر من فعل النبي صلى
 پس این حکم اکثری است نه کلی و مویدا دست آنچه بعد الواب شعرائی در كشف الغم عن جميع الامم گفته قول
 بعضهم آخر الامر من رسول الله صلى الله عليه وسلم هو المعمول به وهو النسخ الحكم فهو اكثرى لاكلى لانه لو كان
 كلياً لكانت نسخ احكام الامير من رسول الله صلى الله عليه وسلم من نحو مسح رأسه كل من الوضوء او بعضه او من الوضوء
 من لمس المرأة او الذكر او عدم الوضوء من ذلك لانه لا بد ان يكون قد انتهى آخر امره الى و آسده دون
 الآخر و اذا نسخنا الاول حكماً بطلان صلوة صاحبه و منس على ذلك انتهى و نیز وی در میزان گفته انما قول
 سيدنا و مولانا ابن عباس ان آخر الامر من فعل رسول الله صلى الله عليه وسلم هو النسخ الحكم فهو اكثرى لاكلى
 وكان الامام محمد بن السندي يقول اذا ثبتت عن الشارع فعل امرين في وقتين فهما على التخيير ما لم يثبت نسخ
 انتهى مختصاً و وی گفته انها محمول على ما علموا منه النسخ او رجحان الثاني مع جوازها و الا فقد طاف صلح على
 بغيره و توضا مرة مرة و نظار ذلك من الجائزات التي عملها مرة او مرات قليلة لبيان جوازها و عاظ على الا
 منها انتهى و من شایسته از زیاده تحقیق فی هذا الباب فليرجع الى میزان عبد الوهاب فانها لغم العون على كثرة
 اسرار الصحاب و فيه تنصيصات في مواضع عديدة مويدها ذكرنا و مفيدة لاولى الالباب و منها
 ما يعرف بالتاريخ وهو كثير و از انجلیکی است که بتاريخ و علم سیرت نامته میشود و این نوع بسیار است
 مثل حديث افطر الحاجم والمحجوم و حديث ابن عباس اجتمع النبي صلى الله عليه وسلم بهوصام امام شافعي گفته اول
 در زمانه فتح مکه سنه ثمان بود و ثمان در حجة الوداع سنه عشرين لله و فاصلة در سال شایسته که علم تاریخ
 موجب آن نیست که مؤخره ناسخ متقدم باشد چون جمع میان هر دو مستند نیست و بر آن جمعی نهی است
 زیرا که از نحاسی طریق جمع بر آن لازم نمی آید بخدر چه ممکن است ظهور در وجه ترجیح یا تطبیق برای دیگری
 و فوق کل ذی علم عظیم و بنا برین گفتید مجموع احادیث منسوخه بعد تتبع بلخ زیاده برده حدیث نیست در
 آیات زیاده بر نسخ آیه که ذاتی افاده اش میخورد بمقتدار النسخ و المنسوخ سبوطی در تفسیر آتقان از

نقل است
 مع کشته بود
 مال فصل اول
 ابن است فاذله

اور زینت لیکن بجنده نه بنفسه یعنی اگر نص صحیح یافته شود و در اجماع برخلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث
 منسوخ است چه اگر اهل اجماع بر ما سخن مطلع نمی شوند اجماع برخلاف آن نمی گردند محمد بن حرم گفته این
 غلط فاش است ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه و المتفقہ در مثال آن حدیث وادی آورده که حضرت
 صلیه السدیله وسلم و صحابه در اینجا خواب رفتند و بیدار نکردند ایشانرا اگر خمس و چون بسیار شد فرمود ادا
 احکم عن صلوة فیکصلها حين یدکره و من الغد للموت حال آنکه عاده صلوة منینه بعد از وقت آن
 حال ذکره در وقت منسوخ است باجماع مسلمین زیرا که نه واجب است و نه مستحب است سخاوی در شرح الغیبه گفته که آنچه
 باجماع استدلال بر نسخ خبر دیگر گرفته شود است که آن بسیار است مانند نسخ صوم عاشوراء الصوم
 رمضان نسخ حقوق متعلقه بال یا یجاب زکوة و غسل حدیث سعادیه و جابر و جریر و غیر ایشان مرفوعه باره
 نقل شایب عمر در کرة چهارم ترمذی در آخر جمیع خود گفته الاجماع علی ترک العمل بگویم نسخ این باجماع معلوم
 نشده است بلکه خود آنحضرت صلی السدیله وسلم شارب خمیر البیدازین ارشاد در کرت چهارم نقل کرده
 پس نسخ بیان از حدیث دیگر که لاکل دم امر رسول الالباح است ثلث است حاصل شده نه باجماع و خود و شریعت
 اجماع بلا سند جمعی از محققین قابل بحیثیت آن نشده زیرا که اجماع نام قیاسی است که جمیع مجتهدین بر آن توافق
 قیاس کرده باشد پس ادره استند می خواهد بود از کتاب و سنت و در قبول اجماع سکوتی و دوازده قوه
 است و ظاهر عدم حجیت اوست و معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن است نه غیر ایشان پس معتبر در علم حدیث
 قول جمیع اهل حدیث باشد و در مسائل فقهیه قول مجتهدان در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین در مسائل
 فقهیه قول جمیع فقیهین و غیر اهل فن در حکم عوام است جمعی اعتبار کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار اوست
 و اما نسخ قرآن و سنت بقیاس پس آن جایز نیست و باین رفته اند جمهور زیرا که استعمال قیاس نزد علم
 نفس است پس نفس از وی چه قسم نسخ مینواید پذیرفت و ابوالقاسم انما طی گفته جایز است بقیاس جلیه نه
 بقیاس خفی و گفته اند این وقتی است که علتش مخصوص باشد نه مستبطنه و صفی منهدی گفته محل خلاف در جمیع
 آنحضرت صلعم است و بعد از آن خود با نسخ نیست بالاتفاق و منسوخ می شود قیاس بر نسخ اصل خود بلکه
 در وصحت نسخ ابا بقای اصل خلاف است و حق منع اوست و به قال قوم من الاعلمیین و این بحیث
 طول الذیل است و محاشرا اول فقه است و آن که عرف الذاریه فلا یصلوا اما ان یمکن نسخ
 احدها علی الاخر بوجه من وجه الترجیح المتعلقة بالمتن و بیلا اسناد و اگر تاریخ معلوم نیست
 پس خالی بنا نیز ترجیح احد ما بر آخر و بجه از وجه مرجح متعلقه بمن یا با سند ممکن باشد مثل متن
 حدیثی مثبت باشد متن حدیث دیگر نافی چه درین عین مثبت مقدم باشد بر نافی زیرا که بادی زیاده

حدیث
 راجع است
 انصاف فی تفسیر
 است خیار کلام
 در شرح مسلم در حدیث
 از رجال طایفه
 اهل علمین حقی
 بانی بر اسناد
 نوده است
 که در
 یکسازند
 بمتفق است

علمست چنانکه امام بخاری در کتاب الزکوة گفته و الزیادة مقبوله و المفیضة علی المیهملی رواه اهل الثبت
 کما روی افضل بن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم لم یصل فی הכبنة فقال بلال قد صلی فاخذ
 بقول بلال و رک قول الفضل انتهی و یا متن یکے و الی برخط و متن حدیث دیگر بر باحت مینماید پس اول
 مقدم بر ثانی باشد بنا بر احتیاط و ترجیح با سناد و یا تعدد کثرت روات و صفات ایشان است و یا یکی
 اخذ حدیث بطور سماع و عرض کرده و دیگر بطور کتابت و یا وجواریت و یا مناولت نموده پس نزد تعارض حدیث
 قسم اول مقدم بر ثانی داشته شود و یا یکی صاحب عاوده است و دیگر نیز پس حدیث صاحب عاوده مقدم است
 اید نزد تعارض و از تجاست حدیث ابن عباس نزد بخاری ترویج النبی صلی الله علیه وسلم میونته و بهر محرم
 و حدیث میونته نزد مسلم ان کان حلالا چو وی صاحب عاوده است و سخن برین مقام بسیارست و بابت تاویل و
 تزییح از هر دو جانب مفتح هست و در بحث جرح و تعدیل اشارت بدان خواهد رفت و یا یکی ملزم بصحت باشد
 پس این را ترجیح باشد بر غیر ملزم بصحة در رسالت البلیب نوشته و لهذا قال ابن الهمام فی محبت التبریح
 فی کتاب التخریب فی عدا بیه ترجیح الحدیث و کما المنسوب الی کتاب عرف بالصحة علی الم یلتزمها انتهی و الوواع
 ترجیحات متلفه مبتنی یا با سناد زیاد و پرچاه است که جمله آنها را نواب سید محمد صدیق حسن خان در
 حصول المامل منقح ارشاد لقول بیان نموده و کتاب نسخ و منسوخ ابوبکر حانزی درین باب اهل اصیل و
 بنیان جمیل است و مصنف در نکت که بر مقدمه برین الصلاح است یکی و وجه ترجیحات را در آن نیز ایراد
اولا و یا ترجیح احدی بر اخص ترجیح وجه ممکن نباشد و عکس باید دان امکان التزییح تعین المصدور الیه
 پس اگر ترجیح ممکن است مصدور سببی آن متعین شود و ترجیح عبارتست از آنکه از دو معنی یکی را با لحاظ معنی
 صفت ذاتی نباشد بلکه عارضی و تبعی بود غلبه و قوت دادن و معنی صفت ذاتی بودن چنانست که نشانان النبی
 کتاب الله تقابل قیاس که برین اکتسب می تواند گفت که کتاب الله را بر قیاس ترجیح هست و مثال عارضی بودن
 و صفی همچو معتبر بودن راوی بسبب حفظ و ضبط و عدالت و جز آنست **و لا** فلا و اگر ممکن نیست
 پس هیچ سببی ترجیح نبود بلکه توقف کرده آیا فصار صا ظاهره التعارض و اذ فاعلی هذالترتیبیا لجم
 ان امکن فاعتباد الذاسنه و المنسوخ پس آنچه نظام التعارض است واقع برین ترتیب است یعنی بر جمیع
 ممکن است ورنه پس اعتبار ناسخ و منسوخ کنند و تقیید تعارض نظام از آنست که در تحقیقت تعارض میان
 لخصوص نیست کما از متباه هر گاه تعارض واقع شود میان قول و فعل پس آنرا صورت است و وضع آنرا نیز صورت
 مصنف در فتح الباری شرح صحیح بخاری کتاب الاعتصام نوشته و اذ التعارض قول و فعله صلی الله علیه وسلم
 فاختلف فیہ علی ثلثة اقوال احدی یقدم القول لانه حصینة تضمن المعانی بخلاف الفعل و یا مینها الفعل لانه الاطر

در بعضی کتب
 در بعضی کتب
 در بعضی کتب
 در بعضی کتب

تا ظهور وجه ترجیح نوعی از اقسام او یا مجموع می آرد و قوتی میدهد بدینکه ازان هر دو یاد روتی قوتی قوتی باین
 حدیث و در وقت دیگر قوتی با حدیث میدهد چنانکه امام احمد بن حنبل در روایات از صحابه میفرماید و در کتب
 غالباً بسبب اختلاف روایات صحابه است که تا توقف پس آن تفسیر است بر تفسیر اول عدم حکم تا آنی عدم العلم بالحکم
 بمعنی نفی تصدیق ثبوت حکم یعنی معلوم نیست که درین حکم است یا نه و ثالث عدم العلم بالحکم بمعنی نفی تصور حکم علی القیض
 بالتصدیق ثبوت حکم فی الجملة یعنی معلوم کرد درینجا حکم خبر است یا اباحت و همین است مختار صدرا لشرعیت گذافی التلویح
 و از مشهور توقف است حدیث کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة ویفسرونها بالعربیة لایل الاسلام تعالی رسول
 الصلعم لا تصدقوا الی الکتاب و الا کمذابوا هم طیبی در شرح مشکوٰۃ گفته اند اصل معنی و موجب التوقف عما یحکم من
 الامور و العلوم فلا یقف فیها یجوز و الا یطمان و علی هذا کان اهل الکتاب یقرؤن التوراة بالعبرانیة و یفسرونها بالعربیة
 الباری شرح صحیح بخاری گفته مختلف فی حکم المشبهات بقیل التخریم و بهومر و در وقیل التوقف و بهومر که اختلاف فیما قبل الشرع
 و حال تفسیر العلماء ان المشبهات اربعة شیء واحد متعارض الا دلالتها فیها اختلاف العلماء و منتهی عن الاولی انشان المراد
 بها قسم المکروه لانه یجوز جانب الفضل و التکرر راجع المراد بها البیاح و لا یکن قایل بذان بحکمة علی تساوی الطرفين من کل وجه
 بل یکن حکم علی یکن من قسم خلاف الاولی بان یکن تساوی الطرفين باعتبار ذواته راجع الفضل و التکرر باعتبار امر خارج
 و التعبیر بالتوقف اولی من التعبیر بالتساوی و تعبیر توقف اولی از تعبیر تساوی است و این معنی است
 حدیث است و علماء اصول فقہ بتساوی رفته اند چنانکه در سلم الثبوت نوشتند حکم المنع ان علم المتقدم والمتاخر و الا فافهم
 ان امکان و الا بالجمع بقدر الامکان و ان امکان تساوی است و حق سبحانه اهل حدیث است محرر بطور سلیبی و همین است سبب
 جمهور و عند ایضا التوقف یعنی الله یخیر الفاحشین لان خفاء ترجیح احد ههنا علی الاخر انما هو بالنسبة
 للمعتبر فی الحالة الراهنة زیرا که تفاوت ترجیح احدی با دیگر نسبت به مجرد در حالت را منتهی باشد یعنی خفا تر جمع به
 نسبت متبر در حالتی است که حاضر و موجود و قیام است زیرا که نسبت حالت لا حق نیز خفا تر جمع احدی با علی الاخر
 مستمر است تا آنکه طلاق تساوی براد شرعی خارج از سنن او است نیز نسبت گذار اساسات البلیب و اولی الله در
 البالغه نیز بیان اشارت فرموده مع احتمال ان یظهر الغیره ما خلف علیه و الله علم با وجود تمام ظهور
 ترجیح بر اے دیگرے آنچه بر و مخفی مانده و فوق کل ذی علم عظیم تر ضحکه در صورت معلوم نشدن نامخ از منوح بود
 از وجه مرجح نزد قوتی و قف است بنهم ابن الحجاب و آدمی گوید اگر افتراق هر دو با تقدیر جمع در بیانیت
 شود پس نزد من این تصور الوقوع نیست اگر چه قوتی ان را جایز و مشتبه است و بر تقدیر وقوع و حسب
 است از عمل بر احدی یا تخیر میان هر دو اگر ممکن باشد و همین است حکم در چسبندگی که هیچ ازینها در آن علوم
 نشده است بدانکه در جمع و تطبیق مجرور می بوی غیر دالت لفض بر وجهی از وجه غیر مقبول است ما در سبک

لا یجوز
 بیدار

لا یجوز

لا یجوز

لا یجوز

لا یجوز

لا یجوز

بروسه نص شرعی شهادت ظاهره یا خفیة نه دید یا ضبط شرعی که ثابت بر دلیل شرعی باشد و آمارای محض بود
 دلالت شرع در آن بوجهی از وجه پس آن محول علیه نقاد محول نیست و لهذا ابن الصلاح و غیره تصریح نموده اند
 باز لایکل للقیام بالجمع الالجابسون بین صناعته الحدیث و الفقه الغوصون علی المعانی الدقیقة انته المعلق
 ثم المرود و موجب الرد اما ان یکون لیسقط من اسناد و خبر احدی و در واجب
 روش سبب سقوط از اسناد باشد یعنی احدی از رجال اسنادش از مبادی سند و او اهل آن اقطوب بود
 بسقط الفحشین آنچه نیست او باشد از چیزی در وصل بمعنی غلط و خطاست او طعن فی راو علی الختلاف
 وجه الطعن احدی من ان یکون کامی جمع الی دیانته الراوی او الی ضبطه و یا موجب
 روش سبب طعن در راوی باشد بر اختلاف وجه طعن اهم است از آنکه موجب رد راجح بسوسه و یا منت
 راوی باشد و یا اهلوی ضبط و کس آنچه متعلق بر دیانت و عدالت راوی است پنج است اول کذب راوی دوم
 اتهام وی بر کذب بیوم منق چهارم جهالت پنجم بدعت و آنچه متعلق بصیغه است و نیز پنج است و سبب
 کثرت غلط و مخالفت تفاوت و عدم وسوسه و حفظ و تمام تحقیق این مژده که خواهد شد فالسقط اما ان یکون
 من مبادی السند من تصرف مصنف پس سقوط از مبادی سند و او اهل آن از تصرف مصنف
 می باشد یعنی صاحب کتاب شیخ خود را و یا شیخ شیخ خود را حذف کند و منافات حدیث بسوی من بعد حدیث
 نماید و بخاری بسیار اخبار و آثار را تعلیقاً ذکر نموده که مانی در شرح بخاری گفته مثل ذاکم بذاکر من اول الاسناد
 و اعماد الترمذی تعلیقاً و لایذکره البخاری الا اذا کان سنداً عنده ابابا اسناداً المتقدم او باناً و آخر آنچه او من
 اخره ای اسناد بعد التابعی او غیر ذلک و یا سقوطاً تاخر سناد بود بعد از تابعی و یا غیر ذلک
 باشد مثلاً اول و آخر سناد حدیث سالم از سقوط است و سقوط از تصرف مصنف هم نیست پس این سه صورت
 است که ما به الظاهر فالاول المعلق پس اول یعنی آنکه سقوطش از مبادی سند و او اهل است از
 معلق خودند بر صیغه هم مفعول از تعلیق گو یا ما خود است از تعلیق الجداره و الطلاق و نحو آن بنا بر بیشتر که
 بر دو در قطع اتصال و این اسقاط را تعلیق گویند ذکره لسخاوی سواع کان الساقط و لحد الام الکثر
 بر این است که ساقط یکجای راوسه باشد یا بیشتر مثلاً لک گوید قال ابن عمر پس ساقط در بخاری باشد و یا مذبح
 گوید قال عمر ساقط در بخاری بن عمر باشد و اگر امام مالک گوید قال عمر ساقط در بخاری و کس اند نامع و ابن عمر و ساقط
 علی نذاب و بینه و بین المعضل الالات ذکره عموم و خصوص من وجه و میان معلق و
 مفعول که ذکرش در آید عموم و خصوص من وجه است و او است که شش که میان دو مفهوم در بعضی است
 باشد مثل جبران و غیر فن حیث تعریف المعضل بانته قطع صناد ثنائک فضا عدداً

یجمع مع بعض صور المعلق پس بنا بر تعریف حاصل چنانکه اهل حدیث کرده اند که از سندش دو کس یا زیاد
 برآمده باشد تا جاعلش با بعضی صور معلق تحقق گردد و زیرا که در نفس سقوط و حذف هر دو شریک اند و من حیث
 تعلیق المعلق بانه من تصرف المصنف من مبادی السند یفترق عند اذ هو اعلم
 من ذلك و از جهت تعلیق معلق با یک از تصرف مصنف انبساطی سند و او اهل آن است حاصل معلق
 جدا گردد و زیرا که معضل اعم از معلق است پس بر مطلق معضل است نه مفضل معلق می تواند که سابق از وسط یا
 از میان آن باشد یعنی از تصرف مصنف و من صور المعال ان یحدث ببيع السند و یقال
 مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه و از صورت تعلیق یکی است که تمام سند را
 حذف کند چنین گفته شود و قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه عادت مصنفین است که از اول تا آخر سند را حذف
 کنند و تمسار بر رسول الله صلی الله علیه و سلمه در مرفوع و یا بر صحابه و سلفین چنین گویند قال رسول
 رسول الله صلی الله علیه و سلمه کذا و قال ابن عباس کذا و قول ابن عباس کذا و کذا و اگر جمیع سند را حذف نمایند و تنها
 بر سنی قائلند چنانکه بخاری در صحیح خود گفته و کانت ام الدرداء تجلس فی الصلوة جلت الرجل کانت
 فقیهه پس حکمش از غیر متمم لصحیحة القطع است که از ذکره بخاری فی شرح الاغنیة و منها ان یحدث
 الا الصحابی او الا التابعی و الصحابی معاد از صورت تعلیق یکی است که مصنف همه سند را حذف
 مگر صحابان را یا تابعی و صحابان را هر دو را مع حذف کند مثلاً گوید قال ابن سعید و قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلمه کذا و یا چنین گوید قال نافع قال ابن عمر قال رسول الله صلی الله علیه و سلمه کذا و منها ان
 یحدث من حدیثه و یضیفه الی من فی قدره و از صورت تعلیق یکی است که شیخ خود را حذف کند و هم
 بسوی من فوق وی نماید و در بخاری این نوع تعلیق نیز بسیار است فان کان من فوقه شیخاً الذ
 المصنف پس القرآن من فوق وی شیخ این مصنف است و از تعلیق مصنف اصغر است از آنکه حذف
 شیخ مصنف نبود چه درین حین بالاتفاق از صورت تعلیق باشد فقد اختلف فی ههنا لیس فی تعلیقاً
 او لا الصحیح فی هذا التفصیل فان عرفت بالنص و الاستقراء ان فاعل ذلك مدلس
 قضی به و الا فتعلیق پس در تمییزش معلق اختلاف کرده اند که آیا این قسم را تعلیق نام نهاده شود یا نه
 و صحیح و در تفصیل است پس اگر بنویسد تصریح امامی از ائمه حدیث و با اینهمه مستقر معلوم شود که فاعل حذف
 پس است حکم تبدیل کنند و اگر بنویسد مستقر معلوم گردد که فاعلش مدلس نیست پس تعلیق باشد و از اینجا معلوم
 شد که بیان معلق و مدلس مبانی است گویم تعریف معلق بر مدلس صادر می آید مگر فرق بنقد است که سقوط
 از سنا معلق واضح می باشد و در مدلس حنی و انما ذکرنا لتعلیق و فیهم المدلس و المدلس للمجهول المحذوف

من المصنف
 من المصنف
 من المصنف

ووجه ذکر تعلیق در قسم خبر احاد مردود و بنا بر اینست که حال محذوف مقبول است یعنی حال راوی محذوف معلوم نیست
 که عادل و ضابطه است یا نیست و این جواب سوال مقدر است و تقریرش اینست که همه اقسام معلق مردود
 نیست بلکه بعضی از آن صحیح و مقبول هم است پس ذکرش در انواع مردود و چه منعی دارد و حاصل جواب آنست که
 معلق نیز مطلقا مقبول است و نیز مطلقا مردود بلکه در اینجا تفصیل است پس اگر حال محذوف معلوم است مقبول
 و صحیح است و الا فلا و قد یحکم به جمع است ان عبرت بان یصحی مسی من حد اخر و کما هی حکم بصحت
 می کنند اگر تسمیه محذوف بوجه دیگر شناخته شود و چه درین جهالت مرتفع گردد و آنگاه گفته اند که تعلیقات بخاری
 بر آن صحیح است و حکم اتصال دارد زیرا که تسمیه محذوفین بوجه دیگر شناخته شده و بعضی از آنها را در موضع
 نیز ذکر کرده است و معلق که بخاری آنرا در موضع دیگر حمل نه کرده یکصد و شصت حدیث است و حافظ ابن حجر
 عسقلانی در مؤلفه لطیف بوصلش پرداخته و تاش التوثیق الی وصل التعلیق بناده و تعلیقات بخاری
 در مقدمه فتح الباری مسی به ساری نیز بنویسند با مفصلا وصل نموده و چیزی که از آن مخفی نه گذشته
 فان قال صبیح من احذف ثقات جاءت مسئله التعمیل علی الا بهام وعند الجمهور کایقبل
 صحیحی یعنی پس اگر راوی مطلق به گوید که جمیع محذوفین من ثقات اندازین مسئله تعمیل علی الا بهام باشد و نیز وجهی که
 مقبول نبوده تا آنکه تاش بهر دو فتح الباری شرح الفیه عرته گفته تعمیل مهم نزد جمهور محدثین مقبول نیست و
 بنهم خطیب بغداد و ابوبکر الصیرفی بنا بر احتمال آنکه آن محذوف نزد دیگر ثقات باشد و نزد غیر وی تقریب بود و چون
 آنرا نام برد حالت معلوم گردید و این را رد کرده اند به آنکه این تقدیم جرح منوهم بر تعمیل صحیح است و دفع این
 که تعمیل صحیح بر مهم مجیدل همچو لا تعمیل است لکن قال ابن الصلاح ههنا ان وقع الحدف فی کتاب
 الفتنه صحیحه کالبخاری و مسلمه فیما لقی فیها بالجزم لیکن در اینجا ابن صلاح گفته که اگر این حدف در
 کتابی واقع شده است که التزام صحیحش کرده شده مثل بخاری و مسلم پس هر چه در آن بصیغه جزم آمده یعنی بصیغه
 معلوم مثل روی فلان او قال فلان او ذکر فلان دل علیه اندر ثبت اسناده عنده و اما احذف
 لغرض من الاغراض پس این حدف و ال بیروت اسناد او نزد صاحب کتاب است و عند آن بر اے غرضی
 از اغراض کرده است و وی در فتح لمحدث شرح الفیه گفته که بخاری در تعلیق بعضی اختصار نموده و یا بنا بر آنکه
 نزدش معلوم حاصل نه شده یا در سماع آن شک آمده یا شنیده مگر بطریق مذکوره مجالس و مناظره من الخصمین
 بطریق تحدیث و اجبار و اهل حدیث احادیث مردود بطریق مذکوره را منخط در مرتبه تحدیث می شمارند گمانست
 و یا بنا بر آنکه راوی حدیث بر شرط و سنیست و یا متن حدیث بر شرط و سنیست در اصل
 مرفوع کتاب و مثل ظاهرش وقف است گویم مصنف در فتح الباری و مقدمه وی نیز چنین بیان نموده

صحا با درست است اما ذابو حق اسفند اینی شافعی گفته که مخرج نیست مگر آنکه چنین گوید که رویش سبزه است
و صحیح مذہب اول است البته و انما ذکر قسم المردود و الجمل بحال الحدوف و ذکر مرسل و قسم اجاد
مردود بنا بر جمل بحال محدوف است این صلاح گفته حکم مرسل حکم حدیث ضعیف مگر آنکه مخرج او از حد و دیگر صحیح باشد
کما سبق بیاز فی نفع الحسن گویم مردود بودن مرسل نزد جملو محدثین است بنزد و نقضهای اول مذہب کما لا یجوز علی
اولی الثبوت کانه یحتمل ان یکون صحابیا و یحتمل ان یکون تابعیا زیرا که احتمال دارد که آن محدوف صحاب
باشد و محتمل که تابعی بود و تابعی آن را از بعضی تابعین شنیده باشد پس متعین نشد که در سطح صحابی است یا غیر او
تا آنکه چنین گویند که صحانے عدول اند و حذف صحابی فرض نیست لیکن این محتمل است که از مدعی صحبت شنیده باشد
و صحبتش بصحت زرسیده و علی الثانی یحتمل ان یکون ضعیفاً و یحتمل ان یکون ثقة و بر تقدیر
ثانی یعنی اگر محدوف تابعی است محتمل است که ضعیف باشد یا ثقة زیرا که تابعین بعضی ثقة اند و بعضی غیر ثقة پس
احتمال تومی است که غیر ثقات را ثقة دانسته و اعتماد بر قول وی نموده ارسال کرده باشد پس در اصل و
حال سقوط معلوم نیست و علم بعد الت و ضبط را وی شرط قبول رویت است و علی الثانی یحتمل ان یکون
محل عن صحابی و یحتمل ان یکون محل عن تابعی الخ و بر تقدیر ثانی یعنی ثقة بودن تابعی محتمل است که محل عن
حدیث از صحابی کرده باشد و یا از تابعی دیگر و همیشه اخذ تابعی از تابعی بسیار است که در سطح را حذف نموده
بن فوق نماید و علی الثانی فی حدود الاحتمال السابق و بر تقدیر ثانی یعنی در صورتیکه محل عن حدیث تابعی
از تابعی دیگر نموده احتمال سابق عاید است که آن ثقة و غیر ثقة بودن وی است و یبعد اما بالتحقیق الحقل
فالی ماکان لنها یندر و تعدد می شود بر تجویز عقلی تا ما لا نهایت گویم نزد عقل محال است که میان تابعی و منی علم
تجویز یا اتساعی باشد کیف که در وجود خارجی بر ذکر نبی صلعم تناسلی واقع است مگر آنکه گفته شود که مراد ما نظر از ما تناسلی
کثرت و سابط است و این لفظ را بطریق سابق گفته چه عقلا می بیند که انتساب به سوی اوم امر تناسلی است تا رسول
رسول الله صلعم رسد و اما یا الاستقرار فالی سنة او سبعة و هو اکثر ما وجد من رواية بعض الثقات
عن بعض و یا متعدد می شود با استقرار پیش نشانی هفت و سطح میرسد و این عدد اکثر موجود از بعضی تابعین از
بعض است سخاوی گفته و اجتماع مستدفی حدیث تعلق بسوره خلاص است و کلام او در اینجا برای شک است زیرا که
هر سندی که در وی احدی از این هفت اشخاص محدوف باشد یکی از ایشان مختلف نیست که آیا صحاب
محدوف است یا تابعی پس اگر صحبتش ثابت گردد و بنا برین تابعین شش کس باشند و اگر صحبتش ثابت نیست
پس تابعین هفت اند به لحاظ این احتمالات مذکور که سپس مصنف متعرض بیان خلاف در قبول مرسل
شد و گفت فان عرف من معادة التابعی انه لا یرسل الا عن ثقة فذهب جمهور المحدثین

الى التوقف پس اگر معروف از عادت تابعی عدم ارسال او اگر از گفته است پس مذنب جمهور مجتهدین توقف
 علی قاری در شرح الشرح بر حافظ ابن حجر اعتراض کرده و گفته چون مرسل در حکم متوقف فیه است پس درین بین
 گردانیدن وی قسماً از اقسام مرود بر مذنب ایشان پرسیان درست باشد گوئیم چون مذنب جمهور توقف است
 پس این نوع مرسل لابد معدود و از مرود و باشد زیرا که مراد از توقف عدم حمل قبول است نه تسادی هر دو و مرود
 این سخن است آنچه مصنف در اول این کتاب تقسیم احادیثی مقبول و مرود و گفته و از توقف عن العمل بصد
 کالمرود و لا الثبوت صفة الر دلیل کونه لم یوجد فی صفة توجب القبول انتم بقاء الاحتمال بنا بر تعالی جمال ارسال
 یعنی اگر چه معروف از عادت تابعی ارسال از ثقات است لیکن متوقف فیه بنا بر نسبت که این ارسال از غیر عادت
 او واقع شده باشد پس این متروک غیر ثقه بود علی قاری گفته میباید ان لا یعتبر بذه الاحتمال و الا لا رفع الاعتقاد و غیر
 المر فوع ایضا گوئیم این احتمال ارسال در حدیث مر فوع او قلیل است نسبت ارسال و از ثقات که مکشرت توقف
 کرده اند و هو احد قولی احمد و ثانیها و هو قول المالکین و الکوفین یقبل مطلقا و حکم توقف
 یکی از دو قول امام احمد است و قول دوم قبول اوست مطلقا و این قول مالکین و کوفین است و ایشان گویند
 که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیحی بود ارسال نمی نمود و
 قال رسول الله صلعم نمیگفت بود او در رساله خود گفته و اما المر ایلی فقد کان اکثر العلماء یحتمون به انما یسئله
 مثل سفیان الثوری و مالک الاوزاعی حتی جاء الشافعی و هم فکلم فی ذلك فابو علی احمد و غیره انتم تسادی گفته
 که عمل امام احمد بر مرسل از نسبت که این مندرج است زیر حدیث ضعیف و عمل ضعیف نزد عدم وجود حدیث صحیح در
 باب اولی از امی رجال است که تقدم انتم شوکانی در ارشاد الفحول گفته مذنب جمهور مجتهدین ضعیف مرسل عدم
 قیام حجت با دست تا آنکه بعضی قائلین مرسل از اتوی از نسبت گفته اند بنا بر ثقت تابع بصحبت او و بعد از آنکه
 و این علو خارج از انصاف است و حتی عدم قبول است بنا بر احتمالات مذکوره انتم سیوطی در تدریب الرادی هم
 تقریب نووی گفته که مرسل ضعیف است بوی احتجاج نتوان کرد نزد جماهیر محدثین چنانکه مسلم از اهل حدیث در
 خطبه کتاب خود عبد البر در تهجد و سایر از فقها علما اصول حکایت کرده اند بنا بر جهل و عدم علم مجال محدث و اگر
 چنین اتفاق افتد که مرسل رویش جز از ثقات نمی کند پس توثیق با بهام کافی نیست و چون جمهور مسعی قبول
 بنا شد جمهور العین و الحال بالا پذیرا نشود و مالک در روایت مشهور از وی و ابو حنیفه در طایفه که احمد بن
 حنبل در قول مشهور از ایشان است گفته صحیح است نووی در شرح هندی گفته که ابن عبد البر رحمه الله این را
 مستحکم کرده اند به آنکه مرسل از کسانی بنا شد که غیر محترم مرسل از غیر ثقات بوده اند و مرسل از ایشان است پس
 خود به منافی در روان نیست و بعضی گفته اند که حمل قبولش نزد ضعیف و قسماً است که مرسل از اهل قول

عنه قاری
 عادت تابعی
 مرود و لا الثبوت
 صفة الر دلیل
 کونه لم یوجد
 فی صفة توجب
 القبول انتم
 بقاء الاحتمال
 بنا بر تعالی
 جمال ارسال
 یعنی اگر چه
 معروف از عادت
 تابعی ارسال
 از ثقات است
 لیکن متوقف
 فیه بنا بر
 نسبت که این
 ارسال از غیر
 عادت او واقع
 شده باشد پس
 این متروک غیر
 ثقه بود علی
 قاری گفته
 میباید ان لا
 یعتبر بذه
 الاحتمال و الا
 لا رفع
 الاعتقاد و غیر
 المر فوع ایضا
 گوئیم این
 احتمال ارسال
 در حدیث مر
 فوع او قلیل
 است نسبت
 ارسال و از
 ثقات که مکشرت
 توقف کرده
 اند و هو احد
 قولی احمد و
 ثانیها و هو
 قول المالکین
 و الکوفین
 یقبل مطلقا
 و حکم توقف
 یکی از دو
 قول امام
 احمد است و
 قول دوم
 قبول اوست
 مطلقا و این
 قول مالکین
 و کوفین است
 و ایشان
 گویند که
 ارسال بجهت
 کمال وثوق
 و اعتماد است
 زیرا که کلام
 در ثقه است
 و اگر نزد
 وی صحیحی
 بود ارسال
 نمی نمود و
 قال رسول
 الله صلعم
 نمیگفت بود
 او در رساله
 خود گفته و
 اما المر ایلی
 فقد کان
 اکثر العلماء
 یحتمون به
 انما یسئله
 مثل سفیان
 الثوری و
 مالک الاوزاعی
 حتی جاء
 الشافعی و
 هم فکلم فی
 ذلك فابو
 علی احمد و
 غیره انتم
 تسادی گفته
 که عمل امام
 احمد بر مرسل
 از نسبت که
 این مندرج
 است زیر حدیث
 ضعیف و عمل
 ضعیف نزد
 عدم وجود
 حدیث صحیح
 در باب اولی
 از امی رجال
 است که تقدم
 انتم شوکانی
 در ارشاد
 الفحول گفته
 مذنب جمهور
 مجتهدین
 ضعیف مرسل
 عدم قیام
 حجت با دست
 تا آنکه
 بعضی قائلین
 مرسل از اتوی
 از نسبت
 گفته اند
 بنا بر ثقت
 تابع بصحبت
 او و بعد از
 آنکه و این
 علو خارج
 از انصاف است
 و حتی عدم
 قبول است
 بنا بر
 احتمالات
 مذکوره
 انتم
 سیوطی در
 تدریب
 الرادی هم
 تقریب
 نووی گفته
 که مرسل
 ضعیف است
 بوی
 احتجاج
 نتوان
 کرد
 نزد
 جماهیر
 محدثین
 چنانکه
 مسلم
 از اهل
 حدیث
 در
 خطبه
 کتاب
 خود
 عبد
 البر
 در
 تهجد
 و
 سایر
 از
 فقها
 علما
 اصول
 حکایت
 کرده
 اند
 بنا
 بر
 جهل
 و
 عدم
 علم
 مجال
 محدث
 و
 اگر
 چنین
 اتفاق
 افتد
 که
 مرسل
 رویش
 جز
 از
 ثقات
 نمی
 کند
 پس
 توثیق
 با
 بهام
 کافی
 نیست
 و
 چون
 جمهور
 مسعی
 قبول
 بنا
 شد
 جمهور
 العین
 و
 الحال
 بالا
 پذیرا
 نشود
 و
 مالک
 در
 روایت
 مشهور
 از
 وی
 و
 ابو
 حنیفه
 در
 طایفه
 که
 احمد
 بن
 حنبل
 در
 قول
 مشهور
 از
 ایشان
 است
 گفته
 صحیح
 است
 نووی
 در
 شرح
 هندی
 گفته
 که
 ابن
 عبد
 البر
 رحمه
 الله
 این
 را
 مستحکم
 کرده
 اند
 به
 آنکه
 مرسل
 از
 کسانی
 بنا
 شد
 که
 غیر
 محترم
 مرسل
 از
 غیر
 ثقات
 بوده
 اند
 و
 مرسل
 از
 ایشان
 است
 پس
 خود
 به
 منافی
 در
 روان
 نیست
 و
 بعضی
 گفته
 اند
 که
 حمل
 قبولش
 نزد
 ضعیف
 و
 قسماً
 است
 که
 مرسل
 از
 اهل
 قول

ان الراوی اذا كان يرسل عن الثقات وغيرهم لا يقبل مهله اتفاقا و ابو بكر رازی از حنفیه و ابو الولید
انما یقبل کرده اند که اگر راوی ارسال از ثقات و غیر ثقات هر دو میکنند در سلسله بالاتفاق مقبول نیست بنا بر عدم
ثقت و سه و بجمعه در قبول مرسل نه نسبت کسی قبول مطلقا و در عدم قبول مطلقا سوم که امام شافعی بر آن فتنه
تفصیل است پس بشرط وجود یکی از امور خمره مقبول باشد یکی آنکه عضا و یا بدن او از وجه دیگر سبب
یا مرسل چهارم آنکه عاخذش قول صحابی باشد چنانکه عاخذش قول اکثر اهل علم باشد ششم آنکه از حال مرسل معلوم
گردد که وی ارسال بجز از ثقات نمیکنند چنانکه ارسال کنند از زعمیه اهل حدیث باشد سخاوی در شرح الفیه
گفته المرسل مراتب اعلیٰ اارسال صحابی ثبوت سماع ثم صحابی لر و تیه فقط و لم یثبت سماع ثم الخضم ثم المتقن کعبید بن
اسیب و یلیها سکان تجری فی شیوخ کالتبج و مجاهد و دو و هنامرسل سن کان یاخذ عن کل احد کالحج و امامرسل صفا
التابعین کقاده و الزهری و حمید الطویل فان غالب روایه هو اللین التابعین و هل یجوز زعمه قال شیخنا ان کان
شیخه الذی حدث به بعد لا عنده و عنده غیره فهو جائز بلا خلاف او لا ممنوع بلا خلاف او عد لا فقط او عنده غیره فقط فالجواب
فیها تجمل حسب الاسباب الحاله علی الاتی فی التدریس انتهى انبیا اگر راوی ثقه حدیثی را مرسل آورده و غیره
از متصل و هیت کرد مثل حدیث ترمذی و غیره الاطلاق الابولی پس بعض گفته اند که حکم بر سه و صل است اگر چه
مرسل اکثر و احفظ باشد زیرا که وصل زیادت ثقه است و این قول ظاهر است نزد محققین از اهل حدیث و فقها و اصولی
و تجاری نیز حکم وصل بخیر است کرده با آنکه مرسل را و هیت کنندگان نیز از ثقات اند و تطیب بغدادی از اکثر اهل علم
حکایت کرده که حکم در اینجا بر سه و مرسل است زیرا که ارسال بمنزله حجج است پس تقدیمش بر موصول از قبیل تقدیم حجج
است بر تعدیل و این ارسال عدم قواح در عدالت و هیت و صل نیست علی الاصح و نزد بعضی قواح و هر دو هیت
و همچنین است که اگر راوی ثقه حدیثی را موقوف آورده و غیره سه و از امر فوم رویت کرد پس حکم بر سه و است
راوی وی ثبوت است و غیره او ساکت است چه اگر نانی می بود هر آینه این اثبات را بر نفس دیگر مقدم داشته می آید
پس تقدیمش بر ساکت بطریق اولی خواهد بود و بعضی گویند نظر در اینجا بر سه و اکثر است و نزد بعضی بر سه و حفظ
این الصلاح گفته صحیح تقدیم موصول بر مرسل و موقوف بر موقوف است بر هیت که رافع و وصل در حفظ و صد و کثیر
باشند پس یلیل انتهى **المعضل** و القسام الثالث من اقسام النقطه من الاسناد انکان ثنائین
فصاعدا مع التوالی فی المعضل و قسم سیموم از قسام سقط که از ثنائین اسناد و وسط است که اسناد و
راوی یا زیاده یا باشند متوالی از معضل خوانند کضم سیم و سکوان عین معطوفه ضا و محمول از معضل
و معضال معنی تحت و شوار و شکل کار شدن است یقال اعضلنی فلان کسی هیاتی امه و بر معنی اول الامر
و بر معنی ثانی متعدی و بر مراد و تقدیر معضل اسم مکان است و در صطلح معنی نقل از مکان است از معنی معقول

بر تقدیر لازم بودن او و بر تقدیر متعدی بودن آنچه جایز است که هم مفعول باشد لیکن مناسب این مقام نسبت بخلاف آنکه کم
 مکان باشد و بر تقدیر ظاهر شد مناسب میان معنی لغوی و اصطلاحی است مصحوبت در آن اگر چه بعضی از اصعب شمرده
 اند این الصلاح گفته به اصطلاح شکل الماخذ من حيث اللغة لان مفعول يقع العين لا يكون الا من ثلاثی لازم عدی بالهجرة و دنیا
 لازم مهاب و محبت فوت از ثلاثی من قولهم امر عقیل به متعلق شد به سخاوی گفته و انما سمی به لان الحدیث الذي
 عضله حيث ضمت الجبال و شد الحال حيث حذف من الرداة ازید من واحد حيث لا يعرف حاله التقديرا و حرجا التقديرا
 و وجه بودن محصل از انواع مردود و دهانت که در مثل گفته شد سخاوی گفته معضلا عم از معلق است من وجه بسیار است
 از منقطع و موقوف همچنین بسیار است از مثل منقطع بجماد ثمرت استعمال ایشان این اصطلاح گفته میان محصل منقطع
 التي عموم و خصوص مطلق است بنا بر آنکه محصل لقب نوعی خاص از منقطع است پس محصل منقطع باشد نیز منقطع محصل
 و منه قول المصنفین فی کتبه قال رسول الله صلی الله علیه وسلم قد سماه الحطیب فی بعض مصنفاته ثم ساد ذلك على من
 من بی کل ما اتصل به من سلاخه و مثال محصل قول مالک است قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما اذکر انزل انزل انزل
 نافع و ابن عمر ثلثا ساقط شده اند از یک موضع حافظ ابی نصر سجری گفته قول را و بکنه سمی محصل است مثل قول
 مالک یلین عن منی بریره بد انک در شرح روح البیرونی نوشته که چون تابع تابعی حدیث موقوف بر تابعی کند در
 حدیث نیز دان تابعی موقوف متصل باشد پس حکم این قسم حدیث را نوعی از محصل میدارد و نحو قول الأشعش عن الشعبی قال
 ما حل یوم القیمة علت کذا و کذا فیقول ما علمت فحتمت علی فیه فتلق جوارحه اولس انه فیقول لجوارحه بعد کن من صاحب
 الا نیکم اخره الحاکم و قال عضل الأشعش فهو عند الشعبی متصل من سناد اخره سلم فی صحیح البخاری پس تابع در بخار و کس را
 ساقط کرده یکی صحابی یعنی انس و دیگر رسول خدا صلعم چه برآمد مخفی نیست که این قول صحیح نباشد المنقطع و الا
 بان الشققت بانین غیر متوالیین فی مضموعین مثلا نفس المنقطع و اگر ساقط در راوی باشد غیر متوالی در رو
 موضع مثل اس آن منقطع گویند یعنی اگر یک راوی ملاز جای در راوی دیگری از جاسے و دیگر ساقط شده است آن
 معضل نباشد بلکه منقطع است عم است از آنکه حدیث مرفوع باشد یا موقوف و این سقوط را انقطاع نامند و کن
 ان سقط واحد فقط و اکثر من اثنين لکن بشرط عدم التوالی همچنین اگر ساقط یک بود یا دو یا زیاد
 و لیکن بشرط عدم توالی پس بقید یکی محصل خارج شد و حاصل چنانکه طیب در خلاصه گفته است که اگر سقوط راوی
 از اول باشد است پس آن را تسلیم نامند و اگر سقوط از وسط است آن را منقطع خوانند و اگر از آخر است
 بعد از تابعی آن را مثل گویند و منقطع محبتی مثال تمام نیز از چنانکه گفته شد جز آنکه طلاق مثل بنیتر بر رویت تابعی
 از رسول خدا صلعم است و اکثر آنچه موصوف با نقطاع میشود در استعمال رویت من دون تابعی از صحابی است
 مثل مالک عن ابن عمر و الثوری عن جابر و شعبه عن انس و این غیر منقطع است که ساقط است سخاوی در شرح القیمة

اینکه
 محصل
 است

قد مضى في الرسل عن الشافعي وغيره ما يدل على قبول النقطه اذ جمع بقدرته وقال ابن السمعاني منع قبول الرسل
 فهو يشاء من قبل النقطه ومن قبل الرسل مختلفوا وانما يحكى هذا على العمدة في الفرق بينهما انتهى ويشترق
 میان رسل وبقطع نوشته شده وبقطاع واقع در صحیح مسلم در چهارده موضع است و نووی در مقدمه شرح
 مسأله پیش بر او حتمه سپر گفته و لیس نه اختلافی ذلک بل ہے موصولہ میں جہاں صحیحہ لیساما کان مہنا مذکور
 ہے وہ الماتباقہ ہے نفس الکتاب وصلہا فالتقیہ بحون ذلک مع وفاعند اہل الحدیث قال ابن الصلاح وکلذ الامر
 فی تعلیقات البخاری بالفاظ جازرہ ثبتہ علی صنفہ اللہ ذکرنا کما کتب لہ قال فی قال فان اوردی او ذکر فلان او نحو
 ذلک انتہی المدلس ثم ان السقط من الاسناد قد يكون واضحًا يحصل الاشتراك في
 معرفته ليس سقوط الاسناد برونوع است یکے واضح یعنی ظاہر باشد کہ حامل بشود اشتراک و معرفت سے
 یعنی ہر یکے از تعداد حدیث وغیرہ از امی شناسند و این تقسیم دیگر براسے سقوط از اسناد است لکن
 الراوی مثلاً لم یعاصر من روی عنہ بنا بر آنکہ راوی معاصر روی عنہ نیست یعنی زمانہ مروی عنہ
 را نیافتند و لکن حقیقاً فلا یدیکہ کہ اکامۃ الخذاق المطلاعون علی طرف الحدیث وعلل الاستنباط
 ویا سقوط از ہا و مخفی باشد کہ اور اکثر نے کند مگر ایہ خذاق کہ مطلع بر طرق حدیث وعلل اسانیدی باشند و شرح
 الفیقہتہ و یعرف ذلک بحجیہ سن و جہ آخر زیادہ رجل او اکثر و خذاق جمع حاذق بمعنی مرد بسیار زیرک و
 ہوشیار فاکول و هو الواضح یدیک بعد التلاقی بین الراوی و شیخہ لکن
 یدیک عصرہ او ادیک لکن لہم محبت عا پس اول کہ واضح است شناختہ میشود و بعد التلاقی میان
 راوی و شیخ او زیرا کہ راوی زمانہ شیخ را نیافتہ و یا معاصر است اما راوی محبت گزشتہ پس معلوم گروہ کہ در
 حدیث سقوط است و اما علم بعد اجتماع ایشان پس از خارج معلوم میگردد و لیسست لہ منہ اجازتہ و کلا
 وجاہتہ و حال آنکہ راوے را از ان شیخ اجازت و وجاہت حاصل نیست و این بر تقدیر اورا کہ معاصر است
 و اما اگر ثابت شود اجازت و یا وجاہت براسے راوی بر تقدیر عدم اجتماع ہر دو پس درین حین میان ہر دو
 تلاقی معنوی ثابت گروہ محکم بقوط نہا شد و معنی اجازت و محبتین وجاہت و انواع تحمل میان خواہند
 و من ثم احتجہم الی التاییح لتضمنہ تخریر مولید الرواۃ و دنیا تصد و اوقات طلبہم
 و ارجح الہم و ازینجا حاجت ابتدا و بوسے تاریخ بنابر آن براسے تخریر مولید و اوقات و اوقات
 طلب و ارجح الہم و مولید رواۃ و وفات ایشان من بلا علم تواریخ است کہ حاصل میشود بدین ہر دو ہندار
 اعمار و اوقات و تقدیم و تاخیر ولادت شان و تقدیم و تاخیر وفات یکے بر دیگرے و اوقات طلب و ارجح
 ایشان بر کتاب معلوم و مثال آن کہ سیما مفصل انہا ردی تعالی فی بحث حرقہ السولید و الونیات و بخار

یعنی ظاہر باشد کہ حامل بشود اشتراک و معرفت سے
 یعنی ہر یکے از تعداد حدیث وغیرہ از امی شناسند و این تقسیم دیگر براسے سقوط از اسناد است لکن
 الراوی مثلاً لم یعاصر من روی عنہ بنا بر آنکہ راوی معاصر روی عنہ نیست یعنی زمانہ مروی عنہ
 را نیافتند و لکن حقیقاً فلا یدیکہ کہ اکامۃ الخذاق المطلاعون علی طرف الحدیث وعلل الاستنباط
 ویا سقوط از ہا و مخفی باشد کہ اور اکثر نے کند مگر ایہ خذاق کہ مطلع بر طرق حدیث وعلل اسانیدی باشند و شرح

یعنی ظاہر باشد کہ حامل بشود اشتراک و معرفت سے
 یعنی ہر یکے از تعداد حدیث وغیرہ از امی شناسند و این تقسیم دیگر براسے سقوط از اسناد است لکن
 الراوی مثلاً لم یعاصر من روی عنہ بنا بر آنکہ راوی معاصر روی عنہ نیست یعنی زمانہ مروی عنہ
 را نیافتند و لکن حقیقاً فلا یدیکہ کہ اکامۃ الخذاق المطلاعون علی طرف الحدیث وعلل الاستنباط
 ویا سقوط از ہا و مخفی باشد کہ اور اکثر نے کند مگر ایہ خذاق کہ مطلع بر طرق حدیث وعلل اسانیدی باشند و شرح

یعنی ظاہر باشد کہ حامل بشود اشتراک و معرفت سے
 یعنی ہر یکے از تعداد حدیث وغیرہ از امی شناسند و این تقسیم دیگر براسے سقوط از اسناد است لکن
 الراوی مثلاً لم یعاصر من روی عنہ بنا بر آنکہ راوی معاصر روی عنہ نیست یعنی زمانہ مروی عنہ
 را نیافتند و لکن حقیقاً فلا یدیکہ کہ اکامۃ الخذاق المطلاعون علی طرف الحدیث وعلل الاستنباط
 ویا سقوط از ہا و مخفی باشد کہ اور اکثر نے کند مگر ایہ خذاق کہ مطلع بر طرق حدیث وعلل اسانیدی باشند و شرح

درین باب که کتاب تالیف نموده تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و قد اقتضی اقوام ادعوا الروایة
 عن شیوخ ظهر بالتاریخ کذب دعواهم و تحقیق بسیار اقوام ملزم و رسوا شدند درین امر که
 او قمار و هیت از شیوخ کردند و بسبب تاریخ کذب دعوی ایشان ظاهر شد سید محمد بن ابراهیم و زبیری گفته
 و معرفت السقط ثمره معرفت تاریخ الوفیات است و این قسم اول از سقط و ضح و ظاهر است و القسم الثاني
 وهو الخفی المدلس بفتح اللام و قسم دوم از تقطاع کذب باشد از حدیث گویند بضم میم و فتح لام مشدود
 و فعل آنرا تدلیس خوانند و قاعله آنرا تدلیس گویند که بلام سیمه بذلك لكون الراوی المدلس من حدیث
 و او هم در سماعه للحديث من لم یجد ثبوت خبره و سیمه شد حدیث بدلس بنا بر آنکه راوی نام شیخ
 خود را زبر کرده و ایهام سماع خود بر اسم آن حدیث از غیر شیخ خود کرده یعنی تدلیس عبارت از حدیث راوی
 از کس است که او را دیده اما از وی نشنیده مگر حدیث فلان نمیکوید بلکه لفظی که موسوم سماع است بسیار در میان گویند
 عن فلان و قال فلان و اشتقاقه من الدلس بالتحريك وهو اختلاط الظلام سیمه بذلك
 بیشتر است که همافی الخفاء و اشتقاقش از دلس است بجرایب و آن اختلاط و شدت و غلام یعنی تاریکی باشد
 سیمه شد حدیث بدان بنا بر شترک هر دو در مخا زیر که راوی بر وجهی روایت کرده که موسوم الفی عین
 است پس حدیث را بدلس نامند که مخدوف و غلام هر دو در مخا شترک اند شیخ برمان الدین ابراهیم بن عمر بقا
 تمیزد حافظ بن حجر در حاشیه شرح الفیه گفته و منه التدلیس بفتح الهمزة و قال و فلان علی فلان استمرعه العیب الذی
 فی متاعه کانه غلام علیهم و هو فی الاصطلاح راجع الی ذلک من حیث ان من سقط من الاما شیا فقد عطلت
 الذی استقامه و راه فی التعطیة لایانه بعبارة مؤتمنه و کذا تدلیس الشیخ فان الراوی یغیط الوصف الذی به
 یعرف او یغیط الشیخ بوصفه بغیر ما یشترک به و یرد المدلس بصیغته من صیغ کاداء محتمل
 و وقوع الدلیقی باین المدلس و من استند عند کعبن و کذا قال و صور شزانت که راوی مدلس
 حدیثه را بصیغوز صیغهای او که موسوم وقوع لقایمان دلس و موسوم عینا شد بسیار چنانکه گویند عن فلان
 و کذا قال فلان و ذکر فلان و ان فلان و ردی فلان زیرا که این الفاظ احتمال اتصال و تقطاع میان راو
 و مردی عنده هر دو میدارند که استخوانی و شرح الفیه گفته فخرج باللفظ المرسل الخفی فهما ان اشتراک فی الا
 فالمرسل تحقیق بین رو عن عاصره و لم یعرف انه لقیه کما تحققت شیخنا تبعاً لغيره علی سبالی فی باب قال و هو الصواب
 لا طباق الی العلم بالحدیث علی ان روایة الخضر من کابی عثمان الهندی و سیمه بن ابی عازم عن النبی صلی الله علیه و سلم
 فیما لا یرا الا کثیر من التمدلیس فلو کان مجرد العاصره کلنفة بنی التمدلیس لکان هو لا یرسین لانهم عاصروا النبی صلی الله
 علیهم و سلم و لم یحرم بل لقوه لم لا یرسین شیخنا باللفظ المرسل لیس فی غیر واحد من الایمته فی تعریفه بالسما استهت

۲۰
 یعنی بجهت
 ۱۱

۲۱
 یعنی غلطی
 ۱۱

۲۲
 یعنی بجهت
 ۱۱

ومتی وقع بصیغه صریحی کان کذباً ویرکاه تدریس بصیغه صریح واقع شود کذب باشد و مقبول کرده نشود حدیث
 او هرگز اما این حکم وقتی است که بدس اسقاط کسی کرده باشد که محبت مثل آن قائم نمیشود و در خود بدس از ثقات است
 و اگر ثقه است و شهرت بدس شده و ایما نادرجض صور از تدریس واقع شود بلفظ صحیح مقبول است چنانکه گفت
 وحکم من ثبت عنه المتدلیس اذا کان عدلاً ان لا یقبل منه الا ما صح فیه بالتحذیر علی الاحکم
 و حکم آنکس که ثابت شده از تدریس بصیغه صحیح اگر عدل است قبول کرده نشود مگر آنکه تصریح تجدیدت کند یعنی اگر حدیثی گوید
 قبول کرده نشود بر مذنب صحیح حاصل آنکه ایسام در لفظ محتمل است و چون تصریح تجدیدت نماید احتمال انقطاع زلب
 گردد و ایسام باقی نماند پس مقبول و مستحب است علی الاحکم بعضی از فقها و محدثین گفته اند که حدیث بدس اصلاً مقبول است
 اگر چه تصریح بلفظ تجدیدت و سماع نماید و اگر چه تدریس بجز بیکبار کرده باشد و اگر چه تدریس درین حدیث کرده باشد یا در
 غیر آن از احادیث زیرا که راوی بسبب تدریس مجروح گردید و محتمل است که هر که ثقه است و شهرت بدس شده حدیث
 از وی قبول نتوان کرد مگر آنکه گوید حدیثاً و اخبارنا و سمعت گویم لفظ حدیثاً نیز موجه تدریس است چنانکه خود مصنف
 در انواع صحیح نو گفته حدیثی قد یطعن فی الاجازة تدریساً لیکن از قید اجازت معلوم شد که اگر بدس تحمل حدیث بطور
 اجازت مذکور باشد محمول بر اتصال و ثبوت سهام باشد و ازین جهت حدیث عباد بن صامت نرد ابو داود و
 تسامی در باره قراءه فاتحه خلف الامام بلفظ لعلم تفرغ خلف ما کم قلنا نعم یا رسول الله قال لا تفعلوا الا بما سمعنا
 فانه لا صلوة لمن لم یقر بهایس و این استناد حدیث اگر چه محدثین آن بن کسار واقع است و هم تدریس است اما تصریح
 تجدیدت نموده چنانکه بخاری در جز الفراء آورده پس این مخطور مذکور لازم نمی آید و از حدیث مذکور واضح شد آنچه علما
 اصول فقها گفته اند که استثناء در حکم سکوت عندی باشد پس بنا برین ثبوت نفس فاتحه از حدیث لا صلوة الا بما سمعنا
 کتاب بخینوا اندیشه جایجاب و وجه اشکانت که قول وی صلوات الله علیه و سلم فانه لا صلوة لمن لم یقر بهایس حکم
 فاتحه است و استثناء اگر چه در حقیقت بر هیچ حکم مطلق نیست لیکن بقبریه فانه لا صلوة حکم از آن مستفاد است بطریق شمار
 و ضرورت و آنچه در حدیث جابر آمده لا صلوة الا بما سمعنا کتاب الان و رواه الامام پس ازین استثناء حرمت قرئت
 فاتحه ثابت نشود که از بعضی الحنفیة بلکه احتیاط در قراءت است که فی الهدایة و التمهید الاحمدی عن مجریه و میر که خلافت
 کرده چیزه لایق تسکین یاد و در علم لصلیح الوطار انفسه الدهر با بد آنکه تدریس چند قسم است از آن جمله
 یکس تدریس در سنن است و او نیست که رویت کند از یک یا دو طاقی شده یا معاصر دست چیزه را که از وی
 شنید و ایسام سماع خود برای آن حدیث از آن طاقی یا معاصر کند و این قسم تدریس سخت مکرده است خصوصاً اگر
 متکرر شود اکثر اهل علم مذموم کرده اند خصوصاً شعبه که گفت لان ازین جهت که من این لرحمک بالهنوی این صلح
 گفته این حرمت از وی محمول بر سبب لغت و زجر است و در قبول این چنین بدس اختلاف است واضح و در تجافضیست

نقل شده است
 در کتاب
 در بیان آن

در کتاب
 در بیان آن

پس هر چه بلفظ متصل سماع روایت کرده بتدوین سماع مکرر در حکم سماع مرسل و انواع او است یعنی مردود است
 و هر چه بلفظ صحیح السماع و بین الاتصال آورده بش ساحت پس آن صحیح است و در صحیح غیر ما از کتب معتدله نیز
 قسمی حدیث بسیار است که اکابر حدیث مثل قتاده و عیسیان ثوری و سفیان بن عیینه و شایم و غیر هم
 تدلیس میکنند از جهت وثوق بصحت حدیث و استغناء بهرت حال از جهت اغراض فاسده چه که است
 تدلیس مختلف است بحسب غرض حال بر آن مثل آنکه راوی کثیر الروایت است از وی و میخواهد که گذار روایت از یک
 کس بر یک صورت کند یا آنکه بیرون سخن شیخ در اخفاء او است یا آنکه شیخ که علامت است او را غیر ساخته است غیر نفقه
 است و یا اخفاء سماع از شیخ جهت صغر سن و عدم جاه و شهرت و دستر حال او است و یا آنکه قلیل الروایت است
 و از آنجمله کسکه تدلیس واقع در شیخ است و این چنانست که بدس از شیخ حدیث روایت کند که آن حدیث
 را از آن شیخ شنیده امام باکینت یا نسبت و یا در وصف او چیزی بر وجه نماید که شناخته نمیشود که کذا است
 چنانکه سفیان ثوری میگوید حدیثی ابو سعید و آن کینت بر اسم حسنی و کلبی مرده است و این قسم را محلی
 تدلیس شیخ گویند و نزد فقهای مصلحین تدلیس نامند و این قسم خف از نام قسم اول تدلیس است و از آنجمله کسکه تدلیس
 است سخاوی در فتح المغیث شرح الفیه لکفته و صورت آن روی المدلس حدیثی است شیخ نفقه و ذلک الثقه بر وجه
 عن ضعیف و ذلک الضعیف عن ثقه فیسنه المدلس الذی سمع من الثقه و یدکر شیخ الثقه الاول و یسقط الضعیف
 الذی اسندین الثقتین و یجمل الحدیث عن شیخ الثقه عن الثقه الثانی بل یلفظ متصل فیتوی الاما و کذا نقابت
 و کان یقیمه بن الولید کثیرا و هو مذموم جدا لانیة من مز العیث و التغیبه و لایظهر فی اسناده ما یقتضی بده الا اهل النقد و هم
 باهل انتبه و از آنجمله کسکه تدلیس است اشلامصری گوید حدیثی فلان باسراق و مراد بدان موسسه در روز هجرت بدین
 اسم و از خیم قریب مصر است این قسم خف از غیر است لیکن خالی از کراهت نیست در شرح الفیه قسم تدلیس یاده برین
 نموده در اینجا با رجوع طوالت فرود گذشته شد المرسل الخفی و کذا المرسل الخفی اذا صدر
 من معاصرهم یلوق من حدیث عند بل بینه و بینه واسطه و مثل بس است در روز عدم
 قبول مرسل خفی چون صادر شود و از معاصر که غیر ملامی باشد حدیث را از آن روایت نموده بلکه بیان معاصر و
 مروی عنه و سطر باشد و فتح الباری شرح الفیه لکفته که مراد از ارسال اسقاط صحاح است حدیثی چنانکه مشهور در حد
 مرسل است بلکه مراد از مرسل مطلق النطاق است و این دو نوع است یکی ظاهر که مراد مرفوع خفی و آن النطاق است بیان
 را و باین تعاصیرین که با هم ملاقی نشده اند و یا ملاقی شده اند اما سماع راوی از مروی عنه صلا و واقع نشده بعده گفته
 و سبی بذ النوع بالخفی الخفی علی کثیر لاجتماع الراویین معمر واحد و هو شبه بر و ایات المدلسین انتبه و الفرق بین
 المدلس و المرسل الخفی دقیق یحصل مخیره بما ذکرهنا و هو ان التذلیس یختص بمن روی عن

در فتح المغیث شرح الفیه لکفته و صورت آن روی المدلس حدیثی است شیخ نفقه و ذلک الثقه بر وجه عن ضعیف و ذلک الضعیف عن ثقه فیسنه المدلس الذی سمع من الثقه و یدکر شیخ الثقه الاول و یسقط الضعیف الذی اسندین الثقتین و یجمل الحدیث عن شیخ الثقه عن الثقه الثانی بل یلفظ متصل فیتوی الاما و کذا نقابت و کان یقیمه بن الولید کثیرا و هو مذموم جدا لانیة من مز العیث و التغیبه و لایظهر فی اسناده ما یقتضی بده الا اهل النقد و هم باهل انتبه و از آنجمله کسکه تدلیس است اشلامصری گوید حدیثی فلان باسراق و مراد بدان موسسه در روز هجرت بدین اسم و از خیم قریب مصر است این قسم خف از غیر است لیکن خالی از کراهت نیست در شرح الفیه قسم تدلیس یاده برین نموده در اینجا با رجوع طوالت فرود گذشته شد المرسل الخفی و کذا المرسل الخفی اذا صدر من معاصرهم یلوق من حدیث عند بل بینه و بینه واسطه و مثل بس است در روز عدم قبول مرسل خفی چون صادر شود و از معاصر که غیر ملامی باشد حدیث را از آن روایت نموده بلکه بیان معاصر و مروی عنه و سطر باشد و فتح الباری شرح الفیه لکفته که مراد از ارسال اسقاط صحاح است حدیثی چنانکه مشهور در حد مرسل است بلکه مراد از مرسل مطلق النطاق است و این دو نوع است یکی ظاهر که مراد مرفوع خفی و آن النطاق است بیان را و باین تعاصیرین که با هم ملاقی نشده اند و یا ملاقی شده اند اما سماع راوی از مروی عنه صلا و واقع نشده بعده گفته و سبی بذ النوع بالخفی الخفی علی کثیر لاجتماع الراویین معمر واحد و هو شبه بر و ایات المدلسین انتبه و الفرق بین المدلس و المرسل الخفی دقیق یحصل مخیره بما ذکرهنا و هو ان التذلیس یختص بمن روی عن

لقائه آياه فاما ان عاصره ولم يعرف انه لعقيد فهو المرسل الخفي و فرق میان بدس و مرسل خفی
 دقیق است که حاصل تحریرش آنست که در اینجا مذکور شود و آن نیست که تدلیس مختص کسبه است که روایت از لسانی کرده
 و اگر تنها معاشرت است و لقاء او معروف نیست پس ناش مرسل خفی است سخاوی در شرح الفیة در سبب تدلیس
 مثلش روایت مالک از سعید بن السیب است و روایت سیفان ثوری از ابراهیم خنی چه معاشرت است و لقاء
 ثابت نیست پس بعضی اهل حدیث گفته اند که این تدلیس است بنا بر آنکه سکوت محدث مذکور می بخیزد و وجود علم او
 بدان تدلیس است بعضی از اهل حدیث گفته اند که این از قبیل ارسال است چنانکه روایت سعید بن السیب از
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم و از ابی بکر و عمر مرسل شمرده شود نه تدلیس است و من ادخل فی تعریف التذلیس
 المعاصره ولو بغیر لغی لزمه دخول المرسل الخفی فی تعریفه والصواب التفرقة بینهما و ابراهیم
 و تعریف تدلیس ادخال مطلق معاشرت کرده اگر چه بغیر لقاء باشد و در ادخال مرسل خفی در تعریف تدلیس لازم است
 و صواب تفرقه است میان هر دو بر وجهیکه هر دو بتباین شوند سخاوی گفته و اما یفارق حال المرسل با بیانه
 السماع ممن لم یسمع فقط و هو الموتی لانه فوجب کون التذلیس متضمنا للارسال و الارسال لا یضم التذلیس
 الا قیضه ایها السلام ممن لم یسمع منه و لهذا لم یزم العلماء من ارسل یعنی الظهور السقط و ذموا من ارسل استه و یدل علی
 ان اعتبار اللغی فی التذلیس دون المعاصره و جداها کلابد منه من احباق اهل العبادیه
 ان روایت المحضه من کابی عثمان النهدی و قیس بن ابی حازم عن النبی صلی الله علیه
 و سلم من قبیل الارسال لا من قبیل التذلیس ولو کان مجرد المعاصره یکتفی به فی التذلیس
 لکان هو کلام من المدلسین لانه معاصره النبی صلی الله علیه و سلم قطعاً و لکن
 يعرف هل لقوه ام لا و دلیل باعتبار لقاء و تدلیس که لابد از دست نه معاشرت تنها اتفاق اهل حدیث است
 بر روایت محضه من مثل الجعفی و عثمان النهدی و قیس بن حازم از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که این از قبیل ارسال است
 نه از قبیل تدلیس و اگر مجرد معاشرت در تدلیس کافی باشد باید که اینها بدس باشد نه زیرا که بی شبهه معاشرت حضرت
 صلی الله علیه و سلم بودند و لکن معلوم نیست که وی صلعم را دیده اند یا نه و محضه من بر وزن مذنبین جمع محضه است
 و آنست که زمانه جاهلیت و زمانه نبوت هر دو در یافته اما لاتی حضرت صلعم شده مثل نجاشه و غیره که مکتبیت کردند
 و سیاق و موقیال با شراط اللقاء فی التذلیس که امام الشافعی و ابو بکر البزاز و کلام الخطیب فی
 الکفایة لقیته ضمیمه و هو المعتمد از جمله سبک در حدیثی نقل کرده امام شافعی و ابو بکر البزاز است
 و کلام خطیب در کفایة مقتضی است و معتد بهین شراط لقاء است نه فقط معاشرت و لهذا امام بخاری تحقیق قضا
 روی از معاشرت و حدیث معصن شرط کرده و از انقطاع اسن باشد و مسلم التذلیس عدم علم بانقطاع انکاره زیرا که

۴
 تدلیس است
 معاصره
 ارسال
 کلام
 خطیب
 کفایة
 بزاز
 ان

چون مروی عنه معاصر راوی است و از معاصر روایت می کند این دلیل است نزوعی بر آنکه راوی بامرویی
 عنه متفق شده چهل گفته بر سلامت اولی است و در بحیث صبیح ادا مذکور خواهد شد و بعرف عدم الملاقات
 باخباره عن نفسه بذلك و معلوم میشود عدم ملاقات باخبار بدلس از نفس خود چنانکه علی بن حشرم
 حکایت کرده و گفته کن ایوا نعمت سفیان بن عیینة فقال عن الزهري فقیل له حدیثک الزهري فسکت ثم
 قال قال الزهري فقیل له سمعت من الزهري فقال لم سمعت من الزهري ولا من سمعت من الزهري حدیثی عبد الزهري
 عن عمر بن الزهري پس در اینجا سفیان بن عیینة تدلیس کرده و نام شیخ خود را نبرده و از شیخ که فوق او
 روایت نموده و خود سفیان بدان متفرگشته و این تدلیس در سند اوست او مجزم اصام مطلع و معلوم
 کرده شود عدم ملاقات و سماع میان بدلس و من استعد عنه بجزم اما سیکه مطلع باشد بر احوال روای و طبقاً
 ایشان و این از تاریخ مستفاد گردد و این اصلاح در شمال این نوع حدیث مروی از عوام بن حوشب از عبد
 بن ابی اوفی آورده و گفته کان العنبی صلی الله علیه وسلم اذا قال بلال قد قامت الصلوة نهض و کبر روی فی عن
 احمد بن حنبل از قال العوام لم یق ابن ابی اوفی انتهی سجاوی و شرح الفیه گفته و مثل ابی زرقة الرازی و غیره
 قولهم ان الحسن البصری لم یلق علیاً انتهی و ترمذی ابواب الحد و در باره حدیث علی رضی الله عنه ثلثه عن النبی
 حتی یستقیظ و عن البصری حتی یشب و عن العتوه حتی یقبل گفته لائعرف الحسن ما تاعن علی بن ابی طالب و کایکف فی
 هذه الصورة ان یقع فی بعض الطرق زیاده را و اکثر بنینما الاحتمال ان یکون من الزهري
 و کافی نیست و در ثبات عدم لقاروی بامرویی عنه وقوع زیادت راوی یا اکثر آن میان هر دو و بعضی طرق نیاب
 آنکه احتمال است که از فرید باشد و این را فریدی متصل الی سابقه گویند و سبب و کایکف فی هذه الصورة
 بحکم کلی لتعارض احتمال الاتصال و الانقطاع و درین صورت حکم کنی نه کند نیاب تعارض احتمال الاتصال
 و انقطاع حاصل آنکه وقوع زیادت راوی میان هر دو بصیغه محض سماع مثل عن و ان و قال و بعض طرق در
 اثبات عدم تعارض کافی است پس کما یجوز و این زیادت تبدیل بحکم ثبوت یا احتمال آنکه این زیادت از فرید باشد
 و این چنان است که راوی در سند واحد شخصه را زیاده کند نیاب و هم یا غلط سخاوی و در شرح الفیه گفته مثلاً الحد
 السواک مطهرة لظفر من ضاة للرب و سببانی باینشاء اللطالی و قد صنف فی الخطیب کتاب التفصیل
 بله صمد الرسیل و کتاب المزید فی متصل الی سابقه و خطیب ابو بکر بغدادی درین باب دو کتاب
 تصنیف کرده یکی موسوم بتفصیل لبهم الرسیل ساخت و کتابی دیگر بر نگاشت و نامش تمیز المزید فی متصل الی سابقه
 نهاد سیوطی در تدرب الی راوی شیخ تقریب نووی گفته و نه النوع انما یدرک نقاد الحدیث و قد کان الحافظ المز
 امامانی ذلک فان استادوا اذا عرض علی کثیر من العلماء من یدرک ثقات الرجال و صنعنا بهم قد یفتقر بظاہره و یدرک

۴
 کتاب الزهري
 فی تحقیق
 بنیاده

رجاله ثقات فیکم بصیرته و لا یتدی لما فیہ من اللقطاع و الاغصال او الارسال لانه قد لا یمیز الصحیح من التابعی استیتم
 و انتہت ہنا اقسام حکم الساقط من الاسناد و اقسام حکم ساقط از سناد و اینجا تمام شد پس مجموعہ تمام
 سقوط از ہذا شدش از متعلق مثل متضلل منقطع مدلس مثل خفیہ و این ہمہ بعد و درازا جاہم و در دست کزین
 مصنف انواع احادیث و در کتب موجب روشن طعن در راوی بود بیان نمود و فرمود و اقسام الطعن فی الروایۃ
 ثم الطعن بیکون بعشرۃ اشیاء بعضها اشد فی القبح من بعض غیر موجب طعن در راوی
 پرده چیز نبیاید کہ بعضی از آنها اشد و اقوی در قدم از بعضی است و طعن و جرح ہر دو متحد اند یعنی نقال طعن است
 بر حجتہ و این حقیقتہ در اجسام میاید و در اینجا باز استعارہ است یعنی عیب گیر کہ در کار کسی درو
 کردن چہ جرح لسان سخت تر میاید از جرح سنان چنانکہ شاعری گفته سنان نینزہ بگر دوز دارد
 ولی جرح زبان را نیت دارد و ہموانی یعنی سخت تر است از جرح سنان است از جرح مسلم ختمہ منہا یتعلق
 بالعدا البریح قسم از ان متعلق بعدالت راوی و ششہ اند کہ یکی از ان کذب و لیت دوم ہتہام وی کذب
 سوم فن ہتہام جہالت پنجم بدعت و ششمہ یتعلق بالضبیط و ہشتم قسم از انہا متعلق بضبط راوی
 و ششہ اند کہ یکی از ان فرط غفلت است دوم کثرت غلطی دوم مخالفت ثقات چہارم و ہفتم تحمیر سو حفظ و لہ
 یحصل الاعتناء بتمیز احد القسمین من الآخر بل صلحہ اقتضت ذلک و عدو اعتناء باہتمام
 تمیز القسمین از آخر نیز بار مصلحت است کہ مقتضی است یعنی اگر چہ جمیع وجوہات متعلقہ عدالت را جدا گانہ بیان نمود
 سپس جملہ وجوہات متعلقہ ضبط را جدا گانہ ہشتم در ان اختلاط اجاث اولی ترسم بود باہجت رعایت تصدیق
 مقتضی آن شد اختلاط در میان رود و انبارا کہ حصول این مصلحت بدون اختلاط در ذکر وجوہ طعن چہورین
 بند و سپس مصنف مصلحتی کہ مقتضی بود بیان نمود و گفت و ہی ترتیباً علی الاشد فالاشد فی موجب الرد
 علی سبیل التذلی و این مصلحت در ترتیب وجوہ طعن بنا بر اشد و اقوی بودن بعضی بعضی در موجب رد و بریل
 تدلی است و تدلی در اصل یعنی نزول از علی سبوی سفلت یقال و لیت الدلو الی البحر و مجازاً یعنی قرب
 مستعراست قال اللہ ثم و لی فذلک لیرا کہ نزول سبب قربت علی قاری در اصل حکم مصنف نوشتہ اعتباراً
 بقرب احد الی الآخر فی الاشد یزان بعضی اقسام القسمین ترتیب الاشد علی بعض اقسام الآخر یعنی
 الآخر و ان اقسام الآخر بدگما و در فی الحدیث اشد الناس بلا الابدیاء ثم الامثل فالثلث از جہ جاری است
 و این جہ وجوہ طعن در وہ چیز عقلی است نہ تنقذ الی بوی مصنف وجہ طعن در وہ چیز بیان نمود و گفت
 لان الطعن امان یكون للکذب الذراوی فی الحدیث النبوی بالحدیثی عندہ
 اللہ علیہ و آلہ و سلمہ ما لہ لقلیلہ منعجلاً لذلک زیرا کہ موجب طعن بایسب کذب راوی باشد

در حدیث نبوی که روایت کند از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را که گفته اند و این کذب معتد او را بخوابت
 کذبیکه سهوا واقع شود و کذب بکسر الف مجرمانه یعنی دروغ و بکسر کاف و سکون نال مجرمانه مستعمل است و در قطلانی -
 شرح بخاری در حدیث لم یکن یاب اسم الاثنت کذبات نوشته که کذبات بکون الذلل و قال فی المصابیح
 بفتح الذال و فی فتح الباری عن شیخ البقاء انه اجمیع لانه جمیع کذبه بکون الذال و هو اسم لاصغه یقول کذب
 کذبه کما تقول رک رکعة ولو کان صفة لکن فی الجمع انتهى اوله و ثمره بذلک بان کلاب روی ذلك الکتاب
 الا من جهتم و یكون مخالفا للقواعد للعلو متر و یاروی اتمهم بکذب در حدیث نبوی باشد از جهت آنکه
 روایت کرده نشد آن حدیث مگر از جهت تراوی و مخالفت از قواعد معلومه باشد و مناقص نص قرآن
 بود از قرآن معلوم شود و موضوع بودن آن چنانکه حدیث کثیر لکم الا حدیث من بعدی فاعضوه علی کتاب الله کما
 نقل سران است اما کلمة الرسول فخذوه و ما نهامک عنہ فانتهوا و کذا من عرفه بالکذب فی کلامه وان لم یظهر منه
 و خرج ذلك فی الحدیث النبوی و هذا دون الادل و محتمل است کلام کس که معروف بکذب باشد در کلام خویش
 وقوع کذب و ظهور از آن در حدیث نبوی نبوده باشد و این قسم دون از اول است و در مثل است و در قسم اول
 و گفته اند که مراد از اول در اینجا حقیقت نیست زیرا که قسم اول در اینجا کذب را وی است نه اتمام وی بکذب بل کلام او باول
 اضافی است یعنی نسبت باهل خود که آن اتمام را وی باشد گویم اگر مراد از اول حقیقتی و از آن در قسم ممنوع باشد چه کذب
 کلام خویش و در کذب در حدیث نبوی است و یدل علیه قوله صلی الله علیه و سلم ان کذبا علی یس کذب علی احدیس
 حکمش غلط و معتوبش شد از آن باشد سخاوی در حجت من تقبل روایت من و تر و گفته قال عبدالرزاق تا بعد من رجل عن
 سعید بن جبیر ان رجلا کذب علی الصلی الله علیه و سلم منعت علیا و الزبیر فقال از هما فان ادر کما ه فاقلاه انتهى و سیکار یا
 البحت فیه او فحش غلطه ای کثرت و یاروی آن حدیث و بعض غلط یعنی کثرت غلط باشد بر وجهیکه خطای او
 زیاده باشد از ثواب آن و یا هر دو متساوی باشند زیرا که انسان خالی از غلط و نیان نمی باشد و مسخ
 الانسان الا لثبته و لا القلب الا ان ینقلب و ثابت شده که سعید بن صلی الله علیه و سلم پنج بار نیان
 کرده در شرف طاعات که نماز است همچنین نیان جماعتی از صحابه است گردیده او غفلت عن الاتقان و یاروی
 ان حدیث غفلت و جهول حفظ و اتقان باشد و غفلت و کثرت غلط نزدیک بیکدیگر اند غفلت در سماع و تحریف
 و غلط در سماع و ادای آن قطلانی در شرح بخاری کتاب العلم در باره فرق میان نیان و سهو و غلط نوشته
 انه ان زوال علم سابق عن الحافظة و المدرکة و سهو و الاعم الحافظة فقط و یفرق بینه و بین الخطایان
 ما ینبیه صاحبها و ینبیه بخلاف الخطا و انتهى و عطف قول صنف او غفلت غلط است زیرا که مجرد غفلت موجب
 طعن در روایات نیست بلکه اگر از آن بیرون از خویض انسان است پس مراد بدان کثرت است و سعید بن

است آنچه مصنف در اینجا گفته اکثر غفله او فسق و با فعل و یا راوی بغیب بعلل معروف باشد مثل نقل و زنا
 و شرب خمر و ولولت و ترک جماعت نماز و طلاق لعین و تشویش پس از بیاض آن و سخنان ذکره السخاوی او القوی
 و یا نقض بقول باشد مثل غیبت یستم و کذب و سخنان و البته اسلم و خطیب صحیح خود هر که سب سلف کند پیش را
 از پاریعت بار ساقط کرده مالم یصلح الکفر بر وجهیکه نقض قولی باشد یا فعلی سجد کفره رسیده زیرا که کفر
 خارج از بیعت است از جهت آنکه کلام در راوی سلم است و بدیند و بین الاوایل عسوم و میعان فسق و کذب عمد
 عموم و خصوص مطلق است پس اصولی خاص است و ثانی عام زیرا که صادق می آید نسق بر جمیع افراد و انواع کذب
 بقرینگی پس کذب بالاتفاق غافل نباشد بخلاف دیگر از انواع فسق چه طلاق عدالت بر راوی گاهی بنا بر اجتناب
 از تعدد کذب در حدیث نبوی و سخنان در ان بار کتاب آنچه موجب عدم قبولش باشد می آید و همین معنی مراد است از
 قول محمد بن که گویند الصحابة کلمه عدول که آیا پس مراد بعد از آن معنی متعارف نیست بلکه مراد بعد از آن راوی در روایت
 حدیث است لا غیر که قال مولانا شاه عبدالعزیز الدهلوی فی تحفة الأسماء عشر تیه و غیره فی بعض افادتها و انما الفرد
 الاوئل لکون القدح به اشرف فی هذا الفن و وجه بنا ذکر کردن کذب عمدی را از فسق بنا بر آنست که قبح و در
 راوی بجهت کذب اشرف است درین فن یعنی کذب در حدیث نبوی اگر چه دخل فسق است و لیکن بجهت شدت ملحق
 در وی و بتاین حکم ویرا بعد شمرده اند و اما الفسق بالمعتقد نفسیاتی بیانند و اما فسق در عقائد مثل عقل
 و فرض و خروج پس بیانش بیانند یعنی مراد از فسق در اینجا در عمل است نه در عقائد که از او دخل بدعت دارند و اکثر
 استعمال بدعت در عقائد است و مردم در تقسیم صحابی صغایر و کبار مختلف اند بجهت جهت تقسیم است و اوله
 و کتاب سنت برید است بعد از اختلاف کرده اند در تعداد بعضی کم و بعضی زیاد گفته و نوشته اند تا آنکه شیخ
 ابن حجر مکی در زواجر قریب چهار صد نصیحت ذکر کرده و با بجز دلیل دل بر خصار در عدد معین نیست و بعضی
 از آن مخصوص علیه است مثل قتل و زنا و لواط و شرب خمر و سرقه و غضب و قذف و نیمه و شهادت زور و کذب
 بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم و گفته اند که حکم اصرا بر صغیره حکم ترکب کبیره است لیکن دلیل برین قول صالحم تنگ
 باشد نیست بلکه این مقال بعضی صغیره است که لا صغیره مع الاصرار و بعضی که عارف علم روایت نیند این لفظ را حدیث
 ساخته اند و این صحیح نیست بلکه حق آنست که حکم اصرا حکم اصرا علیه است و هر ار بر صغیره صغیره است و کبیره کبیره و
 نووی در شرح مسلم در کتاب الایمان در باب الکبایر و کبیرا در باره معرفت فرق میان صغایر و کبایر و تقسام
 معاصی سوسی آنها کلامی بی طأ و ده او و همدان بان پیروی علی سبیل الترهیم و یا طعن بنا بر و هم را
 باشد یعنی روایت بر سبیل توهم نموده و بیان خطا کرده امام علامه سیحی بن ابی بکر عامر سیحی در کتاب یا فی التسلط
 فی الذنب من الصحابة نوشته الراویان الوهم کثیر لانه لا یکن الا من اراد عن ذلایمهم و عوی العصمة منه کما وقع بعض

در عقائد است راوی را

و تصحیح آن در مقام تفسیر است و در بعضی موارد

مشکل است و در بعضی موارد
کافی است

الاولی فی بعض المواضع من التجاری و سلم فان صح عنما شی من لک فهو الاشارة الی اعلم منها من الغلط و التیقظ و الضابط
والاقتان الذی لایکره الاجاب العلمون التقلید اذ ساع فی بدم لقوا العکلیة انتهت او مخالفتها ای للثقات و یا لم یخبر
من الثقات راوی از ثقات باشد خواه در ستاد باشد یا در متن که بر انواع متعدد است و آن موجب شد و در حدیث است
و پیش ازین معلوم شده که شاید که بعضی مخالفت ثقات است در مقام طعن مذکور شود و وجه التنبه بیان که
بصرف تفسیر تعدیل و لا تخبر معین و یا طعن بنا بر جهالت راوی باشد و آن است که در آن تعدیل و تسبیح
معین نباشد یعنی مجهول در حدیث و عدالت بود و اگر در نسبت مجهول باشد و جهالت بالفهم مذکور و در تعدیل
تسبیح معین بنا بر آنست که اگر جرح معین نیست مثلاً گویند فلان ضعیف و سب ضعف بیان که در حدیث قبول نباشد بخلاف
تعدیل که در آن این قدر کافی است که گویند فلان عدل او ثقه و سیاتی او بدعت و همی اعتقاد ما حد
على خلاف المعروف عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم و یا موجب طعن در حدیث بنا بر بدعت راوی است
و آن عبارت است از اعتقاد و دشمنی بر چیز نوپیدا که خلاف معرفت از نبی صلی الله علیه و آله و سلم باشد لیکن عتبار
بمعاذت نباشد زیرا که اگر عتبار سبب عناد اهل حق باشد پس درین حدیث حاصل و باعث تسبیح روایات و
و تسبیح آن مقتضای تهمین خودش میشود و در بعضی سبوی کفر کرده و بل بنوعی شبهه بلکه عتبار منبوه شده باشد
مثلاً اعتقاد بر نبوت مسیح دار و در حدیث نبوت رسولان محمد سبیل شهید علیه الرحمة و در کتاب الیضاح الحقیقی در
خلاصه مضمون بدعت گفته که هر عقیده و مقامی را در وی و حال و قول و فعلی که از جنس عبادت باشد یا عبادت
یا معاملات همچنین تعیین و تعیین امور مذکوره بقبول و دود و همچنین همچنین شیخ موقوف آن امور از شهید اعلان
یا سر و کتمان یا اتهام و عدم اتهام یا التزام و عدم التزام که نه ثابت بکتاب باشد و نه بسنت و نه باشتهار و در
نه در قول ثلثه و اجزاء اهل حق و در بقیاس هیچ منقول از مجتهدین سابقین سلم الاجتهاد و حاصلش آن ما از
اعراضین شمارد و یا با وسع الامور و ینگیست پس همان امر را بدعت میگویند انتهی مخففه التوکلیم اخذ بدعت از حساب
طعن است که بدعتش گایه داعی بودی کذب در حدیث می باشد برای ترویج اعتقاد خودش چنانکه ثبوتش از قرآن
بعض مبتدعه بعد از تو به صحت رسیده و الاطمن در راوی بنا بر بدعت استلانیت و کیف که از رجال بخاری
و سلم بعضی را فاضی و بعضی خارجی و بعضی معتزلی و بعضی قدری و بعضی مرجی و غیره بود و این طایفه در حدیث بر
صدق و ضبط راوی است زیرا بر مقدم بودن آن اگر صدق و ضبط او معلوم است روایتش مقبول باشد بر تفریق
که بود کما هو در سیاقی انشاء الله تعالی با آنکه بدعت سبب حیف از طعن در روایت است چنانکه از وضع مرتب که
مصنف ذکر کرده بر بدعت است او سوء حفظ و همی عبادت عن ان کا یکن غلطه اقل من صحابته
و یا موجب طعن را راوی بنا بر سوء حفظ وی باشد و این عبارت است از آنکه غلطش اقل از صحابش نباشد

یعنی اصابت او غالب بر خطا و حفظ ايقان او اکثر از سهو و سیمان نمود پس اگر خطا و سیمان غالب بود یا مساوی با سهو یا
 و ايقان بود این هر دو صورت داخل در سهو محسوب است و مجتهد نظر در کثرت صواب و ايقان است و سهو و حفظ
 اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر کسی گردد و حدیث وی هر چه نبود و اگر طاری و عارض شده بهیچ عارضی مثل خلال
 حفظ بکسرین یا ذهاب بصر یا نواقص کتب این قسم را محتمل خواهند علی استیجاب یا بد آنکه در بیضای مطهر است
 و قیاس لفظ سهو و مضایف باشد بالضم خوانند چنانچه در سهو الحساب و سهو الدار و سهو کما می که مضایف الیه باشد
 بالفتح خوانند چنانچه ظن السوء و وایرة السوء است پس صنف تفصیل روای که حدیث بدان باب بطبع مستصفا
 گردوشه و مضموم نمود و گفت الموضوع فالقسم الاول وهو الطعن بکذب الراوی فی الحدیث النبوی
 هو الموضوع پس قسم اول که طعن در آن بکذب راوی در حدیث نبوی باشد آنرا موضوع خوانند و مضموم
 و محتمل بقوم لام هم نامند نوی در تقریب گفته و هوش انواع الضعیف و افعالیه شیخ ابی یحیی زکریا انصاری که
 تمیز صنف در نهج الباقی شرح الفیء اعراضه لکفه الموضوع انتم الملصق بقیال وضع فلان علی فلان کذا ای الضعفاء
 او من وضع المشی اسی حط سبی بذک لا خطا طریقه دایما بحیث لا یخیر صلا الخلق لفتحه اللام ای الذی لا ینسب صلا
 و المصنوع من واضعه و او در الموضوع فی انواع الحدیث مع انه لیس بحدیث نظر الی زعم وضعه و لتعرف طریقه
 یتوصل به بالمعرفه یعنی عن القبول است و در بخار کلام مصنف اعتراض کرده اند و گفته اند که در کلام شراح است
 بحیث آنکه موضوع حدیث است که در آن طعن بکذب راوی واقع است نه نفس طعن پس قبول وی فالاول الموضوع
 نباشد گویم این الطعن از قبیل سبب یا سبب زیرا که طعن بکذب بجهت حصول موضوع بودن حدیث است و آنکه
 علیه بالوضع انما هو بطریق الظن الغالب و حکم وضع بران بطریق ظن غالب است و تقیید تعلیل ظن بر
 اخراج ظن غیر غالب است و فرق میان هر دو پیشتر در مرتب میجو مذکور شده که بالقطع اذ قد یصدق
 الذنب و حکم بوضع بالقطع نیست چه کاذب هم گاهی میگوید چنانکه از صدوق گاهی کذب واقع شود گویم این سخن
 خاص موضوع نیست بلکه شامل هر حدیث است که موصوف می شود بصحی یا بحسن یا بضعف پس نیست این صفت که در نظر
 آنچه علم و صف بدان رسیده و شاید که در نفس الامر خلاف آن باشد اما تکلیف و نفس الامر نیست و بیشتر در حدیث صحیح
 اشارت بدین معنی رفته لکن کاهل العلم بالحدیث مکنه قد یرعیرون بهما ذلک و انما یقوم بذلک
 منهم من یندک اطلاقه ناما و ذهنده نایقا و فهمه قویا و معرفته بالقاین الدالتر علی ذلک
 لیکن اهل علم بحدیث نبوی را ملکه قوی و مهارت علمی است که تمیز می کنند بسبب آن موضوع را از غیر آن و قیاس
 نمود بر آن مگر کسی که اطلاع او تام و ذهن او روشن و فهم او قوی و خوشش باقراین دال بر وضع ثابت و سبب
 در فتح الباشیخ الفیه نوشته که ربع بن شیم تابعی گفته ان الحدیث ضو کفوه و انهار تعرفه و ظلمه کظلمه اللیل
 کفره

مشکلان بسیار است
 از حدیث صحیح
 در بخار کلام
 در حدیث صحیح

الفاظ النبوة وما يجوز ان يوضع في موضعها
من غير ان يكون له في اللغة معنى
بغير ان يكون له في اللغة معنى

السورة التي صححت الامامية في فضلها

ما في الحديث في فضلها

ويزوي گفته الحديث المنكر لتعسر على الطالب للعلم وينفر عنه قلبه في الغالب فكذلك بان يحصل كما قال ابن دقيق العيد للحديث ككثرة محاذات
الفاظ النبوة وما يجوز ان يوضع في موضعها من غير ان يكون له في اللغة معنى بغير ان يكون له في اللغة معنى
وضع خود بوضع حديث اقراره فيما يدعى منقول است كعمر بن شيبان گفته انا وضعت خطبة النبي صلى الله عليه وآله وسلم اى الله
نسبها اليه وسمي من اجل حال حديث طويل في كعب وفضائل قراءة القرآن سورة سورة چنانكه سخاوى در شرح ابي
گفته كه خطيب بن ابي از طريق ابى عبد الرحمن بن موهل بن اسمعيل عدوى ببعري مائلى رويست كرده كه دوى پسر سيد از شيخ خود
از شان حديثي كه دوى از رويست نموده پس گشت حديث بيان كردم آن شخصه در مابين وان زنده است پس قسم بسوى ان
بر اى در يافت حال حديث و پرسيدم از و پس در جواب پرسيدم ديگر كه در واسطه بود كه در پس قسم بسوى ان و پرسيدم
از و پس و نيز خواهر پرسيدم ديگر كه در بصره بود كه در پس قسم بسوى ان شيخ و پرسيدم از و حال حديث دوى نيز خواهر
پرسيدم ديگر كه در عبادان بود كه در پس قسم بسوى ان دوى دست من گرفته درون خانه پرسيدم بر دگر دگر و او
از متصوفه نشسته بودند و گفت كه اين شيخ مرا حديث بيان نموده گفته او را اى شيخ كدام كس تر اين حديث بيان
گفت لم يحدثنى به احد ولكن اريانا الناس قد رغبوا عن القرآن فوضعنا لهم هذا الحديث ليصرفوا قلوبهم الى القرآن ويشل نوح
بن ابى هريره عليه السلام الى حنيفه كذا ابو عبد الله في كونه في فضائل سورة قرآن لى غرض اجر و ثواب وضع كرده و
اقرار نموده كه چون مردم اشتغال بغيره و تبويج و مغايرى محمد بن سحن بن يسار داشتند و از قرآن اعراض
كردند حسبت بعد وضع احاديث و فضائل سورة قرآن نمودم آنچه گويم اين بخند بدتر از گناه است و قد غاب عن اقران
زيرا كه احاديث صحيحه در فضائل سران وار شده بر اى ترخيب كافى بود و سبطه در ترتيب الراكه شرح تقرير
گفته علم ان السور التي صححت الاحاديث في فضلها الفاتحة والزهر اوين اى البقرة وآل عمران والاعوام والسبع الطير
جملا والملك ورسن والدخان والملك والزلزلة والنصر والكافرون والاعلاص والتعويضين واعداء الم صلح فيها شى
قال وقد جمعت في ذلك كتابا لطيفا سميت به حيايل الزهر في فضائل السور لئلا يوهى كفترة وقد اخطا من ذكره من المفسرين
سبطه گفته كالى الحسن على بن احمد الواحد و ابى بكر بن مروية و ابى اسحق الشيبلى و القاسم الزمخشري سخاوى و شرح
الفيد گفته و الزمخشري اشدهم خطا حيث اورده بصيغة الجزم غير مبرز لسنده و ترجمه البضاوى اختلاف الاخيرين فانهم
ساقوا سناده و الحان الصواب تجنب ايراء الموضوع الا مقرونا بما بينه و اين چه محل تعجب نيت زيرا كه جزو خبر
صاحب كتاب مغلوب على عقل و بضاوى متهو و فلسفه است و شرح كردن ايشان كتاب حديث بالغت حديث را
از راه لغت شناسى و معرنة و انى است بطور اهل حديث الامام عصار بعد تعالى كصاحب الم دار كنه و
من يك وجده و جدا حياصا فلما فتح الى قول المغنى له من نفسه لم يقديم و سكر دايم من غير ذلك
قال ابن دقيق العيد كذا لا يفلح بذلك لاحتمال ان يكون كذب في ذلك الاحتمال ان استه

ابو الفتح ثقة الدين محمد بن علي بن وهب بن طبع بن ابي الطائفة القشيرى المالكى ثم الشافعى المعروف بابن مزيق
 العبد المتوفى سنة ثنتين وسبع مائة در كتاب الاقتراح فى علوم الحديث گفته ليكن باقطع باين وضع سنى كنعيم
 زيرا كه محتمل است كه درين اقرار عبيد كاذب باشد انتهى يعنى حديثيكه واضع اقرار دوران بوضع كرده حكم بوضع آن
 بجز و اقرار آن بغير قران نبايد كه در بنا بر احتمال كاذب بودن وى درين اقرار خود و خصمه منسبه بعضهم
 انه لا يعمل بذلك الاقترارا صلا لكونه كاذبا و بعضى اهل علم ازين قول ابن تيميم العبد بنان
 فهميدند كه عمل باين سسر اصلا نبايد كه و يعنى قطعاً و نه ظناً بنا بر كاذب بودن آن درين سسر استخادى گفته
 كه مراد از بعضى ابن جوزى است و مصنف ترويد هميشه نموده و گفت و ليس ذلك مراده و انما نفي القطع
 بذلك ولا يلزم من نفي القطع نفي الحكم لان الحكم يقع بالظن الغالب و هو مهمنا كذا ذلك
 و حال آنكه مراد اين تميم العبد اين نيست بلكه وس نفي قطع بدان كرده و از نفي قطع نفي حكم لازم نماند
 زيرا كه وقوع حكم بظن غالب باشد و آن در بنا بر محتمل است چه علم بوضع اقرار و وضع از قبيل ظن غالب است سخاوت
 گفته و الظاهر انه لم يرد بقطع به القطع المطابق للواقع لما تقررنى كون الحكم بالصحة و الحسن و غيرهما بحسب الظاهر لاني
 نفي الامر و انما اراد وجوب المنع من تسيته موضوعاً و لو لا ذلك لما اساغ قتل المقر بالقتل ولا جرم للمعترف
 بالذنا لاحتمال ان يكون كاذباً فيما اعترفا به و اگر جواز حكم بظن غالب ظن نباشد هر آيه تميمي تقربيل و جرم
 معترف بزنا جازيه بود بنا بر احتمال آنكه اين هر دو و اقرار خود كاذب باشد و كذا حكم الفقهاء على من اقر بايه شهد
 بمقتضى اعترافه و من القرائن التي يدرك بها الوضع ما يوجد من حال المرادى و از جمله قران اين كه بنا
 اوراك وضع توان كرونت كه از حال ركوا يافته شود كه بسبب تقرب از باخفا و او كه بر مقتضائى طبائع و افعال
 و آراسى ايشان وضع احاديث نمايد پس نيوقت و حال قمرينه باشد بر كذب و نازل نزل اقرار نمود كه ما وقع
 لما سون بن احمد انه ذكر بحضرة الخلاف فى كون الحسن سمع عن ابي هريرة او الانفاق فى الحال
 اسناداً الى النبي صلى الله عليه و آله و سلم انه قال سمع الحسن عن ابي هريرة ان قال يا ايها الناس
 بن احمد بن محمد بن ابي اسحاق و در سماع حسن بصري از ابو هريرة سمع انه قال سمع الحسن ان قال يا ايها
 ثابت است يا بنى الحمال ما سون بن احمد سق رويت كرو و گفت سمع الحسن عن ابي هريرة و اين را عبيد بن مزيق
 رويت نموده و در فتح الباقى شرح الفيدع اتى و افساد تحمل حديث نوشته روى ان الحسن كان يقول حدثنا ابو هريرة
 و تيارى حديث شام المدينة و اخبرنا بها كما كان يقول خليفنا ابن عباس ستمه و سخاوتى در شرح الفيدع در بنا بر اشكال
 و لكن نيز بنى ستمه گفته كه عبد العزيز بن الحمارت التميمي جده روى عبد الوهاب الجعفي ان قال سمع الحسن
 و گفت عموماً بوده و اخفت حجت و درين امر صيت پس نه الحالى سون اسناد نموده و گفت حدثنا عبد الله بن احمد

عبد الله بن احمد بن محمد بن ابي اسحاق

ف

عبد الله بن احمد بن محمد بن ابي اسحاق

المتواترة واما ناقص سنت متواتره باشد متبادر بهر حال و اما ناقص سنت متواتره باشد متبادر بهر حال و اما ناقص سنت متواتره باشد متبادر بهر حال
 هزاران کس اورا نقل سپ کرده اند مثل آنکه شخصی رویت کند که اموزگار روز جمعه خطیب را بر سر منبر نشاندند حال آنکه
 راوی باین قصه منفرد باشد و دیگری رویت نکند او الاجماع القطع و اما ناقص اجتماع قطع باشد که منقول
 بطریق توأمر بود بخلاف اجتماع سکوته که آن مفید قطع نیست گویم از اینجاست آنکه راوی چیزی را روایت کند که بر
 جمیع مکتفین معرفت و عمل بران فرض باشد و او متفرد بود بر رویت و این سرینه تفریق است بر کذب و وضع مثل قضای
 عمری و مانند آن که در فی العجازه النافعه و حدیث قضای عمری ارباب علم در موضوعات شمرده اند که لا یخفی علی
 من طالع کتب الموضوعات او صریح العقل و اما ناقص و مخالف صریح عقل باشد ضروریه یا استدلالی مثل ما
 تا کله البطح حتى تدبره که رکاکت لفظ و فساد معنی قرینه وضع اوست حدیث لا یقبل شیء من ذلك التالی
 بر وجهیکه چیزی از آن دلیل پذیر نبود حاصل آنکه اگر مخالف مقتضای عقل و شرع باشد قواعدش آنست که کذب
 نمایند آن حدیث موضوع باشد مثل اخبار از اجتماع ضدین و نفی صلح و عدم الاجام و امثال آن زیرا که با بنویست
 که در و شش و ششم چیزی که منافی مقتضای عقل باشد آن جزوی گفته کل حدیث را که مخالف العقول او ناقص
 الاصول فاعلم انه موضوع ولا تعتبر رواة ولا نظره في جرحه و همچنین فرض اطرد در وعید شدید بر گناه صغیر یا فراطر
 عظیم بر فعل تبیل بلکه احادیث این نوع را خواه در ثواب باشد خواه در عذاب موضوع باید شناخت و یا بر عمل ظلیل ثواب
 جمع و عمره ذکر نماید و یا کسی را از اعطای ثواب جین بنیاد و امثال آن بیان کند و یا آنکه خلاف تاریخ مشهور روایت
 کند مثل آنکه عبد الله بن مسعود در جنگ صفین چنین گفت حال آنکه ابن مسعود در عهد خلافت عثمان موفات یافت
 فنه الدروی تاداة یخترع الواضح پس مروی گاهی اختراش واضح کند یعنی کلام از لغزش او باشد که قصاص اختراع
 نماید و این نوع وضع بسیار است اختراع کلمه بسیار کردن چیزی را که پیشتر از او نداشت آن پیدا شده باشد مشتق از خرع
 بالفتح که بمنه شکافتن است و تاداة یا خذ من کلام خیره که بعضی السلف الصالح و کاتبه وضع اخذ وضع
 از کلام غیر خود کند بی قصد و تعدد مثل کلام بعضی سلف صالح و زاهد و صحابه و تابعین مثل حب الدنیا را س کل خطیته
 که این از کلام مالک بن دینار است که رواه ابن الدنیا و یا از کلام عیسی بن مریم علیه السلام است که رواه البیهقی فی
 کتاب الزهد یعنی گفته و لا اهل له حدیث البنی صلی الله علیه و آله وسلم الا من مر سیل حسن البصری و مر سیل حسن بن عیسی
 الیخ او قدماء الحكماء و یا خذ وضع از کلام قدما حکما که مثل حدیث المعاقبت الدار و الخیرة س الدواد
 که این نظام حدیث بن مکره است که طیب عرب بود و در باره وصیت لقمان حکیم حدیث طویل از خارج منوره اند و مصنف
 در کتاب بنیات ازین نوع مثل بسیار ذکر کرده و الا سلف نیلیات و یا خذ وضع از قایل و کتب نبی اسیر
 بنا بر طبق آنکه این کلام با حکمت از حکما سابقین اینها جایز است یا از فقیره جزایز بهر صله اید و اولی

کتاب الزهد فی عیسی بن عیسی
 ۲۰

ن
عالم احادیث ثبت شد

خواهد بود و سخاوای در شرح القیة از مصنف نقل کرده است و مجاز فقهاء صحاب الراای نسبت الحکم الذی دل علیه القیاس
 الی رسول الله صلی الله علیه و سلم نسبت قولیه فیقول فی ذلک قال رسول الله صلعم کذا و لهذا اثره که بگویند سخن
 یا جاودیت تشبیه متو نه با آنها موضوعه لاینما تشبیه فتاوی الفقهایی لاتیق بجزالة کلام سید المرسلین و لانه هم که
 یقینون لها سند اصیحا قال وهو لا یشبهه الی الی الی الذلک علی رسول الله صلی الله علیه و سلم البته گویند امام غزالی
 در العیالوم و صاحب این بیل بعض احادیث همین کج کرده اند و بعد ایراد حدیث ضعیف و موضوعات با احتیاط
 و محارفات و حکام و رسائل و مواعظ بران نموده اند و در قیاق و غرض از ان سیر و ن آورده اند غافل از آنکه
 بنا فاسد بر فاسد است ثبت العرش ثم القش نواب صدیق حسن خان مرحوم در استخاف البنا نوشته شک نیست در
 امام غزالی امام بود در فقه و کلام مناظره و مجاوله فلسفه و جمله علوم معقول و عنایت و علم حدیث و دستبند بود و وسط آن
 کم بود و لهذا احادیث ضعیفه و اخبار و امیریکه ذریه بلکه موضوعه نیز در تصانیف او بسیار یافت می شود و چون در بعض
 کرده و سخن از باطن را نذر در بعض مواضع مواعظ او با فلاسفه و آرای ایشان صورت بست البته و علی قاری در شرح
 فقه ابر نوشته من علم الناس لعلم الکلام و الفلاسفة الغزالی البته آخره را الی الوقف و الحیرة فی المسائل الکلامیة ثم
 اعرض عن تلک الطرق و قبل علی احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم فبات و التجاری علی صدره البته
 زیرا که بایش هم از سنت نبی است به محتاج عقا و از علم کلام نیست و او یاخذ حدیثا ضعیفا لاسناد
 فی کلب له اسناد اصیحا لیردج و یاخذ کند حدیث ضعیف لاسناد پس بر آید و چون آن حدیث اسناد صحیح
 وضع کند پس نیز حدیث موضوع لاسناد باشد من علی قاری در شرح نوشته و قد ینکر کلاما یصل الی اصل کما
 ینکره اهل التعادین فی اسناد و عا و نحوه و ینکر دن له اسناد و اجل جلاله من اعظم المحدثین منتهیا الی صلی الله علیه و سلم
 او الی حدیث کابرا منه کان خضر الحس البصری و الامام جعفر الصادق و قد ینکر فی آخره ان من شک فی ذلک فرأه و
 کاست حدیث موضوع المتن باشد نه اسناد او وضع قصد وضع بدان نکرده بلکه بنا بر غلط و سهو واقع شده مثل
 حدیث ثابت بن تمیمی زایدی من کثرت صلوة باللیل حسن و جهة البهاره راه ابن ابره عن سمییل بن محمد الطحی عن
 ثابت عن شریک عن الأش عن ابنه سفیان عن جابر فوعا سخاوی گفته فبذا الاصل له عن النبی صلی الله علیه و سلم
 ولم یصدق ثبت وضعه و انما نقل علی شریک بن عبد الله القاضی و هو یجلب الی و یقول حدثنا الأش عن ابنه سفیان
 عن جابر قال قال رسول الله صلعم و سکت ولم ینکر المتن او ذکره علی اقتضا کلام ابن حبان و هو یعتقد شیطان علی
 رسول اکرم فلما نظر شریک لثابت قال استصلا بسناد المتن مما خال من کثرت صلوة باللیل حسن و جهة البهاره قصد
 بذکابنا الزبده و در عه و عبادت و فتن ثابت از متن تلک السناد و ابقیته فکان یحدث کذلک منفصلا او بدو جال
 فی المتن فبذا غلطه من ثابت لعل متن مع سلامت صدره و سرت منه الی غیره بحیث منتشر شد حدیثا رواه عنه غیر واحد

است نووی در شرح مقدمه سلم نوشته لاین نقل مسند محمد بن سبت طیبی در خلاصه ذکر کرده ان الوصی بن قوم من
السؤال فی شحاذین یقینون فی الاسواق ولسا جانیضعون علی رسول اللہ صلعم احادیث باسانید صحیح و قد حفظوا ما فی ذلک
الموضوعات بتناک الاسانید قال جعفر بن محمد الطیالسی سلمه احمد بن حنبل یحیی بن یحیی بن سعید الرضا فی مقام من
ایدیها قاضی فقال حدثنا احمد بن حنبل یحیی بن سعید قال لا حدثنا عبد الرزاق قال حدثنا معمر بن قناده عن ابن ابي عمیر
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لا اللہ الا للعلی بن ابي طالب من کل کلمة سنها طایر المنقاره من ذوب و ریشة من مرجان و هذا
فی قصه من ثمان عشرین و رقة فعل احمد بن حنبل یحیی بن سعید یحیی بن سعید یحیی بن سعید یحیی بن سعید یحیی بن سعید
به الساعة قال کتبا جميعا حتى فرغ فقال کما شاک یحیی بن سعید ان تعال فجاوه متوجه انوال بحره فقال یحیی بن
حدثک بهذا فقال احمد بن حنبل یحیی بن سعید فقال انا ابن سعید و هذا احمد بن حنبل باسما معنا بهذا اقط فی حدیث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فان کان ولا بد من الکذب فاعلم انما قال لانه ابن سعید قال نعم قال لم ازل اسمع ان ابن
سعید احمق و ما علمته الا انه الساعه قال یحیی بن سعید و کیف علمت انی احمق قال فانه لیس فی الدین یحیی بن سعید و احمد بن حنبل غیر کما
اکتبت عن سبعة عشر من احمد بن حنبل یحیی بن سعید قال فوضع احمد بن حنبل کفه علی وجهه قال و قد یقوم مقام کما تنهی بها انت
وکل ذلك حرام باجماع من یعتقد به و این همه حرام است باجماع سیکه بوی اعتقاد و اعتبار میر و دستا و سه
کفه لیکن ضرر و وضع فقها و صوفیه شد است از وضع فرمای و گریشیل زنا و قه و اهل هو اشل روفض و محب و قدیر
زیرا که کذب بودن احادیث ایشان بر عارف بصیر غیر مخفی است و لذلك قال العلما یشد الاصناف ضررا اهل الزهد
کما قال ابن الصلاح و کذا المتفقین الذین استجازوا نسبة ادل علی القیاس لیس النبی صلی اللہ علیہ وآله وسلم انتہی الا ان بعض
الکرامیة و بعض التصوف نقل عنهم اباحة الوضع فی الترغیب والترہیب مگر انکار بعض کرامیہ
و بعض تصوف اباحت وضع و ترغیب فضایل اعمال و ترہیب و تحذیر از اعمال سیئہ نقل شده در فتح الباقی شرح
الغیة نوشته که کرامیہ است از تبیین بنو سب بوی ابی عبد اللہ محمد بن کرام لفتح کاف و تشدید را و گفته اند تحذیر
را با فتح آن و گفته اند کبر کاف و تحذیر را او شہر و زمین است علی قاری گفته ہوا لذلک صرح بان معبودہ علی العرش اطلق
اسم الجویہ علی تعالی و ہم یدعون زیادہ الروع و التقوی المعروفہ التامہ سخاوی نوشته کہ ابن حبان در بارہ کرام مذکور گفته
س فاللفظ من المذہب ار و اما ما و من الاحادیث او ما ما و استمدلال مجوزین وضع بر ترغیب و ترہیب بلفظ
است کہ بعض طرق این حدیث آدہ من کذب علی مقعد الیفضل الناس زیرا کہ این کذب در ترغیب و ترہیب بر
اضلال مردمان نیست بلکه براسے تقویت و تائید شرع است نہ کذب بر شرع لیکن برین استمدلال نظر است چه قید
اضلال مردم اتفاقی است پس اعتبار بمعہوم مخالف بنا شد نووی در شرح مقدمه سلم نوشته اجاب العلما عنہ
باجوبہ حسنہا و حصر ان قول الیفضل الناس زیادہ باطلہ اتفق الحفاظ علی الباطل و انہا لا تعرف صحیحہ بحال

الثانی جواب جعفر الطحاوی صاحب المغنیة انما اوصحت لكانت لئلا یکفر الله تعالی فی من اظلم من ان یقری علی سبکة بل یفضل
الناس بغير علم لان افتراءه الکذب علی الله حرم مطلقا و قصد بالاضلال ام لم یقصد الاثام ان الکلام یفضل لیس
للتعبد بل یس لمام الصیرة والعاقبة معنا ان عاقبة کذب بصیرة الاضلال بکفر الله تعالی فالتعطل ان یسعون
لیکون لهم عدا و حزنا و علی هذا یكون معناه فقد یصیر امر کذب ضللا لا استیة وهو خطاء من فاعله نشاء عن جهل
لان الترغیب والترهیب من جملة الاحکام الشرعیة و این قول بجواز وضع خطاست از فاعل ان کرنا شے شده
است از جهل زیرا که ترغیب و ترهیب منجملا احکام شرعیة است و شرع محتاج بکمال و تمهید اجراء ایشان نیست الیوم
کم و نیکم و تمیت علیکم نعمته از آیات و احادیث برایشا بد عمل و گواہ است **س** باغ مراد حاجت سر و صنوبر است
شما و سایر پروردگار که گزرت * ما فظن ان شریکة و هذا من کمال جهلهم و قلعة عظیمه فانه صلعم لا یحتاج فی کمال شریفة
فضلا الی غیره انتہ و اتفقوا علان نعمد الکذب علی الذی صلے الله علیه و سلم من الکبایر و بالغ ابو محمد
الجوزینی فکفر من نعمد الکذب علی النبی صلعم و جمهور اتفاق کرده اند بر آنکه کذب بر رسول خدا صلعم
سلم سب کبار است و ابو محمد جینی و الدام الحرمین ابو العالی شافعی مبالغة کرده و تخمیر نعمد کذب بر رسول خدا صلعم
نموده و توفی در شرح مقدمه کلمة کذب بر رسول خدا صلعم و لم یخس بزرگ و ملاکت شترگ است لیکن
این کذب موجب کفرش نیست تا و بیکه وسی استحل این کذب نباشد و این مذہب جمهور علماء و طوائف است و شیخ ابو محمد
جوزینی و الدام الحرمین از بجمہ صاحب با حکم بکفر بر نعمد کذب بر رسول خدا صلعم نموده و امام الحرمین این حکایت مذہب
از والد خود کرده که وی بار بار در وس خود میفرمودن کذب علی سول الله صلا کفر و اہل بیت و منہ امام الحرمین عبدالملک
درین سبک از پدر خود مخالف گشتہ و تصنیف این قول کرده و گفته ان غفوة عظیمة و ثواب قول جمهور است که ایست
سخنہ انشاء الله تعالی سبب صنف حکم و بیت حدیث موضوع بیان کرده و گفت و اتفقوا علی تحریم و الیوم
جمهور اتفاق کرده اند بر حکم و بیت موضوع در حالیکه عالم باشد بوضع آن خواه باستدیان نماید بدون آن و
برایست که در احکام باشد یا در قصص و مواعظ و یا در ترغیب یا در ترهیب الا مقصود تا بیان واضع ذکر آنکه مقرون
ببسیار واضع باشد یعنی بیان نماید که این موضوع است بخلاف ضعیف که در مواعظ و قصص و فضایل اعمال مذکور
و در الجلال و احکام حرام و محال تبال در آن رویت لقوله صلعم الله علیه و سلم حسنات عنی یجد بیت یسی انه کذب
فضوا احد الکاذبین ببار قول شخصت صلعم هر که از من حدیثی رویت کند و بداند که این دروغ است پس و احد
الکاذبین است و لفظ کاذبین پیشینہ و جمع هر دو آمده بر تقدیر جمع سخن حدیث ظاهر است در تقدیر ثلثیة گفته اند که مراد
از کاذبین یکی اسوه بکذب کذاب است که دعوی نبوت کرده با آنکه از نبوت پیغمبر صلعم انکار نموده و دوم سلبیة
الکذاب که معنی شرکت و نبوت بود و این حدیث سلم در خطبہ صحیح خود اخرج نموده و باجماع مطلق کذب گناه کبیره است

و شهادت زور را در شریع برابر شرک باسد نهاده اند و کذب بر رسول خدا صلی الله علیه و سلم غلط انواع و اقسام دروغ
است پس ستمچنین کذب بی شبهه و ستمچنین است اما حکم قبول روایت از کاذب پس مردم را درین باب اختلاف است نووی در
شرح مقدمه مسلم نوشته است که کذب علیه صلی الله علیه و سلم حدیث واحد است و روایت کلمه اطلاق است
جمیعاً فلوات و حدیث توبه نقد قال جماعة من العلماء منهم احمد بن حنبل و ابوبکر بن سعید شیخ البخاری و صاحب الشافعی و ابوبکر
الصیرفی من اصحابنا الشافعیین صاحب الوجوه هم و متقدمهم فی الاصول الفروع لا توثق توبته فی ذاکم و لا قبل روایت
ابدأ قلت و هذا الذی ذکره هو لایة ضعیف مخالف للقواعد شرعیة و الخیار القطع بصحة توبته فی هذا و قبول روایت
از صحیح توبته بشرطها المعروفه و سبب القلاء عن المعصیة و الذم علی فعلها و العزم ان لا یعود الیه و قد جمیعاً علی صحیح روایت
من کان کافراً فاسلم و اکثر الصحابة کانوا بهذه الصفة و جمیعاً علی قبول شهادته و لا فرق بین الشهادة و الروایت فی هذا
انتهی و سبب الکلام فی نحوه فیما انشأ الله فی المتروک و القسم الثانی من اقسام المرود و هو ما
یکون بسبب الراوی بالکذب هو المتروک و قسم ثانی از قسم مرود و ذکر راوشین هم به کذب باشد این
قسم را اهل حدیث متروک نامند و این نوع حجت از موضوع است چنانکه گویند حدیث متروک او متروک الحدیث است و
گفته این نوع را اهل حدیث مطروح نامند و این غیر موضوع است یقیناً و حافظ و سبب این نوع متعلق است کرده و تعریف
این نوع چنین کرده است که از ضعیف مر تعلق از موضوع باشد از متروک و مطروح گویند و مثالش حدیث عمر بن شمر از
جابر جعفی از حسن بصری از علی کرم الله وجهه و مثل سعید بن جبیر از صالح از ابن عباس است البته و گفته اند که حدیث چند
که توبه کند و نشان صدق و امارات صلاح لاحق گردد و مقبول است و انکاحیانا در کلام وی بطریق مذرت دروغی دروغی
بنویس بود و باید اگر چه محصن است لیکن در تفسیر حدیث وی موضوع و متروک تاثیر ندارد و المنکر علی را می
و الثالث المنکر علی را می من کایشترط فی المنکر قید المخالفة و قسم سیم از اقسام مرود
منکر است و این نزد کسی است که شرط ستم کند در تفسیر مخالفت راوی دیگر توسط یا ضعیف بلکه گفته اند که روایت تفت
منفر دست که از بیج جانب صلی موافق و معاضدان یافته نمی شود خلاصه این بحث است که اطلاق منکر کاسه بر
شایر مرود و باید دکانه طلاقش بر حدیث فرود آید که از استماع و شایر نیست و این بسیار است در کلام احمد بن حنبل
و نسائی چنانکه مصنف در مقدمه فتح الباری شرح صحیح بخاری نزد محمد بن ابراهیم التیمی و ابن عبد الله گفته و کا
منکر صفت راوی واقع شود چنانکه گویند فی الراوی منکر الحدیث او و المناکر و میان این هر دو فوق است زیرا که
تول ایات را که منکر محققه ترک را و نیست چه راوی منکر ضعیف نیست بلکه این و باشد که کثرت روایت
منکر کند صریح بالذنبه فی میزان الاعتدال فی ترجمه احمد بن عتاب المرزومی و کاسه طلاق منکر بر او نقد آید چون
روایت منکر از ضعیفان آید که ذکر کاسه راوی فی فتح المغیث و اکثر اطلاق منکر بر او آید بهیبت منکر روایت کند

معرفة تلك الحديث الهام فقلت للعالم بالعلم من ان قلت هذا من راجع بعينه بهما فالبا والواقعة نفس الامر صحيح للقبول والرفع وكما
لا يهتدى الى ذلك من المدح - شبه المخالفة وهو القسم السابع من مخالفت راواياتها كقسم قسم از وجوه
است ان كانت واقعة بسبب تغيير السياق اي سياق الاسناد اگر این مخالفت واقعه بسبب تغيير
سياق اسناد است غير حفاظ حديثه را مثلاً به سنادهي سوق کنند و این کس مخالفت ایشان کرده در سياق اسناد
تصرف نماید مثلاً التباس و اشتباه در اسم راوی باشد پس تفسیرش به همین ظان و یعنی ابن ظان و مثال آنچه التباس
و اشتباه زایل گردد نماید پس این نیز از جمله اقسام درج الاسناد است و در تفسیر سیاق به اسناد اشارت است به سبب
لام بر وجه است و با اشارت است اینگونه تفسیر بدل مضاف الیه است و بنا برین تقدیر تغییر مضاف و سیاق الیه و سیاق
بدل منه به اسناد بدل از ان است و الواقع فی ذلك التغير هو مدح الاسناد پس تغییر یکی
واقع شود در دستا و آخریث را مدح الاسناد نامند بصیغه اسم مفعول از باب افعال سخاوی در شرح الفیه گفته که سبب
ادراج راوی در اسناد یا در متن کلام خود را یا کلام غیر خود را از صحابه یا تابعین مختلف است بحسب اسباب و غرض گاهی
تفسیر غریب الفاظ کند که واقع در خبر است و این اکثر است مانند حدیث نبی از الخلف شفا و حدیث نبی از ابن جحاف و مزاینه
و حدیث الجارحی بضمیمه زهری اکثر تفسیر غریب الفاظ حدیث را میگرد و در این غرض از ادراج تعینیه مطلق یا تخصیص عام باشد
و یا استنباط کند از آنچه احدی از روایات آنرا فهمیده باشد چنانکه ابن سعور از خبر کعبه بیانش بر میآید فهمیده که خروج از نماز چنانکه
بسلام گفتن حاصل شود چنانچه بیافغ شدن از قرارة شهید حاکم در پس ادراج کرد و ان ثبت ان تقوم فقم الیه و چنانکه
عروه من زنی از خبر کعبه بیانش نیز آید فهمیده که بسبب نقص وضو از سر فر خود مظهر شهوت است پس ادراج کرد در آن
انتیبه در رفع را بنا بر آنکه قرب شه را حکم شمر باشد و رفع بضم ر اصل و بر هر دو روان را گویند پس را گویند حدیث متصل
فهمید و چنان رویت کرده و تفسیر راوی و نحو آن نه کرده و هو اقسام و ادراج واقع در اسناد بر چهار گونه است و این
استقرار است نه عقله الاول ان یروی جماعة الحدیث با سائید مختلفه فیه یرفع عنهم دا و یجمع کل
على اسناد واحد من تلك الاسانید و لا یبین الا اختلاف قسم اول التث که رویت کند جماعت مختلفه
حدیث را با سائید مختلفه در سند یا در متن پس رویت کند آن را از ان جماعت راوی پس رویت ایشان را علی الاتفاق
درج کند و همه به اسناد واحد ازین اسانید فراهم سازد و ذکر اختلاف نماید و تفسیر این اختلاف واقعه میان جماعت در
سند یا در متن نیز از و مثالش حدیث ابن سعور است قلت یا رسول الله الذین اعظم قال ان یجعل سدنا و هو منقطع
قلت ثم اے قال ان تقبل و لکن من اهل ان یطعم سعک پس درین اسناد و عمر بن شریحیل گفته در اسناد وصل بر میان
میان شیخ و یثقیق و ابن سعور و ساقط شده و پیش از تصویرین المتمررون و عمر بن شریحیل را بیان نموده اند و ترجمی در
سوره فرقان مطرح جمع نموده و گفته حدیث سفیان بن عیینه و غیره از حدیث شوزان و وصل است لانه زاد فی

اینکه در این اسناد اشاره است به سبب
تفسیر سیاق به اسناد اشارت است به سبب
لام بر وجه است و با اشارت است اینگونه تفسیر بدل مضاف الیه است و بنا برین تقدیر تغییر مضاف و سیاق الیه و سیاق
بدل منه به اسناد بدل از ان است و الواقع فی ذلك التغير هو مدح الاسناد پس تغییر یکی
واقع شود در دستا و آخریث را مدح الاسناد نامند بصیغه اسم مفعول از باب افعال سخاوی در شرح الفیه گفته که سبب
ادراج راوی در اسناد یا در متن کلام خود را یا کلام غیر خود را از صحابه یا تابعین مختلف است بحسب اسباب و غرض گاهی
تفسیر غریب الفاظ کند که واقع در خبر است و این اکثر است مانند حدیث نبی از الخلف شفا و حدیث نبی از ابن جحاف و مزاینه
و حدیث الجارحی بضمیمه زهری اکثر تفسیر غریب الفاظ حدیث را میگرد و در این غرض از ادراج تعینیه مطلق یا تخصیص عام باشد
و یا استنباط کند از آنچه احدی از روایات آنرا فهمیده باشد چنانکه ابن سعور از خبر کعبه بیانش بر میآید فهمیده که خروج از نماز چنانکه
بسلام گفتن حاصل شود چنانچه بیافغ شدن از قرارة شهید حاکم در پس ادراج کرد و ان ثبت ان تقوم فقم الیه و چنانکه
عروه من زنی از خبر کعبه بیانش نیز آید فهمیده که بسبب نقص وضو از سر فر خود مظهر شهوت است پس ادراج کرد در آن
انتیبه در رفع را بنا بر آنکه قرب شه را حکم شمر باشد و رفع بضم ر اصل و بر هر دو روان را گویند پس را گویند حدیث متصل
فهمید و چنان رویت کرده و تفسیر راوی و نحو آن نه کرده و هو اقسام و ادراج واقع در اسناد بر چهار گونه است و این
استقرار است نه عقله الاول ان یروی جماعة الحدیث با سائید مختلفه فیه یرفع عنهم دا و یجمع کل
على اسناد واحد من تلك الاسانید و لا یبین الا اختلاف قسم اول التث که رویت کند جماعت مختلفه
حدیث را با سائید مختلفه در سند یا در متن پس رویت کند آن را از ان جماعت راوی پس رویت ایشان را علی الاتفاق
درج کند و همه به اسناد واحد ازین اسانید فراهم سازد و ذکر اختلاف نماید و تفسیر این اختلاف واقعه میان جماعت در
سند یا در متن نیز از و مثالش حدیث ابن سعور است قلت یا رسول الله الذین اعظم قال ان یجعل سدنا و هو منقطع
قلت ثم اے قال ان تقبل و لکن من اهل ان یطعم سعک پس درین اسناد و عمر بن شریحیل گفته در اسناد وصل بر میان
میان شیخ و یثقیق و ابن سعور و ساقط شده و پیش از تصویرین المتمررون و عمر بن شریحیل را بیان نموده اند و ترجمی در
سوره فرقان مطرح جمع نموده و گفته حدیث سفیان بن عیینه و غیره از حدیث شوزان و وصل است لانه زاد فی

فی اسنادہ رجالاً، حاصل آنکه روایت وصل بن جمان مدح است بر رویت منصور و عمار بن زید که در اصل عمر و بن شریح بن زید
 مذکور و همین تلافی واقع میان آنجا است بنا بر زیادت یا نقص در سند نیز داخله بلکه روایت کرده اند از ابی وائل
 از عبد الله بن عمرو و منصور و عمار و را ذکر کرده اند در رقم الباقی شرح الفیه نوشته قدسین اسناد و فصل احدی جامع الخ
 یحیی بن سعید القطان فرماید عن سفیان کما رواه البخاری فی صحیحہ فی کتاب الحارث بن عمر و بن علی بن سحی عن سفیان بن عیینہ
 و الأشک کما یروون ابی وائل عن عمر و بن شریح عن عبد الله بن عمرو و عن شعبه عن ذهل عن ابی وائل عن عبد الله بن عمرو
 ذکر عمر و بن شریح بن زید فی التانی ان یكون اللتان عند ما و الا طره فاصنه فانه عنده با اسناد اخر فیرو بدعنه طره
 تا ما با اسناد اول و قسم دوم است که نزد راوی متقی به اسناد واحد مذکور گزینے یعنی بعضی از متن واحد به
 شیخ نیست که آن غیر اسناد متن است پس روایت کند راوی از ان شیخ نام با اسناد اول یعنی روایت هر دو متن بیک
 سند کند بعضی حدیث را در بعضی از سند واحد درج نماید و هر دو سند را بیک سند گرداند حال آنکه آن حدیث را در دو سند
 و مثلاً این است که ابو داود و از روایت زائده از شریک و نسائی از روایت سفیان بن عیینہ از عامر بن کلیب از زید
 بن حذافه و ابی بن حجر در صفت صلوة رسول خدا صلی الله علیه و سلم آورده و گفته قلت لاناظر فی صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم
 قال فقام فاستقبل القبلة فکبر فرفع یدیه حتی حاذما اذینیه ثم اخذ شماله بيمينه فلما اراد ان یکرم رفعهما للحديث پس ابی بن حجر
 در آخرین حدیث گفته ثم یتیم بعد ذلك فی زمان فیه بر و شدید فرایت الناس ثم کرم یدیه تحت الثیاب فقط موسی از
 مارون حال گفته که این جمله باین اسناد مدح است بنا بر روایت و ثواب در بخاری روایت کسی است که از عامر بن کلیب باین
 در صفت صلوة خاصه آورده و ذکر رفع یدیه بر ازان جمله است زیرا که این جمله ششم واقع است در اسناد عامر بن کلیب
 از جبار بن وائل از بعضی از اولی چینیان برین معاویه و ابو بدر بن شجاع بن وید و تصدیح بیک دیگر تحت الثیاب
 جدا از حدیث بناد و دیگر ذکر کرده اند در رقم الباقی نوشته و چگونه مدح اسناد ان الراوی لکنما و الجملین است
 بد آنکه راوی اگر بعضی حدیث را از شیخ و بعضی از شیخ دیگر شنیده و هر دو را مخلط کرده و جمله ازان هر دو روایت نمود و
 بیان ساخته که بعضی از آنها جدا جدا بعضی از دیگر است جایز باشد چنانکه زهری که تابعی سفیر است در حدیث افکت عیاش
 از سعید بن السیب و عروه بن زبیر و عبد الله و علقمه که تابعی کبیر اند روایت کرده و گفته و کل حدیثی طائفه من حدیثها
 قالوا قالت عائشة و ساق الحدیث الی آخره حافظ ابن شریح گفته و اذ راوی عن سفیان بن عیینة و ابی الفیاض بن عیینة
 که البیاق من الصحیح کما فعل الزهیری فی حدیث الافک فهذا سابق فان الآئمة قد تلقوه بالقبول و خبره فی کتبهم
 الصحیح و غیره و لا راد من ان یمیز و اینه کما واحد منهم عن الاخری و یدکر فی روایتهم من زیادة و نقصان و حدیث
 و اخبار دایم و نهاده اما یعنی به مسلم فی صحیح و سابق فی و اما البخاری فلا یخرج غالباً علی ذلک و اما یقتضی الی غیره اما عطاء
 فی بعض الاحیان و مبنی بر اینست و در الفیه عمارتے این سکه را در کتب السماع علی نوع من الیوهن او من جلیس ذکر کرده

با اسناد احمدی کان فی حدیثه احد السلفیة قد تفرقت من ان یکتب علی الجملین ۲

ومنه ان يسمع الحديث من شيخه الاطراف منه فليس معروفاً من شيخه بواسطة غيره يدرا وعنه تماماً
 بخلاف الواسطة وان قسم ثمانية اقسام فواحدة منها هي رواية عن شيخه بلا واسطة شنيعة بغير واسطة من ازان كعاشق
 از شيخه بواسطة غيره كرويه پس راوي ديگر آن حديث را از ان شيخ مستند بخلاف آن واسطه رويت كند با آنكه
 شنیده است آنطرف حديث را بغير واسطه پس اين يك متن را در وسناد از يك شيخ منت واسطه را در وسناد
 بيك سند ميكنند و يك متن بودن او از وسناد ديگر غير اين هر دو وسناد معلوم شده پس سرق ميال اين وجه و وجه
 نماند ظاهر شد فاقول كرم كرم كرم در اعمال النظر شرح شرح نخبة الفكر گفته اقول بنام شيخ منيغ ان يكون مستند من
 عموم ما يسيح ان الادراج عمداً باقسام حرام اذا كان روايته مسموعة عن شيخه بلفظ عن او قال الا ان غاية ما فيه تعدد الاسرار
 وهو ليس بجمام انتهى سخاوي در باره مثال اين نوع حديث سمعيل بن جعفر از حميد از انس در قصه عذراين آورده ان
 صلى الله عليه وسلم قال لهم لو خرجتم الي ابلنا فشرتم من الباهنا و ابو الهيايس لفظ ابو الهيايس لفظ حميد از قاره او از ان شيخ
 چنانكه محمد بن عمرو دان بن معاوية و يزيد بن هارون و غير ايشان اين را بيان نموده اند چنانچه ايشان اين را حميد از ان
 بلفظ شرتم من الباهنا رويت كرده اند پس نزد ايشان قال حميد قال قاره عن انس بلفظ شرتم من ابو الهيايس است
 كه تتضمن بلكين است انتهى الثالث ان يكون عند الراوي متنان مختلفان باسنادين مختلفين فيرويهما
 را وعنه مقتضاه على احد الاسنادين او يروي احد الحديثين باسناده الخاص به لکن بزويد
 من المتن الاخر فالليس في الاول رقم سيوم انت كزود راوي و متن مختلف بدو وسناد مختلف باشد و راوي
 آن هر دو را از وي بقتصار بربك از دو وسناد در رويت كند يا احد العينيين را باسناد خاص خود ببارد و دوران از متن
 ويگر آنچه در اول نيست زياده كند مثلاً شر رويت سعيد بن ابراهيم است از مالك از زهري از انس از رسول خدا
 صلى الله عليه وسلم كذا قالوا لا تأخضوا ولا تأمسوا و اولادنا و اولادنا فوا الحمد لله پس جمله اولادنا فوا الحمد لله
 از متن حديث ديگر كبر رويت مالك از ابى الزناد از اعراج از ابى هريره بود در حديث خود درج كرده و لفظ
 ديگر اينست اياكم و الحسن فان الحسن الكذب الحديث و لا تبسوا و لا تبسوا و اولادنا فوا و لا تأمسوا و اولادنا فوا اول
 منته بلش فيود و در متنش لا تأمسوا و اولادنا فوا و لا تبسوا و اولادنا فوا و لا تأمسوا و اولادنا فوا و لا تبسوا
 انس در آورده و اين وهم از دست و بهر دو حديث متفق عليه در رقم الباقى شرح الفيد نوشته و قد مرصح الخطيب
 و ابن عبد البر بان خالف بذلك جميع الروايات عن مالك في الموطأ وغيره انتهى الرابع ان يسوق الاسناد فيعرض
 عليه عارض فيقول كذا من قبل نفسه فيظن بعض من سمع ان ذلك الكلام ههنا متن
 ذلك الاسناد فيرويه عند ذلك و قسم چهارم از ان است كه راوي سوق اسناد حديث را كرده و در كلام ظاهر
 او را پيش آمد و سوق حديث را ترك كرده و از طرف خود سخني گفت و بعضي ما سعيان گمان شد كه اين سخن او قل

و اما في بيان ما في المتن من ان
 راوي را از دو وسناد
 در رويت كند
 و در متن
 او را پيش
 آمد و سوق
 حديث را ترك
 كرده و از
 طرف خود
 سخني گفت
 و بعضي ما
 سعيان گمان
 شد كه اين
 سخن او قل

آن اسناد است پس آنرا مروی عنه همچنان روایت کرد و مثالش حدیث ثابت بن موسی زاهدی است من کثرت صلوات
 باللیل حسن و بهایلهنار و در بحث موضوع مذکور شده که این از کلام شریک بن عبد الصمد است و ثابت بن ابراهیم
 این حدیث شمرده و همچنان روایت کرده و از دست اشکار گشته که تمام تفضیل سخاوی گفته که این جهان این نوزده را
 از انواع مدرج شمرده و این صلاح را در پیش موضوع ذکر کرده بجهت مشابهت و می بدان هذه اقسام مدراج
 اکا اسناد این تمام مدراج الاسناد و در مدراج بودن اقسام ثلثه اول ظاهر است و قسم چهارم اخیر تیار آنکه تغییر در
 سیاق اسناد حدیث آمده زیرا که سیاق اسناد مقتضی آنست که ذکر حدیث بعد از سوق اسناد کند تا آنکه کلام از
 طرف نفس خود بعد از سیاق اسناد ذکر نماید و اما مدراج المثنی فضوان یقع فی المثنی کلام لیس منه
 و اما مدراج المتن پس آنست که در متن کلامی واقع شود که از جمله متن نیست یعنی راوی صحابی باشد یا غیر آن سخن از نفس خود
 متصل بحدیث ذکر کند و همین تفضیل کلام خود را نماید و سماع که حقیقت حال آن حدیث ویرا معلوم نیست گمان
 که این کلام از جمله حدیث است و این تعریف مطلق مدراج المتن از مصنف است و سخاوی و غیره گفته اند المدراج اضافه
 الشیء یعنی قایل به صحیح او کنایه توفیق هم من لا یعرف حقیقه الی ال از من الحدیث گویم این تعریف واضح است فتان یکون
 فی اوله پس ادراج گاهی در اول حدیث باشد یا بنظر که راوی کلامی گفت و خبر است که بران اسناد لال حدیث
 کند پس آن حدیث را با فصل آورد و از اینجا توهم شود که این به لفظ حدیث است و مثالش حدیث ابوهریره است که گفت
 قال رسول اللہ صلی وسلم سبغوا وضوءکم و یل للعقاب من النار پس سبغوا وضوءکم مدراج است از قول ابوهریره
 چنانکه در روایت بخاری است از آدم بن ابی ایاس از شعبه از محمد بن زیاد از ابی هریره قول سبغوا وضوءکم فان العقاب
 صلی وسلم قال یل للعقاب من النار پس ظاهرش چنان معلوم گردد که سبغوا وضوءکم فوج است و حال آنکه از
 از قول ابوهریره است که متصل بحدیث شده خطیب بغدادی گفته که این نوع ادراج در غایت قلت است فاصل است
 و اما معانی النظر شرح شرح نخبه الفکر از مصنف حکایت کرده که وی گفته لم یجد له غیره المثل الا وقع فی طریق حدیث
 بسره الانی ذکره و تان فی اثنا عشر و گاهی در وسط حدیث باشد و مثالش حدیث عایشه است نزد بخاری
 و در بدو الوحی کان رسول اللہ صلی وسلم یحیی فی غار حراء و هو التعلب الیالی ذوات العدر پس قول هو التعلب الیالی
 مدراج است از قول زهره که ما جز لم یطیبی و مثل حدیث بسره بنت صفوان قالت سمعت رسول اللہ صلی علیه
 و آله سلم یقول من س ذکره او نسیه او نسیه فلیتوضا و ارقطنی گفته همچین عبد الحمید بن جعفر از بشام بن عروه روایت
 کرده و در ذکر استین و رفع و هم کرده و در حدیث بسره ادراج نموده و محفوظ است که این از قول عروه بن سب
 گویم علماء درین بحث اطالت کرده اند و گفته که این حدیث منوع است بحدیث طلح بن علی قال سئل رسول اللہ صلی
 عن من الرجل ذکره یل تویضاً فقال یل هو الا یضغنه من رواه ابو داود و الترمذی و نسائی و در وی این باجه نحوه

فصل در مدراج
 مدراج اسناد حدیث
 مدراج اسناد حدیث
 مدراج اسناد حدیث

بلفظ من کس ذکره فلیتوضا آورده و گفته کان عروده یقول اذا من فغیه و تسمیه و ذکره فلیتوضا که درین جای در این مصنف
باشد زیرا که در اینجا اتصال لفظ تعالی است که در لفظ رسول خدا صلی الله علیه و سلم است لیکن تحقیق آنست چنانکه
مصنف گفته که ادراج خواه در اول باشد یا در وسط یا در آخر یا نه از قبول حکم خبر نیست چون دلیل موثر بر ادراج بخلبه
قل یا کیم شود و در الحقی و در نه خرط بقاد او بدیج موقوف من کلام الصحابه از من بعد هه
بمرفوع من کلام النبی صلی الله علیه و سلم من غیر فصل فخذ هو مدرج الماتن و یا
عنا الف سبب و حج موقوف از کلام صحابه من بعد ایشان باشد در مرفوع از کلام بنی صلی الله علیه و سلم بجز فصل
تیسرین بیان موقوف و مرفوع پس این را مدرج الماتن گویند یعنی کلام صحابه و یا تابعین یا اتباع تابعین باشد تا متصل
بمرفوع از کلام و صلی الله علیه و سلم بجز فصل تیسرین بیان برود دیگر کس که آن مرفوع است و همچنان روایت کند و این عطف
بر قول ابو تعبیر بیان و وجع ذهل کردن شده و در آمدن در شده و دیگر کلماتی در طرح و قول و کلام الصحابه
موقوف است و قول و کلام النبی صلی الله علیه و سلم بیان مرفوع اگر گفته شود که موقوف قول فعل صحابه را گویند زمین
بعد ایشان را پس اطلاق موقوف بر غیر قول صحابه کرده نشود و اگر بقتید چنانکه گویند حدیث کذا و کذا وقف فلان علی عطاء
او طوائف و نزد اطلاق مختص بجهاد است گویم این اطلاق از قبیل عموم مجاز است و بیدار کلا ادراج بوجه و در
مفصلة للقد المدیج مما ادراج و ادراک کرده میشود ادراج بوجه و روایت دیگر که مفصل بر قدر مدرج
از مدرج فیه باشد و در ادراج فیه حدیث است که در آن کلام بعضی روایت ادراج یافته و مثالش روایت ابو داؤد
است در قصه شهدا از ابن مسعود که پیشتر مذکور شده زیرا که لفظ اذ قلت هذا الخ زهیر بن معاویه قول ابن مسعود را
بجاریت مرفوع وصل کرده و ابن ثوبان آنرا جدا از حدیث مرفوع ساخته لذا قال الخطیب فی کتابه المسمی بالفصل للوصل
المدرج و البیہقی فی المعرفه تنجاوله گفته فصلش اقوی از وصل است زیرا که فصل اقتصار بعضی روایت بر
اصلت است نه او و بالتخصیص علی ذلك من الراوی و یا ادراک کرده شود ادراج بتخصیص و تصریح بر آن
از طرف راوی و مثالش حدیث بخاری سلم است از عبدالبنی مسعود و قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول ان
ما یشکر بطنه شیئا دخل النار و قلت انما من مات الا یشکر بالمدخل الجنة تووی در شرح مسلم گفته تا اقتصار
ابن مسعود علی رفع الالفین و ضم الاخری الیها کلام نفعه قال القاضی عیاض و غیره سبینه لم یسمع من النبی صلی الله
علیه و سلم الا احدهما و ضم الیه الاخری لما علم من کتاب التعلی و حمله و اخذه من مقتضی اسمع من النبی صلی الله علیه و سلم
لیکن نووی پس این توجیه مرار کرده و رفع هر دو لفظ ثابت کرده او من بعض الاچمه المطلعین و یا
ادراک میشود ادراج بتخصیص بعضی مطلقین بر آن مثل دارقطنی و خطیب ابو بکر بغدادی و غیره او باستحالة
کون الفی صلی الله علیه و سلم یقول ذلك و یا ادراک کرده شود ادراج بآنکه گفتن بتخصیص صلی الله علیه و سلم

آخر استعمل باشد و مثالش حدیث ابو هریره است مرفوعاً نزد بخاری و غیره در باره حق مملوک و لغزش این است لعمریک المملوک اجزاء
 والذی نفسی بیده لولا الجهادی سبیل الله و الجحیم و برآه لاجبت ان اموت و انا مملوک پس قول والذی نفسی تا آخر
 از کلام آنست هر چه است زیرا که متن رن از و سے صلے الله علیه و سلم استخیرت صلعم و ان
 وقت مویج و نبود که حاجت نیکر تراقتد و نیز بعض روایات بضمیر آمده والذی نفسی هر چه بیده و مثال
 حدیث و درت الی شجرة تعصده چیرن نیز از کلام را و است نه از کلام رسول خدا صلے الله علیه و سلم و در حق صنف
 الخطیب فی المدرج کتاباً بخطیب ابو بکر بغدادی در بحث مدرج کتابی حاصل نمیشد و نامش الفصل
 المدرج فی النقل نهاده و مصنف از آن شخص کرده و مرتب بترتیب ابواب فصول ساخته و چند بار آن افزوده
 چنانکه گفت و لخصته و نردت علیه قدر صادر کرده و مرتب او اکثر فلاله الحی و مصنف از آن شخص کرده و تقدیر
 و چند یا اکثر بران زیاده کرده و نامش تقریب المنهج بترتیب المدرج نهاده و سخاوی و غیره گفته که تصحیح واحد ازین نام
 ادراج حرام است و اعتبار از آن واجب نیاید بلکه در شانیه تبیین قریب است و هضات قول بسوسے غیر قابل لازم آید
 مان اگر ادراج براسے تفسیر غریب مثل مفرانیه و محافل و مخابره و عرایب و سخاوی باشد چنانکه زهری و غیره از این حدیث
 میگردند پس این بیاح است لایسما التفت علیک فی شرح الافیة المقلوب او - انکانت المخالفة بتقدیر
 او تاخیر - ای فی الاسماء کمره بن کعب و کعب بن مره و یا مخالفت واقع در سیاق اسناد و سبب
 تقدیم یا تاخیر در اسماوات یا شدش مره بن کعب و کعب بن مره که زادی سبب طر و سهو و غلط در سیاق اسناد و
 بجای کعب بن مره مره بن کعب گوید و مثل سلم بن ولید که قلب نموده ولی بن سلم گوید پس مصنف منشاء
 راوی بیان نموده و گفت کان اسم احدیها اسم ابی الکاحز زیرا که اسم احدیها اسم پدر دیگر است اگر گفته شود
 که در اینجا کلام مصنف شمرست بآنکه قلبی نام میشود در اسماوات یعنی در اسماوات و درین پس گفته و تدقیق القلب
 الملقن و این نامی فاذکر مناسبت گویم از تقصیر شیء نفسی اعدا لازم نیست آید و مصنف چون که در حد و بیان سخن در
 روایت است از نهیبت تقید بیام روایت نموده فهدا اهل المقلوب پس الک و در این تقدیم و تاخیر یافته شد
 از مقلوب گویند سیوطی در شرح تقریب گفته مقلوب الایه است که هم احدیها از روایت هم پدر و دیگر باشد و هر دو از
 یک طبقه است ندین راوی تا بر سهو اسم احدیها را هم دیگر قلب نماید البته لیکن صنف قید طبقه واحد و قید هر دو را
 هر دو را ترک کرده زیرا که مقلوب منحصر و یک قسم نیست و الخطیب فیه کتاب رافع الاریاب و خطیب ابو بکر
 بغدادی را درین باب کتابی است موسوم بر رافع الاریاب فیه مقلوب من الایماء و الانساب و مجلد ضخیم سخاوی
 در شرح الفیه گفته که شیخ ما نیز درین کتابی تالیف نموده و موسوم بجای المقلوب فی معرفته المقلوب ساخته و گفته که نجد
 من ان فیه مع میس الحاجة الیه حیث ادس الاخلال بک علی حدیث الواحد احدی اذا وقع القلب فی الصحابی و یورد فیک

شرح ابن حجر عسقلانی
 ۱۲

قول الترمذی فی الباب علی طایف و طایف ۱۲

در ضمن آن است ۱۲

در ضمن آن است ۱۲

حدیث و لا یزکک الیک البصر و لا

فی کلام الترمذی و فضلا من و ذواته یقال بنسب الیاب عن طایف و طایف و یحکون الواقع انه حدیث واحد مختلف علی
 را و بیه و قد کان بعض القدامیاء یبالغ فی عیب من وقع له ذلک استهتبه ابتداء قلبه و سناد و وقسمت سهوا و عمدا
 و عمدا نیز و دو گونه است یکی بر آن غراب و قصدش تبار و ترویج آن دوم بر آن قصد امتحان محدث و کسی که سما
 و مقلوب السنه کثیر الوقوع بنسبت مقلوب البصر است و لهذا اکثر اهل تصانیف از ذکر قسم اول اسکت مانده اند و
 و بحث موضوع بر موضوع التمرین تمسار کرده اند بنا بر کثرت وقوع آن با آنکه گاهی حدیث صحیح باشد و سندش
 موضوع بود و قد یقع القلب فی التین ایضا و گاهی قلب و تین نیز افتد همچنانکه در سند واقع شود
 اما بعضی در سیه فرق کرده اند باینطور که قلب اگر عمدا واقع شود و از ابدال نامند و اگر بدین عمد است از
 قلب گویند و لهذا ابن جوزی و غیره ابدال را نوزم متعلق ساخته که کسی که حدیث ابی هریره را در سیه
 فی السبعه الذین یظلمهم الله فی ظل عرشه مثل حدیث ابی هریره نزد مسلم در باره آن گفت کس که زبیر عرش سیه
 یابینه و لفظ حدیث نزد بخاری و نسائی چنین آمده عن ابی هریره شریعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول سمعته یقول
 الله یظلم یوم نازل الظل امام عادل و شایسته فی عیاده الله و رجل یعلق بالباصد و یجلان تجابنه الله لکننا علی ذلک
 و تقرق علیه و رجل و حتمه امره ذات منصب و جمال فقال انما ان الله و رجل تصدق بصدقة فاختارها حتى لا تعلم
 ما تصفق بینه و رجل و ذکر الله خالیما ضاقت عیناه ففیه و رجل تصدق بصدقة فاختارها حتى لا تعلم
 بینه ما تصفق شماله پس در حدیث مذکور چنین آمده و رجل تصدق بصدقة فاختارها حتى لا تعلم بینه ما تصفق شماله
 چنانکه در روایت مسلم واقع است فعذا ما انقلب علی احد الرواة و انما هو حتى لا تعلم کماله من الله
 بینه کما فی الصحیحین پس این عبارات بعضی نقل شده زبیر که حدیث است که حتی لا تعلم شماله ما تصفق بینه حتی ان
 در صحیحین است تودی در شرح مسلم گفته بگذارد فی جمیع نسخ مسلم فی بلادنا و غیره و کذا نقله القاضی عیاض عن جمیع
 روایات نسخ مسلم لا تعلم بینه ما تصفق شماله و صحیح المعرون حتی لا تعلم شماله ما تصفق بینه کذا رواه مالک فی الموطا و البخاری
 فی صحیح و غیره ما سن الاثر و هو و الکلام ان المعروف فی النفقة فعلمها بالیمن لابل شمال قال القاضی و یتبیین
 الهم فیها من البصر اقلین عن مسلم لا من سلم بلیل ادخاله بعد حدیث مالک و قال مثل حدیث عبید بن الجوف فی
 قوله و رجل یعلق بالباصد و یجلان تجابنه الله و لکننا علی ذلک و آثر
 امثله المقلوب البصر است حدیث ابی هریره از اصل احد کم فلا یمیرک کما یمیرک البصر و البصیر ید قبل بکتیه زبیر که اصل
 البصیر بکتیه قبل یدیه است کمانی حدیث و ابی بن حجر روه الترمذی و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و احمد و ابی حاتم
 پس نزد مالک و او زانسی و احمد در روایتی از ان است که صحیح بر مصلحت است که وضع یدین بر زمین پیش
 از بکتیه کند پسر و در بلیل حدیث ابی هریره و جمهور نقلها و محمد بن یحیی بن ابراهیم و غیره از ابی هریره و ابی هریره و ابی هریره

سماع از عرب فخذ اهو المزید فی متصل الاسباب
 نامند و مثالش حدیث لا تجلسوا علی القبور ولا تصلوا الیهما است پس ابن مبارک در سنن او این حدیث ابی ادریس
 خولانی را میاں بسر بن عبیدالدود و ائمه بن اسحق زیادہ کردہ و جماعتی از ثقات ابا ادریس را زیادہ مذکورہ اند
 نزدکے گفتہ قال محمد بن یحییٰ البخاری حدیث ابن المبارک خطا خطا فیہ ابن المبارک و زاد فیہ عن ابی ادریس الخولانی
 و انما ہو عن بسر بن عبیدالدود و ائمه بن اسحق کہذا روی غیر واحد عن عبد الرحمن بن یزید بن جابر لیس فیہ عن
 ابی ادریس الخولانی و ذہابہو الصحیح و بسر بن عبیدالدود قد سمع من و ائمه بن اسحق انتہی و این حدیث را سلم در صحیح
 نیز اخرج کرده بدون ذکر ابی ادریس خولانی و مثل حدیث السواک مطرۃ للفرغ صناعۃ لرب کہ سفیان بن عیینہ از
 سعرازمہ بن سہم بن یسار از عبدالدین محمد بن عبد الرحمن بن ابی بکر بن اہلبین از عایشہ روایت کردہ پس قول
 عن سعرازمہ روایت است کہ حفاظ مثل حمیدی شیخ بخاری وغیرہ از ابن عیینہ دون این زیادت روایت کردہ اند کہ
 ذکرہ السنخاوی فی شرح اللغیۃ و شرطان یقع التصحیح بالسماع فی موضع الزیادۃ و شرط و قبح تصحیح
 این نوع زیادت ازہت کہ تصریح میان راوی و مروی عنہ در موضع زیادت واقع شود یعنی اگر حذف زایدی
 راوی و مروی عنہ در سند ناقص تجدید یا اجبار یا اسما و نحو آن از صیغہ است کہ مقتضی اتصال است پس
 حکم براسے اسناد یکہ خالی از اسم زاید است باشد زیر کہ اسما و کلمات با وجود اتفاق و برین زیادت درین صحن بنا
 سہویا غلط از راوی باشد سخاوی گفتہ و لا یتبع حکم بالخطا و سہو فیما یکون کذلک اذا لمدار فی ہذا نشان علی غلبۃ
 الظن فیما غلب علی ظن الناقدانہ الرجح حکم بہ و بعکس انتہی و الا فمتی کان معنی متلا من تحت الزیادۃ
 و اگر تصریح بہام نیست پس اگر آن حدیث مضمون است مثلاً ترجیح جانب زیادت باشد یعنی اگر سیاق ہناد حدیث
 بصیغۃ فلان عن فلان و یا مانند آن از صیغہ او کہ احتمال عدم اتصال دارند واقع است پس درین صحن زیادت را و
 ثابت گرد و عمل بر ہناد یکہ مثبت زیادت است تحقق شود و مصنف تاہل و رجحت مرسل خفی گفتہ کہ زیادت را و
 میان ہر دو در بعض طرق غیر کافی است بنا بر آنکہ محتمل است کہ از فرید باشد و درین صورت حکم کلیت نہ بنا بر
 تقاضا احتمال اتصال و تعلق و تطبیق باوی درین بابکتی نے نوشتہ و موسوم بہ تیز المزید فی متصل الاسباب
 المضطرب او انکانت الخالفۃ باید الہی الہادی و لا مرجح لاحد الرواۃ علی الاخری
 فخذ اهو المضطرب و یا مخالفت واقع در سیاق ہناد سبب ابدال را و بر او و غیر باشد و مرجح کے
 از دور روایت ہر دو یکہ موجود نیست پس این را در اصطلاح اہل حدیث مضطرب نامند کہ بر آننا مضطرب و لغتہ اند
 بقیمہ اسم مکان و این ظہر است گویم بکلام حافظ مجمل است و سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب لہو
 بطلان کردہ و لغتہ مضطرب است کہ وارد شود و ہر دو مختلفہ متعارفہ از راوی واحد و ہر بار زیادہ از دور او

۲
 سند ناقص

بنا بر ضعف راوی که شیخ شریک است از بنا بر ضطراب بانکه جمع میان هر دو ممکن است که اول محمول بر استجاب است
 و ثانی بر وجوب اینست که گویم حسن ترازین حدیث در تمثیل ضطراب واقع در متن حدیث بسمله است که مردی از من سینه
 قزوه بسبب اسد الرحمن الرحیم در صلوة نه در اول و نه در آخر آن است و تحقیقش پیشتر در بحث محلل مطور شده
 و از جمله این نوع است حدیث حجة الوداع که مردی در صحاح است پس بعضی روای گفته اند که آن حضرت تمتع بود و بعضی
 گفته اند که قارن بود و بعضی گفته اند که مفرد بود و بعضی گفته اند که اول اجرام از بیعتا بعمره است بود و بعد از اجرام است
 حج بسته و لهذا اختلاف واقع شده که آیا کدام یک از این فاضل تر است پس هر یک بدانچه نزد وی بصحت رسیده -
 احتیاج گرفته و حافظان بنقیم در زاد المعاد ترجیح بجانب قارن بودن آن حضرت داده و درین باب بط کلام نموده و تود
 در شرح مسلم نیز تبیین اختلاف پرداخته و علماء خفیه حدیث تعدد رکوع در باره صلوة کوف را نیز محمول بر ضطراب کرده
 اند و استیجاب لکن قبل از حکم الحدیث با ضطراب بالنسبة الی اختلاف فی المتن دون الاستناد باین
 حکم محدث بر حدیث با ضطراب نسبت به اختلاف در متن نه در سناد و قلیل است و این استدراک بر رفع وهم است که
 ناشی از کلام سابق است یعنی جایز است که ضطراب بنفسه قلیل باشد و باینکه حکم محدث بیشتر بر صنف جواب داد که حکم
 محدث بر حدیث بنا بر ضطراب متن نه سناد قلیل است نووی گفته ضطراب غالب و قوی در سناد است و در متن قلیل
 و غالب در سناد و متن معالزیک را یاد و یاد و یاد و یاد می آید در فتح الباقی شرح الفیقه نوشته و اختلاف فی
 دیو الغالب بچون با اختلاف فی وصل و ارسال و اثبات را و حدیث را و غیر ذلک و القیمة الغنیه خلوفیکون ذلک فی
 السند و المتن و قد یقع الابدال عمل لمن یراد اختصار حفظ امتحان امن فاعله و گاه
 وقوع ابدال عمد باشد بر او را و اختیار حفظ محدث بنا بر امتحان از فاعل آن یعنی فاعل ابدال را عرض امتحان محدث
 باشد که آیا بر آن خست لای راه داده یا نه و آیا حاجت بسوی تعیین و رافقتی یا نه و وجه استتقال در ذکر ابدال از
 متقلب بنا بر قلت مناسبت است میان هر دو و بعضی هر دو را نوع واحد شمرده اند سخاوی گفته لا اولی جمله این نام
 مرکب و تسمیة به هو مرکب منه لاسناد آخر لکن لان المقصود بالذات هنا ترکیب سناد متن است نه ابدال سناد
 سناد آخرین غیر آن ملاحظه ترکیب متن آخر است و سخاوی گفته که ما وقع للبجاری و فصله امتحان بجاری درین باب
 مشهور است که چون امام بجاری بعد از تحصیل علوم در بغداد آمد اصحاب بیعت حاضر بارگاهش بر آن امتحان حفظ و ضبط
 شدند و صد حدیث از قلب نمودند و سندی را که متن دیگر در متن دیگر پسند و دیگر متن ساختند و ده کس را ده
 حدیث مقولت الی ساند الامتحن حواله کردند و با یکدیگر وعده حاضر شدن در مجلس بجاری نمودند تا که هر یک عشره
 احادیث خود را بر بجاری القا کنند پس چون جماعت اهل بغداد و دیگر از غزوات آن زمان و غیر هم حاضر شدند و
 مجلس طلیان گرفت یکس از آن ده کس عشره خود را پیش بجاری عرض کردند و تقیثش حاضر نمود بجاری در هر یک

لا اعرفه فيكففت على به القياس انده كس عشرة ما هو خود را تمام بر امام بخاری عرض کردند بخاری همچنان لایع فرمید گفت پس
 هر که در آن مجلس از اهل فقه است بود فهم بخاری را معلوم کرد و هر که دید آن سهوت بود حکم بعجز و تقصیر وقت نهم و سه نهم
 و چون امام بخاری بقرینه حال معلوم کرد که آن ده کس از سوالهای عشرت خود فارغ شدند التفات بجانب مسائل اول
 کرد و گفت سالت عن حدیث کذا و صوابه کذا و هر تن را بسوگند و هر اسناد را بسوگند خود تا آخر و در کسر
 مردمان اقرار بر کمال حفظ و ضبط و سه کرد و در این قصه را بجمع از اهل حدیث مختصر مثل صاحب خلاصه و مطول
 مثل صنف و در مقدمه فتح الباری و غیره جای غیره ساز کرده اند و در وی دلالت است بر عظم حفظ بخاری و بر آنکه در
 امیر المؤمنین محمد بن یحیی درین صنعت است و این قصه چون خطاب ال است بر علو مرتبه کتاب بخاری
 کتاب تو اهل فقه شیخ بک البیرونی عادل الشهاب و الحقیقی و غیره ما همچنین قصه امتحان ابو
 جعفر عقیلی و غیره درین باب نیز مشهور است و در شرح الفیه نوشته و فی ترجمه العقیله المسلمه بن قام
 ایگان الحیجج اصله لیرین عیبه من اصحاب الحدیث بل یقول له قرفی کتابک فانکرنا اهل الحدیث ذکب فیما بیننا علیه قلن اما
 انیک من اخط الناس اوسن ال کذبهم ثم محمدنا ال کتابه احادیث من و اینه بعد ان بدنا منها الفاظ و زوایا منها الفاظاً
 و ترکننا منها احادیث صحیحه و اینه با و التمسنا منه با عما قال له اقر و تقر تما علی فلما انتهیت ال الزیاده و النقصان
 فطعننا فی ال کتاب فالحق فی خطه النقص و ضرب علی الزیاده و صحما کما کانت ثم قرأ علینا فالنصر فوا و قد اطاعت
 و طمنا ان من اخط الناس و حافظه بحله و حق یحیی بن عیین گفت ما خلق الله احد کان اعرف بالحدیث من ابن عیین لقد
 کان یوسن بالاحادیث قد خلطت و قلبت فیقول کذا و یکنه لایفکون کما قال و همچنین بود حال حافظ مزه
 و ابن کولاد و امثال آنها است و شرط ان کایسته عمید و شرط ابدال که عمر ایستحان باشد است که بران است
 و استقر زکن و عادات تکلیف بل ینتبه بانتماء و الحاجة بلکه باز ماند نزد انتهاس حاجت در فقه الباقی مشخ الفیه
 نوشته بود محرم الا بقصد الامتحان و حوازه للاختبار نظر الازاد افعلا ال الحدیث لایتقر حدیثا الا فی النادر است
 و لوز قع ال بدالی عمد ال المصلحت بل للاغراب مثلاً فهو من اقسام الموضوع پس اگر وقوع ابدال عمد
 بر مصلحت شرعی نباشد بلکه بر اے اغراب بقصد شهرت باشد پس درین حین از قسام موضوع خواهد شد و
 توضیح این سخن چنان است که مثلاً حدیث مشهور از سال باشد و آنرا از قاع کرده انیده باشد تا بنابر غرابت در آن
 رود سیوطی در تدبیر الراوی نوشته که اسنادی اگر فقه برتن دیگر بر بند و بالعکس و این طبع قصد آنها را غراب
 کند و بسبب غرابت حدیث مرغوب فیه شود پس بچود وضع باشد سخاوی در شرح الفیه گفته که حدیث عمر النضیب که
 از رضا عبید بن تغلب انید بر کتب بسبب کتب بر اغراب قصد شهرت حدیث میکند چنانکه در حدیث از القیتم مشهور
 فی طریق فلانید و هم بالسالم کاین حدیث معروف است اسناد سهیل بن صالح عن ابی عیین الکعبی بریه است و دی آنرا

شرح مختصر
 کتاب
 الفیه
 فی
 حدیث

۲۰۹

قلب نامنوده از غش از ابی صالح میگفت براسه قصد غراب حال آنکه نبردیش از طریق آس معروف نیست که
 صحیح العقیله ابن قتیب العید گفته براهی طلق علی را ویرانه سرق الحریث فهدا هو المقلوب و لغرف من بذه الائمة
 که هابل الحریث تبع الغریب که سیاقی بایشه العالی ولو وقع غلطاً فهو من المقلوب او المعلن و اگر وقوع
 ابدال بنا بر غلط یا سهوا باشد پس آن از قسم مقلوب یا معل است زیرا که مقبره در مقلوب سهوا راوی است و در معل
 توهم آن که مرسلی ابدال بنا بر سهوا راوی است از قسم مقلوب باشد و اگر بنا بر توهم و سه است از قسم معل و الجمل
 قلب الاعداسوایه غرض اخبار و امتحان محدث باشد پس آن داخل در قسم موضوع است و اگر سهوا باشد پس آن
 معتقد است و اگر اخبار او امتحان است لا باس است چنانکه گفته امتحان بجاری است فادامت کویم جایز است و وقوع
 قلب در سهوا و در متن و بر هر دو تقدیر شهرت و خبث بنا بر غراب لازم نیست و نه تعدد در آن بنا بر جواز آنکه با قصد
 باشد چنانکه در حدیث از ائمه الصلوة فلا تقوموا حتی ترؤسوا چنان حدیث مشهور مذکور است که بی این کثیر از
 عبدالسدیج گفته از پدر خود قناده مرغوغار و بیت کرده که آخر چه مسلم و صحاب سنن و غیر هم و توجیه بن احام
 این حدیث را از ثابت بنانی از این است که ده پس این وقوع قلب از آن بدون قصد شده که مذکور که حماد بن زید
 نیما جزوه عند البراد و فی الکرامل و غیره پر کلام ایشان در آن حالی از قصد نیست للمصحف و المحرف
 او اکنانت الخالفة بتغییر حروف و حر و ف مع بقاء صور الخلف فی السیاق و یا
 مخالفت راوی بر راوی دیگر بسبب تغیر حروف یا حر و ف باشد در تلفظ با بقای صورت خط در سیاق لفظی
 تصحیف جرات است از خطا کردن در کتابت و تغیر کردن در نقاط و حر و ف با نبات یا بجز کردن فاکسان
 بالنسبة الی النقط پس اگر این تغیر واقع در سهوا و در متن نسبت نقطه است مانند هم صیغی صیغی و بی نبی و
 سخنان فالمصحف پس از مصحف نامند لفظه ما و شده بهیله التصحیف که بعضی تصحیف لفظ از سهواست متعارف و بی
 غیر آن یا بتغییر معنی است اعم است از آنکه با وی تغیر اعراب باشد یا نه سخاوای از امام احمد حنبل آورده که وی فرموده
 که اکثر وقوع تصحیف و خطا در ایند یا متون برای کسی است که اخذ علم از بطون و فاته تصحیف کند و براسه وی شیخ
 حافظ نباشد تا که ویرا بران طلغ گرداند و لهذا ایمازین نوع اخذ علم تحذیر فرموده اند البته لغم باقیل من یاخذ
 العلم عن شیخ مشافهته و یکن من الزین و التحریف فی الحرم و من یکن اخذ العلم عن صحف یا فاعلم ان العلم کالعدم و
 بنا برین تقدیر اشتقاقش از صحیفه است زیرا که هر چند نقل کند و تغیر نماید ویرا چنین گفته شود صحف فلان ای قدر و
 عن الصحف فهو صحف و مصدرش تصحیف است گویم پس این همه جلال و قتال و کثرت قیال و قال که و را بنا بر زمان
 بعلم دیده میشنیده می شود و تغیر هم در اعضاء عدم اتصال سند با صحاب علم حدیث است و اگر اخذ حدیث از
 محدثین میگردند و سلسله اسناد بر پامی ساختند این آفت و بلا و دیگر حال ایشان است و درین زمان هر تصحیف یا

حوصد متناظره و دعوی بلوغ باقصای غایت تحقیق حال شده با انکه بنویسند تا اطلاع بر دو فاتر سلام هر کس اینست و دست داده
 و لهذا غالب اعتراضات ایشان بر اقوال متعلمین است و ما برین علوم آثار از قبیل عدم عبور و عبور بر کتابها آمده این علم
 ما ثور است **ع** اذ اگر بالفروج علی السروج : و صادر الامر فی ایدی العسک **ع** نقل للسحر للرجال بنیاد اذ انک
 ان عزمت علی الفروج : و امکان بالنسبه الی الشکل فالجوف و اگر تغییر واقع در سناد یاد در متن نیست شکل و
 اعراب است پس آنرا محرف خوانند بعضی هم مفعول از تحریف و تحریف در لغت گردانیدن سخن و چیزه را از وضع
 و حالت و موضوع خود است قال الله تعالی یحرفون الکلم عن مواضعه و مثالش حدیث جابر است رمی ابی یوم الاحزاب
 علی الکلم فکواه رسول الله صلی الله علیه و سلم پس بخند یعنی محمد بن جعفر در آن تحریف کرده و گفته ربه ابی یوسف
 یا تکلم حال انکه این کلمت **ع** پدر جابر زیرا که پدر جابر پیشتر ازین در غزوه احد شهید شده کما ذکره الجزری و
 ابن الصلاح هر دو قسم را محرف نام نهاده و شاید که این اصطلاح اوست و فرق میان هر دو اذ است نزد ارباب
 صلاح و فلاح و معرفت و معرفت این نوع اہم است زیرا که تحریف کلمه از بیست متعارف بود
 غیر خود است و قد صنف فیہ العسکری و الداد قطنی و غیرهما و تحقیق درین باب ابو احمد عسکری و ابوالبر
 دار قطنی و غیره مثل خطابی و ابن الجوزی تصنیف کرده اند سخاوی گفته که عسکرے را در طلق تصحیف واقع در لغت و شاعر
 و اسما شاعر و فرسان و اخبار عرب و ایام و وقایح و امکان و انساب ایشان بسیار کتابها است و تصنیف مفرد در تصحیف
 واقع در اسما و روایات و الفاظ حدیث کرده و تصحیفات محدثین را در آن بیان نموده یکجا و اللیب لضحک منہ و این اصطلاح
 اقتصاد بر ذکر تصحیف واقع در اسما روایات و الفاظ حدیث کرده و تصحیف دو قسم است تصحیف بصر و تصحیف
 سمع و هر یک ازین هر دو منقسم بشود و تصحیف در متن و نیز منقسم بشود بسوی تصحیف در لفظ
 و تصحیف در معنی و اکثر ما یقع فی المتن و اکثر وقوع تصحیف در متن حدیث میباشد و مثالش روایت ابی
 داود و ترمذی و سنائی و ابن ماجه و طبرانی و دارقطنی است از ابی ایوب انصاری مر فوعا صلح عام رمضان و تہجرتا
 من شوال کان کعبیام الذہر زاد الطیر لے قال ابویوب قلت لکل یوم عشره قال نعم پس ابو بکر صولی نزد اعلیای حدیث بجای
 من صلح رمضان و تہجرتا شینا شینا بین جمہ و یا استخالی گفته پس این تصحیف بصری است در متن و مثل روایت ابن
 ہبیر از کتاب موسی بن عقبه پس سناد خود از زید بن ثابت ان رسول الله صلی الله علیه و سلم اجتمع فی الحج و حال انکه
 این با تہجیر با و جعل است ای متحد حجه من حجیر او نحوہ یتکلف فیہ ما وصل بین ہر دو حدیث در مسلم است و اما مثال تصحیف
 سمعی در متن پس شانش بین لفظ تہجیم ای حجرت و مثل روایت یحیی بن سلام مفسر کاز سعید بن اعمر و بزاز قتادہ
 در تفسیر قول تعالی ساریم و ابوالفلاحین گفته که مراد از دار الفاسقین ہر صرت ابو زرعہ رازی گفته که این تصحیف اوست
 زیرا کہ در تفسیر سعید از قتادہ بصیر سم آمده و اما تصحیف در معنی پس مثالش خیانت کہ دار قطنی از ابو موسی محمد بن

تصحیف در معنی
 تصحیف در لفظ
 تصحیف در متن
 تصحیف در معنی
 تصحیف در لفظ
 تصحیف در متن

الغفری حکایت کرده و گفته سخن قوم ناشرف سخن من عنزة صلی الیارسول الله صلی الله علیه وسلم برید ثابت فی
 الصبح ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الی عنزة و عنزة حربره را گویند که در صبح عید و غیره پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم
 بجای ستره پیاده میکردند پس در گمان برده که وی صلوات نماز گذارد و بسو قبیله ایشان بنشیند و این تصحیف عجیب است
 بگمازین است که حاکم ناعرا بے ذکر کرده اند زعم ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی الی شاة یعنی عنزة را بسکون نون تصحیف
 کرده باز در تفسیرش بجهت نموده پس در خطا کردیکی در لفظ و دیگری در معنی و ثواب غنزه یعنی عنزة را بسکون نون است که بمعنی حرابره
 و بنی عنزة که اسم قبیله است بسکون نون است و از مثل تصحیف بال معنی نطق است که خطاب از بعضی شیوخ خود
 روایت کرده که چون حدیث نبوی از کتب روز جمعه شنیدم پس سر خود را پیش از نماز جمعہ چهل سال شده که نرسیده
 حال آنکه این امر او که در این حدیث نهیده تصحیف در معنی است و صواب در مراد بدان ملاحظه نشدند
 است در روز جمعہ ذکر و غیره قبل از ادا صلوة و مثل است روایت عبد القدوس شافعی در حدیث نبوی رسول الله
 صلی الله علیه وسلم ان یخارث فی الروح غرضا فیقول لای شیء هذا قال یعنی بخارثت که در حایط لیدخل علیه الروح
 مسلم فی مقدمه صحیح لفظ روح در حدیث بضم را به است بمعنی شے جاندار و از تصحیف نموده بفتح را از
 بیاض که بمعنی هو است نهید و همچنین لفظ درین حدیث بغین محجبه در را به است بمعنی هفت آمد پس و از تصحیف
 در یک در دیوار مراد داشته گویم از مثل تصحیف بال معنی است تاویل ام شافعی در باره حدیث سفر و بالغجر فانه عظم اللعبر
 ترندی لفته قال الشافعی واحد و اسحق معنی الاسفار ان یضع الغجر فلای شک فی تصحیف و معنی است زیرا که پیش از
 تبیین مبدء صبح حکم بصحبت صلوة هم نم توان کرد تا بظلمت اجز رسد با آنکه در بعضی روایات چنانکه ابن الهمام در فتح القدر
 گفته سفر و بالغجر و علما سفر هم نهی عظم للاجر آمده و مثل این نوع بسیار است و قد يقع فی الاسماء التي فی کتبنا
 و گاهی تصحیف در چهار روایات اسانید واقع میشود مثل روایت نسائی از زید بن یارون از شعب از عام احول
 از انس و ایل زبان جو دایم الذی عظم قال ان تجبل لانه نداء من خلقک الحدیث پس بعضی از عام احول گفتند و در اسم
 و لقب هر دو تصحیف کردند و صواب اصل حدیث بید علیة الخطیب و النسائی و در قطن گفته این تصحیف صحیح است
 تصحیف بصر زیرا که در کتابت میان هر دو شبتهاه روئید و در مثل حدیث شجر از عوام بن مراحم بر او حج که یکی بن
 معین آنرا از مزارع بنی امیه تصحیف کرده و مثل عقبه بن زید بن مضموم و وال بهام شده که محمد بن سیریطی
 در آن تصحیف کرد و کثرت پذیرد با واحد و بنیال معمر شده و سیاقی بحدیث اشارت الی الی و مختلف بدان
 چون در حدیث تخریف و قعود پس ابن سیرین و ابن سیرین گفته اند آنرا همچنان که شنیده است روایت نماید
 کرد یعنی بطون و محرف از معجم بنابر محافظت بر لفظ سید محمد بن اسمعیل امیر و بهال اطرش مع قصب که گفته که
 بنا علوفی ذلک نووی در مقدمه شرح مسلم گفته قول الاکثر بن یزید علی صواب یعنی بخون و محرف روایت کند بلکه آنچه

تصحیف شافعی در حدیث سفر و بالغجر

روایت حدیث بقصمان واجب تقطیع و تغییر در الفاظ حدیث است که صادر است از حدیث شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله
و این مذهب این سیرین است و بعضی مطلقاً از جایز در حدیث اند و بعضی معشای تجویز روایت بالمعنی کرده اند و گفته اند اگر
یا غیر وی از جایز چهارم روایت کرده است تا روایت مختصراً از حدیث و اگر روایت حدیث پیش خصماً چهارم کرده یا جایز
و قول چهارم که صحیح است و اکثر بر آن رفته اند و این اصطلاح آنرا در زبده تفصیل است و آن منع جواز است بجز عالم و از عالم
برابر است که روایت بالمعنی جایز باشد یا نه و برابر است که راوی حدیث یا غیر آن یکبار چهارم روایت کرده یا نه و مصنف نیز
همین قول چهارم را در زبده و تفصیلش بر دو اخته بشرط آن که يكون الذي يختصه عالماً بشرطیکه خصماً است
عالم باشد در شرح الفیه نوشته شده که این حکم برای عالم غیر متمم بالمعنی است پس اگر خوف تقصیر یا اتهام این امر باشد
که اگر روایت حدیث چهارم پس از آنکه روایتش بقصمان کرده بهتم نیز یاد است که در آنچه سماعش از شریف نیست
و یا خوف این امر باشد که اگر روایت حدیث بقصمان کند بعد از آنکه او را روایتش عالم تمام کرده بهتم پس بیان غفلت
قلت حفظ و ضبط شود پس درین هر دو صورت واجب است بر آنکه روایت حدیث تمام کند تا اگر مظنه این امر از نفس او
شود و آن العالم که ینقص من الحدیث الاما لا تعلق له بما یبقیه منه بحيث لا یختلف الذکاة کلها
یختل البیان زیرا که عالم اختصاصی کند از حدیث مگر آنکه مترک منقوص غیر متعلق خبری است بر وجهیکه منقول
مختلف در دلالت مترک و مختل در بیان حکم آن نیست بلکه مفید معنی نزد حدیث است و این جایز باشد اگر چه روایت
بالمعنی رد انبوه و اگر مختلف در دلالت و مختل در بیان است رد انبوه و سخاوی گفته من الاشارة لبعضها و اگر
الامام حسین حدیث ابن عمود ائمت البنی صلی الله علیه و سلم بحجین و روایتیستجه بها فائقه الرویة و قال انما حسن
البعی فی اثبات فلا یجوز الاقتصار علی احد قول البعی فی اثباته و انما کان لا یقبل من الرویة فانها حسن الیهما لانهما یحجین کلین
الامام فی مثل هذا من ان یقتصر الراوی الاجتاج بل یمنع استعمال الرویة فیمنع حیثه اولم یقیمه غرضها صافاً فلما
حقه یكون المذكور و المحفوظ بمنزلة خبرین زیرا که موسی محمد ذوق بمنزله دو خبر مستقل منقصل اند و دو
که تعلق احدی با دیگر نیست پس اگر منقول مختلف در دلالت و مختل در بیان است مذکور محمد ذوق مشاع و خبر نبوه
بلکه مذکور و محمد ذوق هر دو مثل خبر واحد باشد پس حتی بر لیس غایت نفی است نه غایت منفعی سخاوی گفته و الیه
الاشارة بقول مسلم فی مقدمه صحیح انه لا یرا لان یا موضع لا یستغنی فی عن ترد او حدیث فیها زیادة معنی او
استناد یقع الی جنب اسناد کیونک بناک ان معنی الزاید فی الحدیث المتحاج الیه یقوم مقام حدیث تام فلما بدین
اعادة الحدیث الذي فیها و منقاس الزیادة او یفصل فلک المنع من جمله حدیث علی اختصاره اذا امکن و لکن تفصیل را
عشر من جملهها عا و تهیه اذ افان ذک استلم و اما ما وجدنا من جملة من غیر حاجته من الیه فلما تنوّل فی حدیثه
ابدال ما ذکره علی ما حدیثه یا دلالت کند مذکور بر مترک پس درین بین مترک نیز سفید و مختل

و این مذهب این سیرین است

نحوه بردن این عطف بر خبر الایست که پیشتر ذکر یافتیم از قبیل عطف فعلیه بر سبب بخلاف الجاهل فانه قد تنقص
 ماله تعلق کثرت الاستثناء بخلاف آنکه خصما کننده جا بل باشد که او را اختصار حدیث روایت زیر اگر او گاست
 ترک چیزی کند که متعلق به روی است چنانکه ترک استثناء وغایت و حال مثل قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم لایبایا
 الذی یبای بالذیب الا سوا البوا و تمثیل قول انس بن رسول الله صلی الله علیه و سلم عن بیع النخل حتی ترضی و نحو آن است
 در تصورات حذف بلا خلاف جایز نیست چنانکه ابن حباب در مختصر گفته حذف الخبر بما یؤخذ الا کثیر العافیة و الاستثناء
 او نحوه و اما انما حذف الزیاده لکنه شک فیها فیهذا سألک کان الیک فیصل ذلک کثیرا لئلا یغالی کان لفظی سندا و کثیرا
 اذا شک فی وصله لیه و بالجمله اگر در امی بعضی العبا خبر را حذف کند پس اگر این محذوف متعلق محذوف منه است
 متعلق لفظی مثل اقتید به استثناء و شرط و غایت و صفت و حال و یا متعلق معنوی مثل فاعل نسبت عام و تمسید نسبت
 بملوک و مین نسبت بکل و ناسخ نسبت بنسوخ پس بالاتفاق حذف جایز باشد چه این حیاتی در روایت است لایما
 آنچه تعلقش به روی بطور لفظی باشد و اگر خبر چنان است که جز از طریق راوی معلوم نمیشود و در حکم شرعی بدان تعلق
 است پس خصماش بعضی دون بعضی جایز نیست و اگر حکم بدان تعلق نبوده است در راوی فقیه است جایز باشد در غیر
 جایز قال ابن نورک و البوسین القطان و اما القطن حدیث در چند ابواب برکه احتجاج چنانکه حدیث جابر در بار
 حج و نحو آن پس قریب بجز از است امام مالک و بخار و و ایضا لا تخصه آنرا کرده اند این الصلاح گفته و کاتبی و اسن الکریم
 نویدی گفته ما اظنه یوافق علیه حدیثی که در جمیع احتجاجات در علوم ایراد بعضی حدیث بطریق استدلال است شهرت
 مستمرست خواه مستقل باشد یا نه مثل شهرت با و نحو مین و غیر ایشان است حافظ ابن شیر و کاتبی باعث الحثیث
 گفته اختلاف کرده اند در جواز خصما حدیث بر دو قول پس آنچه بر دوسه صنیع بخار است اختصاص حدیث است
 در مالک کشیره و امام پس و سوق حدیث تمام کند و قطع کند بعد گفته و لهذا رجحان کثیر من العفاظ المعاریة و آنچه
 الی شیوخه اخرون سهولت ذلک بالنسبة الی صحیح البخاری و تفهیم الی حدیث فی اماکن متعدده بموجب تالیف علی
 تالذ سبب مجهول الناس قد یاد حدیثی است و هر نحوه فی سبب مرتب الصحیح الروایت بالمعنی و اما الروایت
 بالمعنی فالخلاف فی حدیث شهرت و اما روایت حدیث بمعنی پر اختلاف در آن شهرت قومی بودی تمام
 لفظ حدیث رفتند شیوخ در تدریس راوی شرح تقریب راوی گفته منهن ابن عمرو بود قول اسم بن محمد و ابن سیرین
 و جابر بن حیوة و مالک ابن انس و ابن عیینة و عبد الوارث و زید بن زریع و و مین و به قال سید بن عبید بن احمد
 بن حنبل و ابو بکر الرازی من تحقیق و غیر هم و الا کثیر علی الجواز ایضا و اکثر بوسه جواز نقل حدیث بالمعنی نیز گفته
 اند مثل حسن بصری و شعبه و یحیی و ابن سیرین گفته یک حدیث را از ده کس شنیدم لفظ مختلف و منحرف
 بود و کعب گفته اگر روایت بالمعنی جایز و واضح نباشد مردم هلاک گردند و سبب اکثر اهل حدیث و گفته در اصول

در قطع حدیث ابواب است

در قطع حدیث ابواب است

و انچه از راجحه جواز است اگر عالم به الفاظ و مقاصد خبر بچنان معاینه است و اگر عارف نیست پس واجب بران تعیین لفظ است
 سخاوی گفته و ذلك على وجه الاجوب بلا خلاف من العلماء لان من التصف بذلك لا يمين تخميص من الخلل الا ترى اسمعيا
 بن عليه كيف انكر على شعبة مع جلالة و اتقانه و روايته بالمعنى عنه بحديث الهني ان ينير عفر الرجل بلفظ نبي عن الترمذي في الدال
 على العموم حيث لم يلفظن لما فطن ان اسمعيل الذي رواه شعبة عنه من روايته الا كما بعن الاصاغر من خصايس الهني با
 الرجال انتهى و من اقوى مجهم الاجماع على جواز شرح الشريعة للجسم بلسانهم للاعادى
 و از اقوى مجم و اوله ايشان اجماع است بر جواز شرح كردن شريعت از كتاب و سنت براي اهل عجم بزبان ايشان هر كه
 عارف باشد بلفظ مختلفه عجم از فارسي و تركي و سندی و نحو آن فاذا اجاز الا بدال بلغته اخرى بخوازه
 باللغة العربية اولى و چون جايز شد بابدال لفظ بعنت و بغير پس جوازش بعت عربيت اولي است سيوطي
 در تدريس گفته و از اول دليل و اين محبت برين است رويت صحابه و من بعد ايشان رويت قصه واحد لفظا مختلفه
 مثل قصه صواح بنومي و نحو آن و بعد رين باب است رويت حافظان سنده و معروف الصحابه و طبراني در معجم كبير از حد
 عبد الله بن سليمان بن كريمة الليثي گفته قلت يا رسول الله اسمع منك الحديث لا استطيع ان ارديكم اسمع
 منك يزيد حرف او ينقص حرف فقال اذا لم تكلموا احراما ولا تحرموا احلاما و منهم المنع ^{بذلك} ذكر ذلك الحسن البصري فقال لو لا
 هذا ما حدثنا انته سخاوي گفته اين حديث مضطرب است و جوزي في و ابن جوزي في اين را در موضوعات ذكر کرده
 ليكن و رين نظر است و كيم گفته ان لم يكن المعنى و سنا فقد لك الناس و امام شافعي استلال گرفته بحديث انزل
 القرآن على سبعة احرف فاقروا بايت من قال فاذا كان الله را فانه نزل الكتاب على سبعة احرف على امته ^{الحفظ}
 قد نزل ليحل لهم قرآنية و ان خلف لفظهم فيه لم يكن خلفا فهم احوالته معنى كان اسوي كتاب السداد ان يجوز فيه خلاف اللفظ
 تام مثل معناه و يحيى بن سعيد القطان گفته القرآن اعظم من الحديث و خص ملان تفره على سبعة احرف و نحوه قال الزمخري
 و اخبر حماد بن سليمان النخعي عن موسى عليه السلام و عدوه فرعون بالفاظ مختلفة في معنى واحد كقول
 بشهاب قبس او حذوة من النار و كذلك قصص ساير الانبياء عليهم السلام القرآن و قولهم لقومهم بهتمهم المختلفة و اما
 قول الينما بالمعنى انتهى و قيل انما يحسن من المفردات دون للكلمات و بعض گفته اند كه جايز است در مفردات
 الفاظ در مركبات بشرطيك لفظ ينمرادف آرد مثل جلوس مكان قعود و بالعكس همچو ايراد لفظ ليث مكان اسد
 بالعكس و نحو آن و جمهور در رويت بالمعنى كردن شمر طرادف آدر رن لفظ كرده اند زيرا كه محول عليه ايشان بشرط
 است لفظ قال ابن الصلاح و قيل انما يجوز لمن يتخصر اللفظ ليتكلم من التصرف فيه و بعض گفته اند
 كه جايز است رويت بالمعنى من كس و كاستحصار يعني ياد و شت لفظ باشد تا كه وقت حاجت قدرت تصرف
 دران وار و وضع بقول ظاهر است زيرا كه نزو استحصار لفظ حاجت سيوي رويت بالمعنى نيت بلكه حاجت

بسوسے این نزد باب لفظ است از حفظ وقیل انما یحیی من کان یحفظ الحدیث فحسی لفظه و
 معناه مرثیة فی ذهنه و بعض گفته اند که جایز است روایت بالمعنی برائے محسن که لفظ حدیث یاد بود و او را
 لیکر نیسان طاری شد پس لفظ حدیث را فراموش کرد و معنی باقی در ذہن او ماندہ و قسم لضمیم و فتح
 سین بمعنی نقش و نشان کرده است کہ گویم نمی قبول نیز ضعیف است زیرا کہ نزد استحضار لفظ تا آدمی ممکن
 اقرب است پس بسوی جزوا را من باشد فله ان بر وید بالمعنی لمصلحة تحصیل الحکم مندر بخلاف من
 کان مستحضرا للفظ پس چنین کس را روایت حدیث بالمعنی رواست بر مصلحت تحصیل حکام ازان بخلاف
 آنکس کہ مستحضر یاد و وارندہ بخبر و لفظ باشد چه در ادای آن پس نیز بیج کیے را اختلاف فی نیت چنانکہ مذہب
 ابن عمر و ابن سیرین و جماعتی از تابعین و غیر جم است و بعض شرط کرده اند کہ در خبر رسول خدا صلی اللہ علیہ
 سلم جاریست و در غیر آن جایز است حکما البتہ فی المدخل عن الیک بعض گفته اند روایت بالمعنی جایز است
 بشرطیکہ آن خبر از جمیع الکتاب و کذا فی تدریب الراوی و غیره و جمیع ما تقدم یتعلق بالجواز و عدل
 و لا شک ان اولی ایراد الحدیث بالفاظہ دون التصرف فیہ و این ہمہ اختلاف مذکور متعلق
 بجواز و عدم است لیکن اولی است کہ ایراد حدیث بعینہ بدون تصرف در آن نماید چنانکہ در حدیث صحیح آمده
 نظر اللہ عبد اللہ مقالتمے فاذا ما سمعنا الحدیث پیش از این لفظ بر لفظ روا یا بلغنا و نحو ہا بر ای است
 است بر آنکہ آن مقالہ نزدش وصیت است و او اش بسوسے کی یکہ ال اوست بدون تغیر در آن و جب و الضیہ
 و شرح نوی نوشته یکہ گاہ ہمہ تفاوت در حق کسی است کہ از حدیث از غیر تصنیف کرده باشد و اما اگر اخذ
 حدیث از تصنیف کردہ مثل روایت حدیث از بخار سے یا سلم و نحو آن میکند پس ابن الصلاح مطلقا آنرا منع
 و است زیرا کہ خصصت در روایت بسبب و تم شفت و تعدر ضبط لفظی از الفاظ بود و بموجب بران در مصنف
 متفق است و دیگر آنکہ اگر چہ الیک بر تغیر لفظ ما با تصنیف دیگر الیک نیت کہ از تغیر در آن وقین العیسی
 گفته تخصیص الیہم با اذار وینا تصنیف او سخناہ و اما اذا نقلناہ منہ الی اجزائنا و نحاریہا فلا اذ تصنیف جیند
 لم یغیر لکنہ لیس جاری علی الاصطلاح فان الاصطلاح علی ان لا یغیر الالفاظ بعد الانتہاء الی الکتب المصنفة و انکان مجتہدا
 روینا ایہا لم نقلنا ما منہا شتہ قال القاضی عیاض ینبغی سد باب الروایة بالمعنی لئلا ینتقل
 من الایمن حسن یظن انہ یحسن الی الفضل فاضع عیاض گفته و جب است سد باب روایت بالمعنی مطلقا
 تا کہ غلبہ جہت نہ کند بران کی یکہ عارف و شناسا عادت و صحت بالمیت نیست و گمان بر نفس خود را کہ
 نیک میداند معنی الفاظ و موافق است حال و حال آنکہ فی الواقع چنین نیست و این خصصت را مجتہد خود گوید
 خود را یکے از فضلا و اہل اختصار دانستہ متصدراے این امر بشود علی قاری گفته کہ یظن یا البصیہ معلوم است

باز مندر حدیث
 است از نزد روایت
 جویح حکم در روایت
 حکم حکم است
 روایت حدیث
 مانا است از روایت
 از حدیث حدیث
 و این است از حدیث
 لا عال لایست
 حدیث حدیث
 آن است

که از وی گرفته است و ذکر هر دو معاصر است پس باید که چنین گوید حدیثا فلان و فلان و اللفظ فلان و اگر غیر وی این
 مخالف است چنین گوید مخفی که اوقات فلان کذا حافظان کثیر گفته و للراوی ابن میسر و ابیة کلوا حدیث الاخری
 و نیز که مانع روایتی من زیاده اول نقصان و تحریف و اخبار و بداهما یعنی پس علم فی صحیح و کذا ابوداود و ابوالخاری
 فلیصح غالباً علی ذلک البته و اگر جسم کند میان روایات متفق فی المعنی و لفظی آورده که از هیچ یک از ایشان نیست
 و از بیانش سکوت نمود پس بخاری و غیره را بدان عیب کرده اند لکن لایس بهت بر تجویز روایت بالمعنی و
 تحقیق مقام زیاده برین است که در طولات این فن مذکور است شرح الغریب - فان
 خفی المعنی - بان کان اللفظ مستعملاً بقدره لیس اگر معنی لفظ حدیث مخفی باشد بنا بر آنکه
 لفظ قبیل استعمال است و در معنی او وقت است و بدون تغییرش از کتب لغات در فهم نیاید مثل حدیث در حل فی
 شحفة من الشحفات که مراد بدان سر کوه است از کوه ما و حدیث اندامی جاریه به اسعفة و سعفة لغت معین هر دو
 فاخره باشد که بر سر پیدا شود و بپندی گنج گویند و مثل ملک بر کسر لام یا شاه و فتح لام فرشته و سخا و سخاو
 گفته و به وجهات الفریق التوقف التلفظ بعض الالفاظ فضلها عن غيرها علیها و تا کذا العنایة پس بر دو بالمعنی است
 و سلف در ان اشده ثبت میگردند سیوطی در تدریب گفته روینا عن احمد ائیل عن جوف منه فقال سلوا اصحاب الغریب
 فانی کره ان اتکلم فی قول رسول الله صلی الله علیه و سلم بالنظر و لکن الایمعی عن حدیث البخاری سبقه فقال انما
 لا افر حدیث رسول صلی الله علیه و سلم لکن العرب تزعم ان السقب اللزوق نون و گفته و لا یقلد فیها الا ما کان
 مصنفوا آیه جله انتهی اجمع الی الکتب المصنفة فی شرح الغریب - ایتاج افند بسوی کتب
 مصنفه در شرح غریب الفاظ حدیث نبوی و این غریب خلاف غریب ما ضعیف است چه مرجع آن بسوی انفراد است
 از جهت روایت و این بنا بر مخفی ما و ن معنی متون است جهت قلت استعمال آن ذکره السخاوی لکن کتاب
 ابی عبید القاسم بن سلام مثل کتابی عیالیم بن سلام المتوفی سنه اربع و عشرين مائین و
 هو غیر مرتب و قد رتب الشیخ موفق الدین ابن اقدامه علی الحروف لیکن کتاب او غیر مرتب
 است و شیخ موفق الدین ابن اقدامه ترتیب او بر حروف نهاده و این ترتیب نیز در کلماتش کرده باز خطای
 مافات او را استدراک و تعاقب نموده و اجمع منه کتابی عبیدالمهری و قد اعتنیه باللی اخطا البر
 موسی المدینی و تعقب علیه و استند لث و جامع ترازان درین باب کتاب ابو عبید هر وی است
 المتوفی سنه احدى و اربع مائة بعده و دیگران اتباع ایشان نیز و اید نواید کرده مثل حافظ ابوموسى المدینی و
 تعاقب و استدراک بران نموده یعنی هر چه از وی در آن خطا رفته بران اعتراض کرده و آنچه از وی فوت شده
 از ایشان نموده و للز مخشرفه کتاب اسم الفائق حسن الترتیب و بر ابی القاسم زحمتی متوفی

این
 در ان غریب
 خانی
 در ان غریب
 خانی
 در ان غریب
 خانی

نسخه خطی
کتابخانه مجلس

نشان
کتابخانه مجلس
۱۲

سنته شان و شصت و پنجاه کتاب است درین باب موسوم بفقای که فایق از هر لائق و دو فایق گردیده و در حسن تفسیر
 و جودت وضع بشا ابریت که فصیح گویان زبان عرب در برابر او معترف با کجی اند نه جمع الجمع ابن الاثیر فی
 النهاية و کتاب اسهل الکتب تناو کلام مع احواد قلیل فید بعده محمد بن الاثیر الجزری المتوفی سنه
 ست و ستائیه همه را جمع نموده و موسوم به بنیای ساخته و کتابش اسهل کتب غریب است در تناول و تداول تا آنکه به
 سبب سهولت آن چند جهت بیاج هم بود کتب مؤلفه دیگر درین باب نیست لیکن چون از وی شرح بسیاری از
 غریب الفاظ حدیث فوت شده جلال الدین سیوطی فاته را بیان نموده و نامش در الفیث فی مختصر بنیای ابن الاثیر نهاده
 سخاوی در شرح الفیه گفته و منها کتاب الشارح للقاضی عیاض المتوفی سنه اربع و اربعین و ستائیه و هو اجل
 جمع فی بین ضبط الالفاظ و اختلاف الروایات و بیان المعنی بکف خصیة الموطا و الصحیحین قال ابن کثیر و اجل کتاب بود
 فیه جمیع ذلک کتاب الصحاح للجوهری و القاموس المحیط لشمس الدین و هو کما قال ابن الصلاح یفتح جهاد اهل الحدیث
 ثم باهل العلم فانه استنبه بیان المشکل و النحان اللفظ مستعملا بکثرة لکن فی مدلوله دقت
 احتیاج الی الکتب المصنفة فی شرح معانی الاخبار و بیان المشکل منها و قد کثر الکتاب
 من التصانیف فی ذلک کالطحاوی و الخطابی و ابن عبد البر و غیرهم و اگر لفظ کثیر استعمال
 باشد لکن در معنی او وقت است احتیاج اقتد کتب مصنفه در شرح معانی اخبار و بیان مشکل از ان و انیمه دیز
 باب تصانیف کرده اند مثل ابو جعفر طحاوی از حنفیه و ابوسلیمان خطابی از شافعیه ابن عبدالبر از مالکیه غیر هم در
 بستان از محدثین گفته کطحاوی از جمله علماء حنفیه در شرح احادیث سر آمد و پیشواست معانی الآثار کتاب او در
 باب دست آویز حنفیان است و ابن عساکر از مالکیه مقدم آن جماعت است و کتاب تدکار و تمهید درین باب یا قوی
 اوست لیکن نقیدر باید دقت که در شرح و توجیه احادیث کلام گوناگون طلب و این بسیار واقع شده این اشخاص
 که درین باب محل اعتبار اند باید شناخت کمال فن رجال انته گویم کتاب مجمع البحار محمد طاهر حنفی جامع اکثر کتب
 است گو یا شرح صحاح سته است و حا و بنایه و جز آن از کتب مؤلفه درین فن است و در فقه حدیث و دو فایق بود
 و مسائل تنبذ از ان مصنفات بسیار است چنانکه معالم السنن للخطابی و التمهید لابن التبر و منتهی الاخبار لابن تیمیة
 شرح آن نیل الاوطار و فتح الباری شرح صحیح بخاری و شرح السنن للبخاری و المحلی شرح الجلب لابن حزم سخاوی
 گفته بود کتاب جلیل لولاما فیدین الطعن علی الائمه و انفراد بطولها خالف فیها جما میر الامته و شرح الامام و العمدة علیها
 لابن دین العیید و شرح مسلم للنووی و الاحادیث فی شرح الترمذی للقاضی ابی کریم عسکری و شرح النسائی
 علام ابی الحسن علی بن عبد العزیز بن النعمان سماه الامعان فی شرح مصنف النسائی ابی عبد الرحمن و شرح ابن
 کثیر و شرح ابی داود و شهاب بن سلمان و کذا علی ابن ابراهیم غلطی و سند النافعی و تصانیف و اشکوه

و غیر ما اند و آنچه مسلم درین باب بایف نموده موسوم بکتاب التفردات و الموحدات ساخته البهائم
او کایسے الراوی اختصاراً من الراوی عنده و یا حسب البت عدم تسمیه او می کند و عند
بنابر ختم یا شک و نحو آن دین منی است هم و فایده بحث از آن زوال جهالت است که بدان خبر مرود و درود
و ابهام گاهی در اصل سناد می باشد و گاهی در متن حافظ این کثیر گفته اند قلیل الحدیث و یا بسبب تسمیه
الحکم من الحدیث کقولہ اخیر نے فلان او شیم او رجل او بعضہم او فلان و مثال ابهام آن
در اصل سناد همچو قول او اخیر نے فلان او شیخ او رجل او بعضہم او فلان است و دستند اعلم معارفه
اسم البهائم بود و دره من طریق اختری مستمے در معرفت ہم ہم استدلال می کنند بود و
او از طریق دیگر تسمیه است او ی گفته و معرفت تعیین البهائم بروایت اخیر سے مصرقہ بر او بالتخصیص من اهل البیہ
و نحو ہم ان تفقت الطرق علی الابهام و ربما استدلال بود و در تک القصة البهائم صاحبها المعین مع احتمال تعدد
و این چند قسم است یکی آنکه بهم مردان باشد مثل حدیث ابن عباس ان رجلاً قال یا رسول اللہ الحج کل عام و این
مراوی بن جالس بود چنانکه در روایت دیگر آمده و مثل حدیث ابی سعید خدری سے انہم مرد ایگی قد لوع سید ہم
فرقاہ رجل وان رجل خود ابو سعید خدری است و مثل حدیث سیالہ از غسل حیض فقال صلے اللہ علیہ وسلم خدی
فرصتہ مسکة و این بایضا نسبت نیز بدین سخن انصار یہ است و ازینجا است مثل ابن فلان چنانکہ حدیث مات احدی انبات
النبی صلے اللہ علیہ وسلم و این نیز بہ زوجہ ابے العاص ابن ربیع است و مثل اوست عن عمہ او عن زوجہ
او ابن امرتہ و صنفوا فی البهائم و ایضہ حدیث مثل عبد الغنی بن سعید و خطیب بغدادی
و غیر ہما درین باب تصانیف کرده اند و بدان اعتناء و تقیید نام نمودہ اند و این سلسلہ بہائم است و کایسے
حدیث البهائم مالم یسبہ کان شرط قبول الخبر عند اللہ و ذیہ و من البهائم اسمہ لا تعرف
عینہ فکیف عند اللہ و حدیث راوی سے کہ ہمہ باشد مقبول نیت تا آنکہ نام او بر وزیراکہ شرط قبول روا
عادت راوی است و ہر کہ نامش ہمہ کہوین او شتاختر نے شود و تابع التحدید اگر نام ہمہ صحابی باشد صحابہ
ہمہ عدول و صدوق ہند و ابہام در این میان غیر مضر است و کذا لا یقبل خبرہ لو ابہم بلفظ التحدید
و محققین مقبول است خبر او اگرچہ ابہام بلفظ تعدیل کند یعنی اگر راوی تعدیل را کہ ہمہ کند ہمہ کافی بر تسمیہ صحیح ہوتا
شد کان یقول الراوی عنہ اخیر نے الثقہ مثلاً راوی چنین گوید اخیر نے الثقہ و یا چنین گوید حد
رجل ثقہ و یا چنین گوید حدیثی الضابط و العدل و نامش نہر و کذا نہر قد یکون ثقہ عندہ محرم و صحابہ
عند غیرہ زیرا کہ ممکن است کہ این ہمہ نزد این کس ثقہ و نہر و غیر او مجروح باشد کہ بر آن مطلع شدہ است
و هذا علی الاصح فی المسئلۃ و این بنا بر اصح اقوال است درین سلسلہ و خطیب ابو بکر بغدادی ابو بکر

بن صباح و ابو بکر محمد بن عبد الله الصيرفي وغيره از شافعيه مثل ما در وی در وی و شیخ ابو اسحق شيرازي نيز برین فقه
سواء آنست که نقلد وغيره و اما در هیت عادل حافظ ضابط از هر دوست که تصحيح هم است و نماید پس الصلح
و همچنین سخاوی در شرح الفیه در بحث من نقل بر روایتی و من ترد گفته که این تعدیل بر قول صحیح نیست زیرا که جایز است
که رویت کند اگر سیکه عدالت ویرانست شناسد چنانکه شهادت فرع بر شأ اصل بجز ادای شهادت بر شهادت
شاهد اصل تعدیل نباشد بالاتفاق و بعضی گفته اند که تعدیل است زیرا که ظاهر آنست که در رویت بجز از عدل
نمیکنند چه اگر در آن جرح میدانت البته ذکرش بیستون دانگ غاش در وین نبود حکاه جامعه منهم الخطیب و ابن منیر گفته
تعدیل دو قسم است صریحی و غیر صریحی پس صریحی واضح است و غیر صریحی و آن ضمنی است مثل رویت عدل و عمل
عالم و این را خطیب رد کرده بنا بر آنکه گاهی عدالت در وجه در آن معلوم نباشد بلکه جانش از عدل متقنا
یافته شده که رویت احادیث از قوس نمودند که در بعضی از آن از ذکر احوال ایشان سکوت ورزیده اند
با وجود علم ایشان که اینها غیر ضعیفین اند و در بعضی از ایشان شهادت بنا بر کذب ایشان داده اند ابی حاتم
رازی را پرسیدند اهل الحدیث را بار و واحدی الاصل له و الا یصح فقال علماء هم یعرفون الصیحه من الصیغم
فروا هم بحديث الواسع للمعروفه یقین من بعد هم انهم میزدوا الآثار و حفظوا ما قال البیهقی فجلسه بالوجه کانت روایت
من روکن الایمة عن الضعفاء و قول سیوم تفصیل است پس اگر معلوم است که آن شخص رویت بجز از عدل
کند پس روایش از روای تعدیل بر او نباشد و الا فلا و صحیح نزد اصحابین مثل اذنی و ابن حاجب و غیره
همین است بلکه جمعی از محدثین که بنجد از ایشان شیخین اند و همچنین ابن حزمیه و حاکم در سترک همین را اختیار نمودند
اند و اما رویت غیر عدل پس بالاتفاق تعدیل نیست البته و همچنین عمل عالم یا ائمه است او در فوق حدیث حکم صحت
آخریست نیست چنانکه تر مذست در جامع خود گوید نه حدیث ضعیف العمل علیها عند اهل العلم در شهر و اح
الفیه گفته که عمل عالم یا ائمه است او مخالف از حدیث معین بعد از علم به تحدیث تا دم در صحت حدیث نیکت زیرا که
احتمال است که وجه عدل عالم از عمل بر حدیث صحیح بسبب عارض باشد به دلیلکه او بر صحت نزد او با وجود عیب
در صحت تحدیث یا بلبش اجماع بود یا قیاس یا علمش بران بنا بر احتیاط بود یا آن عمل ضعیف جایز میدارد و تقدیر
بر قیاس کند چنانکه مذرب است او و دو احمد بن حنبل در شرح حدیث ضعیف بنا بر تقدیر آن بر قیاس است او غیر
ذلک و کذا قال الخطیب و ابن الصلاح و قطع الحافظ ابن شیرازی لیکن حافظ ابن شیر گفته درین سخن نظر است و قتیکه
دران باب غیر آن حدیث نباشد یا تعرض کرد به احتجاج بدان در فتاوی ای یا حکم نمود بدان یا مستشهاد کرد و نزد عمل
بمقتضای آن البته قلمی در خلاصه گفته العالم الذست من شأنه شرط العدالت فی الروایة اذا عمل بجهنم جلالا بل
و الامتناع یکون تعدیلا لا ذالم کین عمل من باب الاحتیاط و ذلک ان یعمل بالحدیث الضعیف مخافة ان یکون صحیحاً

في نفس الامر يجب العمل بالمتين وطهنا النكتة لم يقبل المرسل ولو ارسل العدل جازما به هكذا
 الاحتمال بعينه وبالسبب عين حجة حديث مرسل مقبول نيت اگر چه ارسال کننده آن عدل جازم پدید
 باشد چنان احتمال مذکور بعینه در اینجا نیز موجود است چنانکه پیشتر در بحث مرسل تفصیلاً رفته وقیل یقبل
 تمسکا بالظاهر اذا الحجح علی خلاف الاصل وبعض گفته اند که مقبول است بنا بر تمسک بظاهر عدالت
 زیرا که حجج بر خلاف اصل است سخاوی در شرح الفیة بحث من یقبل روایتی من ترد گفته که ابن صباغ در کتاب العیة
 این را از ابو حنیفه نقل کرده و این بر قول کسی است که بر مرسل حجت گرفته بدلیل آنکه ارسال بحیث کمال اشرف و عثمان
 است زیرا که کلام در ثقة است و اگر نزد دو سے میچم نمی بود و ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
 نیگفت لیکن صحیح اول است زیرا که لازم نیت از تعدیل آن که نزد یگان عدل باشد بلکه احتمال دارد که این کس فقط
 منفرد و توثیق او باشد چنانکه در وقوع امر از امام شافعی در حق ابی اسیم بن یحیی شده نودی گفته اند لم یوثقه غیره و هو
 ضعیف اتفاق المحدثین است و قیل امکان القائل عالمنا اجزا ذلك في حق من يوافق في مذهبه
 و بعض گفته اند که اگر قایل عالم است باحوال رجال پس این تعدیل در حق موافق مذہب او کافی باشد نه براسی غیر او
 و باجماع اگر راوی تعدیل مهم کند و نامش نبرد پس حدیث مهم مقبول نیت و امام الحرمین گفت که تعدیل مهم از عالم مثل
 مالک و شافعی و نحوهما مقبول است در حق کسیکه مقلد مذہب او باشد سخاوی گفته و کثیر ایلیع لایثبه ذلک
 فمیث روی مالک عن الثقة عن یحیی بن عبد الله بن الاشج فالثقة محترمة و عن الثقة عن عمر بن شعیب یقبل انه
 عبد الله بن وهب و الزهری و ابن لهیعة و عمر بن لا یتیم من اهل العلم فبولیث و حیث روے الشافعی عن الثقة
 عن ابن زینب فهو ابن یحیی و عن الثقة عن الیث بن سعد فهو یحیی بن سنان و عن الثقة عن الولید بن کثیر
 فهو ابو اسامه و عن الثقة عن الاذراع فهو عمر بن یحیی و عن الثقة ابن حریج فهو مسلم بن خالد و عن الثقة عن صالح
 مومسلة التواتر فهو ابی اسیم بن یحیی و عن الثقة و ذکر اعداء الحرافین فهو اسحق بن حنبل بخلاف من لم یقبل کابن سحر
 حیث یقول انبرس من لا انتم عن مضم فذلک لا یكون حجة لغيره لایسا و قد فسره الحسن بن عمارة المعروف بالضعف و
 کیسبویه فان ابانید قال اذا قال سیبویه حدثت عن الثقة فاما یقین و علی ذل القول بدیل کلام ابن صباغ فی العدة
 قال ان الشافعی لم یورد ذلک احتجاجا بالخریج علی غیره و اما ذکره لاصحابه یتیم مخدعه علی حکم و قد عرف هو من رو
 عنه ذلک لیکن قد توقف یحیی فی ذل القول و قال وهذا ليس من حيث اهل العلم الحديث والله الموفق و این مسل
 از مباحث علوم حدیث نیت زیرا که این از شعب تقلید است و تقلد تابع امام خود باشد بخواه بدیل امام خود ذکر کرد که
 و از اینجا است که گفتار آن در تاریخ نوشته اولاد الاربعة انما یوصل بها الیهتمد لا المقلد فاما المقلد فالدلیل عنه
 قول یحیی فاما المقلد یقبل ذل حکم واقع عندی لانه ادی الیه ابو حنیفه و کل ما اذ سے الیه را یمنه و ذل عندی انتم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

لیکن جو این نیت کہ قبول رویت از باب تعلیق نیت که با جزم بالقاضی نے تقریر و استدلال سے علم فان سے روایت
وانفرد ساد واحد بالروایت عند فہو لجمول العین کا یہ ہم واگر راوی تسمیہ
عند ذکر نمودہ وازو سے غیر اور روایت نہ کردہ میں آنرا جمول العین نامند و حکم او مانند حدیث بہم است در
عام قبول روایت حاصل آنکہ جمول العین کے ساتھ کہ شہرت شدہ وازو سے غیر یک ایک روایت نہ کردہ وروایت
مقبول نیت کہ ان یونقہ غیر من انفرد عند علی الاصح اذا کان متاہلاً لذلك لکن اگر تو یقیناً
دیگر کس کہ از صحاح بیح و تعدیل ست بیان نماید یہ حدیث او مقبول خواہ شد و جہالت او مرفوع شود علی
الاصح سخاوے در شرح الفیہ گفتہ و بجملة فرادۃ الامثال لشریفة رجل من لم یرو عنہ سو سے واحد نے مقام
الاستیجاب کا فیتہ نے تعریف و تعدیل و لکن اکثر العلماء رو جمول العین مطلقاً قال الخطیب اقل ما ترتفع بہ جہالت العین یعنی غیر
من الروایے ان یروے عنہ اتیان فصاعداً ابن شہورین بالعلم نعم اذا کان فی عصر التابعین و ان یقول المشہور
لا یلہا یا بخیر نیتہ فایستأنس بر روایتہ و یستصحبہا لاطرف قال ابن التوائق لا اعلم الخلاف من ائمة الحدیث فی روایت
الذکر لم یرو عنہ الا واحد و انما یحکم الخلاف عن الخفیفۃ و کل بذخیرت لم یقتضد کما سلف فی المرسل انتہی و ابن
قول خطیب را رو نمودہ و گفتہ کہ بخارے در صحیح خود از مراد اس سلسلے روایت کردہ حال آنکہ غیر قیس بن حازم
ازو سے راوے نیت و سلم از زبیر بن کعب سلیمہ اخرج کردہ و جزا بوسلما زو سے راوی نیت پس نزد بخارے
و سلم خروج اوست از جہالت بروایت واحد و خلاف درین امر بخلاف او گفتہ تعدیل واحد است او ان
روای عنہ اتیان فصاعداً و لیس یوثق فہو جمول الحال و اگر روایت کنند از دو کس یا زیادہ
و ترمذی او کہے بیان نمودہ ہیں ان جمول الحال است و تقیم کردہ اند جمول را نیت سے یکے جمول العین الحال تھا
مثل عن رجل و ماش نبرد و دوم جمول العین فقط مثل عن الثقفۃ او عن رجل من الصحابۃ یہوم جمول الحال فقط
چنانکہ مصنف بیان نمودہ سخاوے گفتہ فا جہالتہ التبعین بخار جہت عن بذاکہ کان یقول الخبر نے فلان
او فلان و یسمیہا و ہا عدلان فالجرح فایمہ بذاک فان جہلت عدالتہ احد ہما مع التصحیح بہ اسمہ او ہا ہا ہا ہا
و ہو المستور و این کس را مستور و مستور الحال نیز گویند نوو سے در کتاب الروضہ در بحث سخا گفتہ
مستور کہے است کہ معرفت العدالت باشد ظاہر نہ باطناً و امام الحرمین گفتہ کہ مستور کہے است کہ از و یقیض عدالت
ظاہر شدہ و نہ اتفاقاً بحجت و باطن از عدالتش آمدہ و ہیکہ حدیث در قبول روایتش سرور اند و قد قبل
جماعتہ بغیر قید و تحقیق جماعتہ بقبول روایتش چنین کس نیت اند بدون قید عصر صحابہ تابعین و تابع
تابعین کہ مشہورہ بخیر اند چنانکہ در مسل گفتہ اند و تزد امام حنفیہ مقبول است اگر قاضی بسلامتہ من التبعین ظاہراً
در دھا الجھوہ و جمہور فقہاء مجتہدین اہل اصول آنرا ذکر کردہ اند و قبول نمودہ اند و بخار قبول است زیرا کہ

زیرا که امام اخبار بنی بر من بر او سلم است و نشر احادیث مطلوب هر یک است و معرفت متعذر است بخلاف شهادت
 که آن نزد حکام می باشد و ابو حنیفه در باره مستور الحال گفته و قبول است او کسی که جرح او معلوم نیست و شافعی گفته
 قبول نیست تا آنکه عدالتش معلوم نشود قال ابن الصلاح مصنف گفته و التحقيق ان روايته المستور و نحوه مما
 فيه الاحتمال لا يطلق القول بردها ولا يقبلها بل هي موقوفة الى استبانة حاله كما اخبر
 به امام الحرمين و تحقيق است که روایت مستور و نحو آن که در آن احتمال عدالت است مطلقا در روایت بلکه مراد
 است بر استبانة و ظهور حال مستور چنانکه ام المومنین عبد الملک بن عبد الله بن یوسف جوینی شافعی با بن جزم
 کرده و گفته اما اذا كانا نعتقد على شئ یعنی عمال دلیل نمیخوردند بعد از الجرحی علی الاباحه الا صلیة فروی لنا مستور
 توحید از عیب الا بخلاف امکان استحواله تمام البحث عن حال الراوی قال و هذا هو المردود من علامه و شیهوهم و لیس فی ک
 حکما سنهم بالخطر المرتب علی الروایة و اما هو توقف فی الامر فالوقوف عن الاباحه یتضمن الاستحجار و هو معنی الخطر و ذلک
 اخذ من شافعی فی الشرعیة مہمة و سبب التوقف عند بد و ظهور الامر الی استبانة ما ذممت العداثة فالحکم بالروایة
 ان ذلک ولو فرض فاض التباس حال الراوی و الباس عن البحث عنہا بان یروى مجهول ثم یدخل فی عمار التباس
 و بغير الغور علیہ فہذا مسئلة اجہتا و یتبعہ و الظاہر ان الامر اذا انتہی الی الباس لم یحب الی الخفاف و نقلت الاباحه
 کما میتا فتح ذکرہ السخاوی فی شرح الالفتہ مصنف گفته و نحو قول ابن الصلاح فیمن جرح صحیح غیر
 مفسر و مانند قول بالتوقف است قول ابن الصلاح در باره کسیکه جرح کرده شد بجز غیر مفسر تو چه در باره جرح
 غیر مفسر گفته و اقبال بقول ما یعتبر فی جرح الروایة و روایت شافعی علی الکتاب صنفها ایما الحدیث فی الجرح او فی
 الجرح و التعديل و قل ما یتعرضون فیہا البیان للنبی بل یقترون علی مجرد قولهم فلان ضعیف و فلان لیس بشی
 و نحو ذلک او ذم حدیث ضعیف و ہذا حدیث غیر ثابت و نحو ذلک فاشترط بان السبب یفرض الی تعویض ذلک
 و سبب الجرح فی الاغلب اکثر و جواب ان ذلک و ان لم یتعمدہ فی اثبات الجرح و الحکم بفتحہ عندنا ہ فی ان قولنا
 عن قبول حدیث من قالوا فیہ مثل ذلک بنا علی ان ذلک او قوم عندنا فہم ریتہ قوتیہ یوجب ثبوتہا التوقف ثم
 من انزعت عنہ الریتہ منہم بالبحث حرج الی وجب الثقتہ بعد التہ قبلہ حدیثہ ولم یتوقف کالذین اخرجہم صاحبنا ^{الاصح} یحیی
 و غیرہما من شہم مثل الجرح من غیرہم فافہم ذلک فایخلص من اہلہ و بالحدیث روایت از مجهول الحال تہ شہم است
 التعلل ظاہر او باطن او بن غیر مقبول است نزد جمهور و نزد ابو حنیفہ مقبول است و دوم مجهول العدا لیس باطنا
 لا ظاہرا ای بن مستور است و مختار قبول او است سیدم مجهول العین کہ شہر نشدہ و از دوسے غیر یک را روایت
 زکرہ و روایت مجهول العین و مجهول الحال مقبول نیست و ہر کہ عین و عدالت او معلوم است روایتش مقبول است
 ہر چند ہم و سبب مجهول باشد کہ ذکرہ الطیبی فی الخلاصۃ من تعقیب روایتہ و من لا یقبل

و تحقیق است که رویت هر کفر بدعت رو نباید کرد زیرا که هر طایفه دعوی میکند که مخالف ما متبع است و کلامی
 مبالغه میکند پس کم کفر بخلاف خود نماید یعنی هر یک طایفه دعوی کند که حق بجانب است و باطل بجانب غیر است
 کما قال فی س و کل تید عی و صلا لیلین و لیس الاقر لهم بذاکا گویم مصنف در اینجا قایل بقبول روایت است
 شده که پیش موجب تکفیر نشده و با قبل در تعریف صحیح در رسم عدالت عدم بدعت گرفته و این بناقض از کفر است
 و چنین است که قایل شوند بقبول روایت متبع اگر صدق و ضبط و معلوم است اگر چه صحیح علم اصول حدیث و کتب
 خود در رسم عدالت بعدم بدعت لطباق کرده اند خلواخذ ذلک علی الاطلاق کلاستلزم تکفیر
 جمیع الطوائف اگر خذ بدان اطلاق کرده شود هر آینه لازم است که جمیع طوائف متجاوز و شرح الفیفة
 که همین است نه بدعت فنی هر چه بقبول شهادت اهل احوار فتنه و گفته اعراض السیدین حضرت جعفر الناد وقف علی شفر ما
 طائفان من الناس المدثون و حکام پس بقبول اشارت کرده که ایشان از اهل قبله اند و روایت ایشان مقبول باشد
 نووی در کتاب الشهادت از کتاب روضه گفته جمهور الفقهاء من صحابنا و غیرهم لایکفرون احدنا من اهل القبلة و قال
 فی شرحه و ط المایته منها ولم یزل السلف و خلف علی الصلوة خلف القدر لته و غیرهم و من کتبهم و اجراء حکام السلام
 علیهم و امام شافعی در کتاب الام گفته ذهب الناس فی تادیل القبران و الاماریت الی امور بلایینوا فیها تاناشید
 و استل یفصم من بعض بان طول حکایت و کان ذلک شقا و مانه کان فی عهد السلف علی الیوم فلم نعلم من سلف الایمة
 من یقید بر و لاسن بعد هم من التامین لوشهادة احدی و ان خطاه و ضلله و راه استعمال اجماع علیة فلا شهادة
 اخذت من التادیل کان له و حیکل و ان رفع فیه احتمال المال و الدم استی و قد قال عمر بن الخطاب فیما روتنا
 عند لاظن بیکم خربت من فی امر مسلم شرا و نهت تعد لها فی الخیر عمل استی فالمعتدان الذی تردد و ابیته
 من انکد امر متواتر من الشرع معلوما من الدین بالصدقة پس معتقد است که روایت نکس کرده
 شود و کمنکر امر متواتر باشد از شرع معلوم باشد از دین البصورت اثباتا و نفیا چنانکه فرود کفر بیار خوار جم
 گویند که دادن زکوة فرض نیست و جبریه گویند که بعد انایمان کسی دیگر فرض نیست و اجماعی از و افضل گویند که
 نبوت ختم نشده است و بعضی گویند که جماعت سنت نیست و چنین مسح فیض با جایز نیست و اندر قطلانی و شرح بخار
 و ربان که اامت الفوتون و المتبعین نوشته الفاسق بالا اعتقاد کالمحور و سے و القدر سے بعید من صلی فلفه و استی
 انشایته ما سبق منکر علی علم بالجزئیات و بالمعوم و من یصحیح التمسیم فلا یجوز الاقتدار بهم کسایه الکفار و تصح خلف متبعا
 یقولون یخون القرآن او بغیره من السب و التی لایکفر بها صاحبها استی و کن امر اعتقاد حکس و همچنین است
 حکم یک اعتقاد و هشتم باشد بخلاف آن یعنی التفایح و انکار نمیکند بلکه اعتقاد و بیعت کس آن نیز وارد و فر
 میان بر و صورت است که مجرد انکار مستلزم اعتقاد و نقیض آن نیست بلکه محتمل توقف تفصیل است و اعتقاد

تعلیل کرده اند نسبت که در روایت کردن از وی میباید که در روایت پذیرد و بدین تقدیر
 باید که از متبوع روایت هیچ شے که در آن غیر متبوع شرک است مکنند سخاوی در شرح الیفه گفته والی بدین تقدیر
 مال ابن دینار العید حیث قال ان وافقه غیره فلا یلتفت الیه ما والبدع واطفا ولساره یعنی لایکان یقال
 کما قال رافع بن شرس من عقوبتہ الفاسق البدع ان لایذکر محاسنه وان لم یوافقه احد ولم یوجد ذلک الحدیث الا
 عنده ما ووصفا من صدق و تحرز عن الکذب و هشتماره بالتدین و عدم تعلق ذلک الحدیث بدعته فینبغی ان تقدم
 مصلحه تحصیل ذلک الحدیث و نشر تکالیف صلیه علیه و آله و اطفا بدعته لنته و قیل یقبل مطلقا و
 بعض گفته اند که قبول است مطلقا خواه در معرودان بیوی بدعت خود باشد یا نه بلکه معتقد باشد زیرا که
 متدین بودن او و صدق بگوید و کبریا مدار روایت است مانع از کذب باشد و شیخین احتجاج به بدعت و ما
 گرفته اند مثل عمران بن حطان و عبد الحمید بن عبد الرحمن الجمالی و ابانستان الاعرج و غیرهم بنا بر صدق و ضبط
 الا ان اعتقد حل الکذب کما تقدم لکن معتقد حلال و نه کذب باشد کما تقدم زیرا که استعمال کذب
 بر ترویج دین خود و مگر در دو مسأله مفروضه در بقدمی است که عیثش مقتضی کفر نباشد و قیل
 یقبل من لم یکن داعیه الی بدعته و بعض گفته اند که مقبول است ما دام که داعی بیوسه
 بدعت خویش نباشد و اگر داعی است مقبول نیست لان تزیین بدعته قد یجمله علی تحریف
 الروایات و تسوئتها علی ما یقتضیه من مذهبہ زیرا که تزیین او بدعت را گاه حامل
 بر تحریف و تبدیل روایات و تزیین آن بر مقتضای مذہب خودش شود و سخاوی از عبد الله بن احمد صنبل حکایت
 کرده که گفت قلت لانسلم رویت عن ابا معاویه الضرب و کان مرجیاً و لم تر و عن شبا بنه بن سوار و کان قدیراً
 قال لان ابا معاویه لم یکن یدعو الی الارجاء و شبا بنه کان یدعو الی القدر استجته و هذا فی الاصلح و ابن
 اصح الاقوال است و ابن الصلاح این را عدل و اولی از اقوال گفته و خطیبی بعد او سے نقیول را از اکثر علماء
 حکایت کرده و بعضی اتفاق همیشه فینه بن نقل نموده ذکره اسخاوی فی شرح الالیفیه و المغرب ابن حبان
 فادعی الا اتفاق علی قبول غیر الداعیه من غیر تفصیل و ابن حبان در کتاب الثقات قول کرده
 آورده و ادعا اتفاق بر قبول غیر داعیه بغیر تفصیل میان مقوی بدعت و غیر مقوی آن نموده چنانکه در ترجمه
 جعفر بن سلیمان الضبعی گفته لیس بن ابل الحدیث من استنا جلاوات ان الصدوق الثقات اذا کانت فیدعته و
 لم یکن یدعو الیه ان الاستحاج باخباره جائز فاذا دعی الیه استقطالا احتجاج باخباره سخاوی گفته که قول ابن
 حبان بر صح در اتفاق نیست زیرا طحاوی در مخصوصه شافعیه لیسکن استنوا ابن الصلاح بر مقتضای کرده و نسبت بیوسه
 ابن حبان شق ثانی است ز اول لیسکن صحیح است که مصنف ابن حبان خواب در حکایت اتفاق کرده

این شرح بیان
 از شرح
 از شرح

اینکه

لغما کثر علی قبول غیر الداعیۃ الا ان روسے مایقوبے بداعتہ فی رد
 علی المذهب المختار آری اکثر قبول غیر داعیۃ اندگر اگر روایت چیزے کند کہ مقولے بدعت است
 پس مرد و باشد بر مذہب مختار غیر ضحکہ حدیث متبذع غیر داعی مقبول است بشرطیکہ صدوق باشد و روایت
 چیزے کند کہ عاصد و فرین بتش نباشد چه هر که بر و غلبه ہوت مامون از کذب نباشد ضحکہ الشریحہ و تصحیح
 والیہ یوسے کلام ابن وقیف العید الماضی ذکرہ و بد صرح الحافظ ابو اسحاق ابراہیم بن یعقوب
 الجوزجانی شیخ ابی داود والنسائی فی کتابہ معرفۃ الرجال و بیان تصحیح نمودہ حافظ ابو
 اسحاق ابراہیم بن یعقوب جوزجانی شیخ ابی داود و نسائی در مقدمہ کتاب خود سے بمعرفۃ الرجال و درین
 کتاب بیان جرح و تعدیل روایت است و جوزجانی بضم جیم و سکون او و فتح زائد معجمہ باید خواند فقال فی
 وصف الروایۃ و منهم ذائع عن الحق اے عن السنۃ صادق اللہجۃ بر حافظ ابو اسحاق یزید
 در بیان و وصف روایت گفتہ کہ بعض از ایشان میل کنندہ از حق یعنی از سنت بسوسے و غیر باشد اما صادق
 اللہجۃ است و پیش در مردمان جبار است لیکن مخدول در روایت و مامون در روایت است فلیس فی حیلۃ
 الا ان یؤخذ من حدیثہ ما یکون منکرا اذالم یقوبد عندہ لنتہ پس در وضع حدیث آن ہم
 حیلہ و علاج نیست بجز ترک کردن مگر آنکه لایق افزا از حدیث او نہت کہ منکر نباشد بلکہ معروف بود بشرطیکہ اگر
 معروف ہوید پیش نباشد زیرا کہ اگر این نوع حدیث را از روایت نماید ہم کہ در قول اسحاقی مصنف گفتہ
 و ما قالہ متجھہ لان العتدۃ التي ترد حدیث الداعیۃ و اذوۃ فیما اذا کان ظاہر الہدوی
 یوافق مذہب المتبذع و لولہ یکن داعیۃ و اللہ اعلم و آنچه حافظ ابو اسحاق گفتہ حین
 مقبولست زیرا کہ علییکہ حدیث داعیہ سبب آن مردود شدہ وار در نہت کہ چون ظاہر مردوی او موافق مذہب
 متبذع باشد اگر چه داعی نباشد حاصل کلام ابو اسحاق جوزجانی نہت کہ حدیث متبذع اگر موافق مذہب اوست
 مرد و باشد اگر چه داعی نبود و اگر چه حدیث معروف باشد گویم این امر مخصوص بدوست در نہ حدیث معروف
 از غیر متبذع مقبولست بالاتفاق و اللہ اعلم الشاذ علی داعی - ثم سوء الحفظ - و
 هو السبب العاشر من اسباب الطعن والمراد به من لم یرجح جانب احادیثہ
 علی جانب خطائہ پس سوء حفظ و این سبب و ظہم است از سبب طعن در راوی و مرد بسوسے
 حفظ در راوے است کہ جانب صائبش راجع و غالب بر جانب خطائے و سے نباشد پس اگر جانب خطا
 و سبب غالب بود یا مساوی بود یا صواب و ایقان این مرد و صورت داخل در سوسے حفظ است و معتبر علیہ
 ذکرست صواب و ایقان است کام مرار و دھن علی تسمین و این دو گونه است لازم و غیر لازم

یعنی
 دفع الزمان
 لغت و ادب
 و در روایت
 است

یعنی
 دفع الزمان
 لغت و ادب
 و در روایت
 است

ان کان کا ذمہ الراوی نے جمیع حالات میں فہو الشاذ علی راے بعض اہل
الحدیث و سوا حفظ اگر لازم راوی باشد و در ہمتہ حالات پس آن شاذ است بر راے بعض اہل حدیث و
در اینجا شاذ نام روایت سنی الحفظ لازم سو حفظ و جمیع حالات نہادہ و این غیر ما تقدم است و لہذا در اینجا علی
راہی گفتہ سید محمد بن ابیہیم گفتہ منہم من بعرف الحدیث الضعیف بالشاذ و انکان سو الحفظ طاریاً یا مختلط
انتہ المختلط - او انکان سو الحفظ طاریاً علی الراوی اما الکبیرہ و اگر سو حفظ طاریاً
یعنی ظاہر شونہ و فرود آئندہ بر راوی باشد بحجت کبر سن یعنی بسبب کمالی عمر و کمان سالی و پیری بروی سو
حفظ عارض گردیدہ اولد ہاب بصیرہ و یا سو حفظ بنا بر فتن نظر باشد مثل عبدالرزاق بن ہمام کہ در آخر عمر
گردیدہ پس سو حفظ بر وطاری شد و در بستان الحدیث نوشتہ روایت او در صحاح ستہ واقع است و در روایت
بیچ عیب نیافتہ مگر اکثر فی الجملہ شیعہ و شت امانی بنو داؤد کا احتراق کتبہ و یا طر سو حفظ از جهت سو
کتب باشد مثل ابن یلقن کہ ہر گاہ کتب از دست او رفت و عقل او خستال و خستالے باہ یافت او عدما
بان کان یعتد ما فی رجح الی حفظہ فتساعو یا طر و وعرض سو حفظ بنا بر عدم کتب یعنی ذہاب آن باشد
زیر کہ بر آن اعتماد میکرد و چون کتب مانند رجوع بحفظ خود آورد و حافظہ بدر ویشل ابن ابیہیم و کتابہ خستال و
عقل بنا بر عرض عارضہ موت ابن ابیہیم مال باشد چنانکہ بر سعود این واقعہ آمدہ و ما موجب سو حفظ راوی عرض کرد
و بعد از ذہاب مرض حفظش عود نماید چنانکہ او داؤد در سنین خود از عمر حکایت کردہ کہ گفت صحبت نزد سید
مخے کنت اللقن فاتمہ الکتاب فی صلواتی قال وکان اجتم علی ہاتمہ سخاؤے گفتہ و بلغنی ان البرہان الخلیفہ
لا الفالج فامتنے کل شے حے الفاتحہ ثم عوفی و کان یکے عن لکنہ انہ صادر تیر الرجح الیہ محفوظ الاول کا لطف شایا
فشیئا و محبت من بہا مذکرہ القاضی عیاض ان ابیہیم بن محمد الحضرمی المعروف بابن شمر فی المتوفی سنہ
ست و ثعین و ثلثاۃ کان قد حصل الیہ قبل موتہ ثلثین شہرا فالج فکین یطین بخیر الالہ الامد و لا یتب غیرہم
الرحمن الرحیم بخان ذلک من آیات اللہ استہ فی حد اھو المختلط پس این را اہل حدیث مختلط خوانند
بصیغہ ہم معمول از اختلاط کہ بمعنی تخمین است سخاؤے و شرح الفیہ گفتہ کہ این فنی عزیز و ہمہ امت و فایز
از ضبط اسما مختلطین است تا کہ تمیز مقبیل از غیر مقبیل حاصل گردد و ہر کہ این را شناسد از ہایہ اعتبار ساقط است
و بخند یک سو حفظ و متطاب بر و در آخر عمر طاری شدہ عطا بن سائب یا ابو سحن سبیب و سعید بن الایاس ابو یوسف
و سعید بن عروبہ و کعب و معافا بن عبد الرحمن و عبد الرحمن بن عبد اللہ سعودی و ربیعہ شیخ امام مالک و صالح بن
توادمہ و حصین بن عبد الوہاب کوفی و سفیان بن عیینہ و عبد الوہاب ثقفی و عارم و ابو قاہرہ و یونس و ابو احمد
عطریفہ و ابو بکر بن مالک قلیعی و امثال انت و المحکمہ فیہ ان ما حدیث قبلہ اختلاف اذ امتن

و همچنین اگر متابعت کرده شود را و سنا و حدیث مرسل چه مرسل تنها بدون متابعت و شاید نیز وجهی در حجت نیست و کذا المدلس و همچنین اگر متابعت یافته شود بر اے را و سے مدلس اذ المدعیون المحدثین منہ چون محدوف منہ معروف نباشد چه اگر محدوف منہ معروف است پس حکم مثل حکم غیر مدلس باشد صا حدیثهم حسنا لکن انہ بل و صنفہ بذلک باعتبار المجموع من المتابع والمتابع پس حدیث ازین قسم اشخاص مذکورین حسن گردد و لکن زلذاته بلکه و صنفش بحسن باعتبار مجموع متابعت و متابعت است و صورت مجموع را قوتی است که بدان جبر مقدار قصور راوی سیس الحفظ و تحفظ و مستور و راوے سنا و مرسل و مدلس گردد و کان کل واحد منہما احتل کون روایت صوابا و غیره صواب علی حد سماعی زیرا که هر یک ازین اشخاص مذکور سبب احتمال بودن روایت هر واحد بر صواب عدم صواب بر حد ستوئی و بر حجم احد چهار برابر و غیره نیست پس در حکم متوقف فیما شد فاذا اجاءت من المعتدین روایت موافقه لاحد همدیج احد الجانبین مکن الاحتمالین للمذکورین و دل ذلك علی ان الحدیث محفوظ و چون از معتبرین روایت موافق بر اے ایشان آمد ترجمیم یکی را ازین دو احتمال مذکور داده شود و این رجحان احدی مالک کند بر آنکه حدیث محفوظ است از جهت روایت ثقات و مأمون و محفوظ است از خطا فارقی من درجه التوقف الی درجه القبول والله اعلم پس ترجمے کند از درجه قبولی بوسے مرتبه قبول و رجحان و مع ارتقاء الی درجه القبول فخط منقطع عن رتبة الحسن لذاته و با وجود ارتقاء حدیث این نوع اشخاص از درجه توقف بر مرتبه قبول بخط از رتبه حسن لذاته است سخاوی در فقه المغیث شرح الفیض الحدیث گفته الحسن لغیرہ ان یحکم فی سنا و مستور الی تحقیق البلیغیة مغفل و لایثیر الخطا فی روایت و لایستعمل کذب فیها و لاینب الی عنق آخر و اعتضد بمتابع او شایع و ثانیما یعنی و هو الحسن لذاته ان شهر و آتیه بالصدق ولم یصلوا فی الحفظ رتبه رجال الصمیم قلت و بذلتانی هو الحسن حقیقه بخلاف الآخر فهو لکنه یطلق علی مرتبه من مراتب الضعیف مجازا کما یطلق علی الصمیم مجازا علی التمام استخاره و ربما توقف بعضهم عن اطلاق اسم الحسن علیہ و بعض محدثین از اطلاق اسم حسن برین نوع حدیث توقف کرده اند زیرا که این حسن حقیقه نیست چه اطلاق اسم حسن برین که نیز می آید سخاوی در شرح الفیض گفته قلت و قد وجد اطلاقه علی الشکر قال ابن عدی فی ترجمه سلاح بن سلیمان المدائنی حدیثه منکر و حاتم حسان الایلیات تابع علیة و قیل لشعبة لای شیء الا ردی عن عبد الملک بن ابی سلیمان العزیمی و هو حسن الحدیث و قیل من حسن فرقت و کانها اروا عن الحسن اللغوی و هو حسن المتن و ربما اطلق علی الغریب قال ابی اسیم النخعی کانوا اذ جئوا کرهوا ان یسبح الرجل حسان حدیثه فقد قال ابن سنان انه عن الغریب و وجد للمنا فی

در حدیث مدلس
و تفصیص
حدیث ۱۱

در حدیث مدلس
و تفصیص
حدیث ۱۱

در حدیث مدلس
و تفصیص
حدیث ۱۱

در حدیث مدلس
و تفصیص
حدیث ۱۱

در حدیث مدلس
و تفصیص
حدیث ۱۱

اطلاقه فی الشرح علی صحته بل ابن السنی فی الحسن لذاته ولبخاری فی الحسن لغيره و نحوه فیما یظهر قول من حاتم الرازی
فان یقول والحديث الذي رواه حسن وقول ابراهيم بن يعقوب الجوزجانی فی الظلمة ضعیف الحديث مع حسنه
علی التخیل اراوتها المعنی اللغوی ایضا انتی وقد القضه ما یتعلق بالمتن من حیث القبول والرد
وتحقیق مباحث متعلقه من حدیث ارضیت قبول و رد بانام رسید و باقی تا مذا انچه متعلق به سناد است و چه
مباحث من مقصود و بالذات بود و سناد وسیله بسوی آن لهذا مباحث متعلقه من سناد مقدم داشته آمد
و مخفی تا مذ که پیشتر در اول این کتاب نوشته آمد که خبر را در حال است یکجا باعتبار وصول و از مصلحه یا جاهل
و من بعد وی تا با و باین اعتبار متصف گردد با جا و یا مشهور یا مجهول و در حال دو م باعتبار وصول خبر از آنجا
یا صحابه و تابعین اتباع تابعین است و باین اعتبار خبر متصف گردد و هر فروع و موقوف بر موقوف و تفصیل حال اول
اسناد مصنف بیان نموده اکنون تفصیل آنرا در سناد شروع نموده و گفت المرفوع ثم الاسناد
وهو الطريق الموصولة الى المتن پس سناد در مصلح اهل حدیث عبارت است از طریق موصول بسوی
متن سند نیز یعنی سناد آید و المتن هو غایه ما یتصل به الاسناد من الكلام و متن در مصلح انچه
منتهی گردد بسوی او غایت سناد از کلام و لفظ غایت سندرگ است و من الكلام بیان است تفصیل این
در اول این کتاب مسطور شده و تلقین در اهل نظر یک اشارت است دیگر اشارت و مکرر نمیکند و هو
اما ان ینتهی الی النبی صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و یقتضی
تلفظه و سناد یا ینتهی بشی و بسوی نبی صلی الله علیه و سلم و مقتضای گفته لفظ بنی صلی الله علیه و سلم فاعل یقتضی
لفظ است و ضمیر در و راجع بسوی نبی صلی الله علیه و سلم مفعول مثل قول مصنف ان المنقول المذمت اما تصریحا
او حکما یا تصریحا باشد یا حکما و این هر دو حال انداز فاعل یقتضی در امتیاز و مثال این هر دو مصنف بیان
نموده ان المنقول بذلك الاسناد من قوله صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم
او من تقدیره یعنی مقتضی لفظ نبی صلی الله علیه و آله و سلم است خواه تصریحا باشد یا حکما پس مقتضی
باین سناد از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و یا منقول بدین سناد از فعل یا از تقریر است گویم
لطف این کلام بر طبع لطیف غیر مخفی است که مصنف تعریف مرفوع بر وجه بیان نموده که چیزی از قبیلش خبر
نمکن شده چه تعریف مرفوع آنچه جمهور کرده اند المرفوع ما ضیف الی النبی صلی الله علیه و سلم قول او فعلا او تقریر او اما
نظایر مثال مرفوع حکم زلفیت مگر آنکه اضافت را عام داریم سخاوی در شرح الفیه گفته مرفوع است که مضاف
بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم خاصه خواهد قول باشد یا فعل یا تقریر و ضعیف خواه صحابی باشد یا تابعین
بعذریشان تا آنچه قول مصنفین قال رسول الله صلی الله علیه و سلم داخل مرفوع باشد همچنین متصل و مرسل و منقطع و موصوف

و من تقریر

در آن نیست محتمل است که فعلش تا بر سهام از رسول خدا صلعم کرده بر فعل مرفوع حکماً لغت چون معنی دارد و جوازش است
 که مرد از فعل صحابی که آنرا حکم مرفوع داده شود نیست که از طرف خود نکند بنا بر شرط عدم مجال اجتهاد و در آن بلکه
 فعلش خود از قول و صحیح یا از فعل او یا از تقریر او باشد ذکره علی القاری و غیره کما قاله الشافعی رحمه فی صلوة
 علی کرم الله وجهه فی الکسوف چنانکه امام شافعی رحمه در صلوة علی کرم الله وجهه در باره کسوف گفته است
 یعنی در وقت آن آفتاب و ماه و فقهایی ضعیف میان کسوف و خسوف فرق میکنند کسوف در آفتاب و خسوف در
 مهتاب گویند و محدثین میان هر دو هیچ فرق نیست اخلاق یک بر دیگر می آید چنانکه از ملاحظه احادیث که در
 درین باب انده می بینیم در کل رکعت اکثرین دو رکوعین که در هر رکعت زیاده از دو رکوع است و این حدیث را
 مسلم در صحیح خود روایت کرده پس این فعل علی مرفوع حکماً است بنا بر حسن ظن در ایشان چه صحابه و تلمذ و اقتدا
 بوی صلعم شده و گذارد و دیگران بودند و موید این معنی است آنچه در تعلیقات شرح منار مصنف می نویسد قال صاحب مجمع
 البحرین فی شرح حدان رجال یوم العید اربابان یصلون قبل صلوة العید منها علی ربه فقال الرجل یا امیر المؤمنین انی اعلم ان
 ان الله تعالی لا یغضب علی الصلوة فقال علی و انی اعلم ان الله تعالی لا یغضب علی فعل صحیح یفعل رسول الله صلعم و یحک علی
 فیکون صلوة یک عبداً و العبد حرام فعله تعالی یغضب بجا لغتک رسول صلعم انتم و در سنن ابی حمزیه آورده امی سعید
 بن السیب رجال یصلون بعد العصر اکثرین بکثیره فقال له یا ابا حمزیه یغضب الله علی الصلوة قال لا و لکن یغضب الله بجا لغت
 السنه انتم و مثل اینست فعل علی کرم الله وجهه در باره صلوة جنازه بر سهل بن حنیف بنشنگیر چنانکه مصنف در
 بقره المرام روایت کرده و تجاری در کتاب الغزاس نیز این روایت را خارج کرده بنابر آنکه یغضب الله علیه و سلم
 ازین هر دو روایت اول را محمول بر مضطرب کرده اند و گفته که صحیح است که یک رکوع در هر رکعت آید
 چنانکه در تجاری و سنن ابی داود است و جوازش است که در افعال صلوة علیه و سلم بچگونه مضطرب است چنانکه در
 در بحیث ناسخ و منسوخ گفته شد و یا آنکه در جمهور محدثین روایت یک در آن زیاده بر دو رکوع در هر رکعت آید در صحیح
 بر روایت دیگر فعلیه الاثنان و از طرف حدیث ثانی گفته اند که این منسوخ است بدلیل آنکه آنحضرت صلوة علیه و سلم
 در اخیر صلوة جنازه بر بنی شیبه بچهار رکوع گذارده و بران اجماع واقع شد در زمانه عمر رضی الله عنه چنانکه طیحاوی گفته
 و جوازش است که فعل آخری صلعم علی الجموع ناسخ بر سه فعل اول نمیشاید بلکه این حکم اکثری است نه کلی که
 فی بعض السنن ایضاً آنکه علیه و سلم تنها جنازه سهل بن حنیف نه گذارده بلکه بحضور جمعی از صحابه و تابعین بوده و از
 احد انصار این امر بر ایشان یافته شده کما لیخفی و مثال المرفوع من التقریر حکماً ان یغضب الصحابی الضم
 کاوا یفعلون فی زمان النبوی صلعم علیه و سلم کذا و مثال تقریر مرفوع حکماً است که صحابی ضم
 و در آنکه در زمانه نبی صحابه چندین میگردید و یا چنین گوید صحابی کن الفعل فی حد رسول الله صلعم چنانکه مسلم

از ساسا آورده که گفت نحر کردیم ما فرستد در عهد رسول خدا صلعم پس خوردیم و ما در مدینه بودیم و در روایت دارقطنی آمده
 پس خوردیم ما و اهل بیت و یاسنین گوید که لا نرعی با سبک که در رسول الله صلعم فیما و یا چنین گوید که انو ایفعلون فی حیاته و نحر
 ان از الفاظ که مفید بر است که راز و استمرار است فانه یکون له حکم الرفع من جهنم ان الظاهر اطلاق صلعم
 علی ذلك لتوفیر و اعیاضه علی سوله عن اصوله بنحتم پس این تفسیر در حکم مرفوع باشد از جهت
 آنکه ظاهر در اینجا اطلاع و تقریر رسول خدا صلعم بر آن فعل است بنا بر توفیر و اعیاضه ایشان بر سوال از وی صلعم در امور
 دین خود یعنی اقبام صحابه بر کردن چیزه در زمان آنحضرت صلعم و دلیل بجز از آنست اینجهت شدت اختلاط ایشان
 با آنحضرت و عدم مفارقت ایشان در احوال صلعم با توفیر و اعیاضه صحابه بسوی سوال از رسول خدا صلعم از احکام و کلام
 ذلك الزمان زمان نزول الوحی فلا یقع من الصحابة فعل شیء و لیسیم درن علیه الا و هجرت
 ممنوع و بنا بر آنکه آن زمان زمان نزول وحی بود پس صلعم از صحابه واقع نشود و بران استمرار کند مگر بوجه آنکه در آن
 آن کار ممنوع نیست و از اینجا استنباط می باشد که حدیث ابن عباس نزد بخاری در باره آنکه آن صحابه جمع را در تقریر صحابه
 از همین قبیل است فاقضه شوکالی در نیل الاوطار شرح منتهی الاخبار گفته الظاهر ان عبد القیس لم یحییوا الا بامر النبیه
 صلعم لما عرف من عادة الصحابه من عدم الاستیذان بالامور الشرعیة فی زمن نزول الوحی و لانه لو کان
 ان یخبر انزل فی القرآن كما استدل جابر و ابوسعید جواز العزل انتهی و قد استدل جابر بن عبد الله و ابوسعید
 رضی الله تعالی عنهما علی جواز العزل بانهم كانوا یفعلونه و القرآن ینزل ولو کان مما ینفیه
 عنه لکن عند القدران و ازین جهت جابر بن عبد الله و ابوسعید خدری رضی الله تعالی عنهما استدل لکن
 انما جواز العزل بانهم صحابه بنیامر مسیرون و قرآن و نزول بود پس اگر عزل مذکور نبوده عیب بود و قرآن از ان نمی میفرمود
 پس گوید این تقریر بیانی است چه وی تعالی در حق ایشان فرموده فان الله حبیب الیهم الا یکان و زینت فی تسلیم و کرد
 الیهم الکفر و الفسوق و العصیان و با کج شوکالی گفته و نحوه قال السماوی فی شرحه ان الایقینة که قرطبه و صحابه ای که انفقوا
 فی عهد صلعم کذا انو ایفعلون کذا حکایت رسول کرده رفع مطلقا و وقف مطلقا و قول سیوم بران تفصیل است
 و ابو نعیم ابن الجوزی در حدیثی که آنرا قبول کرده است و اکثر از اصحاب آنرا کرده اند و هو الاظهر من همم و قاضی
 ابو محمد گفته اولی در اینجا تفصیل است در آنچه شرع مستقل باشد که قول ابی سعید الخدری کن ما نخرج صدقة الفطر علی
 رسول الله صلعم صانعا من تمر او صانعا من شعیر الحریث پس خلفا مثل این بروی صلعم مستحل است پس مرفوع باشد
 و اگر از تخم است که خلفا آن مکن است پس قبول نباشد مثل قول رافع بن خدیج کن ما نخرج علی عهد رسول الله صلعم
 رومی لنا بعض عمومته ان رسول الله صلی الله علیه و سلم نهی عن ذلک و مثل قول بعض النصار کنا نخرج منکسل و
 لا نقتل پس موقوف باشد بر قطن اشج ابو سنی اشیرازی و ابن السمعانی و همچنین نووی در شرح مسلم از

ن
 در بیان حدیثی که در حدیث صحیح است
 در بیان حدیثی که در حدیث صحیح است

همین است رسول خدا صلعم است چنان اصل است و سنت غیر تابع سنت است اد است پس اصل لفظ سنت بر صلعم او است با آنکه
 آنت که مقصود صحابه بیان کردن شرع است ذکره سخاوی و نقل بن عبد البر فی الاطلاق و ابن عبد البر در
 قول صحاک بن قیس گفتار اتفاق کرده سخاوی در شرح الفیقه گفته که شافعی در اتم باب عد و کفر البیت بعد ذکر ابن عباس و
 صحاک بن قیس گفته رجحان من اصحابی صلعم علیه و سلم لا یقولان السنه الا سنه رسول الله صلعم با آنکه بیسته جزم بیست
 خلاف دوران اتر اهل نقل کرده و گفته که قول صحابی من السنه سنه است یعنی مرفوع و همچنین شیخ و س حکم در
 مستدرک صحیحین در کتاب الجنایز گفته اجموعه علما قول الصحابی من السنه کذا حدیث من سنه است قال و اذا انا العاصم
 الصحا فذلک و ابن عبد البر گفته اگر غیر صحابی یعنی تابعی گوید من السنه کذا پس مراد بان نیز سنت نبوی صلعم خواهد شد سخاوی
 گفته مثل قول عبید بن عبد الله بن عبد الله بن عبثه که وی گفته السنه تکبیر الامام یوم الفطر یوم الاحی حین یحیی علی النبی قبل الخطبه
 تسبکیرت رده البیته و مثل روایت امام مالک در سوطا و روایت شافعی در اتم از سفیان از انس الزباید که گفت
 سئل سعید بن السیب عن الرجل لا یجد ما یفوق علی امره فقال یفوق بیها قال ابو الزناد و فقلت من قال سعید سنه
 قال الشافعی و الذی یثبته قول سعید سنه نه کنان اراد سنه البیت صلعم و کذا قال ابن المذنبی از اقال
 سعید رضت السنه فحیک به و حیثا نه سنه من التابعین کالمسل انتبه کماله لیضفها الی صاحبها السنه یعنی
 و این حکم بر آن وقت باشد که اضافتش بسوس صاحب سنت نماید مثل سنت عمر بن حاصن که نزد جمهور محدثین
 سنت نز و طلاق مراد بدان سنت نبوی باشد خواه قایل آن صحابی باشد یا تابعی و اگر تابعی سنت را عقیده بصحابی
 کند پس آن عقیده مختص بدان باشد و مراد از عمر بن ابو بکر و عمر است بحجت تغلیب عمر بن گفت و دلیل تغلیب عمر است اکت
 بلفظ فمست و این بنا بر مجاوره عرب است چنانکه در شیخین مقررین گویند و فی نقل الاطلاق نظر بعد
 نقل اتفاق نظر است یعنی آنچه عبد البر حکایت اتفاق در اعط سنت کرده در آن بحث است و حق ثبوت خلاف است
 ضمن الشافعی رحمه الله علیه فی اصل المسئله قه کان زیر که از شافعی در اصل سل و قولست و ادو
 در شرح مختصر فنی گفته که شافعی در قول فکانین رام فروع میگفت اگر بعد و این صیغه از صحابی یا تابعی است باز این
 قول رجوع کرده و گفت که ایشان گاهی اطلاق سنت می کنند و مراد بدان سنت بلد دارند البته سخاوی گفته
 و ندان احتمال بنفین فی الصحابی نهی و فی اتباعی اقول مع الحق الشافعی بالصحابه سعید بن السیب فی السنه نهی
 من التابعین کالمسل و با جمله خلاصه دو قول آنت که یا حکم او حکم امیر است پس این را مرسل مرفوع
 گفته شود و کما قال ابن الصلاح و یامر ابدان مذمب صحابه باشد یا عمل امر آنها پس موقوف متصل باشد لیکن این خلاف ظاهر
 است چه صحابی یا تابعی مجتهد و مقام اجتماع و تسبیح الی الناس تسلید مثل خود نمیکند پس این وال برنت که مراد و
 بدان سنت صاحب بریعت است نه عمران نووی در شرح مذهب و همچنین در شرح مسلم گفته که قول تابعی من السنه

سنه
 من سنه
 سنه

سنه
 سنه
 سنه

حجاج در جواب سوا یک پرسید حجاج از عبد الله بن عمر در سال مقابله و سه با بن زبیر گفت لضعن فی الوقت یوم عرفة
 سالم از طرف پدر خود و عبد الله بن جواب داد ان کنت تردین السنه فحج بالصلوة اگر خوش اتباع سنت داری پس
 شتاب کن بجا زنگام زوال پس عبد الله بن عمر گفت که سالم است گفت انهم كانوا یجمعون من الظهر والعصر فی السنه فقال
 ابن شهاب فقلت لسالم اذ فعله رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال وهل یتبعون فی ذلك
 الا سنه پس گفت ابن شهاب که پرسیدم سالم را آیا این غسل را رسول خدا صلعم کرده است پس گفت سالم که پرسیدم
 نیکند در باره جمع بین الصلواتین یا در تهیج و جمع مگر بسنت و سه صلعم را و نه صورت جمع تقدیم است چه در عرفات
 جمع میان ظهر و عصر جمع تقدیم است حقیقه و در هر دو جمع میان مغرب و عشاء جمع تأخیر و این جمع درین هر دو موضع
 بالاتفاق رو است و اختلاف در غیر این دو وضع است پس نزد اهل حدیث بعد از عصر در حضر یا سفر جایز است و بجز
 در حضر نیز آمده ای یکبار چنانکه از ابن عباس نزد بخاری و سلم آمده صلی الله علیه وسلم بالذیته سبعا و ثمانیا الظهر و
 العصر و المغرب و العشاء فقال ایوب لعل فی لیلته مطرة قال عیسی انتبه و فقهنا جمیع بن الصلواتین را و بفر حضرت
 منع میدارند از تجدید چند جوابی دهند اول آنکه این حدیث معارض است بحدیث دیگر که از ابن عباس روایت من
 جمع بین الصلواتین من غیر عذر فقالتی یا با من ابواب الکبائر رواه الترمذی و جویش است که در مسناد ابن حبان
 بن قیس است و آن ضعیف است پس این حدیث صلاحیت معارضه ندارد و دوم آنکه این حدیث محمول بر حالت مطهر است و
 جوابش است که در هیچ مسلم بلفظ من غیر خوف و لا مطر آمده سیوم اگر این حدیث محمول بر جمع صورت است لیکن این بیخ نیست
 زیرا که در عرفات و مزدلفه جمع صورت مشهور است و اگر بعضی مردمان از حدیث صحیح مسلم بر جمع صورتی استلال میکنند
 قلت یا ابا العشاء ائنه آخر الظهر و قبل العصر و قبل العشاء قال و انا اظنه ذلك پس این استلال منظور نیست
 زیرا که این ظن جابر بن زید است نه حدیث مرفوع و ظن تابعی حجت شرعی نیست با آنکه جابر را خود ترود است زیرا که
 از حدیث بخاری معلوم میشود که و سه آنرا محمول بر طهر است که گفتنا قطه الغنای و بعضی میگویند که جمع صورتی از حدیث
 مرفوع ثابت است چنانکه در سنن نسائی از ابن عباس آمده صلیت مع البیتة یعلم بالذیته ثمانیا جمیعا آخر الظهر و قبل العصر
 و آخر المغرب و قبل العشاء لیکن این حدیث مدح است از قول عمر بن دینار و جابر بن زید دلیل آنکه امام مسلم صاحب صحیح
 زیاده در حفظ و اتفاق از نسائی است و از حدیث ایدیه معلوم میشود که این حدیث مرفوع نیست چهارم آنکه است احاط
 کرده اند بر ترک عمل با تجدید چنانکه ترمذی در آخر جامع خود گفته و جویش است که این صحیح نیست بنا بر آنکه ترمذی
 در شرح مسلم گفته و اما حدیث ابن عباس فلم یجیوا علی ترک العمل بل لهم اقوال و تیرد و سه گفته و ذمب جماعته از
 من الایة الی جواز الجمع فی الحضر للحائض لمن لا یتخذه عادة و هو قول بن سیرین و شهاب من اصحاب مالک و حکاه
 الخطابی عن القفال الشافعی بکیر من اصحاب النافعی عن ابن سیرین الترمذی عن جماعته من اصحاب الحدیث و احاده ابن

سالی

و یوید ظاهر قول ابن عباس اراد ان لا یخرج امته فلم یجلد بمرض ولا غیره نسبه و مصنف در فتح الباری گفته و قد ذهب
 جماعة من الأئمة إلى الاخذ بظاهر الحديث فجوزوا بالجمع في الحضر للمجاورة لكن بشرط ان لا يتخذة عادة و من قال ابن سيرين
 و غيره و ذهب و ابن المنذر و القفال الكبير و حكاها النطالي من اصحاب الحديث انتهت به تخم انك ان صحح بعد مرض بود
 وجه ابن مصنف و زعم الباری نوشته و گفته و فيه نظر لانه لو كان جموعه صلعم بين الصلواتين لعارض المرض لما صلح
 معه الا من اذخر ذلك العذير و الظاهر انه صلعم صحب باصحابه و قد صح بذلك ابن عباس و روايته انتهت و بالجملة قد جمع
 سنت موکده هست و این از منوط است حضرت طه عليه السلام ثابت است و منوطت انهم من الشمس و ابر من الشمس
 قتيبة سیر مصنف گفته فنقل سالم و هو لحد فقهاء السبعة من اهل المدينة بين الم که یکی از فقها
 سبوا بل مدینه است و ان وقت کس اند سعید بن السیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و عروه بن زبیر و جابر بن زید
 بن ثابت و سليمان بن يسار و محمد بن ابي بن عبد الله بن عبد الله بن عمرو و سالم بن عبد الله و بعضی صحابا کرم علیهم
 ابو سلمه بن عبد الرحمن و ذکر کرده اند و صحیح اولت چنانکه کلام مصنف و ان بر آن است واحد الحفاظ من التابعین عن
 الصحابة و یکی از حفاظ تابعین است که از صحابا نقل نموده انهم اذا اطلقوا السنة لا يريدون بذلك الا سنة
 النبي صلى الله عليه وسلم که صحابا نیز اطلاق سنت بجز سنت نبی صلعم مراد نمیدارند گویم مذکور است در اینجا اوست
 فقهاء حنفیه است و اما علیکم سنتی و سنت خلفاء الراشدين پس جایش آنست که مراد از سنت خلفاء راشدين همان سنت است
 که رسول خدا صلعم از آن فرموده یا کرده یا تقریر یا ثابت شده اما در زمان — حضرت صلعم شهرت نیافته بود و بعد از آن
 در زمان ایشان رواج یافته و مضاف با ایشان شده لان المعرفة اذا اعيدت معرفة تكون عين الاولي كما في جواهر
 زید زید که در التیوح و چون گفته ان بود که یکی از اصحابت اضافت با ایشان بدعت پذیرد و در و کند وصیت کرد و با تمام
 آن و آنچه نقل قول یحل یا تقریر خلفاء راشدين است و تا نیش از سنت رسول خدا صلعم نیست پس آنچه خود است و حکم
 حکم دیگر است اما اطلاق بدعت بر آن نتوان کرد و چنانکه فرموده گویند و اما استدلال ابن جریر ظاهر است بقول ابن عمر
 سابقا گذشته پس در جایش سخاوی در شرح الفیه نوشته لا اخصار المسند في الفعل حتى يمنع ارادة ابن عمر بسنة
 فین جمیع من الحج من هو بکفة بقصة الحديثة التي صد فيها عن دخولها بل الدائرة اوسع من القول والفعل وغيره با و تا ایضا قد
 استند الى النبي صلى الله عليه وسلم انتهى و اما قول بعضه ان كان مرفوعا فلم لا يقولون فيه قال رسول الله
 صلى الله عليه وسلم فجاوبه انهم تركوا الجزم بذلك تورعا واحتياطاً و اما قول بعض که اگر این لفظ در حکم مرفوع
 است پس چرا در ان قال رسول الله صلعم نمیگویند پس جواب آنست که ترک جزم از ایشان بنا بر تورع و احتیاط است یعنی تأیید
 که راوی از صحابی است قال رسول الله صلعم میگوید و اخصار بلفظ من السنة که او کند نماید بنا بر مرفوع و احتیاط است که
 سبباً تفصیل و احتیاط عبارات است از عمل کردن بر آن تورع از یسین و من هذان قول ابی قتادة عن ابن

من السنن اذا تزوج البكر على الثيب اقام عندها سبعا اخرجاه في الصبح من وازيماست قول اب
 قلابه ان من السنن التي يعني از سنت است که چون بکر را بر ثيب نخل کند پس بفت شب نزد او اقامت کند و اين را
 بخاری و سلم و صحيحين شرح نموده اند و ثيب بفتح اول و کما يترجم في منتهى صدى بکريه يعني زن شوهر دیده خواه
 شوهرش زنده باشد خواه مرده و اين مذکور است في و اهل حديث است و نزد علماء حنفية فرق میان قدیمه و جدیده است
 بنا بر طلاق قول و سبحانه تعالی وان نفتم الا تعدوا نواحدة و خبر واحد حکم مطلق کتاب با نسخ نتوان شد و جوش است که نسخ
 رفع حکم است و بخاری و نیت ذمیرا به است که نسخ و منسوخ هر یک محل دارد و شوند و این در زیادت بر نفس متحقق نیت و
 غایت آنکه در دو سه است آنست که تیزی زیادت مثل تخصیص نسخ مصطلح است و لازم نمی آید از آن نسخ کتاب است
 و تخصیص کتاب است جائز است همچنین زیادت بر آن کمانی قوله تعالی اول کم و اول کم و اول کم و اول کم و اول کم و اول کم
 یا در تشریحش و سند اجماع و این حکم سنت ثابت است همچنین قطع بی ساری و در بار دوم و نحو آن قال ابو قتاده بن لوی
 شئت لقلت ان النساء فعلی الی غیر صلعم ای لوقلت لمد الکذب لان قوله من السنن هذا معناه
 لکن براده بالصبغة التي ذکرها الصحابی اولی ابو قتاده بصره که راوی این حدیث است از انس میگویی
 اگر میخواستم میگفتم که انس این را هم فرمود بسوی بنی صلعم کرده یعنی اگر این حدیث را هم فرمود گویم دروغ نگفته باشم زیرا که قول
 او سنن است بلی رفعت لیکن ایرادش بصیغه ذکر کرده صحیح است اولی است لهذا فرمودش محرم غنک ابو قتاده محافظت بر قول
 انس که دید زیرا که فرمود بطریق اجتهاد و سه عمل است دروغ نفس است و راوی را نمی رسد که محتمل نقل کند بجز غیر
 محتمل کند قال ابن رقیق سخا و سه در شرح الغیبة گفته که در جدول از صیغ تمییز بسوی کنایات یا بنا بر نیک است در
 صیغه که بدان شنیده که آیا قال رسول اللہ صلعم است یا بنی السد و یا امثال آن مثل سحت یا حثی و این نزد کسی
 است که بدل لفظ بلفظ جائز نمیدارد و کما افادها طه المنذر و یا بنا بر تحفیف و یا بنا بر اختصار است و یا بنا بر شک
 در ثبوت آن و یا بنا بر دوزخ در صورتیکه راوی میداند که حدیث مردی سوودی بالیحه است استیحه سید گفت اینها که گفته
 آمد و گفته است که اضافت سنت بسوی رسول خدا صلعم نه کرده باشد و اگر اضافتش بسوی بنی صلعم نماید مثل قول
 عمر بن الخطاب بن معبد بدیت سنن بنیک و مثل قول ابن عباس العبد البر سنن ابی القاسم صلعم و مثل قول عمر بن الخطاب
 لا تبسوا علينا سنن بنیا صلعم عده ام الولد کند پس نزد جمهور حکم این نوع حکم نوع سابق است مگر محمد بن حزم ظاهری درین
 تیر مخالف است که تقدم و از صیغ محتمل بر رفع قول صحاح است الی الا شبهکم صلوة بالبنی صلعم و آنچه مشابها است مثل
 لا قرین لکم صلوة البنی صلعم پس اینهمه فرود است البته گویم شالوش حدیث ابو هریره است در باره که هر یالتامین چنانکه محقق
 در بلوغ المرام از نیمه الحجر آورده که گفت صلیت و را را الی هریرة فقرأ بسم الله الرحمن الرحیم ثم قرأ بام القرآن حتى اذا
 بلغ ولا الضالین قال امین و قال الناس امین و يقول كلما سجد و اذ اقام من الحج بوس الله بکرم يقول اذ سلم و الذ

در لغت
 بخاری کتاب
 الصلوة
 از هر دو
 است

نفسه بیده انی لاشبهکم صلوة برسول الله صلعم رواه النسائی وابن خزيمة ووزیع الباری و تقدیر و گفته متابعین
 البحر عن ابی هريرة و صلح ابن خزيمة و النسائی و السراج و الطبری و ابن جبان و الحاکم و الدارقطنی هرطو لاس حدیث فیہ
 ان ابی هريرة جهر بالتأین و التکبر و البسطة ثم قال بعد ان سلم انما اشبهکم صلوة برسول الله صلعم انتم و محبت انجیث
 ووزیع الباری نیز ذکر کرده سخاوی ووزیع الخبیث شرح الفیث محبت معلل گفته اند اصح حدیث در وفیه و لا علة له و من
 صحیح ابن خزيمة و ابن جبان انتم و من ذلك قول الصحاح امرنا بکذا و از قبیل مرقوم حکم است قول صحاح امرنا
 بكذا یعنی بصیغہ مجهول مثل قول ام عطیة رضی الله عنها امرنا ان نخرج الخبیض یوم العیدین و ذوات الخدور -
 فیثبدن جماعة المسلمين و دعوتهم و تحقر الخبیض عن مصالین الحدیث متفق علیه مثل قول راو امر ان نضع ایننا
 علی شامنا فی الصلوة و یا چنین بگوید کنایه مثل قول سهل بن سعد کان الناس یومرون ان یضع الرجل الیمین علی
 ذراع الیسر فی الصلوة رواه البخاری و یا چنین بگوید امر فلان مثل قول ابن ابراهیم ان یضع الاذان و یوتر الاقامة
 و یا یخرج لنا او یصل لنا او یحرم لنا و یجب علینا بگوید او یضیاعن کذا و یا صحاحین بگوید بنیاعن کذا مثل قول ام عطیة
 بنیاعن صباح الجبازی و لم یعزم علینا متفق علیه فالخلاف فیہ کالحلاف فی الذی قبله من خلاف و یجاء
 خلاف و ما قبل است که ان گفتن راوی لفظ من السنة کذا است لیکن صحیح و مذہب منصور و یجاء نیز حکم بر رفع است
 چنانکه گفته کان مطلق ذلك ینصرف بظاهره الی من له الامر و النهی و هو الرسول صل الله علیه
 و علی آل و صحبه و سلم زیرا که مطلق بقول بظاہر منصرف بسوسه صاحب امر و بنه است و ان رسول خدا
 صل الله علیه و علی آل و صحبه و سلم است زیرا ان گویم بدرالدین یعنی از علما و ضعیف و شرح کثر الدقایق در باره حدیث
 سابق امر بل ان یضع الاذان انکار رفع انجیث کرده و گفته لاحتمال فیة فی الذی یث لانه یذکر الامر فیکون
 غیر الی بنی صلعم انتم و این سخن صحیح است بنا بر آنکه در روایت نسائی از انس آمده امر رسول الله صلعم بل ان یضع الاذان
 و یوتر الاقامة و روایات احادیث بعض بعض را مفسرند پس مجال بر احتمال در نجیث قطعاً متطویر است ابن اصبیح
 در چنین سخاوی و شرح الفیث گفته لافرق فی ذلک بین ان یقول الصحاح ذلک فی حیوة رسول الله صلعم او بعد سیر
 لکنه فی زمن النبوی فی امرنا بعد عن الاحتمال فیما یظهر و سوا قاله فی محل الاحتجاج امرنا ما عاید غیر الی بنی صلعم امرنا لا کثیرا
 کان او صغیرا محتملا کان امرنا انتم و مخالفت فی ذلک طایفة و گروهی چنانکه ابو صیر فی و ابو بکر صلعم
 و جونی و ابوعن کرخی و بسیاری از ماکیه و ان مخالفت کرده اند و تمسکوا باحتمال الی بنی صلعم امرنا لا کثیرا
 کام القرآن او الاجماع او بعض الخلفاء او الاستنباط و اجیبوا بان الاصل هو الاول و
 ما عداه محتمل لکنه بالسنة الیه مرجوح و تمسک باحتمال نموده اند و گفته اند تمسک باحتمال که امرنا و امرنا ہی عید
 صلعم باشد مثل قرآن کریم یا جمعی است یا بعض خلفا یا امرنا استنباط و اجتهاد و جوشش است که اصل در نجیث

فما
 و
 مثال دعوت بنی نضیر

همان امر اولست و اما سوا سے ان محمل آرسے نسبت بوی مرجم است پس صبر سبوی بر صبح با آنکه راجح موجود است
 نباشد حاصل آنکه آنچه ابو الحسن گفته و غیره گفته اند جدید است چاره قرآن کریم ظاهر است براسه هر یک پس محض بجهت
 یک کس بدون غیر آن نباشد و بر تقدیر متمزل پس آن امر فروعیت بنا بر آنکه صحابی و غیر آن معنی قرآن از رسول خدا
 کرده اند و اما اجماع است پس محل برو نیز صحیح نیست زیرا که صحابی نیز از جمله است و آن امر نفس خود نباشد
 اما امر نفس خود نباشد و اما امر بعضی است پس اگر مراد بدان صحابه باشد نه مطلقا پس آن تعبیر است زیرا که قول
 و سه حجت بر غیر خودش نیست و اگر مراد بدان خلفاء ارشدین باشد پس این صحیح نیست چه صحابه در مقام قهر یعنی
 شریعت با یک کلام و فتوای پس حل کلاش و فتوای آن بر کسیکه صد و در شرع از دست و دست او و دیگر آنکه
 هر که از صحابه مجتهد اند احتجاج با مجتهد دیگر نکند مان اگر قابل آن از اهل جهاد نبود پس در فیض صورت احتمال دارد که
 امر او با امر احدی از مجتهدین صحابه باشد و اما اصل بر قیاس است بنابراین آن نیز درست نیست زیرا که قول او امرنا
 بکذا معنوم از آن حقیقت امر و سه است نه خصوص امر با تبعای قیاس قاله السخاوی و ایضا ضمن کان
 و اینس اذا قال مرثه کایفهم عند ان امره که در نسیسه و دیگر آنکه هر که در طاعت رسیه باشد و گوید
 امرت بمعنوم از قول و آن نیست که امر او غیر از اینست بلکه معنوم از آن همین است که نیت امر او اگر چنان رسیه
 این جواب دیگر از صنف بنا بر صطلح کلام عرب است سخاوی گفته اگر رسول خدا صلعم گوید امرت پس این مثل امر
 است زیرا که رسول خدا صلعم را هم بخیر خدا تعالی نیست و مثل این بسیار است از بخیر و متفق علیه آمده است
 بقریه اهل القریه یقولون یرب و اما قول من قال محمل ان یظن مالین با امر خدا اختصاص له بعد
 للسئله بل هو صد کور فیما لوضح فقال امرنا رسول الله صلی الله علیه و علی آلہ و سلمه
 بکذا و هو احتمال ضعیف و اما آنکه گفته اند محمل که راوی غیر امر گمان کند پس این احتمال را بهیچ خصایص این
 سئله نیست بلکه این حکم در جای است که آنجا تصریح کرده و گفته اند ما رسول صلعم بکذا و این احتمال ضعیف است
 و بالجمله سخاوی گفته که قاضی ابو الطیب طبری و تلید و سه ابن صباغ در عده از او و ظاهری و بعضی کلین حکایت
 کرده که این حجت نیست تا آنکه لفظ بنی صلعم را نقل نکنند زیرا که مردم در صیغها دام و سه مختلف اند پس احتمال دارد
 که غیر صیغها و سه گمان کند و در نفس الامر چنین نباشد البته مصنف گفته که این احتمال ضعیف است یعنی در
 است لان الصحاح عدل عار باللسان فلا یطلق ذلك الا بعد التحقيق زیرا که صحاح عدل عارف بلسان است
 پس اطلاق نه گزاین عبارت را اگر تحقیق آنکه این امر امر رسول خدا صلعم است پس اگر این احتمال تعلق شود
 از رویت صحابه ترفع گردد و تا برویت دیگران چه رسد و من ذلك قوله کنا نفعل کذا فله حکم الرفع
 ایضا کما تقدم و ازین جنس است قول صحاح کنا نفعل کذا اگر این را نیز حکم رفع است کما تقدم و ازین جمله است

این محمل است
 این محمل است
 این محمل است
 این محمل است

الرفع الضم لان الظاهر ان ذلك مما تلقاه عنه صلى الله عليه وعلى آله وسلم
 وازنقسم صحابي نعتا من افعال ان طاعت خدا ورسول يهويت ايشان است مثل قول عمار من صلح اليه الذي
 يشك فيه فقد عطفه ابا القاسم پس بنيز در حكم مرفوع است زیرا که ظاهرش تعلق و اخذ از و است صلح مرفوع
 در تدریب الراوی گفته و بجزم الزرکشی نے مختصره و اما الباقية فقال الاقوسه انه ليس بمرفوع وسبقه الى ذلك
 ابو القاسم و نقله ابن عبد البر و رده عليه انتهى حاصل آنکه حکم صحابی نعتا من افعال که در آن ترتب صواب یا عقاب باشد
 بر وجهیکه احتمال اجالا اثر بر آنچه خلاف ظاهر از قواعد شریعت است نباشد مثل قول ابی هريرة من لم يحب الدعوة فقد
 ابا القاسم صلح و امثال ان محض مرفوع است الموقوف او ينتهي غاية لا اسناد الى الصحابي كذلك
 ای مثل ما تقدم في كون اللفظ يقتضي التصريح بان المنقول هو من قول الصحابي او من قوله
 او من تقريره و یا اسناد شده میشود بسوی صحابی برتا یکی بیشتر گذشته یعنی در بودن لفظ مقتضی تصریح
 باینکه منقول باین اسناد از قول صحابی یا فعل یا از تقریر او است چنانکه گویند قال افضل او قرأ ابن عباس ابن ابي
 در جرح الاصول گفته که موقوف صحابی بر اهل علم کمتر مخفی ماند و لایحی فیہ جميع ما تقدم بل عظمته یعنی
 جميع اقسام خبر مرفوع از حقیقتی و حکمی در موقوف یافته نمیشود بلکه آنچه یافته شود آن اکثر است و التشبيه لا يشترط
 فيه المساواة من كل جهة و در تشبیه مساوات من کل الوجوه شرط نیست پر تشبیه عبارت است از اشتراک
 امری با امر دیگر در معنی مان اینقدر است که از تشبیه الطیة تشبیه انیت که تشبیه با تو سے از تشبیه باشد اما در در مختار نشود
 و تشبیه قد یکون ادنی کما فی قوله تعالی مثل نوره کشفه فیها صباح انتهى و این عبارت جواب سوال مقرر است
 و تقریرش واضح است حاصل آنکه اگر تابع خبر دهد از امور گذشته یا از امور آینده در حالیکه غیر اخذ از هر اینکلیات است
 پس آنچه مرفوع باشد با خلاف موقوف همچنین اگر خبر دهد بصواب مخصوص یا بعقاب مخصوص و اگر چنین گویند پس است
 کذا و کذا پس صحیح در آن است که این موقوف متصل است زیرا که منقطع میشود بسوی این احتمال اراده سنت خلفا اگر
 و گاهی مراد میدارند سنت بلد و بعضی این را نیز مرفوع مرسل گفته اند حکما همانند وی فی شرح الکمل المذهب و الوسیط
 لاصحاب الشافعی و اگر تابع گوید کنافعل پس این مرفوع قطعاً نیست و موقوف اگر اضافتش بسوی زمانه صحابی نکند
 بلکه مقطوع است و اگر اضافتش بسوی زمانه صحابی نماید احتمال موقوف بودن دارد زیرا که ظاهر الطبع ایشان بران مقرر
 داشتن است و احتمال عدم موقوف بودن نیز دارد زیرا که تقریر صحابی منسوب بسوی وی کرده نمیشود و بخلاف تقریر
 صلح و اما اگر تابع امر ناکند گوید پس غزالی در مستغنی گفته تخیل که مرادش امر شائع باشد یا مرفوع است پس محبت باشد
 و یا مرادش محبت صحابی باشد پس محبت نبود و اگر تابع چنین گوید کانوا یفعلون بکذا پس این دلالت بر فعل جمع است نکند
 کما قال المنودي فی شرح مسلم اللغزالی بلکه دال بر فعل بعض است پس محبت در آن نباشد مگر بمسک تخیل منقول

و این عبارت جواب سوال مقرر است
 و تقریرش واضح است حاصل آنکه اگر تابع خبر دهد از امور گذشته یا از امور آینده در حالیکه غیر اخذ از هر اینکلیات است
 پس آنچه مرفوع باشد با خلاف موقوف همچنین اگر خبر دهد بصواب مخصوص یا بعقاب مخصوص و اگر چنین گویند پس است
 کذا و کذا پس صحیح در آن است که این موقوف متصل است زیرا که منقطع میشود بسوی این احتمال اراده سنت خلفا اگر
 و گاهی مراد میدارند سنت بلد و بعضی این را نیز مرفوع مرسل گفته اند حکما همانند وی فی شرح الکمل المذهب و الوسیط
 لاصحاب الشافعی و اگر تابع گوید کنافعل پس این مرفوع قطعاً نیست و موقوف اگر اضافتش بسوی زمانه صحابی نکند
 بلکه مقطوع است و اگر اضافتش بسوی زمانه صحابی نماید احتمال موقوف بودن دارد زیرا که ظاهر الطبع ایشان بران مقرر
 داشتن است و احتمال عدم موقوف بودن نیز دارد زیرا که تقریر صحابی منسوب بسوی وی کرده نمیشود و بخلاف تقریر
 صلح و اما اگر تابع امر ناکند گوید پس غزالی در مستغنی گفته تخیل که مرادش امر شائع باشد یا مرفوع است پس محبت باشد
 و یا مرادش محبت صحابی باشد پس محبت نبود و اگر تابع چنین گوید کانوا یفعلون بکذا پس این دلالت بر فعل جمع است نکند
 کما قال المنودي فی شرح مسلم اللغزالی بلکه دال بر فعل بعض است پس محبت در آن نباشد مگر بمسک تخیل منقول

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

از اهل اجماع نماید پس این مسئله نقل اجماع باشد بخیر واحد و دوران اختلاف است اکثر مردمان و امام عزالی گفته که ثنابت
 نشود و جماعتی بسوے اثبات و سه رفته و هر دو صحیح است یار فخر الدین الرازی و در جزم الرازی و گفته که این اجماع
 اگر از سنن رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس این سخن بنی صلح ما بر چنین اجماع ثابت شود و برابر است که آنکس از اهل جتهاد باشد
 یا از دیگران بجهت گوید لا عرف بملک فیه غنا فایر اگر از اهل اجتهاد است اختلاف کرده اند در آن بعضی اجماع بدان است
 کنند و بعضی نفی آن و اگر از اهل اجتهاد نیست و در آن قبیل است که احاطه علم باجماع و اختلاف دارد پس اجماع بقول
 وی ثابت نشود و ذکره سخاوی فی شرح الالقیة معرفة الصحابة و لما کان هذا المختصر شاملاً
 لجميع الفروع علوم الحدیث استظهر قدالی تعریف الصحابی من هو و چون این مختصر شاملاً بر جمیع انواع
 علوم حدیث است بالغی تعریف صحابی که آن کسیت نیز گفته اند شرط او طلب برآدن و طلب برآدن چیزه کردن و
 روانی کار و در محاورات بعضی بالتبع و برآدن سخاوی گفته معرفت صحابه نیز جلیل است و فایده از آن تیسر مرتل حکم
 برای ایشان بعد الت و مخالفت و دیگر در بنیاب تصانیف بسیار کرده اند مثل طحطاوی بن المدیسی و کتابش بر مسعودی مبرفته
 من نزل من الصحابة سیاراً لیس لک آن و این کتاب در پنج جزوه است که در آنکه الخلیف و امام بخاری کتاب اسامی الصحابة
 نوشته در این اول کس است که درین باب تحریر نموده و ترمذی و ابی بکر بن داود و ابی علی بن کنان و ابن شامین و ابن حبان
 و البرقی و ابن مندیه و ابن عبد البر و سیف و طبرانی و در پنجم کبیر و جزیری و ابن ابی عمیر و ابن الاثیر است
 و غیر ایشان که هر چهار تا نیست نیز در بنیاب الایف نموده اند و احسن کتب مولف درین کتاب اصحاب معرفت شامل الصحابة
 از الایف حافظ بن حجر حنفی است بر صنف این کتاب برابر چهار قسم است ساجده اول آنکه در پیش از ذکرش علم بر
 صحیح یا حسن یا ضعیف یا منقطع دارد و است دوم آنکه فقط در بار و است و سه صلح حاصل است سیدوم آنکه زانیه بر صنف
 و سلام هر دو یافته و ثابت شده است و چهارم آنکه در پیش از صنف کتب صحابه یا از خروج مسانید بجز
 غلط و افساده بیان نموده و در تحقیقش صحیحین فرموده است فقلت و هو من لقی صلی الله
 علیه و سلم مؤمناً به و مات علی اکس سلام و لو تخلفت رده فی الاصح
 پس گویم که صحابی کسیت که طاقات کرده ابی صلی الله علیه و سلم در وقت ایمان با او و وفات یافت بر جالت سلام
 اگر چه این سلام و وفات او را در آنکه گفته در اعم است از آنکه جز باشد یا عبد مذکور بود و این
 بالغ باشد یا غیر بالغ زیرا که او بدان سن است و چنین داخل است در آن که هر که ثناتی و سه صلح شده و ایمان با او
 آورده از جنات نیز اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز نبی است شده و ایشان کلف با حکام مشرکین اند و بعضی از ایشان
 فردان بردار بعضی از ایشان نافرمان حکم الله اند و لهذا ابن حزم ظاهری در محصلی در کتاب الاتضیه گفته
 قد اختلفنا الی ان نفر من الجن الممنا و هو القرآن من النبی صلح فیه صحابه فضلاء و صحبه تبعین ذکر سن عرف

منهم في الصحابة والانتفاء لانكار ابن الاثير على ابي موسى المدينة تخويف في الصحابة لبعض من عرفه منهم فانه
 لم يستند في الاحتجة وخلافه كرواه اندر انكره طائفة من صحابه انديانه تسمى سبكيه وسبكيه بر اول رفته اند و فخر الدين
 رازی و بيه بر ثانی و حق این است چه رسول خدا صلی الله علیه و سلم بوی ایشان بعوث فرستاد پس صحابه باشند
 و اما عیسی علیه السلام پس در تجرید صحابه و همچنین حضرت در اصحابه در تفریق صحابه از اول کرده بنا بر
 اتفاق رویت و کسی آنحضرت را در شب معراج یا آنکه زنده از زمین بسوی آسمان مرفوع شده و باز بسوی
 زمین نازل خواهد شد و حکم بشریعت پیغمبر صلعم نماید و همچنین حکم حضرت و ایس علیها السلام است اگر ثابت شود و اتفاقاً
 آن هر دو بسوی صلی الله علیه و سلم و المراد باللقاء ما هو احد من الجبالست و الما کشفه و مراد از لقاء
 است از مجالست و محاشات مجالست بضم میم و فتح لام همنشین و محاشات بضم اول و شین بجمی که رفیق و
 همراهی کردن و وصول احدیما الی الاخر و ان که یکالمدر و همچنین مراد از لقاء و وصول احدیما الی الاخر
 است و اگر چه باو کسی مکه المکه کرده باشد و دیدن خود در ویترا احدیما الی الاخر و داخل است در ان دیدن
 یکدیگر و دیگر کسی را اگر چه یک لحظه باشد برابرش در مرتبه وی صلعم یعنی رویت اعم است از جانب آنحضرت صلعم
 باشد یا از طرف صحابی شیخ محمد الحنفی و طوی در مدارج النبوة در فضایل آنحضرت صلعم نوشته اند از تجارنت که
 ثابت میشد صحبت هر کسی را که جمیع میشد و طاقی میگشت با آنحضرت یک لحظه و میدید او را یک لحظه و این را در
 فضایل آنحضرت صلعم نوشته اند زیرا که در تابعی نسبت با صحابی این چنین نیست بلکه آنجا بطول اجتماع هر دو و قبول
 اصح تر و اهل اصول التبت طیبی در خلاصه گفته صحابه و جمهور محدثین هر مسلمان است که رسول خدا صلعم را دیده و نزد
 بعضی صحابه این از فقها که است که مجالست او بطریق شیخ و اخذ از وی صلعم در آن گشته و نزد سعید بن جبیر است
 که یکسال در صحبت شریفین وی ماند یا یکبار همراه و سه عمر کرده و این همه ضعیف است زیرا که مقتضی است که خبر
 بن عبد الله بن جابر و افرایش صحابی نباشند و جمهور محدثین سلمنا و خلفا مثل ابن السیرین و احمد بن حنبل و تجاری و
 ابو زرعه و غیره و احمد از مصنفین در سماع صحابه نقل کرده اند بر آنکه صحابی کسی است که رسول خدا صلعم را در حال صلعم
 خودش ملاقاتی شده اگر چه صحبتش با وی در آن گشته و رویت چیز کسی از وسیع صلعم نموده یعنی خود و لقاء و در
 کافی است در الطلاق اعم صحبت بنا بر شرف رسول خدا صلعم و جلالتی و دره و قدر من راه من السلیمن و در بنا بر حضرت
 الفاظ و پریش صحیحین آمده تعزیرن قیاماً فیقال ان فیسکم من رأی من رأی رسول الله صلعم فیتقولون نعم فیفرضهم
 تته ذکر من رأی رسول الله صلعم و حدیث غیر القرون قرون نیز اول بول و این صحبت بران است توفی هر که شرح
 سلم گفته المراد منه جمله القرون و لا یلزم منه تفضیل الصحابی علی الایس علیهم السلام و لا افراد السنه علی مریم و آیه
 و غیره تا بل المراد جمله القرون است نه الی کس قرن جمله است و با کمال تفضیل است قره ن مله بر صوابین و اول حدیث صحیح

است از
 صحابه
 و صحابه
 و صحابه

است از
 صحابه
 و صحابه
 و صحابه

من حیث المجموع است نسبت هر فرد و این بحث خیلی طول الذیل است از مشروم بخار سے و علم باید نسبت سواء
 كان ذلك بنفسه لا بغيره برابر است که این روایت بنفسه باشد یا بغيره یعنی روایت صحابی وی صلعم را صحیح است
 از آنکه قصد باشد یا تبعاً بوقوع نظر بران اتفاقاً بدون قصد و بعضی معتقد روایت بغيره چنین کرده اند که صحابی مثلاً
 صغیر السن غیر محرم باشد پس آنرا برده شده در خدمت شریف صلعم برود و فرقی الباقی گفته مثل عبد الله بن حارث
 بن نوفل و عبد الله بن ابی طلحة الانصاری و ابی امامه سعد بن سهل بن جعفی و ابی ادریس خولانی و مثل ابن اخطاب الاثیری
 است که در صفار صحابه بعد و کرده شوند بنا بر مجرور روایت و محمد بن ابی بکر حدیثی را از جمله آنکه آن شمرده اند با آنکه
 و او را نزد شجره وقت احرام حجته الوداع اتفاق افتاده و بیاضت از عیاش وی صلعم که قریب یکصد روز در کوه
 کرده اند که او را بجز خود آنحضرت صلعم آورده باشند و حال آنکه در حدیثی که در آنجا در بیان آن شمرده اند که حال آنکه
 این هم در صحابی انداخته متعین در کبابه قاسم بن محمد صلعم را که ظاهر و عقیده اند که برادر قاسم اند و در قسم اول ذکر کرده
 بنا بر روایت وی صلعم ایشان را در کعبه و در قسم ثالث صحابی گفته فیه نظر و قد جزم مشام بن ابی بکر ایمان عبد الله و الله
 و الطیب واحد اسم عبد الله الطاهر و الطیب لبقان است و در فتح الباری گفته که احادیث بقیسم صحابه را که امیر صلعم گفته
 شده و اختلاف جاری است میان جمهور و میان ابی اسحق سفارنی و اتباع وی بر روایت امیر صلعم مطلقاً خواه امیر صلعم صحابه باشد
 یا غیر آن زیرا که احادیث ایشان از قبیل صحابه کبار است و این است نه از قبیل صحابه امیر صلعم است و الله تعالی بالحق
 اولی من قول بعضهم الصحابی من رای النبی صلعم که اندر بجز حدیث ابن ام مکتوم و نحوه من
 الصحابیان و هم صحابه بلا تردد و تعبیر لغایه اولی از قول بعضی است که صحابی کسی است که رسول خدا
 صلعم علیه السلام را دیده زیرا که بر تقدیر شرط روایت ابن ام مکتوم و غیره از ما بنیامان خارج میشوند حال آنکه ایشان صحابه
 اند بطرود و شکیباه و تعبیر به اولی ازان کرده چنانکه است که ذکر روایت در قول بعضی بنا بر غالب است یا مادی بر روایت
 اجماع است از آنکه بالفعل باشد یا بالقوه یعنی اگر عرض و عرض می آید از آن مثل تاریخی شب
 نمی شد البته میدید در مشروم الفیه نوشته نزد اکثر اهل حدیث و در تعریف صحابی اطلاق روایت آمده لیکن هرگز آن
 بدان زوال مانع است از روایت مثل حدیثی و بر هر تقدیر تم تعریف صحابی اولی است و اللقی فی هذا التعریف
 کا بعضی و عقاید برین تعریف بمنزله جنس است که صادق بر مومن و کافر و منافق است و قولی موافقاً کالفصل
 و لفظ مومن بمنزله فصل است و کافکفر و کاف فصل ازان گفته که صحابی بودن از ما هیات حقیقیه خود نیست
 تا که برای وی جنس و فصل باشد و جنس فصل از مطلقات منطقیان است جنس آنرا گویند که در تحت آن
 چند نوم مندرج بود چنانچه حیوان که جنس است تحت آن انواع و جنس و فصل آنرا گویند که تمیز و پوشته را از
 شاکات ذاتیه چنانکه لفظ ناطق که تمیز می دهد انسان را از دیگر حیوانات که شریک اند او را و حیوانیت

نیز در
 صحابه کبار

معاذتہ را در محیط وصل است بدین قول آنجا درین کفر با ایمان نقد

خطبہ خود
ماہیت نوحی
انتم مطبق
تجدول

زیرا کہ دینیت و من یتد و منکم عن دینہ نیت تعقید بوقت است و نزد امام خمینہ ہم بر تقدیر کند با آنکہ عادت نیز در حد
 و از طرف ابی حنیفہ گفته اند کہ اگر چه عادت و احد است لیکن در سبب است نہ در حکم و قولی فی الاصح اشارہ الی الخلاف
 فی السئلۃ و قول باصم اشارت بسوسے خلاف درین سئلہ است چہ اصم مقتضی است کہ مقابل رسے صحیح یا
 ضعیف است پس در بخار و قول دست ہم داو یکے آنکلا این چنین کس صحابی است واضح ہمین است دوم آنکہ
 صحابی مخضرم است و بیانش سے آید و یدیل علی مرجان الاول قصتہ الا شعث ابن قیس فانه کان
 ممن ارتد و اتی بہ الی ابی بکر الصدیق اسیر افوا الی الاسلام فقبل منه ذلک و زواجہ
 ولم یختلف احد عن ذکرہ فی الصحابۃ و کما عن تخریج احاد یند فی المسانید و غیرہا و اول
 بر مرجان اول کہ آن بقا اسم صحبت است قتلہ شعث بن قیس زیر کہ رسے مرتد شد و او را سیر کرد و پیش
 ابی بکر صدیق آوردند و رسے عود بسوسے سلام کرد و مسلمان شد و ابو بکر صدیق انہوی سلام را قبول داشت
 و خواہر خود را بنا کج شعث بن قیس در آورد و واحد سے از اہل ذکرش در صحابہ اختلاف نہ کردہ و در تخریج احاد
 او در مسانید و غیرہ از صاحب و اجزا اجتناب در زیدہ و آنکہ رسے بسوسے سلام در حیات وی صلعم کردہ و قبلہ
 از ان ابی العاص بن ربیع و امام و صلعم است و آنحضرت صلعم زینب و دختر خود را بعد از نحو شش بسوا سلام باز
 و پس بجای اول ماوراء و صلعم سلام او را قبول داشت کما رواہ احمد و ابو داؤد و الترمذی و ابن ماجہ و صحیح الاحمد
 الحاکم و تفسیر صحت او در بخار و سیرت است و تفسیرہ و لغت بچنے آگاہ و ہر شہیہ اگر دن است و این مستحسن دوم
 است انرا اول در بخار و سیرت صحابہ اجمالا چنانکہ گفت احدی ما کہ اختلفا فی رجحان رقبۃ من لا یصد
 حلی اللہ علیہ و علی آلہ و صحبہ و سلمہ و قاتل تمہد و قاتل تحت رائتہ یکے از انہ است کہ
 مفاد رجحان در بک یکے ملازم وی صلعم ماندہ و ہر او رسے با کفار قتال کردہ و یا مقتول تحت رائت نصرت و لوا
 طنت وینے شدہ حاکم و تفسیر علوم الحدیث گویند کہ صحابہ باعتبار سبقت بسوسے سلام و ہجرت و شہود مشاہدہ
 بر و عازوہ طہر اند اول تو سبت کہ یکے کہ صلعم آوردہ و مثل خلفا ہر بوجہ دوم صحابہ دار النورہ سیوم
 ہماجرہ حبشہ چہارم صحابہ جمعیت عقبہ اولی پنج اصحاب عقبہ ثانیہ و اکثر ایشان انصار بودند ششم اول صحابہ
 کہ در قبازہ آنحضرت صلعم سیرت قبل آن شخصرت در مدینہ منورہ و بنا مسجد مقیم اہل بدر ششم گمانیکہ ہجرت کردہ
 در میان ہمد و در عقبہ ہم اہل بیت الرضوان و ہم ہماجرین اور میان حدیبیہ و فتح مکہ مثل خالد بن ولید و عمر
 بن العاص و زید ہم صلعم فتح مکہ و عازوہ ہم اطفال کہ روزی کہ در حججہ الوداع و غیرہا آنحضرت صلعم را دید پس بعض یار
 ہم ششم و بعض پس این نہ کویرین را اتفاق است بچب فضیلت علی مرتد یا ذمہ اولہم بچھنہ و مشہد
 او علی من کلہ یسیرا او صاحب قلیلا او را علی بعد او فی حال الطفولیتہ و انکان مشہد

الصحة حاصله للبحیج بر کسی لازم وی صلح نمانده و یا حاضر شاه غزوات نشده و یا بارانگه سخن کرده باو
صلح اندک و یا اندک همراه و سرفته و یا نظرش بر و صلح از دور افتاده و یا در حالت طفولیت و س
صلح را دیده پس فضیلت هم اول بر شانه بنابرین حیثیت مذکوره است اگر چه شرف صحبت وی صلح مکنان از احاط
و مدار صحابیت نیز هم برین است و با کمال نظر و در نجای سوسه طول نماز است و حضور بشاهد فاضله همراه حضرت و سبقت اسلام
است اگر چه تعریف صحابه بودن شامل مکنان است این الاثیر در جامع الاصول گفته فضل صحابه بلکه فضل خلوت
خلق بعد سبیا علیهم السلام ابو بکر صدیق است بعد از عمر بن الخطاب پسر عثمان بن عفان پسر علی بن ابی طالب و
بعید این چهار بقیه عشره مبشره اند پسر اهل بدر با اهل بیت الرضوان روز حدیث و فضیلت ابو بکر و عمر بر علی خود
علی کرم الله وجهه ثابت است چنانکه در بخاری و غیره آمده که گفت خیر الناس بعد رسول الله ابو بکر ثم عمر ثم
خالد لابن عبد بن الحنفیه ثم انت یا ابرهه قال ما انا الا رجل من المسلمین و اما فضیلت عثمان بر علی نه پس تر مذک
و غیره درین باب احادیث بسیار نقل کرده اند و اهل کوفه علی رضوانه تعالی عنهما عثمان و ادو و امام مالک
توقف کرده سخاوی گفته کن قدحک عیاض قولاعن مالک بالجمع عن الوقت الی تعضیل عثمان و اجماع صحابه با معیز
بر فضیلت ابی بکر و عمر است بر سایر صحابه پسر عثمان پسر علی مثل ترتیب شان در خلافت و همین است مذکور در
جامع و مشاهد و بر منابر است و من لیس له منهن سماع منه فحدیثه مرسل من حیث الروایة و هر که
از ایشان سماعش از دس صلح نیست پس حدیث مرسل است من حیث الروایت و اما من حیث الحکم پس سخاوی
گفته که در ان خلافت میان جمهور و ابی احن سمراسه و اتباع و س بر در مر اسیل رفته اند مطلقا خواه
مر اسیل صحابه یا بعد یا غیر آن پیشتر در مرسل حکم گذشت و همه مع ذلك معدود و در فی الصحابه
لما نالوه من شرف الرویة و باین عدم سماع ایشان محدود و از صحابه اند بنابر اسیل شرافت رویت وی صلح
و لهذا اصل در ایشان عدالت است و روایت ایشان مقبول است بغیر سبب از احوال ایشان و آنچه سبب از عدالت
راوی در اول این کتاب گذشت محل آن غیر صحابه اند چه تعدیل صحابه در کتاب و سنت است از آنچه قول و
سخاوی و تعالی کتم خیر امه از حجت الناس و قوله و کذلک جعلنا کم امه وسطا و قوله لقد رضی الله عن المؤمنین اذ ینبأ بک
سخت الشجرة و نحو ذلك من الآیات کثیره بطول ذکرها و احادیث شهره کثیره ادا ما جوینه و الدام الحمرین گفته
و شاید سبب در قبول ایشان بغیر سبب از احوال است که ایشان نقد شریعت اند و اگر در روایت ایشان توقف است
شود شریعت بر عصر رسول خدا صلح منحصر گردد و بر سایر اصحاب مستمر نشود و آتی واجب گفته که صحابه مثل غیر
اند و از دم سبب از عدالت مطلقا سخاوی گفته این قصه کلام ابی الحسین بن قطان از شافعی است چه و گفته و حش
حمره را قتل کرده با آنکه دیر صحبت است و ولید بن عقبه باره نوشی میکرد و گویم هر که بر و خلاف عدالت ظاهر شده

در بیان فضیلت عثمان بن عفان

و لید بن عقبه بن ابی معیط

عده شش ظاهر است یا نه واضح است آنچه در اینها بصرف کونه صحایبا بالقوا و غیره دوم از جنبه شکل است
بر بیان شناختن صحابی پس آن شناخته میشود یا تا آنکه در صحابی است مثل ابو بکر صدیق که در کتاب تواتر او در
قرآن کریم سه مرتبه از یقول بصاحبه الامم ان الله یحیی و یدمرهم و یدبرهم و یدبرهم و یدبرهم و غیره است که هر که
از صحبت ابو بکر بخار نماید کافر شود زیرا که انکارش از ان تکلیف انکار نفس قرآن است بحسب وقوع اجماع بر آنکه هر که از
ازین پس ابو بکر صدیق است بخلاف انکار از غیر آن مثل اهل انکشاف و غیره ان من الغرض الصحابه و صحیح مسلم در فی الفی السید حقی
اصحابی الذم لکنه نقل حیاض بن الشافعی عن ابی بن اسد بن انیس و غیره ان من الغرض الصحابه و صحیح مسلم در فی الفی السید حقی
و نوزع بر پایه اکثر و الذین جاؤا من بعدهم الایة و قال من غاظ صحاب محمد فهو کافر قال الله تعالی الذین یظلمون انفسهم
و یظلمون من سب صحابی فلیله لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین لا یقبل الله منهم صرفا و لا عدلا و قال سعد بن ابی وقاص
ان سبهم و الطعن بهم الحان مما یخالف الاذلة القطیعة فکفر کفر کفارة عاصیة و لا یقبل الله منهم صرفا و لا عدلا و قال سعد بن ابی وقاص
و یاشانه میشود و صحابی استفاضة و این دون از تواریخ است و انکشاف و یاشانه میشود و صحابی استفاضة و این دون از تواریخ است
گفته است استفاضة و شهرت بر اساس بعضی اهل حدیث بیک معنی است گویم و شاید که مرادش شهرت شهرت نزد اهل
ست در نه پیشتر و اول این کتاب فرق میان هر دو مذکور شده که هر طریق مستفیض در ابتدا و انتها برابر باشد و
شبهه علم است از ان و ازین نوع است و کاشانه بن محمد بن محمد و غیره با او اخبار بعضی الصحابه نیز در
میشود و صحابه اخبار بعضی صحابه دیگر که معلوم صحبت باشد و این اخبار صحابی دیگر خواه تصریح بود یا التماسا چنین گوید
ان فلان کلمه صحبه ذی چنین گویند ان فلان صحبه بنی صلی الله علیه و سلم و یا گوید و فلان صحبه بنی صلی الله علیه و سلم
و در ان حالت هر وقت بر پیام باشد ذکره السواء و بعضی تفقات التابعین و یاشانه میشود و صحابه
باخبار بعضی تفقات تابعین مثل آنچه گوید خبری فلان ان من سمع النبی صلی الله علیه و سلم یقول کذا ابرار است که تابعی نام صحابه
ذکر کند یا نه چنانکه در صحیح بخاری در فقه مکر از زهره آورده که گفت اخبار بنی سلیمان بن جهمیل و زعم انه اذ ذکر النبی صلی الله علیه و سلم
و خرج منه عام الفقه و اکثر تابعی گوید خبری رجل من انبی صلی الله علیه و سلم کذا یعنی تعبیر بمعنی نماید پس در ثبوت صحبت بدان صحابه
نیاید احتمال ارسال و بعضی فرق کنند و گفته اند اگر قائلش از کبار تابعین است پس ترجمیم بواجب قبول او است و اگر از
صحابه است ترجمیم بواجب او است صحابه و از صحف آورده که و گفته راجح قبول او است بنا بر آنکه راجح
قبول است که نیز از یک کس است و ذکرش نیز بسو سبب این رفته و گفته لا یقول ذلك الا بعد السلام به الا اضطرار او
اكتتابا لانه او باخباره عن نفسه فان صحابه و یاشانه میشود و صحابی باخبار او از نفس خودش مثلا گوید
صحبت النبی صلی الله علیه و سلم و کثر لقائی له و نحو ان اذا كانت دعواه ذلك تدخل تحت الامکان اگر این دعوی او زیر
امکان است طبقه در خلاصه گفته اگر آنکه امین است و مقبول القول بنا بر عدالت است پس خبرش صحابی بودن مقبول

کتاب التوحید

جزء صغير قال ابن حزم في الصحابة نحو من ثمانية وعشرين نفسا سفلون في الفيتا جده الماتر من عن الواحد منهم الامام
 ولسلمان والثلث كالب بن كعب وابي الدرداء وابي طلحة والنفذ واستحادي گفته که ابن حزم باقی دیگر را نیز بیان
 کرده لیکن در آن نظر است البته گویم از اینجا واضح شد که آنچه اصحاب اصول حقیقه گفته اند که ابوهریره مجتهد نبود و حضرت
 بلکه افتاء او در زمانه آنحضرت و زمانه صحابه بر پایه ثبوت رسیده و شرح ابن اہمام صحابین عبد الواحد حقیقت مولف توحید
 در تحریر الاصول نیز بصحت نقابست ابوهریره قابل شده و پیشتر از کسی که در کتب جز احادیث مرقوم شده و دوم
 آنکه اطلاق عباده نیز و محدثین بر چهار کس آمده عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن الزبیر و عبد الله
 بن عمر بن العاص و نیز و علماء حقیقه اطلاق عباده بر عبد الله بن مسعود و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر آمده و
 چون گویند این نقل عباده است پس مراد و از این است هر سه را با عبد الله بن زبیر عراقتی در شرح الفیقه گفته تیل احمد
 بن حنبل من العباد قال عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عمر و ابن العاص تیل له فابن مسعود قال
 لا یس من العباد لانه یقیمہ گفته لانه تقدم سوتہ و ہولاد عاشوا حتی ایتج الی علمہم و کذبہا یرین لیس عبد الله و ہم نحو
 مائتین و عشرين نفسا استحواسے گفته کہ معتقد مشہور میان اہل حدیث و غیرہ کہ ابن زبیر سب اولست سیوم
 آنکہ امام شافعی گفته کہ راویان از آنحضرت صلعم قریب شصت ہزار کس اندست ہزار در مدینہ و ستہ ہزار در قریب
 عرب و غیر آن و ابو زر عمر رازے گفته شہد معہ حجۃ الوداع اربعون الفا و کان معہ ہتوبک سبعون الفا و قبض صلعم
 عن ہایۃ الف و اربعۃ عشر الفا من الصحابۃ انتہی و امام غزالی در احیاء العلوم در باب بیوم از اہمال باطن و در مذمت گفته
 مات رسول اللہ صلعم عن عشرين الفا من الصحابة و بالجملة در تعداد صحابہ جنات بسیار افزوده است و ای گفته ہر کس
 بر قدر تنب و مبلغ علم خیرین حکایت کرده و اشارت بدان بسوسے وقت خاص و حال نموده پس بنا برین
 تقدیر بیج مناقات میان کلام ایشان نیست چہارم آنکہ اول کسی کہ از رجال احبار اسلام آورده ابو بکر صدیق است
 چنانکہ در تریذ سے از حدیث ابی سعید خدری از ابو بکر صدیق آورده کہ گفت الست اول من اہم و از ولدان و
 صبیان علی کرم اللہ وجہہ و از سوا لی زید بن حارثہ و از عبید و از قابال ہونون و از زنان خدیجہ عجم آنکہ آخر صحابہ
 مطلقا از روی وفات انس بن مالک است در بصرہ پس ابو الطفیل عامر بن وائلہ اللیثی در مکہ و بعض گفته اند
 کہ آخر من مات بکتابتہ ابن عمر است و قبل جابر و صحیح است کہ جابر در مدینہ در اخیر وفات یافتہ و قبل سہل بن سعد و قبل
 السائب بن زید و در کوفہ عبد اللہ بن ابی اوسفے و در شام عبد اللہ بن بسر المحض و در دمشق و ثمال بن انیس
 و در جزیرہ عرس بن عمرہ و در افریقیہ ریض بن ثابت و در بادیسلم بن ابی العرقع رضی اللہ عنہم و این بحسب تخلی
 طویل الذیل است از سطولات این فن باید حسب المقطوع او ینتہی غایتہ الا سناد الی التابع و
 ہو من لقی الصحابۃ کذا لک و یا ینتہی یشو غایت سناد بسوسے تابع و تابعے کہ است کہ لقا

صحابی کے کہنے پر چنانکہ در صحابہ کرام سے کہتے آواز لقا و وفات پر سلام تا آخر شرط بجز ایمان چنانکہ گفت و ہذا
متعلق باللغو و ماذکر معد و این شیبہ متعلق است بہ لقا و آنچه باو سے ذکر نموده شد اعم است از انکہ تابع ہے یا
بایکے از صحابہ ملاقات باشد یا زیادہ و برابر است کہ رویت صحابی ہنفسہ کردہ یا صحابہ ویرا دیدہ در صورتیکہ تابعے تا
میا باشد و بعکس کہ آئیندا کہ ایمان بہ و ذلک خاص بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم مگر قید ایمان تابعے
بصحابے یا این خاص بابنہ صلی اللہ علیہ وسلم است یعنی شرط نیت و ربوون تابعے بیکے میمون باشد صحابہ
بلکہ این شرط صحیح ہے لیکن نابین تقدیر استثنای صحیح نیت چہ ایمان بہ صحابہ داخل در حدیث تا احتیاج بکے
استثناء باشد و بعضی نیز راجع بسوسے رسول خدا صلعم کردہ یعنی ایمان پنبی صلعم در وقت لقا تابعے با صحابہ
شرط نیت پس اگر شخص ملاقات صحابی در حالت کفر کرد و پس از ان سلام آورد و وفات پر سلام یافت پس
ان تابعے باشد صحابہ سے در مثال این نوع در بحث مہل گفتہ کالتنذی رسول ہر قیل فانہ لقیہ صلعم کافر نہیں
نہم سلم بعد وفاتہ صلعم و حدیث ہا سمعہ نہ و ہذا اھو المختار و ہمین است راست در تعریف تابعے یعنی مجرور
لقا تابعے با صحابہ کافی است در صحت تابعے بودن برابر است کہ سلام ازوسے دار و یا نہ بار اطباق و اتفاق
جمہور اہل حدیث مثل ذکر کردن ابن جہان و عبد الغنی بن سعید عیش را در تابعین ہا انکہ سماع وسے از احمد
از صحابہ ثبت نیت چنانکہ ترمذی در کتاب الطہارت نوشتہ است و ای گفتہ و مثل عبد الغنی جریر بن حازم لکونہ را
انہا و موسے بن ابی حاتمہ مع اقتصار البخاری و ابن جہان قید علی رویتہ عمر و بن حرث و یحییٰ بن کثیر اعم
قول ابی حاتمہ انہم یدرک احدی من الصحابۃ الا انہما راہ رویتہ و نہا بھم ہنہم الی الکتاب و البروینہ کا لصحابہ و لکن متبیینہ
ابن جہان بکونہ حدیث رویتہ آیا ہنہ سن من حفظ عندک ما صح نہ لک فی ترجمہ خلفین بن خلیفۃ الذی قال البخاری سے
قید یقال انہ مات فی سنۃ احد سے و ثمانین و ما تہنہتہ و نہ لک جز من ابن جہان و قال فیہ غیر ما انہا آثار تابعین
موتابیت ذکر فیہ تہاجر التابعین و سابق بسندہ الیہ قال کنت فی ہجرانہ اذ مر رجل علی بغل او غنجلہ فقیل ہذا عمر و بن
حرث صاحب البنی صلی اللہ علیہ وسلم فقال لم ندخل خلفا فی التابعین ہا الخانت کہ رویتہ من الصحابۃ لانا را سے
عمر و بن حرث و ہو صحابہ تعمیر لم یحفظ عنہ شئی یعنی فان عمر و اتورنے کہا قال البخاری وغیرہ فی سنۃ جنین
ثمانین و اذ غننا العیش ہنہم مع انہما را سے ایضا فقط لکونہ حدیث رویتہ لانس و ہو بوسط سطح کان ما لجا لعیقل
بحدیث حفظ منہ خطبۃ بل محفوظ عنہ حدیث راہ ایضا بکہتہ و ہو یصلی عند المقام احرفا معدودہ حکا نا از لیس حکم البانی
انہا را سے و حفظ حکم غیر البالیغ اذ انہی ولم یحفظ استہ و قال الحاکم و طبقہ تقدیرے التابعین لم یصح سماع احد
منہم من الصحابۃ یعنی گفتار فہم بارویتہ ثم ان ظاہر کلام ابن کثیر عدم انفراد الحاکم بانہی عنہ فانہ قال فلم یقتضوا کفر
رویتہ الصحابہ کما اتفقوا فہا طلاق سلم الصحابی علی من راہ علیہ السلام شرف رویتہ و عظمہا و نہ متعلق است شرط

مع الرتبة كونه من من يخطئ كما لابن جمان او الرواية صريحا استهت كويم از بن جمان است كه امام ابو حنيفه رحمه الله عليه نيت
 زيرا كه در باب كس از صحابه نزد ارباب تحقيق ملاقات حاصل نشده اگر چه در حين ولادت وى چند كس از صحابه موجود بود
 مثل انس بن مالك در بصره و ابو الطفيل در مكه و ابن ابى اوفى و ركوفه و سهل بن سعد ساعدى در مدینه اما بجز و معاشر
 صحابه در مدينه بودن كافي نيت و اگر لقاهم ثابت شود چنانكه على قارى در عايشه شرح بخند و ابن سعد در طبقات
 رويت كرده و همچنين سيوطى و ابن حجر مكي و سلطانى در شرح بخارى در باب من لم ير الرسول الا من الهجر حين نوتت من
 ابى اوفى به اخر من مات من الصحابه بالكونه سنة سبع و ثمانين و قد كلف بصره قيل قد راه ابو حنيفه سمع عمره سبع سنين
 كويم حافظ بن حجر در تقريب التهذيب ص ۶۲ امام ابو حنيفه را در طبقه سادسه نوشته و در همان كتاب در صفحه ۳۴ نوشته
 كه السادس طبقه حاضر نمايندگان لم يثبت لهم لقاء احد من الصحابه كابن جريح استهت و سلطانى در غير هم آورده اند كه امام ابو
 حنيفه را با انس بن مالك در كوفه لقوا حاصل شده اما در آن زمان صغير غير متميز بود و در كوفه رويت او از انس و غيره ثابت
 نشده چنانكه سخاوسه در شرح الفيه بحث اسنادعالى و نازل تصحيح بدان نموده و بعضى از علماء حنيفه امام ابو
 حنيفه را تابعى صغير نيز نوشته اند اما اين سخن هم خالى از مناقشه نيت و لولا اخرون التطويل لاوردت الكلام فيه لم تقطع
 و لكن نقل و كفى خير ما كثر و الهى و او ايم تر از كنج مقصود نشان يگر ما رسيدم تو باره برسى يا خلافا
 لمن اشتراطه فى التلبى طول الملائمة و صحة السماع و التمييز خلاف ذلك يك اشتراط كرده و تابعى
 طول اجتماع يا صحت سماع يا سن تميز كند و بعض چهاره و نيز و بعض پنج و يا چيزى زياده بر آنست كه سگنى آخر فدا
 الكتاب غير شك در تعريف تابعى نيز اختلاف است چنانكه در تعريف صحابى و مختار بين است كه مصنف ذكر كرده و
 خطيب بغدادى گفته كه تابعى بودن بطول اجتماع ثابت شود و ابن جمان اشتراط سن تحمل كرده پس اگر صغير غير متميز
 باشد اعتبار رويت وى صحابى معتبر نباشد مثل خلف بن خليفه چارن محدود و از اتباع تابعين است اگر چه عمر و بن حجر
 را دیده زيرا كه در حين رويت صغير غير متميز بود سخاوسه گفته مويده اول است قول و صلح طوبى رافى و اسن ابى و طوبى
 لمن رآه من رآه پس در نيجده كتاب بجز در رويت است و انبه سلم بد انكبه معرفت تابعين اصل عظيم است در
 شناختن مرسل متصل و لهذا حاكم گفته منها غفل الانسان عن هذا العلم لم يفرق بين الصحابة و التابعين ثم لم يفرق بين
 التابعين و التابعين كذا قال النبوى فى مقدمه شرح مسلم حاكم گفته كه تابعين را پانزده طبقه است كويم تفصيل اين باب
 در ماسياتى بيان خواهد شد و فقهى بين الصحابة و التابعين طبقة اختلاف فى الحاقه يد اى القسبين
 و هه المحضه من الذين ادركوا الجاهلية و الاسلام ولد ير و النبى صلى الله عليه وسلم
 و يك طبقه ميان صحابه و تابعين است مانند اختلاف واقعه در حقوق ايشان كه ايا كودم يك از اين دو قسم مى باشد
 و ايشان را محضين نامند كه از جاهليت و اسلام هر دو را یافته اند اما بنى صلح را نديدند حاصل انكه بر زمانه جاهليت

صغیر غیر متمیز

تفاوت در تعریف صحابه و تابعین

کلیه صحابه تابعین است

قبل التبعث یا بعد از آن یا فیه صغیر باشد یا کبیر در حیوة رسول خدا صلعم لکن رویت رسول خدا صلعم و نبی ص
و یا وی صلعم را دیده اما در آن زمان سلمان نبوده پس اسلام درین حیوة و بی صلعم علیه و سلم آورده یا بعد
از آن پس این چنین را در اصطلاح اباب اطول حدیث مخضرم نامند بخاوضا و مجمره فتح را و در وجه تسمیه او چند
اقوال نورشسته اند و مشهور میان اهل حدیث آنست که در سه متر و دست میان دو طبقه معلوم میشود که از کدام
یک است زیرا که ایشان بطحاظ معاصرت صحابه اند و بطحاظ عدم رویت تابعی چنانکه گویند لحم مخضرم و قتیبه معلوم
نماید که از کدام یک است فعد هم ابن عبد البر فی الصحابه و ادعی عیاض و غیره ان ابن عبد
البر بقول انهم صحابه و ابن عبد البر ایشان را در صحابه شمرده و قاضی ابو الفضل عیاض و غیره او را نموده
که ابن عبد البر مخضرمین را صحابه گفته و فیه نظر کند انهم فی خطبه کتابه بان انما او مردده لیکن
کتابه جامعاً مستوعباً لاهل القرن الاول و درین ادعا قاضی عیاض نظرت زیرا که ابن عبد البر خطبه
کتاب خود البصایح کرده که در جای او مخضرمین در صحابه از جهت جامع و مستوعب بودن کتاب خود دست مراد
اول را که شرف بزرگ است حضرت حمله علیه و سلم بوده باشد یا نه پس غرض ابن عبد البر صحابه و مخضرمین را در
یک جا ذکر نمودن بطحاظ طبقه و مقاربت با دست است از آنکه مخضرمین صحابه اند حقیقه و قاضی عیاض غلط شده
نقل کردن این قول از ابن عبد البر پس مخضرمین را شرف معاصرت رسول خدا صلعم حاصل است نه رویت تا که
از صحابه شمرده شوند و الصحیح انهم معدودون فی کبار التابعین و همچنین است که مخضرمین بعد
در کبار تابعین اند و حاکم ایشان را طبقه متقل از تابعین گویند و انیده و تعریف تابعی کبیر و صغیر بیشتر در کتب
شده سوا عرف ان الواحد منهم کان مسلماً فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم
کالذکر شده او کبار است که یکی از ایشان در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم مشرف به اسلام بودند
نخاستی یا نه بلکه پس از زمان آنحضرت صلعم مشرف به اسلام شده و حاکم ولدان صحابه که در زمان آنحضرت صلعم تولد
شده و رویت وی صلعم ایشانرا حاصل نشده از جمله مخضرمین شمرده مثل کنابجی و علقم بن قیس و مثال ایشان که
نخاستی بفتح نام پادشاه جلسته است که تا نبانه نبوی صلی الله علیه و سلم ایمان آورده و طائفات نصیب شده و صلعم
وی در کتب سیر فصلاتر قوم است و آنکه در حیوة نبی صلی الله علیه و سلم اسلام نیارده بلکه پس از وفات ایشان این
قتیه و جبرین نصیر است و آنکه در حیوة نبی صلعم سلام آورده زید بن و سب و قیس بن سلم و ابی سلم حاکم
و ابی عبد الله ضابجی و سدید بن غفله است قتیبه در خلاصه گفته که سلم است کس از مخضرمین شمرده و معطلانی زیاد
از کبیر صحابه ای گفته و من طالع الاصابه شیخنا وجد منهم خلقاً از جمله است احف بن قیس سلم سوسه عمر اسود بن
طال الحسین اسود بن زید بن النخعه او یس القرنی الکوفی اوسط البعلجی ثمانه بن خزان قتیبه جبرین نصیر است

یا تابعی یا من ایشیان نا آنکه قول مصنفین اگرچه متاخرین باشند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم داخل در مرفوع
باشد و برابرست که اصنیف قول باشد نحو قال رسول الله صلی الله علیه وسلم کذا یا تقریر یانند
قول صحابن نقول او کما فعل کذا و رسول الله صلی الله علیه وسلم تفضیل این اجمال بیشتر نوشته ایم و الشانی التوقفا
وهو ما ینتقی الی الصحابی و قسم دوم موقوف است و او است که منتهای اسنادش تا بصحاب باشد و
قرینه برای رفع در آن نبودیم است از قول باشد یا فعل یا تقریر متصل باشد یا منقطع و حاکم اشترط عدم القطع کرده
سخاوی گفته این شاذ است و گاهی استمالش بر غیر صحابی نیز می آید لیکن تصحیح مثل وقفه معمر علی همام و وقفه
بافع و نحو ذلک ابن الاثیر در جامع الاصول گفته موقوف بر صحابی بر اهل علم کمتر مخفی میماند و این چنانست که منسوب
میشود و حدیث بسوی صحابی و چون بصحابی رسد گوید آنکان یقول کذا و کان یفعل کذا و کان یامر بکذا و کذا
و نحو ذلک است و این عبارت اول است بر آنکه اتصال در موقوف معتبرست و موقوف اگر چه سندش متصل باشد
در احکام مشرع حجت نیست نزد شافعی و طایفه از علما اهل الاصل و به قال اهل العلم باصول الفقه و نزد طایفه حجت
ذکره الطیبی فی الخلاصة و ابن الهمام در تحریر الاصول گفته الحق الرازی من الحجیة و البردعی و فخر الاسلام و بنی قول
الصحابی فی ما یکن فیة الرازی بالسنه نجیب تعلیده و نفاه الکرخه و جامعه و الشافعی است و کتب العلم و علی
لکنه نوی در شرح وی گفته آنها اختلاف بین مشایخمانه اقوال الصحابه فیما یدرک بالرازی و القیاس فا لکنه منا
یعنی الحجیه و الرازی و البردعی و فخر الاسلام و شمس الایمنه علی الحجیه و الیسبیل المصنف و علی الشافعی فی قوله القدیوم و
روی عن مالک و احمد فی روایتیه و اما الشافعی فی قوله الی یذکر الی قول الصحابه جوده اصلا و انکار الحجیه فیما لا یدرک
بالرازی انکار الوضحات الضروریة لایعجاب بیه و ابن الهمام در فتح القدیوم حاشیه هدایه در کتاب العجم مینویسد قول
الصحابه حجیه عندنا ما لم تنفذه من السنه لیه گویم این سخن اول بر آن است که هر چه بر صدام و معارض سنت صحیح
نیست گنجانند در ذمه و مقام خلاف و شک نیست که این چنین موقوف در غیر منصوص مقدم بر اجتهاد مجتهدین است
و آنجا که معارض سنت صحیح که مرفوع حقیقت است در خور احتجاج نباشد اگر چه مرفوع حکما باشد و مدار بسیاری از حکام
فقهیه بر موقوفات است و مویدا پیغمبرست که بخاری در تراجم صحیح خود آثار صحابه و تابعین را بر او نموده لیکن کجانی
بر بخاری در باب و لوع الکلب و همچنین طلالی اوایل شرح بخاری گفته که نقل کردن بخاری آثار صحابه و تابعین را یا
بنابر استظهار مرفوعت و یا بنابر بیان کردن مذاهب ایشیان نه آنکه احتجاج بدان گرفته است و سیالی نحوه و
تفسیر صحابی که خلاف لغت و ظاهر کتاب و سنت باشد و جب الرویه است کذا قال الکنزوی و غیره و اگر موافق لغت
و ظاهر کتاب و سنت است مقبول باشد و ظاهر از تصرف بخاری در صحیح خود قبول او است فاشد
شود کاسه و در ارشاد الفحول الحقیق الحق من علم الاصول نوشته خبر ظاهر باشد در جزیه و صحاح را

انرا اصل زنجیر ظاهر است که بجز لفظ از حقیقتش بسوسه مجاز یا بصرف او از وجوب بسوسه مذاب یا بصر
 از تحریم بسوسه کراهت پس مذہب جمهور از اہل سنت است کہ عمل بظاہر باید کرد و بسوسه خلاف آن
 نباید رفت بجز بقول صحابی یا فعل آن و امام ابو الحسن کہ مخی از علما حنفیہ درین سئلہ باجمہور متفق گشته و دلیل جمہور
 است کہ ظاہر حدیث دلیل قطع است و قول صحابی و فہم و سے دلیل شرعی نیست و بعض حنفیہ و غیرہ میگویند
 کہ تاویل صحابی از ظاہر حدیث مقدم است و دلیل ایشان این است کہ ترک کردن ظاہر حدیث را بخود صحابی
 حرام میدانست و مع ذلک چون ظاہر حدیث را ترک کرد پس ازین معلوم شد کہ وی دلیل بر ترک ظاہر حدیث
 یافتہ و لہذا ظاہرش را ترک نموده و جوایش از طرف جمہور است کہ چون بدترک نمودن وی حدیث را بنا بر احتمال
 مذکور است همچنین این نیز احتمال دارد کہ صحابی حدیث را فراموش کرده باشد و قول فعل آن کہ تاویل آن حدیث درست
 شود مستقل رائے او باشد و یا در آن تاویل غلط کرده و یا در آن تاویلین بجز از آن دیگر کس قابل و متعاجر و سے بنویز
 الی غیر ذلک من الاستمالات پس با وجود چندین احتمال قولش قطعہ نماند و ظاہر حدیث بلا اختلاف قطع است
 پس سبب این چندین ظنی و محتمل بودن قول و فعلش ترک ظاہر حدیث کہ قطع است چنان درست باشد است
 و کذا فی و رسالت اللیب و در فتح الباری شرح بخاری در باب گفتہ کہ قرآۃ شاذہ در قرآن کریم حکم تفسیر صحابہ
 دارد و الثالث المقطوع و قسم سوم مقطوع است و جمیعش مطابق با ثبات صحابہ و مطابق بہ
 سند آن ہر دو روایت مثل مساند و سند و مرسل و مرسل کذا فی شرح روح الالافیہ و هو ما ینتہی الی
 التابعی و ادانت کہ سنادش منہی میشود بسوی تابعی برابر است از قول یا فعل یا تقریر او اہل الصلاح گفتہ این
 غیر منقطع است کہ پیشتر مذکور شد و عرفی گفتہ مقطوع قول تابعی فعل و تقریر او است فقط از قول فعل من دون
 تابع عبد الرحمن سخاوی در فتح المغیث شرح الفیہ الحدیث گفتہ ثم ان شیخنا اوردج فی المقطوع ما جا عن دون
 التابعی كما قال ومن دون التابعی من اتباع التابعین فمن بعدہم فیہ ای
 فی التسمیۃ مثلہ ای مثل ما ینتہی الی التابعی فی تسمیۃ جمیع ذلک مقطوعاً
 و مروی از من دون تابعی از اتباع تابعین یا اتباع اتباع در تسمیۃ مثل مروی از تابعین است یعنی از مقطوع
 گفتہ شود اگر چه بسوسہ منقطع میشود و ان شئت قلت موقوف علی فلان و اگر خواسے کہ چنین گوئی
 موقوف علی فلان نیز درست یعنی بقول فعل و تقریر تابعی من دون آن اطلاق موقوف کردہ شود
 و اما بقید چنانکہ گوئی موقوف علی نافع او موقوف علی مالک و امثال آن قال ابن الصلاح و غیرہ فحصلت
 التفرقتی الا حط لاهم بین المقطوع و المنقطع پس ازینجا حاصل شد تفرقتہ در مطلق صحابہ مقطوع و منقطع
 فالمنقطع من مباحث الاسناد كما تقدم و للمقطع من مباحث اللان كما تری سے پس

قطع است
 منقطع است
 منقطع است
 منقطع است
 منقطع است

از مباحث اسناد است چنانکه پیشتر در اول این کتاب مذکور شده و موقوف از مباحث متن چنانکه ظاهر است و
 باجماع آنچه شهرت دارد استعمال اطلاق موقوف در تحت منتهی تا بعین شود و برابر است که راوی از روایت حدیث
 از میان ساقط باشد یا نه منقطع آنکه از اسنادش راوی ساقط باشد برابر است که منتهی تا بعین است یا نه
 و لهذا منقطع از مباحث اسناد و معدوم است که تقدم موقوف از مباحث متن که اثره پس نسبت میان
 هر دو عموم و خصوص منوید باشد که لا ینفی و قد اطلاق بعضی من هذا فی موضع هذا و بالعکس
 نحو راعن الاصلط لاهم و بعضی اطلاق یکے در جا و یکے به کرده اند و لکن بطور تجرید صیغی است
 از صیغی که دره بسوی اراده یعنی لغوی رفته اند زیرا که انقطاع ضد الاتصال است و اینصفت صادق است بر هر دو
 این الصلاح گفته که امام شافعی و ابو القاسم طبرانی استعمال قطوع در منقطع غیر موصول کرده اند و قول این هر دو
 ضعیف است بحدیثی که از روایتی در الفیه گفته که حافظ ابو بکر بریدگی بر عکس این رفته و گفته و گفته منقطع قول تابعی است
 سخاوی گفته که الخطیب عن بعض اهل العلم بالحدیث ان المنقطع راوی عن اهل بیت اوست و و نه موقوف علیهم
 قول او فعلی و سینه فروع و لکن قال ابن الصلاح انه غریب **فقط** و اینجا نیز چنانکه در شرح مختصر جرجانی
 نوشته که گذشت چون متصل شود و نقل ثقات از تابعی مشهور در بیان ارباب حدیث پس ظاهر است که قول فعل و
 و تقریر تابعی محبت باشد و اقتداء در آن صحیح بود البته گوئیم این نیز مفید است بحدیث مخالفت مخصوص سنن صحیحه که
 بعضی مطلقا انکار محبت قول فعل تابعی کرده اند چنانکه تطلانی در مقدمه شرح بخاری گفته الموقوفه ما جاز من تابعی
 من قول او فعلی موقوفه فاعله من تابعی است سخاوی گفته که قول تابعی فعل و او موقوفه گویند اگر قرینه براسه رفع
 نیست و اگر قرینه یا نه حکوم منجی باشد مثل قول صحابی چنانکه گویند من السنه کذا و نحو آن و مذکور است که منقطع
 او خالفها انواع الحدیث بكون احوال الصحابه و التابعین و ما یسمی لادخل بها فی حدیث قال الخطیب فی جامعنا یزوم
 کتبها و النظر فیها التفریق اقول هم لا یند عن ما یسمی قلت لا یتما و یسجد احدی معتقد به الرسل و در توضیح بهای المعنی
 الفصل من الفروع و قال الخطیب فی التوفقات علی الصحابه جعلنا کثیر من الفعیه بمنزله المرفوعات الی البنی صلی الله علیه
 فی لزوم العمل بها و تقدیمها علی القیاس و الاحتیاط بالسنن انتهی و مسنده الاحتیاج بالصحابی ميسوطه فی الحل
 و یقال للاخبارین ای الموقوفه و الموقوفه الاثر و براسه هر دو اخیر یعنی موقوفه موقوفه
 گفته شود چنانکه گویند در آثار چنین آمده است **و بعضی** اطلاق اثر بر قول رسول خدا صلوات الله علیه چنانکه
 گویند راوی عیبه اثره و در دعا آثار چنین آمده یعنی دعاییکه از رسول صلوات الله علیه است و بسوی این حدیث
 کلام مسلم و خطبه صحیح خود و دولت استنبه علی لغوی روایتی المنکر من الاخبار کثیره و لا ینکر ان علی لغوی خبر الفاسق و هو
 الاثر الشهور عن رسول الله صلوات الله علیه من حدیث عن جده یوسف که کذب فیه و حدیثین این حدیث صحیح است

فقط
 و اینجا نیز چنانکه در شرح مختصر جرجانی

ف

یعنی از
مرفوع و
موقوف
۱۳

باینها در جواهر الاصول گفته که اثر از صطلحات نه است استعمال در کلام سلف و استعمال خبر در حدیث
رسول صلعم خاصه می کنند و گفته اند که خبر میان حدیث است و مراد از اثر و نیز بعضی شامل هر دو است
بعوم مطلق و در کلام نو و بی در تقریب و همچنین در شرح مقدمه سلم ظاهر میشود که اثر نیز و فقها می خراسان
مختص بموقوف است و نیز در جواهر محدثین شامل هر دو است با موقوف و چون است که خبر را مختص بآن حضرت در
اثر را مختص بموقوف و موقوف در انداختن آنرا از سیاق کلام مصنف همین استفاد است و نیز در بعضی لفظ حدیث
و سنت و خبر و اثر مترادف اند اطلاق هر یک بجای دیگر روایت ابن الصلاح گفته و من نه ایست که میریز
العلماء کتاب الجامع للمعجز و الآثار بالسنن و الآثار کتاب السنن و الآثار للطحاوی و البیهقی و غیره ایستند
گفته اثر بفتح تین نشان پاکه نزد فقیهین مرفوع بر زمین ظاهر شود و چنانکه زیر گفته و المراد ما عاش حمد و وله
اثر لایسته العرفه بفتح الهمزة و بفتح اول و کون ثانی نقل کردن سخن و حدیث بنوی و کپ نشان
و پس چیزی که کذا فی الصراح و غیره الممسند - و الممسند فی قول اهل الحدیث هذا
حدیث مسند هو مرفوع صحابی بسند ظاهره الاتصال بسند در
قول اهل حدیث هذا حدیث مسند مرفوع صحابی است بسندی که ظاهرش اتصال است و مراد از مرفوع صحابی است که
صحابی اهدی را در مسناد ترک نکند و لفظ مسند را با الضم درین فن چند اهتبار است یکجه محدث چنانکه فلان
مسند الوقت و آن کسی است که روایت حدیث پس مسناد خود می کند خواه نزدش علم بدان حدیث باشد یا غیر
روایت بود که ذاتی فتح الباقی و بنا برین تقدیر مسند کبیر نون است و دوم کتابیکه در آن مسندات صحابه در وقت
شان فراهم باشد و این چنانست که احادیث را بر ترتیب صحابه ذکر نمایند موافق حروف تهجی یا موافق سوانق
اسلام موافق شرافت نسب که اسالیق تفصیل ذلک و بلبدرین تقدیر هم مفعول است سیوم آنکه مسند
و مراد بدان مسناد و در این مصدر است همچو مسند شهاب و مسند فردوس ای اسانید احادیث یا چهارم
حدیث و در اینجا حدیث مراد است و آن صحیح و حسن و ضعیف میباشد و در تفسیر و سه اختلاف است بر سه
اقوال چنانکه مصنف بیان خواهد کرد و مفعولی مرفوعه کالجنس پس لفظ مرفوع درین حدیث مراد است که اشار
مرفوع تابعی و من دون وی است و قوی صحابی کالفصل بفتح ما در فعه التابعی فانه مرسل
و لفظ صحابی بمنزله فصل است پس رفع تابعی از ان خارج مانده چنانکه تابعی صحابی را از میان ترک کند مرسل باشد
نرسند او من دون فانه معضل او معلق و اگر تبع صحابی یا تابعی را از وسط بیدار زد و معضل
یا معلق باشد پس معضل در صورتیکه از رویش دو کس یا زیاده ساقط باشد معلق در صورتیکه رفع آن از
مصنف باشد که مبداء مسناد از دست و نهاد را بگذارد و مثال قال رسول اللہ صلعم او فلان گوید و قوی

ظاهرة الاتصال يخرج ما ظهره الا لقطع واز قيد ظاهر الاتصال ظاهر الا لقطع بغيره وانما چنانکه
 مرسل جلی ویدخل ما فيه الاحتمال ولكن اهل عمل مانند دوران آنچه محتمل است یعنی احتمال اتصال و قطع هر دو در
 مثل عنعنہ مدلس که ظاهرش اتصال باشد و گاهی تقیید کرده آید پس القطع یافته شود و این را مرسل مخفی نامند که
 و ما یوجد فيه حقيقة الاتصال من باب الاولى وانکه دوران حقیقت الاتصال موجود است و مرسل
 بطریق اولی داخل ماند و يفهم من التقيد بالظن من الاتصال الخفية كعنينة المدلس
 المعاصر الذي لم يثبت لفتية لا يخرج الحديث عن كونه مسندا لطبقات الائمة الذين خرجوا
 المسانيد على ذلك واز تقیید بظهور مفهوم شد که القطع مخفی مثل عنعنہ مدلس و عنعنہ معاصر که قبا و ثابت
 نشده بخروج حدیث از مسندیت نیست زیرا که اخیر بخروجین مسانید بران طبق متفق بوده اند یعنی اتفاق کرده
 که اطلاق مسند بر القطع مخفی منافی نیست سخاوی گفته لیکن الواقع ان اصحاب المسانید من الائمة لا تجاسون فيها
 تخرج معنات المدلسين ولا احاديث من ليس له النبي صلى الله عليه وسلم الامجد والروية من غير تكبير بل جبار الخطيب
 واتصال الاسناد فيه ان يكون كل واحد من رواة سمع من فوقه حتى يتتبع الى اخره ان لم يبين فيه السماع بل
 اتقص على العنينة انتهى وهذا التعريف موافق لقول الحاكم واین رسم موافق قول حاکم است و همچنین
 موافق قول جماعته دیگر از محدثین است که ابن عبد البر از ایشان حکایت کرده و این قول باول است پسند
 ما رواه المحدث عن شيخ يظهرهما بعد منه وكن الشيخ عن شيخ متصل الى صحابي رسول
 الله صلى الله عليه وسلم یعنی حاکم ابو عبد الله نسیابوری صاحب مستدرک در کتاب علوم حدیث
 گفته مسند است که روایت کند از محدث از شیخ که ظاهر باشد سماع آن ائزان شیخ و همچنین ظاهر باشد سماع شیخ
 شیخ از شیخ خود که متصل میباشد بسوی صحابی و از صحابی بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس حاکم در مسند
 دو شرط کرده یکی اتصال مسند دوم نرم آن بسوی رسول خدا صلی الله علیه و سلم پس موقوف متصل و مقطوع
 متصل مسمی بمسند نباشد و همچنین مرفوع منقطع و سخاوی گفته بنا برین تقدیر میان مسند و متصل عموم و خصوص
 منطوق است پس هر مسند مرفوع است و هر مسند متصل بدون مفسر دوران هر دو ذاتا الخطيب فقال
 المسند المتصل وخطيب ينادى و در کفایه گفته مسند است که متصل باشد یعنی مرسل نبود و این قول دوم است
 فعلى هذا الموقوف اذا جاء مسندا متصل يسمى عنده مسندا و برین تقدیر موقوفه نیکو مسند
 متصل باید نز و شش مسند باشد پس مسند متصل هر دو در اطلاق بر هر واحد از مرفوع و موقوف مساوی
 باشد بلکه مقطوع را نیز باشد لیکن قال ان ذلك قد ياتي بقله ليكن خطيب گفته که احتمال مسند در
 موقوف متصل و همچنین در مقطوع متصل قلیل است و اکثر اطلاق او بر مرفوع متصل آید چنانکه ابن الصلاح گفته اکثر

اینجا در مسند
 شیخ از شیخ خود
 که متصل میباشد
 بسوی صحابی و از
 صحابی بسوی رسول
 خدا صلی الله علیه
 و سلم پس حاکم در
 مسند دو شرط کرده
 یکی اتصال مسند
 دوم نرم آن بسوی
 رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم پس
 موقوف متصل و
 مقطوع متصل
 مسمی بمسند
 نباشد و همچنین
 مرفوع منقطع
 و سخاوی گفته
 بنا برین تقدیر
 میان مسند و
 متصل عموم و
 خصوص منطوق
 است پس هر مسند
 مرفوع است و هر
 مسند متصل
 بدون مفسر دوران
 هر دو ذاتا
 الخطيب فقال
 المسند المتصل
 وخطيب ينادى
 فعلى هذا
 الموقوف اذا
 جاء مسندا
 متصل يسمى
 عنده مسندا
 و برین تقدیر
 موقوفه نیکو
 مسند متصل
 باید نز و شش
 مسند باشد
 پس مسند
 متصل هر دو
 در اطلاق بر
 هر واحد از
 مرفوع و
 موقوف مساوی
 باشد بلکه
 مقطوع را
 نیز باشد
 لیکن قال
 ان ذلك قد
 ياتي بقله
 ليكن خطيب
 گفته که
 احتمال
 مسند در
 موقوف
 متصل و
 همچنین
 در
 مقطوع
 متصل
 قلیل
 است و
 اکثر
 اطلاق
 او
 بر
 مرفوع
 متصل
 آید
 چنانکه
 ابن
 الصلاح
 گفته
 اکثر

اینکه در کتب
مختلفه
نوشته شده است
که در بعضی
کتابها
مستند
است

اکثر استعمل در کتب فیهما جاء عن رسول الله صلی الله علیه و سلم دون ما جاء من الصحابة و غیرهم لیس فی حدیث صحابی گفته می شود که
ایشان ازین معنی ابامی نماید و بعد ابن عبد البر بحیث قال المسند المرفوع و ابو عمر بن عبد البر در تفسیر
ابن سیرین گفته مندر است که مرفوع باشد یعنی خاص از رسول خدا صلعم آمده و آن مقول است و مرفوع است و
لم یعرض للاسناد و ابن عبد البر تعرض بسوسه اسناد از اتصال و قطع و نحو همان که در کتب عامه گذشت
فانما یصدق علی المرسل زیرا که این صادق است بر مثل آنچه گوید قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
والمقطع اذا كان المثنى مرفوعا و صادق است بر منقطع نیز و مرفوع بودن متن یعنی متن بر مثل مرفوع
منقطع مثال منقطع زهری از ابن عباس از رسول خدا صلعم است زیرا که زهری از ابن عباس شنیده
پس نزدش این سند باشد زیرا که اسنادش بسوی بنی صلعم است و اما اگر این منقطع است و همچنین صادق است بر
مرفوع متصل مثل روایت مالک از ابن عمر از رسول صلعم فرموده که در این حدیث مرفوع مساوی اند و قطع
برین هر دو داخل میشود و کاشا ایل پدر و بچسبیدن ایل قابل نیست صحابی گفته و هر مخالف استقیض من علی ایست
فی مقابله بین المرسل و المسند فقیه لون آمده فلان در اسله فلان استی و با بجز فرق میان مسند و متصل و مرفوع
چنانکه صحابی و غیره نوشته است که نظر در مرفوع بسوی حال متن است با قطع نظر از سند متصل باشد یا نه و در
متصل نظر بسوی حال اسناد باشد با قطع نظر از متن مرفوع باشد یا موقوف و در سند نظر بسوی هر دو حال
معایس میان مسند متصل و مرفوع عموم و خصوص مطلق باشد چنانکه حاکم گفته پس هر چند مرفوع و هر چند
متصل باشد بدون کس هر دو یعنی متصل کتاب مرفوع باشد و کتاب غیر مرفوع و مرفوع کتاب متصل باشد
و کتاب غیر متصل مثل منقطع پس مسند خاص مطلق است از هر متصل و مرفوع و نسبت میان متصل و مرفوع عموم
و خصوص من و وجهت بنا بر اجتماع هر دو مرفوع و عدم رفع متصل و بعضی حیثی مثل موقوف متصل پس
اتصال مرسل و منقطع و بعضی معلق و همچنین معین در س قبل از تبیین بها فاش خارج شده و اما اقوال بعضی که
مسند منقطع اند چون اسانیدشان متصل باشند پس بسوسه متصل نباشد بنا بر تفریق میان لفظ قطع و وصل
عراقی در شرح الفیه گفته تا مینم اسم المتصل فی القطوع فی حاله الاطلاق كما یشیر الیه قول ابن الصکالک
المتصل یقع علی المرفوع و الموقوف و اما مع التفتید بچنانچه واقع فی کلامهم بقولهم هذا متصل الی سید ابن سبیب
اولی الزهری اولی مالک و نحوه ذلك و متصل و موصول و همچنین متصل بکتاب او نام و موصول به و نیز
آمده چنانکه عبارت امام شافعی در بسیاری از مواضع اقم و لالت بران می نماید این واجب در تعریف خود گفته
ابن الفیه فی نه است و او گفته است **العالم المطلق** باید دانست که مسند چنانکه این اصطلاح گفته

اینکه در کتب
مختلفه
نوشته شده است
که در بعضی
کتابها
مستند
است

خیر فاضله از خصائص است سید المرسلین است بالغه از سنن بود که درین تین است مسلم در مقدمه صحیح خود و همچنین
 ترمذی در آخر کتاب الععل از عبد الله بن المبارک آورده که گفت الاسناد من الدین ولولا الاسناد لقال من شارباً
 و نیز از وی است که گفته مثل الذي يطلب امر دینه بلا اسناد و کثیر الذي يرتقى السلم بلا سلم و از سفیان ثوری آمده که
 گفت الاسناد سلاح المؤمن فاذا لم يكن معه سلاح فبأي شيء يقاتل و محمد بن عبد الباقي ترمذی در شرح سوره هود
 و همچنین حافظ ابن القيم در اعلام الموقعین از امام شافعی آورده که وی فرمود مثل الذي يطلب الحديث بلا اسناد
 كمثل طالب ليل يمل خزنة حطب و فيه انفسى يلدعه و هو لا يدري و نیز بهر آن است قال المظهر في قوله تعالى او ائنه من علم
 اسناد الحديث و نیز بهر آن است قال بقیة ذاکرت حماد بن زید با جادیت فقال ما اجوز ان لو كان لها اجرة یعنی
 الاسانید ایست و تطلانی در موهب لدنیة از ابو بکر بن محمد بن احمد آورده که گفت بلغنی ان احد من هذه الامم
 نبهتكم بشي اذ لم يعطها من قبلها من الامم الاسناد و الاثبات و الاعراب استخادى و در فقه الحنفی شرح الغنیة
 گفته و قدر وینا من طریق ابی العباس الدعولی قال سمعت محمد بن حاتم بن المظهر يقول ان احدكم هذه الامم و هو
 و فضلها بالاسناد و لیس احد من الامم كلما قدیمها و حدیثها اسناداً و انما هو صحیح فی ایدیهم و قد خلطوا بکثیر من اخبارهم
 عندهم تمیز بین ما نزل من التوراة و الانجیل و بین ما الحقوه بکثیر من الاخبار التي لاخذوا عن غیر الشیعات و هذه الامم
 انما ترض الحديث عن الثقة بالحدیث فی زمانه المشهور بالصدق و الامانة عن مثل حنظل من اخبارهم ثم یحییون
 اشد الحیث حتی یعرفوا الاحفظ فالاحفظ و الاضبط فالاضبط و الاطول مجالسة لمن فوقه ممن كان اقل مجالسة
 ثم یتبون الحدیث من غیرین و هذا اکثر حتى یهدیوه من الغلط و الزلل و یضبطون حروفه و یجدوه عدا غیبت
 افضل نعم الله علی هذه الامم فیلدخ الله شکره النعمة ایست و ملا علی قاری در شرح فقہ الکریمی نوشته است اعلم
 قال فی حدیثنا و ما سواه و سوسه شیا طین طین ایست عبارات بجز احتیاطاً یا باشارت بهاد و لالت بران می نماید که کتاب
 از سنن او در هر امر از امور دین اعم است از آنکه از قبیل اخبار نبوی باشد یا از قبیل احکام شرعی یا از مناصب فضایل
 و معازری و سیر و فواصل و غیر ذلک من الامور المتعلقة بالذین الیتمین خصوصاً بعد از قرون بلکه که مشهور است باحوال غیرت خیا
 در حدیث صحیح و غیرها و غیر القرون ثانی ثم الذین یؤمنهم ثم الذین یؤمنهم ثم یفشو الکذب و مثل حدیث بکون فی
 آخر استی ناس سجدوا لکم عالم سمعوا انتم و لا یأثمون فایکونوا ایام و مثل اثر عبد الله بن مسعود ان شیطان یشیل فی صوة
 الرجل فیاتی القوم فیحیدهم بالحدیث من الکذب فیتقرحون فیتقولون لعل بهم سمعت رجلاً عرف وجهه و لا ادري ما
 اسمه سجدت اخرهما سلم و اسئال ان از اخبار و آثار پس وضع احادیث و دین است بر رسول خدا صلعم مبارک
 شده بعضی وضع احادیث در احکام کرده و تقول بجلال و حرام نموند و بعضی در فضایل صحابه تابعین و ائمه
 و اماکن و بلدین و مسکن و اوطان کردند و بعضی وضع احادیث در مناقب و مناقب صحابه و ائمه و صحاب

ایشان نمودند بنا بر تعصب و فساد و یا سخنان پس این از اجبار ایشان تر نفی شده مادامیکند معتد علیه نزد ارباب
حدیث یافته نشود و لهذا صد مسائل بلکه هزار تا که در کتب فتاویٰ منسوب بسوی مذہب است هرگز صحت آن
از آئمه بپایه ثبوت نمیرسد و ممکن نیست که عالمی از علماء دنیا تعظیم آن تا امام مجتهد خود و حسب قاعده اهل علم پیش
میتوان کرد و صاحب هدایه که از جمله علماء حنفیه است در افعی شرح و حیر که از اکابر علماء اشافیه است تصنیف
خود اکثر اجزاء و آثار و اسپه نقل نموده اند که نزد نقاد حدیث بپایه ثبوت نرسیده که الا یعنی علی من طالع کج
احادیث الهدایه للزیلع و تخریج احادیث شرح الرافعی لابن حجر العسقلانی و عینک و خطبه شرح هدایه نیز
اشارت بدین معنی نموده و آیین بلا و دیگر حال ایشان بنا بر عدم عبور و عبور بر دو فایده در حدیث است
و نقد اسانید و بیات خود را بر نقاد حدیث بنا بر محض ظن تصحیح ایشان حواله نمودند زیرا که این وظیفه محله
آثار است نه از وظیفه فقها امصار و اهل رای اعصار لکل فن رجال و کلک مقام مقال و هرگز کتب طبع
را ملاحظه کند بر و این معنی محقق نماید حق تعالی زمره محدثین را جزا سے غیر بدید که سلسله اسناد را از دست
نداده اند باقی سخن درین امر مانده که اگر چه از اسناد لایده است و هر امر از امور دین لیکن نقل حدیث از
کتاب معتد علیه براسه عمل یا براسه اجتماع اگر چه از عامل و مثبت طریق تحصیل با صاحب حدیث یا لغو
کتاب یافته نشود و جایز نیست یا نه خصوصاً درین اعصار متاخره که اهتمام اسناد و شرط مقرر از اکثر علماء
و طلبه از دست رفته بنا بر اعتماد بر کتب مدونه و معتده احادیث و نقد پس آنچه نزد ارباب تحقیق تصحیح است
جواز اوست نقلی قاری در مرقات المفاتیح شرح مشکوٰۃ المصابیح نزد قول صاحب شکوٰۃ والی اذ انبت
الحديث اليهم كالي اسندت الى النبي صلى الله عليه وسلم الفقه علم من كلام المصنف انه يجوز نقل الحديث من
الكتب المعتمدة التي اشتهرت وصحت نسبتها لمؤلفيها كالكتب الكوفة وغيرها من الكتب المولفة وسوار في
جواز نقله ما ذكر كان نقده للعمل بمضمونه ولو في الاحكام او للاحتجاج ولا يشترط تعدد الاصل المنقول منه
وما اقتضاه كلام ابن الصلاح من اشتراط حملوه على الاستحباب ولكن يشترط في ذلك الاصل ان يكون قد
تقبل على اصل له معتد مقابلته صحيحه لانه يحصل الثقة التامة بالاعتماد عليها صحته و احتجاجا و علم من كلام
المصنف ايضا انه لا يشترط في النقل من الكتب المعتمدة للعمل او للاحتجاج ان يكون له به رواية الى مؤلفيها
و لكن قال ابن برهان ذمب الفقهاء كافتة الى انه لا يتوقف العلم بالحديث الى سماعه بل از صحت عند الفقه
السنن جاز العمل بها وان لم يسمع انتبه سيوطي و تدريه الراوي شرح تفریب نووی گفته حکم آتایه
ابوهم الاسفرائی الاجماع على جواز النقل من الكتب المعتمدة ولا يشترط اتصال السند الى مصنفها و ذلك
شامل الكتب الحديث والفقه و قال الطبري في تعليقه من وجد حديثا في كتاب صحيح جاز له ان يرويه صحيح

به وقال قوم من اصحاب الحديث لا يجوز ان يروى لانه لم يسمعه وهذا غلط وكذا احكامه امام الحرمين في البرهان عن بعض
 الحديثين وقال هم عصبة لا بسبب الامة بهم في حقايق الاصول لعينه المتقصرين على السماع لا بآية الحديث وقال -
 عز الدين بن عبد السلام في جواب سوال كية اليه ابو محمد بن عبد الحميد واما الاعتماد على كتب الفقه لصحة الموثوقه بها فقد
 اتفق العلماء في هذا العصر على جواز الاعتماد عليها والاستناد اليها لان الثقة قد حصلت بها كما حصل البرهان والاعتماد
 اعتماد الناس على الكتب المشهورة في النحو واللغة والطب وسائر العلوم لمحصل الثقة بها وبعد التمسك ومن زعم ان
 الناس اتفقوا على الخطا في ذلك فهو اولي بالخطا منهم ولو لاجاز الاعتماد على ذلك لتعطل كثير من المصالح المتعلقة
 بها قال وكتب الحديث اولي بذلك من كتب الفقه وغيرها لا اعتناهم تضبط النسخ وتحريرها فمن قال ان شرط الترخيم
 من كتاب يتوقف على اتصال السند فخرق الاجماع انتهى وتساوى في رتبه الحديث شرح الفقيه وبحث نقل الحديث
 من الكتب المعتمدة كقوله ثم بل شرط في النقل للعلم والاحتياج ان يكون له بدو ائمة الظاهر ما تقدم عدمه وصرح ابن
 برهان في الاوسط فقال ذهب الفقهاء وكافة الامة لا يتوقف العمل بالحديث على سماعه بل او صحته عند العشرة
 الصيغية مثلا ومن السنن جاز له العمل بها وان لم يسمع وكذا روى عن الشافعي انه يجوز بالخبر اى يتخذ وان لم يعلم
 انه سمعه انتهى كقولهم انهم كلفه شد در جواز نقل حديثه من كتب معتد بها اسناد و عدم ثبتت و اوله ثبتت كـ
 سلسله اسناد و امها المكن از دست نهند و اجازت در ان از كسيكه اهل جازه باشد بركيزه اگر چه در زمان ابن
 مقصد و از سماع احاديث از شيوخ براسه تبليغ و تعيد و معرفت صحت و ضعف مى بود و درين زمان كه او را بنام
 مقصد و تقا سلسله اسناد بخبر نما و اجتر است تا كه كه ثبت اتصال سنده مخصوص بين است بهت باقى باز سلسله
 امم سابقه كه وقوع تبديل و تحريف در نشان بنا بر قطع سلسله اسناد بود و قال الشافعي ابن الصلاح در نوع الثبوت
 و عشره و ان معرفة صفة من نقل روايته و من تر و كفته و القصد من روايته و سماع منه ان يصير الحديث سلسله
 و اجتر نادى يتبينه الكرامة التي خصت بها هذه الامة ثم قال الثبوت الصلحى صلى الله عليه و على آله و سلم انتهى
 بشرح حال اسناد و ان در صلح بر و نوع بهت عالمى و نازل و عالمى نيز بر و نوع بهت مطلق و كسبه و
 هر يك را اقسام است و ابن الاثير و جامع الاصول در بيان مراتب اسناد و سبطه تمام كرده كاسين مختصر كجائش ايراد
 آن همه نذار و علو مطلق افضل از باقى تمام است اگر صحيح اسناد باشد كما ياتي و لهذا و بيان مقدمه است
 و كفت فان قل عدده اى عدد رجال السند پس اگر عدد رجال سنده قليل است نسبت با سلسله
 به نسبت و غير فاما ان ينتهي الى النبي صلى الله عليه و آله و صحبه و سلمه بذلك العند
 القليل بالنسبة الى سند اخر يروى بذلك الحديث بعينه بعدد كثير پس اگر حديث باين
 عدد قليل ينتهي بوجه نبى صلى الله عليه و آله و صحبه و سلم يمشود و به نسبت سنده ديگر كه اين حديث باين سنده بعينه

بدر کثیر آمده و میتهی الی امام من اثنته الحدیث ذی صدفه علیته بیاعد در حال سند
منتخب می شود و با ما می از آنکه حدیث صاحب صفت علیته علیته لفتح اول کسر لام و تحاتی شده یعنی بلند که الحفظ
والفقد والضبط والتصنیف و غیر ذلک من الصدقات المقصیده للترجیح مثل حفظ
وضبط وفقه وتصنیف و جز آن از صدقات مقصیده ترجیح که جمله آنها را ابو بکر مازمی در کتاب الاعتقار بیان نموده
کشفته مثل شعبه بن الحجاج که وی در حفظ و اتقان علی منزلت دارد و آنکه لقب بابیر الزینین در حدیث بوده
و مالک و الثوری و الشافعی و البخاری و مسلم و یحیی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن سنیان
ثوری و امام شافعی و امام بخاری و مسلم و نحو ایشان چنانکه اعلمش و ابن جریر و ابوزاعنی و ولایت و شمیم و زینبی
و غیر ایشان از کثیر حدیث که روایت از آنها میکنند دارند برابرست که عدد در بیشتر زمان امامان به نسبت عالی باشد
مثل سفیان بن عیینه از زهری و حمید و غیره از انس و یازمان مثل سفیان بن عیینه از محمد بن مجاهد از ابن
عبد البر بن الکاشغری از مسلم بن ابی حنیف از عبید الله بن عدی بن الحجار از عمر بن الخطاب بخاری و در شرح الفیه
گفته و قد اخرج شیخنا فی هذا القسم العلوی صاحب تصنیف کما یصحیحون و کتب التتمه و غیره و افزوده ابن دقین
فی قسم مستقل و کذا ابن طاهر فی تصنیفه فی هذا النوع لکنه جمله ثمین احدی اللؤلؤ صاحب تصنیف و ابی داود
و ابی حاتم و ابی زرعه و ابی یحیی و ابی ابن ابی الدنیا و الطبری و شایبها انته فاکا اول وهو ما ینتجی
النبی صلی الله علیه و آله و سلم اللؤلؤ المطلق پس تمام اول که نسبت به بوسه بنی صلعم
یشود و اول مطلق است و می شد بعلو مطلق به نسبت آنکه علو او علی الاطلاق است بدون نسبت شخصی از رجال سند
ملک به نسبت صاحب رعیت است که عالی مطلق است تا علی القاری اثر الصلاح گفته علو مطلوب در حدیث شیخ
قسم است که قرب از رسول خدا صلعم به نسبت صحیح غیر ضعیف مثل ثلاثیات بخاری و این اجل النوع علوم
است و دوم قرب از امامی از آنکه حدیث استیدم علو به نسبت روایت صحیح بخاری و سلم یا حدیث یا غیره از کتب معتبره
چهارم علیه تقدیرم و فاقه را وی مثال را در حدیث عن شیخ اجبری عن واحد عن العیقه عن الحاکم اعلی من روایتی که
عن شیخ اجبری عن واحد عن ابی بکر بن خلف عن الحاکم وان تسادی الاستادان فی الحد و لتقدم وفات
علی وفات ابن خلف بن جریج و عشرین سنه تخرجه علو بتقدم سماع و بسیاری ازین قسم داخل در ما قبل است از
روی قرب زمان از روی احتمال حذف واسطه زیرا که احتمال در وفات اقره است و مهتیا از این از
وی است که دو کس از یک شیخ نبوند و سماع احدیها از شخصت سال باشد و سماع دیگر از چهل سال پس این
هر دو اگر چه در عدد مساوی اند و در عدم واسطه برابر یکین اول علی است انته فان اتفق ان یکون
سند و صحیحاً کان الغایة القصوی پس اگر سندش صحیح اتفاتی فتاده است فایده صحتی

بدر کثیر آمده و میتهی الی امام من اثنته الحدیث ذی صدفه علیته بیاعد در حال سند
منتخب می شود و با ما می از آنکه حدیث صاحب صفت علیته علیته لفتح اول کسر لام و تحاتی شده یعنی بلند که الحفظ
والفقد والضبط والتصنیف و غیر ذلک من الصدقات المقصیده للترجیح مثل حفظ
وضبط وفقه وتصنیف و جز آن از صدقات مقصیده ترجیح که جمله آنها را ابو بکر مازمی در کتاب الاعتقار بیان نموده
کشفته مثل شعبه بن الحجاج که وی در حفظ و اتقان علی منزلت دارد و آنکه لقب بابیر الزینین در حدیث بوده
و مالک و الثوری و الشافعی و البخاری و مسلم و یحیی و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن سنیان
ثوری و امام شافعی و امام بخاری و مسلم و نحو ایشان چنانکه اعلمش و ابن جریر و ابوزاعنی و ولایت و شمیم و زینبی
و غیر ایشان از کثیر حدیث که روایت از آنها میکنند دارند برابرست که عدد در بیشتر زمان امامان به نسبت عالی باشد
مثل سفیان بن عیینه از زهری و حمید و غیره از انس و یازمان مثل سفیان بن عیینه از محمد بن مجاهد از ابن
عبد البر بن الکاشغری از مسلم بن ابی حنیف از عبید الله بن عدی بن الحجار از عمر بن الخطاب بخاری و در شرح الفیه
گفته و قد اخرج شیخنا فی هذا القسم العلوی صاحب تصنیف کما یصحیحون و کتب التتمه و غیره و افزوده ابن دقین
فی قسم مستقل و کذا ابن طاهر فی تصنیفه فی هذا النوع لکنه جمله ثمین احدی اللؤلؤ صاحب تصنیف و ابی داود
و ابی حاتم و ابی زرعه و ابی یحیی و ابی ابن ابی الدنیا و الطبری و شایبها انته فاکا اول وهو ما ینتجی
النبی صلی الله علیه و آله و سلم اللؤلؤ المطلق پس تمام اول که نسبت به بوسه بنی صلعم
یشود و اول مطلق است و می شد بعلو مطلق به نسبت آنکه علو او علی الاطلاق است بدون نسبت شخصی از رجال سند
ملک به نسبت صاحب رعیت است که عالی مطلق است تا علی القاری اثر الصلاح گفته علو مطلوب در حدیث شیخ
قسم است که قرب از رسول خدا صلعم به نسبت صحیح غیر ضعیف مثل ثلاثیات بخاری و این اجل النوع علوم
است و دوم قرب از امامی از آنکه حدیث استیدم علو به نسبت روایت صحیح بخاری و سلم یا حدیث یا غیره از کتب معتبره
چهارم علیه تقدیرم و فاقه را وی مثال را در حدیث عن شیخ اجبری عن واحد عن العیقه عن الحاکم اعلی من روایتی که
عن شیخ اجبری عن واحد عن ابی بکر بن خلف عن الحاکم وان تسادی الاستادان فی الحد و لتقدم وفات
علی وفات ابن خلف بن جریج و عشرین سنه تخرجه علو بتقدم سماع و بسیاری ازین قسم داخل در ما قبل است از
روی قرب زمان از روی احتمال حذف واسطه زیرا که احتمال در وفات اقره است و مهتیا از این از
وی است که دو کس از یک شیخ نبوند و سماع احدیها از شخصت سال باشد و سماع دیگر از چهل سال پس این
هر دو اگر چه در عدد مساوی اند و در عدم واسطه برابر یکین اول علی است انته فان اتفق ان یکون
سند و صحیحاً کان الغایة القصوی پس اگر سندش صحیح اتفاتی فتاده است فایده صحتی

پس اگر علوم سناد مستحب می شود در آیه آنحضرت صلعم بر آن اخباری فرمود از آنچه خبر داد و قاعدت صلعم آنرا
 و تقصا و برابری خبر آن ترک نمود استخفاف لیکن درین استناد لال نظر است بچند وجه که مصنف در فتح الباری بیان کرده
 سخاوی در فتح المغیث شرح الیغنیة و قد استدلل بقول النبی صلی الله علیه و سلم لتتیم الداری لما راه کما فی بعض طرق
 حدیثی فی قصة الجساسة یا تیمم حدیث الناس باحدثنی و بقوله ایضا خیر الناس قرآن الحدیث فان العلو تیر به من العرون
 للفاضلة و قد قال بعضهم من ادرك اسنادا عالیا فی الصغر جاعدا حدیثی و ختمه و الکبر ان یکون من قرن فیصل من الی
 هو فیروزه الذی بعده و یطیه و ریشیر الیه قول محمد بن اسم الطوسی قرب الاسناد و قرب اذ قال قرینة الی ایدع و جل فلان
 اللقرب من الرسول بلا شک قرب الی الله و لیکن استمدال للعلو ایضا با صله لما خیره عبد الله بن زید عن روایت
 فی المنام الاذان و علمه بالفاظ و کیفیتة قال لا الله علی بلال و لم یلقه صلعم علیه بکفة و قبل لیحیی بن معین ثم مر منه
 الذی مات فی تشبهی قال بیت حال و سناد حال نتمه حتی غلب علی کثیر منهم بحیث اهلوا
 الا اشتغال بما هو اهد منه تا انکر غالب شد طلب علوم سناد بر بسیاری از ایشان بر وجهیکه اشتغال
 با آنچه هم از بود و مهمل گردید یعنی آنچه اهم و عظم از علو که حفظ و اتقان و انواع علوم قرآن و تفسیر و احوال روایت
 و هر آنچه متعلق بحیث حدیث بود از روشن فواید شده تا انکه ابن و قیق العید گفته که بعضی سناخرین که در کان
 که تیز و ضبط و فهم نمیداشتند حاضر مجلس حدیث نمودند بر اس طلب علوم سناد و تقدیر سماء نویدی و رسد
 شرح مسلم گفته را باید ظل مسلم من حدیث غیر الاثبات بار واه الثقات عن شیوخهم الا ان سنا نازل فی بعد له
 روایت غیریم للارتقاء الخ و اما تجاری پس آن اول حدیثی را بر سناد عالی سوق نماید پس متصل آن سناد نازل
 که کثیر الوسایط از ان امام نامنتها بود و در بارها اسناد نازل را ترک کند و تقصا بر سناد عالی نماید و بسیار
 و اتما کان العلم موعو با فیه لکنه اقرب الی الصحة و قلة الخطاء و علو طلق انجیبت مرغوب فی نه
 که این اقرب بسوی صحت و قلت خطا است که اند ما من را و من رجال الاسناد الا و الخطا و جاع علیه
 زیر که گزادی از رجال سناد نیست مگر انکه جایز است خطا بر و کیفیت کسانی و خطا از لوازم بشر است و ثابت
 شده که سید بشر صلعم و پنج بار سنا بیان کرده در بشرت غایات که نماز است مگر آیتیه از قرآن فراموش شده
 و فرمود رحم الله فلانا اذ کنت البارحة آیتیه کنت نیتها حکما کثرت الوسایط و طال السند کثرت
 مظان التجویز و کما قلت قلت و هر گاه که طول سند و کثرت وسایط شد ظن تجویز خطا بر ایشان نیز
 زیاده شود و هر گاه وسایط قلیل شد ظن تجویز خطا نیز قلیل گردد و مثل ثمانیات تجاری و غیره و ثمانیات امام
 الک و و حدان ابو حنیفة لیکن اخیر عمل نظر است که ما ابن اصباح گفته العلوی علی اسناد من النخل لان کل
 رجال من رجاله کثیر ان یقع النخل من جهة سهوا و عمد انفع فلهتم قلة جهات النخل و نفع کثیر هم کثرة جهات

النقل و هذا على واضح و علي بن المديني وغيره گفته تنزيل در سناد شمس است و يحيى بن معين گفته منزل در
 اسناد قرصه در وجه است ابن دقيق العيد گفته لا اعلم و بها جريد الترجيم العلوي الا انه اقرب الي الصحة و قلنا انما فان
 الطالبيين يفتادون في الاتقان و الغالب عدم الاتقان فاذا كثرت الوسائط و وقع في كل وسطه تساهل اكثر الخط
 و الزلل و اذا قلت الوسائط قل انتبه فان كان في النزول مرتبة ليست في العلوكان يكون رجال الذين
 منه او حفظ او افتقد او الاتصال فيه اظهر فلا ترد في ان النزول حينئذ اولي
 پس اگر در سناد نازل مرتبت و فضيلت باشد که در علوم مطلق نيت مثلاً انکر رجال سندا نازل او ثوب
 رجال سندا علوم مطلق باشد و يا حفظ و يا افتقد يا اتصال سندا و ان اظهر باشد يعني جمله روايات بصيحه است
 تفسير نمائيد و در عالی تحمل حديث بطور حضور باشد يا اجازت يا سنا و لت بود يا تساهل از بعض روايات عا
 در تحمل رفته باشد پس صحيح تر و نيت که سندا نازل در نيوقت از سندا علوم مطلق اولي بود زیرا که اعتبار در
 رجال است اگر چه وسائط بسيار باشد ز مجرد قلت و وسائط رجال اگر چه ضعیف باشد سخاوی از ابن المبارک
 آورده که گفته ليس جوده الحديث قرب الاسناد جوده الحديث صحة الرجال و ان بلغت روايات ما بين الصلحاء
 گفته فبذا و نحوه لعين من قبل العلوم المتعارف اطلاقه بين اهل الحديث فانما هو علوم من حيث المعنى و نحوه قول
 حافظ بن كثير عقب القول بان العالي ماصح سنده و ان كثرت رجاله هذا اصطلاح خاص و ماذا يقول قائله
 اذا صح الاسناد ان لکن هذا اقرب رجالاً قلت يقول انما بالوصف بالعلو اولي اذ ليس في الكلام ما يخرج به انتهى
 و اما من رجع النزول مطلقاً و اما كسب سندا نازل را ترجميم بر علوم مطلق داده چنانکه ابن الصلاح گفته که قاضی
 ابو محمد حسن بن فلاح و ما هم من زنی و خطیب بغدادی از بعض اهل نظر حکایت کرده که گفته منزل در سناد و ارجح
 از علوم است و اصح بان كثرة البحث يقتضي الشقة فيعظم الاجر و استدلال گرفته بانیکه كثرة
 بحث مقتضی شقت است و موجب عظم اجر یعنی منزل در سناد ارجح است از جهت انکه لازم است بر روا
 حدیث که اجتهاد کند و معرفت جرح و تعدیل کم روی عنه و اجتهاد و در احوال روايات نازل اكثر است پس ثواب
 نیز بسیار خواهد شد و جوابش نیت که گفته فذلک ترجميم بامر اجنبی عما يتعلق بالتصحيح و التضعيف
 پس این ترجميم بامر اجنبی است که تعلق دارد بصحت حدیث و ضعف آن و مقصود اجماع در نجاست که مستوی صحت
 باشد مطلق كثرت رجال سنايد و باجمه کيکه نازل را ترجميم بر علوم مطلق داده بدلیل انکه اجتهاد و در احوال روايات
 نازل اكثر است پس ثواب نیز بسیار خواهد شد پس جوابش نیت که این امر تصوفی است و حدیث نشان میکند
 و آن صحت است و كثرت شقت مطلوب نیت در شمس و ح العینه زنده این بنان انما است که شیخ فراه
 مسجد که در برای جماعت پس ملوک طریق بعید اختیار نمود برای حصول كثرت خلوات که موجب اجر و از برای

صواب است پس سلوکش از راه بعید موذی بسوی فوت جماعت که مقصود است گردد و در اینجا نیز چنین است
 که مقصود از حدیث توصل بسوی صحت اوست و بعد از احتمال و هم و لطف احتمال خطا و غلطی در سند
 نازل بشیر از سند عالی است البته گوئیم از اینجاست قصه مختصره مناظره امام ابو حنیفه و اوزاعی درباره رفع الید
 و عدم آن چه سناد زهری از سالم از ابن عمر اسناد عالی است با وصف نقابت و سناد و حداد بن سلیمان از ابن
 نخع از علقه از ابن مسعود سناد نازل است که چه وصف نقابت نیز در آن است پس اول را بر ثانی هر حال ترجیح است
 است بر تقدیر صحت این قصه مناظره با آنکه شرط نقابت را وی مذموب امام ابو حنیفه نمینست چنانکه در نو
 الا نوار و غیره از کتب اصول مقدم قوم است و این قصه مناظره علقه است از سفیان بن عیینه و ابن ابی عمیر
 در شرح هدایه و سیدم تصنی حینی در جواب حنیفه فی ادله الامام ابی حنیفه این قصه را ایراد نموده و تفضیل این
 اجمال شیخ محمد معین در رسالت اللیب بیان نموده و جواب شامی از ان نوشته الموافقة
 و فیه ای فی العلو النسبی الموافقة و هی الوصول الی شیخ احد
 المصنفین و از اقسام علو نسبی یکی مرفقت است و این وصول است بسوی شیخ یکی از دو
 یعنی مصنفین کتب است که صحیحی است از ابن ابی عمیر است خاصه منطلق کتب لیکن ابن الصلاح تصدیق صحیحین و غیره با از
 کتب معروفه معتبره کرده و همین است اختیار جمال بن ظاهری و غیره از متاخرین قاله السخاوی ه من عینها
 طریقته ای طریق القی فصل الی ذلک المصنف المعین از غیر طریق او یعنی بطریقیکه تا آن
 مصنف معین متصل بشیر و ابن الصلاح گفته الموافقة هی ان یقع لک الحدیث عن شیخ مسلم مثلاً عالیاً بعد و
 من الحد و الذی یقع لک به ذلک الحدیث عن ذلک الشیخ اذ اذ رویت عن سلم عن ائمتهم مثله دو سه
 البخاری عن قتیبه عن مالک الحدیث یا فلو هو و یناه من طریقیکه کان بیننا و بین قتیبه مثلاً
 و مثال او این است که بخاری در صحیح خود از قتیبه از مالک روایت حدیثی کرد پس اگر ما هم همان طریق روایت آن
 کنیم میان ما و قتیبه هست واسطه باشد و لود و ینا ذلک الحدیث بعینه من طریق ابی العباس
 الشراج عن قتیبه مثلاً لکان بیننا و بین قتیبه فیه سبعة و اگر ان حدیث را بعینه از طریق
 ابوالعباس شراج از قتیبه مثلاً روایت نمایم هر آینه میان ما و قتیبه هست واسطه بود زیرا که ابوالعباس شراج تلخیص
 بخاری است و بخاری نیز از وی روایت کرده چنانکه در کتب روایت سابق و لاحق می آید فقد حصلت
 للموافقة مع البخاری فی شیخه بعینه مع علو کلاسناد علی اسناد الید پس تحقیق ما را
 بخاری در شیخ او یعنی قتیبه بعینه مرفقت با علو سناد بر سنادش تا وی دست بهم داد و این را سواد
 نامند و این قسم اول است از علو نسبی البذل و فیه ای العلو النسبی البذل

وهو الوصول الى شيخ شيخه كذلك وقسم دوم از علوی بنی بدل است و آن وصول است تا شیخ
احد المصنفین هم برین طریق سابق سخاوی در شرح الفیقه گفته است بدل وقوعه من طریق را و بدل الراوی الذی
اورده احد اصحاب السنه من جهت آنست که کان یقع لنا ذلك الا سناد بعینه من طریق اخری
الى القعین عن مالک فیکون القعین بدل لایفیه من قتیبه مثلاً ما را از ان اسناد الی اعیان
مذکور بعینه از طریق دیگر از قعنی از مالک واقع شود پس قعنی در ان اسناد بدل از قتیبه بود و حافظ ابن کثیر گفته
البدل هو انتهاؤه ای اسنادی شیخ شیخه اول شیخه است و اکثرها اعتبار من الموافقة والبدل اذا
قارنا العلو والا فاسم الموافقة والبدل واقع بدو وند بیشتر اعتبار موافقت و بدل نزد
سقاقت علومت ورنه اسم موافقت و بدل بدون اقرار ان هم واقع میشود و حاصل آنکه مخرجین طلاق اسم موافقت
یا بدل نمیکند مگر نزد وجود سند عالی پس چنین گویند موافقته عالی و بدل عالیاً و جائیکه سند مفقودست
پس آن نیز موافقت و بدل است لیکن طلاق اسم موافقت و بدل بران نمیکند بنا بر عدم التفات بسبب
آن قارابن الصلاح و در کلام ابن ظاهری و قهسبی استعمال موافقت و نزول یافته شده لکن تعقید چنانکه در عقیده
بود پس چنین گفته شود موافقت نازلته قاله السخاوی للمساواة و فیه ای فی العلو النسب
المساواة و الا قسم سیوم از علوی بنی مساوات است و هی استواء عدد الاسناد من
الراوی الی اخره ای اسناد العلو النبوی مع اسناد احد المصنفین
و مساوات عبارت است از استواء عدد الراوی تا آخر سندی اسناد علوی بنی با اسناد یکی از دو مصنفین
یعنی مخرج مساوی اصحاب کتب است از جهت عدد و باشد غیر مذکور میان مخرج و میان بنی صلی الله علیه و سلم در وقوع
یا میان مخرج و صحابی در وقوع یا میان مخرج و تابعی در وقوع و یا من دون آن حسب آنچه متفق شود و مساوات
باشد با قطع نظر از ملاحظه آن اسناد خاص کذا فی شرح الالفیه کان یروی النسائی مثلاً حدیثاً
یقع بینه و بین النبی صلی الله علیه و سلم فیه احد عشر نفساً فیقع لنا ذلك الحدیث
بعینه باسناد اخر الی النبی صلعم یقع بینه و بین النبی صلعم احد عشر
نفساً فنسأوی النسائی من حیث العدد مع قطع النظر عن ملاحظه ذلك الاسناد
الخاص مثلاً نسائی روایت حدیثی کند که در میان او و میان بنی صلی الله علیه و سلم در ان یازده که باشد پس از
آن حدیث بعینه به اسناد دیگر تا بنی صلعم هم برین عدد واقع شود پس گویا مساوی نسائی شدیم درین عدد و
یازده نفر با قطع نظر از ملاحظه آن اسناد خاص که اسناد ما است براس حدیث مساوی از طریق نسائی زیرا که
طریق او نازل است پس نزد نظر در ان حدیث از طریق وی نازل و از طریق ما عالی باشد و از مساوات بدر رو

و سخاوی گفته که مسادات درین از زمان فقو دست مگر آنکه عدو میان موخج و میان بنی صلی الله علیه و سلم شکارید
 مثل عدو میان احدی از صحاب کتب سته و میان بنی صلعم و حدیث دیگر باشد المصافحه - وفید
 ای العلو النسبی ایضاً المصافحه وهی الاستواء مع تلمیذ ذلك
 المصنف علی الوجه المشرح اولاً و قسم چهارم از علو نسبی مصافحه است و این عبارت است از
 استواء بانمیزان مصنف بر وجه شریح اولاً یعنی چنانکه در مسادات گفته شد که اسناد راوی بانمیز مصنف
 در عدد و تابی صلعم مساوی باشد مصافحه نیز همچنان است سخاوی گفته کان کیون بین احد اصحاب الته و صحاب
 الخیر مثلاً عشرة و بین الخیر و بین احد عشر بحيث یتوی مع تلمیذ و کیون شیخ الخیر مساویاً لاصحاب الته و صحاب
 شیخ و المصافحه الخیر منته و سمیت للمصافحه کان العادة جرت فی الغالب بالمصافحه
 بین من تلاقیا و نحن فی هذ الصوره کان لاقیتا النسائی فكانا صافحناه و ماش
 مصافحه از ان شد زیرا که عادت در غالب احوال جاری است بصفافحه میان دو کس ملاقی یکدیگر و ما در تفسیرت
 مذکوره گویانسانی را دیده ایم و با وی مصافحه کرده ایم حافظ ابن کثیر و سه عبارته عن نزولک عند درجه
 حتی کان مصافحک به و سمعته منه و نذر العنون توجد کثیراً فی کلام الخلیف و من نحاخوه و قد صنف الحافظ ابن کثیر
 فی ذلک مجلدات انته سخاوی گفته که مصافحه درین از زمان نیز فقو دست و تا اینجا اقسام اربعه معلوم شد
 النازل - و یقال العلوی باقسامه المذکوره النزول فیکون کل قسم من اقسام
 العلوی قیابله قسم من اقسام النزول و مقابل علو مذکوره باقسام خود نزول است پس هر قسم از اقسام
 علوی قسمی از اقسام نزول مقابل باشد پس این نیز پنج قسم بود و تفضیلش از تفصیل اقسام علو بر سر ما تقدم یا فیه تیز
 فقط فرق این قدر است که اگر سنده علو ثلاثی است سنده نزول رباعی می باشد و برین قیاس باید که و مانند باقیه
 خلافاً لمن زعم ان العلو قد یقع غیر تابع للنزول خلاف ان کسیر زعم کرده که علو تابع نزول نیست
 ابن الصلاح گفته زاعم حاکم است که گفت معرفت نزول بمعرفت علو حاصل نمیشود زیرا که نزول را مرتب است
 که بدون اهل صنعت کسی بران مطلع نیست ابن الصلاح در جوابش گفته و لیس كذلك فامفصل تفضیلها کما
 النزول و سلم عند التبارک و تعالی حافظ ابن کثیر که معاصر حافظ بن حجر عسقلانی است در باعث الخلیف گفته
 و النزول فهو ضد العلو و هو مفضول الی العلو اللهم الا ان ینزل رجال الاسناد و النازل اهل و اکثر من اهل الاعمال
 و انکان الجميع ثقات كما قال و کعب لاصحابه ایما احب الیکم الا عش عن شیء و ایل عن ابن سعید و لوسیان الثوری
 عن منصور عن ابراهیم الخنسی عن علقمه عن ابن سعید و قالوا الاول فقال سبحان الله الا عش شیخ و ابو و ایل شیخ
 و سیمان فقیه عن فقیه عن فقیه و حدیث یتداوله الفقهاء احب الینا من ان یتداوله شیوخ انته سخاوی

سخاوی در بیان علو نسبی
 در بیان علو نسبی
 در بیان علو نسبی

سخاوی در بیان علو نسبی
 در بیان علو نسبی
 در بیان علو نسبی

در شرح الفیه گفته و قد فصل شیخنا تفصیلا سنا و ہوان النظر ان کان للشد شیخ و ان کان للعتن فالعقبات و اذا
رجع و کتب الاسناد الثانی مع نزولہ بدوین لما استاز بر و اتمن العقہ النظم لمعرقہ الحدیث علی الاسناد الاول مع
کوہ صیغتا فکیف بغیرہ مما لا یجوز انتہ و پیشتر در اول این کتاب بحث مرتب صحیح اشارت بدین معنی رفته است
سخاوی گفته لوجع بین سنین احدی اعلی یا ہما یسد و جمہور المتاخرین یسدون بالانزل لیکون لایراد اعلی بعد
قرعہ و اکثر المتقدین بالاعلی شرفہ و من شلتہ فی البخاری قولہ حدیثا محمد بن سنان ثنا علی بن ابراہیم بن النضر
ثنا محمد بن علی ثنا ابی و قولہ ثنا عبدان انہ فی ابی عن شخبہ عن اسمعیل و حدیثی احمد بن عثمان ثنا شیخ بن مسلم
ثنا ابراہیم بن یوسف عن ابرہیم بن اسمعیل و فی مسلم ثنا ابن نمیر و الاشیخ کلاہما عن کعب و ثنا اسمعیل بن ابراہیم
انما یحیی بن یونس کلاہما عن ابن مہدی عن الثوری عن الاعمش و ثنا محمد بن ابی بکر المقدسی و ابو بکر بن زلف کلاہما
عن ابن مہدی عن الثوری عن الاعمش و لایساکن خلاۃ النکتہ او ضرورۃ و منہ قول البخاری ثنا مسد و ثانی
بن سعید عن سفیان الثوری ف ذکر حدیثا ثم قال ثنا ابو نعیم عن سفیان و نحوه انتہ و روایت الاقران
فان تشارك الراوی و من روى عنہ فی امر من الامور المتعلقة بالروایۃ
مثل السنن و اگر راوی با مردی عنہ شریک باشد و راوی از امور متعلقہ روایت مثل سنن یعنی عمر مثلاً یا
ولادت ہر واحد از ان ہر دو قریب از مولد دیگر باشد و اللغوی و ہوا لاخذ عن الشایخ و ہمچنین شریک
باشد راوی با مردی عنہ در لغا و ان عبارت است از اخذ حدیث از شایخ یعنی شریک باشد در مقامات شیخ
بر و ہیکہ ہر واحد غالباً اخذ حدیث از شیخ دیگر کردہ اگرچہ تقارب در سن ہو جو و بنو و سخاوی و شرح الفیہ
گفته کہ ازین کلام معلوم میشود کہ اگر تقاربت در سن حاصل شدہ در سنہا یعنی اخذ از شیخ کافی باشد ابن اصلاح
گفته کہ حاکم گفتا بقارنت و سنذکرہ اگرچہ اسنان شان متفاوت باشد فهو النوع الذی یقال لہ روایت
الاقران کا نہ حینئذ یکون داویا عن قرینہ پس این نوع تشارك موسوم بر روایت اقران از
اقران است زیرا کہ این کس راوی درین حدین از قرین خود شدہ سیوطی در تدریب شرح تقریب گفته و ہو
نوع ہم و من نواید معرفۃ الامن من ظن الزیادۃ فی الاسناد و ابدال الواو عن النکان بالغنۃ و اول من
سماہ بذلک الدار قطنی فیما اعلم الا انہ لم یقیدہ بکونہما قرینین بل کل اثین روى کل منہما عن الاخریسمہ بذلک وان
کان احدیما اکبر و ذکر منہ روایت البیہی صلی اللہ علیہ وسلم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عبادۃ در روایت ہم عنہ و روایت
عمر عن کعب الاحبار و روایت کعب الاحبار عنہ انتہ للشیخ - و ان روى کل منہما عن الاقران
عن الاخر فهو لمن شیخ و اگر ہیکے از اقران از دیگری روایت کند پس نامش برج باشد بضم سیم و رفع
وال مہملہ و تشدید با موحده و در آخر جویم و متالش چنانکہ روایت ابی ہریرہ و عایشہ از صحابہ زہری و عمر و بن

و انما یحیی بن یونس کلاہما عن ابن مہدی عن الثوری عن الاعمش و لایساکن خلاۃ النکتہ او ضرورۃ و منہ قول البخاری ثنا مسد و ثانی بن سعید عن سفیان الثوری ف ذکر حدیثا ثم قال ثنا ابو نعیم عن سفیان و نحوه انتہ و روایت الاقران فان تشارك الراوی و من روى عنہ فی امر من الامور المتعلقة بالروایۃ مثل السنن و اگر راوی با مردی عنہ شریک باشد و راوی از امور متعلقہ روایت مثل سنن یعنی عمر مثلاً یا ولادت ہر واحد از ان ہر دو قریب از مولد دیگر باشد و اللغوی و ہوا لاخذ عن الشایخ و ہمچنین شریک باشد راوی با مردی عنہ در لغا و ان عبارت است از اخذ حدیث از شایخ یعنی شریک باشد در مقامات شیخ بر و ہیکہ ہر واحد غالباً اخذ حدیث از شیخ دیگر کردہ اگرچہ تقارب در سن ہو جو و بنو و سخاوی و شرح الفیہ گفته کہ ازین کلام معلوم میشود کہ اگر تقاربت در سن حاصل شدہ در سنہا یعنی اخذ از شیخ کافی باشد ابن اصلاح گفته کہ حاکم گفتا بقارنت و سنذکرہ اگرچہ اسنان شان متفاوت باشد فهو النوع الذی یقال لہ روایت الاقران کا نہ حینئذ یکون داویا عن قرینہ پس این نوع تشارك موسوم بر روایت اقران از اقران است زیرا کہ این کس راوی درین حدین از قرین خود شدہ سیوطی در تدریب شرح تقریب گفته و ہو نوع ہم و من نواید معرفۃ الامن من ظن الزیادۃ فی الاسناد و ابدال الواو عن النکان بالغنۃ و اول من سماہ بذلک الدار قطنی فیما اعلم الا انہ لم یقیدہ بکونہما قرینین بل کل اثین روى کل منہما عن الاخریسمہ بذلک وان کان احدیما اکبر و ذکر منہ روایت البیہی صلی اللہ علیہ وسلم عن ابی بکر و عمر و سعد بن عبادۃ در روایت ہم عنہ و روایت عمر عن کعب الاحبار و روایت کعب الاحبار عنہ انتہ للشیخ - و ان روى کل منہما عن الاقران عن الاخر فهو لمن شیخ و اگر ہیکے از اقران از دیگری روایت کند پس نامش برج باشد بضم سیم و رفع وال مہملہ و تشدید با موحده و در آخر جویم و متالش چنانکہ روایت ابی ہریرہ و عایشہ از صحابہ زہری و عمر و بن

از تابعین و مالک و اوزاعی از تابعین و احمد بن حنبل و علی بن الدینی از اتباع تابعین سخاوی گفته و قد
یجمع جماعة من الاقران فی سلمته که روایت احمد بن ابی خنیسه عن ابن مین عن علی بن الدینی عن عبید بن معاذ
لحدیث ابی بکر بن حفص عن ابی سلمته عن عایشة کنن از ورج النبی صلی اللہ علیہ وسلم یاخذن من شعورهن حتی ینزلن
کالوفرة رواه مسلم فالختمه كما قال الخطیب اقران استه وهو اخص من الاول فکل مدیح اقران و لیس کل
اقران مدیحاً کوبدیج اخص است از روایت اقران پس هر بیج اقران است نه هر اقران بیج یعنی میان روایت
اقران از اقران و میان بیج عموم و خصوص من مطلق است این اصطلاح گفته بهمان روی احد القرینین عن الآخر
لایروی الآخر عنه فیما یعلم مثاله روایت سلیمان التیمی عن سعید و ہما قرینان لانعلم سعید روایت عن التیمی و لذلک المثال
کثیره استه در شرح الفیه گفته و من فوائدہ النوع سوا ما تقدم الخوص علی اضافه اشئ له روایتہ والرغبہ فی
التواضع فی العلم استه و قد صنف الدارقطنی فی ذلک و دارقطنی درین باب کتابی تالیف نموده و دیگر کتب
و نامش نیز بیج بنامه و صنف ابوالشیخ الاصبہانی فی الذی قبلہ و ابوشیخ بن جمان اصہبانی
در روایت اقران از اقران کتابی دیگر تالیف نموده چنانکہ دارقطنی در بیج تالیف کرده و همچنین ابو عبد اللہ محمد
بن یعقوب بن یوسف بن ابرہم شیبانی درین باب نیز تالیف کرده سخاوی گفته و قد صنف فیہما شیخنا مخصراً
لذلک مہناً فی الاول التبعیج علی التبسیج و التیسع ایضاً المنج عن البسیج و الثانی الافان فی روایتہ الاقران است
و اذ روی الشیخ عن تلمیذہ صدق ان کلامہما یروی عن الآخر حصص یسعی مدیحاً
فید بحث و اگر شیخ از تلمیذ خود روایت حدیثی کند و روایت یکی از دیگرے صادق باشد این را نیز بیج
گفته شود و یا نه دوران اختلاف است زیرا کہ اگر چه هر یکی از دیگرے روایت میکنند لیکن هر دو قرین منہ اند
و الظاهر کہ اند من روایتہ الاکابر عن الاصاغر و ظاهر است کہ تسبیح بیج روایت زیراکین از
روایت اکابر تا صاغر است چنانکہ بیانش می آید و التذبیح ماخذ من دیباحتہ الرجبہ فیقتصر
انیکون ذلک مستویاً من الجانبین فلا یحیی فیہ هذا و تذبیح ماخوذ از دو دیباحتہ و ہست
و این مقتضی است کہ از جانبین مستوی باشد پس بیخیز در قسم روایت شیخ از تلمیذ متصور نیست و بیخیز لغوی
در معنی صطلاحی امری میباشد و دیباحتہ بیا معروف و جمعی عربی بمعنی پیرہ و روسے و رخسارہ آمدہ
الاکابر عن الاصاغر - وان روی الزادکی عن ہود و نہ ای فی السن
و اگر روایت کند روای از کسی کہ کمتر از دست در سال نہ در جلالت و قدر مثل روایت زہری و یحیی بن سعید
الانصاری از تلمیذ خود امام مالک بن انس و غیر ہما از تلمیذ اجلہ کہ شیخ امام مالک اند و از امام روایت نمایند
و سیاقی بحث السابق و اللاحق سخاوی گفته و قد افرد ہم الرشید الطاری مصنف سماہ الاعلام من صحابہ

عن مالک بن انس الامام من شائخة السادة الاعلام اذ في اللقب وياراوى الكبر از مروى عنه باشد در نقلها
 شیوخ خاصه نه در سنن مشاهیر صحابی کبیر یا تابعی کبیر یا زنجابی صغیر یا تابعی صغیر روایت کند او فی المقال
 و یاراوی کبر از مروی عنه در مقدار باشد یعنی در قدر و منزلت حفظ و علم مثل آنکه راوی حافظ عالم بود و در
 عنه شیخ راوی غیر عالم همچو روایت مالک و ابن ابی ذئب از جده عبد بن دینار و شباهه آن و مثل روایت احمد
 بن حنبل و سحر بن راهبیه از شیخ خود و عبید بن یوسری و یاراوی کبر از مروی عنه در سنن و قدر هر دو میباشد
 روایت عباد از کعب الاحبار و عمر و علی و انس و معاویه و ابوبهریره و جماعته از صحابه نیز کبیر الاحبار
 روایت کرده اند مثل عمر بن شعیب که تابعی نیست لیکن روایت اکثر تابعین از روایت شده قبل عشرین
 و قبل اکثر سنی معین تا ابن الصلاح **فهذا النوع هو سر و ائمة الاکابر عن الاصحاح**
 پس بیقوم را روایت اکابر از اصاغر خوانند ابن الصلاح و سخاوی و غیره با گفته که این نوعیست عمده از انواع
 علوم حدیث و لذا قبل الیکون الرجل محدثا حتى یاخذ عن من هو فوقه و مشهور و دونه و قایده از ضبط آن سن از
 ظن انقلاب در سندست زیرا که اغلب آنست که مروی عنه کبر و فضل از راوی میباشد پس بنا برین جمالت
 در منزلت هر دو واقع میشود و در حدیث صحیح از عایشه نزد مسلم و ابوداود آمده که گفت امر با رسول الله صلعم ان
 شکر الناس منازکم و سهل درین باب روایت نبی صلعم از تنیم داری است حدیث جساسه را و این حدیث
 نزد مسلم است و همچنین در بخاری از روایت معاویه بن ابی سفیان از مالک بن یحیام از معاویه و ایشان در پیام
 بودند لا تزال طایفة من امة محمد بن علی علیهم السلام یأخذون بحکمنا و اهل بیت محمد بن علی روایت
 کرده و همچنین قول وی صلعم حدیثی عمره ما سابق ابابکر الی خیر قط الی سابقه از حدیث جلیب فی تابعه والدیله
 و غیر ذلک من الاثمة التي لا تحصى درین باب احمد بن ابی اسحق بن ابراهیم منجینیته کتاب نفیس الیقین نموده است
 روایت اکابر عن الاثماء و عکس و مندرک من جملة هذا النوع و هو احض من
 مطلقه و ائمة الاکابر و عن الاثماء و از جمله روایت اکابر از اصاغر است روایت ابان بن ابی اسحق از
 مطلق است پس چنانکه روایت اکابر از اصاغر صحیح است چنانکه روایت پدر از پسر نیز درست است و تعلیق
 در معرفت روایت ابان از ابان کتابی نوشته این جوزی و بعضی کتب خود ذکر کرده که حضرت عباس عم نبی صلعم
 هر دو پسر خود عبد الله و فضل روایت دارد و از فضل حدیث جمیع بین الصلوة بین درم و لغه روایت نموده و همچنین
 و ایل بن داود از پسر خود بکر روایت کرده از جمله روایت دلیل از بکر از زهری از انس است
 که ان النبوی صلعم اولم علی صغیته بوقت تم اخراجه الاربعة و صحبه ابن جبان و همچنین سلیمان بن طرخان یحیی از پسر
 معمر بن سلیمان راوی شده و همچنین ابوبکر صدیق از دختر خود عایشه روایت دارد و نیز مادر عایشه

در سنن مشاهیر صحابی کبیر یا تابعی کبیر یا زنجابی صغیر یا تابعی صغیر روایت کند او فی المقال
 و یاراوی کبر از مروی عنه در مقدار باشد یعنی در قدر و منزلت حفظ و علم مثل آنکه راوی حافظ عالم بود و در
 عنه شیخ راوی غیر عالم همچو روایت مالک و ابن ابی ذئب از جده عبد بن دینار و شباهه آن و مثل روایت احمد
 بن حنبل و سحر بن راهبیه از شیخ خود و عبید بن یوسری و یاراوی کبر از مروی عنه در سنن و قدر هر دو میباشد
 روایت عباد از کعب الاحبار و عمر و علی و انس و معاویه و ابوبهریره و جماعته از صحابه نیز کبیر الاحبار
 روایت کرده اند مثل عمر بن شعیب که تابعی نیست لیکن روایت اکثر تابعین از روایت شده قبل عشرین
 و قبل اکثر سنی معین تا ابن الصلاح **فهذا النوع هو سر و ائمة الاکابر عن الاصحاح**
 پس بیقوم را روایت اکابر از اصاغر خوانند ابن الصلاح و سخاوی و غیره با گفته که این نوعیست عمده از انواع
 علوم حدیث و لذا قبل الیکون الرجل محدثا حتى یاخذ عن من هو فوقه و مشهور و دونه و قایده از ضبط آن سن از
 ظن انقلاب در سندست زیرا که اغلب آنست که مروی عنه کبر و فضل از راوی میباشد پس بنا برین جمالت
 در منزلت هر دو واقع میشود و در حدیث صحیح از عایشه نزد مسلم و ابوداود آمده که گفت امر با رسول الله صلعم ان
 شکر الناس منازکم و سهل درین باب روایت نبی صلعم از تنیم داری است حدیث جساسه را و این حدیث
 نزد مسلم است و همچنین در بخاری از روایت معاویه بن ابی سفیان از مالک بن یحیام از معاویه و ایشان در پیام
 بودند لا تزال طایفة من امة محمد بن علی علیهم السلام یأخذون بحکمنا و اهل بیت محمد بن علی روایت
 کرده و همچنین قول وی صلعم حدیثی عمره ما سابق ابابکر الی خیر قط الی سابقه از حدیث جلیب فی تابعه والدیله
 و غیر ذلک من الاثمة التي لا تحصى درین باب احمد بن ابی اسحق بن ابراهیم منجینیته کتاب نفیس الیقین نموده است
 روایت اکابر عن الاثماء و عکس و مندرک من جملة هذا النوع و هو احض من
 مطلقه و ائمة الاکابر و عن الاثماء و از جمله روایت اکابر از اصاغر است روایت ابان بن ابی اسحق از
 مطلق است پس چنانکه روایت اکابر از اصاغر صحیح است چنانکه روایت پدر از پسر نیز درست است و تعلیق
 در معرفت روایت ابان از ابان کتابی نوشته این جوزی و بعضی کتب خود ذکر کرده که حضرت عباس عم نبی صلعم
 هر دو پسر خود عبد الله و فضل روایت دارد و از فضل حدیث جمیع بین الصلوة بین درم و لغه روایت نموده و همچنین
 و ایل بن داود از پسر خود بکر روایت کرده از جمله روایت دلیل از بکر از زهری از انس است
 که ان النبوی صلعم اولم علی صغیته بوقت تم اخراجه الاربعة و صحبه ابن جبان و همچنین سلیمان بن طرخان یحیی از پسر
 معمر بن سلیمان راوی شده و همچنین ابوبکر صدیق از دختر خود عایشه روایت دارد و نیز مادر عایشه

عنه

امرومان از عایشه راوی است ابن الصلاح گفته و اما حدیثی که ابی بکر صدیق از عایشه از رسول خدا صلعم روایت کرده
 ای که که فرموده العجبة السوداء شفا من کل وارس غلط است یعنی از جهت اسناد بلکه راوی می بود بکر عبد اللہ بن
 محمد بن عبد الرحمن بکر الصدیق از عایشه است که ما وقع التصحیح بكونه ابن ابی عقیق فی صحیح البخاری والصحاح
 عن التابعین وروایت صحابه از تابعین چنانکه ترمذی در جامع خود از حدیث صالح بن کیسان از زهری از
 سهل بن سعد از مروان بن حکم از زید بن ثابت از نبی صلعم در تفسیر قوله تعالی لا یستوی القاعدون من المؤمنین
 والجاهلون فی سبیل اللہ گفته و ذالحدیث بر ویه رجل من الصحابة وهو سهل عن رجل من التابعین وهو مروان
 استخبره والشیخ عن تلمیذیه وروایت شیخ از تلمیذ خود مثل روایت ابی القاسم علی بن عبد الله بن احمد از زهری
 از تلمیذ خود حافظ ابی بکر خطیب و مثل روایت بخاری از تلمیذ خود ابی العباس اسراج و نحو ذلك و مانند
 آن روایت تابعین از اتباع چنانکه زهری بخاری بن سعید از مالک روایت دارند و عمر بن دینار و ابی سعید
 سبیعی و هشام بن عروه و یحیی بن ابی کثیر از معمر روایت نموده اند و قناره و زهری و یحیی بن ابی کثیر از او را
 روایت کرده اند و فی عکس اکثر است یعنی روایت اصاع از اکابر است
 که ضبط آن نتواند که و لکن الحادثة المسبوکة الغالبه زیرا که این طریقه مسلو که غالبه است محتاج بیان نیست
 و فائده معرفت ذلك التمییز بین مرتبهم و تزییل الناس من اذ لهم و فائده از معرفت
 از نوع است که تمیز میان مرتب راوی و مروی عنه حاصل شود و متمیز بل علم در منازل آنها یعنی فایده از معرفت
 از نوع معرفت قدر راوی بر مروی عنه است تا گمان این امر نرود که مروی عنه افضل و اکبر از راوی است زیرا که
 اغلب همین است و در حدیث صحیح از عایشه آمده چنانکه مسلم در مقدمه صحیح خود معلقا و ابو داود و یوسف در روایت کرده
 امر رسول اللہ صلعم ان از لوال الناس من اذ لهم در سبیل اللہ شرح نصب الکر گفته و فایده منبسط به النوع الابرار
 ظن التحریر الناس عنه کون الابن ابان لایظن فی لسان انقلابا استخبره و پیشتر در بحث روایت اکابر از صحابه
 نیز تحریر نموده شد فتمذکر و قد صنف الخطیب فی روایة الابرار عن الابرار تصنیفا و افروجه
 لطیفاً فی روایة الصحابة عن التابعین و تحقیق خطیب بغدادی در روایت ابان از ابان کتابی تصنیف کرده
 و در روایت صحابه از تابعین جزئی از لطیف تالیف نموده و در باب روایت ابان از ابان حافظ ابو نصر عبید اللہ
 سعید بن حاتم بخاری کتابی تصنیف کرده است و ای گفته در او علیه بعض المتأخرین است یا مهمته نفیست که اما
 اکبر شیره و همچنین حفص بن شهاب کتاب در باره سن روایت عن ابی زحاحه و تابعین تالیف نموده و منذ
 من روی عن ابی عن جده و از قسم روایت ابان از ابان است روایت راوی عن ابی عن
 جده یعنی راوی در روایت اسم اب یا جده خود یا غیر خود را بهم گذارد و نامش نبرد و این نیز بسیار است لکن

عنه

لكن ثبت باول كثر وجمع الحافظ صلاح الدين العلالي من المتأخرين مجلد اسكبيرا
 وحافظ صلاح الدين علالي از متأخرين درين باب مجلدي كبر نوشته في معرفته من روى عن ابيه
 عن جده عن النبي صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم: **ناشر الوشى العلم نعيم**
 عن ابيه عن جده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم: **ناوه** وقسمه اقسامًا وانما رايه چند اقسام تقسيم نموده نمند
 ما يعود الضمير في قوله عن جده على الراوى از جمله كيه است كه خود ضمير در قول او عن جده بر او
 است وان ابن است مثل بن بن حكيم عن ابيه عن جده پس ضمير در جده راجع بسوى پسر است و جده بن معاوية بن حميد
 ابن معاوية قشيري صحابى مشهور است سخاوى گفته ولا يصح ان يكون الضمير فيه حكيم فان جده حجة لم نقل له
 عن النبي صلعم كونه صحابيا ورواية حنفية عنه كافي دلالة النبوة للبيضة وغيره من طريق داود بن ابى هند عن
 بن بن حكيم عن ابيه عن جده حميدة بن معاوية ان خرج معتمرا في الجاهلية فاذا هو بشيخ يطوف بالبيت فذكر قصة النبي
 ومنه ما يعود الضمير على ابيه واز جمله كيه است كه خود ضمير در ان بر ابيه است مثل عمر بن شيبان
 ابيه عن جده پس مرجع ضمير در جده راجع بسوى شيبان بن عبد الله بن عمر بن العاص است و جده بن عبد الله
 صحابى مشهور است ابن الصلاح گفته وله بهذا الاسناد نسخة كبيرة اكثر ما فقهيات جواد وقد اخرج اكثر اهل الحديث بحديثه
 حملا لطلح الجذرية على الصحابى عبد الله بن عمرو بن ابيه محمد والشعيب لما ظهر لهم على طلاقه ذلك استخراهم في
 جامع خود در باب زكوة ال تميم اختلاف در احتجاج بحديث دى بيان نموده سخاوى گفته وقد اخرج لابن خزيمة
 فى صحيحه والبخارى فى جزاء القرارة خلف الامام له على سبيل الاحتجاج واخرون وخالف آخرون فنصفه بعضهم
 مطلقا وبعضهم فى خصوص روايته عن ابيه عن جده والاطلاق محمول عليه فقال ابن المدينى عن يحيى بن حمزة بن
 عندنا واهى وقال اليمونى سمعت احمد بن حنبل يقول له اشيا منها ما كبر وانما كبرته حديثه فاما ان يكون حجة فلا
 وقال ابن معين هو ثقة فى نفسه وماروى عن ابيه عن جده لاجحة فيندين متصل وهو ضعيف من سبل انه مرسل
 و جده شعيب كتب جده عبد الله بن عمر و فكان يرويهما عنده رسالا وهى صحاح عن عبد الله بن معاوية لم يسمها قال
 شيخنا الشيخ شيبان اناس من جده بعض تلك الاحاديث والباقي حجة لكونه اشهد لابن معين ان احاديثه صحاح
 خير انه لم يسمها وسمها لبعضها فغايتها الباقى ان يكون وجادة ميمية وسمها احد وجه الحمل وقد صنف بعضه
 وسلم فيها استنزال العلم من حديث عمر بن شيبان ته ودين ذلك وحققه وخرج فى كل ترجمته
 حديثه من مرثية وحافظ صلاح الدين علالي ابن ربايان كروه و تحقيق ساخته و در هر ترجمه حديثى از
 مروى او تخرج نموده يعنى از مرويات كسيك راوى از پدر از جد است هر يك را از اين انواع اسناد جدا جدا
 اخرج نموده مثل عاصم بن محمد بن محمد بن زيد عن جده عبد الله بن زيد و مثل طلحة بن مهران عن ابيه عن جده

دور مثلش روایت زهری از تمیذ خود مالک بن انس آورده قد تو فی الزهری سنه اربع و عشرين و مائة و مئتين
 روی عن مالک زکریا بن رویا لکنه دی و کانت و فاته بعد الزهری بایه سبع و ثلثون سنه او اکثر انته در سنه
 الحزین و در احوال امام مالک نوشته و از غنی که از اجله محدثین است گفته که بچکس را این اتفاق نیافتاده که امام
 مالک را افتاده در قدیم زمان پس امام بخاری از تمیذ خود ابو العباس سراج چیزی را در تاریخ و غیره روایت کرده دو
 شخص از وی بگوید روایت کرده اند و ما بین وفات این دو کس یکصد و سه سال یکی از آنها محمد بن مسلم
 شهاب زهری است که استناد امام مالک است و حدیث فرعون بن ابی اسحاق مالک بن سنان را در باب کنی المعتقده از امام
 مالک روایت کرده و دیگر ابو حذافه سیم است از شاگردان امام مالک و صاحب نحو مطاست بنی صیدت را از
 امام مالک روایت کرده و وفات زهری در سنه یکصد و هشت و پنج شده و وفات ابو حذافه در سنه دو صد و
 پنجاه و کسر خند کا تب الحروف گوید روایت از زهری از امام مالک بنی از باب روایت الا کابر عن الا صاعه است
 که خالی از ندرت نیست و محدثین درین باب کتاب است و اینقدر تفاوت دوراوی از یک شیخ در وفات
 نیز خالی از غرابت نیست تصنف گفته و اکثر ما وقفنا علیه من ذلك ما بین الرواسین و یسیر
 الوفاات صایه و حسن ان سنه و اکثر چیزه که بران واقع شدیم اینقدر تفاوت از میان مقدار وفات
 دوراوی در وفات یکصد و پنجاه سال است و این اکثر فاصله میان وفات راوی سابق و لاحق است و ذلك
 ان الحافظ السلفی سمع منه ابو عیسی البرقی احد مشایخ حدیثنا و سر راه عنده و مات علی
 راس خمس مائة و این چنانست که ابو علی بر دانی که یکی از شیوخ حافظ سلفی است حدیثی از ان سماعت کرده
 و از وی روایت نموده و بر سر صد پنجم فرموده که کان اخر اصحاب السلفی بالتمتع بسبط ابو القاسم
 عبد الرحمن بن مسکنی پسر آخر اصحاب سلفی در سماع از وی بسط ابو القاسم عبد الرحمن بن مسکنی
 است و بسط بالکسر فرزند خوانده خواه اولاد از پسر باشد خواه از دختر و کانت و فاته سنه خمسین و
 ست مائة و وفاتش در سنه پنجاه و شش صد بوده پس فاصله میان وفات ابی علی و ابی القاسم یکصد و پنجاه
 سال شده با ششتر که هر دو روایت کردن از حافظ سلفی سخاوی گفته بود محمود علی السماع و الا فقه
 بعد البسط جامعه پنجم محمد بن الحسن بن عبد السلام ابو کبیر القاسمی بر روی عن السلفی حضور الحدیث بالاولیة نقط
 و اخر بعد تسلیم جامعه لهم اجازه من السلفی کابن خطیب القرائه و غیره است و من قد ید ذلك ان الفقاد
 حدث عن تلمیذه ابی العباس السراج اشیا و فی التاریخ و غیره و مات سنه ست
 و خمین و مائتین و اما در قدیم زمان پس امام بخاری از تمیذ خود ابو العباس سراج چیزی را در تاریخ و غیره
 روایت کرده و بخاری در سنن و وحید و پنجاه و شش و وفات یافته و ابو العباس سراج بعد از وفات

سنه
 است
 سراج

بخاری پنجاه و هفت سال بمکه ماند و آخر من حدث عن السراج بالسمع ابو الحسين الخفاف و
 مات سنة ثلث و تسعين و ثلثمائة و آخر كسبه محدث از سر راه و راوی از وی بسام شده ابو حمزه
 احمد خفاف نیشاپور است که در سنه صد و نود و سه درگذشته پس فاصله میان وفات بخاری و
 و خفاف یکصد و شصت و هفت سال شده باشد اگر امام بخاری و خفاف از ابو العباس محمد بن اسحق سر راه
 گویم غالباً اینقدر تفاوت در صورت روایت اکابر از صاحبان دست میسر است و سخاوی گفته که سر راه به تشدید را بینه
 بالغ سرج یا صانع آن بود امام جلیل سحاب الدعوة و خفاف بقیع نا بجز و تشدید فاقه بسوی عمل خفاف است
 یا صانع سوزن لایم بود و غالب ما یقع من ذلك ان المسموع منه قد يتاخر بعد موت احد
 الراویین عند زمانا حتى یسمع منه لبعض الاحداث و یعیش بعد السماع منه دهراً
 طویلاً یفحص من مجموع ذلك نحو هذه المدّة والله الموفق بربّته و قومه این فاصله میان
 وفات هر دو بسیار است که مسیح سه که شیخ است گاهی بعد از وفات یکی از دو راوی که مسیح از نسبت زمان
 طویل متاخر میماند تا آنکه تمام میکند از وی بعضی احداث و زنده میماند تمیز بعد از زمان سماع از آن شیخ است
 و راوی پس از مجموع آن اینقدر مدت حاصل میشود این اصلاح گفته من شهرت که فی الروایة عن راویان متقدم و متأخر
 بتأین وقت و فایتهما بتأین شدیدا فیحصل بینهما بعد البعد و امکان التاخر بینهما غیر معدود من معاصری الراوی
 و وی طبقه است سخاوی گفته و نحوه ان القاضی جلال الدین البلقینی کتب عن شیخنا بعض تصانیفه و قال
 معه و تاخر شیخنا حتى اخذ عنه حقیقة القاضی و ابو جلیل و ولد کل من یحفیدین انته بتبیین الماهل
 و ان روی الراوی عن اثنين متفقه لاسم و اگر روایت کند راوی حدیث
 را از دو کس که اتفاق هر دو اسم باشد فقط یعنی شیخ آن راوی دو کس اند که اسم هر دو یکی است و تمیز
 از آخر توان شد و گمان رود که این یک کس است او مع اسم کلاب و یا مستفق و اسم خود و اسم پدر خود باشد
 سخاوی گفته مثل خالد بن الولید که دو کس اند از صحابه شهرزادان هر دو خالد بن الولید القرشی الخزومی لقب
 سیف الله و دیگر انصاری که در جنگ صفین با علی اکرم الله و جفا فرشته و بلا باشد پدیدار دیده و همچنین از
 محققین بسیار کس می بخالد بن الولید اند که ذکرشان در صحاح است و لیکن صحیح است که ایشان محدود
 از تابعین اند بنا بر عدم ادراک لقاء وی صلعم و مثل مالک بن انس که دو کس اند یکی امام مذہب و دیگر کوفی
 مقل الروایت و با طبقه امام مالک قریب است که سیکه او را جزت از احوال رجال نیست بر و التباس و اتم
 میشود سخاوی گفته و من العجیب ان الامام سمع منه شیخ الزهیری حدیث الفرغیة و رویه عنه قال ما حدثنی فته
 یقال له مالک بن انس فقال بعض المتأخرین انه من رامی مالک بن انس و هو غیر متبحر فی هذا الشأن فزعم

بنا بر این
 روایت از
 شیخنا

بنا بر این
 روایت از
 شیخنا

یا نالامام و لیکن لکت انتہی و سیاتی نحوہ فی بحث التفتق و الفرق ایضا و مع اسم الجحد و یا ہر دو متفق
 در رسم خود و رسم پدر خود و رسم جد خود باشند مثل احمد بن جعفر بن حمدان کہ چهار کس اند قطیعی و بقرے
 و وینوری و قطر طوسے و یکنان روایت دارند از کبیکہ سے بعد اللہ است و ہمہ در یک عصر بودند و
 مثل محمد بن یعقوب بن یوسف کہ دو کس اند از نسیابور ابو العباس اصم و ابو عبد الرحمن اجزم او مع النسب
 و یا ہر دو متفق در رسم خود و رسم و نسبت پدر خود باشند لیکن بدون اتفاق در جد مثل محمد بن عبد اللہ
 النصاری کہ دو کس اند یکے صاحب ہجرت شیخ بخاری دوم کنی بابی سلمہ او ضعیف مقل الروایت است
 و ہر دو روایت از حمید الطویل و سلیمان تیمی و مالک بن وینار و قرہ بن خالد شریک اند قال النخاعی
 و لہد تیمیزا بما یخص کلا منہما و تیسر ہر دو بوضفیکہ خاص کند یکے را ازان و دو کس نباشند
 بیچنے روایت کند راوی از دو کس کہ اتفاق در رسم دارند فقط و با اسم ایشان چیز می دیگر ذکر کنی
 تاکہ تیسر از عدم اشتراک غیر در رسم او یا در رسم پدر او و جدا و یا در نسبت ایشان حاصل شود فان کان ثقتین
 لہد یخص پس آنکس کہ اتفاق در رسم دارند گہر ہر دو وثقہ باشند بیچ ضررے و صحت حدیث نیست و مثل یز
 در صحیح البخاری سے بسیار است و کہ ہذا البعض مردمان اعتراض کردہ اند کہ بخاری روایت احادیث ازان رسم
 شیوخ کردہ کہ حال ایشان ظاہر نیست و بعض حفاظ مثل حاکم و کلاباؤمی و جہانی بر بیان ہجرات بخاری سے
 قیام نمودہ اند لکن استیعاب ایشان زبان حامل نشدہ و تصنف در مقدمہ فتح الباری استیعاب ہر دو
 صواب کردہ و من ذلک ما وقع فی البخاری فی روائذ عن احمد غیر منسوب عن
 ابن دہب و مثال آنکہ اتفاق روایت در رسم باشد فقط آنست کہ در بخاری در روایتی واقع شدہ
 از احمد غیر منسوب از ابن وہب چنانکہ در باب رفع الصوت فی الساجد گفتہ حدیثنا احمد حدیثنا ابن وہب الخ
 و یحییٰ بن زبیر از اقام الرجل عن یسار الامام و نیز در باب من این یوستے للجموعہ و در باب الحرب فی العین و در
 باب نقض شعر المرۃ از کتاب الجنائز و در باب کیف الاشعار للمیت و در کتاب الحج در سہ مواضع و در بدو
 الخلق و در باب غزوہ خیبر و در تفسیر سورہ احقاف و اختلاف کردہ اند حفاظ در تعیین احمد درین مواضع
 مصنف گفتہ فاند اما احمد بن صالح او احمد بن عیسیٰ پس این احمد یا احمد بن صالح طبری است
 یا احمد بن عیسیٰ و ہر دو ثقہ اند پس در عدم تمیز یکے از دیگرے مرصہ در احتجاج مجتہدین ایشان نیست سبب
 حصول مقصود کہ صحت حدیث است سبب ثقہ بودن ناقل آن و بعض گفتہ کہ ابن احمد بن عبد اللہ بن وہب
 و ابن اخی ابن وہب است و ابو علی کہ یکے از روایت صحیح است از فربری تلمیذ بخاری گفتہ کہ احمد دینار
 ہر مواضع احمد بن صالح است و غیر ذلک من الاقوال او عن محمد غیر منسوب عن اهل العراق

اذا طلق عبد الله

واذا سئل عن غير شوب ودر بخاری واقع شد در روایت محمد است از اهل عراق فانه اما محمد بن سلام او
 محمد بن یحیی الذهلی پس این یا محمد بن اسلم بکنیدی است و یا محمد بن ذهل بضم ذال معجمه و فتح با سجا
 گفته در سن اشته ذاک کما عند ابن الصلاح اطلاق عبد الله و حکى عن سلمة بن سليمان انه حدث يونا فقال
 اخبرنا عبد الله بن فضال قال قال ابن عباس ان ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
 المبارك ابو عبد الرحمن العنظلي الذي منتهى في سكة صغرى قال سلمة ان ابا عبد الله عليه السلام قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول
 بالمدينة فابن عمر او بالكوفة فابن مسعود او بالبصرة فابن عباس او بخراسان فابن المبارك ابن الصلاح
 گفته که حافظ ابو يعقوب خلیفه قرطوبی فرموده اذا قال البصرى فابن عمر بن العاص او المكي فابن عباس
 و نضر بن شمیل گفته از قال الشامي فابن عمر بن العاص او المدني فابن عمر خطيب بغدادی گفته این قول
 صحیح است البته و قد استوعبت ذلك في مقدمة شرح البخاري و استيعاب ابن النواع
 مقدم شرح البخاري شرح بخاری سیمه بدی الساری نموده ام و من اراد ذلك ضابطا کلیة امتنا
 به احد هما عن الآخر فباختصاصه ای الراوی با حد هما یتین المهمل
 و هر که مرید ضابط کلیة این امر باشد پس بسبب اختصاص راوے با حدها از دیگرے همی ظاهر گردد و اختصاص راو
 با مروی عنه یا بجهت اگر ملازمت با یکی از دیگرے زیاده تر دارد و یا راوی در قرینة مروی عنه میمانند
 سخنان از وجوه اختصاص سخاوے گفته و نحوه قال ابن الصلاح یتین المهمل ویزول التامیله عند المخرج
 بالنظر فی الروایات فکثیره ابائی بمیزانے بعضها او باختصاص الراوی با حدها اما بان لم یرو الا عنه فقط کما
 بن عبد الضبی و قتیبه و مسدود ابی الیبع الزهرانی فانهم لم یرو الا عن حماد بن زید فاختصه و بن اسد فانهم
 یرو الا عن ابن سلمة فاختصه او بان یکون من اکثرین عنه الملازمین له دون الآخر استتبه و حتی له یتین
 ذلك او کان مختصا بهما معا فاشکال شدید فیخرج فیه الی القدرین و الظن الغائب
 و اگر راوی تمیز اسماء ایشان نکرد و اختصاص راوی با هر دو شامل بود پس اشکال شدید است و درین امر
 رجوع یا بطرف قراین یا بسوے طرح غالب شود آری اصطلاح گفته بسیار باشد که غلبه ظن نیز فایده تعویث نمیند
 استتبه و فرق میان مهمل و بهم آنت که در مهمل ذکر اسم می نمایند لیکن هم الا شتباه و در بهم ذکر نام هرگز نه
 کنند و این بحث را اکثر ابن اصول حدیث متفق و متفرق فرق بیان نموده سیدوطی و در تدریب الراوی
 گفته صنف الخطیب فی ذاکتا با مفید اسماء الیکمل فی بیان المهمل و افرو الناس التصنیف فیما وقع فی صحیح
 البخاری من ذاک استتبه و فایده از معرفت این نوع نیز در بحث متفق و متفرق بیان خواهد شد من حد
 و نسئ - وان روی عن شیخ حدیثا و محمد الشیخ مرویة و اگر راوی ثقتنا

فرق میان مهمل و بهم

از شیخ ثقه روایت حدیثی کند و شیخ بر گشته بقیه مرویات وی پر ماز و وراوی کند شیخ کند فان حکایت
جزماً کان یقول کذب علی او مارد و بیت له هذ او یخوذ لک پس اگر نامی جازم نمی آید
مثلاً میگوید کذب علی او مارد و یا مانند آن چنانکه گویند پس بد است همیشه او مارد و بیت نذر او احدی قطره
او تا عالم است تا حدیثک اولم احدی کذب فان وقع عند ذلک مره ذلک الخبر لکذب واحد منها
لا یجوز پس اگر چنین واقع از حد و در یاد رود حدیث در صورت و چه باشد بنا بر آنکه یکی ازین هر دو
کاذب است لا بعینه و این را امام شافعی حکایت کرده اند برابر است که تصریح تکذیب نماید و یا جزم کند بر او
بدون تصریح مثل مارد و بیت نذر او احدیست به قطعه کذا سوی ابن الصلاح تبعاً للخطیب سنیها و شیشه علیه الصنف
و کلا یكون ذلک قادحاً فی واحد منها لالتعادض و این روایت را وی و نحو مارد و
عنه حجج قاض در یکی از ان هر دو در باب روایات از و نباشد بنا بر تعارض و در قول هر دو مثل شهود که
هر واحد کذب و دیگرے نماید پس این هر دو متعارض باشند زیرا که شیخ قطع به کذب را وی کند و راوی
قطع نقل و هر واحد را از ان هر دو حجت ترجیح است اما راوی پس بنا بر آنکه در مثبت است و اشباح پس
بهجت آنکه وی چیزیست که جایز نیست حکم وقوع تسبیح بر ان سخاوی نوشته که مصنف در فتح الباری
گفته ایچ نزد محدثین قبول اوست و تمسک گرفته بصفحه مسلم حدیث اخبر حدیث عمر بن دینار عن ابی سعید
عن ابن عباس انکما نعرف انقضاء صلوة رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم لکما یقول ابی سعید لعمرو
علی ان مسلماً کان یری صحته الخیر و لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره لو انکره
و کانه مملو شیخ فی ذلک علی النیان استه او کان محبده احتمالاً کان یقول ما اذکر
هذ الان الاعرفه و یا انکارش از روی خود بطریق احتمال باشد مثلاً گوید یا اذکر انک لانا اعرفه فی
یا دینے دارم من اخذت راویا گوید سنه شاسم آن را قبل ذلک الحدیث فی الاصحاحات
ذلک یجمل علی سنیان الشیخ پس اصح نیست که این حدیث قبول کرده شود زیرا که محتمل است که شیخ بنا
فراموش کرده باشد مصنف گفته که این ذنب بهر حال حدیث و اکثر فقها و مکتلین است و قیل کایقبل
لان الفرع تبع للاصل فی اثبات الحدیث بحیث اذا ثبت الاصل الحدیث تثبت
دوایته الفرع و کذلک یلینغ ان یکون فرعاً علیہ تبعاً له فی التحقيق و بعض
امام ابی حنیفه گفته و روایتی از امام احمد بن حنبل آمده مقبول نیست و قیاس بر شهادت کرده اند زیرا که
در شهادت فرع تابع اصل است همچنان و اثبات حدیث نیز فرع تابع اصل است پس چنانکه نزد ثبوت اصل است
روایت فرع است همچنان باید که فرع در تحقق نفس فرع اصل باشد پس سقاوش و حسب بود کما فی التلویح

یصح انکار -

در حدیثی که در این باب است
در حدیثی که در این باب است

مردمان را خبر داده ابتدا و ایشان را آنچه وی صلعم بان سهوت شده شنوایند سخاوی گفته و التقریر علی ما جرس
 بحضرت صلعم و السوال عن مرتبه ثانیة فالاولی اولی و بندها هو المعتمد استیثم اخبرنی و قدرت علیه
 و هی المرتبة الثانیة پس ترا خبرنی و قدرت علیه است و این مرتبه دوم از صیغ اوست و وجه تقدیم حدیثی بر خبری
 یکی خود مصنف بیان کند و یا بنا بر آنکه اخبار اعم از حدیث است و وجه تقدیم خبری بر قدرت علیه با آنکه هر دو لفظ احتمال
 واسطه ندارند از جهت که در ثانی احتمال غفلت است تا آنکه بعضی لفظ قدرت علیه را از انواع تحمل زکر دانیده اند و
 مایه شمرده علیه و انا اسمع و هی الثالثة پسر لفظ قر علیه و انا اسمع است و این مرتبه سوم است
 از انواع صیغ ادا و وجه تقدیم قدرت علیه بر قر علیه و انا اسمع بنا بر آنست که درین لفظ تا مکالمه غفلت است باعتبار
 شیخ و راوی هر دو شمره انبانی و هی الرابعة پسر لفظ انبانی است و این مرتبه چهارم از انواع صیغ اوست
 و وجه تقدیم قر علیه بر انبانی بحیث صیغ است زیرا که علماء متأخرین انبانی را برای اجازه مقرر ساخته اند
 ناولنی و هی الخامسة پسر لفظ ناولنی است و این مرتبه پنجم از انواع صیغ اوست و وجه تقدیم انبانی بر
 ناولنی است که در منادیه حدیث اصلا نیست زیرا که منادیه عبارت است از عطا شیخ کتاب خود در شخص
 و اذن برده است آن کتاب ویرا اداون شمره شافعی ای با اجازه پسر لفظ شافعی است یعنی
 با اجازه شیخ تمیز را برده است شافعی باشد و شافعی فاعله و بعد ما بهوز و بعد ما فوقالی که بوقف آمده
 بر وزن مفاعله رو بر روشن در و بر سخن گفتن و هی السادسة و این نوع ششم از انواع صیغ
 اوست و وجه تقدیم سادت بر اجازه با شافعی است که آن اقوی ازین است شمره کتب الی
 ای با اجازه و هی السابعة پسر لفظ کتب الی است یعنی با اجازه شیخ بسوی تمیز بنویسد و این مرتبه
 هفتم از انواع صیغ اوست و وجه تأخیر این از ما قبل خود بحیث آنکه درین شافعی اصلا نیست شمره سخن
 و نحوها من الصیغ المحتملة للسمع و الا اجازه و لعدم السماع ایضا و هذا مثل قال
 و ذکر و روی پسر لفظ عن و نحو اوست از صیغ محتمل بر اسم سماع و اجازه و احتمال عدم سماع نیز دارد
 و عن مثل قال و ذکر و روی است بدون ذکر لثاوی و اگر چنین گوید قال لنا فلان پس این مثل حدیث است
 در آنکه حکم اتصال دارد لیکن اکثر استعمال این هر دو در حالت مذکوره مجالس باشد نه در وقت حدیث چنانکه
 بخاری دال بر آنست بخلاف حدیثنا و مصنف تصریح بنوع هشتم نه کرده و نیز در وجاوت و وصیت و اعلام
 اذن شرط نموده و بر اسم اینها ذکر مراتب نه کرده و بنده اصطلاحات تمیز بهای الروایات و مصنف بعد
 بیان انواع صیغ ادا اجمال شروع و تفصیل نمود و گفت فا اللفظان الا و ان من صیغ
 الا و او و هما سمعت و حدیثی صالحان لمن سمع وحده من لفظ الشیخ

این صیغ را
 در حدیث
 استعمال
 میکنند
 و این
 صیغ
 را
 در
 حدیث
 استعمال
 میکنند
 و این
 صیغ
 را
 در
 حدیث
 استعمال
 میکنند

پس هر دو لفظ اول از صیغ او که آن لفظ سمعت و شنیدن است صلاحیت دارند و آنچه تنها با آنکس از لفظ
 شیخ شنیده است اما لفظ سمعت مصرح بالسمع است و لهذا آنرا مقدم در ذکر دهشته بخلاف حدیثی
 که آن متصل و اسطر است که میانی اگر گفته شود که لفظ حدیثنا مصرح در سماع قابل آن از لفظ شیخ نیست بدلیل
 آنکه در حدیث ابی سعید خدری از زو بخاری و سلم در قصه شخصی که در حال اورا قتل میکنند آمده فبقول شهید
 آنکس الرجال الذی حدیثه رسول الله صلعم حدیثه الحدیث و این خود معلوم است آن شخص که حدیثا میگویی
 از نبی صلعم شنیده و جواب ازین اشکال آنست که حمل حدیثنا بر سماع از لفظ شیخ در صورت امکان است و در
 حمل بر بخاری کرده شود و بنا بر وجود قرینه زیرا که بعضی از شرح صحیح بخاری و سلم نوشته اند که آن شخص
 باشد پس درین حدیث صحیح مانع از سماعش از نبی صلعم نیست تووی در شرح مسلم در حدیث از تکلم لبتکم بینه
 فان راس بایسته لایسته ممن هو الیوم علی ظهر الارض احد گفته که جمهور بر جیات خضر متفق اند و در
 داخل در عوم این حدیث نیست بدلیل آنکه در آنجا بیان نموده و یا مراد از حدیثنا حدیث است و بی صلعم است
 و قابل حدیثنا داخل در آنست که از گفته السخاوی و تخصیص الحدیث بما سمع من لفظ الشیخ
 هو الشایع بین اهل الحدیث اصطلاحاً تخصیص حدیث یعنی حدیثا یا حدیثنا یا آنچه لفظ شیخ شنیده
 باشد میان اهل حدیث از روی اصطلاح مشهور همین است و همچنین اخبار مخصوصه تقریریه علی الشیخ نیست و کلا
 عزت بین الحدیث و الاخبار من حیث اللغه و فرق میان تحدیث و اخبار من حیث اللغت پیچ
 نیست و همچنین لفظ بانا و مویذ یعنی است قول و تعالی یوسئذ تحدیث اخبار بانان رکب کجی لها و قوله تعالی
 و لاینیک مثل خیر و دال برین است اختلاف تعبیر روایات حدیث از صحابه و من بعد ایشان در روایت قصه
 استخوان نبی صلعم اصحاب خود را که مخرج در صحیحین و غیرها است و بخاری در کتاب العلم از ابن عمر آورده ان رسول
 الله صلعم قال ان من الشجر شجرة لا یقطر ورقها و انها مثل السلم فحدثونی باهی فوقع الناس فی شجر البوادی قال ابن
 عمر و وقع فی نفسه انها النخلة فاستحیت ثم قالوا حدیثنا ما هی یا رسول الله قال هی النخلة و در روایت بخاری
 در کتاب التفسیر خبر و نه بجائے حدیثی آمده و در روایت اسمعیل بنوفی آمده و در روایتی نزد بخاری
 در کتاب العلم خبر آمده و نه ادعاء الفرق بینهما تکلف شدید و در او عا فرق میان تحدیث و اخبار
 بنا بر لغت تکلف دشوار است و شاید وجه تکلف آنست که اخبار یا خود از خبرت است یعنی اعتبار و در صورت
 قره بر شیخ معنی استخوان موجود است که آیا این را مقرر در دیان ابن الصلاح گفته و قد قبل ان اول من حدیث
 الفرق بینها این وجهی جبر قلت الفرق بینها صوابه الشایع الغالب علی اهل الحدیث و الا احتیاج بدک من حیث اللغه
 عا و تکلف و غیر باقیال فیه ان اصطلاح سنهم را و اب التیمز بین النوعین استه لکن لما تقر فی الاصطلاح

ف

صاد ذلك حقيقة عرفية فتقدم على الحقيقة اللغوية لكي لا يكون ودرصطلح تقريرين شده بود
 اين فرق حقيقت عرفيه گشت پس لابد بتقدم بر حقيقت لغويه مياشد و اين قسمه از اقسام مرجمات است سخاوي
 در شرح الفيه گفته و للفرق و التميز بين الخبرنا و حديثنا استشهد به بعض الايمه بان لو حلف ان من اخبرني بكذا
 فهو حرم و لا يثمة لفاخره بذلك بعض اقايمه بكتاب او رسول او كلام عتيق بخلاف الوقال من حديثي بكذا فان لا يثمة
 الا ان شافيه زاد بعضهم و الاشارة مثل الخبر و قال ابن دقيق العيد ثنا يعني في العريض بعيد من الوضع اللغوي
 بخلاف خبرنا فهو صالح لما حدث الشيخ و لما قر عليه فاقر به فلفظ الاخبار اعلم من الحديث ككل تحديث اخبار و لا
 يتعكس لنته و حال كلام صنف انت كعرف مقدم بر لغت پس چون محدثا گويد محمول بر عام باشد از لفظ
 شيخ و چون اخبارنا گويد محمول بر عام شيخ باشد گويم از اينجاست لفظ ركعت در حديث من او رك ركعت من الصلوة
 فقد ادرك الصلوة زيرا كه در شريعت مع حققة ركعت كامل ركعت است قيام ركوع و سجود و در لغت معني حقيقت
 او فقط ركوع است و شغل اين معني مجازيت پس بازين معني ركعت كامل مراد داشته شود و ركوع پس مدرك
 ركوع با امام مدرك ركعت نخواهد شد بنا بر قاعده مذكوره مع ان هذا الاصطلاح انما شاع عند المشركين و مرتب بهم
 بانك اين اصطلاح كشته شده نزد اهل مشرق است و انك ما بعد ايشانند از اهل خراسان كما قال اسخاوي و اين ندره ب و اعي و
 ابن جرير و امام شافعي و سلم صاحب صحيح و ابن وهب مصري و نسائي است و اما غايد البغاري فعملوا هذا الاصطلاح
 بل الاخبار و التحديث عندهم بمعنى واحد و اما غالب اهل مغرب پس استعمال اين اصطلاح نميكنند بلكه اخبار
 و تحديث نزد ايشان بلكه معني است و بر مقتضاي لغت است را مي زهري و امام مالك و سفيان بن عيينه و يحيى
 بن عبيد القطان و اكثر اهل حجاز و كوفه و همين است ندره امام بخاري و حسن البصري و ابي الياقوت الحمادي و ابن
 الحاجب در مختصر خود و اين ندره را ترجيح داده و حاكم خود كه اين ندره ب ايمه ارجح و اكثر مخدثين است و باجماع
 اهل حجاز و كوفه و سفيان حديث و اخبار فرق نميكنند و امام شافعي و سلم و علماء مشارقه فرق ميكنند در طلاق
 صبيح بحسب اختلاف محل پس لفظ تحديث را خاص دارند به آنچه شيخ بدان تلفظ نموده و لفظ اخبار را مخصوص
 دارند به آنچه قريه بر شيخ كرده تصنف و فتح الباري شرح صحيح البخاري گفته ثم احدث اتباعهم تقييلا
 آخر من سمع و حده من لفظ الشيخ قال حدثني و من سمع غير جمع فقال حدثنا و كذا الفرق بين الخبر
 و بين اخبارنا و تخصصوا الاخبار بالاجازة التي يثانها الشيخ من غيره و هذا كذا من ليس بوجوب عدم
 و انما ارادوا به التمييز بين احوال التعمير و ظن بعضهم انه واجب و ليس كذلك نعم تفرم على المتأخرين رعاية الاصطلاح
 كونه كالحقيقة العرفية لتلازم النطائنته فان جمع الراوس اي التي بصيغة الاول و جمعها
 كان يقول حدثنا فلان او سمعنا فلانا يقول فهو دليل على انه سمع منه

م
 من خبرنا و حديثنا
 لغوي است
 و انك ما بعد ايشانند
 از اهل مشرق است
 و انك ما بعد ايشانند
 از اهل خراسان
 كما قال اسخاوي
 و اين ندره ب و اعي و
 ابن جرير و امام شافعي
 و سلم صاحب صحيح
 و ابن وهب مصري
 و نسائي است
 و اما غايد البغاري
 فعملوا هذا الاصطلاح
 بل الاخبار و التحديث
 عندهم بمعنى واحد
 و اما غالب اهل مغرب
 پس استعمال اين
 اصطلاح نميكنند
 بلكه اخبار و
 تحديث نزد ايشان
 بلكه معني است
 و بر مقتضاي لغت
 است را مي زهري
 و امام مالك و سفيان
 بن عيينه و يحيى
 بن عبيد القطان
 و اكثر اهل حجاز
 و كوفه و همين
 است ندره امام
 بخاري و حسن
 البصري و ابي
 الياقوت الحمادي
 و ابن الحاجب
 در مختصر خود
 و اين ندره را
 ترجيح داده
 و حاكم خود
 كه اين ندره
 ب ايمه ارجح
 و اكثر مخدثين
 است و باجماع
 اهل حجاز
 و كوفه و سفيان
 حديث و اخبار
 فرق نميكنند
 و امام شافعي
 و سلم و علماء
 مشارقه فرق
 ميكنند در طلاق
 صبيح بحسب
 اختلاف محل
 پس لفظ
 تحديث را
 خاص دارند
 به آنچه
 شيخ بدان
 تلفظ
 نموده
 و لفظ
 اخبار را
 مخصوص
 دارند
 به آنچه
 قريه بر
 شيخ
 كرده
 تصنف
 و فتح
 الباري
 شرح
 صحيح
 البخاري
 گفته
 ثم
 احدث
 اتباعهم
 تقييلا
 آخر
 من
 سمع
 و حده
 من
 لفظ
 الشيخ
 قال
 حدثني
 و من
 سمع
 غير
 جمع
 فقال
 حدثنا
 و كذا
 الفرق
 بين
 الخبر
 و بين
 اخبارنا
 و تخصصوا
 الاخبار
 بالاجازة
 التي
 يثانها
 الشيخ
 من
 غيره
 و هذا
 كذا
 من
 ليس
 بوجوب
 عدم
 و انما
 ارادوا
 به
 التمييز
 بين
 احوال
 التعمير
 و ظن
 بعضهم
 انه
 واجب
 و ليس
 كذلك
 نعم
 تفرم
 على
 المتأخرين
 رعاية
 الاصطلاح
 كونه
 كالحقيقة
 العرفية
 لتلازم
 النطائنته
 فان
 جمع
 الراوس
 اي
 التي
 بصيغة
 الاول
 و جمعها
 كان
 يقول
 حدثنا
 فلان
 او
 سمعنا
 فلانا
 يقول
 فهو
 دليل
 على
 انه
 سمع
 منه

مع غیره پس اگر راوی در صیغه اولی بلفظ صحیح آورد مثلاً حدثنا فلان یا سمعنا فلاناً گفت پس این دلیل است
 بر آنکه سماعش از آن شیخ همراه غیر بوده ترمذی در کتاب العلل و خطیب بغدادی در کفایه گفته ما قلت حدثنا فهو ما
 سمعت مع الناس و ما قلت حدثنی فهو ما سمعت و حدی و ما قلت ان خبرنا فهو ما قرء علی العالم و انما شاهد و ما قلت ان خبرنا
 فهو ما قرأت علی العالم یعنی و انما و حدی و سمعت اباموسی محمد بن المنذر یقول سمعت یحیی بن سعید القطان یقول
 حدثنا و ان خبرنا و انما سمعت کویم ایراد راوی بصیغه جمع در تحدیث و اخبار صحیح حدیث از تفرزیت بجز و احتمال است
 غیر در آن تا و یک تصحیح راوی دیگر بسام این حدیث از مروی عنه ثابت نشود و در نهیم غریب غریب نماند و قد
 یکون النون للعظمة و گاهی نون در شکل برائے عظمت باشد مثل قوله تعالی انما انزلنا علیک قرآنا عربیاً
 و قوله تعالی انما فتحنا لک فتحاً لکن بقله لکن و کس احتمال محدثین قلیل است و اکثر همانست که سماعش همراه غیر بوده
 طبیعاً در خلاصه گفته است که در آنچه تنها از لفظ شیخ شنیده است حدیثی گوید و در آنچه همراه غیر شنیده
 حدیثاً گوید و در آنچه بنفس خود بر دست قرأت کرده ان خبرنی گوید و در آنچه از ابقرت غیر شنیده ان خبرنا گوید
 و در صورت شک در اخذ و تحمل از لفظ شیخ که آیا راوی تنها بود یا نه مختار است که حدیثی یا ان خبرنی گوید زیرا که
 عام غیر است و یقین شک زایل نمیشود آنچه عراقی گفته این را بسبب اختیار کرده و بسبب بن سعید القطان
 صورت شک لفظ صحیح را در زبده بنا بر امیاط است و اولها ای صیغ المراتب اصحها ای
 اصح صیغ الاداد و فی سماع قائمها لکنها لا یتحمل الواسطه و قسم اول از صیغ مراتب
 اصح است یعنی اصح از صیغ اوست در سماع قایل آن از شیخ زیرا که مرتبه اول که لفظ سمعت است احتمال وسط
 ندارد یعنی احتمال این امر نه دارد که تمیز از شیخ بود غیر شنیده باشد پس مراد اول در اینجا حقیقه است یعنی لفظ
 سمعت بخصوصه نه سمعت یا حدیثی که ماید علی قوله الاتی و الا ان حدی الخ پس اول مرتب سمعت و حدی هر دو است و اخبار
 مراد سمعت و حدی است خطیب بغدادی در کفایه گفته نزدیک نیست که احدی در احادیث اجازه و مکاتبه روایت
 غیر سموع از شیخ لفظ سمعت گوید بخلاف حدثنا چنانکه مصنف گفته و کان حدیثی قد یطلق فی الاحرازه
 تدلیساً و دیگر اگر لفظ حدیثی گاهی اطلاق در احادیث اجازه بطور تدلیس می آید سخاوی در شرح القیة
 مرویست که حسن بصری میگفت حدثنا ابوهریره و ماویل میگردانم که مراد تحدیث اهل مدینه است و حسن بصری در آن
 وقت در مدینه بود و مراد از ابوهریره شنیده و نیز حسن بصری میگفت خطبنا ابن عباس بالبصره و مراد خطب
 بصره میداشت و اختلاف کرده اند در سماع حسن بصری از ابی هریره بن ابن اسد و یونس بن سعید و ابی زرعه و
 ابی حاتم و علی بن المدینی و ترمذی و نسائی و بزار و خطیب بغدادی و غیر هم بعد مسموع می از ابوهریره بن
 سوره اند که مراد از سماع مجازاً اوسته شود که کافی حدیث مسلم فی حدیث الذی یقوله الدجال فیقول انت

الدجال الذي حدثنا به رسول الله صلعم محض نبيته انكس متأخرت پس مرادش تحذیر است بنی صلعم شد
 وكنس از جمله ایشان است لیکن است این محدوش فیه است بنا بر آنکه بعض گفته اند که الشخص خص باشد نزد كلیه
 جزم بقا، وی نموده و بالجمله احتمال در آن ظاهر است این الصلاح گفته قدیر ترجم حدثنا و اخبارنا علی سمعت من
 حیث انیدل علی ان الشیخ روی له الحدیث و خاطبه بر مشافهه بخلاف سمعت استه و ارفعها
 مقدار اما یقع فی الاملاء لما فید من الثبت و التحفظ و ارفع صیغ مراتب از رو
 مقدار است که بطریق اطلاق باشد زیرا که در وی زیادت تثبت و تحفظ است زیرا که شیخ مشغل تحذیر است و طالب
 مشغل بحکایت از ان پس بنا بر ان هر دو بعد از غفلت و اقرب بسوی تحقیق بشین الفاظ باشد تا آنکه عادت نیز
 جاری است بمقابل کتاب بعد از کتابت قاله السخاوی شیخ کان در ارشاد الفحول گفته لانهما یقیه رسول الله صلعم
 فانه هو الذی کان یحدث اصحابه و سم یسمون وی الی بعد من الخطا و التهور استه گویم این دلیل دیگر بر ارفعیت
 لفظ سمعت بر حدیثی است و اطلاق اکثر همچنین اطلاق بر وزن افعال گفتن قولی تا دیگر کسی آنرا بنویسد کذا فی
 القاموس و الثالث وهو اخباری و الرابع وهو قد روت علیه من قرء بنفسه
 علی الشیخ و قسم سیدم از صیغ ادکا اخباری باشد مثل قسم چهارم است که قرءت علیه است بر کسی که
 نفس خود قرأت بر شایم کرده و درین عین کمتر از لفظ حدیثی و حدثنا باشد مگر آنکه افراد بعد از طرق احتمال
 باشد آنرا در مسالك گفته حدثنا ابلغ من اخبارنا لان حدثنا قد تكون صفة للموصوف و الخبر من الخبر و سئل اصحاب
 برین حال عن حدثنا و اخبارنا و ابنا ما فقال ثنا احسن شئ فی هذا و اخبارنا دون ثنا و ابنا ما مثل انما در شرح الفیه
 نوشته استعمال اخبارنا جمعا و افراد و سماع از لفظ شیخ از باقی صیغ ادب بسیار است تا آنکه جماعته از اعلی
 در لفظ سمیع از شیخ جز لفظ اخبارنا استعمال نسیکرند خطیب بغدادی گفته عبد الرزاق ابن همام در سمیع خود لفظ
 اخبارنا میگفت تا آنکه احمد بن حنبل و سحر بن راهویه قدوم آوردند و او را گفتند که حدثنا بگو این الصلاح گفت
 این همه اختلاف قبل شیخ تخصیص خبرنا بمقر و علی الشیخ است فان جمع کان یقول اخبارنا و قرأنا
 علیه فهو الخامس وهو قد روت علیه و انما اسمع و اگر راوی صیغه جمع آورد و مثلا اخبارنا و قرأنا
 علیه گفت بر این مثل مرتبه پنجم است که قرء علیه و انما اسمع باشد گویم ازینجا است قول لبی داود و صاحب من قرء
 علی الحارث بن سکیان و انما اسمع زیرا که شیخ نسائی حارث بن سکیان متولی قضا امر شده و میان او و پسر
 نسائی چیزی از شونت و انعشه پس تخصیص سماع لقبوی کرده و نسائی را حضور مجلس تحدیث خود مکن
 میداد و نسائی در پرده بدون علم او هم شنیده و لهذا تومر و تکر در صیغ رویت کرده قاله السخاوی پس
 این رویت از وی نزد محدثین جایز است و نیت التفات بسوی قول شیخ و منع او و شیخ ابو سمرئیه

ف

ف

بدان فتویٰ داده کذا قال ابن الصلاح وحدث من هذا ان التعبير بقراءة لمن قرءه خير من با
 الاخبار لانه اوضح بصورة الحال وازینجا معلوم شد که تعبیر قرات علی فلان براسه یک قرات بنفس
 خود بر شیخ کرده اولی است از تعبیر بجزیرا زیرا که قرات بصورت حال فصیح یعنی امرح از اخباری و اخیر است
 برابر است که این قرات از کتاب باشد یا از حفظ کمایاتی **الثانی القراءة علی الشیخ** —
تفسیر و بر لغت بمعنی آگاه و بهوشیار کردن و در پنجام و از آگاه کردن طالب است بر فهم بحث
 سابق و لاحق زیرا که لفظ قرات یکے از انواع تحمل و اخذ از شیخ است چنانکه گفت القراءة علی الشیخ
 احد وجوه التحمل عند الجمهور یکے از قسام تحمل حدیث نزد جمهور قرات تلمذ بر شیخ است و
 اکثر اهل حدیث از اهل شرق و خراسان از عرض نام کرده اند زیرا که قاری قرءه خود را بر شیخ عرض یعنی
 ظاهر میکنند و شیخ از امی شنود و ابن الصلاح گفته بر بر است که این عرض بنفس خود بروی کرده یا نه اگر این اصل
 خود را نزد خود نگه داشت یا کدام شیخ او قاضی عیاض گفته این روایت بالاتفاق صحیح است نزدی در کتاب
 العلل گفته القراءة علی العالم از اکان تحفیظ الیقرو علیہ و میک عمل یعنی مکتوبه فیما یقر علیہ و الم تحفیظ هو صحیح عند اهل
 الحدیث مثل السام استه و البعد من ابی ذلک من اهل العراق و بعدا نموده اند اهل عراق از انکار باین
 امر یعنی بر راه بعید از حق رفته اند قاضی ابو محمد راهم فرمی در کتاب محدث فاصل گفته که فاصم نیل و عبد الرحمن
 بن سلام صحیحی و کوچک گفته ما حدث حدیثا قط عرضا قال محمد بن سلام او رکت ما کما و الناس یقرؤن علیہ
 فلم سمع منه لذلک سخاوی گفته بسیار کس از اهل عراق تشدید از انکار باین امر کرده اند و اعتداده و اعتبار بر
 که کنند بجز سماع از الفاظ مشایخ خطیب در خلاصه گفته شاید و جهش این است که شیخ در بیوت خلیفه رسول خدا
 و ستمرا و بسوسه است و اخذ از وی مثل اخذ از رسول خدا صلعم است و نور الانوار نوشته و غیر
 از صلعم بعلی الامر و کان ما نواع الخطاء و لیس بیان فالاحتیاط فی تحنا هو القراءه علی الحدیث استه و
 اشتد انکاره و الامام مالک و غیره من المدینین علیهم فی ذلک حتی بالغ بعضهم
 قد صححوا علی السماع من لفظ الشیخ و امام مالک و غیره از اهل مدینه اشد انکار بر اهل عراق درین امر نمودند
 تا آنکه بعض اهل مدینه ترجیح عرض بر سماع از لفظ شیخ داده اند سخاوی در شرح الفیہ آورده که امام مالک از ابن
 قول مخالفت اشد با من نمود و میگفت کیف لا یجزیک هذا فی الحدیث و یجزیک فی القرآن اعظم و لهذا البعض
 امام مالک گفته مجتهد سبع عشر سنه نماز ایتیه قرا الموطا علی اجدیل یقرؤن علیہ خطیب بغدادی در کفایه از طریق
 و هب روایت کرده که گفت سمعت النعمان و قد سئل عن الکتاب الی تعرض الیقول الرجل حدیثی قال نعم کذلک
 ان قرآن الیس الرجل فیقول اقرانی فلان فکذلک او قرء علی العالم صح ان بیروی عنده استه و سبیه در معرفت از

در بیان این امر که شیخ در بیوت خلیفه رسول خدا

طریق ابن خریمة آورده که شنیدم از امام بخاری که میگفت ابو سعید حداد گفته نزد من درباره قره قروءه بر عالم
خبریت از بنی سید علی علیه السلام یعنی قصه ضمام بن شبله که گفت آند امرک بهذا قال نعم الی آخر
الحديث بخاری در کتاب العلم گفته بهذا قول ضمام آند امرک قره قروءه علی البنی صلعم در خبر ضمام قومه
بذلک ناجازه اسم قبلوا منه استخه و ذهب جمع جبه منهد البخاری و حکاه فی
اوایل صحیحه عن جماعت من الاصحته الی ان السماع من لفظ الشیخ و القریه علیہ
یعنی فی الصحته و القوه سواء و الله اعلم و جمع کثیر از محدثین و امام بخاری در اوایل صحیح خود
حکایت از جماعت ائمه حدیث مثل حسن بصری و ثوری و مالک بدان نموده که سماع از لفظ شیخ و قروت
بر وی یعنی وصحت و قوه برابرست و الله علم و بالجمله ابن الصلاح گفته و نحوه فی شروح الالغیه اختلاف کرده
اند و آنکه قروت بر شیخ مثل شنیدن از لفظ اوست در مرتبه یا فوق یا کمتر از دست از امام ابو حنیفه و ابن ابی ذئب
و غیر جماعتی قروت بر شیخ از شنیدن لفظ از منقول است و این قول از امام مالک نیز مروی است چنانکه
در ارتضی و در غرائب مالک و خطیب بغدادی در کفایه آورده و معروف از مالک و اصحاب و شیخ وی از علماء
مدینه تشویه میان هر دو است کما فی البخاری فی کتاب العلم و این مذہب اکثر اهل حجاز و کوفه و خراسان و بخاری است
و درین باب حدیث موقوف از علی و ابن عباس و ابی هریره استلال گرفته اند و لفظش این است قره قروءه علی
و قره قروءه العالم علیک سواء ابن الصلاح گفته صحیح ترجیح سماع از لفظ شیخ است و قره قروءه بر شیخ مرتبه دوم است استخه
و تصنف در فتح الباری بطن این نموده در بیان الاحوال امام مالک نوشته که امام مالک خود بر کسی
نمیخواندند تا ندیده بخواندند و خود می شنیدند و این تعلیم تا بر آن بود که در زمان ایشان جماعت از اهل عراق
قره قروءه علی الشیخ را از وجوه تحمل حدیث نمی شنیدند و سماع از لفظ شیخ طلب میکردند براسه و هم احتجاج اکثر
علماء مدینه و حجاز این روش را اختیار فرمودند و الا در قدیم نیز و محدثین قره قروءه علی الشیخ علی التلکیز مروی و همون بود
چنانکه یحیی بن بکر چهارده بار کتاب موطن از امام مالک بقرة ایشان شنیده است و الا انباء من
حیث اللغه و الاصلاح المتقدمین بمعنی الاخبار و لفظا بنا من حیث اللغه و الاصلاح
مستعملین معنی اخبار است پس چنانکه لفظ اخری و اخرنا در سماع از لفظ شیخ استعمال کنند چنان لفظ انبائی و انباء
و انبائی و انبنا بر لفظ سماع از شیخ استعمال کرده شود و بیان اتحاد هر دو در معنی لغوی قابل بیان نموده شد
بدانکه در جواز استعمال حدثنا و اخرنا در عرض اختلاف است ابن الصلاح گفته و نحوه فی شروح الالغیه
که ابن مبارک و یحیی بن یحیی تمیمی و احمد بن منبیل و نسائی و غیر هم ازان منع کرده اند زیرا که ظاهرش مقتضی است
که شیخ خود قروت کرده است و ثوری و مالک و سفیان بن عیینه و یحیی بن سعید القطان و معظم حجازین و کوفتین

و غیر هم جائز گفته اند و همین است مذہب بخاری بحجت آنکه قرأت بشیخ گویند قرأت از شیخ است و صیر فی و ماورد
و رویانی از شانسی نقل کرده اند حتی که در نیت صورت سمعت گفتن هم رود است نه اند و مذہب مسلم و نسائی و جہول
ابن شریک و اکثر مجتہدین جواز اطلاق اخبارنا و عدم جواز اطلاق حدیث است و همین است مذہب امام شافعی و صحابہ
و همین است شایع الآن زیرا که در حدیثنا اشعار بطن و مشافهت است بخلاف اخبار ملائکه **الافعال**
المتاخرین فهو للاجازة کعن مگر در عرف متأخرین چه نزد ایشان لفظ بناستعمل در
اجازه است مثل که عن ابن الصلاح گفته استعمال لفظ ابنا و بنا و ماورد سموع از الفاظ شیخ قلیل است و اکثر
استعمالش در اجازت از جانب شیخ است کالتها فی عرف المتأخرین للاجازة زیرا که کلمه عن نیز در
عرف متأخرین براس اجازه استعمال است یعنی بعد صد شیخ قال السخاوی ابن الصلاح گفته فاذا قال احدہم قرأت علی
فلان عن فلان او نحو ذلک فظن برانه رواه بالا اجازه است و گویا این اشارت است بتیمین نوعی از انواع متصل یعنی
که از طریق محل بسام از لفظ شیخت و نه از باب قرأت بر شیخ بلکه قسم اجازت از جانب شیخ است و لیکن ابن الصلاح
معین نکرده که این کدام یک نوع از انواع اجازت است و این همه وقتی است که ذکر روایت با اسامی آنها
بطریق معارف باشد و اگر ذکر آنها بطریق مکره است مثل فلان عن فلان و نحو آن پس نامش نزد بعض معتبرین
در کتب اصول مرسل است کذا فی البرهان لام الحرمین **وعنعت المعاصر محمول علی**
السماع و عنعت معاصر محمول بر سماع است یعنی اگر زمانه معضون و معضون عنده یکے است پس عنعتاش محمول
بر سماع از معضون عنده کرده شود و سخاوی و غیره گفته که عنعت بر وزن فعله مصدر جعلی است نه موضوعی مثل بسام
و حمد که و تصدیق و معضون بصیغه اسم مفعول حدیثی است که در آن کلمه عن آید خواه یکبار آید یا زیادہ بر آن نسبت
میان معضون و میان هر یک از سنده و مرفوم عموم و خصوص من و جرت کما نظیر با و فی تامل بخلاف
غیر المعاصر فانها تكون مرسله بخلاف عنعت غیر معاصر که آن مرسل باشد اگر تعریف مرسل بر و صواب است
او منقطعہ و یا منقطع باشد اگر صورت القطاع در و موجود است بشرط حملها علی السماع ثبوت
المعاصرہ پس شرط عمل عنعت بر سماع نزد جمهور ثبوت معاصرت معضون و معضون عنده است پس نزد مسلم بن الحجاج
صاحب صحیح اشترای مهم شے نیست در قبول معضون بنا بر همین ظن ثبوت معضون و التفاضل مکان القانموده و اختیار
ازان بمعاصرت فرموده و در آن ادعا جماع کرده چنانکه در خطبه کتاب صحیح مسلم بر بیان نموده **الامن**
المدلس فانها ليست محمولة علی السماع که خصمه از مدلس که محمول بر سماع نخواهد شد اگر چه معجز
عن معاصر او باشد و حاکم حکایت اجماع بر آن کرده و گفته الاحادیث المعضونہ التي لیت فیها تدلین متصلہ باجماع
آیة النقل خطیب بغدادی در کفایه گفته اهل العلم مجمعون علی ان قول الحدیث غیر المدلس فلان عن فلان صحیح

معمول بر اذاکان لقیه و سماع منه استخبره ذکره النجاشی و معنی مدلس در ما قبل سطور شده و قیل بشرط
 فی محل عنعنۃ المعاصر علی السماع ثبوت لقا یحکمما ای الشیخ و الراوی عند
 ولو مره و لحدۃ لیحصل الامن فی باقی العنعنۃ عن کونه من المرسل الخفی
 و بعض گفته اند که در محل عنعنۃ معاصر بر سماع ثبوت لقا شیخ و راوی شرط است اگر چه یکبار باشد تا در باقی عنعنۃ
 از مرسل نمی بودن آن امن حاصل گردد و ابن عبد البر در مقدمه تهذیب خود گفته اجماع کرده اند اهل حدیث بر قبول
 اسناد و معنی و نیست خلاص میان ایشان چون اجتماع سه شرط در آن یافت شود عدالت راوی و اتفاق مجالس
 و مشاهدت و برات او از تالیس و گفته که این قول مالک و عامر اهل علم است و هو المختار تبعاً لعل
 بن المدینی و البغدادی و غیرهما من النقاد و همین است مختار تبعیت علی بن المدینی و بخاری و غیرهما از
 نقاد حدیث نقاد بالفتح و تشدید تان بسیار سره کننده درم و دینار را و سلم در خطبه کتاب خود بر فریقین در باره
 اشتراط ثبوت لقا اشتد انکار فرموده و باالفه بسیار در آن نموده و ابو یوسف سماعی طول صحبت میان هر دو
 شرط نموده و گفته است ثبوت مجز و لقا کرده و ابو عمر و والی مقری معرفت راوی بر ویت کردن از فرموی عنده
 شرط کرده یعنی راوی بالروایت از فرموی عنده باشد و بعضی بر سماع حدیث معنی حکم انقطاع کرده اند مطلقاً
 اگر چه راوی مدلس نباشد پس صحیح بنود تا که وصلش بطریق دیگر ثابت نشود و تووی در تقریب گفته و بذم و در
 اجماع السلف است و حکم آن مفتوح شده مثل عن عروة ان عائشة قالت حکم عن است و نز و جمهور محمول بر
 اتصال است و ابو بکر بر یحیی و احمد بن حنبل و ابن شیبہ حملش بر انقطاع کرده اند مگر وقت ثبوت اتصال تووی
 در مقدمه شرح مسلم گفته صحیح مذہب جمهور است عمرانی گفته و با احمد صواب است که هر کس سالم از تالیس است من دون
 صحابی و لقا وی نیز معرفت پس حدیثش محکوم بوصول است برابر است که تعبیر در وقت او اجماع نماید یا آن
 یا بقال یا بذکر و نحو آن از صحیح محتمله عام و عدم آن شیخ ابی یحیی زکریا الانصاری در فتح الباقی شرح الفیوض
 که حافظ ابو یوسف احمد بن احمد بن یحیی بوری گفته چون بخاری قال فلان یا قال له فلان یا قال لنا فلان یا ذکر لی
 یا ذکر لنا فلان و یا زاد فلان عن فلان گوید پس این از قبیل سماع بر وجه عرض و مناد است ابن الصلاح گفته
 و انفر و بره و مخالفیه غیره بل الذی اتقران البخاری انما یتعملمها فی احد الامرین اما ان یکون الحدیث موثقاً
 ظاهراً و انکان له حکم الرقم او یکون فی سناده من لیس علی شرطه و ذاک فی المتابعات و الشواهد و تدعفت ان
 قال محمود علی السماع و انما تستعمل غالباً فی المذکرۃ سخاوی در فتح المغیث گفته انه انما یکسب تصحیح کرده باینکه
 بخاری بخصوصه استعمال قال لنا و نحو آن و مذکره مجالس و مناظره بین الخصمین میکند ابو اسمعیل مروی
 است چه گفته عندهی ان ذاک الرجل ذاک البخاری انه سماع من فلان حدیث کذا فراده بین السموات البقیع

کمال شسته که یکی از انبیه حدیث است گفته اجازه را چهار بار در کمال مجیز و مجازله و مجاز به و لفظ اجازه محشر
 نیست که مجازله اجازه را قبول نماید که قاله البلیقینی و مذموب جه و نسبت که روایت باین اجازت جایز است
 و الفیعه عرائق نوشته که قاضی ابو الولید باجی بران ادعا اجماع کرده و شعبه بن الجراح و غیره از آنم حفاظ حدیث گفته
 که اگر اجازت صحیح شود در حلت طلب بن باطل گردد و جویش است که اجازت متکرم بطلان حلت نیست زیرا که اگر
 از حلت تحصیل طریق رویت است و این طریق با اجازت حاصل گشته غایت مانع الباب انکه راوی بالا اجازه
 ترک چیزی کرد که اقوی از اجازت بود که آن طریق ساه است و گفته اند مستحب است که سامعین را اجازت
 رویت جمیع کتاب سمع بدهد و اگر براسه یکی این اجازت بجز خود نوشته و در چنین بر بخار و که سمع نبی و اجازت
 له روایتی معنی چنانکه بعضی شیوخ همین کرده اند این عتاب اندکی گفته نیست معنی در سماع از اجازت زیرا که اگر
 قاری غلط می کند و شیخ غفلت بیورزد یا غلط میکند شیخ اگر قاری است و سماع غفلت می نماید پس باین اجازت
 جبرافات میگردد و گویم شرط در اجازت اهل بیت است پس هر که اهل اجازت نیست اگر صدا اجازت باشد حاصل
 اگر چه این اجازت صحیح باشد در مناره و شرح و سوز الا نوار نوشته و نحوه فی کتب نزه الفن و المجازله
 امکان عالمای بانی الکتاب قبل الاجازة تصحیح الاجازة یعنی لدا خبرنا بکتاب الشکوة مثلا لحد
 فان کان ذلک الشخص عالما بکتاب الشکوة قبل ذلک بالمطالعة بقوة نفسه او باعانة مشروحه او نحو ذلک و لکن لم یکن
 له سند صحیح فیصل المصنف فم تقم اجازت ساله وان لم یکن کذلک بل یعتمد علی ان یتطالع بعد الاجازة و یعلم الکتاب
 کافی زمانا لکن تک الاجازة محتمل اجازة تبرک استه و در جو از اجازة مطلقه جامعته از اهل حدیث و فقرو
 اصول اختلاف کرده اند امام شافعی در قولی بعدم جواز وی رفته چنانکه صاحبش ربیم گفته فاتی علی الشافعی
 سن کتابت درقات من البیوع فعلت لدا خبرالی فقال اقر علی کما قرئت علی و ذکر قوله سنه اذن لی فی
 المجلس و جلس فقروته علیه و کذا قال بن القاسم سالت الکاتب علی الاجازة فقال لا ارا انا ما یرید احدکم ان یقیم مقام
 الیسیر و حمل العلم الکثیر ذکره السخاوی ابن الصلاح و غیره گفت لیکن آنچه بر آن عمل مستقر شده و جمایر اهل علم بدان
 گردیده اند صحت قول با اجازت و صحت روایت بدان و وجوب عمل بحدیث آنهاست اگر چه اهل ظاهر زعم عدم
 وجوبش میکنند و این زعم باطلت زیرا که در اجازت قاضی در اتصال منقول بها و نعت بدان نیست استه
 سیوطی و تفسیر فان گفته او می این جمیر الاجماع علی انه لیس لاحدان یقل حدیثا عن النبی صلعم لکن له به
 روایت و لو بالاجازة فهل یحکم القرآن کذلک فلیس لاحدان یقل آیه او یقره یا لم یقره علی شیخ لم اره
 ذلک نقلا و لذلک و جهاس حیث ان الاحتیاط نے اداء الفاظ القرآن شد منه فی الفاظ الحدیث انما یحرف
 ان یقل فی الحدیث الیس منه او یتقول علی النبی صلعم یا لم یقره القرآن محفوظ سنه متداول فی غیره ظاهر استه

و از آنجا معلوم شد که اخذ اجازت در حدیث ضرورت میکند اولی استجاب آنست برای ابقای سلسله سنا و
انواع اجازه چنانکه ابن اصلاح ذکر کرده هفتست و عوامی در الفیقه نه قسم بیان نموده و سیاتی الزاج
المکاتبه - و کذا المکاتبه فی الاجازة لهما همچنین اطلاق مکاتبه در اجازه بدان بطور شحز
متعلست حاصل آنکه مکاتبه عبارتست از کتابت حدیث از شیخ بسوسه طالب بر اینست که همراه وی اجازه
برودیت کند یا نه و اجازه مکتوب بمکاتبه است که کتابت اجازه کند فقط بدون کتابت حدیث پس اهل حدیث اهل
مکاتبه بجا اجازه مکتوب بجا از وساحت نیز میکنند پس در صورت اجازه کتب الی اوالی فلان او اخیرا کتابت او فی
کتابت بجا است و هو موجود فی عبارات اکثر من المتأخرین بخلاف المتقدمین فانهم
انما یطلقونها فیما کتبه الشیخ من الحدیث الی الطالب سواء اذن له فی روايته
ام لا و مکاتبه در عبارت اکثر متأخرین موجودست بخلاف المتقدمین که ایشان اطلاق مکاتبه جز در آنچه شیخ از
احادیث بسوسی تلمیذ مینویسد متناهیست از آنکه شیخ الفیاض اجازت در روایت کردن حدیث تلمیذ را در
یا زریه که قلم احد السائین است و لهذا اغتیب بکتابت حرامست مثل حرمت آن بزبان و این یک نوع از دو
نوع کتابت است که مجردست از اجازه یعنی در شرح تجاری گفته مکاتبه عبارتست از کتابت شیخ بسوسه
طالب چیزیست از حدیث خود و این دو گونه است یکی مقرر در اجازه و دیگری مجرد از آن و در صحبت روایت به
قشر ثانی اختلاف است و مشهور در آن جواز روایتست بدان شاخچین گوید کتب الی فلان قال ثنابه کذا و
بعض گفته اند جاز نیست حدیثا و اخیرا درین هر دو نوع کیا طبری گفته کتابت مقرر بر اجازت بمنزله تمام است
و تخفرت صلعم چنانکه تلخیص حاضرین بکتابت بیکر و تلخیص غائبین بکتابت بیفرمود و بعدالاین خود گواهی مینویشت
و گواهی قاعد کثیرستاد است و القادیس مجز ببطور مکاتبه در صحیح مسلم بسیارست و در صحیح بخاری روایت
با کتبات بجز موضع واحد در کتاب الایمان و مذور نیست چنانکه گفته کتب الی محمد بن بشار است که فیما اذا
کتب الیه با اجازه فقط و در صورتیکه شیخ بسوسه تلمیذ کتابت بر اجازت کرده فقط بدون آنکه
کتابت اجازت مروی خود بسوسی تلمیذ نماید پس اطلاق مکاتبه بران درین نمایند گویم اولی آنست که مجز در کتابت
تلفظ اجازه نماید پس چنین گوید اجازت لم روی الی و سمو عالی بد آنکه نوی در شرح مسلم در حدیث کتابت و سه
صلعم بسوسی هر قل و غیره و همچنین بخاری در شرح الفیقه نوشته استن در کتابت آنست که ابتدا بنفس خود نماید
بنابر آنکه ابی صلیه علیه وسلم پس بعد تلمیذ گوید بن فلان بن فلان الی فلان بن فلان او در مکتوب ذکر شیخ
فلان عن فلان بسند متصل یا بنی صلعم نماید و بعد از سوق سنا و ذکر متن حدیث بکند و اگر استناد بکند مکتوب
کرد پس اکثر علماء سلف آنرا کرده دانسته اند و امام احمد بن حنبل مستحب میدانست که چون خود بسوسه بزرگ بنویسد

در کتابت مکاتبه

مکتوب الیه را مقدم بر نگارد و اما عمل اعم خود بر آن بود که ابتدا باسم مکتوب الیه خواه کبیر بود یا صغیر مینمود و بنا بر
 تر اوضاع طلبی در خلاصه گفته و بکنه فیه خط المکتوب و شرط بعضهم البیة لان الخط ایشبه الخط وهو ضعیف استه کوی
 امام ابوحنیفه شرط بینه کرده بنا بر احتیاط زیرا که اغلب است که کتابت غیر مامون انخط باشد و نزد اکثر شهادت
 بر آن شرط نیست بنا بر القیاس نادرست قال ابن الصلاح الخامس المناولة - واشتراطها
 صحة الرواية بالمناولة اقترانها بالاذن بالرواية و در صحت روایت بمناوله اقتران
 او باذن بر هیت شرط کرده اند و سناده در لغت عرب بمعنی عطیه است و از نجاست حدیث قصه موسی و حضرت
 علیهما السلام که موسی در صیحه بخاری و غیره است فمکوهما بغیر نزل است اعطاء واجرة و در اصطلاح جبارت از عطاء
 طالب را چیزیست از رویات خود با اجازت خویش بدان هر گویا باشد یا کتایت و این نیز در نوع است یکی مخرون به
 اجازت و دوم مجرد اذن و همتی اذا حصل هذا الشرط ارفع النواع الاجازة لما فيها
 من التعيين والتشخیص و چون این شرط اقتران مناوله باذن حاصل شد ارفع النواع اجازت
 باشد زیرا که در آن تعیین مجازت و تشخیص مجازت است در شرح روح البیة نوشته که اصل در آن تسلیق بخاری است و در
 کتاب علم ان رسول اللہ صلی الله علیه و آله کتب لایمیر سر تیکتا با و قال لایقره حتی تلغ مکان کذا و کذا فتلغ ذک الکان
 قره علی الناس و امرهم بامر البیة صلعم و بخاری احتجاج گرفته باین روایت بر صحت مناوله و سکا تبه و صورتها
 ان یدفع الشیخ اصله او ما قام مقامه للطالب و صورت مناوله چنانست که شیخ کتابی که اصل کتاب
 است یا آنچه قائم مقام اوست یعنی فرع مقابل بنسخه منقوله یا همان اصل تمام خود تمیز دهد و بحضور الطالب
 اصل الشیخ را یا اگر تمیز کتابی که اصل شیخ است بنظر شیخ بگذارد و شیخ در آن تامل کند و درین تامل عارف
 متیقظ باشد و آنچه دیده باز بطالب دهد و یقول له فی الصور تاین هذه روایتی عن فلان
 فاروه عنی و شیخ تمیز را در هر دو صورت مناوله بگوید بده روایتی عن فلان فاروه عنی او بذا سما
 او اجرت لک روایت و این نوع اخیر رافع مناوله نامند و اول رافع القرة تا که میان هر دو تمیز حاصل شود
 قال ابن الصلاح و شرطه ان یمکنه ایضا کمند و شرط او است که شیخ تمیز را تمکین و قدرت بر آن نیز
 بدو یعنی چنانکه در صحت روایت بمناوله اقتران او باذن بر هیت شرط کرده اند همچنین تمکین شیخ طالب را بر اصل
 خود یا بر فرع مقابل باصل نیز شرط کرده اند اما بالتملیک او بالعاریة لیتقل منه و یقابل علیه و
 الا ان ناوله واسترد في الحال تمکین بطور تمکین یا بطور عاریت باشد تا که نقل نزد او متقابل با او نماید
 و اگر شیخ سهام خود را تمیز دهد و باز از او در حال استبداد تمکین و در اذن اند پس اگر این اصل با
 متقابل بر کسوثوق بر نفقت اصل است باید روایتش او را اجازت باشد فلا یتبین اذ فعیه لیکن نفقت

این نوع از سابق نبود بلکه درون سابق است لکن لها زیاده منزهة علی الاجازة للعینة لیکن این منادله
 را فضیلت زیاده است بر کتابیکه مجرد در اجازت است و مجرد از منادله است و این منادله همچو سماع است در قوت نزد
 محدثین قدیما و جدیدا و جماعتی از اهل فقه و اصول نخط از درجه سماع است و صحیح همین است و همی ان یحییذ ^{الدینی}
 بدو ایته کتاب معین و یعیان له کیفیت در و ایته له و صورت اجازة معین چنانست که شیخ اجازت
 و بد طالب را بر و ایته کتاب معین و تعیین کیفیت رویت براسه و سه نماید مثلاً گوید اجازت لک روایة البخاری
 عنی قاله ابن شیر و اذا دخلت المناولة عن الاذن لم یجتنب بها عند الجمهور و چون منادله است مجرد از
 اجازت باشد روایت بدان نزد جمهور غیر معتبر است و صورتش چنانست که شیخ تمییز را کتابی دهد و گوید بد ایته
 من علیان و برین قول اقتصار نماید و نگوید روه عنی و این نزد جمهور از فقها و اهل اصول صحیح نیست و بر جزم البخاری
 و ابن الصلاح و النووی و هر که از اهل حدیث این را جایز و شسته بران عیب گرفته اند محذور سطور گوید این طریق از
 قدیم الایام محمول علی اسلام بوده آمده است و هنوز در اهل عقل و فهم سلوک است خصوصاً در زمره محدثین و سکن
 و رویار بند بنا بر ضعف حکومت اسلام مقفود گردیده ام و از صد یکگیه و از هزارانذ که با کتاب علوم دینیست
 پروازند و اکثر فنون عقیده را حاصل همی سازند و قبل از بلوغ بر تبراتفاق و حصول اجازت از شیخ اعیان باب
 تالیف مفتوح ساخته بنگارم جدال باقران بر پای می کنند و علت غالی تحصیل علوم نزد ایشان همین رسوم است پس
 و برای اقتصار بر هب و مشارب خود دست تمسک با حدیث بنویسند و آنکه فهم معالی آثار بر طریق اهل حدیث
 کرده باشند و نمیدانند که بغیر عرض کتب حدیث بر شیخ این فن شریف و حصول اجازت تنها رساله است
 دو و این بدون اخذ طریق استدلال از علماء این چنین سووی نمی بخشد و در نظر عوام هر چند این استدلال بدوی
 اعلی باشد اما در نظر دانشمندان از رتبه التفات و لحاظ است ابوعلی ثقفی گفته لوان رجال فهم العلوم کلها بالسطح لا
 یصلح بسلع الرجال الا بالعمق و التادب من شیخ ناصح رشح و لد و القائل **س** ادعیاء علماء و یس بقاری بد کتابا
 علی شیخ بیسمل الحزان : انزع ان الذهن یوضه شكلا بلا مخر تا صد قد کذب الذهن : وان ابتغا العلم دون معلم
 کمر قد یصباح لیس له ذن : و خرج من اعتمدها الی ان مناولة له ایاه یقوم مقام ارسال الیه
 بالکتاب من بلد الی بلد و بعض اهل حدیث ایل بجواز تفهیم منادله شده اند بدلیل آنکه مجرد منادله است شیخ
 تمییز را تا یقیم ارسال مکتوب بسوی اوست از بلد به بلد یا بنظرین که شیخ بسوی طالب چنین برنگار و جز
 فلان و نیگوید اجرت لک یا کتبه لک و نحو ذلک سخاوی گفته و صورتش چنانست که شخصی نزد شخص دیگر مثلاً
 نوشته آورد و کرد بان ذکر حق باشد پس و آنرا گوید ایامی شناسی تو این کاغذ را بر می گفت بان می شناسم این
 قرض بر ماست برای فلان پس بشنود و آنرا پس انکار از وی نماید پس درین حین و بر اسی سرزد که بچوبی

در این کتاب
 در باب اجازت
 در باب منادله
 در باب سماع
 در باب حدیث

اشراط ذلك انتهى ابن الصلاح گفته در و بنا عن ابی عمرو بن ابی جعفر بن حمدان النیسابوری قال سمعت ابی یقول
 كل ما قال التجاری قال فی فلان فهو عرض و مناولته و هذا اصطلاح بعید عن الاشعار بالاجازة و هو فیما اذا سم
 منه الاستاذ فحب واجاز له ما رواه انتهى و پیشتر این سندی مکرر مطور شده السادس الوجادیة
 و كذلك اشترطوا الاذن فی الوجادیة و همچنین در وجودت اجازت بر ویت شرط نموده اند چنانچه
 در صحت روایت بنا و قلت اقترانش باذن بر وایت شرط کرده اند و وجاده بکسر ز او مصدر و وجدید و جذا
 است و این مصدر تولید غیر سمع از قدما عرب است بجهت آنکه اهل اصطلاح تولید قول خود که وجاده است در آنچه
 اند علم از صحیفه بدون سماع واجازت و مناولت کرده شود نموده اند و این دو نوع است حدیث و تخریج حدیث
 پس اول این است که گفت و هی ان یجد بخط یعرف کاتبه و این چنانست که شخصی در یاد خط یا کتاب
 بخط شخصی که کتابش معروف باشد و در آن کتاب اجازت باشد که روایتش میکند و از این واجازان
 شخص سماعت نکرده است و از روی اجازتی وار و فیقول و وجدت بخط فلان پس این واجد
 میگوید و وجدت بخط فلان او قرات بخط فلان عن فلان و سوق اسناد تا بمشأن حدیث نماید و این ورسند
 امام احمد بن حنبل بسیار واقع است که پیشش عبد الله میگوید و وجدت بخط ابی حدثنای فلان و سوق حدیث
 کند و در شرح روح الفیه نوشته که محل برین وجاده قدیم یا حدیثی است آمده و آن از باب مرسل است بلکه شوی
 از اتصال وار و لقوله وجدت بخط فلان و مراد از مرسل عام است نه بجهت آنکه مقابل معلق و منقطع است زیرا که این
 مرسل یا یعنی نیست بلکه آن معلق است و بعضی گفته اند که این منقطع است و این نیز مستعمل و در معنی عام است گویم
 بعضی از ایشان تدلیس کنند و این تدلیس تبسیم است اگر موم تعاد و سماع از وی شود و شما کسی که کتاب بخط
 شخصی یافته و در آن عن فلان یا قال فلان گوید قال ابن الصلاح و کالیسوخ فیه اطلاق اخباری بجم
 ذلك و جایز نیست در وجاده اطلاق لفظ اخباری بجم و وجودت زیرا که وجاده حکم انقطاع دارد و در اتصال
 و حدیثا و اخباری موم اتصال است الا اذا کان له من اذن بالروایة عند مکرر آنکه واجد را بر ویت
 کتاب از آن شخص که صاحب خط است اجازت باشد گویم این وجودت در باره کتب معتده صحیح علم حدیث
 است و ادر حق و دیگر کتب علم پس لابد است از حصول ثقت بران و موافقت او بر روایات صحیح ثابته بخبر و در کتب
 اجازت و لابد است از اذن در روایت در وجودت و بدون اجازت شیخ لایق اعتبار نبود و بعضی نقل
 را از کتاب غیر مشهور و متداول در اهل علم منع کرده اند و بر ویت آن کتاب وثوق ندارد تا با احتیاج
 تمسک چو رسد بلکه جزم بر وجودت محض با عدم اتماست سلسله اسناد و کشادن باب تخریج و تصحیف است
 و اطلق قوم ذلك فخلطوا و بعضی اطلاق حدیثا و اخباری بدون اجازت در وجاده جایز دارند

و این حدیث صحیح است
 و در کتب معتده صحیح علم حدیث
 است و ادر حق و دیگر کتب علم پس لابد است از حصول ثقت بران و موافقت او بر روایات صحیح ثابته بخبر و در کتب
 اجازت و لابد است از اذن در روایت در وجودت و بدون اجازت شیخ لایق اعتبار نبود و بعضی نقل
 را از کتاب غیر مشهور و متداول در اهل علم منع کرده اند و بر ویت آن کتاب وثوق ندارد تا با احتیاج
 تمسک چو رسد بلکه جزم بر وجودت محض با عدم اتماست سلسله اسناد و کشادن باب تخریج و تصحیف است
 و اطلق قوم ذلك فخلطوا و بعضی اطلاق حدیثا و اخباری بدون اجازت در وجاده جایز دارند

ولیکن فاعلش را منسوب بتعلیظ کرده اند و قول ویرار و نموده اند قاضی عیاض گفته‌اند فی الجمله من یقتدی به اجاز
النقل فیہ بذلک ولا من عدہ معہ سندا نهتہ و آین همه وقتے ست که وثوق داشته باشد با آنکه این خط یا
کتاب او است چنانکه در مکاتبه است و معتقن با اجازت نیز باشد و اگر وثوق و اجازت ندارد پس چنین بگوید
بلغنی عن فلان او و حدیث عن فلان او قرأت فی کتاب اخباری فلان از بخط فلان او فی کتاب طننت
از بخط فلان او فی کتاب تیل از بخط فلان او نحو آن از عبارات که خبر از حال واقعه باشند و مقتضی عدم خرم
کذا فی الفیہ الحدیث و شرح السابح الوصیة بالکتاب - و کذا الوصیة بالکتاب
و همچنین شرط باذن کرده اند وصییت بکتابت مثل شرط اجازت بر وصیت در و جادت و هجانی یوحی
عند موته او سفره بشخص معین باصله او باصوله و این چنان باشد که راوی نزد موت خود
یا وقت اراده سفر براسه شخص همین واحد باشد یا اکثر وصییت کند باصل یا باصول خود از حدیث یا کتاب یا نحو
فلان کتاب را که وصیت می کند از من روایت کن فقد قال قوم من الائمة المتقدمین یحتمل ان یروی
تلك الاصول عند حججه هذه الوصیة پس قومی از ائمه سلف موصی له خصیت روایت آن کتاب
موصی به داده اند و گفته اند روایت که موصی له کتاب مذکور را از موصی بحدود این وصییت روایت نماید و این
را شاید بناوله و اعلام در امر روایت داشته اند ابن ابی الدلم گفته روایت بوصییت مذکور اکثر اهل حدیث
است و قاضی عیاض گفته این طریق مروی از سلف است بنا بر آنکه در وضع کتاب موصی به بر موصی له
که نوعی از اجازت است و مشابهت آن بعضی و مناهات است ذکره الخاوسی و اینی ذلك الجمهور
الا امکان له من اجازة و جمهور این اخبار کرده اند مگر اگر موصی له از موصی اجازت باشد و وجه اخبار
جمهور است که وصییت بالکتاب نه از قبیل حدیث است نه اجمالاً و نه تفضیلاً و نه تنصیراً عن امام تهرانی و نه کتابیه
است ابن الصلاح گفته و این بوجهیست بلکه زلت عالم است مگر آنکه مادی روایت آن کتاب از وی بطریق
و جادت باشد الثامن الاعلام و کذا اشترطوا الاذن بالروایة فی الاعلام و
و همچنین شرط کرده اند اجازت بر وصیت در اعلام چنانکه در وصییت روایت وصییت بکتابت اذن شرط
نموده اند و اعلام کسب همزه مصدر را از علم است و هوان یعلم الشیخ احد الطلبة بانفی ادوی
الکتاب الفلانی عن فلان و این چنان باشد که شیخ از طلبه بگوید که من کتاب فلانی را
از فلان کسب روایت کنم و برین قدر اقتضای کند و نه گوید او را و یا نحو آن فان کان له من اجازة اعتبار
پس اگر طالب را از شیخ اجازت باشد روایت بدان معتبر باشد و الا فلا عبرة بذلك و اگر طالب
را از شیخ اجازت نیست پس اعتبارش این اعلام نباید کرد و طلبه در خلاصه گفته اختلاف کرده اند در جواز روایت

بنا بر
اجازت
موصی
به

بجز و اعلام نزد بسیاری از اهل نفع و حدیث و اصول و اهل ظاهر و اہل باطن است و این قسم جایز و ہستند و صحیح است
 کہ روایت بجز و اعلام جایز نیست و قطع بعضی شافعیہ و اخبارہ المحققون زیرا کہ گاہے آن کتاب سہام اومی باشد
 اما اذن در روایتش نمیدہد بنا بر خلط کہ در مروی یا در طالب میدانند لیکن عمل بآن صحیح است اگر سندش نزد
 ثابت شدہ زیرا کہ در مروی صحت در نفعہ کافی براسے عمل است پس توقف باذن در روایتش نباشد و اگر
 شیخ طالب را بعد از اعلام منع از روایتش کند و گوید لا تر و ہنی پس نزد بعضی ظاہریہ ہنہم ابن ہرچ و ابن صباغ
 روایتش از ان شیخ جایز است زیرا کہ اعلام نیز یکی از طرق صحت تہمت بدان و اعتماد بران در روایت کردن از ان
 شیخ بآن است پس منس از روایتش بعد وقوع اعلام غیر معتبر باشد ولی ہذا ذہب القاضی عیاض کا لا جازۃ
 العاصمۃ فی المجازلہ چنانکہ اعتبار با جازہ عام در مجازلہ کہ طالب ہست نباشد علی الاصح همچنان اعتبار
 اعلام مجرب بدون اجازت معتبر نیست کافی المجازلہ نہ در مجازلہ کہ حدیث است فانہ لا یعرف فی غیر اصح
 گوئیم مصنف از اینجا شروع در تفصیل انواع اجازت نمودہ کان یقول اخبرت للجمیع المسلمین اولادک
 حیوۃ او اھل الاقلم الغلانی او اھل البلدۃ الغلانیۃ و صورت تعمیم اجازت در مجازلہ
 چنانست کہ گوید اخبرت الذیعۃ اجازت و اوم جمیع مسلمانرا یا ہر کہ در زمانہ حیات مراد را یافتہ یا براسے اہل سلم
 فلانی یا براسے اہل بلدہ فلانیہ یا براسے موجودین یا ہر کہ لالہ الامد گفتہ و درین اجازہ عام خلاف است جمیع
 از متاخرین آنرا جایز ہستہ ہنہم الخطیب ابو الطیب الطبری اما خطیب مطلقا و او ہستہ پس اگر مقید بوضف
 خاص شود مثلا گوید اخبرت المسلمین من اہل ثغر الاسکندری اولی تر بجواز باشد و تحت خطیب ابو بکر بغدادی
 است کہ اجازت و حقیقت اباحت مجیز براسے مجازلہ ہست با آنکہ از وی روایت کند و اباحت براسے مکلف
 و غیر او ہر دو صحیح ہست سخاوی گفتہ و من صح کہ ذلک المالیکیۃ و ابو یوسف و محمد بن الحسن و قالوا و من اجاز الوتف
 ہنہم فہو ائمن بہ و قالہ ابو الطیب طبری آنرا برای جمیع مسلمین موجودین نزد اجازت روا ہستہ و دیگران آن
 کردہ اند و ہو و این قسم اخیر کہ اجازت لاہل البلدۃ الغلانیۃ و اخبرت طلبتہ لعلم سید کذا اقرب الی الصحیحہ لکن
 الاخصار نزدیک تر بوسے صحت است از ہمت قرب اخصار تا حسی عیاض گفتہ ما ہنہم اختلفوا فی جواز
 ذلک و لا ہیت منہ لاصلا نہ محصور و صوف کہو لک اخبرت لا اولاد فلان او اخواہ فلان و این اجازت عمومی
 برای غیر معین ہست و کذا الاجازۃ للبعہول و چنین غیر معتبر است اجازت براسے جمہول مثلا گوید اخبرت لجماعۃ
 من الناس مسموعاتی و یا اجازت جمہول باشد مثل اخبرت لک فی مسموعاتی کان یکون مبہمًا مثلا مجاز کہ ہم
 باشد و در بعضی نسخہ کان یقول بہا و تعست یعنی مجرب طور را ہم گوید اخبرت بعض الناس او لجماعۃ من الناس
 و مثال کتاب جمہول چنانست کہ گوید اخبرت لک ان ترومی عمی کتاب السنن و مجیز روایت چند سنن حر و ذہاب

پس مراد مجیز معلوم نیست که کدام کتاب سنن مراد داشته و این قسم اجازت باطل است و چون گوید اجزت لک و در
کتاب السنن لابی داود و اجزت لک ان ترویخی کتاب السنن الدارقطنی او البیهقی و غیره پس این اجازت صحیح است
او معصلا و یا اجازت بطور اجمال یا برای اهل باشد مثلا گوید اجزت محمد بن عبد الله انصاری و در
وقت جماعت مشترک درین اسم باشد و مراد مجیز معلوم نباشد و معرفت مجیز بر فایده رفع ابهام نمی بخشد مگر
آنکه تقریبیه معلوم گردد که مراد مجیز فلان کس محمد بن عبد الله است بوجهیکه التباس تر رفع شود پس ظاهرش صحت این
قسم اجازه است و تفرق میان بهم و مهمل است که بهم را اسم مذکور نباشد در بعض روایات یا در جمیع آن بنا بر
یا بنا بر تنگ و نحو آن و عمل را اسم مذکور باشد لیکن در آن اشتباه باشد کذا فی شرح الالفیة و کذا الاجازة
للمعدوم کان یقول اجزت لمن سیولد لفلان و همچنین غیر معتبر است اجازت برای معدوم
مثلا گوید اجزت لمن سیولد لفلان و درین خلاف است خطیب بغدادی و ابی العیسی الفراء الخلیل و ابی نصر ابن
الاصمعیان الشافعی و غیر هم آنرا جایز داشته اند زیرا که اجازت اذن است در روایت پس صلاحیت بر اسم معدوم
نیز دارد و وقد قیل ان عطفه علی موجود صحیح کان یقول اجزت لک و لمن سیولد لک و
ابو بکر بن داود سجستانی و ابو عبد الله بن منده گفته اند اگر مجیز نزد اجازت عطف بر موجود کند بر معدوم مثلا گوید
اجزت لک و لمن سیولد لک صحیح باشد از معدوم مجرد و در صحاب شافعی مثل وقف بر معدوم و خطیب از صحاب
امام ابی حنیفه و مالک حکایت کرده که ایشان وقف بر معدوم جایز میدانند مطلقا اگر چه اصل موجود وقت ایفای
نباشد مثلا گوید وقف بند علی من یولد لفلان اگر چه نفوس بر فلان نباشد پس لازم آمد ایشان را اجازت بر اسم
معدوم مطلقا زیرا که اجازت اوسع از وقف است کذا فی شرح روح الالفیة و الاقرب عدم الصحة
واقرب عدم صحت است چنانکه در صورت عدم عطف است زیرا که اجازه و حکم اخبار است فی الجمله پس چنانکه اخبار
برای معدوم صحیح نیست همچنین اجازت نیز بر اسم معدوم صحیح نباشد و این جواب از طرف جمهور است ابن الصلح
و غیره گفته این اجازت را اگر اذن فرض کنیم باز صحیح نباشد چنانکه و کالت بر اسم معدوم صحیح نبود لوقوعه فی حاله
یعذر فیها لما ذون فیه من المناذون لانتها و کذا لک الاجازة لموجود او لمعدوم علقتم همیشه
الغیر کان یقول اجزت لک ان شاء فلان او اجزت لمن شاء فلان و همچنین غیر معتبر است
اجازت بر اسم موجود یا معدوم که هر یک اذن معلق کرده شده باشد بشرط اراده غیر مثلا در اجازه موجود و
معلوم گوید اجزت لک ان شاء فلان در معدوم اجزت لمن شاء فلان گوید که ان یقول اجزت لک ان شاء
نه آنکه چنین گوید اجزت لک ان شئت چه این اجازت صحیح است تو وی گفته در تعلیق اجازت بهالت است ظاهر
بطلان اوست و بر قطع الشافعی و ابو حنیفه و مالک در وقت هر دو قسم را جایز داشته و شافعی اجازت را

این کلام
پس بیخبر
در وقت
اجازت
۱۲

داود ز در اول زیر که در ثانی تعلیق اجازت بپشت فلان چنین است انتہی آن الصلاح گفته و قد جعل ذلك ايضا
 بها فيها من التعلیق بالشرط فان ما يفسد بالجمالية ليقيد بالتعلیق على ما عرف عند قوم انتہی وهذا على الاصح
 في ذلك و این عدم اعتبار اجازت بنا بر اصرار است و جميع اقسام اجازت استحاوی گفته قال بعض المتأخرين
 يلزم من الجواز ان تعلیق الرواية في بعض صور هذا النوع بين شخصين في استند من غير واسطة والاقى والا وراك
 عصر و مثل هذا غیر معقول و سابقه من درجه الاعتبار و لم يترجم بحسب استثناء هذا الصورة و على كل حال فهو مما يتفق
 به الرواية و قد جرت الرواية في جميع ذلك سوى الجهول ما لم يتبين المراد منه الخطيب
 و حكاها عن جماعة من مشايخه و خطيب بغدادی روایت و جميع اقسام اجازت و شسته سوای مجهول تا
 آنکه از مجیز تعیین مجیزه و مجاز له ظاهر نشود و خطيب این را حکایت از جماعت مشایخ خود کرده مهم این است
 الخليل و ابن عمر و ابن الناکلی و شرح الفیه گفته و جمعهم القياس لتعلیق الوكالة وان الجمالية ترتفع عند وجودها
 و تعیین الجواز عند ما قال الخطيب و سمعت ابن الغزالي يقول ذلك بقوله صلعم لما امر فزيدا على خذوة سوتة فان قيل يرد
 فجعفر فان قيل جعفر فان رواة أخرجه البخاري فنقول التامير خطيب گفته سمعت ابا عبد الله الداعقاني يفرق بين
 الوكالة والاجازة بان الوكيل يخرل بغزل الوكل بخلاف المجازة انتہی و استعمال الاجازة للمعدوم
 من القدماء ابو بكر بن داود و ابو عبد الله بن مندة و از علماء سلف ابو بكر بن داود و سمعت
 و ابو عبد الله بن مندة استعمال اجازت در معدوم جائز شسته بنا بر قیاس بر وقت چنين صحیح است بعد
 اجاز صاحب لك و ابو حنيفة الوقت على المعدوم وان لم يكن اصله موجودا حال الايقاف و استعمال المعلق
 منهم ايضا ابو بكر بن الخبيث و از علماء سلف ابو بكر بن الخبيثه نیز اجازت معلوق بپشت را جائز
 و شسته و درین باب خطی نوشته و در ان گفته اجزت لابي ذكريا يحيى بن سلمة بروى عني ما احب من تاريخي الذي
 سمعته ابو محمد القاسم بن الاصم و محمد بن عبد الاعلى كما سمعاه مني و اذنت له في ذلك و لم احب من اصحابه
 فان احب ان يكون الاجازة لاحد بعد هذا فانا اجزت له ذلك بكتابي هذا انتہی كذا في شرح الالفية و
 روى بلا اجازة العامة صحيح كثيرا و جمع كثير از علماء روایت با اجازت عامه در مجاز به زور مجاز لكرده
 كه سمعته و قد كتب السلف هذا من غير سكون رية لابي القاسم الزمخشري صاحب تفسير الكشاف و هو مكتوب
 يستخيره صحيح سمعته و اجازة و روايات و القدر في فنون العلم و انشاء من القامات و الرسائل و شعر ما جاء به تجرؤ
 لطيف فيه لغة و فصاحة مع الهضم فيه نغمه و كذا استجاز بشيخنا عمر بن ابي الحسن البهايمي ما جاء به بقوله في ابیات
 الى اجزت لكم عن رديكم ما سمعت من شيئا و اقران من بعد ان تحفظوا شرط الجواز لهما و سمعنا
 اسباب اتفاق ما ارجوا بذلك القديركم في يوم النشور و اياكم بغير ان جمعهم بعض الحفاظ

الكلية التي ذكرها في المتن

و يروى في بعض النسخ

في كتاب ورتبه على حروف المعجم لكثير تصد وبعض حفاظ اسما ايشان را در تصنيف
 علاحد جمع نموده و ترتيب شان بر حروف اعجام بنا بر كثر ايشان نهاده مثلا باب الالف احمد بن حنبل و
 سنان و محمد بن قيس و جهم بن قيس حروف اب ت ث ال آخره چرا كه تركيب و ترتيب وضع عرب نيت بلكه وضع كرده
 عجم است و بعضي حروف نقطه وار و بعضي جميع حروف تهجي را عجم مي خوانند چرا كه چنانكه بقره نغش شبا ه ميشود و بعد
 نقطه نيز از ايشان شبا ه ميگردد و كل ذلك كما قال ابن الصلاح توسع غير مرضي لان الاجازة
 الخاصة للعينه مختلفه في صحتها اختلافها فاقويها بين القدماء و اين همه چنانكه ابن الصلاح گفته توسع نا
 پسنديده است زيرا كه در اجازت خاص معين كه بدون قره چيزي بر مجز باشد اختلاف است و صحت آن
 اختلاف قوی میان علماء سلف و مثال اجازت خاص معين چنانست كه گويد اجازت فلانا جميع ما كتبت عليه فهرسته
 يا گويد انجزكم الصالح استه و ان كان العمل استقرا على اعتبارها عند المتأخرين فهي دون التمام
 بالاتفاق و اگر چه استقرا عمل بر اعتبار اجازة معين در عين نزد متاخرين شده ليكن اين اجازت دون و كمتر از رتبه
 سهام از شيخ است بالاتفاق زيرا كه سماع بعد از تصحيح و تحريف است بخلاف اجازت فكيفت اذا حصل فيها
 الاسترسال المذكور فانها تزاد ضعفا پس چگونه اجازة دون از سماع نبود چون توسع مذكور در آن
 حاصل شود چنين توسع غير مرضي زيادت ضعفت بايد ابن الصلاح گفته لم يزد ولم ينقص عن حد من يقيد به انه يستعمل
 فيه الاجازة فزوسه بها و الاغنى المشروطة المتأخرة الذين يجوز ما و الاجازة في فعلها ضعف و تزاد و ايند التوسع
 و الاسترسال ضعيفا كغيره الا ينبغي احتمالاته لكتبا في الجملة خير من ايراد الحديث معضلا والله اعلم
 ليكن اين اجازت في الجملة بهتر است از ايراد حديث كه معضل بود با حلق و الله اعلم زيرا كه در معضل انقطاع است بخلاف
 رويت با اجازت كه اين در حكم اتصال است مگر در وجاوه و شرح الفيد گفته اجازت نزد جمهور جازيست ليكن
 خلاف در عمل است بدان زيرا كه اين اجازت در معني حديث مرسل است بهيب عدم اتصال سماع سيوطي و غيره
 گفته كه ابو الوليد باحي و قاضي ابو الفضيل عياض ادعاء اجماع صحبت بر و ايت بان و عمل بدان نموده اند و بسياي
 از جماعات ابطالش نموده اند استه و الى ههنا استي الكلام في اقسام صيغ الاداء و ما فيها سخن در اقسام
 صيغ اداء طرق تحمل حديث تمام شد المتفق والمفترق - ثم الرواة ان اتفقت
 اسماؤهم واسماء ابائهم فصالحا و اختلف اشخاصهم
 سوا اتفق في ذلك اثنان منهم اكثر من اثنان رواه و اسماؤا ابا ايشان و يا اسماؤا ابا
 ايشان متفق باشند و مختلف در اشخاص ايشان باشد برابرت كه درين هم دو كس از ايشان متفق باشند يا
 در ياد و مثال اتفاق رواه و اسماؤا خود و ابا و اجداد خود و محمد بن يعقوب بن يوسف نيسابوري كه دو كس از ايشان

در عصر واحد یکی ابو العباس هم و دیگر ابو عبد الله الحافظ که حاکم از هر دو روایت دارد و یاقوت در سمان خود و اسناد
 ابان خود باشد مثل خلیل بن احمد که شش کس اند اول خلیل بن احمد بن عمر بن تیم نخوی صاحب عروض و راوی
 از ما هم احوال است ذکره ابن جبان فی الثقات و دوم خلیل بن احمد ابوبشر منتهی که راوی از ستمیست سیدم خلیل
 بن احمد بصیری که راوی از عمر است چهارم خلیل بن احمد بن ابی حمید خلیل فقیه حنفی که قاضی سمرقند بوده پنجم خلیل بن
 احمد ابوسعیف حلبی ششم خلیل بن احمد شافعی و مثل این است زکریا بن یحیی چنانکه در بخاری باب اذالم یحید یا اذالم
 ترابا و در باب الخیمه فی المسجد و در باب مرجع البینه صلی الله علیه و سلم من الاخراب گفته شد تا ذکر یان یحیی کلابا و
 گفته که زکریا درین مواضع ثلثه زکریا بن یحیی بن صالح البویخی بلخی منتهی و ابو احمد بن عدی گفته این زکریا بن یحیی بن
 بلخی زاید که کوفه است سخاوی گفته و من مشله ایوب بن سلیمان ستمه عشر و ابراهیم بن یزید ثلثه عشر و ابراهیم بن
 موسی ثمانه عشر و علی ابن اخطاب ثلثه عشر و ابراهیم بن سلم ثمانیه و عمر بن الخطاب سبعة و اثنین بن الکر ستمه و ابان بن
 عثمان ثمته و یحیی بن یحیی اربعه و ابراهیم بن شبار ثلثه و عثمان بن عفان اثنان و مالک بن انس اثنان امام الذریبی
 و آخر کوفی مثل قریب الطبقة منه لایوس من التباسه بل من لاجزاه لکه لرجال ستمه و در نحوه فی بحث تبیین العمل
 و كذلك اذا التق اثنان فصاعدا فی الکبیه و النسب و یخین اللفظ و کس یا زیاده و در کت و نسبت
 باشد مثل سعید که کت و خلیل است یحیی بن تیم و دوم سخری و مثل محمد بن عبد الله الانصاری که دو کس اند یحیی قاضی البو
 عبد الله محمد بن عبد الله بن المشی الانصاری البصری ششم نام بخاری دوم ابوسلمه محمد بن عبد الله بن زید و اول انصاری
 و کلابه متفق شوند و ششم و در کت و کلابه متفق شوند در ستم و کت اب مثل صالح بن ابی صالح که چهار کس اند
 ابو صالح مولی التومنه و ابو صالح السمان و ابو صالح سدوسی و ابو صالح مولی عمر بن حریرت و یاقوت در ستم و
 کت خود باشد فقط مثل حماد و سیوطی و در تدرب گفته لاندی جوان زید او ابن سلمه و یعرف بحب من روایت
 عنه نووی گفته و من ذلک عبد الله یعنی اذا اطلق و شبهه قال سلمه بن سلیمان اذ اتیل بک عبد الله فهو ابن الزبیر و
 بالمدينة فان عمر و بالکوفه فان سحر و بالبصرة فان جباس و بخراسان فان المبارک استه فهو النوع الذی
 یقال له المتفق و المتفق پرانیم است که از متفق و منفرد گفته شود و بنابر اتفاق در سمان و انساب
 و سخا و اقتران در سمانی سخاوی گفته اهل اصول این را از قبیل مشترک لفظی شمارند نه معنوی و قد زل فی جامعه
 من الکبار کما هو شان المشترك اللفظی فی کل علم اللهم منه من کون فی مطنه الاستبانه لاجل التواضع و استراک فی
 بعض الشیوخ او فی الروا استه و این بر ستم اقسام است و تفصیل بن اجمال از الفیه شرح و باید حجت
 و فایده معرفه خشیه ان یظن الشخصان شخصا واحدا و فایده از معرفت شخوف است که دو کس را
 یک کس گمان کند و التباس راوی ثقة بقرینه و اعتقاد پس تصحیح ضعیف و تضعیف صحیح نماید و قد صنف

ان انما اطلق عبد الله

فيه الخطيب كتابا فلا وخطيب ابو بكر بغدادى ودين باب كتابه حائل تصنيف نموده در صرح گفته فاما
 پستان پر شهر و در مجمع البحار است هي حافل كثر الدين مراد و در اینجا جمله جامع نفیس است و قد خصته و زدت
 علیها شیئا كثیرا مصنف گفته که من اور لخص کرده ام و شاید كثیره و مثله و غیره بران زیاده نموده ام
 و هذا عكس ما تقدم من النوع المسمى بالمحصل لانه يحشيه من ان لظن الواحد اثنين و
 هذا يحشيه من ان لظن الاثنين واحدا و این نوع عكس ما تقدم است که موسوم به حمل است زیرا که فاعله
 از معرفت است که یک کس دو کس گمان نکند و فاعله از معرفت این نوع است که دو کس را یک کس گمان نبرد
 در شرح مختصر جالبی گفته و من بهنا ظهران الجهل و النوع المسمى بالمتفق و المتفرق شئ واحد لفرق بينهما اعتبار
 فالرواة اذا تفقت في الامور المذكورة فالجواب عن نفهم من حيث ذواتهم سمي بحسب المتفق و المتفرق و بحث عن تصنيف
 من حيث ذكرهم في جامع الامم و غير ذلك سمي بالبحث عن الجهل و لا يظن ان الى قول الحافظ هذا بانها مختلفان فان
 مراده من الجهل في هذا القول ليس الجهل المذكور فانه المتفق و المتفرق متحدان لا وجه لتباينهما فضلا عن كون احد
 فكر الآخر بل المراد بالجهل المذكور في اسباب الطعن هو الذي يكون لغت متعده من اسم ان كنية او لقب او صفة
 او حرف او نسب او غير ذلك و پوشته بیشتر به شئها فذكره الراوى بغير اشتباه فيظن انه آخر فيحصل الجاهلية
 نسبة المؤتلف و المختلف - وان اتفقت الاسماء و اختلفت
 لفظا - سواء كان مرجع الاختلاف النقط و اگر اتفاق اسماء و در حفظ و اختلاف در لفظ باشد
 برابر است که مرجع اختلاف لفظ باشد مثل همان باب و عده و حیان بسیار احتمالی و مثل سیبج بین هم که و شرح
 بشین بحر و الشکل و اختلاف در شکل باشد مثل نبقه بقره نون و يكون باوجوده بعد از ان قاف و بنوعه بقره نون
 و باوجوده ساکن بعد از ان مین همل فهو المؤتلف و المختلف پس بر قسم را متولفت و مختلف نامند
 یعنی اسم فاعل و افعال با کسر فاعل و کسر فاعل با هم یکی است که رفتن پس تیداک بخریب باشد و
 اختلاف باعتبار لفظ و معرفت من مهمات هذا الفن و معرفت این نوع از جهات این قرن است
 تمامی گفته و ذلك انما يعرف بالنقل و الحفظ حتى قال علي بن المدائني اشهد التصحيف ما يقع
 في الاسماء ما كثره بن المدائني شيخ بخاري گفته اشهد تصحيف آنچه واقع میشود در اسماء و استنباط تصحيف
 واقع در متن حدیث زیرا که ذوق سلیم رفیع القیاس در آن نماید و سیاق و سباق نیز شیر سوسوی آن گردد و لهذا
 گفته اند ان الحدیث ضروري كقولنا النهار تفرقت و كلمة كظلمة الليل تنكر و وجهه بعضهم بان شئ لا يخل
 القیاس و لا قبله شئ يدل عليه و لا بعده و وجهه شئ و اخر ان بعضی چنین بیان نموده اند که این
 چیز است که در ان قیاس داخل نتود و نه بیشتر است که چیز است که در ان قیاس داخل است و نه پس از ان وجه المدین

علوی گفته تصحیف واقع در شمار روایات است و صاحب است از جهت آنکه در محل قیاس نیست و لاسابق در سن الکلام
 و الاصح یعلم بجزایات المتن فان لرباق و سیاق استه و قد صنف فیہ ابو احمد العسكري لکنه اضافاً
 الی کتاب التصحیف له و حافظ ابو احمد حسن بن عبد العبد بن سعید عسکری التوفی سنه ثمانین و ثمانیۃ
 درین باب کتابی تصحیف نموده لیکن در تصحیفش با کتاب تصحیف خود نموده و کتابی استعلی درین باب تصحیف
 شناخته و در کتاب تصحیف خود استیعاب تصحیفات حدیث و شمار روایات و غیر ذلک بیان نموده ثم افزه
 بالنسب الی عبد الغنی بن سعید و جمع فیہ کتابین کتابانی مشتبه الاسماء و کتابانی فی
 مشبه النسب سبب درین باب کتابان معروف و حافظ عبد الغنی بن سعید الازوی التوفی سنه ثمانین و ثمانیۃ
 جمع نموده و این کتاب خود را بمنزله و کتاب ساخته یکی در مشبه الاسماء و دیگر در مشبه النسب و در وی سابقه
 النسب گفته المابعه فانی لما صنف کتابی فی مویلت اسماء الثمین و مختلفها نظرت فاذا من یسب منهم الی قبیلہ اولادہ
 او صنعة قد یقع فیہ من التصحیف و التحریف فی مثل ایق من التحریف فی الاسماء و الکنی التي حواها کتاب التولفت و
 المختلف الذی تقدم تصنیفہ ایاه قبل ذلک کتاب غیره فاستخرجت اللد تعالی و لغت کتابی بالنسب منجم الی قبله
 او صنعة یثبتہا فی الخط و یفرق فی اللفظ و المعنی علی من یسب لرب ذلک علم و لاله بر و رایتہ استه و جمیع
 الدار قطعی فی ذلک کتاباً حافظاً و شیخ عبد الغنی که حافظ ابو الحسن علی بن عمر الدار قطنی البغدادی التوفی سنه
 خمس و ثمانین و ثمانیۃ درین باب کتابی حاصل و جامع نوشته و ثنات افراد و مقاصد کتاب تلخیص خود را در
 حین حیات تلخیص جمع نموده علی قاری گفته و نظیره ما وقع لصاحب الشکوۃ انه لما صنفه شرح شیخ الطیب استه
 ثم جمع الخطیب ذیل پتر همکه و خطیب ابو بکر بغدادی التوفی سنه ثلث و ستین و اربعایه ذیل و این کتاب
 بتکلیف مختلف ساخته و ذیل عبارات از سنه و تکلم در صطلح ایشان است ثم جمع الجمیع ابو نصر بن ماکولاً
 فی کتاب الکمال پتر امیر ابو علی بن سبته اعدا بن ماکولاً التوفی سنه سبع و ثمانین و اربعایه مرتب کرده
 را در کتاب خود که موسوم به کمال الکمال است و از این کتاب در مجلد است قاله السخاوی و استدل
 علیهم فی کتاب اخذ جمع فیہ اوها مسم و بیتهما و ابن ماکولاً در کتاب و دیگر استدر الکف جمیع
 مذکورین کرده و او نام ایشان را در این کتاب جمع نموده او کام بالفقر جمع و هم است بعضی رفیق ال سبوی چیزی
 بی تصد و گمان بدون گذاشتن الصراح و کتابه من اجمع ما اجمع فی ذلک و هو عیدة کل محدث
 بعد و کتاب ابن ماکولاً جامع ترین کتب مؤلفه درین باب است و محمد بن علی بن محمد بن علی بن
 خلاصه گفته که ابن ماکولاً این قسم را و گونه ضبط کرده یکی علی العموم مثل سلام که هر جا باشد و الا نام است مگر چنانکه
 یکے والد عبد الله صحابی اسیر اسیلی ثم الانصاری که بعد از اسلام در حق دی نازل شده و قل کف بالمشهد

ما
 در
 کتاب
 ابن
 ماکولاً

یعنی بگویم من عند علم الکتاب و قوله و شهد شاهد من بنی اسرائیل علی شمله و پیش از او پس رسول خدا
 از آن پیشتر ساخته عبدالمذلم نهادند پس این عبدالمذلم بن سلام تحفیف لام است دوم محمد بن سلام میگندی شیخ نجاشی
 سیوم سلام بن محمد مابرض مقدسی چهارم سلام جد محمد بن عبد الوهاب بن سلام المتکلم الی علی الجبالی المقرئ
 پنجم سلام بن ابی الحقیق و شمل عماره کنیت در آن کبر عین کربالی بن عماره صحابی و یطینی بغلم عین غونند و اعدا
 آن اکثر بغلم است و در ایشان جماعتی بغم و تشدیدیم است قسم دوم آنچه در صحیح یا مسوطه و مالک است علی الخصوص
 شمل بسیار که همه جا بمشناه تخمینه و همین جمله است مگر محمد بن بشار که بسیار موصوفه و ششین صحیح بوده است و مثل
 بسیار بن سلام و بسیار بن ابی مبارز تقدیم سین و غیر ذلک است حافظ ابو الفداء اسمعیل بن کثیر در باعث الحثیث گفته
 و من اشبه ذلک سلام و سلام عماره عماره حرام حرام عباس عیاش غمام عمام بشار بسیار بشیر بشیر بشیر
 حارثه جاریه جریه جزیر بنار بر از ابی ایلی بصری نصری ثوری توری جریری جریری حریری همذانی همذانی ابی
 ابی اللحم است و توری در مقدم شرح مسلم نیز خلیفه ازین اشخاص را ذکر نموده و قد استند ان علیه
 ابو بکر بن نقطه ما فاته او متحد بعد از فی مجلد خصمه و حافظ ابو بکر محمد بن عبد الغنی الخلیفه که معروف
 باین نقطه است استند انک فاته یا بنجد یا سامی بقیه او را بعد از ان در مجلد بزرگ بقدر سه چند از اصل نموده و لفظ
 بالضم و سکون قاف و طاء جمله مفتوحه و با ساکنه نام کنیه که بوده که وی جمله صحیح حافظ ابو بکر مذکور را بر بیت نموده پس
 منسوب بدان شد ثم ذیل علیه منصور بن سلیم بغم الساین فی مجلد لطیف و کذلک ابو جحان
 بن الصابونی پس حافظ منصور بن سلیم بغم سین التوفی سنه ثلث و ستون و ستون و ستون و ستون و ستون و ستون
 لطیف تذیل نوشته در شرح مختصر جلالی گفته التذیل فی الاصل یعنی مجلد ذیل و کثیر الامیر و ن فی موضع التتمه
 و تراجم اللغات گفته تذیل دراز و اس کردن و در اصطلاح بلغا آوردن جمله عقب که شامل بر معنی جمله اول باشد بر
 ما کید استه و صبح الذهبی فی ذلک مختصر بعد از حافظ ابو عبد الله محمد بن احمد ذبی التوفی سنه ثمان و
 اربعین و سبعمائیه نیز درین نوع مختصری لطیف جمع نموده و گفته علقته فی کلام الحافظ عبد الغنی بن سعید لازوی و بر
 ماکو لا و ابن نقطه و ابی العلاء و غیر هم استه اعتمد فیده علی الضبط بالقلم فکثر فیده الغلط و التصحیف
 البیان لموضوع الکتاب لیکن بسبب اعتمادش بر ضبط قلم بسیار غلط و تصحیف و تحریف که میان ازین نوع
 کتاب او بود و بنظهور در آمد سخاوی در فقه اخیت گفته و گفته فی ضبط القلم فلا یتم لذک علی کثیر من نسخ و صا
 لذک کتابه مباینا لموضوعه لعدم الامتنان بالتصحیف فی فاته من اصوله شیاء و کتف براسه توضیح و ضبط
 پرداخته چنانکه گفت و قد بیسرنا الله تعالی لتوضیح فی کتاب سمیته بتبصیر المنبته بتجریه الشیخ
 و هو مجلد واحد فضبطه بالحدود علی الطریقه المرصیة و آسان گردید بر احد او نه تعالی توضیح

این کتاب
 در شرح
 مختصر
 جلالی
 است

محمد بن ابی جحان
 الصابونی
 الاصفهانی
 التوفی سنه ثمان و ستون
 و ستون و ستون و ستون

بن النعمان وسید بن النعمان مثل شیخ بن نعمان کسیر بن نعمان که هر دو واحد از ان هر دو پنجاه
اند الا اول بالثین المحمده والحاء المصغلة وهو تابعی بروی عن علی رضی الله تعالی عنده
اول ثین مجمر وجاهله است ووی تابعی بود و هیت رار واز علی رضی الله تعالی عنده وفاضی الوقت بود و والثانی بالسین
والجیم وهو من شیوخ البخاری و ثانی بین هبل و جیم است ووی از شیوخ بخاری است و اسم حدش
مردان بود و هر دو مصغرا اند و مثل عباس بابا موعده و سین هبل و عیاش بیا استخانیه و شین مجمر که هر یکی از ان
ابن الولید است و بصری نیز در عصر واحد بود و هر یک در وقتش از شیوخ اند و بخاری از هر دو و هبل از هر دو
اختر و هیت نموده پس اول جماعت است که از جمله یکی این است و اسم حدش نصر و کنیت ابو الفضل زری است
و دیگر فرست کنی به ابو الولید فهو النوع الذي يقال له المتشابه من ان نوع هیت که از ان تشابه
گفته شود و فایده از مرتش اسن از قوم تصحیف است در رسم خط و دیگر آنکه دو کس رایک کس همان بنزد و
کذا ان وقع ذلك الاتفاق في الاسم واسم الالب و الاختلاف في النسبة و همچنین از نوع
متشابه است اگر اتفاق دو کس یا زیاده در نام ایشان و نام پدر ایشان و اقشود و اختلاف در نسبت باشد مثل محمد
بن عبد الله مخزومی و محمد بن عبد الله مخزومی اول بنیم سیم و تم خابج و کسره ما هبل شده و منسوب بسوسه مخوم
از بغداد و اسم حدش مبارک و کنیتش اباجفر قرشی بغدادی قاضی حلوان و این از جمله شیوخ بخاری است و نام
بنیم و کون خابج و تم را هبل این ما کولا گفته شاید این از اولاد مخوم بن نوفل است و این یکی است که هیت کند
شافعی و از وی عبد العزیز بن محمد بن الحسن بن زیاد و هیت کند این غیر مشهور است قاله الحارمی و قد خفف
فيه الخطيب كتابا جليلا سماه تلخيص المتشابه ثم ذيل عليه ايضا بما فات اوله وهو كثير الفائدة
و حافظ ابو بكر احمد بن علي الخطيب البغدادي المتوفى سنة اربع و ستين و اربع مائة و درین باب کتاب جلیل تصنیف
نموده و موسوم بتلخیص المتشابه فی الرسم و حایته ما شکل منه عن ابودر التصحیف و الوهم ساخته پس بران تذیل نیز کرده
و آنچه اصل فوت شده در ان بیان نموده و این کتاب بسیار مفید است ابن الصلاح گفته از من الحسن کتبه لکن لم
يعرب باسمه الذي سماه برمن موصوفه كما اننا جذا نته تسادى گفته و هو كذلك فانه لا تعلم حقيقة من صحبه
التسمية اختبه و تتركب منه و مما قبله انواع منها ان يحصل الاتفاق ا و
الا اشتباه في الاسم واسم الالب مثلا الا في حرف او حرفين فالكثير من احكامها
او مسماها از نوع متشابه و نوع متلف و مختلف انواع دیگر مرکب میشود از جمله اگر اتفاق یا اشتباه در نام
این کس و نام پدرش باشد مثلا اگر عدم اتفاق در یک حرف یا در حرفن یا زیاده از احد یا در هر دو بود و کلامی در
اول اشتباه برک منع فلو است و هو علی قسمن اما بان یکون الاختلاف بالتخجير مع ان عدد الحروف

۶

ثابتند في الجهمتين و این اتفاق در شباه مذکور دو گونه است یکی اختلاف تفسیر حرف باشد با وجود آنکه در جزو
 و هر دو وجه ثابت و مستوی است و اینست ثابت تبارک التابش از مضاف الیه است او لیکن اختلافات با
 التعمیر مع نقصان بعضی الاسماء عن بعض و یا اختلاف تفسیر حرف باشد با نقصان بعضی اسما
 از بعضی مثل عبد الله بن یحیی و عبد الله بن یحیی و یزید بن رومان و یزید بن نعمان او غیر ذلک و سیمای مثلثه
 الاول محمد بن سنان بکسر الین للمهملة و نونین بینهما الف و همد جماعة منهم العوفی
 بفتح العین و الواو ثم القاف شیخ البخاری پس از شد اول محمد بن سنان است بکسر الین جمله دو و نون
 میان هر دو الف و آن جماعت است از آنهاست محمد بن سنان عوفی بفتح عین و او و پسر قات شیخ بخاری و
 عوفی نام قبلیه است از عبد القیس که وی در آن نازل شده بود بنابراین منسوب ایشان شد و محمد بن یسار
 بفتح الین المهملة و تشدید الیا التختانیه و بعد الالف را و همد ایضا جماعة منهم
 الیمامی شیخ عمر بن یونس و دیگر محمد بن یسار است بفتح سین و تشدید الیا تختانیه و بعد از الف را و همد
 نیز جماعت است از ایشان یمامی شیخ عمر بن یونس پس محمد بن سنان و محمد بن یسار هر دو در رسم متفق اند و ثبته
 در رسم خط اسم پدر از روی لفظ و مختلف در یک حرف اخیر و منها محمد بن حنین بضم الحاء المهملة
 و نونین لا ولی مفتوحة بینهما یاء تختانیه تابعی یروی عن ابن عباس و غیره و محمد
 بن جبیر بالجیم بعد هاء یاء موحدة و آخره داء و هو محمد بن جبیر بن مطعم تابعی
 ایضا که از جمله محمد بن حنین است بضم حاء جمله دو و نون که اول از آن مفتوح است میان هر دو یا تختانیه تابعی
 است که راوی از ابن عباس و غیره است و دیگر محمد بن جبیر بضم مضمومه بعد از آن با موحدة مصغره در آخرش را و
 این محمد بن یسار بضم یاء شهور است و مثل عبد الله بن حنین و دو نون مصغره عبد الله بن یسار و آخره کتبه
 و من ذلك معترف بن واصل کوفی مشهور و مطرف بن واصل بالطاء بدل العین
 شیخ الاخری روی عن ابو حذیفه البندی و اینست معترف بن واصل کوفی مشهور و مطرف
 بن واصل بطاء جمله بدل عین جمله شیخ دیگر است که از وی ابو حذیفه بندی راوی است و مطرف بالقم و تشدید
 را و بندی بفتح نون و سکون یا باید خواند و مندا ایضا احمد بن الحنین صاحب ابراهیم بن سعد
 و اخرون و احمد بن الحنین مثلک لکن بدل اللیم یا تختانیه و نیز ازین قبیل است احمد بن حنبل
 ابراهیم بن سعد و دیگران که غیر صاحب ابراهیم اند و احمد بن حنین مثل او است لیکن بدل میم یا تختانیه است پس اتفاق
 در اسم راوی در اسم است با اتفاق حرکت و سکات و اختلاف و اتم در یک حرف است و هو شیخ بخاری
 یروی عن عبد الله بن محمد البیکندی و این احمد بن حنین شیخ بخاری است که عبد الله بن محمد

باز از جمله
مؤلفین
مختلف
۱۲

بیکندی از وی روایت دارد و بیکندی بکبر موجوده و سکون یا تخمینه و کاف مفتوحه دون ساکنه بعد از ان و ان
 باید خواند که ذکره السخاوی و من ذلك ايضا حفص بن ميسرة و نیز از قسم اول است حفص بن ميسرة بفتح ميم
 بر وزن حيدر و شيخ بخاری مشهور من طبقة مالك و جعفر بن ميسرة شيخ لعبيد الله بن
 موسى الكوفي الاول بالحاء المهملة والفاء بعدها صاد مملدة والثاني بالجيم والعين المهملة
 بعدها خاء و هم داود حفص بن ميسرة شيخ بخاری مشهور از طبقه امام مالک است و دیگر جعفر بن ميسرة شيخ لعبيد
 بن موسى کوفی است اول بجاء مملدة مفتوحه و فار ساکنه بعد از ان صاد مملدة و ثانی بجيم مفتوحه و عين مملدة ساکنه
 بعد از ان فار پستراتس و رنجاشته باه در هم رواه و اتفاق در اسم با ایشان واقف است نزد اکثر شرح این
 مثال از قسم متشابه است نزار قسم تولدت و مختلف و نزار و مصنف این مثال بعد و از قسم اول است گویم سخاوی
 و رقم الغيث شرح الفیفة الحدیث این را از قسم متشابه شمرده و حق همین معلوم میشود و فائمه و من امثلة الثانی
 عبد الله بن زید جماعة من سلفی الصحابة صاحب الاذان و از مشبه قسم ثانی عبد الله بن زید است
 و این نام جماعت است بخلاف او یکی صاحب اذان است در صحیح ابوعبیده که در خواب کیفیت اذان دیده و سحرگاه
 پیش رسول خدا صلعم بیان نموده و حضرت صلعم فرمودند که این رؤیا حق است تا آخر حدیث و اسم عبد الله بن
 زید و اسم جد این عبد الله که صاحب اذان است عبد ربیع است و عبد الرب نیز گویند و راوی حدیث
 الوضوء و ثانی راوی حدیث و ضرورت و آن این است راایت النبی صلی الله علیه و سلم مضمض و استنشق
 سه مرتبه و احدی فلک ثلثا و اسم جده عاصم و نام جدش عاصم است ترمذی گفته و عبد الله بن زید بن عاصم
 المازنی را حدیث عن النبی صلی الله علیه و سلم و هو عم عبد بن ميم و هما الصادريان و این هر دو انصاری اند که تصدقا
 بالغتم یاری و بنده گان و گروهی از اصحاب رسول خدا که در ایام هجرت در مدینه بودند و آن سرور رسیدند
 و الذین آووا و انصر و اوردج ایشان نازل شده و عبد الله بن زید بن زیادة یا عوفی او ال اسم ال اب
 و الزا و مکسورة و هم ايضا جماعة منهم في الصحابة الخطة یکنه اباموسی و حدیث
 فی الصحیحین و از نجاست عبد الله بن زید بن زیادت یا در اول اسم پدر و زاء مکسوره و این نیز جماعت است
 بنحو ازان خطمی است در صحیحین بانی موسی و حدیث او در صحیحین است و خطمی بفتح خاء مجمه و سکون طاء و کسر ميم
 منسوب بکخطم نام قبیله است از اوس و القاری لذکر فی حدیث عائشة رضی الله تعالی عنهما
 و قد زعم بعضهم انه الخطمه و فیه نظیر و دیگر قاری و ذکر او در حدیث عائشه است و بعضی گمان
 کرده اند که این همان خطمی است دوران نظرت یعنی صحیح نیست و قاری منسوب بسوی قاره است و قاره نام مردی
 پدر قبیله است و حدیث عائشه در صحیحین این است ان النبی صلی الله علیه و سلم سئل عن اللیل و هو یقر فقال رسول الله صلعم

جمول و شمال قسم ثانی که اختلاف در تقدیم و تاخیر اسم واحد باشد ایوب بن سبیر و ایوب بن سبیر است اول آن
 است مشهور و ضعیف در باب روایت است و دیگر جمول است پس شیش غیر مقبول است طبقات
الرواة - خاتمه - این خاتمه کتاب است و مصنف درین خاتمه اشارت بسوی کثرت سیله
 روایت و در روایت نموده و مختصراً بر ذکر ضروریات آنها کرده چنانکه فرمود **ومن المهتم في ذلك**
عند المحدثين معرفة طبقات الرواة و از ضروریات فن حدیث است نزد محدثین شناختن طبقات
 روایات یعنی معرفت مراتب مفرقه و صنادق مختلفه ایشان بحسب ازمنه و طبقات جمع طبقه است و آن در لغت
 قوم تشابه را گویند و ذکره السخاوی و فایده الامن من تداخل المشبهين و فایده معرفت من است
 استحقاق و در رسم که باید گیر متشابه اند در رسم خط مثلاً مستقیق باشد در رسم یا کتیب و یا نحو آن چنانکه را قبل در بحث
 مستقیق و مفرق بیان نموده شد و امکان الاطلاق علی تبیین التدلّیس و فایده دیگر از معرفت
 امکان اطلاع بر بیان کردن تدلیس است زیرا که تدلیس در اصطلاح اهل حدیث آنست که راوی با مروی عنه ملاقی شده
 و لفظ موهوم السماع مثل عن وان و قال و نحو آن آید پس اگر از طبقه مراتب راوی و مروی عنه بحسب ازمنه معلوم
 و تبیین تدلیس و عدم آن هویدا شود و الوقوف علی حقیقه المراد من العنعنة و نیز امکان وقوع
 بر حقیقت مراد از عنقه است و بالجمله این فنی مهم عظیم الفایده است مرسل متصل بدان شناخته میشود و زیرا که
 اگر مروی عنه صحابی باشد و راوی آنرا تابعی گمان کند مرسل متصل شود و بالعکس سخاوی در رقم ابعیث شرح الفیض
 الحدیث گفته و بیند بین التایید عموم و خصوص و بی نفعان فی التعریف بالرواة و غیره و التایید بالحوادث و الطبقات
 باذکار آن فی البدرین مثل اسنن تخریص و فایده من الم شهد بالاسلام تقدیم التایید الوفاة و قد فرقی بینما
 بعض التاییدین بان التایید یظفر فیہ بالذات الی الموالید و الوفیات و بالعرض الی الاحوال و الطبقات یظفر فیہا
 بالذات الی الاحوال و بالعرض الی الموالید و الوفیات و لکن الاول شبهتھم و الطبقات فی اصطلاحهم
 عبارته عن جماعة اشترکوا فی السنن و لقاء المشایخ و طبقه در اصطلاح محدثین عبارت است از جماعت
 که اشتراک ایشان در سنن و لقاء مشایخ بود و در اخذ حدیث از مشایخ نیز شریک باشد و بعضی القبا با اشتراک در
 تمامی کرده و این در غالب ملازم برائے اشتراک در سنن است سخاوی گفته مراد به سنن اشتراک متعاصرین است
 در سنن اگر چه تقریباً باشد در رقم البانی شرح الفیض گفته که طبقه و سنن در اصطلاح محدثین هر دو مترادف اند این
 الصلاح گفته و الباحث الناظر فی هذا الفن یمیج ال معرفة الموالید و الوفیات و سنن اخذوا عنه و سنن اخذ عنهم و
 نحو ذلك و قد یکون الشخص الواحد من طبقتین باعتبار ان کاسن بن مالک و کاهه
 که یک کس از دو طبقه معدوم کرده شود به سبب دو اعتبار مثل انس بن مالک القناری و غیره از ضاعف

این
 در

این
 در

فتح که بعد از آن چشم صبیان و طفل و حاکم ابو عبد الله ایشان را دوازده طبقه گردانیده طبقه اول قومی است
 که یک مکره اسلام آوردند مثل خلفاء و اربعماء اصحاب دارالندوه سیروم مهاجره حبشه چهارم اصحاب عقبه او
 پنجم اصحاب عقبه ثانیه و اکثر ایشان انصار بودند ششم اول مهاجرین که در قبایز و آنحضرت صلعم رسید پیش از آنکه
 وی صلعم در مدینه بنور آفتاب بر پشت اهل بدر هشتم کسانی که هجرت کردند در میان بدر و خیدیم نهم اصحاب بیت الرضوان دهم
 مهاجرین میان حیدریه و فتح که کشتن خالد بن ولید و عمر بن العاص با دهم آنکه روز فتح اسلام آوردند مثل معاویه
 و پدرش ابوسفیان بن حرب دوازدهم صبیان و طفل که روز فتح که در حجه الوداع و غیر هم آنحضرت صلعم را
 دیده مثل سائب بن یزید و ابولطفیل که مذکور است یوحی فی التدریب و كذلك من جاء بعد الصحابه
 و هم التابعون فمن نظر الیهم باعتبار الاخذ عن بعض الصحابه فقط جعل للجمیع
 طبقه واحد اما صنع ابن حبان ایضا و همچنین یک یک بعد از صحابه آمدند از تابعین پس هر که نظر بر
 ایشان عیبت یا را خداز بعض صحابه کرده فقط هر از طبقه واحد گردانیده چنانکه ابن حبان در ایشان نیز همین طور
 نموده یعنی چنانکه صحابه را طبقه واحد گردانیده و من نظر الیهم باعتبار اللقاء قسم هم که ما فعل عمل
 بن سعد و سیکه نظر بر صحابه ایشان باعتبار تفکر و تفریق شان نموده چنانکه محمد بن حبان همی کرده ابن کثیر
 گفته و کتاب طبقات البیرونی و سواد کاتب الواقدی کتاب خلیل کشیر الفوائد و هو اثبت غیره اکثر الراجح فیها عن الضعفاء
 و هم الواقدی و ابو محمد بن عمر الذی لاینبه سخاوی گفته و المرقد یضعف بالراجح عن الضعفاء مثل هولاء کما سیأت
 عدم تمیز هم و مع استثناء عنهم من عنده من الثقات الاثمه انته که هم مثل این است امام ابو حنیفه رحمه الله و غیر از
 ضعفا و مجردین روایت کرده و از ثقات طابقت نقل نموده چنانکه تاج الدین سبکی در شفاء الاطام گفته قال ابن حبان
 ان الثقات یاتی عن الثقات بالطامات و هو مثل کلام الدارقطنی الا انه بالغ فی الاختار انته و در رسالت النبویه
 ازین بحث نیز مذکور است و ککل منها وجه و هر یک را از ایشان وجه است و محمد بن سعد مذکور و مسلم حساب
 صحیح تابعین را سه طبقه گردانیده و حاکم گفته تابعین را پانزده طبقه است اول از ایشان کسانی که روایت از
 عشره مبشره نموده و سجد ایشان جامعته را نام برده مثل سعید بن السیب و قیس بن احنافه و ابو عثمان نهد
 و قیس بن عباد و ابو وائل و ابو جعفر عطاروی و ابو ساسان حصین بن منذر و غیر هم و طبقه اخیر کسانی هستند
 که با انس بن مالک از اهل بصره و با عبد الله بن اوفی از اهل کوفه و با سائب بن یزید از اهل مدینه ملاقات ایشان را
 حاصل شده است نه گویند که نام ابو حنیفه را با انس ابن مالک و کوفه ملاقات حاصل شده چنانکه ابن سعد مذکور
 کتاب الطبقات است بدالباس باریا و نموده اما اهل علم را درین نقولی صحبت است که امر الله سلم سخاوی در شرح الفی
 گفته و هم متن جعل کما قال الحافظ بن شیر کل اربعین سنه و قد استشهد له باریوسی ان رسول الله صلعم قال

باجل الکتابه و غیره

ت

استى خمس طبقات كل طبقة منها اربعون سنة نطقته وطبقة اصحاب اهل اهل اسلام والايامان والذين يليونهم الى الثمانين
 اعصل البر والنعوى والذين يليونهم الى العشرين واية اهل التراجم والتوصل والذين يليونهم الى الستين واية
 اهل التقاطع والتدابير والذين يليونهم الى المائتين اهل البرج والحراب رواه يزيد الرقاشي واليوسن وكلاهما في ابن ابي عمير
 وكذا استشهد لهذا النوع في الجلة بقوله صلح خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم فذكر بعد قرنته قرنته
 او ثلثه وبعثه وبعثه معرفت صحابا بشارت ابا بن مخرقة است وقضيت تابعين بنسبت بعض ايشان
 از بعض مختلف است چنانکه در فضيلت صحاب بنسبت بعض بعض اختلاف است ابن الصلاح گفته در وعن احمد بن
 حنبل انه قال فضل التابعين جيد بن السيب وقال اهل المدينة واهل الكوفة يقولون اوليس القرني واهل البصرة
 يقولون الحسن البصري وبلغنا عن احمد بن حنبل قال ليس احد اكثر فتوى من الحسن وعطاء يعني من التابعين
 وقال ايضا كان عطاء مفتي مكة والحسن مفتي البصرة وبلغنا عن ابي بكر بن اداو قال سيدنا التابعين من المتخصصين
 بنت سيرين وعمره بنت عبد الرحمن وام الدرود الصغرى سخاوى گفته واهما جبهة واهميتها لا الكبر من فانها
 صحابيه واهما خيرة ولم يتعرض ابن الصلاح الحكم في العدالة وغيرها وقد اختلف في ذلك فذهب بعضهم الى القول بانها
 في جميعهم وان تفاوتت مراتبهم في الفضيلة متمسكا بحديث خير الناس قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم
 على خلافه في غير الصحابة كما تقدم في الرسل وانه لا بد من التنصيص على عدالتهم كغيرهم قالوا والحديث محمول في
 القرين بعد الاول على الغالب والاكثرية لانه قد وجد فيها من وجدت في الصفات المذكورة لكن يقبل في اولها
 سخافات من بعده فان ذلك كثير فيه وشبهه وكان آخر من كان في اتباع التابعين من يقبل قوله من طاش له حذر
 العشرين واما بين وفي هذا الوقت ظهرت البدع ظهورا فاشيا وطلقت المعركة استنها ورفعت الفلاسفة رؤسها
 وامن اهل العلم ليقولوا خلق القرآن وتغيرت الاحوال تغيرا شديدا ولم ينزل الامر في نقص الى الآن نسل السد
 السلامة واكله فخير الناس قرنا بعد الصحابة من شافه الصحابة وحفظ عنهم الدين وسنن اوليها وقد اشتهر بعد
 عز وجل على التابعين باجبان فقال والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين اتبعوهم باحسان
 رضوا الله عنهم ورضوا عنه الآية وكان في التابعين من روى عنه بعض الصحابة كرواية العبادلة الاربعة وغيرهم من الصحابة
 عن كعب الاحبار كما مر في الاكابر عن الاصاغرتي معرفة الموالي والوفيات - و - من ايضا
 معرفة مواليهم وينزيك ازمهات اين فن است ثنا ختن هو اليدر وات وهو اليد جميع ميلاوا
 چنانکه مفتاح جمع مفتاح وميلاو بالکسر زان ولادت ووفياتهم ومعرفة وفيات ايشان وفيات
 بفتح واو کسر فاو تشديد يا تحتها جميع وفات بمنزلة ان مرگ لان بمعرفة ما يحصل الا من من
 دعوى المدعى للقاء بعضهم وهو في نفس الامر ليس كذلك زیرا که معرفت هر دو صاحب

تفاوت مراتبهم في الفضيلة متمسكا بحديث خير الناس قرني ثم الذين يليونهم ثم الذين يليونهم

از اسن از دعوی مدعی بقا بعض از ایشان و حال آنکه در نفس الامر چنان نباشد و از اینجا معلوم شد که علم تاریخ یکی از فنون اهل حدیث است و محدث را از دانستن آن چاره نیست سخاوی گفته معرفت مولید و و نیات بجز علم تاریخ نیست که حاصل میشود باین هر دو مقدار اعمار روات و تقدیم و تاخیر ولادت نشان و تقدیم و تاخیر وفات یکی بر دیگری و نیز وسیع گفته و تبیین بانی اسندن انقطاع اعضا او تدریس او ارسال ظاهر او حنی و کون الرأی عن بعض المختلط مع منه قبل اختلاط و نحو ذلک و هو ایضا احد الطرق التي تمیز بها النسخ من المنسوخ است و سابقا بحیث معضل و منقطع اشارت بدان رفته در شرح روح الفیه و غیره آورده که سبب و منبع تاریخ هجری ائمت است که ابی موسی اشعری که حاکم بن بود و زمان خلافت حضرت عمر رضی الله عنه نامر نوشت که از جانب شما مکتوبهای که بمن جسد در میان ما بخش معلوم نمیشود که کدام وقت نوشته شده باید که اگر بار دیگر نام بر نگارند تبیین تاریخ آن باید بدین پس خلیفه دوم با صحاب پیغمبر صلعم بحیث و منبع تاریخ مشوره نموند بعضی گفتند که بنا بر تاریخ بروفات سرور کابیت صلعم باید نهاد که واقع عظیم بود و خلیفه دوم این پسند کرده که مر ازین امر بر سبب یاد وفات آنحضرت صلعم هر لحظه عی نازه رود خواهد داد و بعضی گفتند که بنا بر کار بعثت آن سرور موجودات باید ساخت این سخن را نیز پسندیدند که ازین اندوه و الم زیاد خواهیم کشید زیرا که در آنوقت فضیلت گرفتار بودیم هر گاه که تاریخ کفر خود یاد خواهد آمد بشکوه هم کشیده خواهیم شد پس این عقده غیر منحل مرقوم ساخته بحضرت علی رضی الله عنه فرستادند آنحضرت اشارت بحیث فرمودند پیغمبر استیلا سے ظفر و نصرت و قوت اسلام بود و آنوقت روز بروز دولت اسلام ترقی پذیرفت و هجرت عبارت است از آمدن خیر البشر صلعم از مکه معظمه بسبب ایند کفار بینه بنده تاریخ سبت و عظم حضرت که بر آمده سه روز در غار حرا توقف فرموده بغیره بلیغ الاول از غار روانه شده بتاریخ دوازدهم ربیع الاول بکعبه داخل شدند و این تجویز تاریخ هجری بسال هفتم بوده از هجرت و چون آنحضرت اراده هجرت از ابتدای محرم پیش نهاد خاطر داشتند لهذا بوقت تاریخ ابتدای محرم معتبر داشتند این اتفاق یکماه و سبت و شش روز از نظر انداختند یا آنکه اشهر از شهر حرام بود ازین باعث ابتدا از محرم کردند سخاوی گفته ثم اخیر ان نکول بسنة مفتوحة من شهر ربا بالمحرم لكونه شهر الله و فيه كعبة البيت و ليضرب الورك و فيه يوم تاب فيه قوم فثبت عليهم السنة سپس سخاوی گفته یقع فی کلهم فلان المتوفی و انت بالبحار فی فتح الفاء و کسر با کسر موجه بالبتوة فی لمة حیاة و یشهد له قوله تعالی و الذین یتوفون سنکم علی قررة علی معنی فتح الیاء و یتوفون آجالهم و ان کل ان ابالاسود الدلی کان مع جنازة فقال له رجل من المتوفی کسر الفاء فقال ابینه و انما کانت احد الاسباب الباعثة لامر علی بنه بالنمو فقد قیل یعنی علی تقدیر صحوة الحکامیة انه فقیر علی باعتمده و یتفکر خصوصاً و هو الغافل حدیثاً الناس بما یعرفون استی و معرفت مولید و و نیات روات و غیره از علم

و خلف طویل الذیل است که این مختصر طاقت تحمل ایراد آن ندارد و تیار سخاوت و ولید و زنیات اکثر از علماء مجرب و
 است و بعضی دیگر را نیت **ع** امر و زگر از رفته حریفان خبر سے نیت پد فودست درین بزم زماجر شریست
معرفه البلدان و اوطانهم - و من المهم ايضا معرفة بلدناهم
 و اوطانهم و نیز یکی از مهمات این فن است شناختن بلدان روات و اوطان ایشان بلدان بطنان و بطنان
 و سکون لام بمعنی شهرت و این جمیع بلدست و اوطان بالفتح جمع وطن و این اعم از اول است و فایده الاصل
 تذلل الاسمین اذا اتفقا لکن اذا تفرقا فی النسب و فایده معرفت این من از تذلل و شبته و یکی از بزرگان
 معرفت این قسم است که معرفت شیخ راوی حاصل گردد زیرا که بسیار باشد که مشتبه گردد و بدیگر و چون بلده او را
 شناختیم شبته غالباً نخواهد شد و عادت در زمان سابق در عرب چنین جاری بود که نسبت هر یک بسوی شویب
 قبایل و عمار و عشار و بیوت بود و اهل عجم نسبت شان بسوی شویبهای خود بود و نسبت بنی اسرائیل بسوی
 اسباط خود بود و چون انشای اسلام شد و منتشر مردمان در هر قسطنطنیه گشت پس نسبت خود هر یک بسوی اقلیم خود
 یا شهر خود کرد و مثلاً الشامی ثم العرانی ثم الدمشقی ثم المصری و نحو ذلک استه تسخاوی گفته الشعوب القبایل النظام
 و اصحاب شعب و القبایل البطون و هه که قال الزجاج للوب کالاسباط لبني اسرائيل و العمار جمع عماره
 بالکسر و الفتح تیل حی ابطیم و هی فوق البطن و البسوت جمع بیت است و سیاق نموه معرفه الحجج و
التعدیل ايضا - و من المهم ايضا معرفة احوالهم لتعدیلها و تحرجها و جهالت
 و نیز یکی از مهمات این فن است شناختن احوال روات از روی تعدیل و جرح و یا از روی جهالت شان تعدیل
 و لغت برابر کردن چیزے را بچیزے و راست و درست کردن و جرح بالفقه و لغت بمعنی قطع کردن در رسم
 بر آئین و غیره و در اینجا و مقابل تعدیل است و اظهار تاثیر نسبت بسوی شخصی که مغل باشد در عدالت و ضبط او
 چیزے و جهالت بالفقه که بکسر تندی در آخر جامع خود کتاب العلیل این بحث را به بسط بیان نموده و جانش نسبت
 که غرض از معرفت احوال روات جرحاً و تعدیلاً براسے رعایت حقوق و دفع شبهات است زیرا که اگر جرح
 جایز نبود تمیز صادق از کاذب و فاسق از عادل و مغل از ضابط حاصل نشود و اختلاط ماوریت صحیح ببقیمه
 لازم سے آید و ملاحظه و زمانه از هر جانب براسے افساد و در شرعیت قیام نمایند و این از فروع قاعده الفرز است
 تسبیح اخطورت است و این را خود است از قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق بنبا فتبینوا ان یتنبوا
 قوماً بجاله فتصبوا علی ما فعلتم نادین اختلاط کرده اند و اینک جرح تعدیل درین عصاره متاخره ممکن است یا نه
 این اصلاح گفته که ممکن نیست و یکی نووی گفته که ممکن است گذاخی الفیفة العرانی لان الراوی ان یعرف
 زیر که راوی یا معروف و العدالت باشد پس پیشش بالاتفاق مقبول باشد شرط عدم منده و زنجارت و نحو آن

م

معرفة النساء

معرفة الرجال

آنچه سخاوی گفته قال عثمان الدارمی سالت ابن عیین عن العلاء بن عبد الرحمن عن ابيه كيف حدثنا فقال ليس
 بأس قلت هو حسب اليك اوسيد المقرئ قال سعيد اوثق وعلما ضعيف فهذا لم يرويه ابن عیین ان العلاء ضعيف
 مطلقا بلیل قوله انه لا بأس به فانما اراد انه ضعيف بالنسبة لسعيد المقرئ وعلى هذا عمل اكثر ما ورد من اختلاف كلام
 آية الحج والتعديل ممن وثقه جلافي وقت وجره في آخر استه ولسنم ما قيل اسمان نسبت بعرضش آمد فرد
 ورنه بس عالی است پیش خاک تو و قد بدینا اسباب ذلك فيما مضى وحصنهاها في عشرة و
 قد تقدم شرحها مفصلا والغرض هنا ذكر الالفاظ الذاللة في اصطلاحهم على
 تلك المراتب وحقیق بیان اسباب جرح وراضی نموده شد وحصنهاها دروه ساخته آمد شرح هر یک از آن
 مفصلا و بدینا در مقدمه مطورش پس غرض در اینجا ذکر الفاظ الذاللة و اصطلاح ایشان بران مرتب است و اما
 من حیث اللفظ پس در اکثر آن ولالت بر ترتیب مرتب نیست و للجمع مراتب در اسب جرح چند مرتب است
 حافظه و سبب در میزان الاعتدال پنج مرتبه ساخته و این است که اتمام در کتاب خود از چهار مرتبه گردانیده و تصنف از
 سه درجه اصالة و تبعاً و تقریباتش درجه نهاده و در وی باجه تقریب التهنیب مراتب روایت جریا و تعدیاً آمده
 و جهالت بر و در آنده طبقه مرتب کرده اسوه الوصف بمادل علی البالغۃ فید اصرح ذلك
 التعبیر با فعل کاذب الناس و کذا قولهم الیه المنتهی فی الوضع او هو مکن
 الکذب و نحو ذلك و بدتر از مرتب جرح و صف را وی بجهیزیت کرد ال بر بالوغه باشد و اصح ان تعبیر
 بصیغوا فعل است مثل الکذب الناس و چنین قول ایشان الیه المنتهی فی الوضع و یا چنین گویند مکن الکذب
 و نحو آن مثلاً گویند مکن الکذب او معدنه گویم ازین نوعت جرح امام ابی حنیفه در باره جابر جعفی را وی حدیث
 من کان له امام فقرة الامام فقرة له چه و سه رخصه الله تعالی عنه گفته ما ریت الکذب من جابر الجعفی حکما تصنف
 فی تخریج الهدایه و السخاوی فی شرح الالفیة فی بحث معرفة الثقات والضعفاء و این مرتبه اولی و علی از مرتب
 جرح است ثم در حال او وضاع او کذا اب پتر لفظ و حال یا وضاع یا کذاب است و همچنین
 آنچه مضیدین معنی باشد تصریح گویم ازین نوعت جرح در باره حارث اعور همدانی را وی حدیث لاجمعه و
 لا شریق و الاضحی الان فی مصر جامع کما فی التخریج ستین مصنف و دیگر دانیدن این الفاظ را در مرتبه دوم بیان
 نمود که انها و انکان فیها نوع صبا لفته لکنها دون التي قبلها زیرا که اگر چه درین الفاظ نوع مبالغة
 است لیکن این الفاظ فراتر از الفاظ مرتبه با قبل خود است و احتیاج با حدیث این کسان جایز نیست و مصنف
 در وی باجه تقریب التهنیب کیسکه بر و هلاق اسم کذب و وضع کرده اند مرتبه ناینده عشره مقرر گردانیده و
 اسهلها ای الالفاظ الذاللة علی الحجج قولهم فلان لیتن و سهل الفاظ که ولالت

ما
 جابر الجعفی

بر جرح نمایند قول ایشان است فلان لین دار قطنی گفته اذ قلت فلان لین لما یكون ساقطا متروک الحدیث
 جرح و جابثی لایسقط به عن العدالة و تصنف در وی باجه تقریب لفظ لین را در مرتبه ششم از مرتب روایت
 گردانیده اوستی الحفظ او فیداد فی مقال و یا گویند سے الحفظ است یا دران اولی
 مقال است و پیشتر معلوم شده که سو حفظ اگر لازم را وی در جمیع حالات وی باشد حدیثش را شاذا نماند
 بر رکن بعضی اهل حدیث و اگر طاری است بسبب کبر سن و ذهاب بصر و اتراق کتب و نحو آن پس آن را
 مختلط خوانند و این مرتبه بیوم از مراتب جرح است و بین اسواء الجرح و اسهل مراتب لایحفظ
 فقوله متروک او ساقطا و فاحش الغلط او منکر الحدیث استند من قولهم
 ضعیف اولی بالقوی او فید مقال و میان اسواء جرح و سهل او مراتب غیر محقق است پس
 قول ایشان فلان متروک او متروک الحدیث او ترکوه او فلان ساقطا او فلان فاحش الغلط او منکر الحدیث
 او حدیث منکر اوله مناکیر شد است از قول ایشان فلان ضعیف اولی بالقوی او فیه مقال و لیس بزرگ
 او لیس سخته در شرح الفیه گفته که اهل این مرتبه چون مجتمع شوند حدیث ایشان حسن یا صحیح باشد اجتهادا و
 نزد اهل اصول عمل بحدیث احدی واجب است اما میکه خطایش اکثر از صواب معلوم نکرده و یا مثل آن -
 مراتب التعديل - و من المهم ايضا معرفة مراتب التعديل و نیز یکی ازها
 این فن است معرفت تعديل و تصنف نیز آنرا سه درجه اصالة و شش درجه تبعاً ساخته و این اصلاح آن را
 چهار مرتبه ساخته و حافظ ذہبی در میزان الاعتدال تدرج مرتبه بنهاده و ارفعها الوصف ايضا
 بمادل على المبالغه فيه و اصح ذلك التعبير با فعل کا وثق الناس او ثبت
 الناس و ارفع مرتب تعديل است که وصف آن نیز بصفته و الی بر مبالغه آن باشد و اصح از آن است که تعبیر
 بصیغه فعل تعینیل باشد مثل اوثق الناس یا ثبت الناس چنانکه بنام بن حسان گفته حدیثی اصدق من
 ادرکت من اشر محمد بن سیرین او الیه المنتهی فی الثبت و لم یح باین است اینکه گویند الیه المنتهی فی الثبت
 سخاوی گفته دل لیتیق بهما مثل قول الشافعی فی ابن جهمی لا اعرف له نظیرا فی البدیة محتمل ثم تکیه باسول المرتبه
 الاوکی عند بعضهم قولهم فلان لایسئل عن مثله و نحو ذلك استتبه و این مرتبه بصیغه فعل نیز در تصنف اعلی
 است در مرتبه از بزرگترین مثل ثقته ثقته یا ثقته ثبت و حافظ ذہبی در مقدمه میزان الاعتدال این را
 اعلی مرتبه ساخته و عراقی در الفیه نیز تکرار و گفته شده ثم ما تاکد لصفة من الصفات
 الدالة على التعديل او صفتین کثرت ثقته او ثبت ثبوت بتر مرتبه و دوم است
 که مکرر شود و بیک صفت از صفات و الی بر تعديل یا بدو صفت مثل ثقته یا ثبت ثبوت ثقته بیک اول

حدیث دین بین کتب تفاوت اوصاف روایات است پس روایت التقرن واضبط اقره از روایت سز
دون وی است زیرا که صفات قائم مقام ذات می شود پس قوه ضعف مقوی حدیث ید باشد و ضعفش ضعیف
برای آن شود و لهذا محمد بن تریح حدیث بحسب حال راوی میدهند تا ایش روایت ابن عباس است
ان النبی صلی الله علیه و سلم تزوج میمونته وهو محرم و در روایت یزید بن اعم آمده اند تزوجها و هو حلال پس امام
شافعی اخذ بر روایت یزید کرده و بسبب عدم جواز نکاح در حالت احرام رفته و امام ابو حنیفه و صاحب و
گفته اند که چون تعارض میان هر دو روایت آمد محتاج بسبب تریح شدیم و این خود ظاهر است که ابن عباس
احفظ و اضبط از یزید است پس اخذ بر روایت وی اولی و احسن باشد لیکن این وجه بی نیست زیرا که یزید
تریح نزد عدم امکان حج با تطبیق است و در اینجا حج ممکن است بحال یک بر خصمت و دیگر بر غیر خصمت چنانکه
از کلام ترمذی همچنین است تفاوت می شود یا آنکه روایت یزید مرسل است پیشتر در بحث نامح و منسوخ اشارت به
تحقیق متعارض این دو حدیث نیز رفته و هذاه تتعلق بذلك و ذکر آنها هنا تکملة للفايدة
و این احکام تزکیه یعنی تعدیل که مذکور نمایند متعلق بحجت حج و تعدیل است و ذکر آنها در اینجا برای
تکمیل فایده است زیرا که از تزکیه عدالت راوی شناخته میشود و فاقول یقبل التزکیه من عار
باسبابها لا من غیر عار و لئلا ینذکی بمجرد ما یظهر له ابتداء من غیر ما رسته و اختیار
ولو كانت التزکیه صادرة من منزلی واحد علی الاصح پس گویم مقبول است تزکیه
از عار با سبب تزکیه از غیر عار تا تزکیه بجز و ظاهرش است با غیر عارست و اختیار کنند اگر چه این تزکیه نیز
و احد صادر بوده باشد بر اصح اقوال و الیه ذهب البخاری فی کتاب الشهادة من صحیح و داخل است درین تزکیه
عبد وزن اگر این هر دو عار اند بدان چنانکه خبر ایشان مقبول است قاله خطیب و نزو اکثر فقها تزکیه زن نا
مقبول است لیکن لابد است در اینجا که تقیید کرده شود بانکه زن تمکن باشد از اختیار و امتحان احوال منزلی یا مکرر
شأن آن زن باشد خطیب گفته اصل درین باب سوال وی صلعم است از حاریه در قصه انکب از حال عائش
ام المؤمنین کما فی الصحیح البخاری و ترجمه علیاب تعدیل النساء بعضهن بعضا و حکم حاکم شهادت او نیز تزکیه است قاله
البحرینی و آمدی گفته این وقت است که حاکم قابل قول فاسق غیر کاذب نباشد خلافاً لمن شرط انها
لا یقبل الا من اتین الحاقها بالشهادة فی الاصح ایضا بخلاف یک که شرط کرده که
تزکیه مقبول نیست مگر از دو کس بالحق تزکیه شهادت فی الاصح ایضا گویم این قول کافی نیست نیست
و وجه بر آن بلکه اقتضای بر احدیها کافی است و چه بود بر مقبول اویند زیرا که تقدیرش طویل است
و همچنین است منقول از امام ابی حنیفه و ابی یوسف گفتن یک کس در تزکیه در شهادت و همچنین در روایت

و اکثر فقها از اهل بدینہ وغیرہ بر آنند کہ تعدیل واحتمال قبول نیت حکاہ القاضی ابو بکر الباقالی وابن الانباری گفته
 ہو قیاس مذہب مالک و حق است کہ کافی است در رویت یک کس ابن الصلاح گفته و ابو الصمیم الذہبی اختار لطلب
 وغیرہ از ثبت بواحد ان عدم شرط فی قبول الخبر فلم یشرط فی جرح راویر و تعدیل بخلاف الشہادت منتقد
 والفرق بینہما ان التزکیۃ تنزل منزلة الحکمہ فلا یشرط فیہ العدد والشہادۃ تقع
 من الشاہد عند المحاکمہ و فرق میان تزکیہ رویت و شہادت آنست کہ تزکیہ رویت نازل
 بمنزلہ حکم است پس در ان عدد و شرط نبود چنانکہ در حاکم شرط نیت و وقوع شہادت از شہادہ نزد حاکم باشد
 پس میان تزکیہ راوی و شہادہ فرق حاصل شد پس قیاس یکے بر دیگرے بنا شد بوجہ فارق نیوی و رویت
 الراوی شرح تقریب نوی گفته کہ تخریر فرق میان رویت و شہادت از امور جمعیست بعدہ بہت چیز ذکر
 کردہ و گفته اول عدد است کہ در روایت شرط نیت بخلاف شہادت زیرا کہ در رویت مہابت المسلمین است
 از کذب بر رسول خالصم بخلاف شہادت زور و دم انفراد راوی واحد است بعدہ شہادت پس اگر مقبول شود
 این صحت بر اہل اسلام فوت گرد و بخلاف فوت حق واحد بر جمعیست و اگر میان بسیاری از مسلمانان
 عداوت میباشد و آن حامل ایشان است بر شہادت زور بخلاف رویت از وی صلے اللہ علیہ وسلم چهارم
 آنکہ در رویت مطلقا ذکر است شرط نیت بخلاف شہادت و بعض مواضع مثل حد و کہ ساقط میشود و شہادت
 پنجم آنکہ در وی حریت شرط نیت بخلاف شہادت مطلقا ششم آنکہ شہادت تابع از کذب مقبول است
 ز رویت گوئیم آنکہ ہر کہ در حدیث واحد روئے گفت جمیع حدیث سابق او مرد و و باشد بخلاف کسی کہ شہاد
 وی بزور یا بظاہر شہادت پیش شہادت سابق او باین کذب منتقض نہ کرد و شہادت آنکہ شہادت کیکہ جز نفع
 نفس خود یا نفع ضرر از جان خویش بدان خواستہ مقبول نیت با آنکہ رویتش مقبول است بعدہ و توہار
 دیگر میان ہر دو ثابت و جہ ذکر کردہ کہ حاجت ایزادش درین محل نیت و لو قیل لفصل بین ما
 اذا كانت التزکیۃ فی الراوی مستندۃ من المزکی الی اجتنادہ والی النقل عن
 غیرہ لکان متجہا و اگر چنین گفته شود کہ میان تزکیہ و شہادت تفصیل ہے کنیم بانطور کہ اگر مستند
 تزکیہ در راوی از مزکی اجتناد او یا نقل از غیر خود است ہر آئینہ مقبول میباشد و نتیجہ نظم ہم فرغ تا شد
 و همچنین بوجہ نظم ہم فرغ و او تشدید جمیع مفتوح و با ملاحظہ خوب و پسندیدہ و آنچه بسوسے اور کردہ شود
 کذا فی المنتخب کاندہ انکان الاول فلا یشرط فیہ اصلا کاندہ حیثین یكون بمنزلة المحاکمہ
 چہ اگر تزکیہ اولست یعنی آنکہ مستند بسوی اجتناد است پس در ان اصلا عدد و شرط نیت چہ درین عین مزکی
 بمنزلہ حاکم است و حاکم خود ظاہر است کہ حکم با جہاد خود کند نہ بنقل از احد و انکان الثانی فی خبر فیہ

این را فوری در شہادت بقدر مسامحہ از او گذریم جمیع قبول روایت تا اہل الذم است باقی تمام

در ثانی مستند بسوی نقل از غیر خودست خلاف در آن جاری است و یقیناً انرا ایضاً کلا یشرط فیہ العدد کلان
 اصل النقل کلا یشرط فیہ العدد فکلان اما یتفرغ عند واللہ علمہ و نظام است کہ در ثانی نیز خود شرط نیست
 بوجہ آنکہ در اصل نقل ہم عدد و شرط نیست پس در متفرغ عنہ نیز همچنان باشد حاصل آنکہ گفتار یک کس در تعدیل شہادت
 و روایت بنا بر اینست کہ اگر فرقی برای راوی ناقل ترکیب از غیر خودست پس آن جمله اخبار است و شرط عدد و در قبول آن
 خبر نیست پس در فرع کبرج و تعدیل روایت نیز تعدیل شرط نباشد و اگر فرقی ترکیب و تعدیل راوی از اجزای خود نکند
 پس و بمنزله حاکم است پس در هر دو حال تعدیل ترکیب و تعدیل شرط نیست **فایده** کلا ابن الصلاح گفته عدالت الراوی
 آزاره ثبت بر تفسیر حدیثین علی عدالتہ و تارة ثبت بالاستفاضة فمن شہرت عدالتہ بین اهل النقل و نحو ہم من اهل العلم
 و شاع الثناء علیہ بالبقعة و الامانة مثل ملک و شعبه و اسیانین و الاذاعی و اہلث و ابن البارک و کوچہ و احمد بن حنبل
 و یحییٰ بن علی بن المدینی و من جری مجراہم فی بنا ہتہ الذکر و استقامة الامر فلا یل عن عدالتہ ہولاء و شہارہم و انہما یل
 عن عدالتہ من نفعی امرہ علی الطاہرین ہتہ و سخاوی در شرح الغیہ در بارہ تعدیل رجال عیضہم از ابن قیین احدی حکایت
 کرده کہ و سے گفته ان الطاہر ہمہور الامتہ و کلم علی کتابہا یستلزم الطاہرہم و اکثر ہم علی تعدیل الرواہ العجمہ ہمہما
 اجتماعاً و انفراداً و انہ قد وجد فیہم من نکلم فیہ و لکن کان الحافظ ابو الحسن بن الفضل شیخ شیعہ و یقول فیہم انہم جازوا و
 القنطرة یعنی انہ لا یعتن ال بائیل فیہم قال و کذا تصدقہ بقول و کما سرح عنہ الاہر بایان شاف و حجتہ ظاہرہ تیز
 فی غلبۃ الفکر و وافقہ شیخنا بل صرح بعضہم بہ استلزم القول بالقطع بصحتہ لم ینقذ من جازہا و شہا القطع بولتہ رواہما
 یسرفی لم ینقذ ثم قال بن و تیز العید نم تکلمن لیکون التبرج و دخل عند تعارض الروایات فیکون من لم تکلم فیہ
 را جماعی من تکلم فیہ و ان شہر کافی کو ہما من رجال الصیغہ استہ و ینبغی ان کلا یقبل الجرح و التعدیل
 من عدل متیقظ و یباید کہ جرح و تعدیل جواز عدل مقط متیقظ پذیرفتہ نشود قاضی شوکانی گفته جرح معمول
 بہ چنان است کہ وصف او بضعف حفظ یا تساہل در روایت یا اقدام بر آنچه و ال بر تساہلش بدین است بکند و تعدیل
 معمول بہ چنانست کہ و سفش نباید تجری در روایت و حفظ مروی و عدم اقدام او بر آنچه و ال بر تساہلش و در روایت
 باشد فاشد علی نہاید یک تنفیخ بر عمد ضطراب اسواج اطلاق استہ فلا یقبل الجرح من افراط فیہ
 فحرم بما یقتضی رد الحدیث المحدث پس جرح جرح منفرط و جرح با آنچه مقتضی رد حدیث محدث باشد
 مقبول نیست پس اگر جرح متعصب باشد و جرح را برین ساخت البتہ مقبول شود پس شرط کردن تبیین
 جرح کما سیاتی حاجت بسوی شرط کردن عدم تعصب نیست بلکہ شرط تبیین جرح و تفسیر آن براس است
 کہ تعصب متعصبان ضرر نہ کند کما لا یقبل ترکیبہ من اخذ مجرود الظاہر فاطلق التریکیبہ چنانکہ
 اطلاق ترکیبہ سیکہ اخذ مجرود ظاہر کرده نامقبول است بار عدم اجتناب از تساہل مثل اہل تصوف و شرح

فی غلبۃ الفکر
 و وافقہ شیخنا بل

تلمیذ حافظ ابن حجر عسقلانی در شرح الفیہ المسبب بالذکات الوفیة حکایت از حافظ بن کثیر کرده ان فی سنن النسائی
 رجاله جہولین یا جینا احوالاً و فیہم الجورح و فیہ اجادیت منکره و محملہ استیہ ابن الصلاح آورده کہ حافظ ابن مندہ کہ
 ابو داود و نیز اخذ باخذ نسائی میگرد و تخریج حدیث ضعیف بنیہ و چون در ان باب غیر آن حدیث میانیت نابہ
 آنکہ حدیث نزدش تو سے ترا ز راسے رجال است گویم جامعے از ابو داود و روایت کرده کہ بخلاف آن نسائی و نزد
 ست پس حق عبارت درین مقام است کہ چنین گویند کہ نسائی اخذ ماخذ ابو داود کرده ز بالعکس و وجه تقدیم جز
 ضعیف بر قیاس است کہ جز در اصل یقینے است و شبہ در ان بنا بر ناقص ان واقعہ شدہ و رای رجال مختلف مسلم
 است و متصل در ہر وصف علی الخصوص پس احتمال در اسکا اصلے است و در حدیث عارضی پس لابد حدیث ضعیف مقام
 بر قیاس شود بخلاف متاخرین از اصحاب ابو حنیفہ چون زوایان تقدیم قیاس بر حدیث ضعیف است و بہ قال
 بعض المالکیتہ ایضاً استخادی در شرح الفیہ بحث حدیث حسن گفتہ قال ابن حزم ان جمیع الضعیفۃ علی ان مذہب مالک
 ایضاً ان ضعیف الحدیث اولی عندہ من الراسے و القیاس استیہ و روینا من طریق عبد اللہ بن احمد بن حنبل ان
 الصحیح الیہ قال سمعت ابی یقول لا تتحدوا ترسے اعظیظ فی الراسے الا ذنی قلبہ غل و الحدیث لضعیف احب الے
 من الراسے قال فسألته عن الرجل یحون ببلد لا یجد فیہ الا صاحب حدیث لا یدری میم من سقیمہ و صاحب راسے
 فمن سئل قال یسئل صاحب الحدیث و یالسئل صاحب الراسے و ذکر ابن الجوزی فی الموضوعات ان کان یقدم الضعیف
 علی القیاس استیہ قاضی شیریخ گفتہ ان ہستہ قد سبقت قیاسکم فانتج و لا تتبع فانتج لالتفضل ما اخذت من اللہ
 و از امام شعبہ مرویست کہ گفت ماخذ تک عن النبی صلعم رسولاً فخذ بہ و ما قالہ براسیم فالقہ فی الحشے الکنیف و
 گفتہ الراسے بمنزلہ ہستہ اذا اضطررت الیہما اکلہما و دار علی مثل این چنین بسیار آثار و بارہ ذم راسے و قیاس
 و سقیمہ و مدخل از امام شافعی آورده کہ گفت ہما قلت من قول اوصلت من اصل فی عن رسول اللہ صلعم خلا
 ما قلت فالقول ما قالہ رسول اللہ صلعم و ہو قولی و جعل یردوہ و مثل این مرویست از امام ابی حنیفہ رواہ ابو حنیفہ
 الشیرازی بلکہ مثل این منقول است از جمیع ائمہ کبار عہد العارف الربانی الشیخ عبدالوہاب الشعرانی فی میزان
 الکبریٰ تخریص طور گوید کہ قول شافعی ہما اصلت من اصل الہم فیند چند فایده است اول آنکہ تقلید و تہذیب
 و نہ امر ضروری دہو الحق المحض و دوم آنکہ در اتباع سنت ظاہریت بحث ہم خوب نیست بلکہ شرح معانی حدیث
 از کلام سلف صالحین از مجتہدین و غیر ہم در یاد و تنہا بر راسے و فہم خود سبب نباشد کہ راسے جماعت
 بہتر از راسے واحد است سیوم آنکہ بر غایت قاعدہ اصول مذہب خود حدیث میم را کہ مخالف اوست ترک
 نسا زد بلکہ بان حدیث را اصل گرداند چنانکہ قاضی محمد بن علی بن محمد شوکانی در کتاب ارشاد الفحول الے
 تحقیق الحق عن مسلم الاصول بتبع اصول مذہب مختلفہ اہل سنت بعرض بر کتاب دست فرمودہ و راجع

۶

از مجموع و قوی از ضعیف جدا ساخته فرنگه اند محبت باید کرد و راز را باید اندخت آری عمل بقیاس نزد نقد
نص و زمان عدم وین آنگاه جز بود که الضرورت بیخ الحظورات و بعد تدوین کتب حدیث بیخ عذر در ترک
عمل با حدیث صحیح براسه احدی از جهت عالم و چه عامی باقی نیست کتاب الهد و سنت رسول الله ص
متکفل احکام صحیح حوادث حال و استقبال تا ایام القیمت الیوم کلمت لکم و نیکم و قوله تعالی فی تعقیب
و بدی و رحمة لقوم یؤمنون و قوله تعالی ما فرطنا فی الکتاب من شیء و دیگر آیات و احادیث شایسته عدل
و گواه صدق است اما تدبر در آن مثل تدبر بدان در فقه شریعت است و آئینه جهت تدبیر است از تقلید خود بار
گران باز پرس از روی را از سر خود چنانکه باید پذیرد فرسنگنده اند و فرموده خود را از جو بدی روز و او را
پاک ساخته گوید عیان تقلید خواسته نخواسته خود را بدامن ایشان بر بندند و اینجمله ما بقوله تعالی
است و از قال الله یا عیسی بن مریم انت قلت للناس اتخذونی و اخی الیهین من دون الله قال سبنا
یا کیون لی ان اقول الیس لی الحق ان کنتم قلتم قلنا نقره صلینا الایة و آنچه مسلمانی باشد که با وجود قول سوان
این دست بدامن رک و تالیفات و کلمات باره مقلده زنند و با امکان تتبع آثار جمود بر قیل و قال
احاد است نمایند **س** نوازی بلبت ای کل کجا پسند افتد با که گوش هموش بمرغان هرزه گواری با
و لیحدز للمتكلمه فی هذا الفن من التساهل فی الحجج و التعديل فانذ ان عدل
بغیر تخت کان کالمثبت حکما الیس بشایب و مشکلم درین فن راض و دست که از تساهل در حج
و تعدیله بر همین فرماید زیرا که اگر تعدیله بغیر مثبت خواهد کرد و مثل مثبت حکم غیر مثبت خواهد بود زیرا که از حج عدول
و تعدیله فاسق غرض مذکور فوت میشود فیضی علیها ان یدخل فی ذممة من روی حدیثا
و هو لیکن ان کذب و بروس خوف این معنی است که در زمره کسانی در آید که روایت حدیثی کنند و گمان
دارند که آن حدیث کذب است پس چنانکه در نقل حدیث در حالیکه عالم است بر وضع آن داخل در زمره کذابین
باشد چنانچه در فرع که آن حج و تعدیله است داخل در زمره کذابان بطریق اولی خواهد شد و ان جرح
بغیر تعدیله اقدم علی الطعن فی مسلم یری من ذلك و و سمره بسیم سوء
یبقی علیه عاره ابدًا و اگر حج بغیر تعدیله کند اقدام بر طعن در مسلم بر سه از حج کرده باشد و علامت
او بعلامت بد نموده که عارش بران بجاوه ابدًا باقی ماند پس حج و تعدیله محل خط عظیم است تصدیق
ثبت و تحفظ بسیار لازم است و جرح که ثبت نباشد مالک است در دنیا و آخرت این در تکیه العید گفته
اعراض المسلمین جفرة من جفرتا و قفرت علی شیخنا طالقان من الناس الحمد ثون و الحکام سخاوی در شرح
الفیه بحث سفره التفات و العنفا گفته است از خارجین تسبیح اند مثل نزدی و حاکم و ابن حزم طاک

و اینجمله

چون گفته ابو عیسیٰ ترمذی و امام ابی القاسم بغوی و اسمعیل بن محمد الصغار و ابی العباس الاصم و غیر ایشان
 جمیع اند و قسم دیگر از جاریین معتدل اند مثل الم احمد و دار قطنی و ابن عدی و بسیار کس از اهل علم و حکم و کبریا
 آنچه جرح نیست خطا کرده اند و آن جرح از ایشان منتفیست یا منافی عدالت نیست همچنین در تعدیل آنچه نیست
 نیست خاطی بوده اند پس جرحها مکن مقبول باشد که مشهوره نصیحت باشد نه بعصب زیرا که متعصبین خطا
 در دین اندازند و کرده با حرام و مندوب را فرض گردانند حافظ ذریبه در سیار اعلام انبیا گفته قال ابن
 النیر سمعت البخاری یقول ار جوا ان العقی الصدولایا سبینه علی ان اغتبت احدًا قلت صدق رحمه الله تعالی
 و سن نظری کلامه فی الجرح و التعدیل علم در غرضه فی الکلام علی الناس و التصانیه بما یضعفهم فانه اکثر ما یقول المنکر
 الحدیث سکتوا عنه و فیہ نظر و نحو هذا استیضا لطلالی در شرح مقدمه بخاری در باب احوال بخاری گفته قال البخاری
 ار جوا ان العقی الصدولایا سبینه ان اغتبت احدًا لیس هد لهد ا کلامه فی التخریج و التضعیف فانه ابلغ ما یقول فی الزجر
 المشرک او الساقط او فی نظر او سکتوا عنه و لایا یقول فلان کذاب و قال و را تو سمعت یقول لایکون
 لی خصم فی الآخرة قلت یا ابا عبد الله ان بعض الناس ینقم علیک التیاریخ یقول فیہ اغتیب الناس فقال
 انما روینا ذلک روایتیہ و لم ینقل من عندنا انتی و الله تعالی یقینا من شره و انفسنا و حصایا سبنا
 و لا فتر فی هذا اتارکة من الهوی و الغرض العاصد و انت و راین امر گاهی از هوا و غیر
 ناسد و راید این و قیق العید گفته این قسم آنت بدترست و کتب تواریخ متاخرین اکثر مملو و شحون با این قسم است
 و کلام المتقدمین ساله من هذ اعالبنا و کلام متقدمین غالباً سالم ازین بلا است چنانکه تصد امام
 بخاری که الآن مذکور شده مشاهد بر آن است و تارکة من المخالفة فی العقاید و هو موجود کثیراً
 قدیماً و حدیثاً و لاینبغی اطلاق الجرح بذلك فقد قد منّا تحقیق الحال فی العمل -
 بر و آیه المتبذخ و گاهی از مخالفت در عقاید در آید و این بسیار است قدیماً و حدیثاً و اطلاق جرح با این
 جهت که لاینبغی نیست پیش ازین تحقیق این حال در حکمت عمل بر و آیت مبتدع بیان نموده ایم آبن و قیق العید
 در تفریح گفته و لذا کانت المخالفة فی العقاید احد الاوجه الخمسة التي تدخل الائمة منها فانها اوجبت تکفیر الناس
 بعضهم لبعض و اوجبت عصیة اعتقدوا وینا یتدینون و یقررون بالی الله تعالی و نشاء من ذلک الطعن
 التکفیر و التبذیع و هذا موجود کثیر فی الطبقة المتوسطة من المتقدمین انتی و لغم ما قال قائل **کل العداوة**
قد ترجی حدوده بالاعداد و من اعدک فی الدین و قسم ثالث از وجوه آفت این امر اختلاف صوفیه و مجتاهد
 علوم ظواهر است که بسبب تنافر فریقین از یکدیگر موجب طعن بعضی در بعضی شده و رابع از وجوه آفت بسبب
 جهالت مراتب علوم است و این اکثر در متاخرین واقع شده زیرا که اکثر اشتغال ایشان در علم حساب و هندسه

در حدیث بخاری
 در حدیث بخاری
 در حدیث بخاری

وطب و طبیبی و البیات و احکام نجوم سیما و از فن حدیث بی بهره مانند و خامس از وجوه آفت محاسن است
 بسبب غنا و بکلیگی و از مشهور است کلام امام مالک در محمد بن اسحق بن مبارک صاحب بخاری و کلام محمد بن
 اسحق و امام مالک ابن الهمام و در فتح القدر جاشیه بدایتی باب تعجیل صلوة المغرب گفته ابن اسحق ثقه زهوی الحقی و ما
 نقل عن مالک فی لایثیت و لو صح لم یقبل اهل العلم کیف و قد قال الشیخ فی برهان المومنین فی الحدیث و قد اطال النجاشی
 فی کتاب القراءه حاشیة الامام و ذکره ابن حبان فی الثقات و ان ما یخرج عن الکلام عن ابن اسحق و ما یصلح منه
 و بعث الیه بحدیثه استهتبه و در کتب و ح الفیه نوشته که از مشهور است کلام نسائی در حق احمد بن صالح الکبری
 و فیکه نسائی را از حضور آمدن او در مجلس خود منع کرده بود پس نسائی گفت لیس شقیته و لا امامون با انکم و ما
 یمتفق اند بر امامت و ثقت و سستی و بخاری و در صحیح خود احتجاج بدان گرفته چنانکه فی سبب در میزان الاعتدال
 یصحح باین معنی نموده سخاوی در شرح الفیه بحث من یقبل روایتی درین ترتیب گفته که ابن عبدالبر در کتاب العلم
 بالی علاحد و در اقران و معاصرین سبب و کلام معاند را در جرح از پاری اعتبار انداخته مخصوصاً در باره اقران
 و امثال چه محاسن اصل سنن است خصوصاً اختلاف در مذاهب چهارم است که هرگز در ان انسان طریقه
 انصاف نمی چسباید و جاوه تعصب و نفسانیت نمی سپرد و بلاد اعیه ضرورت شرعی فاین بلاد رفعتا و این بانه
 بسیار است الامام محمد بن احمد بن محمد بن زمره اهل حدیث و منیدانند که این روایات حدیث و تحقیق
 رو بر صاحب آن حدیث است و در فقه و فقه این عدل باشا رخ میشود و انانند و انانند را چون
 زاید ظاهر بریت از حال ناگفتنیست. با در حق ما هر چه گوید جای سپم اگر انیت و الجرح مقدم
 علی التعدیل و جرح مقدم است بر تعدیل یعنی اگر جرح و تعدیل هر دو متعارض شوند در راوی واحد
 باین طور که بعضی در ان جرح کرده اند و بعضی تعدیل و س بیان نموده اند پس در بصورت جرح مقدم
 بر تعدیل باشد و عمل بدان کرده آید و اطلاق ذلك جماعت و جماعتی همچون طلاق بتقدیم کرده اند زیرا که
 با جرح زیادت علم است که معدل بر ان مطلع نشده چه معدل مخبر از ظاهر حال است و جرح مخبر از باطن مخفی بر
 معدل اگر چه معدلین اکثر از جرحین باشند یا مستوی الطرفین قال الخطیب ابن الصلاح گفته صحیح همین است
 سخاوی گفته که این قول جمهور اهل اصول است بلکه خطیب اتفاق اهل علم بر ان حکایت کرده و لکن محمله
 ان صدره بیننا من عارف با سبابه کاندان کان غیر مفسر و لیکن مجلس قوی است که
 صادر شود و جرح مبین از عارف و ما هر با سباب جرح زیرا که اگر جرح غیر مفسر و مبین است مثلاً گوید فلان ضعیف
 و فلان لیس نشی و سخوان و تمسار برین نماید لکن یقبح فی من ثبت عدالت پس جرح غیر مفسر قوی و
 و سیکه عدالتش ثابت گشته باشد زیرا که مردمان مختلف اند در سباب جرح پس نزد بعضی جرح باشد

لفظ من انما

۱

من معرفه كنى اللذان

بن یونس در خواب سوال سیل که هر که عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب ضعیف گفته پس
ضعف و سے رافعه است که بعضی بگوید آباء و سے است لوریت لحنه و حضابه و میده لغت انه ثقته پس
استدلال بر ثقت آن کسی که کرده که حجت بدان گرفته نشود زیرا که در حسن بیعت عدل و غیر عدل هر دو مشترک
اند و جمهور بر ضعف وی اتفاق دارند قول چهارم عکس این است و آن است که اگر قصد در اطلاق جرح یا تقدیر
از عالم است میسر بدان شود و الا فلا لیکن ابن جماعه گفته اند لیس قبول مستقل بل به تحقیق محل النزاع از من لا
یکون عالما بالاسباب لا یقبل منه جرح و لا تعدیل لا باطلاق و لا به تعقید فالحکم بالثبوت فرج عن العلم التصور
به استیحه و مال ابن الصلاح فی مثل هذا الی التوقف و ابن الصلاح و مثال اینجی یال بسوے
توقف شده یعنی اگر جرح مطلق وارد شود مثل قول محسن ضعیف اولیس ثقیفه او لیس بشی پس اولی
درین عین نزد ابن الصلاح توقف است تا آنکه مطلع بر آن بحث کند از حقیقت حالش در مصنفات مطلقه مثل
تهدیب الکمال للزکری و الیزان للذبیبه و امثال آن گویم تمام مضمون عبارات ابن الصلاح در این مقام است
مگر گویند که اعتماد مردم در جرح روایات و رو حدیث ایشان بر کتب جرح و تعدیل است و درین کتب تعرض به
بر بیان سبب جرح کمتر اتفاق افتاده و فقط اتقار بر قول ایشان فلان ضعیف و فلان لیس بشی و بنا حدیث
ضعیف و بنا حدیث غیر ثابت و سخنان کرده اند پس شرط بیان سبب مفسد بسوے تعدیل و سبب جرح
در غلبه اکثریت و جوابش آنست که این معنی در حق شان موقع ریب است که مثل آن موجب توقف شده
و هر که از وی این شک و شبهه دور شد بسبب بحث از حال او و موجب ثقت بعدش اگر دید حدیث نکس
از غیر توقف بدر شود و بدرجه قبول برسد کالذین اخرج بهم صاحب الصحیحین و غیرهما ممن هم مثل هذا الحج من
غیرهم فافهم ذلک فانه مخلص من استیحه معرفه کنى المسئین - فصل یعنی این بحث
که مذکور خواهد شد نوعی از جنس این باب است لیکن مفصول ازنا قبل بنا بر مغایرت میان هر دو هست و یا
ایراد لفظ فصل چه است که پیشتر ذکر مباحث این فن بیان نموده و تا اینجا طول فصل میان هر دو هم رود و
اگر چه حفظ البعد با قبل متناوشه اما موجود است و الله اعلم و من اللهم فی هذا الفن معرفه
کنى المسئین همین اشهر باسمه و له کثیره و یکی از مباحث این فن حدیث است شناختن کنیتها
صدا حیا اسماء که مشهور به اسم باشد و بر کدی کنیت است مثل ذکوان مولی عایشه هم که امامت وی در راه
رمضان از صحف میگردند یعنی قرآنه قرآن از حفظ خود نمینود بلکه قرآن را در دست گرفته میخواند که مار و
النجاری کنیتش ابو عمر است لای من ان یاتی فی اجض الروایات مکینا اللالیظن انما اخر
پس چنین کس ایمن نباشد از آنکه در بعضی روایات بر کنیت واقف شود پس هر که خفت نه دارد اعتقاد میکند

مولى رسول الله صلى الله عليه وسلم است در آتش اتفاق است و تفاوت است و كُنيت وى بعض گفته اند كه كُنيتش ابو
 زيد است وقيل ابو محمد وقيل ابو عبد الله وقيل ابو جابر وقيل ابو الطيفل و مثل آن بن كعب بعض گفته اند كه كُنيتش
 ابو المنذر است وقيل ابو الطيفل معرفة من كثرت كناه - و معرفة من كثرت كناه و از
 مهمات است معرفت كسيكه كُنيت او زياده باشد يعنى او را دو كُنيت يا زياده فراهم گشته كابلن جريج له
 كُنيتان ابو الوليد و ابو خالد مثل عبد الملك بن عبد العزيز بن حجاج كه بر اس و و كُنيت است ابو
 الوليد و ابو خالد و مثل محمد بن المنكدر كه ويرا دو كُنيت است ابى بكر و ابى عبد الله ذكره البخارى فى كتاب الجمع و صحيح
 بعض جيم مصغر بايد بخاندان الصلاح گفته بر اسه شيخ با منصور بن ابى المعالى نيسابورى سه كُنيت بودند ابو بكر
 و ابو الكتف و ابو القاسم تا آنكه ويرا دو الكنى ميگفتند معرفة من كثرت لغوته و القاب او كثر
 لغوته و القاب و از مهمات اين فن است معرفت كسيكه نبوت مختلفه و القاب متعدده مذكور ميشود و حيث
 مى افتد بسوى آن بنا بر شناختن تدليس و گمان مى گشند بعضى مردم كه اينها چند كس اند يا آنكه ذكر بعضى كُنيت
 نمانند و هر كه خبرت و بار و افتاد ميگند كه اين كس غير آن كس است و بشير و قنوع اينچنين از مدلين مى آيد و تغريب ميگند
 بر مردم به ذكر مردى بنامى غير مشهور يا كُنيت يا لقب بر اسه ابهام بر غير عارف بدان و اين بسيار است و البته
 اقسام كثيره كذا مرادى گفته كه مردم را در كنى كتابهاست و حافظ عبد الغنى بن حميد از دوى مصرى در اين باب كتاب
 جيد موسوم بايضاح الاشكال دارد و از اشكال اين قسم است محمد بن سائب كلبي و از دوى حديث تيم دارى مردى
 است پس بعضى يعرج بنام او گشند و بعضى حماد بن سائب گويند و بعضى ابى انضر و بعضى ابى سعيد عربى
 حافظ بن كثير گفته بهر ضعيف كند عالم با تفسير و بالاخبار و هر يكى از جاى تعريفش جدا جدا ذكر نموده من
 وافقت كُنيت اسم ابير و معرفة من وافقت كُنيت اسم ابير
 كابل اسحق ابراهيم بن اسحق المدنى احد اتباع التابعين و از مهمات اين فن است
 معرفت كسيكه كُنيت او موافق اسم پدرش باشد مثل ابى اسحق ابراهيم بن اسحق مدنى كه يكى از اتباع تابعين است
 مدنى بفتح و ال صنف گفته مدینه بنت بسوى مدینه بنت مطا و اما مدنى پس آن منسوب بسوى رسول الله
 صلى الله عليه وسلم است و نو دوى و شرح مسلم گفته مدنى آنكه مولدش مدینه بنوره باشد و مدنى آنكه مولدش مدینه
 رسول صلى الله عليه وسلم نباشد و ساكن مدینه بنوره باشد چنانكه على بن المدنى شيخ بخارى و الله اعلم و فايد ك
 معرفت نفع الغلط عمن نسب الى ابير فقال اخبرنا ابن اسحاق و فايد معرفت اين
 نوع نفعى خطاست از كسيكه نسبت ابى اسحاق بسوى پدر دوى گروه پس گفته اخبرنا ابن اسحق فنسب ال
 التصحيح وان الصواب ابو اسحق پس آن كس گمان رود بآنكه اين تصحيح است و صواب اخبرنا ابو اسحق

معرفة من كثرت كناه

معرفة من كثرت لغوته و القاب

من وافقت كُنيت اسم ابير

معرفة من نسب الى ابير

او بالعکس - کاسحاق بن ابی اسحاق السبئی ویاکس این باشد مثل اسمی بن اسمی سبئی
 بفتح سین مهمله و کسره موحده منسوب بسوس قبیلست از زمین پس هر که خیرت ندارد و نسبت پدر ابو اسحق
 بسوس پس نماید و گوید حدیثا اسحاق بن ابی اسحق السبئی و این نیز تصحیف است و تحقیق معنی تصحیف بیشتر
 مذکور شده فتذکر معرفت من و وافقت کنیت کنیت زوجه - او - وافقت
 کنیت کنیت زوجه کابی ایوب الانصاری و ام ایوب صحابیان مشهوران و یا
 کنیت او سواقی زوجه وی باشد مثل ابی ایوب انصاری و ام ایوب و بنود صحابی مشهوران ذوال صحاب
 ست و دوم صحابه و ابن الصلاح و اتباع و این نوع و اقبل این را مهمل گذارشته و ذکر این هر دو در
 مقدمه خود نموده سخاوی گفته و فایده رفع توهم تصحیف اداة الکنیت معرفت من و وافق اسم
 شیخ اسم ابیر او وافق اسم شیخ اسم ابیر کالربیع بن انس عن انس هکذا یا
 فی الروایات فیظن اندیروی عن ابیه کما وقع فی الصحیح عن عامر بن سعد عن سعد
 وهو ابوه و لیس انس شیخ الربیع والداه بل ابون بکر و یا الکه اسم پدر را وی سواقی اسم شیخ او
 باشد مثل ربیع بن انس از انس همچنین آمده است در روایات پس گمان رود که این ربیع روایت از پدر خود کند
 چنانکه نظیرش در صحیح بخاری روایت عامر بن سعد از سعد واقعه و این سعد پدر عامر است بخلاف انس شیخ
 ربیع زیرا که انس و الربیع همان شیخ ربیع نیت بلکه بکریت بفتح باه موحده و سکون کاف منسوب بسوس
 بکر بن وایل و شیخ انصاری و هو انس بن مالک الصحابی المشهور و اما شیخ ربیع پس و
 انصاری است که آن انس بن مالک صحابی مشهور است که خادم رسول خدا صلعم بود و ده سال در خدمت
 آنحضرت صلعم مشغول مانده و لیس الربیع المذكور من اولاده و ربیع مذکور از اولاد من صحابی نیت
 بلکه پدر ربیع که انس است غیر این انس است که صحابی مشهور بوده و بالجمله روایت ربیع از انس صحابی است نه
 از انس بکر که پدر ربیع است بخلاف روایت عامر بن سعد از سعد چه این سعد مذکور پدر عامر است و از وی
 روایت نماید گویم این بحث شعبه بحث متفق و منفرقت است زیرا که سخاوی در شرح الفیه پدر ربیع بحث این مثال
 را ایراد نموده و گفته و منه ان یفترق اسم ابی را وی و اسم شیخ مع جمیعها متعاطفین من نسبت تمیز احدیها
 عن الآخر کالربیع بن انس الذ انتبه معرفت من نسب الی غیر ابیر و معرفت من نسب
 الی غیر ابیر و از جهات این فن است معرفت کیک منسوب بسوس غیر پدر است یعنی بجانب اجنبی
 پس از هباب سخاوی گفته فایده ضبط رفع توهم التعدد عند نسبته لابیة او رفع ظن الاثنین و احدیها
 موافقه اسمیها و اسم احدیها اسم الجذر الذی نسب الیه الاخر انتبه کالمقداد بن الاسود مثل مقداد

معرفت من و وافقت کنیت کنیت زوجه
 معرفت من و وافقت کنیت کنیت زوجه

()

معرفت من و وافقت کنیت کنیت زوجه

()

معرفت من و وافقت کنیت کنیت زوجه

منسوب الحضاكتا و سبعا و ليس كذلك وانما كان يحالسمه فنسب اليهم ظاهرا
 است كخالد بن مهران بصري منسوب بسوى ساخن كقش يلج اوست حال انك حين نيت بلكه بنش
 ايشان شد و منسوب بسوى ايشان گشت ترمذى گفته خالد بن الحذاق بن المهران يحيى ابا المنازل سمعت محمد
 بن اسمعيل يعقيل ان خالد الحذاق و انما كان كليلي هذا فنسب اليه و كسليمان النسيحي لم
 يكن من بنى الدير و لكن نزل فيه و يحمين سليمان بن طرخان يحمي كذا قيله بنى تيم بنور و ليكن بن
 بود و ايشان پس منسوب شد بسوى شان و يحمين عمر بن ثعلبه الدمشقي و از اهل كنده بنور و ليكن حليف كنده
 بود پس منسوب بسوى قبيله كنده شد و يحمين ابو مسعود عقبة بن عمر البديري بخاري و ربيع بن خديج
 المغازمي زعم كرده كه و در غزه بدر حاضر شده و جمهور خلاف و سه رفته اند و گفته اند بلكه ساكن بدر بود
 پس منسوب شد بدان و امثله اين نوع بسيار است بنحو ازان در كتب اسباب القاب مذكور خواهد شد
 و لكن امن نسب الى جداه فلا يومن القبايسه من وافق اسمهم اسم ابى اسم الحمد لله
 و يحمين كسب كسب بسوى جد باشد و امن از القبايس او بنود به كس كه موافق باشد اسم او با اسم ديگر و هم
 پدر او به اسم جد مذكور مثل محمد بن بشر و محمد بن سائب بن بشر اول ثقفى است و ثمانى ضعيف و منسوب
 بسوى جد مى شود پس القبايس در آيد و اين و ربيع بن خديج بخاري و ثقفى است و يحمين كسب كسب بسوى جد
 باشد و گمان رود كه اين كس پدر و است مثل بنو عبيدة بن الجراح پس پدر ابى عبيدة عبد الله است و ناسخ عام است
 و هم جدش جراح است و جراح پدر عام نبيت و از بن قبيل است كسب كسب بسوى جد خودش باشد مثل
 بن نيتة زيرا كه اين عيسى بن عبيد بن ابى امية كوفى است و بنو اسم جداه اوست من القبايس
 و اسم ابى و معرفة من القبايس اسم ابى و جداه كالحسن بن الحسن بن
 الحسن بن على بن ابى طالب رض و از مهاجرين فن است معرفت كسب اسم او و هم پدر و جدش ثقفى
 باشد مثل حسن بن حسن بن على بن ابى طالب رضى الله عنه و مثل محمد بن محمد بن محمد الغزالى و مثل محمد
 بن محمد بن محمد الجزري مولف حصن الحسين كه مشهور بر اين الاثير است و قد يقع اكثر من ذلك و هو
 من فروع المسلسل و گاه از بن سبب شير هم واقع ميشود و اين از فروع مسلسل است ستاوى شرح
 الفقيه در بحث مسلسل گفته و فايد تر رفع اللبس عن بنين ان فيه تكرارا و انما با و لذ ان و شير ما استجه و قد
 يتفق الاسم و اسم الاب مع اسم الجد و اسم ابى فصاعدا كالبى اليمن الكندى
 هو يزيد بن الحسن بن زيد بن الحسن بن زيد بن الحسن و گاه چنان اتفاق مى افتد كه نام
 راوى و نام پدر با نام جد و نام پدرش و زياده متفق ميشود مثل ابى امين كندى كه او زيد بن حسن بن

من القبايس اسم ابى

ز

ازین اسم را در کتب کثیره در کتب معتبره

بن حسن بن زید بن ... است و گاهی است که میشود شباه چون بر امر واحد از حیند و جد و رویت باشد
مثل نصر بن علی بن نصر بن علی بن صهبان الجعفی شیخ ابراهیم است پس حدیث نیز بنجد کالی است که حدیث و
اصحاب بنین ارجع رویت نموده اند و بر اسم حیند جعفی صیغره گویند و حدیث را جعفی گویند و مثل اوست عثمان
بن علی بن عثمان بن علی ذکره السخاوی فی بحث السلسل الیضا معرفه من اتفق اسم الراوی

و اسم شیخ و شیخ شیخه او اتفق اسم الراوی و اسم شیخ و شیخ شیخه

فصاعداً کعمران عن عمران عن عمران الاول یحدث بالقصیر و الثانی ابو
رجاء العطار دی و الثالث ابن حصین الصحابی و یا اسم راوی و اسم شیخ او شیخ شیخ او دریا
زیاده بران یکی باشد مثل عمران از عمران اول معروف بقصیر است عثمانی ابو رجاء عطار دی است
و ثالث ابن حصین صحابی است و کسلیمان عن سلیمان عن سلیمان الاول ابن احمد بن ابی
الطبرانی و الثانی ابن احمد الواسطی و الثالث ابن عبد الرحمن الدمشقی المعروف
بابن بنت شریحیل و مثل سلیمان از سلیمان اول پسر احمد بن ابی طبرانی است و ثانی پسر احمد
واسطی و ثالث پسر عبد الرحمن الدمشقی معروف بابن بنت شریحیل است و قد یقع ذلك للراوی و شیخه
معاً کابی العلاء و الهنذلی العطار مشهور بالروایة عن ابی علی الاصبهانی الحداد و کل
منهما اسم الحسن بن احمد بن الحسن بن احمد بن الحسن بن احمد فاتفقا فی ذلك
و اختلفا فی الکینة و النسبة الی البلد و الصناعة و گاهی اتفاق در اسم راوی و اسم شیخ
او متعاقب میشود مثل اسم العلاء عطار همدانی مشهور بر رویت از ابی علی اصبهانی حداد است و نام هر یکی ازینها
حسن بن احمد بن حسن بن احمد بن حسن بن احمد است پس در اسم متفق اند و در کنیت و نسبت بسوس بلذ
صناعت متفرق اما افریق شان باعتبار بلد پس چنانست که یکی منسوب است بسوس همدان یعنی همدان نام
شهریت از ایران و همدان بفتح و بدال مجمر است آنست و دیگر منسوب بسوس همدان که این نیز نام شهر مشهور
از ایران و اما افریق شان باعتبار حرف و صناعت پس چنانست که یکی منسوب بسوس حرف است که شهریت
و دیگر منسوب بسوس عطر فروسی و صنف فید ابو موسی المدینی جزء احدی از اولاد موسی
مدینی درین باب جزئی حاصل تالیف کرده در حرام گفته حاصل پستان پر شیر و درینجام ادا زان مجلد جامع است
سخاوی گفته که فایده از معرفت این نوع دفع توهم غلط است در جاییکه این همه جاهل واقع شوند و یا بعض
ازان جاهل باشند معرفت من اتفق اسم شیخ و الراوی عنده و معرفت
من اتفق اسم شیخ و الراوی عنده و هو نوع لطیف لم یتعرض له ابن الصلاح

وفايدته رفع اللبس عن يظن ان فيده تكرار او انقلابا باو نیز از بهات این فن است شناختن
 کسیکه نام شیخ او و نام راوی از ان متفق باشد و این نوع لطیف است و ابن الصلاح بدان متعرض نشود
 و در مقدمه خود به ذکرش پیوسته و فایده معرفتش رفع اللباس و خلط او شبته است از آنست که ظن نگردد
 یا انقلاب در ان باشد و شبته مگر چنان است که مثلاً همین دو کس باشد و گمان رود که این دو کس
 یک کس است و شبته در انقلاب چنانست که پندارد که تمیز چنان شیخ نبوده فن امثله البغدادی
 روی عن مسلم و مروی عن مسلم فثیفة مسلم بن ابراهیم الفراء دینوی البصری و الراوی
 عنده مسلم بن الحجاج القشیری صاحب الصحیح پس از مثل این قسم روایت امام بخاری است از
 مسلم و روایت مسلم از بخاری پس شیخ بخاری مسلم بن ابراهیم فرادیس بصری است و آنکه راوی از بخاری است
 مسلم بن حجاج قشیری است صاحب صحیح پس در اینجا نام شیخ بخاری و نام تمیز بخاری متفق است و شبته و
 اختلاف میان هر دو راوی النظر واقع است در حقیقت هر دو متغایرانند و کذا وقع ذلك لعبد بن حمید
 البضار روی عن مسلم بن ابراهیم و مروی عنده مسلم بن الحجاج فی صحیح حدیثا هذه التهمة
 بعینها و چنین اتفاق اسم شیخ و اسم راوی از وی برای عبد بن حمید نیز واقع شده که وی روایتش از مسلم
 ابراهیم کرده و از وی مسلم بن حجاج در صحیح خود حدیثی باین است و بعینها روایت نموده و گفته حدیثا لعبد بن
 حمید عن مسلم بن ابراهیم فرادیس بصری است که مذکور شده و تخذیرت این است و مندرجه
 بن ابی کثیر مروی عن هشام و مروی عنده هشام فثیفة هشام بن عروه و هو من اقرانه
 و الراوی عنده هشام بن ابی عبد الله الدستوائی و ازینهاست روایت یحیی بن ابی کثیر از هشام از
 یحیی پس شیخ یحیی هشام بن عروه است و او از اقران یحیی بن ابی کثیر است و آنکه راوای از یحیی بن ابی کثیر
 هشام بن ابی عبد الله الدستوائی است پس در حقیقت هر دو متغایرانند و بظاهر هر دو متفق و منها ابن جریر
 روی عن هشام و مروی عنده هشام فالاعلی ابن عروة و الاذنی ابن یوسف الصنعانی
 و منها الحكم بن عتیبة مروی عن ابن ابی لیس و عن ابن ابی لیس فالاعلی عبد الرحمن
 الاذنی محمد بن عبد الرحمن المذكور و امثله کثیرة و ازینجاست روایت ابن جریر بالتصغیر از
 هشام و روایت هشام از ابن جریر اول هشام بن عروه است و ثانی هشام بن یوسف صنعانی و ازینجاست
 حکم بن عتیبة بالتصغیر از ابن ابی لیس و روایت ابن ابی لیس از حکم بن عتیبة پس اعلی عبد الرحمن است و ثانی
 محمد بن عبد الرحمن مذکور است که موصوف اعلی است و امثله این بسیار است که از شیخ کتب اسما رجال حال
 اینست که در معرفه الاسماء المجردة - و من المهم فی هذا الفن معرفه الاسماء

در اعمدی

در روایت هشام

سرخاورد

الجردة وازمهات این فن است شناختن آنها مجرده از کتب و القاب و قد جمعها جماعة من الائمة
 فمنهم من جمع بغیر قیود و تحقیق جماعته از اینها مجرده را جمع کرده بعضی جمع شان بغیر قیود کرده
 یعنی تقیید اصحاب کتبت یا القاب را ثقات یا ضعیفا یا بتقیید کتاب و در کتاب شناخته کاتبین سعدی
 الطبقات مثل ابو عبد الله محمد بن سعد بغدادی در کتاب الطبقات خود اسما مجرده را جمع نموده و ابن ابی
 خنیمة و یحیی بن ابن خنیمة بفتح طابعه و سکون تخمین و فتح هاشمیه و هو الحافظ ابو بکر احمد بن زبیر حرب و البخاری
 فی تاریخهما یعنی ابن ابی خنیمة و بخاری در تاریخهای خود ایشان را فراهم نموده گویم بخاری را در تاریخ خود کتاب است
 کبیر و اوسط و صغیر و ابن ابی حاتم فی الجرح و التعذیل و یحیی بن امام ابو محمد عبد الرحمن بن الامام ابی حاتم
 محمد بن ادریس رازی در کتاب جرح و تعذیل اینها را بیان نموده و منهم من افرد الثقات کالتحلی
 و ابن جبان و ابن شاهی و بعضی از اینها مثل احمد بن محمد بن اسکون و ابی حاتم محمد بن حبان
 کبیر حاکم و عمر بن شامین اسما مجرده ثقات را تنها بیان کرده و ضعیفا را از ان ذکر نموده و منهم من افرد
 الجرد و حین کاتبین عدی و ابن جبان ایضا و بعضی از اینها مثل ابن عدی و نیز ابن جبان اسما مجرده
 مجرد و حین را تنها بیان نموده و منهم من تفید بکتاب مخصوص کرجال البخاری کلابی نصر الکله
 بازی و رجال مسلم کلابی یکرین مبنویذ و رجال الماعز کلابی الفضل بن طاهر و بعضی
 از ایشان تقیید اسما مجرده بکتاب مخصوص کرده اند ابی نصر کلابی رجال بخاری را جمع نموده و رجال مسلم را ابی بکر
 بن خیر و رجال هر دو را معا ابو الفضل بن طاهر فراهم کرده و رجال ابی داود کلابی علی الجبائی و کذا
 رجال الترمذی و النسائی لجماعته من المغاربة و رجال ابی داود و ابی علی الجبائی ذکر کرده
 و یحیی بن رجال ترمذی و نسائی را جماعته از علماء ملک مغرب جمع نموده و رجال الستة الصحیحین
 و ابی داود و الترمذی و النسائی و ابن ماجه لعبد الغنی المقدسی فی کتاب الکمال
 و رجال کتب الستة صحیحین و ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ماجه را عبد الغنی مقدسی در کتاب الکمال فی
 معرفة الرجال فراهم کرده گویم از اینجا معلوم شد که ابن ماجه بخلاف صحاح سته است چنانکه مذکور است
 در شرح الفیة بحیث حدیث حسن گفته اول من اضاف ابن ماجه الی کتب الخمسة ابو الفضل بن طاهر حین ادرجه
 معانی الاطراف ثم الحافظ عبد الغنی فی کتاب الکمال فی اسما الرجال الذی نهى الحافظ المزنی و قد موه علی
 الموطا لکثرة زوایده علی الخمسة بخلاف الموطا استهتبه و بعضی از اهل علم موطا امام مالک را در صحاح داخل نموده
 زیرا که لیکن احادیث موطا خود اکثر در صحیح بخاری مسند و ج است آری و در تاریخ سنن اربعه بر کتاب امام مالک کتاب
 الامام الشافعی و سنن امام احمد بن حنبل مال است زیرا که در سنن ابی داود الترمذی صحاح نیست بلکه در ان حدیث

از هر سه صحیح حسن و ضعیف است و اطلاق صحیح بر مجموع کتب سه است از باب تعریف است که از تحقیق کثیر العظام
 شد هذبه المزی فی هذیب الکمال سیر جلف فرفری در تهذیب الکمال تهذیب کتاب کمال حافظ
 عبد الغنی مذکور بر داخه و فری نسبت بسوی فرقه است بکسریم و تشدید از هجرت نام شهریت در شام و تهذیب
 پاک کردن و اصلاح دادن و قد لخصته و زدت علیه اشیا کثیره و سمیته هذیب التهذیب
 و جاء مع ما اشتمل علیه من الزیاده قد ثالث الاصل و صنف تلخیصش نموده و بران چیزها
 افزوده و سه تهذیب التهذیب ساخته و بقدر ثلث اصل او را یا نامی نموده آمدید علامه محمد بن ابراهیم
 امیر و سبال الطر شرح تصب الکر گفته حافظ بن حجر عسقلانی تلخیص کتاب خود که تهذیب التهذیب است کرده
 و موسوم بتقریب التهذیب ساخته که آن در شمال طبرستان دیده و کتاب تهذیب الکمال حافظ فرفری حافظ
 و سه نیز تلخیص نموده و سه تهذیب التهذیب کرده اند و معروفه که اسما و المفرده و
 من المهمه ایضا معروفه که اسما و المفرده و نیز یکی از هفت این فن است شاخه ای که از هفده
 یعنی اگر در شصت و سی و یک کس شریک نباشد بلکه همان کس مختص بان اسم باشد و قد صنف فیها
 المحافظ ابو بکر احمد بن هارون البردیحی فذکر اشیا کثیره لعقبوا علیه بعضها
 و محافظ ابو بکر احمد بن هارون بردیحی درین باب تألیف کرده و بسیار چیزها در آن ذکر نموده و مردمان در بعض
 مواضع از آنها تعقب یعنی اعتراض کرده ابن الصلاح گفته و تعقب علیه ابو عبد الله بن بکر و غیره من الحفاظ
 مواضع منه لیت افراد بل سه شان و مثال فاکثر مواضع لیت اسما بل هی القاب کالاجل الکندی
 لقب بکلمه کانت به و اسمی یکی کثیر و من ذلك قوله صنعدهای بن سنان احد الضحی
 وهم يضم الصاد المهملة و قد تبدل سینا مهملة و سکون الغین المعجمه بعد
 دال مهملة نداء و کباء الذب و هو اسم علم بلفظ النسب و لیس هو فردا و از همله
 اشیا متعقبه است قول وی صنعدهای بن سنان که یکی از ضحفا است و او بضم صاد مهمله است و گاهی صا
 تبدل میشود بدین همله سکون غین معجمه بعد از ان دال مهمله پس بیا مثل یا نبت و این اسم علم است بلفظ
 نبت و این فرد نیست یعنی شخص واحد نیست بلکه این نوع از انواع علم است که مندرج است تحت افراد
 پس اطلاق ضعیف بران غیر صحیح است فلفظ الجرح و التمدیل کابن ابی حاتم صنعدهای الکوفی
 و تقدیر بن معین و فرقت بنیه و بین الذی تمیله فضنه عقده پس در کتاب جرح و تعدیل صحیح
 ابی حاتم صنعدهای کوفی است و توشیح شیخ بن عیین کرده و میان این صنعدهای و او که در ماقبل مذکور شده
 فرق کرده و حکم بضعف و سه نموده علی قاری ضمیر در فرق و ضحفه راجع ابن ابی حاتم کرده و ضمیر ابن ابی حاتم

کتاب اعراب از کتاب
 کتاب اعراب از کتاب
 کتاب اعراب از کتاب
 کتاب اعراب از کتاب

مهرت اسما المفرده

بعضی از کتب
 بعضی از کتب
 بعضی از کتب
 بعضی از کتب

میان برود و فرق کرده و حکم بضعف صفندی بن سنان نموده فقه تاریخ العقیله صفندی عن
عبد الله بروی عن قتاده قال العقیله حدیث غیر محفوظ است و در تاریخ ابو جعفر عقیله
بن عبد الله است که روایت میکند از قتاده تابع عقیله گفته حدیثش غیر محفوظ است و مقابل محفوظ است
مصنف گفته و اظنه هو الذی ذکره ابن ابی حاتم و ابن سنان همان صفندی بن عبد الله کوفی است
که ابن ابی حاتم آنرا ذکر کرده و اما کون العقیله ذکره فی الضعفاء فانما هو الحدیث الذی
ذکره عند و لیس الائمة من ذیل هی من الراوی عن عنبسه بن عبد الرحمن و الله اعلم
و اما ابو جعفر عقیله که ذکرش در ضعفا کرده با آنکه توثیقش ابن سعین نموده پس این ضعیف گفتن عقیله بسبب
حدیثی است که روایتش از آن کرده و این آفت از روایت بلکه از راوی است که عنبسه بن عبد الرحمن است
و روایت حدیث از صفندی کوفی کرده و روایت حدیث ضعیف را ثقه ثقه ضعیف نه کند چنانکه روایت
ثقه از ضعیف ضعیف را ثقه نماند و پیشتر این مسلم را مذکور شده و من ذلك سند را بالنسبة
و النون بوزن جعفر و هو مولی زینب الجراحی له صحبة و روايته و از جمله این است سند
بفتح مهملین میان هر دو نون بر وزن جعفر و او مولی زینب جراحی است که صحبت در روایت از آن حضرت
صلعم میدارد و زینب کبری را هم چون نون و با هم موحد و را آخرین همگام و المشهورانه یکنه ابا
عبد الله و هو اسم فرد لم یستتم به غیره فیما لعلم لکن ذکر ابو موسی فی الذیل علی
معرفة الصحابة ابن منذ لا سند را ابو الاسود و مروی له حدیثا و شهرت که این سند
را کنیت ابو عبد الله است و سند را هم فرد است دیگر کن این اسم در آنچه ما میدانیم موسوم نیست لیکن ابو موسی
در کتاب خود سستی بذیل که بر کتاب معرفت صحابه که تصنیف حافظ ابو عبد الله بن منذ است ذکر کرده که سند
اسم ابو الاسود است و ابو موسی در ذیل روایت حدیثی برای وی نیز نقل نموده پس بنا برین او سند نشدند
یکه اسکینه بر ابو عبد الله و دیگر بر ابو الاسود و تعقب علیه ذلك بانه هو الذی ذکره ابن منذ
فقد ذکر الحدیث المذکور محمد بن الربیع الجعفی فی تاریخ الصحابة الذین نزلوا مصر
ترجمه سند مولی زینب جعفر و آنچه ابو موسی در ذیل ذکر کرده که این سند بخیر آن شد است که حافظ
ابن منذ آنرا ذکر کرده بر آن تعقب کرده شد باینکه این سند همان است که ذکرش ابن منذ کرده و حدیث مذکور
را محمد بن ربیع خیزی در تاریخ صحابه که نازل شده بودند در مصر و ترجمه سند همین مولی زینب بیان نموده
و در ایشان سند را ابو الاسود نیست پس ابو موسی خطا کرده و بسبب که کبریم منسوب بسوی چیزی است و آن
نام موضعیت معروف در مصر و قد حدثت ذلك فی کتابی فی الصحابة و این را در کتاب

ن

خود که شصت باصبا به فی تمیز الصحابه است تحریر نموده ام گویم مصنف درین کتاب ترتیب صحابه در هر حرف بر چهار قسم
 نموده اول در کسانی که صحبت شان بطریق روایت از وی یا از غیر وی وارد شده خواه آن طریق صحیح باشد
 یا حسن یا ضعیف قسم دوم در ذکر اطفال که بعد نبوت متولد شدند و ذکر ایشان در صحابه آمده قسم سیم در صحابه
 که سابقا در صحبت تابعین مذکور شده قسم چهارم کسانی که ذکر شان در کتب مذکوره بر سبیل وهم و غلط واقع
 شده و حافظ بیانش بر وجهی کرده که بر طریق حدیث محول علیه است و همان را ذکر نموده که در آن وهم ظاهر
 بود و چنانکه در و امثال آن و هر چه احتمال عدم وهم داشت بذکرش نگزاشیده و گفته اند القسم الرابع للاعلام من مختلفه
 الیه و لا من عام طایفه مکره و هو الضمان المطلق و فی هذا الباب الباهر و زبدة یا خضرة من هذا الفن السبب الالهام
 البته و این کتاب اجمع کتب این فن است و مصنف درین کتاب استیعاب امثال اسما مجردة مکرره و مکررات
 البته بر وزن ابی ابن الباصحابی است و آنچه بحکیم ابن عجمان بر وزن علیان ابن یونس از در صحابه ذکر نموده اند
 و صدی بن عجلان انهم صاد و جمله بصینه تصغیر صحابی است و کله بن جنبل بفتح کاف و لام صحابی است و اهد
 بن مجید صحابی است بفتح صاد و جمله ثوب بکالی بحیرة یا تخفیف کاف تا می است و مشهور بر آنست که فتح و ثوب
 کاف است و سخنان از امثال که ابن الصلاح ذکر نموده سخاوی در شرح الفیه گفته که ابن جوزی در بعضی مصنفان
 خود نوشت که سئل تعرفون رجالا من الحدیث لا توجد مثل اسماء ابائهم فالجواب انه مسد و ابن سعد بن سیرین
 بن مغزل بن مطرب بن ازندل بن سرندل بن غنزل بن ماسک بن ستور و الاسد است
معرفة کنی المجرده و کذا معرفة الکئی المجرده و المفردة و همچنین از بهات است
 شناختن کنی مجرده و مفرده مثل ابی عبیدین یا تصغیر و تثنیه زیر که هیچکس با این کنیت نیت بجز معاویه بن سبه
 که از صحابه عبدالمدین معروف است و سخنان از امثال ابن الصلاح از اسبان نموده **معرفة الالقاب**
 و کذا معرفة الالقاب و همچنین از بهات است معرفت القاب مخدین و هر که با ایشان مذکور شود و
 درین باب جماعتی از بیه حفاظ مثل بکر احمد بن عبدالرحمن شیرازی و ابو الفضل فلک و ابن جوزی تالیف
 ساخته و ابن جوزی کتاب خود را کشف القاب نام نهاده سخاوی گفته و جمعها مع التخصیص و الزیادات شیخنا
 فی مولف بیه ساه نثره الالباب تهی و فایده از معرفت این نوع آنست که هر کس بخت نذر دگمان کند که این است
 و یا گمان کند بر هر که مذکور به اسم است در جای و بلقب در جای دیگر یا اینکه این دو کس است که اتفاق بکثیر مکرر
 قاله ابن الصلاح و هی تارة یکون بلفظ کاسم و این لقب کاسم بلفظ اسم میباشد مثل سفینه بر
 وزن مدینه مولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقب بذک کثرتة حاصله فی بعض الغزوات من سفین و ترتر
 و غیره اما بجز ز فوه عن جمله و اسم مهران است بکسر میم و این لقب فرد است و مثل سخنون بن سعید تنوخی

مغزل بن مطرب بن ازندل بن سرندل بن غنزل بن ماسک بن ستور و الاسد است
 معرفة کنی المجرده و کذا معرفة الکئی المجرده و المفردة و همچنین از بهات است
 شناختن کنی مجرده و مفرده مثل ابی عبیدین یا تصغیر و تثنیه زیر که هیچکس با این کنیت نیت بجز معاویه بن سبه
 که از صحابه عبدالمدین معروف است و سخنان از امثال ابن الصلاح از اسبان نموده معرفة الالقاب
 و کذا معرفة الالقاب و همچنین از بهات است معرفت القاب مخدین و هر که با ایشان مذکور شود و
 درین باب جماعتی از بیه حفاظ مثل بکر احمد بن عبدالرحمن شیرازی و ابو الفضل فلک و ابن جوزی تالیف
 ساخته و ابن جوزی کتاب خود را کشف القاب نام نهاده سخاوی گفته و جمعها مع التخصیص و الزیادات شیخنا
 فی مولف بیه ساه نثره الالباب تهی و فایده از معرفت این نوع آنست که هر کس بخت نذر دگمان کند که این است
 و یا گمان کند بر هر که مذکور به اسم است در جای و بلقب در جای دیگر یا اینکه این دو کس است که اتفاق بکثیر مکرر
 قاله ابن الصلاح و هی تارة یکون بلفظ کاسم و این لقب کاسم بلفظ اسم میباشد مثل سفینه بر
 وزن مدینه مولی رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقب بذک کثرتة حاصله فی بعض الغزوات من سفین و ترتر
 و غیره اما بجز ز فوه عن جمله و اسم مهران است بکسر میم و این لقب فرد است و مثل سخنون بن سعید تنوخی

الكلقب فیه دست و پیش عبد السلام است ذکروه ابن الصلاح و مثل طاوس بن کيسان گفته اند که همش ذکوان است
 و طاوس لقب اوست و قناره بلفظ الکینند و گاه لقب بلفظ کنیت میباشد مثل بنی بلطن و ابو تراب که
 بطور لقب حضرت علی کرم الله وجهه را میگویند و کنیت شان ابو الحسن است و این کنیت بر ابو تراب لقب شما
 بنحیده رسول خدا صلعم است و قتیله خاک را از پشت او بقیانند و میفرمودم یا ابوتراب کافى الصبح و مثل ابو الزنا
 و عبد العبد بن ذکوان کنی ابی عبد الرحمن است و ابو الزنا لقب اوست تا آنکه گفته اند که وی ازین لقب غصه میکرد
 و غضبناک میشد و تقع بسبب عاھت کاکا عمش و گاه لقب بسبب آفت بود مثل عمش که لقب
 سلیمان بن مهران کوفی است و لقب با عمش ازین وجه شده که آفت عمش که عبارت از ضعف بود است بایمان
 اشک از چشمش در اکثر اوقات واقع شده بود و مثل اعوج که لقب عبد الرحمن بن هریر است لقب شد بدان سبب
 عوج که عبارت از کسر استخوان ضلع است و مثل یزید الفقیه که سبب وجع فقرات پشت لقب بدان شد سخاوی در
 شرح الفیه بحث المنسوبین الی خلفاء الظاهر گفته یزید الفقیه حد التابعین لم یکن فقیرا و انما اصیب فی تقارطه و کما
 یتالم منه حتی یسجنه لانه و غیر ذلک او حدیثه و یا نوع لقب بسبب جزوه یعنی کبی می بود مثل عطا
 و خیاط و بز و سمان و صباغ و حد و بقال و قطان و نحو ذلک این الصلاح گفته لقب دو نوع است یکی بجزیره
 که از لقب کرده نمی پندارد و دوم بوضیح که آن را کرده می پندارد و سخاوی گفته قسم اول تعریف بدان جایز است
 بالاتفاق مالم یرتق الی الاطراف المنتهی عن فلیین بجزیره که نبی صلعم جماعتی را از صحابه لقب کرد و انیده مخرجه از ان ابو بکر
 بصدیق و عمر بفاروق و عثمان بذی النورین و علی بابی تراب و خالد بن ولید بسیف العبد و ابو سعید بن السجری
 بایمن نده الامه و حمزه باسد العبد و جعفر بزرگ الجناحین و تبیله اوس و خزیج را انصار نام نهاده پیش
 گفته و شرف من استر باللقب البلیل اسم الخلیل و موسی الیکرم و عیسی صلوات الله علیهم و قسم دوم
 لقب بدان جایز نیست مگر آنکه تعریف و تمیز و بجز ذکر آن لقب حاصل نشود پس جایز باشد سخاوی در شرح
 الفیه بحث ادب محدث نوشته الاصل فی هذا الباب قوله صلعم لما سلم فی رکعتین من صلوة الظهر کما یقول
 ذوالیدین و لذاترحم النجار فی صحیح بقوله یا مجوز من ذکر الناس باوصافهم نحو الطویل و القصیر و المایر و البیض
 الرجل و قال النبی صلی الله علیه و سلم یقول ذوالیدین قال ابن المیزان شارح النجار فی الی ان ذکر مثل هذا ان کان
 للبیان و التمییز فیه جایز و ان کان التفتیض له بجز و من اوله المنه قوله تعالی و لا تأزر و ابالاتاب و علی کل
 حال من التجریم او غیره فذلک فمیں عرف بجز ذلک اما حیث لم یعرف بغیره فلا یدر صرح اللام احمد و قال البلیغ
 ان وجهه یقال الی العبد عن الوصف بما اشتهر به مما یراه فهو اولی المنه و باجمد ذکر امیر حدیث لقب را که صحاب
 آن کرده پندارد و بنا بر تعریف و تمیز میباشد زبرد و در و مگر و تا بز پس این القاب خارج از حدیث است

ذکوان
 ابو تراب
 ابو الزنا

ابو سعید

ابن الصلاح از حافظ عبد الغنی بن سعید بصری آورده که گفت رحبان حلیان از زبانه القبان قبیحان معویته بن عبد الکریم الضحالی
 و اما ضل فی طریق کتبہ و عبد البدر بن محمد الطرموسی الضعیف و اما کان ضعیفا فی جسمه لانی حدیثه و از جمله القابست بنابر
 لقب محمد بن بشار شیخ صحاب کتب ته زیرا که وی بنابر حدیث بود یعنی حافظ آن و مثل غندر که لقب محمد بن جعفر
 بصری است و فیکه اکثر شعب بر این جریج که پس ابن جریج از گفت اسکت یا غندر و اهل حجاز هر شور و شعب
 و بسیار سوال کننده را غندر می گفتند پس از این لقب باین لقب بسیار کس شده اند که نام هر یک از ان محمد
 بن جعفر است یکی غندر محمد بن جعفر بصری راوی از شعبه دیگر غندر محمد بن جعفر رازی راوی از ابو حاتم رازی سیوم
 غندر محمد بن جعفر بغدادی شیخ ابو نعیم اصفهانی چهارم غندر محمد بن جعفر بغدادی راوی از خلیفه جمعی و علی بن داود
 القیاس و مثل خنث لقب جماعتی است یکی احمد بن عمران بصری نحوی راوی از زید بن جباب از ایشان است
 و در نحویین اخافش است کس مشهور اند که ایشان ابو الخطاب عبد الحمید بن عبد الحمید است و سیدویه از او کتاب
 خود ذکر کرده و ثمالی ابو الحسن بن سعید بن سعده راوی از کتاب سیدویه از وی و ثمالث ابو الحسن علی بن سلیمان
 تمیذ ابی العباس احمد بن یحیی لقب ثعلب و محمد بن زید لقب بمر دانسته و امثله این نوع بسیار است
معرفة الانساب و کذا معرفة الانساب همچنین از بهات این فن است **تذکره**
نسبها محمد بن و علماء و اوت و انساب بالفصح نسبها و تراوی جامع نسب لغتین بمعنی نسل و تراوی و ده
 تارده تفحص الی القبایل و وقوع این انساب گاهی بسوی قبایل باشد مثل قرشی هاشمی و سخوان
 قبایل که در جماعت قبیله و قبیله که در جماعتی را گویند که از اولاد یک پدر باشند و هجرتی المتقدمین
 اکثرها بالنسبه الی المتأخرین و نسبت بسوی قبایل و متقدمین اکثرت نسبت متأخرین زیرا که متقدمین
 اخذنا بحفظ انساب خود میکردند و سکونت در مدن و قره نمیداشتند بخلاف متأخرین و تارده
 الی الاوطان و گاهی وقوع نسبت بسوی وطن میباشد اوطان بالفصح جمع وطن سخاوی گفته بموطن الا
 من بلدة او ضیعه او سکت و هجرتی الزقاق او سخاوی تفریح الباتنی شرح الفیه گفته فایده از معرفت این نوع
 تمیز راوی است از مدلس و غیران و آنچه در سند و افعشو و از ارسال و سخوان و تمیز احد المتفقین و اسم و
 سخوان از دیگر چنانکه در بحث متفق و مفرق مذکور شده و قد مر نحوه فی معرفه البلدان و الاوطان ایضا سخاوی
 گفته من مظانه الطبقات لابن سعد کما قال ابن الصلاح و تواریج البلدان و احسن العت ذی الانساب لابن
 السمواکونی مختصره لابن الاثیر فواید مهمه است و هذا فی المتأخرین اکثرها بالنسبه الی المتقدمین
 و نسبت بسوی وطن و متأخرین اکثرت نسبت بسوی متقدمین یعنی اگر چه وقوع نسبت بسوی وطن در
 متقدمین نیز موجود است اما اقل است چنانکه در متأخرین نسبت بسوی قبایل قلیل است در مشرق و ح

نسبها
معرفة الانساب

مهم

در فقه اهل بیت

در فقه اهل بیت

در فقه اهل بیت

الفیه نوشته که نسبت عرب بسوی شعوب و قبایل و عشا ئیر و سبوت بود قال الله تعالی و جعلناکم شعوبا
و قبایل لتعارفوا و نسبت بحج بسوی رسالت یعنی قرا و بلدان بود و نسب بنی اسرائیل بسوی اسباط پس چون
انثای اسلام شد و متمسک مردمان در اقالیم و مدن و قری گشت انساب ضلع کردند لهذا در متاخرین و وقوع نسبت
بسوسه وطن شد و احسن در نسبت چنانست که گویند مثلا الشامی ثم العراقی اولد مشتق ثم المصری و نحو آن
و تقصیر بر نقطه قریه نمایند بلکه ذکر مدینه یا تسلیم که آن قریه از توابع ضلع باشد هر دو را ذکر نمایند زیرا که فرض از
وضع انتساب برک تعارف و از الالباس است و النسبة الی الوطن اعلم من انیکون بلادا
و نسبت بسوی وطن اعلم است از آنکه بسوی بلاد باشد مثل مدنی و مصری و شعی اوضیاعا اوسککا و یا
نسبت بسوسه ضلع یا سکه باشد ضلع یا سکه ضلع یا سکه و عین جمله و همها در میانهای مزرعه جمع ضعیفه بالفتح و
سکک جمع سکه بالکسر و تشدید کاف کوچه و محله مثل و از قطع که منسوب بسوی و از قطن است و در قطن نام محله است
از بغداد و اوججا و سرکه و یا نسبت بوجه مجاورت باشد مجاورت بضم سیم و فتح و او بجنه قرب و همایی یعنی
اگر چه از ساکنان آن بلد یا آن ضلع یا آن سکه نباشد اما بسبب قرب جواران نیز نسبت صحیح است و همچنین وطن
اعلم است از آنکه اصل باشد یا که نزول باشد در آن و لهذا متعدد میشود و نسبت بحب اتفاق و نسبت شرط در نسبت
بیزمانه صحیح است اما امت و بعضی گفته که جایز نیست انتساب بسوسه بلد مگر آنکه که در آن چهار سال یا اکثر
از آن اقامت نماید کما ضبط ابن المبارک لیکن این بنظور نیست و حافظ ابن کثیر در آن توقف کرده
و تقع الی الصنایع کالحنایط و وقوع نسبت کلبه بسوسه صنایع یعنی کارهایی باشد مثل صنایع
بالفتح و تشدید یا بجنه و رزمی و الحرف کالبنزاد و یا وقوع نسبت بسوسه حرفه باشد مثل بنزاد حرف کلمه
جمع حرفه بجنه که پیشتر بود و بنزاد بالفتح و تشدید زاء مع اول جامه فروش چرا که بز بالفتح و تشدید زاء مع اول
جامه را گویند و صناعت بالفتح جنس از حرفت زیرا که در صناعت لابد است از مباشرت در آن بخلاف
حرفه و يقع فیها الاتفاک و الاشتباه کالاسما و دور انساب اتفاق و اشتباه مثل اسما و واقع
میشود یعنی چنانکه در سایر روات اتفاق و اشتباه هر دو در لفظ و خط واقع میشود و مثل حقیقی که منسوب
بسوسه قبیل بنو حنیفه و بسوسه مذمب نام ابی حنیفه هر دو میشود و اتفاق و اشتباه در خط و لفظ هر دو است
و لهذا ابن القلاح این را در بحث متفق و منفرق درج نموده ابی سعد سمعانی گفته اکثر محدثین چون نسبت
بسوسه مذمب نمایند حنیفه بزیادت یا گویند و ابن الانباری از صحیحین موافق ایشان شده بخلاف دیگران
سیوطی در تدریس شرح تقریب گفتن الصواب مع ابن الانباری بعده گفته و قد اخرجت فی کتابی جمع
البراهین فی العربیه فقد قال صلعم بعنت بالحنیفة اسمیه فاشت الیاء فی اللفظ المنبوت الی الحنیف فلا یلزم

در فقه اهل بیت

انتخب اولی و ریختن چینی است از تقیید و مثل ایلی و املی و ابلی که شتاب هر سه در خطبت نه در تلفظ اول
 بفتح همزه و سکون یا تحتانی منسوب بسوسه ایست که نام موضعیت قریب از بحر قزقم و ثانی بحد همزه نیز نام
 در موضعیت یکے از اهل طبرستان و دوم اهل جیحون هم عبدالدین حماد الاملی احد شیوخ التجاری و ثالث
 بضم همزه و فتح با موصود و تشدید نام نیز منسوب بسوسه ایست که نام موضعیت قریب بصره و نحو ذلک
 من الامثلة التي ذکرنا ابن الصلاح وغيره فی بحث المؤلف المختلف وقد تقع الالساب القاباً
 کما لدین محمد القطرانی کان کوفیاً ویلقب بالقطرانی و کان یغضب منها و کما فی السباب
 کردوشل خالد بن محمد قطران بفتح قاف و طاء جمله کوفی لقب بقطرانی است و وی ازین لقب غصه میکرد گویند
 کما فی الساب بمنزله علم نیز واقع میشود مثل بخاری برای محمد بن اسمعیل صاحب صحیح کبخاری بمنزله علم و کذا

سبب الالقاب

معرفة اسباب الالقاب و من المهم أيضاً معرفة اسباب ذلك
 ای الالقاب و النسب التي بالهناء علی خلاف ظاهرها و نیز یکی از جهات این فن
 است شناختن سبب القاب و نسبت که باطن آنها برخلاف ظاهر است مثل محمد بن سنان عوفی بفتح عین
 و او و قاف یعنی از عبدالقیس است و وی با اهل است لیکن در عوف بصره نازل شد عوفی گردید و مثل خالد خدا
 بسبب محالبت او با نعل و وزان منسوب بدین لقب شد و مثل یزید الفقیه شیم نام ابو حنیفه بسبب رجوع نقر
 پشت بدین لقب شهرت شد و مثل سعید تقیر که بسبب مجاورت تقیر رسول خدا صلوات منسوب بدان شد
 و مثل سلیمه سعید و عقبه بن عمر و انصاری بدری حاضر غزوه بدر نشده بلکه نزول در بدر کرد و او پس منسوب
 به بدری شد سخاوی گفته و کابن دینق العید فان اللقب بذلک به و سبب بگونه خروج یوماسن بلده قوص
 و علیه طلیسان بیض و ثوب بیض نقال شخص بدوی کان قماش بدایشبه دینق العید یعنی فی البیاض فلزم
 ذلک و مثل این نوع نیز بسیار است مثل ضعیف و صدوق و قوی و ضلال و نحو آن و درین باب حافظ
 ابی محمد عبدالغنی بن سعید از وی مصری تألیف دارد موسوم باسباب الاسماء و کتاب الازساب تألیف ابی
 سعد سمرقانی متکفل براسه تحقیق این مباحث است و ابن الاثیر جزیری تألیف کرده و این نیز منسوب
 نیز مخصوص نموده و نامش لبالباب شرح الازساب بوده و معرفة الموالی و کذا معرفة الموالی همچنین
 از جهات این فن است معرفة الموالی از علما و روای که از عدم معرفت نقل در حکام شریعت کردان
 نسب ریشه ط کرده اند واقع نشود و مثل امت عظمی و کفارت در نکاح و توارث و نحو آن از حکام شریعت
 فی شرح روح اللغیر من الاحیال از موالی سفلی باشد که آن منعم و محقق است بکتابه فوقانی یعنی آزاد گشته اند
 و کما فی فضل و یا از موالی سفلی باشد که آن محقق است بفتح تا و فوقانی یعنی آزاد کرده شده بالرتق

سبب الالقاب

سبب الالقاب
 سبب الالقاب
 سبب الالقاب

رق بالکسر و تشدید قاف بندگے و غلامے یعنی مولائی رق باشد و از امولای عتقات نیز نامند ابن الصلاح
گفته چون گویند وی مولای فلان است غلب مراد همین باشد چنانکه ابی العالیہ فیہم الریاحی تمیمی تابعی مولای زنی
از زنی ریاح بود و مثل کحول شامی غلام زنی از نذیل بود و ابی البخترے سعید بن فیروز طائی و عبد اللہ بن
البارک الخطلی و عبد اللہ بن صالح جعنه کاتب لیث و غیر ایشان او بالحلف و یا مولائی حلف باشد مثل
مالک بن انس امام دار البجرت مولای تمیمین حال آنکه در صلبیت اصحیح حمیری است لیکن چون حدیث مالک بن
عامر حلیف بنی تمیم عسیف طلح بن عبید اللہ تمیمی بود منسوب بسوسه ایشان شد و حلف بکسر هملا و کون لام سوگند
خوردن و اصل او از معاقدت و معاهدت بر تعاضد و تسامد اتفاق باید گیرست و این رسم قدیم عربان بود
در جاہلیت و چون اسلام فتشاید آنچه حلف جاہلیت بفرقت و قتال و غارات بیان قبایل بود و شروع آن را
باطل ساخت مگر نصرت مظلوم و صلح را جامه کاین الا ان نیز ما مور بهت قال السجاوی او بلا کس لام یا مولای
اسلام باشد مثل ابو عبد اللہ محمد بن اسمعیل بن ابرہیم بن میسرہ بخاری که مولای جعین است زیرا که حدیث بخاری
بود بر دست یحیی بن اخیس جعفی جد عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن یحیی بن اسندی الجعفی شیخ بخاری اسلام
و بوسی منسوب گشت و مثل ابرہیم بن داود الآمدی که کجی از شیوخ حافظان حجر عقیلانی است چه در اسلام
بر دست تقی ابن تیمیہ آورده پس محذوف بدان شد و سخوان و بخاری در صحیح خود در تفسیر سورہ نسا اشارت
بوسی بعض آنها فرموده کان کل ذلک یطلق علیہ اسم المولی زیرا که طلاق اسم مولی بر هر کجی
ازینها کرده شود خواه موالی از عمل باشد و خواه اسفل برق باشد یا حلف و یا باسلام غرض مصنف آنست
که مولی لفظ مشترک است پیشتر که لفظی که موضوع است برای هر واحد از صدین سخاوی در شرح الفیہ
گفته که طلاق مولى مبتدع است نیز کرده شود و در حدیث مرفوع نزد طبرانی آمده من علم عبد آتیه من کتاب اللہ
فیہ مولای الحدیث و نحوه قول شعبه من کتاب عند حدیثا فانا بعد انتم و کلا يعرف تمیز ذلک الا بالانحصار
علیہ معلوم نمیشود تمیز این امر که تمیز آتیه بر آن که گویند فلان کس مولای فلان است و یا خود را وی گویند
حدیثا فلان مولى فلان و سخوان ابن الصلاح گفته و نحوه فی شرح الالفیة هم ازین نوع معرفت موالی است
که منسوب اند بسوسه قبایل مطلقا مثل فلان فرشته که مولى عبد اللہ بن صالح مصری است کاتب لیث و اکثر
علم از موالی فتشاید مثل عطاء بن ابی ریحام سید اهل مکہ و طاوس بن کيسان سید اهل یمن و یزید بن ابی سید
ابن صر و مکحول سید اهل شام و تمیون بن مهران سید اهل جزیرہ و ضحاک ابن مزاحم سید اهل خراسان و حسن
بن ابی الحسن سید اهل بصرہ و ابرہیم نخعی سید اهل کوفہ و مثل ابن ابی زبیر مولای عمر بن الخطاب که لورا حضرت
عمر خلیفہ اهل وادی ساخته بود چنانکه در صحیح مسلم در باب فضیلت قرءة قرآن در صلوة و تعلیم آن آورده

بسیار است که موالی را در حدیث و کتب معتبره ذکر کرده اند
و بعضی از آنها را در حدیث صحیحین نیز ذکر کرده اند

سخاوی گفته و قد افرد الموالی لکن المصطفیٰ خاصه ابو عمر محمد بن یوسف بن یعقوب الکندی و افروت موالی
 النبی صلی الله علیه و سلم خاصه فی کرامته استه معرفتہ الاخوات و الاخوات و من للمهم
 معرفتہ الاخوات و الاخوات و از جهات این فن است معرفت اخوت و اخوات از روات و علما و اخوت
 یکسر اول و سکون ثانی و فتح و او معنی برادران و اخوات بقیات خواهران و قد صنف فیہ القداماء
 کعلی بن المدینی و درین باب جماعتی از علما سلف تالیف کرده مثل علی بن المدینی و سلم و ابو داود
 و نسائی و ابی العباس سراج و جلالی و میاطی و یحیی بن درخصوص اولاد محمد بن ابوبکر بن مر دو تالیف نموده
 و وارثی درخصوص اخوت از اولاد عبد الله بن عباس و کتانی تصنیف نموده و حافظ ابوبکر بن سنی درخصوص
 روایت اخوت بعض از ایشان از بعض تالیف کرده و قایده از ضبط این نوع است که گمان غلط نبرد که فلان
 کس برادر فلان کس است و در حقیقت خلاف آن باشد و این دو هم اکثر ازین وجه شش شود که اشتراک در نام
 پدر و کس میباشد مثل احمد بن اشکاب و علی بن اشکاب و محمد بن اشکاب سخاوی گفته و مثلثه فی الاثنین فاقوا
 کثیره و بمثل از مثل اخوین عبد الله بن مسعود و برادرش هشام و زید بن ثابت و برادرش زید و فضل بن عباس
 و عبد الله بن عباس و عمر بن الخطاب و زید بن الخطاب عایشه بنت ابی بکر و سمانت ابی بکر و زینب بنت جحش
 و حمزه بنت جحش هستند و از زمره تابعین عمر بن مشیر جلیل البومیره و برادرش ارقم و این هر دو از صحاب بن مسعود
 و مثال سده برادر از صحابیه و عباد و عثمان پسران حنیف اند و مثال سکه کس از تابعین عمر بن شعیب بن محمد
 بن عبد الله بن عمر بن العاص و دو برادر او عمر و شعیب و مثال چهار برادر از صحابه عبد الرحمن و محمد و عایشه و
 اسماء که اولاد ابی بکر صدیق هستند و مثال چهار برادر از تابعین بهیل بن ابی صالح و برادرش عبد الله که او را
 عباد و هم گویند و محمد و صالح و مثال پنج برادر از صحابه علی و جعفر و عقیل و ام لانی فاخته و جهانه و اولاد ابی طالب
 و مثال بن بعد ایشان سفیان و آدم و عمران و محمد و ابی اسیم پسران عیینه و جل از ایشان سفیان است و
 مثال شش برادر محمد بن سیرین و پنج برادر او محمد و انس و یحیی و جعد و حفصه و کریمه که ذکره ابن نسائی و محمد بن
 سیرین از برادر خود یحیی از برادر خود انس از مولای ایشان انس بن مالک راوی است که ان رسول الله صلعم قال
 لیکم متعاقبا تعبدا و رقا و اه الدار قطنی فی کتاب العجل و مثال هفت برادر عثمان بن مهران و برادرش ستان و
 سدید و عبد الرحمن و عقیل و عقیل و عبد الله و این همه با هم جورت کرده اند و صحبت نبوی دید یافتند و گویند بکنان
 حاضر معرکه خندق شدند سبطی و در تدبیر امر او مثال ده برادر زیاد که او از اولاد عباس بن عبد المطلب
 ابن الصلاح گفته و لانیلیل با زاد علی سبط کندرت و لعدم الحاجة الیه فی عرفنا بهنا استه آثار روایت اخوات
 پس نووی گفته فی التابعین ثنین فقط در سبب الهم شرح تصب الکر گفته و بی کثیره لمن تهبا استه

سوزنا لافرة والاخوات

اسم سبب
 ۱۲

آداب الشیخ و الطالب و من المهتم ايضا مع آداب الشيخ و الطالب

و نیز از جهات این فن است معرفت آداب شیخ و طالب آداب جمع ادب و ادب بجمعی از انداز و حدیث چنانچه
 چنانچه است و بجهت اینش و طور سپندیده و نظیب بغدادی درین باب کتابی حاصل نوشته و موسوم به
 جامع لا ادب الراوی و اخلاق السامع ساخته و چنانچه سعید بن سمانی کتاب ادب الاملا و املا نوشته که
 ذکره الراوی و بیشتر کان فی تصحیح النبیه و باید که شیخ و طالب تصحیح نیت مشترک باشد یعنی هر که تصدیق
 اسامع یا استماع حدیث شود و افاده چیزی از علوش یا استفاده آن نماید او را اگر زیادت از آنکه پیشتر از او آید
 ابواب نیت خود را صحیح و خالص گرداند زیرا که در حدیث صحیح آمده است انما الاعمال بالنیات و انما الامر ما نوسه
 و از ریاضت نیز در اصناف ساز و التظهدی عن اعراض الدنیا و نیز در اول راه استاجماع ادب است
 پاک کند و بر تحریث حدیث اجرت نماند زیرا که این علم از علوم آخرت است نه از علوم دنیا و در حدیث صحیح آمده
 نزو احمد و ابو داود و ابن ماجه از ابی هریره از رسول خدا صلعم که فرمود من تعلم علما ما یبغی به وجه الله لا یجلیه الله
 لیصیب به رمضان الدنیا لم یجد عرف الجنة یوم القیمه یعنی رجبها و بخشاین الخلق و نیز لا بد است هر دو را از تحسین
 خلق زیرا که علم حدیث چنانکه ابن الصلاح و غیره نوشته اند نفس شریف و مبارک است و با مکارم اخلاق و سخا
 شیم مناسب است نام دارد و وسادی اخلاق و مشاین شیم را منافی است سخن خلق توان کرد و صید این نظر
 بر بند و امگیر ندر مرغ و ارا به و رفتم الباقی شرح الفیقه نوشته که از عمر ابن عمر مروی است من رقی وجهه رقی علمه
 استادی گفته و تصحیح النبیه و انکان شمر طافی کل عباده الا ان قد تباهل فی بعض الناس بغفل عن الحدیث من تحقیق السنه
 النبیه و یطلب الاسناد العالی و یحتمل الشیوخ و الفروع بالاقاب و منی العلم الطویل لیروی و حب التفرغ الی امور عدیده
 لازمه للاغراض المقصوده للاعمال الربانیة قال الذبیه فاذا کان طلبک للحدیث النبوی محفوفا بهذه الآفات
 منته خلاصک منها الی الاخلاص و اذا کان علم الاثما یدخل فاما ظنک بعلم الاوایل الذی ینکث الایمان و یوثر
 الشکوک و القدر عصر الصحابه و التابعین بل کانت علومهم القرآن و الحدیث و الفقه انتهت علی قاری و در شرح
 فقه اگر مشغول علوم فلاسفه را زندق گفته و صاحب مدارک در تفسیر قوله تعالی و تعلیمون الیضربهم و لا یفهم گفته
 و فیه دلیل علی ان السحر و حب الاجتناب من الفلسفه التی تجر الی الغوایه انتهت و این تفسیر فاعقلیات و حکمت
 اوایل را که علم اعداء الله و رسوله صلعم است عمر بیت که از نزد خود جدا ساخته الان اصباح یعنی عن المصباح
 و یفرد الشیخ بان یمسح اذا احتیج الیه و باید که شیخ سفرد و منتقل شود بر اسامع حدیث چون خلق
 محتاج بوسه و سه باشد و جویا اگر شنش در حدیث در آن شهر دیگر کس نیت و یا استجابا اگر شنش در حدیث
 موجود بود و بخاری در کتاب العلم آورده که عمر بن عبد العزیز بسوی عامل خود ابو بکر بن حزم خطی نوشت و از آن

عمر بن عبد العزیز بن حزم خطی نوشت و از آن

یکی این بود که علم را فشا باید کرد و علماء باید که بر آن تعلیم علم بشینند تا غیر واقف بر علم واقف گردد زیرا که
 باهکت علم و تصنیف آن در کتمان است و نیز در حدیث صحیح آمده بلغوا عنی ولو آتیة آبن و دقیق العید گفته و لاختفاء
 فی تبلیغ العلم من الاجور لایساو بروایة الحدیث یدخل الراوی فی دعوة البنی صلعم حیث قال نصر الساهر سمع
 سقالتی فوعاها و او ابالی من لم یسهمها انتہ و نحو آن از احادیث وارده در نواید تدریس حدیث بسیارست
 وان کلا یحدث ببلدا فیه اولی منه بل یومئذ الیه و باید که تدریس حدیث در شهر کیه در آن
 افضل علماء آن بلد باشد نیکند بگذرند و طلبه سایلین از علم بیوسه وی نماید زیرا که درین نصیحت است و صد
 صحابه که نام نیز همین بود که ارشاد سایل از علم بیوسه افضل از خود میکردند نووی در شرح مسلم در باب صلوة
 البلیل نوشته استجب للعالم اذا سئل عن شیء و یعرف ان غیره اعلم منه بان یرشد السایل الیه فان الدین النصیب
 و یضین مع ذلك الانصاف و الاعتراف بالفضل لایل و التواضع انتہه و مراد از اولویت در علم باید در وقت
 یا همو سناد یا دینستن معانی حدیث و نحو آن از وجوه ترجیحاتست در صورت مساوات و یا انکه اعلم عالمی باشد
 و معرفت در صنعت حدیث نه داشته باشند پس در بیصورت ارشاد لازم نیست سخاوی گفته فان احضره
 العالم الی مجلسه کما فعل شیخنا و غیره او اگر به التوجه الیه و کان القاری او بعض السامعین من اهل الفن فلانرا
 چندین فی استجاب الاعلام و این را سخا و در شرح الفیض به بطریان نموده پس گفته که ابن دقیق العید فرموده
 و لابد ان یکون ذلك مشروطا بان لا یعارض هذا الادب ما یوصل الیه راجحة علیه انتہه گویم مگر این حفظ مراتب
 در زمان سلف بوده و امر و زعکس این قضیهست که احداث مردم کم برکتست رونق علم و عمل باومی بندند
 هر شکوه و مشارق خزاننده برای نام هم باین اسم ستمی بنوده و فلسفه صرف و فقیه بحت که از وجه حدیث
 دانی بر اهل بعیده متوطن اند نیز اینها که بمطالع بعض کتب احادیث و غیره کار از پیش برند و باطنها را
 آگاهی خویش باین علم مبارک پر و از ندیس بسوی ایشان و بسوی رضائیف ایشان بیج التفات نباید کرد
 در میزان نقد هموزن که مطلق اهل حدیث نباشد مع تکیه بر جای بزرگان نتوان زود بگزافت مگر سب
 بزرگی همه داده کنی و کلا یرک اسماع احمد لذیذ فاسداه و باید که از حدیث احدی بنا بر جمع صحت
 نیستش متنوع و باز نه بید و ترک تحدیث نکند زیرا که برکت این علم مبارک امید صحت نیت و سلامت اراده
 اوست و نیز در کتمان لومست و متقی و عید قال اللہ تعالی الذین یخجلون و یامرؤن الناس بالخجل و یتیمون
 ما تاها الله من فضله الایة آری کتمان اسماء از کسیکه اهل نباشد و قبول ثواب ننماید و هست لقول اللہ تعالی
 ان اللہ یامرکم ان تؤدوا الامانات الی الیها قرنته الباتی شرح الفیه نوشته که خلیل بن احمد بر عبیده مسمی
 بن شدی گفته لانه دن علی موجب خطا نیست فیه تک علماء نیز تذکر بعد و انتہه و با الجملة علم قبل از قول و عمل

دعای
 تدریس
 در شهر
 کیه در آن
 افضل
 علماء
 آن
 بلد
 باشد
 نیکند
 بگذرند
 و
 طلبه
 سایلین
 از
 علم
 بیوسه
 وی
 نماید
 زیرا
 که
 در
 این
 نصیحت
 است
 و
 صد
 صحابه
 که
 نام
 نیز
 همین
 بود
 که
 ارشاد
 سایل
 از
 علم
 بیوسه
 افضل
 از
 خود
 میکردند
 نووی
 در
 شرح
 مسلم
 در
 باب
 صلوة
 البلیل
 نوشته
 است
 جب
 للعالم
 اذا
 سئل
 عن
 شیء
 و
 یعرف
 ان
 غیره
 اعلم
 منه
 بان
 یرشد
 السایل
 الیه
 فان
 الدین
 النصیب
 و
 یضین
 مع
 ذلك
 الانصاف
 و
 الاعتراف
 بالفضل
 لایل
 و
 التواضع
 انتہه
 و
 مراد
 از
 اولویت
 در
 علم
 باید
 در
 وقت
 یا
 همو
 سناد
 یا
 دینستن
 معانی
 حدیث
 و
 نحو
 آن
 از
 وجوه
 ترجیحاتست
 در
 صورت
 مساوات
 و
 یا
 انکه
 اعلم
 عالمی
 باشد
 و
 معرفت
 در
 صنعت
 حدیث
 نه
 داشته
 باشند
 پس
 در
 بیصورت
 ارشاد
 لازم
 نیست
 سخاوی
 گفته
 فان
 احضره
 العالم
 الی
 مجلسه
 کما
 فعل
 شیخنا
 و
 غیره
 او
 اگر
 به
 التوجه
 الیه
 و
 کان
 القاری
 او
 بعض
 السامعین
 من
 اهل
 الفن
 فلانرا
 چندین
 فی
 استجاب
 الاعلام
 و
 این
 را
 سخا
 و
 در
 شرح
 الفیض
 به
 بطریان
 نموده
 پس
 گفته
 که
 ابن
 دقیق
 العید
 فرموده
 و
 لابد
 ان
 یکون
 ذلك
 مشروطا
 بان
 لا
 یعارض
 هذا
 الادب
 ما
 یوصل
 الیه
 راجحة
 علیه
 انتہه
 گویم
 مگر
 این
 حفظ
 مراتب
 در
 زمان
 سلف
 بوده
 و
 امر
 و
 زعکس
 این
 قضیهست
 که
 احداث
 مردم
 کم
 برکتست
 رونق
 علم
 و
 عمل
 باومی
 بندند
 هر
 شکوه
 و
 مشارق
 خزاننده
 برای
 نام
 هم
 باین
 اسم
 ستمی
 بنوده
 و
 فلسفه
 صرف
 و
 فقیه
 بحت
 که
 از
 وجه
 حدیث
 دانی
 بر
 اهل
 بعیده
 متوطن
 اند
 نیز
 اینها
 که
 بمطالع
 بعض
 کتب
 احادیث
 و
 غیره
 کار
 از
 پیش
 برند
 و
 باطنها
 را
 آگاهی
 خویش
 باین
 علم
 مبارک
 پر
 و
 از
 ندیس
 بسوی
 ایشان
 و
 بسوی
 رضائیف
 ایشان
 بیج
 التفات
 نباید
 کرد
 در
 میزان
 نقد
 هموزن
 که
 مطلق
 اهل
 حدیث
 نباشد
 مع
 تکیه
 بر
 جای
 بزرگان
 نتوان
 زود
 بگزافت
 مگر
 سب
 بزرگی
 همه
 داده
 کنی
 و
 کلا
 یرک
 اسماع
 احمد
 لذیذ
 فاسداه
 و
 باید
 که
 از
 حدیث
 احدی
 بنا
 بر
 جمع
 صحت
 نیستش
 متنوع
 و
 باز
 نه
 بید
 و
 ترک
 تحدیث
 نکند
 زیرا
 که
 برکت
 این
 علم
 مبارک
 امید
 صحت
 نیت
 و
 سلامت
 اراده
 اوست
 و
 نیز
 در
 کتمان
 لومست
 و
 متقی
 و
 عید
 قال
 اللہ
 تعالی
 الذین
 یخجلون
 و
 یامرؤن
 الناس
 بالخجل
 و
 یتیمون
 ما
 تاها
 الله
 من
 فضله
 الایة
 آری
 کتمان
 اسماء
 از
 کسیکه
 اهل
 نباشد
 و
 قبول
 ثواب
 ننماید
 و
 هست
 لقول
 اللہ
 تعالی
 ان
 اللہ
 یامرکم
 ان
 تؤدوا
 الامانات
 الی
 الیها
 قرنته
 الباتی
 شرح
 الفیه
 نوشته
 که
 خلیل
 بن
 احمد
 بر
 عبیده
 مسمی
 بن
 شدی
 گفته
 لانه
 دن
 علی
 موجب
 خطا
 نیست
 فیه
 تک
 علماء
 نیز
 تذکر
 بعد
 و
 انتہه
 و
 با
 الجملة
 علم
 قبل
 از
 قول
 و
 عمل

ابن ابی عمیر
برای بیان حدیث وضو میگرداند

بقول الله تعالی بل یتوی الذین یعلمون والذین لایعلمون بهذا قال البخاری فی صحیحہ فی کتاب العلم سخاوی در شرح الغنیہ گفتند کہ بعض اکابر مرویت طلبنا العلم بغیر الله نالی اعلم نحنه کیوں کند و از حسن لصری و سفیان ثوری مرویت گرفتند طلبنا العلم للذین نالی الآخرة و نحوه قول ابن المبارک طلبنا العلم للذین نالی الآخرة الذین نالی الآخرة و انما العلم الذي نالی الآخرة هو علم الحديث و التفسير و معرفة سير الانبياء و الصحابة فان فيه التحليل و التحذير و هو سبب لاثارة الخوف من الله فان لم يؤثره في الحال اثر في الحال فاما الكلام و الفقه و الجرد الذي يتعلق بقفا و مسائل و المعاملات و فصل الخصومات المذهب منه و الخلاف فلا يراد الرغب فيه للذین نالی الله تعالی بل لا يزال متادیا فی حرصه الی آخر عمره استی و ان یتطهر و یجلس بوقاد و باید که نز و اراده تجدید و وضو کند و جلوس در مجلس حدیث بوقار نماید و مقول است کہ امام مالک چون اراده تجدید مینمود و وضو میسجد و وضو نماز میکرد و بر صدر فراش خود می نشست و ریش را شامی کشید و خشبو به بدن می مالید و در جلوس بوقار و حدیث مشغول میگشت هرگز نشور و غوغا و آواز بلند در آنجا نجایش نداشت بعدہ حدیث میکرد و میگفت احب ان اعلم حدیث رسول الله صلعم و لا احداث به الا علی طهاره سخاوی گفته و یقال انه اخذ ذلك عن سعید بن السیب ثم در غایة الاوطار شرح در مختار نوشته که شمس الاثری سرخسی را در شبی سه سال جابر شد و ان شغل مکرر سابق خود بود پس چند بار وضو ساختند چه وی مکرر سبق بدون وضو نمیکرد زیرا کہ علم نورست و وضو نیز نورست و نور علم از نور وضو و چند گرد و استی و کلا حدیث قائما و کلا سجلا و کلا فی الطريق الا ان یضطر الی ذلك و باید که حدیث در حالت قیام و استعمال در وطن بکنند مگر آنکه مضطر گردند پس از آن زیر که حدیث در حالت قیام و استعمال منع سماع از ادراک بعضی است و عادت شریف آنحضرت صلعم در تکلم استعمال نبود بلکه یک سخن راسته بار عاده مینمود و خطیب گفته حدیث در حالت شکی و قیام کرده است لیکن اگر درین احوال حدیث کند آثم نگردد زیرا کہ بزرگترین کتاب است و قرآنی و درین احوال جایز است پس قرآنی حدیث اولی بجز از باشد سخاوی گفته قلت و قد فعل فیها عملا من المتأخرین و بالغ بعض المتساہلین مکان یقر علی الماشی حال کونه را کبا و ذلک فیم منہما استی و یخیر و در حالت تجدید کنند زیرا کہ غضب موجب درشت فکر شود و تعلیم درین حالت مضطرب سوسه خلل گردد و مطلوب کمال ضبط است و بخاری در صحیح خود در کتاب العلم بجز از وسه رفتہ و گفته باب الغضب فی العظمت و تعلیم از اسے میگردانند حدیث شاید بر آن آورده و ان یمسک عن التحدیث اذا خشی الغضب ان الذین لمرض او خصم و باید کہ مساک و جنباب از حدیث کند چون تبرسد از تغیر در زبان یا از عارضه نسیان کہ از جهت مرض یا بر هم میخیزد پس سبب باشد و این مختلف است باختلاف مردم زیرا کہ جمعی از خلف بعد مجاوزت

هشتاد سال از عمر حدیث کرده اند بساعت توفیق در صحبت سلامت مثل انس بن مالک و سهل بن سعد و عبد
 بن ابی اوفی از صحابه و مثل مالک بن عیینه و لیث و ابن جبر و قومی بعد یکصد سال نیز حدیث کرده مثل حسن بن
 عرفه و ابوالقاسم بغوی و غیره از ابن الصلاح و غیره و اذا اتخذ مجلس الاملاء اینگونه است که مستمل لفظ
 و چون محدث آنجا در مجلس املا کند باید که براسه او مستعمل باشد و تنقیط بیدار ضابطه تا مبلغ باشد از وی نبرد و کثرت
 جمع و مستعمل بر جا بلند مثل کرسه و نحو آن باشد یا ایستاده شده در ساینده لفظ بعینه و جیب است پیش
 نظر احد بعد مسامحتی فوجا نام او آنگاه سها و ابتداء بتسمیه تحمید نماید سه مبارکت بنام تو قوتی کلام
 تبارک همک یا ذوالجلال و الاکرام با بعد همتلا خود را بزرگ چسبید از حکایات و نوادر و انشادات و رزید و
 آداب و مکارم اخلاق ختم نماید و قد وسع النور و غیره فی ذلک و معنی املا و اطال گفتن قولی تا دیگر
 آنرا بنویسد قال الله تعالی فیلیل و لیه و این از اهل سنت و قوله تعالی فی تلی علیه و این از اهل است سخاوی گفته سخن
 اینگونه اللغات سخن واحد و املا اعم است از کتاب باشد یا از حفظ و حفظ شرف است لایستاد حدیث از کتاب بخواند
 در آن ثابت است که مقدم و این طریقه سلوک است در قدیم و حدیث قیام نمیکند بدان مگر اهل معرفت و سمی است
 املا کتب و سه صلح بوسه ملوک و در صالحو روز حدیث و نه غیر ذلک زیرا که نبی صلح چنانکه تبلیغ حاضرین
 بخطاب میکرد و همچنین تبلیغ فاسدین بکتاب میفرمود و همچنین از بسید صحابه و تابعین و من بعد از ایشان ثابت
 شده است و تجاری و صحیح خود کتاب العلم تصریح با این معنی نموده سخاوی گفته در همین املا جناب کند از این
 کردن احادیثیکه محمول عموم محمل نموند و مثل احادیث صفات که مقتضای تشبیه و مجسمه و اثبات جوارج و اعضا
 براسه ذات ازلی اند اگر چه احادیث فی آنها صحیح باشد مگر سیکر اهل آن باشد و قد هم قوله صلح حدیث الکنان
 بجایه فون و دعوا یا دیگر و این چنین ان یکذب الله و رسول و ابن مسعود گفته ان الرجل یحدث بالحدیث فیه
 من الایلیع عقله فم ذلک الحدیث فیکون علیه فتنه رواه سلم فایده شاه ولی الله محدث دهلوی در انسان یزید
 فی ذکر مشایخ الحرمین نوشته که نزد علماء الحرمین درس اکتب حدیث راسته طریق است اول طریق سر و در
 شیخ مستمع یا قارعه و سه تلاوت کند بی تعرض مباحث لغوی و فقهیه و سها و رجال و غیر آن دیگر طریقی است
 و حل که بعد تلاوت یک حدیث بر لفظ غریب و ترکیب عجیب و اسم قلیل الوجود از سها رسند و سوال ظاهر
 المورود و مسئله منصوص علیها توقف کنند و از انکلام متوسط حل نمایند آنگاه پیش رود و سیوم طریق اسمعان
 و تعمق که بر هر کلمه الیها و علیها و یا تعلق بهای بسیار ذکر کنند مثلاً در کلمه غیریه و ترکیب عویصه شواهد آن از
 کلام شعر و اخبار کلامیه و استحقاق ذکر کنند و در سها رجال احوال بنجوم و سیرت ایشان بیان نماید و در
 فقیهیه را بر سها منصفه و علیها آنچه نماید و به اونی مناسبت قصص عجیب و حکایات غریبه بگوید و مختار

کتاب شاه ولی الله در حدیث

طریق اول تا خواص متجربین زود سهام حدیث و سلسله روایت درست کند و با سبقت با بحث را بر شروع حواله نماید
 زیرا که ضبط حدیث امر و زهداران بر تنبیه شروع است اما طریقه ثالثه پس طریقه قصه خوانان است که قصد ازان را
 اظهار فضیلت و علم است یا غیر آن نه روایت تحصیل علم نتمت و بتفرد الطالب بان یوقر الشیخ و طالب
 حدیث را باید که مستقل شود و باینکه شیخ خود را عظیم و مکرم دارد و همچنین هر که را که از وی سماعت میکند چنان فعل
 از باب اجلال علم است و حدیث من کوی قر کبیر نادلم کریم صغیرنا فلیس مناسخا وی گفته رخوه نه مجمع البحار و شک
 انه بمنزلة الوالد و عظم و اجلاله من اجلال العلم و اما الناس شیخوهم فاذا ذنب الشیخ وقع من العیش و چنان
 بزی که اگر خاک را شوی کس را عیار خاطر از راه گذار ما نرسد و کلا یضجر و در روضه و منی نیندازد و در رضا
 اور تخری کند و بر جفا شیخ صبر کند و چندان زمانه دراز نه نشیند که شیخ تنگ آید و منضجر گردد و چه بسیار است
 که این طول طبعه سبب حرمان اهتمام او میگردد و او از زهری مرویست که گفت اذا طال المجلس كان للشيطان فيضيب
 خلیب بغدادی گفته الاضجای غیر الایهام و یفسد الاخلاق یحیل الطباع و کان سمعیل بن ابی خالد من حسن
 الناس یختلفا فلم یزلوا ابی حتی ساء خلقه استیسه که گو سخن که خاطر دلدار نازک است و بارگهر نیکش این نازک است
 و بدیشد غیره ما سمعده و ارشاد دیگر طریقه ایسوی مسموع خود کند چه گمانش کوم است و بر فاعلش خوف عدم لغف
 زیرا که برکت حدیث در افاده اوست و بیشتر و تر نشانه و نامی شود و بچمان و خفاستلاشی سخاوی گفته قال الملک
 برکت الحدیث افادة الناس بعضهم بعضا و این مبارک گفته اول منفعة الحدیث ان یفید بعضکم بعضا و بخاری در صحیح
 خود در کتاب العلم گفته و اما العلم بالتعلم و همچنین اقبان باید که در منبع عاریت کتاب مسموع بر آخراة دران و یا سامع
 و کتابت ازان لایسا چون نسخ آن متعدد و نباشد پس این ممنوع متاكد باشد لقوله صلعم من کتم علما بعد العلم یحرم من الناس
 و این حدیث شامل عاریت کتاب را نیز نیست استیسه گویم است کریم نیز شایه این معنی است و یکنون الما کون و
 لا یداع الاستفاد لایسواء و لا تکلیف و باید که حیات و تکبر را مانع سعی در تحصیل و اخذ علم از کتم خود در سن بسیار
 یا مترکت نگردد و اندر زیر که این نیز از موجبات حرمان است و بخاری در کتاب العلم از مجادله کرده که گفت لا ینال
 العلم متع و لا تکبر و از کتب منقول است که گفت لا یكون الرجل محدثا حتى یاخذ عن من فوّه و عن من هو و نه و عن
 هو مشك و نحوه قال البخاری كما سیاتی فی ربا عیاته سخاوی گفته قال الاصمعی من کحل ذل تعلم ساعة یقی فی
 ذل الجهل ابدانته و در سند الفروس از سعید بن جبیر از رسول خدا صلعم آورده که گفت ارجموا طالب العلم فان
 متعوب البدن لولا ان یاخذ بالعجب و یرید ان یقهر من هو اعلم منه استیسه ذکره القططانی فی شرح البخاری
 و یکتب ما سمعه تاما و یجتنب بالتقیید و الضبط و باید که بزبید کامل تمام آنچه از شیخ خود شنید
 و عینا بتقیید و ضبط و شرح غریب و بیان کل نماید یعنی آنچه از شیخ شنود بزبید و یا دیگر آنچه و آنچه

صالحا فحتمه الملكا کتبه سائیه و لكن یاخذ بالحبس

واقصودا و ان کتابی با جزئی و انتخاب آن نکند آری اگر حاجتی بسوسه آن افتد بنفستولی گرد پس آنچه جدید است
 بچیند و اگر از آن قاصرت استعانت بجا نطقت کند و بر مجر و سهام و کتابت بدون معرفت اعراب لغت و آما و جلال
 اقتضار نماید و چون مثبت سماع حاضر محکم ششم نشود و اعتماد بر خبر ثقه که حاضر آنجا بود کند. و بدی اگر محفوظه در نسخ
 فی ذمه و مذکوره محفوظ خود را نماید تا که رسوخش در دهن گرد و تواری در مقدمه ششم مسلم گفته و مذکوره طار
 فی الفن ساعه بفع من الطالعه و الحفظ ساعات بل ایام و یکین فی المذکوره سحر یا الانصاف قاصدا للاستفاده آ
 الافاده غیر مترفع علی صاحبها بقوله لا کلامه ولا یغیر ذلک من حاله مخاطبا بالعبارة الجمیده اللئیمه فینما ینتیج علیه و قد کون
 محفوظاته استی و هر چه از ششم خود و احادیث در فضایل اعمال و ترغیبات شنود و بران عمل نماید زیرا که در ترک
 عمل و عیب شدید وارد است مثل الذین حملوا التوراة ثم یحملوها کمثل الحمار یحمل سفا را سخاوی گفته صلیه علی
 من ینتیب الحدیث بحسب ابن مهدی فلم یرفع یدیه فلما سلم قال له التکتب عن ابن عیینة حدیث الزهیری عن سالم
 عن ابی ان البنی سلم کان یرفع یدیه فی کل بحیره قال نعم قال فماذا تقول لربک اذا فیکت فی ترکک لهذا
 و عدم استعماله و انشای ابن النانخ از اندم بنفست عمل بالجمع عن غیر الوری یا باور الیه لا مکن مقتصر اذ ان
 لم تطلق کلاما لبعضنا علی بعضنا و لا یرجع العشر لا تخفیر و ذاک فی فضایل فوجب بالاسر کتفوق خطا اخر با استی
 ابن الصلاح گفته طالب باید که تعلیم غیر اهل فن نماید مثلا سله شکل نحو از خوین پرسد و بحسب خبر ایشان روایت
 نماید و مسلک حدیث را از محمد بن علی القیاس و سخاوی در شرح الفیه بحث صلاح لحن و خطا و چنین در کتب غریب
 الفاظ الیه بطلین نموده و از امام احمد و سمن راهم و غیر ما آورده معرفت سن التتمیل
 و الاذاع و من المهم معرفت سن التتمیل و الاذاع و الاحصاء اعتبار سن التتمیل التتمیل
 و نیز یکی از جهات این فن است شناختن حال و تحمل حدیث و ادوار آن و احصاء اعتبار سن تحمل تمیزت پس اگر
 فهم خطاب و رد جواب که تواند سهام او صحیح است و این از احمد بن حنبل و موسی بن یارون الحمال منقولست و
 اگر نمینتواند سماع صحیح نیست اگر چه پنجاه ساله باشد و قاضی عیاض در المصاحف گفته اهل صنعت تحدید و تحمل حدیث
 پنج سال کرده اند و این سن محمد بن بروج است که بخاری در باره او ترجمه کرده و گفته باب سنی بصر سماع
 الصغیر و عمل متاخرین بران مستقر شده و ایشان حدیث طفل پنجاه را که سماعت دار می نویسد کند فی شرح
 الالبینه و هذا فی السماع و این حکم مذکور در باره سماع صغیر است براس حدیث و با تجار و تعیین و تعیین
 مدت عمر صبی برای صحت سماع حدیث مختلف فیه است نزد جمهور بحسب ابناء بر تصد محمود بن بروج و نزد
 بعضی چهار سال و نزد بعضی هفت سال و نزد بعضی پانزده سالست و تعیین عدم تعیین و تعیین است
 و صحت سماع صغیر و معتبر تمیز و فهم است نه تعیین سن بزرگی بحسب سن نه سال و قد اجرت عادلا

الحدیثین باحضارہم الاطفال مجالس الحدیث ویکتوبون لہم انہم حضروا واعدت محمد
 باحضار اطفال در مجالس حدیث جاری است دمی نویسند کلامہا درین مجلس حاضر شدند پس معلوم شد کہ کچھ
 شکل قبل بوضع صحیح نمیدارند خطا است سخاوی گفتہ مجرد حضار العلماء اللصیان استلزم اعتدادہم بر واتبہم
 بعد البلوغ لکنہ متعقب بانہ یکین ان یکون الحضور لاجل التمرین والبرکتہ انتہ وکابد لہم فی مثل ذلک
 من اجازۃ للسمع ولیکن در بصورت لابدست از اجازت مسیح یعنی شیخ زیرا کہ روایت حدیث
 بدون سماع و اجازت صحیح نیست و سماع خود ایجابیت پر لہا بعد از اجازت شیخ براسے اطفال خواہ اجازت
 عام باشد یا خاص کما مر فی بحث الاجازات سخاوی گفتہ بمجملہ صغار صحابہ کہ تخیل حدیث در حالت صغیر
 کردہ اند سببین یعنی امام حسن و حسین و عبا و لثمتہ بن جعفر بن ابی طالب و ابن الزبیر و ابن عباس و حکام
 بن بشیر و سائب بن زبیر و مسور بن مخزومہ و انس بن مالک و سلمہ بن محمد و عمر بن ابی سلمہ و یوسف بن
 عبد اللہ بن سلام و ابی الطفیل و عایشہ و نحوہم رضی اللہ عنہم من غیر فرق بین ما تحملوہ قبل البلوغ و بعد
 انتہ و الاصح فی سن الطلب بنفسہ ان یتاہل لذلك و اصح و رسن طلب حدیث بنفسہ
 تاہل براسے انتہ اشتغال بنوشتن حدیث و تقیدش از حین تاہل براسے آن و تاہل در سن مخصوص
 منحصر نیست زیرا کہ مختلف میشود باختلاف اشخاص و عبا بعد زبیری گفتہ مستحب است نوشتن حدیث بعد
 بیت سال زیرا کہ ابن عمر صحیح شدہ است و موسی بن مارون گفتہ اہل بصرہ کتابت حدیث بعمرہ سال
 میکنند و اہل کوفہ بعمر بیت سال و اہل شام بعمر تیسے سال و حق عدم تقیدست و طلب حدیث بنفسہ و
 همچنین کتابت آن در حلت و در ان سن مخصوص نیست بلکہ تقید بعمر است کہ راجع بسوی ضبطست نہ
 آنکہ مراد از ان شناختن علل احادیث و اختلاف روایات و تعقل معانی و استنباط از انتہ زیرا کہ ابن
 درادارہم شرط نیت فضلا عن التحمل کذا ذکرہ السخاوی ابن رضی اللہ عنہ و اما الکتابت فقال بکتبۃ الحدیث
 و تحصیل و ضبط و تقیدہ من حین تاہل لذلك و بعد لہ و ذلک بخلاف باختلاف الاشخاص و لیس
 یخسر فی سن مخصوص انتہ و از حسن بصری آمدہ کہ گفت طلب الحدیث فی الصغر کالمنقش فی الحجر صحیح
 و یصح حمل کما فرایضاً اذا داه بعد اسلامہ و تحمل کافر نیز صحیح است اگر مودی اوست بعد
 از اسلام چنانکہ شہادتش قبول است و حمل درین باب حدیث جسیب بن سلمہ است انہ سمع من رسول اللہ صلعم یقر
 فی المغرب بالطور و کان جانی اساری بدر و در روایتہ در بخاری آمدہ و ذلک اول ما قرأ الایمان کفی
 قلہ و در روایتہ آمدہ فاخذہ من قرۃ الکرب و در روایتہ آمدہ مکانا صعد قلبہ من سمعت القرآن
 و مثل این است حدیث طویل فی سفیان در قصہ ہرقل کہ پیش از اسلام او واقع شدہ کما فی الصحیحین

۱۸۰
 صحیح
 حدیث

مؤلفه حضرت امام رضا

هذه ساكني بووانته قاضي عياض ورماع گفته استحسانه يعني ابن خلا ولايقوم راجحه بما قال وكم من سلف
التقديمن فمن بعدهم من المحدثين من لم ينه الى هذا السن ولا استواه في هذا العلم واما قبله وقد نشر من العلم و
الاحاديث الاكصبي هذا عمر بن عبد العزيز توفى ولم يسجل الاربعةين سعيد بن جبير لم يبلغ الخمسين وكذا ابراهيم النخعي و
هذا الك قد جلس الناس ابن هبث وعشرين سنة وقيل ابن سبع عشرة والناس متوافرون وشيوخه
ربيعه وابن شهاب وابن مهران وروافع وابن المنكدر وغيرهم احياء وقد سمع منه ابن شهاب حديث الفريجة تحت
الي سعيد الخدري وكذلك الشافعي قد اخذ عنه العلم في سن الحديث ثم تصبب لذلك في آخرين من الاربعةين
والمؤرخين انتم معرفة صفة كتاب الحديث و من المهتم معرفة صفة كتاب
الحديث وازهات اين فن است معرفت صفت كتابت حديث وخطاب كروه اند علماء سلف در كتابت
حديث ودر صحيح مسلم ابو سعيد خدرمي مرفوعاً انه من كتب عن شيئا سوى القرآن فليحبه ودر صحيح مسلم ان رسول
الله صلعم قال الكتاب بالي شاه ابن الصلاح گفته ولعله صلعم اذن في الكتابه عن حسن النسيان ونهي عن الكتابه بعينه
من ثمن لم يحفظ مخالفة الاحكام على الكتاب وتيزو ك گفته ثم انزال ذلك الخلاف وجمع المسلمون على جواز
ذلك ولولا انه في الكتاب لدرس في الاصح الاخره انتم قسطالاني در شرح تجارتي در كتاب العلم
در باب كتابت العلم گفته البته خاص بوقت نزول القرآن خشية التباسه بخيره والا اذن في غير ذلك والا اذن
ناسخ للشيء عند الاصل من التباس او البته خاص من خشية من الاحكام على الكتاب دون الحفظ والا اذن لم يكن
امن منه ذلك وقد كره جماعة من الصحابة والتابعين كتابت الحديث واستجابوا ان يؤخذ عنهم حفظا كما اخذوا
حفظا لكن لما قصرت الهمم ونشيت الائمة ضياع العلم ولوه واول من دون الحديث الزهري على رس المايته
بامر عمر بن عبد العزيز ثم التمددين ثم التصنيف وحصل بذلك خسر كثير ولله الحمد والمثمة انتم وهو ان
يكاتبه مدينا مفسرا فيشكل المشكل منه وينقطع واین چنانست كه حديث را مدين مفسر نويسد و كرا
معرب و منقطع گرداند و مراد از شكل تقييدش باجواب است قال الجوهري شكلت الكتاب اذا قيدته بالاعراب
يعني كاتب علم حديث را بايد كه غرم بوسه ضبط ملتبس و مشبه و شكل از اسماء رجال و متن به تيمر كند زيرا كه
اين علم نقله محض است قاض عياض گفته بسا باشد كه نزاع در استنباط حكم حديث واقم ميشود و كه ان قنوت
بر اعراب را وى متخير كرد و مثل زكوة الخبز و زكوة البسمل الامم ابو حنيفة و اتباعه وى و رنجانه ترجمه بغير ذكوة مينند
زيرا كه ايشان تركيه و جنين شرط كرده اند و جمهور مثل شافعية و الكليه و غيرهم ترجمه برفع مينند چنانچه ذكوة
جنين ساقط كند و مثل قول صلعم لا نورث ما تركناه صدقة پس چنانچه روايت برفع صدقة كند بنا بر
خبرست زيرا كه انبيا عليهم السلام ميراث برده نشود و اما ميه كه قومي از اهل شيعه است و رويت اين حديث

صاحب كتابت علم اعراب

گندزبار تمیز و المعنی لائورث مازکوه صدقه و دن غیره انته و مثالش در سند از بحث متولف و مختلف و ضم
 است و نیز کاتب حدیث را باید که تدقیق خط نماید بغیر عذر برائے تخفیف حمل در سفر زیرا که خط عکس است
 است و حسن آن امین اوست تا که وقت بکمر و ضعف بصر از آن نفع برگیرد و بانیض خود و صیقل بر مرکب
 نمکند که مردم آنرا نمی شناسند مگر آنکه مراد آن مرزاد را در اول کتاب بیان سازد و ناوقف بر آن اگر شود این
 الصیقل گفته و سخوه فی شروح المالیفته که غالب بر کاتبان حدیث اقتضای بر رفعت در حدیثنا و خبرنا
 و سخوان بجدی شایع گشته که مخفی نیت پس بجای حدیثنا یا ناوشنا و بجای خبرنا یا انبیا انبیا نویسند
 و چون حدیثی را در وسناد یا زیاد باشد نزد هم قال از نهادی بسوی اسناد دیگر مسأله جاه فرجه و مهمل بر بخواند
 یعنی جاه هم است و مسأله و صورۃ صح است چنانکه ضار هم است و مسأله و اض است و بعضی مردمان گمان
 برده اند که این خانه عجم است بجهت هند و آخر و شهر اول است و حکایت اجماع بر آن واقع شده و مختلف
 کرده اند و آنکه این تمضار از خلیل است یا از طحیث یا از تحویل یا از صم و نیز مختلف کرده اند و آنکه قره بدن
 کرده شود و این الصیقل گفته قال بعض البغدادی من العلماء اذ استی الیه فی القراءه یقول حاصصه و یخبرنا
 به المختار الاحوط العادل و این حاد و بخاری قلیل است و در سلم اکثر کما هم بالنووی فی مقدمه شرح مسلم و یکتب
 الساقط فی الحاشیه الیه مادام فی السطر بقیه و الا فقه المیسری و باید که بنویسد ساقط را
 در حاشیه جهت همین ما و بیک در سطر بقیه داشته و اگر سقوط در آخر سطر باشد پس ساقط را بجهت یسار صغیر
 و از جاسه سقوطش خطی صاعده بجهت لحن بکشد و در انتها لفظ صم نیز بنویسد گویم بجهت همین یا یسار صغیر
 بنویسد لکن التبع در هر دو جانب صغیر مساوی داشته چنانکه عادت متقدمین همین طور بود و اما در زمان ما پس توسع
 در حاشیه همین صغیر اول نمایند و در ثانی عکس آن فافهم فانه موضع مرثه الاقدام و با بجملاً ظاهر این حکم عام در هر دو صغیر
 کتاب علوم میشود خواه جانب همین صغیر باشد و خواه یسار و وصل درین باب قول زید بن ثابت است وقت نزول
 قوله تعالی غیر اولی الضر بعد نزول لالیتموی القاعدون من المؤمنین چه دی و ران گفته فالحقها و الذی
 نفس بیده لکان النظر الی طعنها عند صدع فی کتف رواه ابو داود و تفصیل این بحث از شرح الفینایه است
صفة المعارضه و صفة عرصة و هو مقابلته مع الشیخ المسمع او مع لغة
 غیره او مع نفسه شیئاً فشیئاً و نیز زمرهات این فن است معرفت عرض و آن عبارت است از
 مقابلت کتاب با اصل شیخ که ازوشنیده است و یا یکدم لفظ غیر خودش و یا بعضی خود اندک اندک مقابلت
 بر الصیقل گفته بعضی مردم تشدید کرده اند و آنکه مقابلت کتاب بنفس خود با اصل شیخ نماید اگر چه اجازتش
 داده باشد و این ترک مردم دوست بلکه مقابلت گفته کافی است اگر چه بفرم مقابل شده با اصل شیخ باشد

این شیخ را
 از صغیر بنویسد
 است

صغیر بنویسد
 اصل شیخ را
 درین در صیقل
 پس بنویسد
 نیز بنویسد

صفة المعارضه

صفت رحلت و طلب سماع حدیث بسوی بلدان و قری وصل و ریباب قول و سبحانه تعالی است فلو لانفرن
کل فرقه طایفه منهم لقیتموهما فی الدین ولینذروا قومهم اذ رجوا الیهم اعلمم یحذرون و در شیخ بخاری در کتاب
العلم است که جابر بن عبدالسدر راه سفر بچاه پیوده براس طلب یکیریت و موسی علیه السلام با وجود رفعت منزلت
و عظمت کنت در پی خضر با مرحق راهی شد و از ابن عباس آمده در تفسیر قوله تعالی السالینون هم طلبه العلم
حدیث یتدی بحدیث اهل بلد لا فیستوعب و باید که ابتدا بسما از شیوخ خود بگیرد و بعد
فرماید و ملاصقت و ملازمت و عکوف برایشان نماید گویم هنوز درین عصر که ما در اینم دم برین عاریمانند تا
که و سه شاکر دیت بر خود ملاصق نگردد و اما اگر نظر انصاف و یده شود و تصور مسطور از طالب تنها و خالی از جو
نیت نایان آنوقت که در قید هوا سے نفس اماره پیراند بالفرض اگر بقدر یکیر موسی تصور از تلمیذ خود نیست
حق خویش صادر شده فی الفور عاق نام مزمین بموایبیر کنانیده تلمیذ را از او هم سلام گرفته بخصیض کفر
بیرسانند و جناس طلیقت و بابت امر ته می نمایند ذلک مبلغ من العلم نه پر نیز کار و نه دانش و رند
همین بس که دنیا بدین میخزند شدیر حل فیحصل فی الرحلة مالین عنده و چون از بهات بلذخ
قارم گرد پس طلب رحلت کند بسوی غیر شهر خود و بجانب بلدان و قری پس حاصل کرد و در رحلت آنچه از
بنو و چنانکه ابو عبدالکدین سعید بن جری اجد از احاطه علم از شیوخان بلد خود بسوی شام و بصره و کوفه و غیر
و عسقلان و حمص و دمشق رحلت نموده و از هر ارکس و زیاده سماع حدیث و کتابت کرده سخاوی گفته که از
بعض کابر وی است که گفته من تمنع باعنده لم یعرف سماع العلم گویم در ریباب از جعد ایدین مبارک صحبت
است که مرقوم میشود و اری اناس ابادی الدین قد فعلوا و الا اری هم رضوان فی العیش بالیون
فاستغن بالیون و بین الملوک کما استغنی الملوک بدنیاهم عن الدین پس سخاوی گفته و لا تنظر
فی العریبه الا با یحتر الرحلة لاجل شهوة السماع کما قال الخطیب لا ینته و النهم من الطلب لا تنقضه علم کالجماع
المشغور کیلها و العوادن التي لا یقطع نیلها استخ و تز و تحصیل جهات م حجت با ل خود بجای حدیث السفر قطعه
من العذاب فاذا نفضت نهمه علی جماع اهل رواه البخاری و یكون احتناؤه بتکثیر السماع مع الله من احتناؤه
بتکثیر الشیوخ و باید که اعتناء و اهتمام طالب بتکثیر سمعوا اکثر باشد از اعتناء بتکثیر شیوخ یعنی اهتمام بهات
حدیث نماید و زمان خود را در کنار شیوخ ضایع نماند و بنگریشود و بنویسد و یادگیرد و آنچه واقف شود و او را از کتاب
یا جزوسه و حجر و کثیر شیوخ فایده نمی بخند زیرا که مقصود حاصل در بیت است ز مجرور و بیت و کثیر شیوخ
و زمانه سلف فایده مند بود و بنا بر تحقیق حال حدیث استنبات اختلاف الفاظ زیرا که باب این فن تفریح
نموده اند الباب اول الم شحیح طرقه لایوقف علی صحه الحدیث و لا علی سقیمه لایغیر ذلک و الا لان این سیم فایده

مقتضی
در سوره
خبر است

در کثیر شیوخ نیت مجرد شیخ حازق در فن در کارست و ابتدا بقرة صیحه نماید و بخاریر مقدم دارد زیرا که
 اعتبار بخاری بوسی استنباط احکام است که مقصود عظم همانست با آنکه تقدم در حمان نیز ویراث است بلکه
 هست و شتعال در درس و تدریس وی الفخ از دیگر کتب بعد از قرآن کریم است و لغم ما قبل اوقات
 خوش آن بود که با دوست بگذرد با باقی همه بجای صلواتی خبری بود و بعد کتب آئینه را مثل سنن ابو داود
 و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و سخنان از کتب احادیث و اعتقاد بکتب غریب و شرح آن نماید و کتاب مجمع البحار
 تصنیف محمد طاهر در شرح غریب الفاظ الحدیث بسیار مفید است و بالجمله هر چه با هم باشد از مقدم دارد و در حدیث
 آمده علم سه چیز است آیه حکمه یا سنت قایمه یا فریضه عادل و هر چه جز این است زیادت است رواه ابو داود و سخنان
 گفته که امام شافعی هم فرموده که علم دو گونه است یکی علم دنیا و دیگر علم آخرت قرآن و حدیث معرفت صدقه
تصنیف الحدیث و صدقه تصنیف و از نهات این است معرفت صفت تصنیف در باب حدیث
 تصنیف در لغت جعل کل صنف علی حده و التلیف اعم از تخریج و تصنیف است و در عرف اطلاق یکی بجای دیگر است
 و اصل درین باب قول وی صلواتی از امانات الانسان انقطع عمله الا من ثلث صدقه جاریه او علم تنقیح بر او و ولد
 صالح یدعو له و ذلك اما علمه للمسانید و این طریق تصنیف یا برسانید است و سند را در اصطلاح محدثین
 چند اعتبار است یکی حدیث دوم کتابیکه در آن سندات صحابه و مرویات شان فراهم باشد مثل روایات ابوبکر
 صدیق ثم جد نویسند و روایات عمر بن الخطاب جدا علی ذالقیاس اما بعضی کتب بر خلاف این اصطلاح سند
 مشهور شده چنانکه سند داری زیر که این سند بر ابواب مرتب است و این اسم مفعول است بیوم که سند گویند
 و مراد بدان اسناد دارند و این مصدق است مثل سند شهاب و سند فر دوس ای اسانید احادیثها بان صحیح
 سند کل صحابی علی حدایه و این چنانست که ترجمه صحابی را علاوه فرام سازد بغیر نظر بوسی صحت
 وضعف و مناسبت باب و فصل و این قسم بیشتر است و بعضی اقتصار نمایند بر آنکه صالح بر استیجاب باشد
 چنانکه حافظ ضیاء مقدمه نموده قاله النخاوی فان ائتت برب علی سوا بقصم پس اگر خواهد ترتیب صحبه
 صحابه موافق بر سوابق اسلام نماید پس مرید حضرت ابوبکر صدیق مقدم نویسد و احادیث علی و بلال و حدیث
 مقدم بر احادیث دیگر صحابه نمایند و اگر موافق سوابق فضل بنویسد احادیث عشره مبشره را مقدم دارند بعد
 از آن اهل بدر پس اهل حدیبیه پس یکیه سلام آورده و هجرت کرده میان حدیبیه و فتح که بعد از آن سلمه فتح
 که پسر اصغر صحابه بنی سائب بن زید و ابوالفضل است پسر احادیث نساء صحابیات و احادیث از واجه طهرات
 را مقدم بر همه نسائینند خطیب بغدادی گفته است ای احب الینا و نحوه قول بن الفضل و اهل این طریق بعضی
 اقتصار بر صحابی واحد کنند مثل سند ابوبکر و سند عمر و سخنان و ان شاء رتبه علی حروف اللجه

علم تصنیف الحدیث
 علم تصنیف الحدیث
 علم تصنیف الحدیث

او تصنیف علی العلیل فیذکر الملتن وطرقه و بیان اختلاف نقلتہ و یا ترتیب تصنیفش بر
 علل باشد پس متن حدیث و طرقش و بیان اختلاف نقلتہ و یا ترتیب تصنیفش بر
 یا وقت آنکه مرقوم باشد و غیر ذلک کما قرئت فی بابہ و لا حسن ان ینبذ علی الازاب لیسهل تناولها
 و احسن درین است کہ ترتیبش بر ابواب نماید تا کہ آسان از روی تناول و اخذ باشد و این علی مرتب تصانیف
 است عبد الرحمن بن مهدی گفته لان اعرف علته حدیثی ہو عندی احب لہ من ان کتب مشہورین حدیثی الیس
 عندی و ورین باب بخاری و سلم و دار قطنی و علی بن مدینی و احمد بن حنبل و ابن ماجہ جامع نموده اند او
 یجمعہ علی الاطراف فیذکر طرف الحدیث الدال علی بقیۃ و یجمع اسانیدہ اما مشہورین
 و یا جمش بر اطراف حدیث باشد پس ذکر طرف حدیث کند کہ دلالت بر بقید آن نماید و جمع اسانید آن یا بطور
 کند چنانکہ بعضی طرق حدیث طلب علم فریضتہ را جمع نموده اند و طریق حدیث من کذب علی متعمدا را بطور
 کرده او متقیلا بکتب مخصوصہ است و یا جمع اسانید حدیث کتب مخصوصہ کہ کتب غیر تصانیف است چنانکہ
 طرق حدیث من کذب علی را کہ در بخاری یا در مسلم است فراجم نماید معرفت سبب الحدیث
 و من المهم معرفت سبب الحدیث و از مہمات این فن است معرفت سبب حدیث یعنی باعث
 ورود و حدیث کہ برای آن وجہ رسول خدا صلعم حدیث بیان نموده چنانکہ اسباب نزول قرآن را جمیع از صحابہ و
 تابعین و من بعد ایشان بیان نموده اند و فریضتہ با مور و غیرہ در معرفت این نوع مشہور است اگر چه قول
 مشہور است العبرۃ لعموم اللفظ لا لخصوص السبب و المور و ویرنجیا اختلاف است مذہب اکثر علما آنست کہ چون لفظ
 عام باشد و سبب خاص پس اعتبار عموم است نظر بظاہر لفظ و بعض گفته اند کہ عام مقصود و سبب باشد لور و
 فیذکر حدیث الثرمذی و غیرہ من ابی سعید الخدری قبل یا رسول اللہ انہ انما یقول ما یسمع و یبصر
 یلقی فیہا الحیض و الحوم الکلاب التمتن فقال ان اللہ اظہر لایحیث شئ ائی مما ذکر و غیرہ و قیل مما ذکر و ہوساکت
 عن غیرہ کذا قال القطلالی وقد اصنف فیہ بعض شیوخ القاضی ابی یعلی بن الفراء الحنبلی
 و هو ابو حفص العکبری و در ین باب بعض شیوخ قاضی ابویعلی بن فوار حنبلی تصنیف نموده و مشہور
 شیوخ قاضی ابی یعلی ابو حفص عکبری است بضم عین ہجمل و سکون کاف تازی و همچنین ابو حامد محمد بن
 مسعود صاحب کتاب معروف است بکتاب تصنیف معروف درین باب نموده چنانکہ مصنف فرمود و قد ذکر النبی
 تقی الدین ابن دقیق العید ان بعض اهل عصرہ شرع فی جمع ذلک و کانہ ماداً
 تصنیف العکبری المذکور و شیخ تقی الدین ابن دقیق العید ذکر کردہ کہ بعض اہل عصر او در جمع سبب
 ورود و حدیث مشہور نموده گویند کہ وہ تصنیف عکبری مذکور را زبیدہ و یا ویدہ لیکن استدرک بر آن

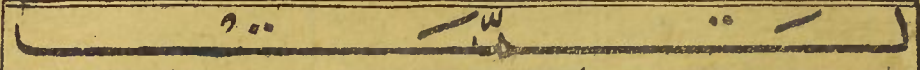
تصانیف
 حدیثی

وصدقوا في غالب هذه الانواع على ما اشرنا اليه غالباً ودر غالب اين انواع که درين فصل
 مذکور شد تصنيفها کرده اند سخاوی در شرح الفقيه بحث غريب الفاظ الحديث گفته و قد افرد به نوع شيخنا تبعاً
 لشيخنا البلقيني وعنده في محاسنه من مشكلات الكثير منها حديث الاعمال بالنيات گوتم سبب ورود اين حديث
 در شرح بخاري اين طور است و منها حديث الخراج بالضمان فالجمهور رويوه كذلك فقط وعند ابى داود
 وغيره سببان رجلا ابتاع عبداً فاقام عنده ماشاء اعدان وجد به عبداً فاحصمه له النبي صلى الله عليه وسلم فده عليه فقال الرجل
 يا رسول الله قد اشتغل غلامي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم الخراج بالضمان واثار الالشافعي به والتقيد بالسبب هنا
 اوله والى اخذ بمومه جماعة من العلماء من الحديثين والكوفيين انتهى وهي اى هذه الانواع المذكورة
 كوراة في هذه الحانيتها نقل محض ظاهر التعريف مستغنية عن التمثيل وحصصها
 متعسر فليراجع لها مبسوطاً فيحصل الوقوف على حقائقها وذكر ان النواع مذكوره
 درين فخره نقل محض ظاهر از تعريف و مستغنى از تمثيل است و حصر انواعش متعسر است پس طالب را بايد که بسوئے
 مبسوطات کتب اين فن مرجمت نمايد تا که وقوف بر حقايق اين حاصل شود گويم در زمانه قديم مشتغال و صرف
 بهمت در تاليف و تصانيف علم الالات که مخدوم کتاب عزيز و سنت است نمودند و درين عصاره متاخره ابناء جنس ما انوار
 علوم حديث ضايع ساخته بر بند سبب آبا و اساتذہ خود قناعت ورزيده خود را فاضل بنايي و اهل علم قرار و بنيد و ديگر
 را مفضول و با کمال محظ و مانند و دم نقابيت و محدثيت و انما يندگو شکوة هم بر وجه کمال سخاوت به پشتند
 تا مرتبه کمال حاصل بکنند بايد که دم از سر حقيقت نرنى با مردان همه در و عوحي امردى چو زند با تو خود چو رننى
 دم که نه مردى نه زنى با غافل از انکه مستحصال هم محدثيت يا نقابيت را چند شرط است چنانکه قاضى عياض
 در الماع از بخارى آورده گفته انه قصد البخارى من يريد اخذ الحديث عنه فقال له البخارى يا بنى لانه خل في امر
 الابدع حرفة حدوده و الوقوف على مقاديره قال نقلت عن فنى رحمك الله حدوده اقصداً لك له ومقاديرها
 ساتتك عنه فقال له اعلم الرجل العير محمدنا كالماني حديثه الما بعد ان كيتب اربعاً من اربع في اربع عند
 الارجع اربع على اربع عن اربع لارج وكل هذه الرباعيات لا تتم الا باربع مع اربع فاذا ثبتت له كلها ماتت عليه
 اربع وابتلى باربع فاذا صبر على ذلك اكرم الله فى الدنيا باربع وانا بره فى الآخرة باربع قلت له فسر لي رحمك الله
 ما ذكرت من احوال هذه الرباعيات من قبل صاف بنسج كاف و بيان شاف طلبها للاجر الوافى قال نعم انما الاربعة
 التى يحتاج الي كتبها في اخبار الرسول وشره ايمه و الصيامية و مقاديرهم و التبعين و احوالهم و سائر العلوم
 و اربعهم مع اسماء رجالها و كتابهم و اسكتهم و از منتهى كمال تخميد مع الخلف و الدعاء مع التوسل و التمسك
 مع العورة و التكبير مع الصلوة مثل اسنادات و الرسائل و الموقوفات و المقصود فى صغره و هى اربع و فى

و فی کتب کهنه و عند فرغانه و عند شغله و عند فقره و عند غنایه بالبحال و التجار و البلدان و البراری علی الأجار و الأ
 و الجلود و الاکتاف الی الوقت الذی یکین نقلها الی الاوراق عمن هو فوقه و عمن هو مثلک و عمن هو دونک و عمن
 کتاب استیعین انه بخط ابیه دون غیره لوجه المد طلبا لرضایه و العمل بما وافق کتاب الیه منها و نشر ما بین طالیهما
 و محبیهما و التالیف فی احوال و ذکره بعدة ثم لا تتم بذه الاشیاء الباریع التي ہے من کتب العبد عنی معرقة الکتابیه
 و اللعنه و الصفت و الخوص اربع التي ہے من عطاء الله تعالی اعنه القدرة و الصلحة و الحرص و الحفظ فاذرمت
 بذه الاشیاء ان علیه اربع الابل و الولد و المال و الوطن و ایستل باربع شایسته الاعداء و طمانه الاصدقاء
 و طعن الأعداء و تحسد العلماء فاذا صبر علی بذه الحن کره العبد فی الدینا باربع بجز القناعة و بیئته الیقین و طلبه العلم
 و حیاة المآب و انابه فی الاخرة باربع بالشفاعة لمن اراد من اخوانه و نزل العرش حیث لافل الاظلم و استغنی من اراد
 من حوض نبیه صلعم و تجوار النبیین فی عیال علیین فی الجنة فقد اعلمتک یا بنی مجملای جمیع ما کنت سمعته من
 مشایخی سفر قانا قبل الان علی ان تصد الیاد و دع انتبه در کمال المر شرح قصب السكر بعد ایزاد ان یحیا
 کفنه و انما نقلنا بالیعرف طالب بذا الشان انه امر عظیم و خطر خفیر اجره کبیر و تحصیله عسر الا من یسره الله تعالی
 من کشته علیه سیر انتبه الیها ان راهمه شریک زکلاب و قد ذت باقوت و انما برز خون جگر می بنیم باو
 علامه قطلانی در مقدم شرح بخاری این رباعیات را نیز ایزاد نموده و الله الموفق و خدای تعالی است
 توفیق و یاری و بنده براسه اصابت و بهت و نهایت و الهادی للحق و رهنمای بسوی حق
 بالفتح و تشدید نایت و سزاوار و واجب و بمنجی راسته و درست لا اله الا هو علیبه توکلت
 نیست هیچ معبود لایق پرستش نگر او بروی توکل کردم توکل بخدا سپردن و دل برداشتن از همتا و بنایا و حضرت
 مسبب الاسباب توجه نمودن امام بخاری و تفسیر قوله تعالی و علی الله فلیتوکل المؤمنون نوشته قبل التوکل ان لا یخص
 العبد من اجل رزق و قبل ان لا تطلب لنفسک ناصر غیر الله و لا لرزقک خازن غیره و لا لعلماک با غیره انتبه
 توکلنا علی الرحمن انما و جذا النصر للمتوکلینا و الید الیئب و بسوسه او بازر کردیم انابت تو بر کردن و دعا
 خواستن و بازر کردیدن بسو خدا و بازرگشتن از کارهای بد و حسبنا الله و نعم الوکیل و برست بار خدا
 و نیکو کار ساز و کفیل است در دنیا و آخرت و نعم ما قال موجد الجاهلیتیه اربا و احد الم افر رب ما ادرین او تقسمت
 الامور با ترک الامت و العز می جمیعاً کذلک یفعل الرجل البصیر و الحمد لله رب العلمین و تمام افرا و حمد
 از هر جامه از تحت النری تا علی علین ثابت مر خدای رحمت و صلی الله علیه خیر خلقه نبی الرحمة محمد و الود
 صحبه از واجد و عترته الی یوم الدین و رحمت فرست خدای تعالی بر فضل مخلوقات خود نبی رحمت کر نام می اورد
 محمدت و رحمت فرست بر ان صحاب از واجد و عترت وی تا بر در جز اعترت بالکفر خیرشان و نزدیکان و فرزندان

این کتاب
 در بیان
 است

دور ذکر وصف نبی رحمت اشارت است بقول و سبحان تعالی و اما ارسلناک للرحمة للعالمین اللهم كما انعمت علينا بشرف
 هذا الكتاب انتم نعمتکم علينا علی وجه الصواب جملہ دفعات العقاب ہو جبال الحزن الباب و جعلنا خالقاً لوجه کریم و سبب النجا
 یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتى الله قلباً یسیراً نسل التوفیق من اللہ الباعی و علیہ فی کل الامور اعتماد و سبب نجات
 لا علم لنا الا ما علمت ما انک انت العیلم حکیم و صلے اللہ تعالی علی خیر خلقه محمد وآله و صحابه اولی الفضل الحسبیم



قصیدہ در مدح علم حدیث از مصنف کتابت اور ولایت قافیہ متبع بعض شعرا عرب کرده

<p>بر عالمان صنعت تقریر و تحریر بر حافظان سنن و صحیحین و سنن را بر مرعیان منصب محفوظ و معروف بر وصالان اصل مضامین سخن را کین علم احادیث نبوی در گرامی است گر بحر شود جزیر نیست زود رسد و آسمان نظر هم بدتایق و حقایق و اسد نشود تا که بخواند این رسم را در جمل مرکب ایاد هر بسا نند افتاد و در فروع فنیان سنن را فی الجمله اگر اکمل کسلا بر جنبش و و در حضور آفت نیز زود به سخن را زین جوهر برین جنبه که جله چو عقود است از قام نمودم سنی طلب سنن را اقوال جله صدوق بار بط میایل در زهد با نیست فقط و نقل حیل را از زبده حکمان صدقا نیز اشارت فاضلی میر علم و در منسجم هزارا</p>	<p>فضای کتبه پرور بلغای سخن را بر اهران کنه مسانید و معاجسم بر عارفان جمله ضعفا و حسن را مرفوع بود این خبر و موقوف ماند هم گوهر نامی است بس این جوهر است لیکن بجز او بجز این اصل صیقل حاصل نشود بجز این خانه تن را اعمال صحیح راجح و مرجح نشاسد انگس که نداند نقط انوار سنن را ابن الصلاح چنین ذکر نموده است یا افضل فضلاء و شمار و نفس را و انگس که با بن فن شریف است در حال او بستم که رسمت خود را از رنگ شکلات و نیات و خرابات برو جوق گزینے و راندنم قلیج را غرض است ازین نقش ز نشود خود را در باره ما لیلیت شد انخوان و فای در علم و ریاست و عدالت بخت را</p>	<p>بر ساکنان ثبل و طر قما و اسانید بر واقفان ستر اسانید متن را بر مستعان خبر حسن و کمالش بر محفل نبلا از طلب سنن را و صفش توان کرد که از حصر بیرون است کارش بر نهی سپرد علت عن را اگر بر ستباط و استخراج میایل منبج خزانع نشناسد ز سنن را زین وجه تجاسد و تباعض و تدابر اصفا کرده اند بدین اصل برین را بی معرفت این فن کین و تیریم است آن علم علماست و هم اکمل زما را از هر چه شنیدم ز صنایع وید و خواند صیقل نمودم اولین آینه دل را ما ایل حدیثیم و غار ان شناسیم آگاه کردن از خبرش بیخبران را کو لقب او نامیدیم و هم هم هم است شش درین دیار ندانم احدی را</p>
---	---	--

لای الاضیاع علی عالم
علاء ای بزرگوار

پشت و توامی نیک را پیش از خسته
خاص کند بنده مصلحت عام را
وصف ترا اگر کند و زنه کند این فضل
مقبول بارگاه کنده این که اسرار
از بجز رضایتش چو این سخن بنوم
هرگز نکند صنایع همه عمل کس را
ان شیخ با نیکو حسیت و بلوی
جدول پی حدائق طلاب من را
در جمله کمالات خود از ظاهر و باطن
ثبت بد اسرارست چنین بولیبی را

تا چون فرزندان او را پیام را
دولت جاوید یافت هر که کلمات
حاجت شایسته رسد اول آید
بر عام خاص خلق ازین نفع رساند
خواهم که از وحسن کند خاتم را
صد شکر مر او را که از انعام فضل خیرش
یارب نزلش کن فرودس برین
از نور خورش خلق مقصدت است
از علم یقین عین یقین حق یقین را
از خوان کرم اوست هم این که با

حکمت محض است لطف جان آفرین
که عفتش ذکر خیر زنده کند نام را
امید ز درگاه خداوند جهان است
هم فوز بدرجات دهنده خورا
خود و عده که دست بقرآن مجید
از علم خبر بهره بخشید گدار
از آب حیاتش بهره یار سیده
از بند و بند تا بترتد بخار
آنکس که نداند و نخواهد نم ستاند
سکین حسین ساکن این عالم نال

یارب فرولی وللعلماء جمیعا
علما و بیانا و کلا و حیثا

فهرست کتاب شرح الشرح نخبة الفکر فارسی مستمی تصحیح النظرفی توضیح نخبة الفکر

صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب	صفحه	مطالب کتاب
۲	سبب تألیف کتاب	۱۵	علم حدیث (۶۵) نوع نوشتار	۳۷	هر سکه که بقیع عوام نزد
۳	تصنیف ۱۳۰۶	۱۷	تعریف مبتدی و منتهی	۳۸	بیان بناید کرد
۴	بیان سنجازات تدریس	۱۸	انواع مبالغه	۴۲	علم یا قصورست یا تصدیق
۵	علم تقیید حدیث مصنف کتاب	۱۹	وجوه مخالفت فقها در فروع از	۴۳	اشک حدیث متواتر
۶	که از مولانا و سیدنا ابی محمد زین العابدین	۲۰	تو امین اصول حدیث	۴۴	خبر متواتر و قسم است
۷	مطلب حدیث و بلوی حاصل کرده	۲۱	فرق میان محدث و مسند و حافظ	۴۶	اقسام خبر مشهوره
۸	تولد حضرت زین العابدین حرم و در	۲۲	اسناد از ذائق دین است	۴۹	امام بخاری رحمه الله علیه
۹	وفاتش در ششم هجری	۲۷	علیه علیه السلام زنده با سامان رفت	۵۳	سطلق بود
۱۰	آغاز شرح نخبة الفکر	۳۲	قبل از روز قیامت بر شماره عینه	۵۶	اطلاق لفظ شیخین بر امام بخاری
۱۱	اهل حدیث را مرتبه است	۳۵	در عشق نازل خواهد شد	۵۸	و سلمت
۱۲	تعریف علم حدیث و اصول آن	۳۶	شهرت امر نبی است چنانکه در نور	۵۹	اقسام حدیث
۱۳	حاکم در حدیث کتاب اهل کرده	۴۰	الانوار حدیث احادیث مشهوره	۵۶	علم بخیر و احد لازم است
۱۴	عدد فنون حدیث	۴۵	جهل مرکب و جهل بسیط	۵۸	خبر واحد و خبر ثبوت صحت حجرت
۱۵	فرق در اقتصار و اقتصاد	۴۷	قطع و یقین بد و سخن است	۵۸	خبر واحد اگر مخالف قیاس باشد

بیان علم ضروری و علم نظری

صف	مطالعات کتاب	صف	مطالعات کتاب	صف	مطالعات کتاب
۹۷	حدیث لا جمعة الا للشرقی و الا...	۹۸	فرق در میان یحیی بن یسوی و امام	۹۹	فرق در میان و غالب ظن...
۱۰۰	اصح اسانید ابن مسعود...	۱۰۱	اصح اسانید ابن مسعود...	۱۰۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۰۲	تعریف متفق علیه...	۱۰۳	تعریف متفق علیه...	۱۰۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۰۴	اطلاق مرسل بتعلیق...	۱۰۵	تعریف متفق علیه...	۱۰۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۰۶	اول نابدر رسول الله من الوری	۱۰۷	تعریف متفق علیه...	۱۰۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۰۸	الروایا الصالحة...	۱۰۹	تعریف متفق علیه...	۱۱۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۱۰	بیان صحابی کبیر و صغیر...	۱۱۱	تعریف متفق علیه...	۱۱۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۱۲	المعضل	۱۱۳	تعریف متفق علیه...	۱۱۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۱۴	منقطع	۱۱۵	تعریف متفق علیه...	۱۱۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۱۶	الحسن الخ...	۱۱۷	تعریف متفق علیه...	۱۱۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۱۸	فرق در میان مبهم و جهل و	۱۱۹	تعریف متفق علیه...	۱۲۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۲۰	معرفت تاریخ از ضروریات	۱۲۱	تعریف متفق علیه...	۱۲۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۲۲	بجهول و ستور	۱۲۳	تعریف متفق علیه...	۱۲۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۲۴	بجث قرارة الفاتحة خلف الامام	۱۲۵	تعریف متفق علیه...	۱۲۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۲۶	الضعیف	۱۲۷	تعریف متفق علیه...	۱۲۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۲۸	المرسل المحفی	۱۲۹	تعریف متفق علیه...	۱۳۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۳۰	اقسام الطعن فی الراوی...	۱۳۱	تعریف متفق علیه...	۱۳۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۳۲	مراود از عدالت راوی...	۱۳۳	تعریف متفق علیه...	۱۳۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۳۴	المصنوع	۱۳۵	تعریف متفق علیه...	۱۳۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۳۶	میان اسناد و متن پیچ	۱۳۷	تعریف متفق علیه...	۱۳۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۳۸	ملازمت نیست	۱۳۹	تعریف متفق علیه...	۱۴۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۴۰	مراود از عدالت راوی...	۱۴۱	تعریف متفق علیه...	۱۴۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۴۲	رحمة الله کتابی در حدیث...	۱۴۳	تعریف متفق علیه...	۱۴۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۴۴	اقسام ضبط	۱۴۵	تعریف متفق علیه...	۱۴۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۴۶	احوال احادیث سنن اربعه	۱۴۷	تعریف متفق علیه...	۱۴۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۴۸	فصحة وضع احادیث موضوعه	۱۴۹	تعریف متفق علیه...	۱۵۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۵۰	در مسائل قران	۱۵۱	تعریف متفق علیه...	۱۵۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۵۲	السورة المتصححة الاحادیث	۱۵۳	تعریف متفق علیه...	۱۵۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۵۴	فیه فضلها	۱۵۵	تعریف متفق علیه...	۱۵۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۵۶	حدیث من کان له امام ایضا	۱۵۷	تعریف متفق علیه...	۱۵۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۵۸	سماع حسن بصیری از ابو جریج	۱۵۹	تعریف متفق علیه...	۱۶۰	فرق در میان و غالب ظن...
۱۶۰	حکم بازی کبوتران براسه	۱۶۱	تعریف متفق علیه...	۱۶۲	فرق در میان و غالب ظن...
۱۶۲	بچه کشتی و بیضه جازن نوشته	۱۶۳	تعریف متفق علیه...	۱۶۴	فرق در میان و غالب ظن...
۱۶۴	بلا کر است	۱۶۵	تعریف متفق علیه...	۱۶۶	فرق در میان و غالب ظن...
۱۶۶	حدیث یکتر لکم الاحادیث	۱۶۷	تعریف متفق علیه...	۱۶۸	فرق در میان و غالب ظن...
۱۶۸	من لجدی	۱۶۹	تعریف متفق علیه...	۱۷۰	فرق در میان و غالب ظن...

صفحه	مطالبت کتاب	صفحه	مطالبت کتاب	صفحه	مطالبت کتاب
۱۸۷	مراسل حسن بصری شبه الريح	۲۵۳	انکار بد را بدین عینی و شرح	۳۴	توسعه در شرح مسلم و حدیث اربعه کتب لیسنتکم
۱۸۸	حال احادیث کتب فقه		کنز از حدیث تشیع الاذان		هذه فان راس مائة
۱۸۹	حدیث سراج امتی موضوع		مثال رد موقوف نزد حقیقه		سنه لا یبقی عن هو الیوم
۱۹۲	المتروک	۲۵۵	رد موقوف از حقیقه		علی ظهرا الارض احد خمس
۱۹۳	مسئله جهرا امین		حکم امامت صبی نابالغ		درین داخل نیست و چه در
۱۹۸	حدیث انک بر عالت رض	۲۵۶	ثبوت اجماع بجز واحد		بر حیانتش متفق اند بلایک
۱۹۹	لفظ در حدیث عمر نین	۲۶۲	ولید بن عقبه با ده نوشته		نوی هم بخاریان کرده یامر او از حد
۲۰۰	حکم و صنومبس ذکر		میگرد و حدیثش برادر حضرت		تحدیث امت و صلوات علی
۲۰۴	و بهم واقع از مسلم		عثمان رض بود از جانب مادر		و سلمت و قائل حدیثا دخل
	حدیث ولایبرک کما یرک	۲۶۴	بیان شناختن صحابی		در ان است
	البعیر	۲۶۵	رتن مندی که مدفنش و قضیه	۳۶۶	بیان اخباری و قرأت و غیره
۲۱۲	تصحیح شافعی در حدیث		به طحند ه ضلع فیروز پور ملک	۳۶۳	طریق کتابت خط
	اسفر و بالفجر		پنجاب است دعوی صحابیت	۳۶۸	وصیت کردن بکتابت
۲۱۴	حکم استخرا بجزین		کرده اورا حقیقه و محمد ثین حال	۳۷۰	فرق بیهم و مهمل
۲۱۵	حکم تقطیع حدیث در ابواب		و کذاب نوشته اند	۳۷۱	دلیل صحت اجازت
۲۱۶	الفاظ از کاتو فقیه است		ابوهریره مجتهد بود	۳۷۳	اطلاق عبد الله ایضا
۲۲۰	و منها مشارق قاصی عیان	۲۷۲	الثالث المقطوع	۳۷۵	خطیب ابو بکر بغدادی
۲۲۵	مسئله تعلید	۲۷۳	فقهها بعض موقوف را رفوع		متوفی ۶۳ ه
۲۴۲	فرق میان من و عن		ساخته اند		ابو نصر معروف باین ماکولا
	انتباه لاجمه و لا تشریق	۲۸۱	لا روایه للامام ابی حنیفه		متوفی ۸۵ ه
	الآن فی مضر جامع		احد من الصحابة	۳۲۸	اگر اتفاق در نام و نام پدر
۲۴۵	جواز الجمعه فی القرے	۲۹۰	اسناد عمرو بن شعیب		ایشان یا در نسبت الخ
۲۴۶	حدیث قدسی	۲۹۶	اطلاق عبد الله	۳۳۱	من توهم القلب الذهن الخ
۲۵۲	بیان سمعت یا حدیث		فرق در میان مهمل و مبهم		استغنی معاویه بنیز بدین الاسلوب

صفحة	مَطَالِبُ كِتَاب	صفحة	مَطَالِبُ كِتَاب	صفحة	مَطَالِبُ كِتَاب
۳۳۴	تابعين را (۱۵) طبقه اند	۳۵۱	اذا اتجبر او ضعفه غيره	۳۴۳	معرفة كنه المجردة
۳۳۵	خير القرون قرنة	۳۵۲	مضمون ابن الصلاح ايت	۳۴۴	معرفة الالاقاب
۳۳۶	تاويل حديث خير القرون	۳۵۳	معرفة كنه المسبين	۳۴۵	معرفة الانساب
۳۳۷	سبب وضع تاريخ بحري	۳۵۴	معرفة اسماء المكئين	۳۴۶	معرفة اسباب الالاقاب
۳۳۸	بيان توثيق امام ابوحنيفة	۳۵۵	معرفة من اسم كنية	۳۴۷	معرفة الموالي
۳۳۹	ما رایت الكذب من جابر	۳۵۶	معرفة من اختلف في كنية	۳۴۸	ثبوت حق معلم بر معلم
۳۴۰	الجعفی	۳۵۷	معرفة من كثرت كناه	۳۴۹	معرفة الاخوة والاختوة
۳۴۱	ابو ايوب يثيم بشر بالبئيد	۳۵۸	معرفة من كثرت لعوة	۳۵۰	آداب الشيخ والطالب
۳۴۲	وبالوضع	۳۵۹	والقابه	۳۵۱	امام مالك في تكميم حديث سكر
۳۴۳	ثقة وليس بحجة	۳۶۰	من وافقت كنية اسم ابيه	۳۵۲	شاه ولي المدحدث ونبوي
۳۴۴	امام ابوحنيفة واصحابه وكفته	۳۶۱	من وافقت كنية كنية زوج	۳۵۳	درس حديث راسه طريقي لوشة
۳۴۵	ششم آنكه شهادت نایب	۳۶۲	من وافق اسم شيخه	۳۵۴	معرفة من التحل والادار
۳۴۶	از كذب مقبول است ذرویت	۳۶۳	من نسب الى غير ابيه	۳۵۵	حكم سارق وزانی
۳۴۷	ابن الصلاح كفته عدالة	۳۶۴	من نسب الى ائمه	۳۵۶	معرفة صفه كتابه الحديث
۳۴۸	الراوي تارة ثبت	۳۶۵	المسنوبون الى خلاف الظاهر	۳۵۷	صفه المعارضة
۳۴۹	قال احمد بن حنبل حديث	۳۶۶	من اتفق اسمه واسم ابيه	۳۵۸	صفه سماع الحديث
۳۵۰	الضعيف احب الي من الراي	۳۶۷	من اتفق اسم الراوي واسم	۳۵۹	معرفة صفه سماع الحديث
۳۵۱	جمع آنكس مقبول است كه	۳۶۸	شيخه و شيخ شيخه	۳۶۰	صفه رحله في الحديث
۳۵۲	مشهوره بضيقت بانته به تعصب	۳۶۹	من اتفق اسم شيخه والراوي	۳۶۱	معرفة صفه تصنيف
۳۵۳	وگاهی جمع از مخالفت	۳۷۰	معرفة اسماء المجرد	۳۶۲	الحديث
۳۵۴	عقائد باشد كه بعد كفر می سازند	۳۷۱	معرفة اسماء المفردة	۳۶۳	معرفة سبب الحديث



